و فی العیون عن الحسین علیه السلم قال
الله الحسین بن علی علیه السلم ان رسول الله
قال قال ابو عبد الله بن العباس کان یقول ان الرمان لم یشرب احد
الا عبد الله بن العباس ان اذا اکل الرمان لم یشرب
صلی الله علیه و آله کان اذا اکل رمانة حبة من حبه
و یقول ان فی کل رمانة حبة من حب الجنة

روی فی العیون فی باب ما جاء عن الرضا علیه السلم و
الاخبار المجموعة باسانید متعددة عن النبی صلی الله علیه و آله
انه قال اللهم ارحم خلفائی ثلث مرات قیل له من خلفاؤک
قال الذین یاتون من بعدی و یروون احادیثی و سنتی
فیعلمونها الناس من بعدی

روی فی المجلس الخامس والستین من امالی ابن بابویه
عن سعد بن عبد الله عن احمد بن محمد بن خالد عن ابیه عن محمد بن سنان
عن طلحة بن زید قال سمعت اباعبد الله الصادق
علیه السلم یقول العامل علی غیر بصیرة کالسائر علی غیر الطریق و لا
یزیده سرعة السیر من الطریق الا بعدا

بتاریخ یوم یکشنبه دهم شهر ذی الحجة الحرام ۱۲۵۲
بتوفیق الملک العلام شروع بجلد هفتاد
بنجم نمودم انشاء الله خداوند عالم توفیق
دهد که زود باتمام رسد انشاء الله
تعالی

فی باب شدة ابتلاء المؤمن من کتاب الایمان والکفر
اصول الکافی عن محمد بن یحیی عن احمد بن محمد بن عیسی عن
علی بن الحکم عن مالک بن عطیة عن یونس بن عمار قال
قلت لابی عبد الله علیه السلم ان هذا الذی ظهر
بوجهی یزعم الناس ان الله لم یبتل به عبدا له فیه
حاجة قال لی لقد کان مؤمن آل فرعون [illegible]

فی العیون فی باب ما جاء عن الرضا علیه السلم من الاخبار [illegible]
عن النبی صلی الله علیه و آله انه قال ان لله تعالی عمودا [illegible]
احمر راسه تحت العرش و اسفله علی ظهر الحوت فی الارض [illegible]
السفلی فاذا قال العبد لا اله الا الله اهتز العرش و تحرک العمود
و تحرک الحوت فیقول الله تعالی اسکن یا عرشی فیقول کیف
اسکن و انت لم تغفر لقائلها فیقول [illegible]
سمواتی انی قد غفرت لقائلها و فیه فی الباب المذکور
عنه صلی الله علیه و آله انه قال اذا کان یوم القیمة
یدعی بالعبد فاول شیء یسال عنه الصلوة فان جاء بها تامة
والا زج فی النار و فیه فی الباب المذکور عنه
صلی الله علیه و آله انه قال ان موسی سال ربه عز و جل
فقال یا رب اجعلنی من امة محمد صلی الله علیه و آله

فی التفسیر المنسوب الی ابی محمد العسکری علیه السلم عن مولانا [illegible] اوحی الله تعالی الیه یا موسی انک لا تصل الیه [illegible]
علی بن الحسین علیهما السلام [illegible] اوحی الله تعالی الی موسی علیه السلم حببنی الی خلقی و حبب خلقی الی قال یا رب کیف
افعل قال ذکرهم الائی و نعمائی لیحبونی فلان ترد آبقا عن بابی او ضالا عن فنائی افضل لک من عبادة الف
سنة صیام نهارها و قیام لیلها قال موسی علیه السلم من هذا العبد الآبق منک قال العاصی المتمرد قال فمن
الضال عن فنائک قال الجاهل بامام زمانه تعرفه والغائب عنه بعد ما عرفه الجاهل بشریعة دینه تعرفه
شریعته و ما یعبد به ربه و یتوصل الی مرضاته قال علی علیه السلم فابشروا معاشر [illegible] بالثواب
الاعظم والجزاء الاوفر

وبه الاستعانة بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین فی الخلاص من عالم التحیر

الحمد لله الذی توحد بالملک فلا ند له فی ملکوت سلطانه وتفرد بالعز فلا ضد له فی جبروت کبریائه وحارت الاذهان الثاقبة فی بیداء عظمته وقدرته والمحسرت الابصار الخاطفة فی بدایع صنعه وغرایب فطرته واشهد ان لا اله الا الله شهادة تدل علی باحدیته و واحدیته واومن به وبجمیع رسله وسفرائه وملئکته واشهد ان جدی محمدا صلی الله علیه واله سید رسله ومفخر انبیائه وباعث خلقة ارضه وسمائه وان علی بن ابیطالب والائمة الاحد عشر علیه وعلیهم الاف التحیة حججه الکاملة علی عباده وان من اعتصم بهم واهتدی بهداهم فقد هیا نفسه للفوز برضوانه ومن فارقهم وضل عن سبیلهم فقد مکن نفسه فی درک نیرانه وبعد خادم شریعت فخر انبیاء و سید رسل وچاکر درگاه ملجاء ارشاد هادی سبل ابن محمد نقی الموسوی محمد باقر اوتی کتابهما بیمینهما وحوسبا حسابا یسیرا بعرض برادران دینی واخلاء ایمانی میرساند که این کتابیست در بیان صلوة واحکام ان مسمی بتحفة الابرار الملتقط من اثار الائمة الاطهار لتنویر قلوب الاخیار مرتب کردانیدیم انرا بمقدمه و چند باب و خاتمه هریک از ابواب مشتملست بر مباحث بسیار مقدمه در بیان فضیلت صلوة وجمله از مباحث مهمه مطلوبه درین مقام است بدانکه نظر بمضمون حق مشحون کریمه وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون غرس نهال وجود بنی ادم در بوستان سرای این وادی پر محن والم نشده مگر بجهة تحصیل معرفت ذات جناب احدیت عز شانه و بمقتضای مفهوم حدیث مقرون الدنیا مزرعة الاخرة قرار این سرای سریع الزوال نشده مگر بجهة محل زرع دار قرار مراد از محل زرع انست که انسان در ان مرتکب اعمالی شود که موجب رفع درجات وباعث استحقاق بمواید وعطایای جلیله حضرت منعم بیزوال شود در دار قرار و چونکه عقول قاصره انسانی از درک چنین اعمالی که ارتکاب ان موجب نجات در دار جنان وباعث فوز بعطایای حضرت رحمن شود قاصر است لهذا خلاق جهان از مزید جلت عظمته نظر بکمال رافت وعطوفت

مخلوقین

مخلوقین بتوسط انبیا و رسل مقربین هدایت وارشاد عباد فرموده اعمالی را که موجب فوز بدار قرار وباعث استحقاق توصل بنعم بیزوالست مثل صلوة وصوم وزکوة وخمس وحج وعمره وغیرها امر بارتکاب انها فرموده بعضی را در عمر یک مرتبه وبعضی را در هر سال یکمرتبه وبعضی را در هر شب و روز پنج دفعه تا بارتکاب انها اعمال حسنه سعادت انتظام بنده ذلیل فایز شود بعطایای جلیله خداوند جلیل تا در اوان عرض اکبر از خسارت وندامت بیحاصلی سالم واز شامت وملالت بی ثمری و تهی دستی غانم واز مفاسد پر شرور شور هیولای کثیر العضای صحرای محشر محفوظ واز فواید موائد عطایای بی منتهای حضرت کریم وهاب علی الاطلاق محظوظ گردد مخفی نماند اعمال مذکوره با اشتراک در اصل رجحان ومحبوبیت متفاوت المراتب میباشند در فضیلت و رجحان لکن اشرف از همه وافضل از کل نماز است که فوق کل طاعات بلند تیر وسعادات و سرمایه افتخار قاطبه قربات وموجب استخلاص از درک نیران وباعث استحقاق نعم جنان وداعی قبول سایر اعمالست چنانچه از ارکان دین وامنای حضرت رب العالمین ماثور است اذا قبلت قبل ماسواها واذا ردت رد ماسواها ففی الفقیه عن مولینا الصادق علیه السلم اول ما یحاسب به العبد الصلوة فاذا قبلت قبل سایر عمله واذا ردت علیه رد علیه سایر عمله حاصل معنی ظاهر این کلام حقیقه انجام اینست در موقف حساب از جانب مؤاخذ ومحاسب حقیقی اول کلامیکه در مقام حساب صادر میشود سؤال از حال نماز بنده است پس اگر نماز بنده مقبول شد مقبولیت ان موجب مقبولیت سایر اعمال میشود گویا مراد این باشد که بعد از مقبولیت نماز دیگر سؤال از سایر اعمال نمیشود ببرکت نماز مقبول کل اعمال مقبول میشود واگر العیاذ بالله سبحانه نماز این شخص در درگاه احدیت جل شانه مردود شد قاطبه طاعات واعمال او مردود میشود یعنی ثمری بر انها مترتب نمیشود بدانکه اشکالی در ظاهر این حدیث میتوان نمود بیان ان اینست که از جمله واجبات الهیه زکوة وخمس وصوم ونحو انها است هرگاه فرض شود مکلف رعایت نمود هریک از انها را بنحویکه در شریعت مقرر وثابتست عدالت وحکمت مقتضی قبول وترتب مراتب بر انها خواه صلوة مقبول شود یا نه مردود شدن اینها با رعایت امور معتبره در اینها بسبب مردود شدن صلوة نظر با خلال ببعضی از امور معتبره در ان ملایم با تفضل حکیم علی الاطلاق ومناسب با کرم کریم واهب متعال نیست واحتمال اینکه مقبولیت صلوة معتبر و شرط بوده باشد در قبول سایر اعمال مندفع است بامکان دعوی اجماع بر خلاف ان نظر باینکه تصفح کلمات اصحاب کاشف بر خلاف این احتمال است چه در مباحث هریک متعرض شده اند امور معتبره در هریک را وتا حال ندیده ایم احدی متعرض این شده باشد در کتب فقهیه که معتبر در قبول زکوة مثلا رعایت امور معتبره در صلوة یا مقبولیت صلوة است و حدیث

مذکور اگرچه ناطق بر این نیست لکن نظر بار رسال و اعراض اصحاب از ظاهر آن قابل این نیست که توان اعتماد بر آن نمود در این
مطلب خطیر پس میگوییم ممکن است حدیث حمل شود در صورت علم رعایت امور معتبره در غیر صلوة بنا بر این معنی
حدیث چنین میشود هرگاه نماز مقبول شود ببرکت آن سایر اعمالی که مستجمع شرایط قبول نبوده باشد مقبول میشود
و هرگاه نماز مردود شد مردود شدن آن مستلزم مردود شدن سایر اعمالیست که ببرکت نماز مقبول میشد ملخص
کلام آنکه هر یک از عبادات که غیر صلوة بوده باشد مقبولیت نفسی دارد و مقبولیت غیری اول در صورتیست که
مستجمع شرایط معتبره بوده باشد خواه شرایط مقبولیت صلوة در صلوة موجود بوده باشد یا نه و مقبولیت غیری در
صورتیست که صلوة مقبول شود و غیر از صلوة مستجمع شرایط قبول فی نفسه نبوده باشد لکن مقبول شود بسبب
مقبولیت صلوة همین قدر کفایت میکند در افضلیت صلوة نسبت بانها و ممکن است که حمل کرده شود قبول
بر قبول بر وجه کمال و حمل شود مردود بر عدم آن بنا بر این اشکالی نخواهد بود مگر حمل کلام بر خلاف ظاهر لکن
امر در آن سهل است بجهة اخبار در فضیلت نماز بلکه افضلیت آن بر قاطبه اعمال بسیار است **اول** حدیثی است
که مذکور شد و این حدیث اگرچه در فقیه مرسلا مرویست لکن ثقة الاسلام در اوایل کتاب صلوة از کافی و شیخ
طوسی در باب فضل الصلوة از زیادات تهذیب روایت فرموده بسند موثق کالصحیح لکن ذیل حدیث در آن
مذکور نیست مذکور در کافی باین نحو است عن ابی بصیر قال سمعت ابا جعفر علیه السلم یقول کل سهو فی الصلوة یطرح
منها غیر ان الله یتم بالنوافل ان اول ما یحاسب بالعبد الصلوة فان قبلت قبل ما سواها و ذیل حدیث
یعنی و ان ردت رد ما سواها مذکور نیست بنا بر این معنی که در حدیث مذکور شد چندان خلاف ظاهر در آن نیست
یعنی اعمال غیر صلوة که مستجمع شرایط قبول نیست ببرکت صلوة مقبوله مقبول میشود و مقتضای مفهوم شرط این
که اگر صلوة قبول نشود آن اعمال نیز قبول نمیشود نظر بانتفای شرایط قبول در آنها قریب باین حدیثیست که شیخ
برقی در کتاب محاسن در باب عقاب من تهاون بالصلوة و شیخ صدوق در عقاب الاعمال ذکر فرموده اند
بسند ضعیف هکذا اول ما یسئل العبد اذا وقف بین یدی الله عز و جل عن صلوته فان زکت صلوته
زکا سایر اعماله و ان لم تزک صلوته لم تزک اعماله یعنی بنده وقتیکه حاضر کرده شد در محل حساب اول سوالی که از او
میشود سؤال از نماز است اگر نماز صادره از او مرضی درگاه احدیت جل شانه گردید جمیع اعمال او مرضی میشود
نعوذ بالله سبحانه اگر نماز او مرضی بارگاه معبود متعال نشد هیچ عمل او مرضی نخواهد بود و مرحوم شیخ طوسی
قدس الله تعالى روحه الزکیه در تهذیب بسند دیگر باین نحو روایت فرموده از مقتدای ارباب معرفت و یقین
جناب امیر المومنین علیه السلم که آن سرور ابرار از سید اخیار صلی الله علیه و آله روایت فرموده که فرموده اند ان
عمود الدین الصلوة و هی اول ما ینظر فیه من عمل ابن ادم فان صحت نظر فی عمله و ان لم تصح لم ینظر فی بقیة عمله

... در فضیلت نماز
... از سایر اعمال

حدیث دوم حدیث معتبریست مروی در کافی و تهذیب و موید حدیثیست که مذکور شد و الحدیث اینست که جناب
کاشف الاسرار و الدقایق جناب [redacted] امام جعفر صادق علیه السلام روایت فرموده از مفخر انبیا و سید رسل و مفخر
ازکیا و هادی سبل جناب فخر کاینات صلی الله علیه و آله که فرموده کلامیکه حاصل مضمون آن اینست مثل صلوة نسبت
بدین و ایمان مثال ستون خیمه است و سایر اعمال مثل زکوة و خمس و صوم و غیر اینها مثل طناب و میخ و پرده
خیمه است هرگاه ستون خیمه مستحکم و برپا بوده باشد ثمری مترتب میشود بر طناب خیمه و میخ و پرده آن و اگر ستون
مستحکم و برپا نباشد بلکه شکسته باشد هیچ ثمری بر آنها مترتب نمیشود و این حدیث با کمال اعتبار سند دلالة
میکند بر منتهای مرتبه ملح و صریح است بر افضلیت صلوة نسبت بقاطبه عبادات **سیم** حدیثیست که ثقة
الاسلام و رئیس المحدثین و شیخ الطایفه مکنهم الله تعالى فی جنة عالیه بسند صحیح در کافی و فقیه و تهذیب
از معاویة بن وهب که از ثقات رواة است روایت فرموده اند که او اخبار نموده که استدعا و مسئلت کردم از
خدمت کاشف الاسرار و الدقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلم که بمن فرموده باشند بهترین عملیکه وسیله
قرب عباد میشود بخداوند عالم جل شانه و محبوبترین اعمال نزد خلاق عالم چه چیز است الحضرت در جواب
فرمودند نمیدانم چیزیرا که بعد از معرفت بهتر از نماز بوده باشد یعنی نماز بعد از معرفت الله و معرفت نبوت
فخر انبیا و ائمه هدی علیه و علیهم الاف السلم و الثناء افضل از قاطبه عبادات است **چهارم** حدیثیست
مذکور در فقیه و تهذیب مرویست از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله قال ما من صلوة یحضر وقتها الا نادی
ملک بین یدی الناس ایها الناس قوموا الی نیرانکم التی اوقدتموها علی ظهورکم فاطفئوها بصلوتکم نیران جمع
نار است مثل انوار و نیره بکسر نون و فتح یا و را قال فی القاموس و النار معلوم و قد تذکر جمعه انوار و نیران و نیره
کقرده و نور و نیار قال فی الصحاح النور الضیاء و الجمع انوار الی ان قال و النار مونثة و هی من الواو لان
تصغیرها نویرة و الجمع نور و انور و نیران انقلبت الواو یاء لکسر ما قبلها مراد از نیران در اینمقام یا معنی ظاهر
یا معاصیست بنا بر ثانی مصحح استعمال یا سببیت است یا مشابهت در اول اطلاق لفظ مسبب است بر سبب بعبارة
اخری تسمیه سبب است باسم مسبب و در ثانی استعاره است اقتران با و قد تموها مرشح است حاصل معنی حدیث
اینست داخل نمیشود هیچ وقتی از اوقات نماز مگر اینکه ملکی ندا میکند در مقابل مردمان خطاب میکند که ایها الناس
برخیزید آتش را که مشتعل کرده اید بجهة خودتان بسبب ارتکاب معاصی این آتش را خاموش کنید بسبب اقامه
نماز دور نیست که خاموش کردن آتش کنایه باشد از استخلاص از آن آتش یعنی نظر باد تکاب بمعاصی جزا یت چنین
مقرر شد که در فلان مکان معین از جهنم معاقب شود بعد از آن بسبب محافظت و شرافت نماز از عذاب آنمکان مستخلص
شده نظر بعدم خاموش شدن آتش جهنم و ممکن است حمل بر ظاهر شود باینکه مکانی در جهنم بوده باشد آتش در آن

دریدوار مشتغل نشده باشد بعد از ان اشتغال بمعاصی موجب اشتغال او شود بعد از انکه بنده محافظت نماز در وقت خود
نماید قیام و اهتمام در صلوة باعث اطفاء ان اتش شود و از انچه مذکور شد ظاهر میشود که کلام محتاج بتقدیر است
بانی یحترقوا الی استخلاصکم من نیرانکم او قوموا الی اطفاء نیرانکم والاول اقرب معنی والثانی لفظا این معنی بنا بر انست
که نیران حمل شود بر ظاهر خود واما هرگاه حمل شود بر تسمیه سبب باسم مسبب معنی چنین خواهد شد برخیزید و سعی
نمائید باقامه نماز و محافظت ان در ابطال معاصی صادره از شما که موجب عقاب در نیرانست بنا بر اینکه اعمال حسنه
مکفر معاصی است کما هو المدلول علیه بالکتاب والسنة قال الله تعالی ان الحسنات یذهبن السیئات و ذکر ایقاد
بعد از انکه از ملائمات مشبه به است بعبارة اخری که از ملائمات موضوع له لفظ نیرانست بجهة تنبیه بر کمال سببیت
در سببیت کانه نفس مسبب است بنا بر این استعاره استعاره مصرحه مرشحه خواهد بود **پنجم** حدیثی است کالصحیح
که قاطبه مشایخ عظام مکنهم الله تعالی فی منازل الکرام المباق بر روایت ان کرده اند حاصل مضمون ان اینست که یکنماز
فریضه بهتر است از بیست حج و هر حجی بهتر است از خانه که مملو از طلا بوده باشد بتصدق کرده شود از ان تا تمام شود
اشکالات چندی در اینحدیث وارد است بیان ان اشکالات مع دفع انها مذکور در مطالع الانوار است **ششم** حدیثی است
معتبر مرویست از فخر الاوایل والاواخر جناب امام محمد باقر علیه السلام قال ما من عبد من شیعتنا یقوم الی الصلوة الا اکتنفه
بعدد من خالفه ملائکة یصلون خلفه ویدعون الله عز وجل حتی یفرغ من صلوته یعنی نیست بنده از شیعیان ما
که بایستد بجهة ادای نماز مگر انکه احاطه میکنند بر ان بنده ملائکه بعدد انکه مخالف ان بنده بوده باشد و این ملائکه
متکره نماز میکنند در عقب سر او و کل انملائکه دعا میکنند از خداوند عالم جل شانه بجهة او تا انکه فارغ میشود از نماز
ممکن است مراد از مخالف هر کس بوده باشد که مذهب او مخالف مذهب شیعه بوده باشد خواه سنی بوده باشد
یا غیر حق سایر فرق شیعه بنا بر این عدد ملائکه معادل میشود با عدد هر کس که در سطح ارض هست غیر از شیعیان
این بنا بر اینست که مراد از مخالفت مخالفت در اعتقاد بوده باشد و ممکن است که مراد از مخالفت مخالفت در فعل
صلوة بوده باشد در انوقت یعنی مخالفت او کرده باشند که در انوقت مشغول نماز نباشند پس عدد ملائکه
معادل میشود با هر کسیکه در سطح ارض هست مگر کسانیکه موافق او باشند در فعل صلوة در انوقت از جمله کسانیکه
نماز انها صحیح بوده باشد بنا بر این عدد ملائکه اکثر از اول میشود و چه ان بعد از تامل ظاهر میشود و علی التقدیرین
این مدحی است فوق کل مدح **هفتم** حدیثی است معتبر مرویست باز از مفخر الاوایل والاواخر جناب حضرت امام محمد
باقر علیه السلام که انجناب حکایت فرموده از فخر کاینات جناب رسالت مآب صلی الله علیه واله که فرموده اند بنده مؤمن
بعد از انکه مشغول نماز شد التفات میشود از جانب خلاق اسما و زمین بسوی او تا از نماز فارغ شود و رحمت
الهی جل شانه احاطه میکند بر او تا اسما بامر الهی جل جلاله ملکی مامور میشود که بایستد بالای سر او و ان ملک ندا

میکند که ای نماز کننده اگر بدانی که کیست ملتفت بتو کرده است و کیست معبود تو هر اینه از نماز فارغ نمیشدی و از
محل خود زایل نمیشدی یعنی راضی نمیشدی که از نماز فارغ شده باشی مخفی نماند که مراد از التفات الهی بان بنده مؤمن
اینست که نسبت حقتعالی در انوقت باو مثل نسبت پادشاهی میشود که التفات را شاهانه فرماید بشخصی که در خدمت
او ایستاده و اظهار حاجت مینماید باو **هشتم** حدیث صحیحی است مروی از کاشف اسرار و دقایق جناب حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام که فرموده است محبوبترین اعمال و عبادات نزد خداوند عالم جل شانه نماز است و این نماز اخر
وصایای انبیاست مخفی نماند که نماز اخر وصایای انبیا بودن دال بر کمال مدح و نهایت مبالغه در انست نظر بانکه
امر وصیت در حین قطع بممات نمیشود مگر بچیزی که نهایت اهتمام و غایت اعتنا بشان او بوده باشد **نهم** حدیث
صحیحی است مروی از مفخر الاوایل والاواخر جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرموده هرگاه ادا کند مکلف یک
نماز را با جمیع اداب و شرایط قبول میشود از او جمیع نمازهای او اگر چه سایر نمازهای او هیچیک مستجمع شرایط قبول نبوده
باشد و اگر هیچ نمازی از او مستجمع شرایط قبول نبوده باشد هیچیک از نمازهای او مقبول نمیشود ای برادر عزیز من از خواب
غفلت بیدار شو تامل کن در اینحدیث شریف که ثقة الاسلام با جلالت قدر و رفعت منزلت از ابسند صحیح روایت
نموده از کاشف الدقایق والسرایر جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام و مدلول صریح این حدیث سعادت قرین اینست که بنده ذلیل
هرگاه سعی و اهتمام نماید در اینکه یک نماز را بعمل اورد بنحویکه مقبول درگاه رافت قرین خلاق اسمان و زمین شود
این باعث این میشود که سایر نمازهای او مقبول شود اگر چه هیچیک مستجمع شرایط قبول نبوده باشد بعد از ملاحظه
مضمون این حدیث را با مضمون حدیثی که در اول مذکور شد که مقبولیت نماز موجب این میشود که جمیع اعمال و عبادات
او مقبول شود و این مضمون مرویست باسانید متعدده پس از ملاحظه هر دو مستفاد میشود که هرگاه مکلف اتیان یک
نماز نماید بنحویکه مقبول درگاه عطوفت قرین فیاض دنیا و دین شود جمیع طاعات و عبادات او بشرافت قبول
مشرف میگردد اگر چه هیچیک مستجمع شرایط قبول نبوده باشد این منتهای مرتبه کرم و احسان و غایت مرتبه تفضل
و افضال است پس اهم امور نسبت بقاطبه عباد انست که سعی و اهتمام نموده اگر کل نمازها اتیان نشود بنحویکه
مستجمع شرایط قبول بوده باشد لا اقل بعضی از نمازهای خود را سعی نموده که چنین باشد تا خود را از چنین سعادت
عظمی و عطیه کبری و فضیلت قصوی محروم نگرداند رجا از فیاض علی الاطلاق اینست که بحق و حرمت انوار مقدسه
ائمه هدی علیهم الاف التحیة والثناء قاطبه نفوس را توفیق خاص عطا فرموده تا موجب تیقظ از خواب غفلت کثیر
الخساره و باعث توصل باین فضیلت سراسر سعادت جلیل المنفعت گردد **دهم** حدیثی موثق است مروی از فخر
کاینات صلوات الله و سلامه علیه واله که خطاب فرموده اند بکسانیکه مشرف بشرافت سراسر سعادت خدمت
انسرور مشرف بودند فرموده اند کلامیکه حاصل مضمون حق مقرون ان اینست که هرگاه در در خانه یکی از شما نهری

بوده باشد وانکس بدن خود را بشوید دران نهر در هر روز وشب پنج مرتبه ایا باقی میماند در بدن او کثافتی عرض کردند
خیر فرمودند مثال نماز یومیه مثال ان نهر جاریست ملخص مراد از این حدیث سعادت انتظام اینست معصیتی
که از کسی صادر شد ان معصیت محدث خباثتی میشود در نفس این شخص بعد از انکه همان شخص اتیان بنماز
نمود این نماز باعث تطهیر ان نفس میشود ازان خباثت وهم چنین هرگاه ان شخص بسبب غلبه هوا وهوس
نفسانیه ومتابعت قوی بهیمیه بعد ازان نماز عود بمعصیت نمود باز ان معصیت موجب اتصاف نفس ان
شخص میشود بخباثت باطنی بهر وقت نماز دیگر که اتیان بنماز نمود باز ان نماز موجب رفع ان خباثت باطنی
میشود وهم چنین است حال فیما بعد ذلک پس با وجود محافظت صلوات یومیه در پنج وقت خباثتی در نفس این
شخص باقی نخواهد ماند چنانچه هرگاه کسی در شبانه روزی پنج دفعه بدن خود را در اب نهر بشوید چرکی وکثافتی
در بدن او باقی نمیماند احادیث در باب فضیلت نماز بسیار است انچه مذکور شد کفایت میکند در این مقام مجملا
ممکن است که استدلال کرده شود در اثبات فضیلت نماز بلکه افضلیت ان از سایر عبادات از چند راه اول نظر
بنصوص وارده از حجج الهیه جلت عظمته در این باب چنانچه مذکور شد دویم ملاحظه امر شارع است برعایت
امور مستحسنه واجتناب از امور غیر مرضیه در حالت اشتغال بنماز بخلاف غیر نماز از عبادات دیگر توضیح
مطلب مقتضی اینست که گفته شود که معتبر در حال نماز انست که باید مصلی با وضو بوده باشد وبدن وثوب او
از نجاسات پاک بوده باشد ومتوجه شود بجانب کعبه معظمه که اشرف مواضع است وهم چنین متوجه شود
بقلب وعقل بمعبود منعم متعال وممنوع است از دخول در نماز با حدث ونجاست بدن یا لباس ولازم است اجتناب
نماید از اکل وشرب وتکلم با غیر وضحک وپشت از قبله کردن بلکه رو از قبله گردانیدن واجتناب نمودن از کشف
عورت واز اجزای حیوان غیر ماکول اللحم ودر هیچیک از عبادات غیر از نماز اعتبار امور مذکوره نشده و
لهذا جایز است در حالت صوم واداء زکوة وخمس با حدث ونجاست ثوب وبدن ودر حالت پشت بقبله
وکشف عورت وبا تکلم با غیر ودر حالت اکل وشرب وضحک از اینجا مستخرج میشود که نماز اشرف وافضل از انها است
که امر فرموده است شارع برعایت امور مستحسنه در حال اشتغال بان ونهی فرموده از امور غیر لایقه در ان حالت
نظر بشرافت وفضیلت نماز بخلاف غیر نماز پس نماز افضل از انها خواهد بود سیم نظر بملاحظه جامعیت
نماز است بیان این مطلب مقتضی اینست که گفته شود که اصول عملیه منحصر است در نماز وزکوة وخمس وصوم
وحج وعمره وجهاد بعد از ملاحظه هریک مشخص میشود جامعیتی که در نماز هست در هیچیک از عبادات
مذکوره نیست توضیح مرام مقتضی اینست که گفته شود نماز مرکب است از افعال واقوال چندیکه حکمت بالغه
الهیه مقتضی ترکیب ان شده بکیفیت مخصوصه در هریک ازان افعال واقوال حکم چندی وفضیلت وثواب

مجعول است

مجعولست که اطلاع بران کاشف از حقیقت حالست که افضلیت اصل صلوة بوده باشد بنسبت بسایر عبادات
اول ازان افعال قیام یعنی ایستادن است حکمت ان در ان اینست که بنده ذلیل ملتفت شود که در خدمت چنین
سلطانی ایستاده است که اعظم سلاطین جهانست اگر ملاحظه میکنی با ان سطوت که قاطبه عساکر وامرا ووزراء
ورعایا از خوف سطوت او در اضطراب وارتعاش میباشند در جنب سلطنت وسطوت الهی جل شانه
مقهور ومضمحل میباشد سلطان با این اقتدار که از سطوت او رعب در قلوب قاطبه اهل مملکت او مستولی
شده ملاحظه کن ببین که هرگاه حیوان ضعیفی مثل وزغ یا عقربی متوجه او شود چگونه اثار خوف واضطراب
ازان مشاهده میشود خصوصا هرگاه چنین چیزی در شب لا سیما در ظلمت شب اتفاق افتد مجملا حکمت
در اعتبار قیام در نماز انست که ملتفت این شود که این قیام در خدمت کیست واز برای چه چیز است در حدیث
معتبر وارد است وقتیکه بنده مومن ایستاد بجهت نماز ملکی از جانب خداوند عالم برا او موکل میشود مقام ان ملک
بالای سر این مصلی است ندا میکند با وکه ای نماز کننده اگر میدانستی کیست که نظر بتو میکند وکیست که تو در
بندگی واطاعت او ایستاده هرگز از مقام عبادت خود زایل نمیشدی دویم از افعال مهمه نماز رکوع است
در مصباح الشریعه در مدح رکوع حدیثی روایت نموده از کاشف اسرار ودقایق جناب امام جعفر صادق
که حاصل مضمون ان اینست نیست بنده که رکوع بجهت امتثال امر خداوند عالم جل شانه فی الحقیقه مگر انکه زینت
بخشد خلاق عالم جل شانه ان بنده را بنور بها وبزرگی خود وپناه دهد او را در سایه عظمت وکبریائی خود
وبپوشاند او را لباس اصفیاء واولیاء خود را و زینت که حکمت در تقدیم قیام بر رکوع این بوده که بنده اول
در قیام بنحویکه مذکور شد متذکر عظمت خداوند عالم جل شانه میشود بعد از انکه ملتفت ومتذکر بعظمت معبود شد
ان تذکر موجب اظهار مذلت وخشوع میشود پس برکوع میرود بقصد اظهار ذلت وخشوع سیم از
افعال مذکوره سجود است اخبار در مدح سجود علاوه بر انست که توان استقصاء نمود جمله از اخبار در مدح
سجود بعون الملک الودود مطلع خواهی شد در کتاب مذکور در این باب حدیثی مرویست که ما حصل مضمون
ان اینست که قسم بخداوند عالم جل شانه خسران نکرده وضرر ندیده کسی که در مدت عمر یکمرتبه اتیان بحقیقت
سجود نموده باشد مجملا ذکر استقصای حکم وفضیلت افعال واجبه ومندوبه نماز موجب طول کلام میشود
در این مقام مناسب نیست بعلاوه اشارت بهریک در مقام خود بقدریکه مناسب مقام است شده واما اقوال ثابته
در نماز پس اول تکبیرات بعد ازان قرائت سیما سوره مبارکه فاتحة الکتاب وسوره دیگر از سور قرانیه بعد از ان
تسبیح وذکر در رکوع وسجود وشهادت بر الوهیت ورسالت وصلوات بر فخر کاینات وال اطهار او در
در تشهد اخبار از ائمه اطهار علیهم السلم در بیان فضیلت ومثوبات مترتبه بر هریک از امور مذکوره اکثر

5

از انست که تواند استقصا نمود نماز جامع همه اینها هست پس باجتماع محسنات بنحویکه در نماز متحقق شده در هیچیك
از عبادات نیست لهذا نماز افضل واشرف از همه خواهد بود وچونکه اطلاع بنصوص وارده در بیان فضیلت امور
مذکوره در مجال خود مدرج غالب اشخاص ممکن نیست واطلاع بر شرافت وفضیلت را مدخلیت تامی است در
تاثیر قلوب امثال ما غافلان لهذا مناسب دانست اشاره بجمله از اخبار داله بر فضیلت فاتحة الکتاب شده باشد
تا باعث مزید رغبت عابدان وموجب زیادتی میل قلوب مؤمنان گردد در اهتمام میکویم شیخ صدوق در کتاب
خصال روایت نموده از کاشف السر والعلن جناب حضرت امام حسن ع که آنحضرت فرموده جماعتی از یهود
مشرف شدند بخدمت جناب رسول خدا صلی الله علیه واله پس عالم‌ترین ایشان سؤال کرد از انسرور از چند
مطلب از جمله مطالبیکه سؤال کرد این بود که اخبار فرموده باش بما از هفت خصلتی را که خلاق عالم جل شانه
شما را ممتاز فرموده از سایر انبیا علیهم السلام کدام است آنجناب خاتم الانبیا صلی الله علیه واله در جواب فرمودند
اول از آن هفت چیز انست که خلاق عالم عز شانه عطا فرموده است بمن سوره مبارکه فاتحة الکتاب را یهودی
عرض کرد صحیح فرمودی فرموده باشید که چه مقدار است ثواب کسیکه بخواند فاتحة الکتاب را جناب رسول خدا
صلی الله علیه واله فرمودند کسیکه بخواند فاتحة الکتاب را عطا میفرماید خداوند عالم جل شانه او را ثواب تلاوت
هر ایه که از اسمان نازل شده است ودر تفسیر منسوب بجناب کاشف السر والعلن جناب حضرت امام حسن ع
دولت فرموده از سر حیل ارباب معرفت ویقین جناب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که آنحضرت فرموده که جناب
رسول خدا صلی الله علیه واله فرموده که خلاق عالم عز شانه فرموده که قسمت کرده‌ام سوره فاتحة الکتاب را
میان من ومیان بندگان من بانیکه نصف انرا بجهة خود قرار داده‌ام ونصف دیگر را بجهة بندگان خود
پس وقتیکه بنده گفت بسم الله الرحمن الرحیم خلاق عالم جل جلاله میفرماید ابتدا کرد بنده من باسم من
سزاوار است بر من که ناتمامی او را باتمام برسانم ومبارك کردانم از برای او در احوال او ووقتیکه گفت الحمد لله
رب العالمین خداوند عالم عز شانه میفرماید بنده من حمد وشکر مرا ادا کرد ودانست نعمتهائی که نزد او هست
از جانب من باو رسیده است وبفضل واحسان خود بلایا ومکاره را از او دفع کرده‌ام ایملائکه من شاهد باشید
شما چنانچه نعم دنیا را باو عطا کرده‌ام نعم اخرت را نیز باو عطا خواهم کرد وچنانچه بلایای دنیویه را از او دفع
کرده‌ام بلایای اخرویه را نیز از او دفع خواهم کرد ووقتیکه بنده گفت الرحمن الرحیم پروردگار عالم عز شانه
میفرماید بنده من اعتراف نمود باینکه من رحمن ورحیم میباشم شاهد باشید شما حظ وبهره او را در نعمت
من زیاد میکنم ونصیب او را از عطایای خود خواهم افزود پس بعد از انکه بنده گفت مالك یوم الدین خلاق
عالم جل شانه میفرماید ایملائکه من شاهد باشید چنانچه بنده من اعتراف نمود که سلطنت روز قیامت

مختص

مختص بمن است در انروز حساب او را اسان خواهم کردانید وشاهد باشید از معاصی وگناهان او خواهم گذشت
بعد از انکه بنده ذلیل گفت ایاك نعبد پروردگار عالم میفرماید راست گفت بنده من عبادت وذلت او
بجهة من است ایملائکه من شاهد باشید اینقدر ثواب در مقابل عبادت او باو بدهم تمنای انرا نماید هر کس که
عبادت مثل او نکرده باشد ووقتیکه گفت وایاك نستعین خداوند عالم عز شانه میفرماید بنده من از من
طلب واستدعای نصرت واعانت کرد گواه باشید ایملائکه من که اعانت او خواهم نمود در امور او وبفریاد او
خواهم رسید در شدایدیکه وارد میشود براو ووقتیکه تلاوت نمود اهدنا الصراط المستقیم تا آخر
سوره خداوند جل شانه میفرماید این سهم بنده من است واز برای بنده من است هر مطلب که خواهد
مطالب او را بشرف اجابت مشرف میکردانم عطا میکنیم باو هر تمنائیکه میکند وایمن میسازم او را از هر چیز
خایف از انست ظاهر اینست که این اشاره بوده باشد بتفسیر غیر المغضوب علیهم ولا الضالین وایضا در
تفسیر مذکور روایت شده از جناب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که جناب رسول خدا صلی الله علیه واله فرموده
که خداوند عالم جل شانه فرموده بمن یا محمد ولقد اتیناك سبعا من المثانی والقران العظیم فی التفسیر المذکور نقلا
عن الامام علیه السلام انه تعالی افرد الامتنان بفاتحة الکتاب وجعلها بازاء القران العظیم مقصود از این کلام
تنبیه بر کمال علو وفضیلت فاتحة الکتاب است بانکه فاتحة الکتاب جزء قرانست خلاق عالم جل جلاله
در مقام امتنان بفخر کائنات صلی الله علیه واله اول سبع المثانی که مراد سوره مبارکه حمد است ذکر فرموده ۹
بعد از ان ذکر فرموده القران العظیم مراد از این ما عدای سوره مبارکه حمد است پس سوره مبارکه حمد را
در مقابل کل قران در مقام امتنان ذکر فرموده این دلالت میکند بر کمال علو این سوره مبارکه وایضا
حکایت شده از تفسیر عیاشی از جناب رسول خدا ص که فرموده فاتحة الکتاب افضل سور قرانیه است بدانکه
در وجه تسمیه این سوره مبارکه بفاتحة الکتاب چند وجه گفته شده است اول انست که فاتحة الکتاب را
فاتحة الکتاب میکویند بجهة انکه اول سور قرانیه است بحسب ترتیب سور در مصاحف بنا بر اینکه بعضی
ادعا کرده اند که ترتیب سور قرانیه بنحو معهود در عصر شریف جناب فخر کائنات ص شده بمقتضای فرموده انجناب
دویم انست که این سوره را فاتحة الکتاب میکویند بجهة انکه اول سور منزل است لکن این مخالف چیزیست
که مدلول علیه بعض احادیث است که اول سور منزل سوره اقرأ باسم ربك الذی خلق است چنانچه جماعتی
از مفسرین بر این تصریح نموده اند سیم انست که فاتحة الکتاب میکویند بجهة انچه بعضی ادعا نموده اند که اول
سور مثبته در لوح محفوظ این سوره است چهارم انست که فاتحة الکتاب میکویند بجهة انکه بمقتضای ایه شریفه
انا انزلناه فی لیلة مبارکة کل قران در شب قدر نازل شد باسمان دنیا لکن بعد بتدریج بمقتضای مصلحت نازل

شد بجناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و این سوره مبارکه اول از قرآن بود که یکدفعه نازل شد پنجم آنست که فاتحة
الکتاب میگویند بجهة آنکه اول قرآنی است که ثابت در نماز هست این بنا بر اینست که کتاب چنانچه اطلاق میشود
بر کل قرآن اطلاق شود بر بعضی از آن چنانچه بعضی از مفسرین در مشار الیه اسم اشاره در آیه شریفه ذلک الکتاب لا ریب
فیه گفته است سوره هاست یا میگوئیم تسمیه معظم آیات از قرآن در نماز بکتاب از باب تسمیه جزء است باسم کل
بعد از بیان این مطلب که خارج از وضع رساله بود میگوئیم مقصود اینست که نماز جامع محاسنی است که در هیچیک
از عبادات متحقق نیست از جمله یک جزء از آن قرآن است که شرافت و فضیلت او بنحویست که دانسته شد و هم
چنین سایر اجزاء پس جامعیتی که در نماز هست در هیچیک از عبادات متحقق نیست و این دلیل است بر اینکه نماز
اشرف است از قاطبه عبادات و هو المطلوب بکفایت میکند در اثبات مرام همان حدیث معتبر که سابق بر این از کتاب
~~کافی و تهذیب نقل شده و هو المطلوب کفایت میکند در اثبات مرام همان حدیث معتبر که سابق بر این از کتاب~~
کافی و تهذیب نقل شده و هو الذی روی عبید بن زراره بسند کالصحیح عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله
صلی الله علیه و آله مثل الصلوة مثل عمود الفسطاط اذا ثبت العمود نفعت الاطناب والاوتاد والغشاء واذا
انکسر العمود لم ینفع طنب ولا وتد ولا غشاء الفسطاط بضم الفاء وکسرها و تبدیل الطاء الاولی تاء و الطاء
الثانیة تاء هکذا فستاط و فسطاط و فستاة کما فی القاموس و فیه طنب بضمتین حبل طویل یشد به سرادق البیت
او الوتد حاصل معنی این حدیث حق اثنی (?) چنانچه در سابق بیان شد اینست که مثال صلوة مثال عمود و ستون خیمه است
و سایر اعمال مثل زکوة و خمس و صوم و امثالها بمنزله طناب و میخ و پرده خیمه است پس هرگاه عمود و ستون
خیمه محکم و ثابت باشد نفعی مترتب می شود بر طناب و میخ و پرده خیمه و هرگاه عمود خیمه شکسته باشد هیچ نفعی
مترتب نمیشود بر طناب و میخ و پرده خیمه مخفی نماند این منتهای مرتبه مدح و غایت مرتبه فضیلت و کمالست مناسب
در این مقام ختم کلام است بایراد حدیثی که رئیس المحدثین شیخ صدوق قدس الله تعالی روحه در مجالس روایت فرموده
حاصل معنی آن حدیث شریف اینست که ابن عباس مشهور که اسم او عبد الله است مرحوم علامه در کتاب خلاصه ذکر
فرموده ایشان را با کمال تعظیم و احترام فرموده است حال این شخص در جلالت و بزرگی و اخلاص بجناب
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مشهورتر از اینست که محتاج به بیان باشد بجلالة همین ابن عباس روایت نموده از فخر
کائنات صلی الله علیه و آله که فرموده اند خداوند عالم را ملکی است اسم او سمائیل عادت او اینست که اخذ برات
میکند از خلاق آسمان و زمین جل جلاله وقت هر نمازی از برای مصلین پس وقتیکه صبح کردند مؤمنین ایستادند
مشغول وضو شدند بعد از آن ایشان نماز صبح نمودند آن ملک براتی میگیرد از خداوند عالم جل شانه از برای
نمازگذارندگان مکتوب در آن برات اینست انا الله الباقی منم خداوند عالم که فنائی برای من نیست ای بندگان

من

من و ای کنیزان من در پناه خود گردانیدم شما را و در حفظ خود گردانیدم شماها را قسم بعزت و جلال خود خوار و ذلیل
نخواهم کرد شما را و معاصی شماها آمرزیده می شود تا ظهر بعد از آنکه وقت نماز ظهر داخل شد پس ایستادند مؤمنین
و ایشان بوضو و نماز ظهر نمودند همان ملک میگیرد از خداوند عالم جل شانه برات دوم را نوشته شده است
در آن برات انا الله القادر منم خداوند عالم که قدرت من محیط بهمه چیز است ای بندگان و کنیزان من
آمرزیدم همه گناهان شما را و تبدیل کردم همه گناهان شما را باعمال حسنه و حلال گردانیدم بر شماها
بسبب راضی بودن من از شما خانهای بهشت را که دار جلال است بعد از آنکه وقت نماز عصر داخل شد و
ایستادند مؤمنین بجهة وضو و ایشان بوضو و نماز نمودند همان ملک از خداوند عالم جل شانه میگیرد برات
سیم را که مکتوب در اینست انا الله الجلیل منم خداوند جلیل و بزرگ و جلیل است ذکر من و عظیم است سلطنت
من ای بندگان من و ای کنیزان من حرام گردانیدم بدنهای شما را از آتش جهنم و ساکن میگردانم شماها را در جاهای نهانی
که بجهة ابرار و نیکان مقرر داشته ام و دفع کردیم از شما از رحمت خود شر اشرار را بعد از آنکه وقت نماز مغرب
داخل شد و ایستادند مؤمنین و ایشان بوضو و نماز مغرب نمودند آن ملک میگیرد از خلاق عالم جل شانه
برات چهارم را مکتوب است در آن برات انا الله الجبار الکبیر المتعال منم خداوندیکه جبر کسور و قصور و نقایص
با من است و منم خداوند عظیم که منزهم از کل مناقص و صفات مخلوقین ای بندگان من و ای کنیزان من ملئکه من
معاودت کردند از نزد شماها با رضا و سرور سزاوار است بر من که شماها را راضی کنم و عطا فرمایم بشماها خواهش
های شما را در روز قیامت بعد از آنکه وقت نماز عشا داخل شد مؤمنین ایستادند و ایشان بوضو و نماز عشا
نمودند آن ملک میگیرد از خداوند عالم عز شانه برات پنجم را مکتوب است در آن اینی انا الله لا اله الا انا ولا رب
سوای منم خداوند مستجمع جمیع صفات کمال و منزهم از جمیع مناقص و معایب و زوال معبودیکه سزاوار معبودیت
باشد غیر من نیست مربی سوای من نیست ای بندگان و کنیزان من در خانهای خود وضو ساختید و رو آوردید بسوی
خانهای من که مساجد است و بخضوع و خشوع مشغول ذکر من شدید و معرفت بحقوق من هم رسانید بحد امور یکه
بر شما واجب کرده بودم بعمل آوردید شاهد باش تو ای سمائیل و سایر ملئکه من که من از این بندگان خود راضی
شدم پس سمائیل در هر شب بعد از نماز عشا سه مرتبه ندا میکند که ای فرقه ملئکه بشارت باد شما را که حقتعالی
جل شانه آمرزید مصلین از موحدین را پس باقی نمیماند ملئکه در هفت آسمان مگر اینکه استغفار میکنند از برای مصلین
و دعا میکنند از برای ایشان بر اینکه موفق شوند پیوسته بر طاعت و عبادت خداوند عالم جل شانه ای عزیز من نماز که این همه
شرافت و فضیلت بهم رسانیده است و افضل از همه عبادات است بلکه موقوف علیه قبول کل طاعات است مخفی
که بمحض راست شدن و کج شدن و افتادن نیست چنانچه در حدیث صحیحی وارد است که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله

در مسجد تشریف داشتند مردی داخل در مسجد شد شروع در نماز کرد پس تمام نکرد رکوع و سجود نماز را فقال صلی الله علیه و آله
نقر کنقر الغراب لان مات هذا و هکذا صلوته لیموتن علی غیر دینی یعنی رکوع و سجود که این شخص میکند رکوع و سجود مطلوب در
نماز نیست بلکه سر بر زمین زدنست مثل سر بر زمین زدن غراب بجهة دانه از زمین برداشتن هرگاه این شخص بمیرد و نماز
او باین نحو بوده باشد هر اینه بمیرد بر غیر دین و شریعت من خواهد بود پس علاوه در این مقام معرفت دو مطلب است اول
معرفت صورت نماز است یعنی باید بداند نمازیکه مکلف به اوست یعنی نمازیکه خداوند عالم جل شانه از او خواسته در هر
دروز بجا آورد از چه چیزاست و شرایط ان چیست و منافیات ان کدام است مجملاً بر هر مکلف لازم است که معرفت او
بنماز بنحوی بوده باشد که اگر در موقف حساب سؤالی از جانب خلاق متعال جلت عظمته باو متوجه شود که ای بنده
من دانستی که من از تو نمازی خواسته ام از کجا دانستی ان نمازیکه من از تو خواسته بودم باین نحو بود که تو اتیان مینمودی
باید جوابی از خود مهیا نموده باشد که اگر ان جواب را در حین القای چنین سؤالی عرض نماید ان جواب عقلاً
مقبول و مؤاخذه کردن قبیح بوده باشد پس اگر باین نحو نبوده باشد نماز او بی ثمر و عمل او بیحاصل خواهد بود مخفی
مبادا در بیان این اجمال انست که هر مکلفی در مقام نیت نماز چنین نیت مینماید من اتیان باین نماز مینمایم بجهة
امتثال و اطاعت امر پروردگار عالم عز شانه پس باید بداند منوی او ان نمازیست که مطلوب خلاق عالم
عز شانه میباشد و چونکه نماز از مرکبات و مجعولات پروردگار عالم است یعنی نمازیکه واجب فرموده است
بر بندگان خود که اتیان بان نموده باشند مصلحت الهیه جلت عظمته مقتضی این شده که باین نحو ترتیب فرموده
باشد اول مکلف بایستد بقصد اطاعت امر جل شانه بعد از ان تکبیرة الاحرام بگوید پس قراءة حمد و سوره
نماید بعد از ان برکوع رود در رکوع ذکر بعمل آورد بعد از فراغ از ان رفع راس از رکوع نماید بنحویکه بایستد بحدیکه
راست شود بعد از ان بسجود برود بنحویکه هفت عضو که عبارت از جبهه و کفین و رکبتین و ابهامین بوده بر زمین
بگذارد بعد از ان مشغول بذکر معین شود بعد از فراغ رفع راس از سجود نماید بعد از انکه راست نشست و قرار گرفت
ثانیاً بسجود رود و هکذا تا آخر نماز و شرایطی چند بجهة این مقرر فرموده مثل انیکه باید با وضو یا با غسل
یا با تیمم بوده باشد در وقت معین اتیان بان نموده باشد در مکان مباح با مستوریة عورت بساتر مباح
و ان ساتر از اجزای غیر ماکول اللحم نبوده باشد و هم چنین حریر نبوده باشد لکن در حق رجال و بدن و لباس خالی و نقی
باشد از نجاسات مگر انچه استثنا شده باید در جمیع احوال متوجه قبله بوده باشد با رعایت هیئت صوری نماز باید
در جمیع احوال نماز اجتناب از تکلم و ضحک و اکل و شرب و انحراف از قبله و سایر انچه بیان خواهد شد نماید مجملاً لازم است
که عالم باشد که مکلف به او که مسمی باسم صلوة است چه چیز است و چونکه این ترکیب از جعل خداوند عالم است جلت
قدرته پس تعلیم ان لا محاله منحصر در ذات اقدس الهی خواهد بود و چونکه تعلم از جناب خالق متعال در حق هر کس متعذر

ایشان از امر پیغمبر فرموده که تبلیغ بکافه
عباد نموده باشد چنانچه امر
بدیگران فرموده هم

فرو لیتم

و غیر مقدور است نظر بعدم قابلیت لهذا خلاق عالم جل شانه بعضی را که ممتاز بوده باشد از من علا بممیزات بسیار
اختیار فرموده عبادات را بکیفیت مطلوبه تعلیم ایشان فرموده که از او اخذ نموده باشند شخص اول را نبی و پیغمبر و رسول
مینامند این الفاظ هم قریب بیکدیگر میباشد نبی میگویند بجهة انکه مخبر است از جانب خداوند عالم جل شانه و پیغمبر
میگویند بجهة انکه پیغام میاورد از جانب خداوند عالم جل شانه بسوی عباد و رسول میگویند بجهة انکه فرستاده
شده است از جانب پروردگار عالم عز شانه بسوی بندگان او در هر عصری از اعصار حکمت بالغه حکیم متعال چنین
اقتضا نموده تا انکه امر منتهی شد بخاتم پیغمبران اعنی فخر انبیا و سید رسل و سرور اصفیا و هادی سبل محمد مصطفی صلعم
امت ایشان از عبادات چندی امر فرموده از جمله نماز بکیفیت معهوده بعد از تعلیم از آن جناب ایشان را امر
فرموده که تبلیغ بامت فرموده باشند چنانچه امت را امر فرموده که از ایشان اخذ نموده بمقتضای ایمعو لذا
باشند حسب الامر خلاق جهانیان ستوده درگاه رحمن در عصر شریف خود تبلیغ بندگان فرمودند فعلاً و قولاً
و در زمان اول که معموره جهان بنور جمال ایشان منور بود نصب حجج فرمودند که بعد از انکه روح مقدس ایشان بشرف
اتصال بعالم قدس برسد بلکه قاطبه اهل انس کرده ان حجج منصوبه که هر یک حافظ شریعت مطهره و مبین طریقه
منوره ایشان بوده مبلغ تکالیف الهیه بکافه عباد باشند و از انیکه حکم الهیه جلت عظمته مقتضی علم ظهور
حجت عجل الله تعالی فرجه در برهه از زمان شده که دست حاجت عباد از تمسک بذیل بلند من سعادت آن جناب
قاصر لهذا صونا للشریعة عن الانطماس و حفظا للطریقة عن الاندراس فرموده اند علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل
و در اصول کافی و غیره باسانید معتبره از حجج الهیه روایت شده که فرموده اند ان العلماء ورثة الانبیاء و ایضا
در اصول کافی بسند معتبر از کاشف الاسرار و الدقایق جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده
العلماء امناء و در کتاب عوالی اللئالی از سرور اعالی و ادانی جناب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده که فرموده
لابنه محمد بن الحنفیه تفقه فی الدین فان الفقهاء ورثة الانبیاء و در کتاب اعلام الوری و کتاب احتجاج روایت فرموده اند
از ثقة الاسلام که روایت نموده از اسحق بن یعقوب که گفت من التماس کردم از محمد بن عثمن العمری رحمه الله که نامه
ثانی از نواب جناب امام زمان عجل الله تعالی فرجه میباشد که عریضه را که در ان مسائل چندیکه بر من مشکل بود
ثبت شده بود برساند بجناب امام زمان عمر الله تعالی بلاده بظهوره جواب خارج شد بخط شریف جناب صاحب الامر علیه السلام
اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله و همین مروی در کتاب
کشف الغمه نیز هست لکن روایت نموده از اسحق بن یعقوب بدون توسط و ذکر ثقة الاسلام اما مظنون انیست
که در این کتاب نیز ماخوذ از ان اکمل عالیمقام بوده باشد پس مشیت قاهره سبحانیه اقتضا نموده در هر عصری از
اعصار جمله از عباد ممتاز باشند از سایرین بنفوس قدسیه عالیه و قلوب صافیه زاکیه که قابل استفاضه باشند

از فیوضات الهیه و محل استناره باشند از انوار مظهره مضیئه و قابل باشند که اکتساب احکام الهیه و استفاده بعض احکام شرعیه از آیات قرآنیه و آثار نبویه و اخبار ائمه علیه و علیهم الاف السلم والتحیة نموده باشند تا حافظ و رابض سنن و رادع محارم و بدع و مبلغ تکالیف شرعیه بعباد و موصل نوامیس الهیه جلت عظمته بخلایق باشند و از اینکه انسان در امور معیشت محتاج بامور بسیار است مثل مساکن و ملابس و مآکل و مشارب و سایر امور محتاج الیها و هر یک از اینها را مقدماتی است لا یعد و لا یحصی نفوس متکثره تا مباشر نشوند ممکن الحصول نیست مثل لباس که موقوف بر اینست که پنبه دانه مثلا کاشته شود و این موقوف بر اینست زمین شخم شود و شخم شدن زمین توقف دارد به بیل و بیل از آهن است و آهن را میباید از معدن آن اخذ کرد و اخذ کردن آن توقف دارد بر مقدمات بسیار تا آنکه آهن بجائی برسد که مستعد این باشد که توان او را بیل ساخت از وقت موقوف بحداد است و وجود حداد بتنهائی کفایت نمیکند در آن بلکه محتاج است بزغال و تحصیل آن توقف دارد بآلت قاطعه که توان بآن قطع اشجار نمود و اگر نقل کلام در تحصیل مقدمات آن آلت کنیم رشته کلام منقطع نمیشود بعد از قطع اشجار نحو یکه توان زغال نمود توقف دارد بر حفر کود آل و آن نیز مقدمات بسیار دارد بعد از آنکه زغال موجود شد باید حمل نمود بعد از طی مقدمات حمل که بحداد رسید موقوف بکوره است و آن محتاج به بناست نقل کلام در مقدمات بنائی شاغل از وصول باصل مطلب است بعد از آنکه کوره مهیا شد محتاج است باتش و بالی که بدمند تا زغال مشتعل شود تا تاثیر در آهن کند تا توان بیل ساخت و آن آلت را دم مینامند از پوست حیوان و پوست محتاج بدباغی است مقدمات دباغی را مثل مقدمات امور مذکوره تعداد نمیتوان نمود و هم چنین آلات دیگر مثل چکوش و سندان و غیرها بعد از همه اینها که بیل موجود شد موقوفست بکیوه که در پا باشد که توانند به بیل زد تا زمین کنده شود و مقدمات آن مثل آنهاست که مذکور شد بعد از آنکه زمین کنده شد موقوفست بآلتی که زمین را هموار کنند بعد از همه مراتب مسطوره که پنبه دانه کاشته شد موقوفست باب دادن آن موضع هفته یا دو هفته یکمرتبه و این توقف دارد بحفر قنات یا حفر بئر و کلام در مقدمات اینها مثل سابق است بعد از آنکه سبز شد و پنبه بثمر رسید میباید او را چید بعد از آن طایفه ضرور است که پنبه را از محل آن در آورند بعد از آن محتاج است بچرخی که پنبه را بمعونت آن چرخ از تخم آن جدا نمایند بعد از آن محتاج است بندافی که پنبه را ندافی نموده حلاجی کند بعد از آن میرسد بدست ریسنده تا ریسمان شود و این توقف دارد بچرخ و این وظیفه نجار و خراط است و حصول چرخ از نجار و خراط توقف دارد بر مقدماتیکه لا یعد و لا یحصی است بعد از آنکه ریسمان موجود شد موقوفست بر اینکه کلافه شود آن نیز مقدماتی دارد بعد از آن محتاج است بر اینکه ماسوره شود بعد از آن داخل ماکو شود و این موقوفست بماسوره و رکن و ماکوساز و از وقت محتاج است بدستگاه نساجی و نساج

مقدمات

مقدمات هر یک را تعداد نمیتوان نمود بعد از آن کرباسی موجود میشود بعد از آن میرود بدست سفید گر از آنجا بصباغ بعد از آن بخیاط تعداد مقدمات هر یک خارج از طاقت است از وقت لباسی هم میرسد باید هزار نفس بلکه علاوه مباشر شود تا لباسی هم رسد و هم چنین است حال در فرش و ظروف و مس و منزل و سایر امور یکه موقوف علیه حیات انسان است بجملا از اینکه موقوف علیه حیات انسان امور بسیار هست هر یک از آنها ممکن الحصول نیست مگر بمباشرت نفوس متکثره پس قطعا مطلوب خلاق حکیم جلت عظمته نیست که هر فرد از افراد مکلفین مسائل تکالیف خود از نماز و غیره را اخذ نماید از آیات قرآنیه و سنت نبویه و اخبار ائمه علیهم السلم چه اشتغال قاطبه نفوس در این مطلب میمنت مسعود موجب خلل در انتظام عالم است قطعا بلکه این منصب شریف مظلوم است بجماعتی که ممتاز بوده باشند از من عدا بصفا و ذکاوورع و تقوی تکلیف دیگران اینست که اخذ از آنها نموده باشند اشخاصیکه استفاده تکالیف الهیه جلت عظمته را از کتاب و سنت مینمایند آنها را مجتهد مینامند یعنی کسانی هستند که استنباط احکام شرعیه نموده اند و مینمایند از مآخذ و مدارک معلومه آن بسبب بذل جهد و صرف طاقت خود را در آن و دیگران را که اخذ احکام شرعیه را مینمایند بتعلیم و ارشاد مجتهدین بواسطه یا بیواسطه آنها را مقلد مینامند و اما طریقه احتیاط پس آن در مسائل بسیار یعنی مسائلیکه امر در آنها مردد است مابین وجوب و حرمت ممکن نیست مثل اینکه کسی شک کرد در حال قیام در اینکه رکوع کرده است یا نه واجبست که برود برکوع بعد از دخول در رکوع مشخص او شد که رکوع کرده بوده است در اینصورت جماعتی از فقهاء را اعتقاد اینست که واجبست از همان حالت رکوعی برود بسجود و نماز او محکوم بصحت است قطع نماز در حق او جایز نیست و جماعتی حکم فرموده اند ببطلان نماز و لزوم قطع **مختار** ثانی است و هم چنین هرگاه کسی داخل در سجده اولی شد مشخص شد که اخلال برکوع کرده است صاحب مدارک و بعض دیگر را اعتقاد اینست که نماز صحیح است لازم است عود نماید برکوع و بعد از آن بسجود رفته نماز را اوقطع نماز حرام است **مختار** اینست که نماز باطل است قطع آن لازم است چگونه ممکن است که کسی احتیاط تواند نمود و هم چنین هرگاه صبی ممیز سلام کرد بر مصلی الزم مصلی در اینصورت مردد است مابین وجوب رد و حرمت آن **مختار** اول است و هم چنین هرگاه کسی سلام کرد بر جماعتی که مشغول نماز بودند از جمله مسلم علیهم صبی ممیز بوده آن صبی مبادرت کرده در رد سلام امر در حق دیگران مردد است مابین رد و حرمت آن بنا بر اینکه رد از صبی اگر مسقط وجوب باشد از مکلفین که مشغول نماز میباشند پس رد در حق اینها حرام خواهد بود و اگر مسقط نبوده باشد رد بر یکی از اینها واجب خواهد بود **مختار** عدم سقوط و وجوب رد است بجملا عمل باحتیاط در صورتی ممکن است که امر مردد بوده باشد مابین وجوب و غیر حرام یا مردد بوده باشد مابین حرام و غیر واجب در اول احتیاط

در بیان ابطال طریقه احتیاط در نماز بلکه احتیاط در بسیاری از مسائل ممکن نیست

تمام نماید و حرام

در فعل است و در ثانی احتیاط در ترک و اما هر گاه امر مردد بوده باشد مابین واجب و حرام پس در آن عمل عمل با حتیاط
ممکن نیست مفری نیست در مثل این و امثال آن بجز رجوع که مختص بمجتهد است یا بتقلید پس کسیکه مجتهد نبوده باشد و همچنین
مقلد مجتهد نباشد بگوید من احتیاط میکنم در مثل این صورت چه کار خواهد کرد بعلاوه میگوئیم در موضعیکه امر دائر
بوده باشد مابین وجوب و غیر حرام مثل قرائت سوره در نماز و مثل آن در اینصورت نیز میگوئیم عمل با حتیاط
بلزوم ممکن نیست چه مراد از احتیاط اینست که این شخص اتیان عمل بنحویکه قاطع بوده باشد بحصول برائة ذمه
قطع نظر از طریقه اجتهاد عمل و این در اینصورت نیز متحقق نیست نظر باینکه جمع کثیری از فقها نیت وجه را در عمل
لازم دانسته اند و این شخص که ترجیح وجوب و استحباب هیچیک را نداده باشد اگر قصد وجوب نماید عمل
بالملاحظه خواهد بود نظر بعدم اعتقاد وجوب و هم چنین هر گاه قصد استحباب نماید و اگر قصد هیچیک از وجوب
و استحباب ننماید باز عمل با حتیاط نکرده است نظر بقول بلزوم اعتبار وجه پس مفری از اجتهاد و تقلید
نخواهد بود و اگر گوئی این شخص را اعتقاد اینست که نیت وجه معتبر نیست میگوئیم این اعتقاد یا از تقلید است
یا از اجتهاد علی التقدیرین امر راجع شد بیکی از طریقین پس طریقه ثالثه در دست نیامد و هو المطلوب بعلاوه
میگوئیم عمل با حتیاطیکه قاطع بوده باشد که مکلف به او مبرء ذمه است نشد نظر بتحقق خلاف اینست وجه
در کلمات معتمدین فقها اعلی الله تعالی مقامهم که فرموده اند امر امت در این اعصار منحصر است در اجتهاد
و تقلید بنا بر این هر گاه نماز کسی مستند بیکی از دو طریقه نبوده باشد باطل خواهد بود پس در اینجا دو
مقام است اول صحت نماز است در صورتیکه مستند بوده باشد باجتهاد یا بتقلید اهل اجتهاد دویم
بطلان نماز است در صورت عدم استناد بیکی از این دو طریقه پس مناسب در اینمقام ایراد کلام است در سه
مبحث مبحث اول در بیان صحت نماز است در صورتیکه اتیان شده باشد بمقتضای اجتهاد این مطلب قطعی
الثبوت است نظر بقطع بثبوت تکلیف بصلوة و عدم تمکن از تحصیل قطع در جمیع مسائل محتاج الیها
در نماز و قطع بعدم تکلیف بمالایطاق پس هر گاه چنین جوابی عرض شود در مقام القاء سؤال سابق در
موقف حساب عقل قاطع است بمقبول آن و بقبح مواخذه پس هر گاه فرض شود سؤالی از جانب خلاق عالم عز
شانه العالی شود بچنین شخصی که ای بنده من این نماز که اتیان نمودی از کجا مشخص تو شد که منوی تو مطلوب من
بوده است این جواب را عرض نماید که ای پروردگار من اتیان بنماز را بر من واجب فرموده بودی و دست حاجت
من بدامن سعادت حجت تو نمیرسید لکن کتاب تو و اخبار حجت تو در میان بود بقدر استعداد و طاقت
خود بعد از فحص و بحث و تامل در اینها چنین فهمیدم این کیفیت بود که اتیان بآن نمودم قطعا چنین جواب
معقول و مقبول و مواخذه از آن قبیح و غیر معقول است بنا بر این پس عملیکه بمقتضای اجتهاد مجتهد بوده باشد

قط

قطعی الصحه است لکن عمده در این مقام که موجب لغزش اقدام و باعث القای نفس است بمهالک مسائل انتظام
دو چیز است یکی عدم تحصیل استعداد فهم از کتاب و سنت نظر بقصور در مبانی و مبادی چه در این
وقت تکلیف این شخص تقلید است در عمل و عدول از تقلید و اتکال بفهم خود خروج از منصب و موجب
بطلان عمل است دویم تقصیر در بذل جهد و صرف طاقت نظر باینکه مکرر تجربه شده در بادی امر کسی
مطلبی را اگر رجوع نمود بطوری میفهمد بعد از فحص بلیغ و تامل تمام ظاهر میشود فساد آن این امر بسبب
هول آن موجب ارتعاش قلوب و باعث اضطراب نفوس است بجملاچه بسیار دیده ایم از طایفه که فتح باب طعن کرده اند
بر اساطین دین مبین و امنای رب العالمین و نواب باستحقاق ائمه طاهرین علیهم السلام بعد از تامل در مقالات
واهیه آنها مشخص شد باعث این طعون رکیکه نیست مگر ضعف و قصور در استعداد و تقصیر در تحصیل
مبادی و مبانی ان نعوذ بالله تعالی منه چنانچه در مواضع متشتته ببسط تمام توضیح این مطلب نموده ایم
و هم چنین مکرر ملاحظه شده از اشخاصیکه بمقتضای انصاف است که نقصانی در آنها باعتبار اول
نیست و مع ذلک مسالک طریقه شده اند ظاهر میشود منشاء آن قلت فحص و تاملات چنانچه در مواضع
بسیار از مطالع الانوار توضیح آن شده نعوذ بالله تعالی منه و نرجو منه التوفیق فی العصمة عن الخطاء
والزلل فاسئلک اللهم بتفضلک علی عبادک و حبیبک سید رسلک و ولیک سیدنا و صالک
و حجتک المحی لعبادک العامر لبلادک ان لا تکلنی الی نفسی طرفة عین و تعصمنی فیما بقی من عمری عن التقصیر
فی خدمتک و استنباط احکامک و تعفو عما صدر منی فیما سلف من عمری من المسامحة والتقصیر و تعیننی
بحق کل خلیقتک فی الوصول الی مرضاتک و تشرفنی بوجدان تک الی ما ینبغی للارشاد الیه من مبانی
احکامک انک عزیز من چنانچه منافع فقه بسیار و محاسن آن بیشمار است کفایت میکند در این که حفظ
نوامیس الهیه جلت عظمته منوط بآن و اتمام وظایف شرعیه و احیای محامد دینیه موکول است بر آن و اینکه
بعثت انبیا و ارسال رسل بجهة نشر وظایف دینیه و حفظ محاسن شرعیه است بلی است در آن باب از
اینست که وارد شده ان العلماء ورثة الانبیاء مشخص است مراد از وراثت اینست که منصب انبیا علیهم السلام بجهة
ایشان ثابت است و بهمین معنی است که جناب فخر کاینات صلی الله علیه و آله فرموده علماء امتی کانبیاء
بنی اسرائیل این مدحیست فوق کل محامد اخبار از ائمه اطهار علیهم السلام در مدح این بسیار است مرحوم
شیخ صدوق در کتاب خصال روایت نموده از حماد بن عیسی که از جمله روایتست روایت نموده از کاشف الاسرار
والدقایق جناب امام جعفر صادق ع که فرموده در مقام ذکر وصایای حضرت لقمان را به پسر خود کلامی را که حاصل
آن اینست علی که سزاوار است که عالم عمر را صرف در طلب آن نماید سه چیز است العلم بالله و بما یحب و بما یکره یعنی اول

دراین باب نیست در حرمت در صورتیکه افتا با عدم علم و عدم رخصت نموده باشد مابین انکه فتوی او مطابق واقع اتفاق
افتاده باشد یا مخالف واقع چنانچه ناطق بر اینست حدیث معتبر یکه ثقة الاسلام در فروع کافی و رئیس المحدثین در فقیه
و خصال و شیخ الطایفه در تهذیب روایت نموده اند از جناب حضرت امام جعفر صادق ع که فرموده اند قضات بر چهار
قسم میباشند سه قسم از انها در جهنم خواهند بود و یکقسم در بهشت بعد از ان بیان فرموده اند سه قسم را که در جهنم معذب
خواهند بود اول انست که حکم میکند بجور و بباطل و میداند حکم او بجور و باطلست دویم انست که حکم بجور و باطل میکند
لکن نمیداند که حکم او بر جور و باطلست سیم انست که حکم بر حق میکند لکن نمیداند که حکم او بر حقست لکن در واقع
اتفاق افتاده که مطابق با حق بود که این سه قسم را فرموده اند که در جهنم خواهند بود و اما قسم چهارم که ناجی و در بهشت
خواهد بود ان قاضی است که حکم بر حق میکند و میداند حکم او بر حق است و ما خذ ان چه چیز است و همین حدیث را
شیخ مفید قدس الله تعالی روحه السعید در مقنعه ذکر فرموده اند لکن اسناد داده اند بجناب حضرت امیر المؤمنین ع
و عبارت انمرحوم در کتاب مذکور اینست روی عن امیر المؤمنین علیه السلام انه قال القضات اربعة ثلثة منهم فی النار
و واحد فی الجنة فسئل عن صفاتهم لتقع المعرفة بهم و التمیز بینهم فقال قاض قضی بالباطل و هو یعلم انه باطل
فهو فی النار و قاض قضی بالباطل و هو لا یعلم انه باطل فهو ایضا فی النار و قاض قضی بالحق و هو لا یعلم انه حق
فهو فی النار و قاض قضی بالحق و هو یعلم انه حق فهو فی الجنة و این حدیث معتبر اگرچه در قاضی وارد شده است لکن
فرقی در این باب مابین مفتی و قاضی نمیباشد در حرمت پس حرمت و اثم در هر دو مقام ثابتست پس فتوی از کسی
که مستجمع شرایط فتوی نبوده باشد حرام و موجب عقابست اگرچه مطابق واقع شده باشد بلی ممکن است که فرق
گذارده شود مابین مطابق واقع و غیره در حکم وضعی باین معنی در روز ماه مبارک اگر چنین چیزی صادر شده باشد
حکم بفساد صوم در صورتیکه مطابق واقع اتفاق افتاده باشد نتوان نمود و این مطلب محل کلام در این مقام نیست
فرقی در انچه مذکور شد مابین فتوی و حکم نمیباشد اگرچه حکم اسوء حالا و اشد مفسده است باین معنی کسیکه
متصدی حکم و مرافعه بین الناس بشود و مستجمع شرایط ان نبوده باشد بمقتضای عقل و نقل اما عقل نظر باینکه
حکم مستلزم اخذ اموال ناس و تصرف در فروج و دماء و انفسست بخلاف فتوی بر خلاف واقع که مفسده ان
اقل است پس حکم بر خلاف واقع مفسده در ان اشد از مفسده در فتوی بخلاف واقع است و اما نقل نظر باینکه
تهدیدات شدیده که در حکم بغیر ما انزل الله هست در فتوی بغیر ما انزل الله نیست پس مناسب اینست برخی از ان
در این مقام ذکر شود تا شاید الاطلاع بر ان موجب تنبیه غافلان گردد تا از مفاسد شدیده ان اجتناب نمایند
پس میگوئیم ادله دالّه بر مفسده شدیده حکم بغیر ما انزل الله از کتاب و سنت بسیار است اما کتاب یعنی قران
پس میگوئیم ایات قرانیه که دلالت میکند بر مذمت حکم بغیر ما انزل الله بسیار است لکن در این مقام اقتصار

بنا بر مضمون [illegible] حدیث [illegible] مفتی در [illegible] خواهد بود

میکنیم

میکنیم بر سه ایه متقاربه در سوره مبارکه مائده در اولی فرموده و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون و در ثانیه
فرموده و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون و در ثالثه فرموده و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم
الفاسقون ممکن است که گفته شود نکته در اختلاف تعبیر در اول بکفر و در ثانی بظلم و در ثالث بفسق بجهة تنبیه بر
اختلاف مراتب قبح بوده مباشد در شدت و ضعف در موارد حکم مثلا حکم بر خلاف ما انزل الله در جائیکه موجب سفک
دماء و غصب فروج بوده باشد این اشد قبحا است در صورتیکه حکم بغیر ما انزل الله موجب غصب در مال فقط بوده
باشد و هم چنین حکم بغیر ما انزل الله در صورتیکه حرمان ایتام بوده باشد از اموالیکه خلاق عالم جل شانه انها را
مالک گردانیده این اشد قبحا است از صورتیکه حکم بغیر ما انزل الله موجب حرمان کبار بوده باشد از اموال
انها باندرت حاجت انها نسبت بایتام تعبیر بکفر در مثل قسم اول بوده باشد و تعبیر بظلم در مثل ثانی و تعبیر بفسق در مثل
قسم ثالث و همین هم نکته بوده باشد در تکرار ذکر بعلاوه تاکید و ممکن است که گفته شود وجه دیگر در سبب اختلاف
تعبیر در ایات ثلاثه بیان انها اینست ممکن است اختلاف تعبیر اشاره باشد باقسام ثلثه سابقه یعنی تعبیر بکفر در صورتی
بوده باشد که حکم بر باطل باشد با علم باینکه باطلست و تعبیر بظلم در صورتی بوده باشد که حکم بر باطل بوده باشد با جهل
باینکه ان باطلست نظر باینکه موجب حرمان مستحق است از حق ان مناسب این اطلاق ظلم است و حکم بفسق در صورتی
بوده باشد که حکم بر حق باشد با عدم علم باینکه حق است مناسب کفر در اول و ظلم در ثانی و فسق در ثالث ظاهر است
مخفی نماند ممکن است حکم در ایات مذکوره اعم بوده باشد از حکم بمعنی خاص یعنی اعم از کلامیکه از حاکم صادر میشود در مقام
مرافعه بجهة رفع نزاع بنا بر این فتوی بغیر ما انزل الله نیز مندرج در تحت عموم ایات شریفه خواهد بود و اما اخبار
داله بر کمال مذمت حکم بغیر ما انزل الله پس ان نیز بسیار است ثقة الاسلام در کافی و شیخ الطایفه در تهذیب
بسند صحیح روایت نموده اند از کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق ع که فرموده من حکم فی درهمین
بغیر ما انزل الله عز و جل فهو کافر بالله العظیم یعنی کسی که حکم کند بد و درهم بغیر انچه مقرر شده است از جانب خداوند
عالم جل جلاله پس ان شخص کافر خواهد بود بخداوند عالم جل شانه کفایت میکند در این باب همین حدیث صحیح السند بعلاوه
حدیثی که مذکور شد در باب تقسیم قضات باقسام اربعه مذکوره چه کسیکه متصدی مرافعه و حکم مابین مسلمانان می شود
با عدم استجماع شرایط یا حکم میکند بباطل با علم باینکه باطلست مثلا اینکه زید ادعا میکند بعمرو که فلانه مبلغ از تو
میخواهم و عمرو منکر است طرفین رجوع میکنند در مقام مرافعه بکسیکه متصدی مرافعه می شود لکن مستجمع شرایط
افتا و حکم نیست و این شخص العیاذ بالله با علم باینکه شخص مدعی در ادعای خود کاذبست العیاذ بالله نظر باغراض
و مقاصد فاسده حکم می کند باینکه عمرو ان مبلغ را داده باشد معلوم است این قسم افسد و اسوء اقسام است و لهذا
در حدیث مقدم داشته شده است لکن این قسم اگرچه ممکن است بلکه واقع است لکن نادر است نعوذ بالله از نفس

علم بوجوه خداوند عالم بصفات الرجل شانه است دوم علم با انچه محبوب خداوند عالم است این شامل عبادات و عقود
و ایقاعات و احکام همه هست سیم علم با انچه مکروه خداوند عالم است و این شامل محرمات از کبایر و صغایر و مکروهات
یعنی افضلست اول موکول بعلم کلام است دوم و سیم بعلم فقه و ایضا ان بزرگوار در کتاب عیون الاخبار بسند
صحیح روایت نموده حدیثی که حاصل مضمونش اینست شخصی مشرف شد بخدمت جناب امام جعفر صادق علیه السلام و عرض
کرد پسری دارم خوش دارم که بخدمت شما مشرف شود سؤال نماید از حلال و حرام حضرت در جواب فرمودند ایا
ممکن است که سؤال کرده شود از چیزیکه افضل از حلال و حرام بوده باشد و در کتاب عوالی اللئالی روایت نموده
از جناب رسول خدا صلی الله علیه که فرموده لکل شیء عماد و عماد هذا الدین الفقه یعنی هر چیزی را ستونی هست
که قوام ان چیز بان ستونست و ستون دین اسلام فقه است و ایضا در ان کتاب از ان سرور اخبار مرویست
که فرموده الفقهاء امناء الرسل و عنه ایضا عنه صلی الله علیه و اله انه قال رحم الله خلفائی و قیل یا رسول الله
صلی الله علیه و اله من خلفائک قال الذین یاتون بعدی یروون حدیثی و سنتی و من اکرم فقیها مسلما لقی الله
یوم القیمة و هو عنه راض و من اهان فقیها مسلما لقی الله یوم القیمة و هو علیه غضبان و باز در کتاب مسطور
از قدوه اهل معرفت و مشکور جناب امیر المؤمنین علیه السلام روایت نموده که فرموده اند الفقهاء ورثة الانبیاء
و ایضا در ان کتاب از مفخر انبیا صلی الله علیه و اله روایت نموده که فرموده اند فقیه واحد اشد علی ابلیس من
الف عابد و در اصول کافی بسند صحیح روایت نموده از مفخر اوایل و اواخر جناب امام محمد باقر علیه السلام که فرموده
عالم ینتفع بعلمه افضل من سبعین الف عابد یعنی عالمیکه منتفع شود بعلم خود یا عالمیکه مردم از علم او منتفع
شوند بهتر است از هفتاد هزار عابد مجملا شرافت و فضیلت این علم شریف اگرچه بسیار است لکن خطر
متصدیان این نیز بسیار است بلکه از اعظم مهالک دینیه و اخر مفاسد مهلکه است نظر باینکه هر گاه مسلمانی
در مقام حاجت از ملائی سؤالی کرد خواه در عبادات بوده باشد یا در معاملات این شخص که متصدی جواب
از ان بوده باشد و مطابق واقع بمقتضی فحص و بحث خود گفته باشد این شخص امین خواهد بود از امنای خداوند
عالم جل شانه نسبت بعباد او مندرج خواهد بود در تحت عموم حدیث سابق که عالمیکه از علم او نفع عاید
بندگان خداوند عالم عز شانه شود بهتر است از هفتاد هزار عابد پس این شخص فایز خواهد بود بعطایای
الهیه و مثوبات غیر متناهیه و هم چنین امین خواهد بود از جانب سرور انبیا صلی الله علیه و اله نسبت بامت
و اگر العیاذ بالله از اهل ان نبوده باشد یا بمقتضای تشهی نفس گفته باشد چنین شخصی خاین است در دین مبین
و مفتریست بخلاق اسمان و زمین و متعال و کذابست بجناب سید المرسلین علیه و علی اله الاف التحیة من رب
العالمین کفایت میکند در سوء حال او ایه کریمه فمن اظلم ممن افتری علی الله کذبا یعنی کیست ظالمتر از کسیکه

افترا

افترا بر بندد بخداوند عالم جل شانه استفهام انکاری ابطالی است یعنی چنین کسی ظالم بلکه ظالمتر از او نخواهد بود در عالم
این مضرتیست فوق کافه مضار و مفسده ایست اعظم از کل مفاسد چگونه چنین نباشد و حال انکه مستوجب
لعن خلاق اسمان و زمین و مستحق طعن ملائکه مقربین خواهد بود چنانچه همین مطلب مصرح به است در بسیاری
از اخبار معتبره صادره از حجج الهیه جلت عظمته مرویه در کتب معتبره و شیخ برقی در کتاب محاسن و ثقة الاسلام در
اوایل اصول کافی و هم چنین در اواخر فروع ان و شیخ الطایفه در کتاب تهذیب روایت فرموده اند در حدیث
صحیح از مفخر اوایل و اواخر جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرموده من افتی الناس بغیر علم و لا هدی من الله
لعنته ملائکة الرحمة و ملائکة العذاب و لحقه وزر من عمل بفتیاه حاصل معنی این کلام مرتل علیش و سرور
از مذاق معتقدین لبشر الاید یوم النشور اینست هر کس فتوی بگوید در میان مردمان با عدم علم و با عدم دلیلی
و حجتی که از جانب خداوند عالم عز شانه باشد که ان فتوی ماخوذ از ان دلیل بوده باشد یا با عدم دلیلیکه دلالت
کند بر اینکه چنین فتوی در حق او جایز باشد یعنی چنین دلیلی در دست او نبوده باشد لعنت میکنند بر او
ملائکه رحمت و ملائکه غضب هر دو صنف ملائکه و عاید این مفتی میشود گناه کسی که عمل بفتوی او کرده
باشد مخفی نماند که این حدیث شریف اشعاری دارد بر عدم جواز تعویل بظنی که مستند بدلیل شرعی نبوده
باشد کما یظهر للمتامل و ایضا شیخ برقی در کتاب محاسن و شیخ صدوق در کتاب عیون الاخبار از سرور
ابرار جناب موسی بن جعفر علیهما السلام روایت نموده که فرموده اند من افتی الناس بغیر علم لعنته ملائکة الارض
و ملائکة السماء و ایضا در کتاب محاسن و در اصول کافی مرویست از جناب رسول خدا صلی الله علیه و اله که
فرموده اند من افتی الناس بغیر علم و هو لا یعلم الناسخ من المنسوخ و المحکم من المتشابه فقد هلک و اهلک
یعنی کسیکه فتوی بگوید بجهت مردم با عدم علم از ماخذ و مستندات و تفرقه نکرده باشد ما بین ناسخ و منسوخ
و ما بین محکم از ایات قرانیه و متشابه ان یا تفرقه نکرده باشد ما بین محکم و متشابه مطلقا پس چنین کسی خودش
هالک و باعث هلاکت دیگران نیز شده است و ایضا شیخ برقی در محاسن و ثقة الاسلام در اصول کافی
و شیخ صدوق در کتاب خصال روایت نموده اند از جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده من ترا
نهی میکنم از دو خصلت بسبب ان دو خصلت هلاک میشوند مردان یکی از ان دو خصلت فتوی
گفتن است با عدم علم مجملا ظهور فساد فتوی با عدم علم نه بمرتبه ایست حاجت باظهار فساد ان بوده باشد
نظر باینکه فتوی اخبار است از جانب خلاق اسمان و زمین جلت قدرته اقدام بچنین چیزی العیاذ بالله با عدم
علم بواقع کذبست بخداوند عالم جل شانه قبح کذب در هر جا ظاهر است خصوصا کذب بر خداوند عالم و فخر بنی
ادم این همان کذبی است که موجب بطلان صوم ماه مبارک رمضان و موجب قضا و کفاره است فرعی

در این باب نیست در حرمت در صورتیکه افتا و یا بعدم علم و علم رخصت نموده باشد ما بینهما انکه فتوی او مطابق واقع اتفاق
افتاده باشد یا مخالف واقع چنانچه ناطق برانیست حدیث معتبریکه ثقة الاسلام در فروع کافی و رئیس المحدثین در فقیه
و خصال و شیخ الطایفه در تهذیب روایت نموده اند از جناب حضرت امام جعفر صادق ع که فرموده اند قضات بر چهار
قسم میباشند سه قسم از انها در جهنم خواهند بود و یکقسم در بهشت بعد از ان بیان فرموده اند سه قسم را که در جهنم معذب
خواهند بود اول انست که حکم میکند بجور و بباطل و میداند حکم او بجور و باطل است دوم انست که حکم بجور و باطل میکند
لکن نمیداند که حکم او بجور و باطل است سیم انست که حکم بر حق میکند لکن نمیداند که حکم او بر حق است لکن در واقع
اتفاق افتاده که مطابق با حق بوده که این سه قسم را فرموده اند که در جهنم خواهند بود و اما قسم چهارم که ناجی و در بهشت
خواهد بود ان قاضی است که حکم بر حق میکند و میداند حکم او بر حق است و ما نحن فیه چه چیز است و همین حدیث را
شیخ مفید قدس الله تعالی روحه السعید در مقنعه ذکر فرموده اند لکن اسناد داده اند بجناب حضرت امیر المؤمنین ع
و عبارت انمرحوم در کتاب مذکور اینست روی عن امیر المؤمنین علیه السلام انه قال القضات اربعة ثلثة منهم فی النار
و واحد فی الجنة فسئل عن صفاتهم لتقع المعرفة بهم و التمیز بینهم فقال قاض قضی بالباطل و هو یعلم انه باطل
فهو فی النار و قاض قضی بالباطل و هو لا یعلم انه باطل فهو ایضا فی النار و قاض قضی بالحق و هو لا یعلم انه حق
فهو فی النار و قاض قضی بالحق و هو یعلم انه حق فهو فی الجنة و این حدیث معتبر اگرچه در قاضی وارد شده است لکن
فرقی در این باب ما بین مفتی و قاضی نمیباشد در حرمت پس حرمت و اثم در هر دو مقام ثابت است پس فتوی از کسی
که مستجمع شرایط فتوی نبوده باشد حرام و موجب عقاب است اگرچه مطابق واقع شده باشد بلی ممکن است که فرق
گذارده شود ما بین مطابق واقع و غیره در حکم وضعی باین معنی که در روز ماه مبارک اگر چنین چیزی صادر شده باشد
حکم بفساد صوم در صورتیکه مطابق واقع اتفاق افتاده باشد نتوان نمود و این مطلب محل کلام در این مقام نیست مجملا
فرقی در انچه مذکور شد ما بین فتوی و حکم نمیباشد اگرچه حکم اسوء حالا و اشد مفسدة است باین معنی کسیکه
متصدی حکم و مرافعه بین الناس بشود و مستجمع شرایط ان نبوده باشد بمقتضای عقل و نقل اما عقل نظر باینکه
حکم مستلزم اخذ اموال ناس و تصرف در فروج و دماء و انساب است بخلاف فتوی بر خلاف واقع که مفسده ان
اقل است پس حکم بر خلاف واقع مفسده در ان اشد از مفسده در فتوی بخلاف واقع است و اما نقل نظر باینکه
تهدیدات شدیده که در حکم بغیر ما انزل الله هست در فتوی بغیر ما انزل الله نیست پس مناسب اینست برخی از ان
در این مقام ذکر شود تا شاید اطلاع بر ان موجب تنبیه غافلان گردد تا از مفاسد شدیده ان اجتناب نمایند
پس میگوئیم ادله دال بر مفسده شدیده حکم بغیر ما انزل الله از کتاب و سنت بسیار است اما کتاب یعنی قران
پس میگوئیم ایات قرانیه که دلالت میکند بر مذمت حکم بغیر ما انزل الله بسیار است لکن در این مقام اقتصار

میکنیم

میکنیم بر سه ایه متقاربه در سوره مبارکه مائده در اولی فرموده و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون و در ثانیه
فرموده و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون و در ثالثه فرموده و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم
الفاسقون ممکن است که گفته شود نکته در اختلاف تعبیر در اول بکفر و در ثانی بظلم و در ثالث بفسق بجهة تنبیه بر
اختلاف مراتب قبح بوده باشد در شدت و ضعف در موارد حکم مثلا حکم بر خلاف ما انزل الله در جائیکه موجب سفک
دماء و غصب فروج بوده باشد این اشد قبحا است در صورتیکه حکم بغیر ما انزل الله موجب غصب در مال فقط بوده
باشد و همچنین حکم بغیر ما انزل الله در صورتیکه حرمان ایتام بوده باشد از اموالیکه خلاق عالم جل شانه انها را
مالک گردانیده این اشد قبحا است از صورتیکه حکم بغیر ما انزل الله موجب حرمان مکلف بوده باشد از اموال
انها باندرت حاجت انها نسبت بایتام تعبیر بکفر در مثل قسم اول بوده باشد و تعبیر بظلم در مثل ثانی و تعبیر بفسق در مثل
قسم ثالث و همین هم نکته بوده باشد در تکرر ذکر بعلاوه تاکید و ممکن است که گفته شود وجه دیگر در سبب اختلاف
تعبیر در ایات ثلثه بیان انما اینست ممکن است اختلاف تعبیر اشاره باشد باقسام ثلثه سابقه یعنی تعبیر بکفر در صورتی
بوده باشد که حکم بر باطل باشد با علم باینکه باطل است و تعبیر بظلم در صورتی بوده باشد که حکم بر باطل بوده باشد با جهل
باینکه ان باطل است نظر باینکه موجب حرمان مستحق است از حق ان مناسب این اطلاق ظلم است و حکم بفسق در صورتی
بوده باشد که حکم بر حق باشد با عدم علم باینکه حق است چنانچه مناسبت بکفر در اول و ظلم در ثانی و فسق در ثالث ظاهر است
مخفی نماند ممکن است حکم در ایات مذکوره اعم بوده باشد از حکم بمعنی خاص یعنی اعم از کلامیکه از حاکم صادر میشود در مقام
مرافعه بجهة رفع نزاع بنابراین فتوی بغیر ما انزل الله نیز مندرج در تحت عموم ایات شریفه خواهد بود و اما احادیث
داله بر کمال مذمت حکم بغیر ما انزل الله پس انها نیز بسیار است ثقة الاسلام در کافی و شیخ الطایفه در تهذیب
بسند صحیح روایت نموده اند از کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق ع که فرموده من حکم فی درهمین
بغیر ما انزل الله عز و جل فهو کافر بالله العظیم یعنی کسی که حکم کند بدو درهم بغیر انچه مقرر شده است از جانب خداوند
عالم جل جلاله پس ان شخص کافر خواهد بود بخداوند عالم جل شانه کفایت میکند در این باب همین حدیث صحیح السند بعلاوه
حدیثی که مذکور شد در باب تقسیم قضات باقسام اربعه مذکوره چه کسیکه متصدی مرافعه و حکم ما بین مسلمانان میشود
با عدم استجماع شرایط یا حکم میکند بباطل با علم باینکه باطل است مثلا اینکه زید ادعا میکند بعمرو که فلان مبلغ از تو
میخواهم و عمرو منکر است طرفین رجوع میکنند در مقام مرافعه بکسیکه متصدی مرافعه میشود لکن مستجمع شرایط
افتا و حکم نیست و این شخص العیاذ بالله با علم باینکه شخص مدعی در ادعای خود کاذب است العیاذ بالله نظر باغراض
و مقاصد فاسده حکم میکند باینکه عمرو المبلغ را داده باشد معلوم است این قسم افسد و اسوء اقسام است و لهذا
در حدیث مقدم داشته شده است لکن این قسم اگرچه ممکن است بلکه واقع است لکن نادر است نعوذ بالله از نفس

که متصف بچنین شقاوت بوده باشد یا انکه حکم میکند بباطل لکن با علم بانکه این باطل است بلکه باعتقاد اینکه این
حق است این شایع است مثل اینکه ضعیفه برادر زوج خود را شیر داده است وحد رضاع شرعی متحقق شده است بعد
زوج یا زوجه با اطلاع تشکیک میکند در این باب رجوع میکنند بان شخص مرافعه رس ان شخص حکم میکند بحرمت
زوجه بر زوج خود نظر باینکه این مرضعه در صورت مفروضه مادر برادر زوج می شود چنین توهم میکند که مادر برادر
مطلقا حرام است پس حکم میکند بتفریق مابین زن و شوهر بجهة این اعتقاد که اگر بفهمد چنین نیست هرگز چنین
حکمی نمیکند یا انکه ضعیفه طفل دختر خود را شیر داده وحد رضاع متحقق شده بعد نزاع میان زن و شوهر می شود
زوجه میگوید بزوج خود حق در خانه تو حرام میباشم زوج انکار میکند طرفین رجوع میکنند بان شخص مرافعه رس ان
شخص در اول حکم میکند بحرمت و لزوم تفریق چنانچه مذکور شد و در ثانی حکم میکند بعدم حرمت نظر باستغنای نسبت
چنانچه هر دو این واقعه را خود در اصفهان مشاهده کردم از بعضی مجلا امثال این شایع و بسیار است یا انکه حکم
بحق میکند لکن نمیداند که حق است باین معنی که حکمی که کرده است مطابق واقع است لکن قدرت و استعداد ان را
ندارد که استفاده حقیقت ان از ادله شرعیه نماید یا قوت و استعداد ان دارد لکن مسامحه در تحقیق مطلب کرده
حکم مینماید یا فتوی میگوید بمجرد الحدس و التخمین یا علم رجوع بماخذ و مدارک حکم مینماید مدلول علیه بصریح حدیث
معتبر مذکور است که هر سه قسم هالک و معذب باتش جهنم خواهند بود پس حاکم و مفتی در هر سه صورت از صور
ثلث مذکوره اثم و عاصی بلکه معاند شریعت و صاحب شرع است چه مشخص است مخالفت شریعت عامدا معانده
با صاحب شریعت است نعوذ بالله سبحانه منها و ان شخص مرافعه رس در هر یک از صور ثلث مذکوره معاون
با مرضا خداوند عالم است از کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق ع مرویست که فرموده ایاکم والتهاون
بامر الله عز و جل فان من تهاون بامر الله اهانه الله یوم القیمة حاصل معنی این کلمات حق انجام انست که اجتناب نمائید
از تهاون و مسامحه و بی اعتنائی در حکم خداوند عالم جل شانه پس بدرستیکه کسی که تهاون در حکم خلاق عالم جل شانه
نماید خار و ذلیل میگرداند خداوند عالم جل شانه او را در روز قیامت نعوذ بالله منه من ذا الذی اعز من اذله الله
سبحانه پس با مجلس مجلس مرافعه شرعیه که از امور مرغوبه و خصال محسنه در شریعت مطهره است نیست بلکه مجلس
مخاصمه و معانده با خلاق عالم عز شانه میباشد بامر لازم الاذعان حتمی الامتثال خلاق زمین و اسمان جل شانه
بر قاطبه اهل ایمان اجتناب از ان مجلس لازم است و قاطبه مشایخ عظام مثل ثقة الاسلام در کتاب کافی و رئیس
المحدثین در کتاب فقیه و شیخ الطایفه در کتاب تهذیب الاحکام و غیرهم روایت فرموده اند از محمد بن مسلم
که از اکابر و اعاظم رواة شیعه و از اجله اصحاب جناب حضرت امام محمد باقر ع و امام جعفر صادق ع میباشد که گفته
من در مجلس قاضی در مدینه نشسته بودم که جناب حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام از انجا عبور فرمودند فردا

فی الاوایل و الاواخر جید

که خدمت

که خدمت ایشان مشرف شدم در مقام مواخذه از من سؤال فرمودند که چه مجلس بود که دیروز در انجا نشسته بودی
عرض کردم که خداوند عالم مرا فدای تو گرداند این شخص قاضی احترامی نسبت بمن منظور میدارد بندرت اتفاق
می افتد در مجلس او می نشینم حضرت فرمودند ایمن مباش از اینکه لعنتی از جانب خداوند عالم عز شانه نازل شود
پس احاطه کند بهمه اهل انمجلس و این شخص قاضی اگرچه ظاهر اینست از عامه بوده لکن مشخص است منع الحضرت
از جلوس در مجلس او نه بجهة عامی بودن بوده و لهذا منع از مجالست با عامه نمیفرمودند بلکه بجهة انکه متصدی
منصب قضا بوده با عدم قابلیت و استجماع شرایط فتوی و ایضا ثقة الاسلام در اصول کافی از مخزن علوم
الهی امام جعفر صادق ع روایت نموده که فرموده لا ینبغی للمؤمن ان یجلس مجلسا یعصی الله فیه و لا یقدر علی التغییر
یعنی سزاوار نیست از برای مؤمن اینکه بنشیند در مجلسی که در ان مجلس معصیت خداوند عالم عز شانه میشود
و این شخص قدرت بر تغییر ان ندارد و معصیتی بدتر از حکم بغیر ما انزل الله نیست که خلاق عالم جل شانه در قران مجید
تعبیر از ان بکفر و ظلم و فسق فرموده است و ایضا ثقة الاسلام و رئیس المحدثین و شیخ الطایفه در کتب مسطوره
روایت نموده اند از جناب حضرت امیر المؤمنین ع که فرموده یا شریح قد جلست مجلسا لا یجلسه الا نبی او وصی
او شقی یعنی حضرت امیر المؤمنین ع خطاب فرمودند بشریح که یکی از قضات عامه بود که ای شریح بتحقیق که نشستی
در مجلسی که نمی نشینند در ان مجلس مگر پیغمبر یا وصی پیغمبر یا شقی مراد از وصی اعم است از وصی بمعنی خاص یا وصی
بمعنی عام که مستجمع شرایط فتوی بوده باشد نظر بحصر در اقسام ثلثه مشخص است که مراد از شقی کسی است که متصدی
مرافعه شود و مستجمع شرایط فتوی نبوده باشد چنین کسی را جناب سید اوصیا علیه آلاف التحیة و الثناء حکم فرموده اند
که شقی است نعوذ بالله سبحانه کسی را که جناب سید اوصیا حکم فرموده باشند بر شقاوت او و مرحوم شیخ
صدوق قدس الله تربته و روحه در کتاب فقیه روایت نموده از کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق ع
که فرموده ان النواویس شکت الی الله عز و جل شدة حرها فقال لها اسکتی فان مواضع القضاة اشد حرا
منک نواویس جمع ناوس است بعضی گفته اند که ناوس اسم موضعی است در جهنم که شدت حرارت او از مواضع
دیگر جهنم زیادتر است و بعضی گفته اند ناوس مقبره نصاری است پس ظاهر معنی حدیث در زیادتی عیش و سرور
از مذاق قضات جور انست که موضع معینی از جهنم که حرارت او از مواضع دیگر بیشتر است یا مقبره نصاری
شکایت کرد بدرگاه حق تعالی از شدت حرارت خود خطاب رسید باو که ساکت باش یعنی شکوه از شدت حرارت
مکن بدرستیکه مواضعی که قضات در انجا می نشینند بجهة مرافعه رسیدن حرارت ان مواضع شدیدتر است
از حرارت تو نعوذ بالله تعالی منه مجملا متصدی شدن مرافعه و قضا و محاکمه و افتا امریست خطیر و مفسده ان
مفسده ایست بغایت شدید چه در صورت عدم اجتماع شرایط از اعظم مهالک موبقه و اسوء مقابح مهلکه است

چنانچه شمه از مفاسد آن دانسته شد اخبار از ائمه اطهار علیهم آلاف التحیة من الملک الجبار در این باب بسیار است استقصاء
همه مناسب مقام نیست بالجمله آنچه مذکور شد اگر اعتقاد بموقف حساب و خوف از مؤاخذه رب الارباب هست همین قدر
کفایت میکند و در صورت اجتماع شرایط نیز ایمن از خطر آن نمیتوان بود نظر بعدم اطمینان در عدم تقصیر در مبانی و
مدارک حکم نعوذ بالله سبحانه از تضییع حقوق مسلمانان و مفسده شدیده تسلیط غیر مستحق را بر مستحق چه این
ظلمیست بغایت شدید و ستمی است در نهایت بعید و رذیله ایست اقبح مقابح عقلیه و اردی موبقات شرعیه است امید که
از خلاق وحید و فرید آنست که بحق مقربین درگاه احدیت و باینین حزین قلوب خاصانش همه را خصوصا این منغمر
بوادی غفلت و ضلالت را از شر شیطان و از مکر نفس لوامه محافظت فرماید عمده در این مقام بعد از تحصیل استعداد
تضرع و ابتهال است بدرگاه حضرت ذو الجلال فانه الواقی عباده عن مهالك الهوی وهادیهم الی سبیل الحق
ومسالك الهدی فاسئلك اللهم بتفضلك علی عبادك ان تحفظنی من الخبط والخطاء والزلل فی الحکم والفتوی
والعمل بحق اشرف خلیقتك سید الرسل وامنائك فی بلادك واحکامك هداة السبل وان لاتکلنی الی نفسی
المائلة الی المسامحة والفة البطالین والراغبة الی الرقاد فی بساط الغفلة کالغافلین والامارة بالسوء
والفحشاء والصادة عن مناهج الحق وسلوك المتقی واقطع ان وصلتی الی الحق والصواب احب الیك
من العثرة فیما یوجب المؤاخذة والعقاب فاهدنی لما هو محبوب عندك واعصمنی عما لاترضی ان اقع فیه
بحقك علی وعلی کافة خلیقتك الذی لایکاد یحصیه العد والحسبان ولایحیطه الاستقصاء فی مر الدهور والآباد
والازمان بعد از آنکه این مطالب منقح شد بر میگردیم باصل مدعی و میگوییم نمازیکه مستند باجتهاد بوده باشد و
مسامحه در مقام استنباط از مدارک و ماخذ آن نشده باشد و این شخص هم از اهل آن بوده باشد چنین نمازی در
این اعصار که حجة الله القائم عجل الله تعالی فرجه غائب از انظار است قطعی الصحة است چنانچه مستحضر شد و اما هرگاه
از اهل آن نبوده باشد لازم است عمل آن بمقتضای تقلید از چنین کسی بوده باشد که مذکور شد اگر چنین نبوده
باشد نماز آن باطل و خود این شخص آثم چنانچه وجه آن مفصلا بیان خواهد شد فرقی در این باب نیست مابین
آنکه رجوع بماخذ کند یا نه چه رجوع با عدم حصول شرایط مثل عدم رجوع است و همچنین است هرگاه اهل اجتهاد
بوده باشد لکن تقصیر در استفاده از ادله کرده باشد و مبنای عمل خود را بر فهم خود گذارده باشد با تقصیر در
استفاده چنانچه مفروض است چه جواب این شخص از سؤال سابق مقبول نیست بلکه مؤاخذه کردن حسن است
مگر در صورتیکه فرض شود که ایقاع صلوة در ضیق وقت نماید با اشکال در این نظر باینکه الامتناع بالاختیار لا
ینافی الاختیار مبحث دوم در بیان صحت نماز مکلفین است در این اعصار در صورتیکه مستند بوده باشد
بمتابعت اهل اجتهاد این مطلب قطعی الثبوت است فی الجمله مستند آن نیز آنچه در سابق بیان شد ظاهر می شود

نظر

نظر بآنکه ثبوت تکالیف الهیه جلت عظمته مقطوع به است و استفاده آنها از کتاب و سنت در حق تمام عباد
بافتقار عباد در امور معیشت بامور متکثره ممکن نیست پس استفاده تکالیف از ادله شرعیه مطلوب خداوند
عالم جل شانه از هر فرد از افراد مکلفین نخواهد بود قطعا پس میگوییم تکلیف باتیان نماز مثلا ثابت است جزما
مشخص است اتیان بنماز موقوف بر علم بآنست بالضروره و معلوم است نماز از مرکبات اعتباریه جعلیه شارع
است بنابراین لامحاله اجزای مادیه لجهة او هست چنانچه جزء صوری نیز لابد منه است پس لازم است عالم شود باجزاء
مادیه که بعبارة اخری علة مادی آنست و همچنین بجزء صوری که تعبیر از آن بعلت صوری مینماید و هریك از جزء
مادی و صوری آن منقسم میشود بمقوم که با انتفای آن انتفای اصل نماز لازم می آید و مکمل و محسن فرق بین
القسمین آنست که انتفای قسم اول موجب انتفای اصل ماهیت است بخلاف قسم ثانی که انتفای آن موجب انتفای
کمال و حسن آنست پس لازم است علم بهریك هر ساینده قسم اول مثل قیام و تکبیرة الاحرام و قرائت حمد و سوره
در رکوع و سجود و ذکر در هر دو و تشهد و تسلیم قسم ثانی مثل تکبیرات ست افتتاحیه و ادعیه معهوده و استعاذه
قبل از قرائة در رکعت اولی و تکبیره رکوع و دعای در رکوع قبل از اشتغال بذکر و تکرار در اصل ذکر و صلوات بر فخر
کائنات و آل اطهار آن شافع عرصات و دعا بعد از رفع راس و تکبیرات اربع بجهة رفتن بسجود و رفع راس از آن
و رفع یدین در احوال کل تکبیرات و دعای قبل از اشتغال بذکر صحیح در سجود و تکرار در ذکر و صلوات در آن و دعا
فیمابین السجدتین و هکذا الحال فی غیر ما ذکر مما یطول باستقصائه الکلام و در هریك از اجزاء مقومه و محسنه
معتبر است امور مقومه و محسنه اما امر مقوم در جزء مقوم مثل اخراج حروف از مخارج در قرائت و اجتناب از وقف
بحرکت و وصل بسکون در صورتیکه کلمه لاحقه مفتتح بهمزه وصل بوده باشد و فصلی مابین فراغ از کلمه سابقه و اخذ
بکلمه لاحقه متخلل نشده باشد و همچنین رعایة مد صوت در مد متصل و اما امر محسن در جزء مقوم مثل رعایة محسنات
قرائت در قرائت مثل رعایة صفات حروف و رعایة اخفا و اظهار و غنه و مد منفصل و نحو اینها و از آنچه مذکور شد
معلوم می شود امر مقوم در جزء محسن و همچنین امر محسن در جزء محسن و آنچه مذکور شد در جزء قولی صلوة بود و هم
چنین است حال در جزء فعلی مثل قیام و رکوع و سجود پس امر مقوم در رکوع انحنائی است که متمکن بوده باشد
بسبب آن مکلف از بلوغ یدین برکبتین و طمأنینه در آن و امر محسن در انحناء بنحویست که تسویه ظهر نماید بحدیکه
اگر قطره آبی در پشت واقع شود میل بهیچ سمت ننماید و کفین را مفرجات الاصابع محیط نماید برکبتین و هکذا
الحال فی غیر ما ذکر مما یطول باستقصائه المقال آنچه مذکور شد در اجزای مادیه نماز بود و اما جزء صوری پس
آن عبارتست از ترتیب اجزاء بکیفیت مخصوصه اینهم مثل اجزای مادیه منقسم می شود بجزء مقوم که اخلال
بآن موجب اخلال بامتثال است پس تلافی لازم است و جزء محسن و مکمل که رعایة آن موجب کمال نماز است

پس اخلال بان موجب اخلال باصل نماز نیست بلکه موجب اخلال بکمال است اولی مثل تقدیم تکبیرة الاحرام
بر قراءة وتقدیم قراءت حمد بر قراءت سوره وتقدیم ایات سابقه هریک از حمد و سوره بر ایات
لاحقه بلکه تقدیم هر کلمه و حروف سابقه بر کلمات و حروف لاحقه وتقدیم قراءة حمد و سوره بر رکوع و
هکذا الحال فی الاجزاء الباقیه که اخلال باین ترتیب عامدا موجب اخلال بنماز است دوم مثل رفع
یدین در تکبیرة الاحرام وکل تکبیرات در نماز که رفع یدین هیئتی است راجحه در نماز واخلال بان واتیان
بتکبیرات باعدم رفع یدین صحیح وبیعیب است لکن اخلال بهیئتی راجحه نموده است وهم چنین رفع
یدین در حالت قنوت هیئتی راجحه است در ان ودر صورت اخلال بان واتیان بقنوت باعدم رفع
یدین اخلال بهیئتی راجحه نموده است پس ان هیئت هیئت مکمله خواهد بودن نه مقومه ومثل اینکه در قنوت
هرگاه دعائی مشتمل بر ثنای احدیت جل جلاله بوده باشد وهم چنین مشتمل باشد بر اظهار مسئلت وحاجت
اولی اینست مشتمل بر ثنا مقدم باشد بر کلام مشتمل بر حاجت پس هرگاه اخلال باین ترتیب نماید واول اظهار
حاجت در قنوت نماید بعد اتیان بکلامیکه دال بر ثنا باشد نماید اخلال بهیئتی که منافی باکمال باشد
شده است لکن اخلال بامتثال نشده است وهریک ازین اجزاء مادیه وصوریه مقومه منقسم می شود
بدو قسم یکقسم انست که اخلال بان ساهیا وعامدا موجب اخلال بامتثال است مثل تکبیرة الاحرام و
رکوع وسجود وقیام در ضمن تکبیرة الاحرام وقیام متصل برکوع در اجزاء مادیه وتقدیم سجود بر رکوع در
جزء صوریه وقسم دیگر انست که چنین نیست یعنی اخلال بان عامدا موجب اخلال بامتثال هست لکن
اخلال ساهیا چنین نیست مثل اخلال بقراءت فاتحه یا بقراءة سوره یا احدهما او کلاهما نموده متذکر شد
بعد از دخول در رکوع در جزء مادی یا اتیان بقراءة سوره نمود مقدم بر قراءة فاتحه ومتذکر شد بعد از
دخول در رکوع در جزء صوری پس علم بهمه این مراتب لابد منه است اینها همه امور داخله در نماز است
واما امور معتبره خارجه از نماز پس انها نیز بسیار است مثل وضو وغسل وتیمم ووقت وقبله وستر عورت
واباحه مکان ولباس وطهارت بدن ولباس او از نجاسات خواه متعدیه بوده باشد یا نه وخلو مکان از
نجاست متعدیه وسجود بر ما یصح السجود علیه وطهارت قدر معتبر از جبهه از مطلق نجاسات اگرچه متعدی
بان شخص نماید وهم چنین اجتناب از اجزاء حیوان غیر مأکول اللحم نمودن واجتناب از جامه حریر نمودن
در حق رجال ودر هریک ازین امور مذکوره مسائل متکثره معتبر میباشد مثل مسایل وضو وغسل وغیر
اینها وایضا امور معتبره خارجه از نماز ان نیز منقسم میشود بدو قسم قسمی اخلال بان موجب اخلال
بنماز است پس تلافی لازم است مثل اینها که مذکور شد وقسم دیگر انست که اخلال بان موجب اخلال بامتثال

نیست

نیست مثل اذان واقامه وبعضی ادعیه ثابته قبل از دخول در نماز وقسم اول منقسم می شود بدو قسم یکقسم
انست که اخلال بان ساهیا وعامدا موجب اخلال بامتثال است وقسم دیگر چنین نیست بلکه اخلال عامدا
موجب اخلال بامتثال هست لکن اخلال بان ساهیا چنین نیست بعد از این مراحل میگوئیم نماز منافیاتی چندی
دارد یعنی امور چندی هست که ارتکاب انها در نماز موجب بطلان واخلال بامتثال است مثل ضحک واکل
وشرب وتکلم واشتغال بامور خارجه از نماز که ماحی صورت نماز بوده باشد واستدبار وعدم استقرار
ونحو اینها بعد از انکه این مطالب دانسته شد عود میکنیم باصل مطلب میگوئیم تکلیف بنماز ثابت است قطعا
واتیان بنماز بنحویکه مخرج از عهده تکلیف بوده باشد موقوف است بعلم بانچه مذکور شد از امور داخله
وخارجه وغیر اینها وتعلم مکلفین از خلاق اسمان وزمین غیر ممکن وهم چنین دست حاجت عباد
از تمسک بذیل دامن میمنت انتظام سعادت اقتران حجة الله الرحمن عجل الله فرجه قاصر واستفاده از ایات
قرانیه واثار نبویه واخبار ائمه علیهم السلم والثناء والتحیه نسبت بهر فرد از افراد مکلفین غیر مطلوب بلکه غیر
مقدور پس مفری نیست مگر اینکه امور معتبره در نماز از قراریکه مذکور شد اخذ شود از شخص عالم بانها پس
اخذ مسائل نماز از شخص عالم بان مسائل واجب ولابد منه وعمل بمقتضای ان لازم چنین عمل را عمل بمقتضای
تقلید میگویند وان شخص عالم ماخوذ منه را مجتهد مینامند وان شخص متعلم را مقلد ظاهر اینست که
اشاره بهمین دو وصف باشد حدیث شریف مروی در اصول کافی عن النبی صلی الله علیه واله قال لا خیر
فی العیش الا لرجلین عالم مطاع او مستمع واع یعنی خیر وبرکتی در عمر وزندگانی احدی نیست مگر دو کس
اول شخص عالم بامور ثابته در دین که مطاع بوده باشد یا سزاوار وشایسته این بوده که دیگران مطیع او بوده
باشند دوم ان کسیکه ازین شخص عالم اخذ کند امور دین خود را ومحافظت نماید انرا از سهو ونسیان وعمل
بمقتضای ان نماید بجملا اینقدر که بر مکلفین لازم است که امور دین خود را اخذ کند از شخص عالم بامور دین
محل تشکیک ومکان ریب نیست لکن علاوه در این مقام فحص وبحث در طلب ومعرفت ان شخص است در اوایل
اصول کافی از مخزن اسرار الهی جناب امام جعفر صادق ع در تفسیر طعام مذکور در ایه شریفه فلینظر
الانسان الی طعامه مرویست که فرموده علمه الذی یاخذه عمن یاخذه حاصل معنی این حدیث شریف انست
که مراد از طعام در ایه شریفه علمیست که محتاج الیه ان شخص است پس معنی ایه بنا بر این انست که لازم است بر انسان
که تامل وفحص وبحث نماید در حال شخص که امور دین خود را از او اخذ مینماید بعد از فحص وبحث اگر تشخیص
او شد که موثوق به در امور دین وامین حضرت رب العالمین هست لمن وقت امور دین خود را از او اخذ کند پس
مقتضای ایه شریفه نظر بحدیث مذکور انست قبل از تامل وفحص در امور دین اعتماد نمیتوان نمود وایضا

در اصول کافی از ان مخزن فیوضات الهی عز شانه روایت کرده اند انظروا علمکم هذا عمن تأخذونه فان فینا
اهل البیت فی کل خلف عدولا ینفون عنه تحریف الغالین وانتحال المبطلین وتاویل الجاهلین حاصل
معنی این حدیث شریف این است که لازم است بر شما که تامل وتفحص کنید از حال کسیکه امور دین خود را از ان
اخذ مینمائید نظر باینکه در هر زمانی کسانی هستند که سزاوار این هستند که دیگران در امور دین رجوع
بانها نمایند وکسانی هستند که قابل نیستند که رجوع بانها شود تامل کنید که امتیاز ما بین این دو صنف را
بدهید مراد بقوله فان فینا اهل البیت فی کل خلف عدولا صنف اولست ومراد بغالین ومبطلین وجاهلین
قسم ثانی است پس حاصل معنی این حدیث اینست که شما تامل ونظر کنید در کسانیکه امور دین خود را از انها
اخذ میخواهید نموده باشید نظر باینکه هر کس قابل این نیست بدرستیکه جماعتی از عدول از ما که اهل
بیت جناب رسول خدا هستیم در هر عصری میباشند عادت انها اینست که دفع نمایند از دین خداوند عالم
جل شانه اثر را غالین یعنی تجاوز کنندگان از جاده شریعت که تحریف وتغییر داده اند وهم چنین دفع مینمایند اثر را
مبطلین که ایجاد کرده اند ولخود بسته اند وهم چنین اثر را جاهلین تاویل نموده اند از کتاب وسنت یعنی صرف
کرده اند کتاب وسنت را از ظواهر خود وحمل کرده اند بر خلاف ظاهر بدون شاهد ودلیلی مخفی نماند اینکه
لفظ عدول بصیغه جمع انچه از اینست که حمل شود بر اینکه مراد خصوص امام زمانست نظر بوحدت امام زمان
در هر عصری از اعصار که بوده باشد پس حدیث محمولست بر اعم از امام زمان وغیره وظاهر حدیث مقتضی
اینستکه میباید جماعت عدول از ذریه جناب رسول خدا صلی الله علیه واله بوده باشند واحتمال اینکه مراد
این باشد که جماعت از شیعیان ایشان بوده باشند خواه از ذریه فخر کاینات صلی الله علیه واله بوده باشند
یا غیر اگرچه قائم است لکن خلاف ظاهر حدیث است لکن سهل است بنابراین حمل بر امام زمان نیز ممکن است
مگر اینکه مخالفت ظاهر در اینصورت اشد است از سابق بجهة ظاهر از حدیث اینست در هر عصری از اعصار
میباید جماعتی از ذریه فخر کاینات صلی الله علیه واله عارف باحکام الهیه جلت عظمته بوده باشند ومرجع
باشند در احکام دینیه ورفع بدع ومقابح مهلکه بحسب ظاهر مراد معصوم علیه السلام اینست که میباید چنین
اشخاص باشند انها شایسته این باشند که در امور دین رجوع بانها شود نه بدیگران ملخص مقال در اینمقام
اینست چونکه مقصود مکلف در مقام اتیان بنماز اینست که اطاعت خداوند عالم جل شانه مینماید در اتیان
بمراد الهی عز شانه پس باید بداند که انچه را اتیان مینماید در ان حین انمطلوب خداوند عالمست چنانچه
مکرر مذکور شده پس بهر کس اعتماد در ان نمیتوان نمود بلکه میباید از کسی سوال نماید که معتقد این بوده
باشد که ان شخص معتمد وامین خداوند عالم است نسبت بعباد مناسب اینست در این مقام مثالی ذکر شود

بجهة

بجهة توضیح حال پس میگوئیم مثال ما نحن فیه مثال رعایا وعساکر ورؤساء عسکر است نسبت بسلطان
هرگاه کسی اخبار نمود برؤساء عسکر که شاه امر کرده است بر رؤسا که فلان بلد را تسخیر نموده اهل انرا بجلا
برسانید رؤساء عسکر بمجرد این خبر ملاحظه حال مخبر مینمایند که اگر ان مخبر امین الدوله است بلا تامل استماع
اعتماد بران خبر مینمایند ومهیای امتثال میشوند واما هرگاه مخبر کسی است که اعتماد بان نیست اعتماد بقول
او نمینمایند امر در ما نحن فیه نیز چنین است پس در امور دین اعتماد نمیتوان نمود مگر بکسی که مشخص باشد
که این امین خداوند عالم است در دین اوضح از انچه مذکور شد وانسب بمقام اینست که فرض شود که مشخص کل عساکر
ورعایا وارکان دولت سلطانی شد که شاه معجونی خود ترتیب داده وامر نموده بر اینکه هر فردی از افراد رعایا
وعساکر وارکان دولت در هر روز معینی ایشان بان معجون نموده باشند ومقرر داشته که هر کس ایشان نموده
فایز بعطایای سلطانیه خواهد شد وهر کس ایشان ننمود او مؤاخذ خواهد بود واینقدر هم مشخص شده است
که بعضی عالم باین شده که اجزاء ان معجون وکیفیت ترتیب ان چه چیز است تشکیکی نیست که در اینصورت
عقل قاضی بر اینست که بر کل رعایا وغیرهم لازم است در صدد این بر ایند که علم بان معجون هم رسانند ومشخص
است در صدد معرفت کسی برامده میمایند که معتمد وامین سلطان بوده باشد نه هر کس که اتفاق
افتد اگرچه این شخص مدعی این بوده باشد که من عالم بان هستم پس هرگاه کسی غیر معتمدی ادعا نماید
که کیفیت این معجون اینست که من میگویم کسی اعتنا بان نمینماید حقیقت حال در محل کلام چنین است که این
صلوة بمنزله ان معجونست که حکیم متعال جلت عظمته از اجزاء متعدده بکیفیت مخصوصه ترتیب فرموده
وامور داخله وخارجه را در ان اعتبار فرموده ومقرر فرموده که عباد در هر روز وشب پنج مرتبه اتیان
بان نموده باشند در فعل ان وعده ثواب ودر ترک ان ایعاد عقاب فرموده پس در مقام تعلم بان باید
شخص امین ومعتمدی را تحصیل نمود وعلاوه بر ان خارج از طاقت وغیر مقدور است پس مطلوب آمر
نمیتواند بود چنانچه مکرر از این را نیز دلیل بر اجزاء واعتماد بر ان نداریم تفصیل این را بعد از این مطلع
خواهی شد مبحث سیم در بطلان نماز کسانیکه مستند باجتهاد وتقلید هیچیک ننموده باشند
این مطلب اگرچه از مطالب مرقومه در سابق ظاهر میشود لکن بجهة اتقان مطلب واحکام مرام
اکتفا بان ننمودن انسب است پس میگوئیم اعتماد این شخص در انچه بعمل اورده یا بآباء وامهات است
یا بامثال واقران خود است یا بکتب اموات مثل قواعد وارشاد والفیه ولمعه وشرح لمعه ونحو اینها
پس در اینجا دو مقام است مقام اول در بطلان نماز کسیکه ماخوذ بوده باشد از اباء وامهات
یا از امثال واقران میگوئیم چنین شخصی در موقف حساب در جواب سؤال سابق نمیداند چه عرض

خواهد نمود یا خواهد گفت چونکه پدر و مادر خود را دیدم چنین عملی از ایشان صادر می‌شد متابعت ایشان کردم یا آنکه بمکتب
میرفتم مکتب دار چنین چیزی تعلیم من نمود اکتفا بهمان نمودم بلا تشکیک مؤاخذ کردن در چنین مقام
مستحسن و بموقع است مجملا استحقاق عقاب در مقابل چنین اعمال اقرب است از استحقاق ثواب نظر با آنچه در
سابق دانسته شد که لازم است اخذ کردن امور دین را از کسی که امین خداوند عالم بوده باشد پس مکلف
به این شخص است که ماخوذ باشد از امینی از امناء صاحب شریعت اما ماخوذ از غیر مکلف به نخواهد بود پس ماتی
به غیر مکلف به نخواهد بود و مکلف به غیر ماتی به پس البته را اتیان نموده است مخرج از عهدهٔ تکلیف نخواهد بود
و این معنی بطلان است بلکه آن شخص در اتیان ماتی به معاقب خواهد بود نظر بانتفاء امر نسبت با آنچه اتیان نموده
پس ماتی به منهی عنه خواهد بود نه مامور به فان الامتثال دور نیست که اشاره بهمین مطلب بوده باشد حدیث
معتبر مروی در اصول کافی از فخر کاینات صلی الله علیه و آله که فرموده من عمل علی غیر علم کان ما یفسد اکثر مما
یصلح یعنی کسی که عمل میکند با عدم بصیرت و عدم علم مفسده که مترتب بر عمل او میشود اکثر است از مصلحتی که مترتب
بر آن میشود از این راه است که فقهاء کرام که نواب باستحقاق جناب خلیفة الرحمن عجل الله تعالی فرجه و ورثهٔ معنویهٔ
انبیا میباشند حکم صریح فرموده‌اند ببطلان نماز در صورتیکه مستند باجتهاد یا بتقلید اهل اجتهاد نبوده باشد
و چونکه حکم صریح فقها در این باب معلوم بسیاری از عباد نیست لهذا محل انکار شده چنانچه خودم از بعضی
که خود را از اعاظم علما میدانست استماع نمودم که میگفت این مطلب را که وجوب تقلید مجتهد بوده باشد فقها
نگفته‌اند بلکه این کلام ناشی شده است از آنان اشخاصی که در این عصر خود را مجتهد میدانند لهذا مناسب دانست
که در این مقام ایراد نماید جمله از عبارات اجلهٔ فقها را که صریح در این مطلب است تا اطلاع بر آن موجب بصیرت
اهل ایمان و باعث اجتناب از سلوک طریق پر خطر اهل طغیان گردد فنقول قال العلامه نور الله تعالی
ضریحه فی التذکره المقصد الثانی فی افعال الصلوة و تروکها و کل منهما اما واجب او ندب و یجب
معرفة ذلک کله اما بالدلیل او بالتقلید للمجتهد فلو قلد غیر مجتهد فی الاحکام لم یصح صلوته و قال
فی نهایة الاحکام العلم بافعال الصلوة واجب لتوقف الواجب المطلق و هو الاتیان بها علیه الی ان قال
لکن یشترط استناده الی دلیل او تقلید من له اهلیة التقلید و قال شیخنا الشهید فی الالفیه المکلف
بها الان من الرعیة صنفان مجتهد و فرضه الاخذ بالاستدلال علی کل فعل من افعالها و مقلد و یکفیه
الاخذ عن المجتهد و لو بواسطة او بوسایط مع عدالة الجمیع فمن لم یعتقد ما ذکرناه و لم یاخذ کما و
صفناه فلا صلوة له و قال المحقق الثانی فی الجعفریه و طریق معرفة احکامها ای احکام الصلوة لمن
کان بعیدا عن الامام علیه السلام الاخذ بالادلة التفصیلیة فی اعیان المسائل ان کان مجتهدا او الرجوع الی المجتهد

بخلاف صورت مفروضه در این صورت صح

در ذکر عبارات جماعتی از اجلهٔ فقها در بیان وجوب تقلید بر غیر مجتهد

ولو

ولو بواسطة و ان تعددت ان کان مقلدا و قال شیخنا الشهید الثانی فی روض الجنان و المعتبر من المعرفة المذکورة
ما کانت عن دلیل تفصیلی للقادر علیه و هو المجتهد فی الاحکام الشرعیة او التقلید للمجتهد و لو بواسطة
بشرایطها المقررة فی الاصول ان لم یکن مجتهدا و لا یکفی مطلق المعرفة فصلوة المکلف بدون احد الامرین
باطلة و ان طابق اعتقاده و ایقاعه للواجب و الندب للمطلوب شرعا و قال الفاضل المسمی الخراسانی
فی الذخیره یجب علی المکلف معرفة کیفیة الصلوة و ما یعتبر فی ماهیتها لیتمکن من الاتیان بها علی
جهة الامتثال و لا بد من ان یکون تلک المعرفة مستندة الی دلیل تفصیلی ان کان مجتهدا اهلا
للاستدلال او دلیل اجمالی ان کان مقلدا لم یبلغ مرتبة کما تقرر فی الاصول و لا یکفی تقلید غیر مجتهد
و عبارت امرحوم در کفایه مثل ذخیره است بلکه در این ادعاء نفی خلاف کرده‌اند در عدم کفایهٔ اخذ مسائل از غیر مجتهد
در صحت عبادت مجملا بطلان چنین عبادت که ماخوذ بوده باشد از اباء و امهات یا از امثال و اقران مقطوع به و محل
وفاق ما بین علما است و این ظاهر میشود از مقالات ایشان در مقام ثانی بعلاوه کلمات مذکوره در این مقام نظر بانکه
البته در مقام ثانی مذکور خواهد شد انشاء الله که آیا تقلید اموات از مجتهدین هم جایز است یا آنکه تقلید اموات جایز
نیست بلکه معین است تقلید احیای از مجتهدین مقتضای این کلام آنست که تقلید مجتهد متعین است کلامیکه
هست اینست که آیا معین است تقلید احیای از مجتهدین یا تقلید اموات نیز جایز است پس تاملی در بطلان نماز
نیست در صورتیکه مستند بتقلید نبوده باشد مطلقا قال فی الکفایه یجب علی المکلف معرفة کیفیة الصلوة
و ما یعتبر فی ماهیتها لیتمکن من الاتیان بها علی وجه الامتثال و لا بد من ان یکون تلک المعرفة مستندة الی دلیل
تفصیلی ان کان مجتهدا اهلا للاستدلال او دلیل اجمالی ان کان مقلدا لم یبلغ درجة الاجتهاد علی ما بین فی الاصول
و لا یکفی تقلید غیر المجتهد بلا خلاف و لا تقلید الاموات انتهی کلامه رفع مقامه ملخص کلام آنکه عمل مکلف در صورتیکه
مستند بهیچیک از اجتهاد و تقلید نبوده باشد محکوم ببطلان است چه مشخص است عمل در چنین صورت با عدم
بصیرت است در اصول کافی از مخبر صادق جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که فرموده العامل علی غیر بصیرة
کالسائر علی غیر الطریق لا تزیده سرعة السیر الا بعدا و فی بعض النسخ لا یزیده کثرة السیر الا بعدا ملخص کلام در این
مقام اینست نمازیکه ماخوذ از اباء و امهات یا از امثال و اقران بوده باشد نقل کلام در نمازها میکنم از ملحوظ منه صادر
شده میکنم یعنی نمازهای پدر و مادر یا امثال و اقران اگر نماز ایشان مستند بوده باشد بیکی از دو طریق که مذکور شد
یعنی اجتهاد و تقلید کلامی در آن نیست و اگر مستند بهیچیک نبوده باشد نماز اصل باطل خواهد بود پس
چگونه نماز فرع صحیح میشود پس بطلان نماز در چنین صورت محل تشکیک نیست کلامیکه در این مقام هست اینست
که آیا حکم ببطلان مختص است بصورتیکه اخلال ببعضی از امور معتبره در نماز شده باشد یا عام است یعنی نماز این طایفه

محکوم بفساداست اگرچه مطابق با رای مجتهد بوده باشد مقتضای کلمات اجله علمای مذکوره و غیرهم تعمیم است چه
مشخص است ثمره در چنین صورتی ظاهر می شود نظر باینکه بطلان نماز در صورت اخلال ببعضی از امور معتبره در صحت
نماز محل تامل نیست که محتاج ببیان بوده باشد پس مراد حکم بفساد است بعنوان اطلاق بلکه ممکن است ادعای
ظهور کلمات علما قدس الله ارواحهم در صورت ثانیه بوده باشد نظر باینکه ظاهر از کلمات علما بطلان نماز است
بجهة انتفای تقلید نه بجهة امور دیگر مثل اخلال ببعضی امور واجبه چه در صورت اخلال ببعضی از امور معتبره نماز
محکوم بفساد است اگرچه مستند بوده باشد بتقلید تحقیق مقام مقتضی اینست که گفته شود نمازیکه از کسی صادر
شد و مستند باجتهاد و تقلید نباشد خالی از چند صورت نیست اول اینست که اخلال کرده باشد ببعضی
از اموریکه اعتبار او ثابت است در نماز بالاتفاق کل فقها خواه اخلال ببعضی از شرایط کرده باشد مثل اینکه اخلال
کرده باشد بوضوء یا ببعضی از امور معتبره در وضوء مثل اینکه اب وضو غصبی بوده با علم بغصبیت یا تقصیر کرده در ایصال
اب وضو ببعضی از اصابع یدین چنانچه متعارف شده در غسل یدین اقتصار مینماید بغسل ان تا بند دست که
تعبیر از ان مینمایند بمچ بند که مجملا اخلال نموده باشد در ایصال اب ببعضی از مواضع وضو و نحو ان یا انکه اخلال کرده
باشد ببعض اجزاء مثل اینکه اخلال نموده باشد ببعض کلمات سوره مبارکه فاتحة الکتاب بلکه ببعض حروف ان
اگرچه بتبدیل حرف بحرف دیگر بوده باشد قسم دوم آنست که اتیان بنماز نموده بنحویکه ما فی به محکوم بصحت است نزد
بعض علما و محکوم بفساد است نزد بعض دیگر مثل اینکه در مقام تشهد اقتصار بشهادتین نمود باین نحو اشهد
ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله نظر باینکه صحت نماز در چنین صورت محل خلاف ما بین علما است
جماعتی حکم فرموده اند بصحت نماز و جماعتی دیگر حکم فرموده ببطلان ان و این شخص اتیان نموده باین نحو بدون
انکه تقلید ان اشخاص نموده باشد که نماز را باین نحو صحیح دانسته اند یا انکه در مقام صلوات بر فخر کاینات و ال
اطهار ان شافع عرصات در تشهد اتیان باین نحو نمود اللهم صل علی محمد و اله یا انکه اتیان بتکبیرة الرکوع
نمود در حال منحنی شدن بجهة رکوع یا انکه رفع یدین نمود در جمیع تکبیرات نماز باعتقاد انکه رفع یدین در
انها لازم است یا انکه اتیان بنماز نمود در سعه وقت با اشتغال ذمه او بنماز قضا بدون اینکه بنای عمل او
بفتوی فقیهی بوده باشد که با اشتغال ذمه بقضا اتیان بنماز را در سعه وقت تجویز نموده یا ترک ازاله
نجاست از مسجد نمود با تمکن از ازاله ان و در انوقت اتیان بنماز نمود یا انکه دینی در ذمه او بود و متمکن از
اداء ان بود و عالم بود بعدم رضای صاحب دین از تاخیر در اداء و مع ذلک تاخیر در اداء نمود در انوقت
مشغول بنماز شد یا انکه خمس لازمی یا زکوة واجبی در ذمه او بود و ترک در اداء ان نمود و اتیان بنماز نمود در سعه
وقت در کل این موارد صحت نماز محل خلاف ما بین علمای عظام است قال العلامة فی کتاب الدین من التذکرة

یجب

یجب علی المدیون المبادرة الی قضاء الدین ولا یحل تاخیره مع حلوله و تمکنه من الاداء و مطالبة صاحب الدین
فان اخره والحال هذه کان عاصیا الی ان قال ولا یصح صلوته فی اول الوقت بل اذا تضیق ولا یصح منه فعل شیء
من الواجبات الموسعة المنافیة للقضاء فی اول اوقاتها وکذا غیر الدیون من الحقوق الواجبة کالزکوة و
الخمس وان لم یطالب بها الحاکم لان اربابها فی العادة مطالبون وقال فی القواعد بعد الحکم بوجوب
السعی علی المدیون فی قضاء الدین ما هذا کلامه ولا یصح صلوته فی اول وقتها ولا شیء من الواجبات
المنافیة فی اول اوقاتها قبل القضاء مع المطالبة وکذا غیر الدین من الحقوق الواجبة کالزکوة والخمس
وقال فی التحریر کل من علیه دین وجب قضاؤه عند المطالبة فی الحال مع القدرة وان اخره اثم
ولا یقبل صلوته فی اول وقتها بل یجب اعادتها وقال شیخنا الشهید فی مباحث منافیات الصلوة
من کتاب البیان ولو ترک رد السلام او رد الودیعة المطالب بها فی الصلوة وهو قادر علی ادائها من غیر
ابطال او ایفاء الدین الواجب کذلک فالاقرب عدم الابطال سواء اتی بفعل من افعال الصلوة بتلک
الحالة اولا اما المطالب بالودیعة او الدین فیصلی مع سعة الوقت بعد المطالبة فالمشهور بطلانها
وکذا باقی العبادات الموسعة کل ذلک مع المنافات لاداء حق الادمی فلو امکن الجمع بینهما فلا ابطال
وحکم الزکوة والخمس وان لم یطالب انتهی کلام البیان و این عبارات صریح است در بطلان نماز در سعه
وقت در صورتیکه زکوتی یا خمسی در ذمه او بوده باشد و متمکن بوده باشد از ادای ان و ترک ادای ان نموده
و هم چنین دینی در صورت تمکن از اداء و علم برضای صاحب دین بتاخیر کلام شیخ شهید صریح است در اینکه
مشهور ما بین فقها اینست و جماعتی دیگر از اجله علما را اعتقاد اینست که این شخص در چنین صورت
اگرچه اثم و عاصی است لکن نمازش باطل نیست که اعاده یا قضاء ان واجب بوده باشد چنین نیست کلام
در اینست جمعی از مسلمانان که ذمه ایشان مشغول بچنین حقوقی بوده در صورت تمکن از اداء و ترک ان
نموده اتیان بنماز نموده در سعه وقت لکن نه از این راه که عمل خود را مستند ساخته باشد بقول ان اشخاص
که حکم ببطلان نماز نمیکنند مجملا این قسم این بود که اتیان بنماز نموده بنحویکه نماز او صحیح است بنابر قول بعض
مجتهدین و باطل است بنابر قول بعض دیگر از مجتهدین لکن نه از این راه که این شخص عمل خود را مستند ساخته
باشد بقول ان اشخاصیکه صحیح میدانند عمل را در انصورت بلکه با عدم بصیرت چنین عملی از او صادر شده
بعد مطلع شده که ان عمل بنا بمقتضای فرموده بعضی باطل و بمقتضای فرموده بعضی دیگر صحیح بوده تشکیکی
نیست در بطلان نماز در قسم اول یعنی در صورتیکه اخلال نموده مکلف ببعض اموریکه اجماع علما منعقد است
بر اعتبار ان در نماز و جهه ان ظاهر است نظر باینکه صحت عمل در صورتی متحقق است که مکلف اتیان بماموربه

بوده باشد بر وجهی که امر او را خواسته باشد مفروض اینست که مکلف مامور به را بر وجهی که امر خواسته است
ایشان نموده است پس بجا آورده به غیر ما مور به است و ما مور به غیر ما اتی به پس این شخص معاقب است
بترک مامور به بلکه بمقتضای برهان این شخص اسوء حالا است بنسبت بشخصی که بالمره ایشان
بنماز ننموده باشد نظر باشتراک هر دو در اثم بترک مامور به بعلاوه این شخص نظر بارتکاب غیر مامور
به بقصد آنکه مامور به است ممکن است که گفته شود مشرع و مبدع خواهد بود مجملا شبهه در بطلان
عمل در صورت مفروضه نیست و اما قسم ثانی پس ظاهر اینست آن نیز چنین بوده باشد نظر بآنکه هرگاه
فرض شود صحت عمل در اینصورت میگوئیم حکم بصحت بالجهة اعتقاد مکلف است که منوی او مامور به است
یا بجهة اینست که اتفاق افتاده که عمل او مطابق شده با رای بعضی از علما هیچیک از این دو وجه موجب حکم بصحت
نمیتواند شد اما الاول فبالنقض والحل اما نقض میگوئیم اگر محض اعتقاد مامور به از مکلف کفایت میکرد
در صحت عمل او میبایست در اول نیز حکم بصحت شود نظر باینکه این اعتقاد در آنجا ثابت است و حال آنکه
بطلان عمل در آنجا مقطوع به است و اما حل پس میگوئیم اعتقاد مکلف مثمر ثمر در وقتی میتواند شد که
دلیلی قائم باشد بر جواز اعتماد بر ماخذ آن اعتقاد مثل اینکه هرگاه این اعتقاد مستند میشود بقول
مجتهدی در اینصورت حکم بصحت بحسب ظاهر مقطوع به بود اگرچه فی الحقیقة مطابق با نفس
الامر نبوده باشد و اما هرگاه دلیلی نداشته باشیم بر جواز اعتماد بآن ماخذ پس وجود آن اعتقاد
با عدم آن مساویست مثل اینکه فرض شود چنین اعتقادی مستند برمل باشد یا بجفر دیگر مثل آن مجملا
اعتقاد مامور به در صورتی نافع هست که حجت شرعی ناطق باشد بر جواز اتکال بمستند آن اعتقاد
مفروض اینست که اعتقاد این بیچاره مستند است بقول ملا مکتبی یا بمثل آن و دلیل بر جواز اعتماد بآن
نداریم بلکه دلیل برخلاف آن موجود است چنانچه از سابق ظاهر می‌شود بعلاوه عدم دلیل بر جواز اعتماد
کفایت میکند در حکم بعدم جواز اعتماد کما لا یخفی علی المتامل و اما ثانی یعنی محض مطابقه با رای مجتهد
با عدم علم مکلف باین پس بجهة آنکه مشخص است مناط در تکالیف الهیه جلت عظمته اختیار و اراده
مکلفاست مفروض اینست که این شخص حین العمل مبنی اعتقاد او چیزی بود که اعتماد بر آن صحیح نبود
و بعد از فراغ عمل خواه فصلی متخلل شده باشد یا نه مشخص شد که بعض علما عمل را باین کیفیت صحیح میدانند
معلوم است که این شخص صحیح در وقتی میدانند که ایشان عمل بجهة متابعت و موافقت اعتقاد او بوده باشد
نه اینکه مبنای عمل او چیزی بوده باشد و ایشان عمل بجهة آن مبنای غیر صحیح بوده باشد بعد از فرض مثلا مشخص
شود مطابقه ما اتی به او با اعتقاد بعضی از معتمدین علما مجملا مناط در صحت عمل بمقتضای قواعد عدلیه

ایشان

ایشان عمل است بجهة مبنای صحیح و این در محل کلام متحقق نیست بلکه متحقق در محل کلام محض مطابقه عمل است
با رای بعضی از معتمدین پس مناط و معتبر در صحت عمل مکلف غیر موجود است در محل کلام و موجود که محض
مطابقه بوده باشد من غیر اراده کفایت نمیکند در صحت پس عمل در این قسم نیز مثل قسم اول محکوم بفساد است
مجملا آنچه که مبنای عمل این شخص است که اخذ از ملا مکتبی بوده باشد مثلا قابلیت این باشد که مبنی تواند شد
نیست و آنچه که میتواند مبنی شد مبنی در عمل این شخص نیست پس عمل نظر بانتفای مبنی صحت محکوم
بفساد است تنقیح مقام مقتضی اینست که گفته شود که عمل این دو نفر که احدهما عمل او مصداق قسم اول است
و ثانی عمل او مصداق قسم ثانی بمقتضای قواعد عدلیه یا میباید هر دو مقبول شود یا هر دو مردود و مقبولیت
هر دو قطعی الفساد است نظر بانتفای شرط قبول در قسم اول قطعا نظر باینکه مفروض اینست که اخلال
شده است ببعض از امور معتبره در آن اتفاقا پس متعین است که باید هر دو مردود شود تفرقه بمردودیت
اول و مقبولیت ثانی بجهة محض مطابقه اتفاقیه ملغوع است ببرهان عقل چه ممکن است عامل اول در
موقف حساب عرض نماید ایمعبود حکیم متعال ما دو نفر در امور اختیاریه که مناط در تکلیف است مساوی
بودیم تفرقه که ما بین ما دو نفر هست اینست که اتفاق افتاد با عدم شعور و اراده وصفی در عمل او نبود عدالت
مقتضی اینست که هر دو مجزی بجزای واحد شویم چنین کلامی مطابق عقل و مستحسن است نظیر این اینست
که دو نفر دو کاسه را که مملو باشد از مایعی بقصد اینکه ما فی الکاسه شراب است تناول کردند بعد اتفاق
افتاد احدهما شراب بود و ثانی غیر شراب میگوئیم هر دو شریکند در معاقب بودن نظر باینکه در امور یکه
مناط در تکلیف است که عبارت از اراده و اختیار بوده باشد هر دو مساویند و محض اتفاق اینکه
احدهما غیر شراب بود با مساوات هر دو در امور اختیاریه مثمر ثمری نیست و هم چنین است حال هرگاه
دو نفر بلد ضعیفه در شب تار مقاربت نمودند باعتقاد آنکه هر دو اجنبیه است بعد مشخص شد که یکی
اجنبیه بوده است و دیگری معقوده و اظهر ظاهر اینست استحقاق اثم و ملامت بنسبت بهر دو ثابت
باشد و ایضا ممکن است که کسی عارف و عالم بمذاق فقها باشد دعوی اطباق فقها تواند نمود
بر بطلان چنین عملا اما بنا بر اعتقاد مجتهد بکر این شخص اخلال بواجب نموده ظاهر است و اما بنا
بر اعتقاد مجتهد بکر که معتقد اینست چنین عمل صحیح است نظر باینکه مشخص است آن شخص حکم بصحت در وقتی
مینماید که حین العمل مکلف عالم بوده باشد که مطاع او چنین حکم نموده علت اختیار او آن عمل را فتوای مفتی
او بوده باشد مفروض اینست که در این مقام چنین نیست پس مقتضای برهان اینست چنانچه عبادت
محکوم ببطلان است در قسم اول در قسم ثانی نیز چنین بوده باشد و اما قسم سیم یعنی ایشان نماز بنحوی نموده

ظاهر شد و در غیر آن هم

که بمقتضای اعتقاد کل مجتهدین اخلال بواجبی از واجبات نماز نموده است پس میگوئیم این قسم اگرچه بسیار
بعید الوقوع است لکن بر فرض وقوع حکم بصحت در این قسم نیز محل اشکال است بلکه بمقتضای آنچه در قسم ثانی
مذکور شد آنست که در اینصورت نیز حکم شود ببطلان نماز نظر باینکه مبنای اعتقاد این شخص در اقسام ثلثه
یکی است و دلیلی بر جواز اتکال بآن مبنا در دست نیست بلکه دلیل برخلاف آن موجود است چنانچه مشخص شد
پس ظهور مطابقه با رای کل مثل ظهور مطابقه با رای بعض کفایت نمیکند در حکم بصحت و حکم بصحت در صورتی
که مبنای عمل مکلف فتوی مفتی باشد که دلیلی در دست باشد که دلالت کند بر اینکه فتوی او مبنی عمل میتواند
شد و این چنانچه در قسم ثانی منتفی بود در اینقسم نیز منتفی است و اتفاق مطابقه با رای کل مثل اتفاق
مطابقه با رای بعض است پس مثمر ثمر نمیتواند شد پس آنچه مبنای عمل این شخص است مبنا نمیتواند شد شرعا
و آنچه مبنی عمل تواند شد مبنی نشده است در اینمقام بلکه میتوان گفت اخذ بنماز با اعتماد بآن مبنی منهی عنه
و نهی مقتضی بطلان است کلامیکه در این مقام هست اینست که آنچه مذکور شد اگرچه مطابق برهان و موافق
با اعتبارات لکن مستفاد از جمله از اخبار معتبره اینست که امر اوسع از اینست نظر باینکه استفاده می شود
از اخبار مذکوره که هرگاه کسی جاهل بحقیقت حال بوده باشد و پیش خود عملی کند و مشخص شود که آن
عمل مطابق با واقع بوده همین قدر کفایت میکند در صحت عمل اگرچه حین العمل عالم نبوده باشد بحقیقت
حال فالمناسب ایراد النصوص المذکوره فنقول منها صحیحه زراره المرویه فی الفقیه عن ابی جعفر علیه السلام
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ذات یوم لعمار فی سفر له یا عمار بلغنا انک اجنبت فکیف صنعت
قال تمرغت یا رسول الله فی التراب قال فقال له کذلک یتمرغ الحمار افلا صنعت کذا ثم اهوی بیدیه
الی الارض فوضعهما علی الصعید ثم مسح جبینیه باصابعه و کفیه احدهما بالاخری ترجمه ظاهر حدیث
اینست که جناب مفخر الاوایل والاواخر جناب امام محمد باقر علیه السلام فرمودند که جناب مخزن اسرار الهی صا
رسول خدا صلی الله علیه و آله در سفری بعمار بن یاسر فرمودند که ای عمار بما رسید که تو جنب شده
بودی چکار کردی در چاره جنابت خود عمار عرض کرد خود را بخاک غلطانیدم جناب رسول خدا صلی الله
فرمودند این عمل خر است که باین نوع خود را بخاک میغلطاند چرا چنین نکردی بعد از آن دو دست مبارک
خود را بر زمین گذاردند بعد از آن دو جبین خود را بانگشتان خود مسح کردند بعد از آن دو کف دست را
هر یک بدیگری مسح کردند وجه استفاده اینست که فرموده افلا صنعت کذا مستفاد از این کلام اینست
که اگر چنین کرده بودی عمل تو صحیح و بی عیب بود و مشخص است که عمار نمیدانست که چنین میباید کرد و مع
ذلک فرموده اند که اگر چنین کرده بودی صحیح بود پس مقتضای این کلام شریف اینست که جاهل بمسئله هرگاه

پیش خود عملی کند و مشخص شود مطابق واقع بوده است همین قدر کفایت میکند در صحت عمل او و هو المطلوب
و منها الصحیح المروی فی باب العلة التی من اجلها کان الناس یستنجون بثلثه احجار و العلة التی من اجلها
صاروا یستنجون بالماء من العلل عن ابی خدیجه عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان الناس یستنجون بثلثه احجار
لانهم کانوا یاکلون البسر فکانوا یبعرون بعرا فاکل رجل من الانصار الدبا فلان بطنه و استنجی بالماء
فبعث الیه النبی صلی الله علیه و آله فجاء الرجل و هو خائف یظن ان یکون قد نزل فیه امر یسوؤه فی استنجائه
بالماء فقال له هل عملت فی یومک هذا شیئا فقال یا رسول الله صلی الله علیه و آله انی والله ما حملنی علی
الاستنجاء بالماء الا انی اکلت طعاما فلان بطنی فلم تغن عنی الحجارة شیئا فاستنجیت بالماء فقال له
رسول الله صلی الله علیه و آله هنیئا لک فان الله عز و جل قد انزل فیک آیه فابشر ان الله یحب التوابین
و یحب المتطهرین و اورده فی الفقیه ایضا لکن مرسلا قال و کان الناس یستنجون بالاحجار فاکل رجل من
الانصار طعاما فلان بطنه فاستنجی بالماء فانزل الله سبحانه فیه ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین
فدعاه رسول الله صلعم فخشی الرجل ان یکون قد نزل فیه امر یسوؤه فلما دخل قال له رسول الله صلعم هل عملت
فی یومک هذا شیئا قال نعم یا رسول الله صلی الله علیه و آله اکلت طعاما فلان بطنی فاستنجیت بالماء
فقال له ابشر فان الله تبارک و تعالی قد انزل فیک ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین
فکنت اول التوابین و اول المتطهرین و یقال ان هذا الرجل کان البراء بن معرور الانصاری حاصل ترجمه
مذکور در علل اینست که عادت ناس این بود که استنجا بسه سنگ میکردند چونکه ماکول ایشان بسر یعنی خرما
قبل از آنکه بحد رطب برسد بود لهذا آنچه در حین تغوط از ایشان دفع می شد مثل پشکل بود چونکه مردی
از اهل مدینه از کسانیکه نصرت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله کرده بودند کدو خورد و لینتی در مزاج
او هم رسید باین سبب عدول کرد از استنجاء باحجار باستنجاء باب در آن وقت آیه شریفه ان الله یحب
التوابین و یحب المتطهرین بر آنسرور انام نازل شد پس جناب حضرت امر باحضار آن شخص فرمودند آن
شخص با خوف و اضطراب خدمت آنسرور انام مشرف شد بگمان آنکه مذمتی درباره او نازل شده بجهة
استنجا نمودن باب جناب فخر انام از او استفسار فرمودند در اینروز عملی از تو صادر شده است عرض
کرد بلی استنجا باب کردم لکن باعث بر آن نبوده مگر آنکه چونکه کدو خوردم لینتی در مزاج من هم رسید ازاله
نجاست بسنگ نشد لهذا استنجاء باب نمودم پس جناب رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که ای
باد بتو که جناب باری تعالی عز شانه آیه در تحسین عمل تو نازل فرموده آن آیه اینست ان الله یحب التوابین
و یحب المتطهرین خداوند عالم دوست میدارد توبه کاران را و دوست میدارد کسانی را که در صدد

این هستند که خود را پاك کنند از کثافات ذکر توبه شاید جهه این باشد که مردم را عیان شوند یا همان مخصص
از جمله تابثین بوده باشد و جه دلالت حدیث مذکور بر مدعی ظاهر است نظر باینکه با جهل باینکه استجا
باب میتوان کرد باید استنجا نمود باب چونکه عملا او مطابق واقع شده بود محکوم بصحت شد با عدم علم ان
بحقیقة حال ومنها المعتبر المروي فی باب احکام السهو فی الصلوة من الفقیه عن علی بن النعمان الرازی
انه قال کنت مع اصحاب لی فی سفر وانا امامهم فصلیت بهم المغرب فسلمت فی الرکعتین الاولیین
فقال اصحابی انما صلیت بنا رکعتین فکلمتهم وکلمونی فقالوا اما نحن فنعید فقلت ولکنی لا اعید واتم
برکعة فاتممت برکعة ثم سرنا فاتیت اباعبدالله ع فذکرت له الذی کان من امرنا فقال لی انت اصوب
منهم فعلا انما یعید من لا یدری ما صلی وجه الدلالة هو ان قول المامومین اما نحن فنعید یرشد
الی انه الامام لم یکن جازما بصحة الصلوة مع الاتیان برکعة بل کان متحیرا او مترددا فی ذلک والا تابعه
المامومون فی ذلک ومع ذلک صوبه المعصوم ع فی فعله ومنها ما دل علی صحة حج من ترك الموقف مع
الجهل بلزوم الوقوف فیه کالمعتبر المروي فی الکافی عن ابن مسکان عن ابی بصیر قال قلت لابی عبدالله ع
جعلت فداك ان صاحبی هذین جهلا ان یقفا بالمزدلفة فقال یرجعان مکانهما فیقفان بالمشعر ساعة
قلت فانه لم یخبرهما احد حتی کان الیوم وقد نفر الناس قال فنکث رأسه ساعة ثم قال الیسا قد صلیا
الغداة بالمزدلفة قلت بلی فقال الیسا قد قنتا فی صلوتهما قلت بلی فقال تم حجهما ظاهر ترجمه
اینحدیث است که ابوبصیر عرض کرد خدمت جناب امام جعفر الصادق علیه السلم که خداوند عالم مرا فدای تو
کرداند این دو نفر رفیق من جاهل بودند بوجوب وقوف در مشعر الحرام حضرت در جواب فرمودند
همان وقت که عالم شدند بوجوب وقوف لازم است عود نمایند بمشعر و ساعتی در انجا توقف نمایند
راوی میکوید عرض کردم که احدی اخبار بانها نکرد تا امروز که کوچ کرده اند مردمان یعنی تا حال که مطلع نشده
بودند بر مسئله و حال که مطلع شده اند قدرت بر عود ندارند نظر باینکه کوچ کرده اند مردم راوی کفته اینرا
که عرض کردم حضرت سر مبارك را زیر انداختند ساعتی انوقت فرمودند ایا این دو نفر نماز صبح را در
مزدلفه که مشعر باشد اتیان نکردند عرض کردم بلی و فرمودند ایا در نماز صبح قنوت نخوانده اند عرض کردم بلی
قنوت خوانده اند پس فرمودند که حج انها تمام و صحیح است وجه استدلال بر مدعی اینست که این حدیث
دلالت میکند بر اینکه هرکاه اتفاقا چیزی از مکلف صادر شد با جهل بر اینکه ان چیز مطلوب است از او
هست و در واقع و نفس الامر مطلوب بوده باشد انچیز که از او صادر شده قایم مقام انچیز مطلوب میشود
در صحت عمل بنا بر این هرکاه کسی در نماز اتیان بچیزی نمود بقصد مطلوبیت ان در نماز لکن ماخذ درست

درروست

درروست اونباشد و بعد مشخص شد انچیز مطلوب بوده باشد در واقع پس نماز او میباید صحیح بوده باشد و طریق بلغ
اولی از این راه است که محقق اردبیلی رحمه الله تعالی فرموده اند هرکاه کسی چیزیرا اعتقاد نمود که مطلوب
از او هست از هر راه که بوده باشد این کفایة میکند در صحت عمل او و عبارت انمرحوم فی شرحه علی الارشاد فی
مباحث اوقات الصلوة ان المثبت کل من فعل ما هو فی نفس الامر وان لم یعرف کونه کذلك ما لم یکن
عالما بنهیه وقت الفعل حتی لو اخذ المسائل من غیر اهله بل لو لم یاخذ من احد وظنها کذلك فانه
یصح ما فعله وکذا فی الاعتقادات وان لم یاخذها من ادلتها فانه یکفی ما اعتقده دلیلا واوصله
الی المطلوب لو کان تقلیدا کذا یفهم من کلام منسوب الی المحقق نصیر الملة والدین قدس سره العزیز
وفی کلام الشارع اشارات الیه مثل ما یجد جماعة للطهارة بالحجر والماء مع عدم العلم بحسنها وصحة حج
من ترك الموقف وغیرهما مما یدل علیه الاثر یطلع علیه ان تاملت مثل قوله صلی الله علیه واله للعمار حین غلط
فی التیمم الا فعلت کذا فانه یدل علی انه لو فعل کذا یصح مع انه ما کان یعرف وفی الصحیح من نسی رکعة
فعلها استحسن علیه السلم مع عدم العلم انتهی کلامه رفع مقامه ممکن است جواب از احادیث مذکوره
اما حدیث اول پس مناسب اینست که نقل کلام شود در ان از چند راه اول در بیان اختلاف در لفظ
حدیث است بزیاده و نقصان پس میکوییم حدیث بنحو مذکور مرویست در فقیه و اما در کافی و تهذیب پس
مطابق با مذکور در فقیه نیست اما در کافی پس مذکور در ان بسند صحیح باین نحو است روایت کرده است
یونس بن عبدالرحمن از ابی ایوب الخزاز از جناب امام جعفر صادق علیه السلم قال سالته عن التیمم فقال
ان عمار بن یاسر اصابته جنابة فتمعك کما یتمعك الدابة فقال له رسول الله صلی الله علیه واله یا عمار تمعکت م
کما تتمعك الدابة فقلت له کیف التیمم فوضع یده علی المسح ثم رفعها فمسح وجهه ثم مسح فوق الکف
قلیلا و روایت کرده است همین حدیث را بسند دیکر از ابن ابی عمیر از ابی ایوب مذکور و اما در تهذیب پس
مذکور در ان باین نحو است روایت کرده بسند صحیح از داود بن النعمان قال سئلت اباعبدالله ع عن التیمم
فقال ان عمارا اصابته جنابة فتمعك کما تتمعك الدابة فقال له رسول الله صلی الله علیه واله وهو یهزؤ
به یا عمار تمعکت کما تتمعك الدابة فقلنا له فکیف التیمم فوضع یده علی الارض ثم رفعها فمسح وجهه
ویدیه فوق الکف قلیلا و در استبصار نیز بهمین طریق است و روایت کرده است همین حدیث را ابن ادریس
در اواخر سرائر بنحویکه مخالف با همه اینها است نظر باینکه روایت کرده است از نوادر احمد بن محمد بن ابی نصر
که ان بزنطی روایت کرده از عبدالله بن بکیر از زراره از جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلم که فرموده اتی عمار بن یاسر
رسول الله فقال یا رسول الله صلی الله علیه واله فقال هکذا یصنع الحمار انما قال الله عز وجل فتیمموا صعیدا

طیبا فضرب بیدیه علی الارض ثم ضرب احدیهما علی الاخری ثم مسح بجبینه ثم مسح کفیه [illegible]
[illegible] نسخه

طیبا فضرب بیدیه علی الارض ثم ضرب احدیهما علی الاخری ثم مسح بجبینه ثم مسح کفیه کل واحدة علی الاخری مسح الیسری
علی الیمنی والیمنی علی الیسری دویم دربیان داعی وباعث بجهة عمار براینکه در مقام غسل خود را بخاک غلطانید میکوییم
بعد ثبوت داعی بر این مطلب این بوده باشد چونکه جناب رسول خدا صلی الله علیه واله در مقام حاجت بغسل جنابت
چنین فرموده اند یکفیک الصعید عشر سنین این یا مثل این مثل اینکه فرموده اند جعلت لی الارض مسجدا وترابها
طهورا یا مثل اینکه ان الله تعالی جعل التراب طهورا کما جعل الماء طهورا مقتضای همه اینها اینست که تراب مثلا قائم
مقام اب میشود در مقام حاجت بغسل بدن لهذا است که میبایدا بر الجمیع اجزاء بدن رسانید یا مثل غسل ارتماسی که
میباید بدن را در جوف اب داخل نمود بالمقایسه براینکه تراب نیز طهور است چنین توهم کرده بود کیفیت مطهر بتراب
مثل تطهیر باب است لهذا بدن خود را بخاک غلطانیده بوده است بعد از نزع لباس این بنا بر غفلت از ایه تیمم بوده
که فرموده فتیمموا صعیدا طیبا فامسحوا بوجوهکم وایدیکم منه سیم در اصل مطلب است که جواب از تمسک باین حدیث
بوده باشد در اثبات اینکه هرگاه جاهل بمسئله در مقام امتثال الاتیان بعملی نزد خود نمود اتفاقا آن عمل مطابق واقع
شد عمل در چنین صورت محکوم بصحت خواهد بود پس میکوییم راه دلالت حدیث مذکور بر این مطلب ظاهر نیست مگر
بجهة اشتمال حدیث بلفظ افلا صنعت کذا یعنی استعمال خاک باین نحو نموده بودی صحیح بود میکوییم اعتماد باین حدیث
در اثبات این مطلب ممکن نیست اما اولا بجهة آنکه ظاهر میشود این واقعه در سفری بود که عمار در خدمت جناب رسول
خدا صلی الله علیه واله بود با وجود تمکن از استکشاف از حقیقة حال از آن سرور ابرار چگونه ممکن است که ایشان
فرموده باشند که اگر پیش خود چنین کاری میکردی صحیح بود خصوصا در مثل چنین واقعه واما ثانیا میکوییم
مفروض اینست که عمار جاهل بود از کیفیت تیمم و معلوم است این کیفیت از امور توقیفیه است که میباید
دو دست را بخاک زد و بید و کف مسح جبهه و ظهر کفین نمود این امریست محال که کسی بدون تعلیم معلمی تواند
بان رسید با وجود این چگونه میفرمایند جناب رسول خدا صلی الله علیه واله که اگر چنین عملی نزد خود نموده بودی
خوب وصحیح بود با وجود آنکه نظر بتوقیفیت آن محال بود که تواند شد کسی نزد خود چنین عملی نماید بقصد امتثال
بخلاف غلطیدن بخاک آن راهی داشت که توهم شود چنانچه مذکور شد بخلاف کیفیت مطلوبه در تیمم واما ثالثا
میکوییم توهم دلالت این حدیث بجهة همین لفظی است که مذکور شد از انچه ذکر کردیم در اول مشخص شد که این حدیث مذکور
در کتب معتبره این لفظ در هیچیک مذکور نیست مگر در رفقیه ظاهر است که این واقعه یکمرتبه بوده است عمار بغلط
بطریق توهمیکه مذکور شد خود را بخاک غلطانید جناب رسول خدا صلی الله علیه واله ایشان را تقبیح فرمودند که این
فعل حمار است مناسب همین قدر است چنانچه مذکور در کافی و تهذیب و استبصار همین قدر است بعلاوه
سند در رفقیه منتهی میشود بزراره چنانچه در اواخر سرایر چنین است در هر دو کتاب روایت نموده است از جناب
حضرت

و مشخص شد طهوریت ... تیمم

حضرت امام محمد باقر ع مصرح بهذا در اواخر سرایر اینست که زراره روایت نموده که جناب حضرت امام محمد باقر ع فرموده که عمار
بعد از وقوع واقعه خود خدمت جناب رسول خدا صلی الله علیه واله مشرف شد و عرض کرد چنین واقعه بجهة من
در شب اتفاق افتاد و ابی نداشتم از اینجا ظاهر میشود که در شب نوعی بود که وصول بخدمت آنحضرت ممکن او نبوده حضرت
فرمودند چکار کردی عرض کرد چنان کردم حضرت فرمودند که این فعل حمار است درست نشده از وقت ایه تیمم را تلاوت
فرمودند و کیفیت تیمم را بفعل تیمم تعلیم عمار فرمودند حکایت باین نحو منقح مطابق اعتبار است و مقتضای الخبر
مروی در رفقیه است که جناب رسول خدا صلی الله علیه واله خود سبقت بسؤال فرمودند الی اخره و چونکه
قضیه واحد است و راوی واحد است مثل مروی عنه پس مظنون آنست بیک نهج نقل شده مطابق اعتبار
کیفیت مسطوره در اواخر سرایر است پس کلام مذکور در رفقیه که عبارت از افلا صنعت کذا بوده باشد نوعی
نیست که توان باین اعتماد نمود پس التفات بان نیست خصوصا در چنین مقام خطیر یکه مخالف عمل و فتاوی اصحاب
است مجملا حکایت عمار مرویست بطرق متعدده در کتب خاصه و عامه این زیادتی که عبارت از افلا صنعت
کذا بوده باشد در هیچیک از کتب فریقین بنظر نرسیده است مگر در رفقیه اما طرق خاصه پس دانسته شد
واما در کتب عامه پس در کتاب مصابیح که از کتب معتبره عامه است روایت نموده است از عمار انه قال کنا فی
سریة فاجنبت فتمعکت فصلیت فذکرت للنبی صلی الله علیه واله فقال انما کان یکفیک هکذا فضرب النبی علیه السلام منه
صلی الله علیه واله بکفیه علی الارض ونفخ فیهما ثم مسح بهما وجهه وکفیه وفی مشکوة المصابیح وهو ایضا
من کتبهم المعتبرة عن عمار قال جاء رجل الی عمر بن الخطاب فقال انی اجنبت فلم اصب الماء فقال عمار
لعمر اما تذکر انا کنا فی سفر انا وانت فاما انت فلم تصل واما انا فتمعکت فصلیت وذکرت ذلک للنبی صلی الله
علیه واله فقال انما کان یکفیک هکذا فضرب النبی صلی الله علیه واله بکفیه الارض ونفخ فیهما ثم مسح بهما وجهه
وکفیه قال رواه البخاری ومسلم وفی کتاب تیسیر الوصول الی جامع الاصول عن عبد الرحمن ان رجلا اتی عمر
فقال انی اجنبت ولم اجد ماء فقال له لا تصل فقال عمار ما تذکر یا امیر المؤمنین اذا انا وانت فی سریة
فاصابتنا جنابة فلم نجد ماء فاما انت فلم تصل واما انا فتمعکت فی التراب وصلیت فذکرت ذلک
فقال لی للنبی صلی الله علیه واله انما کان یکفیک ان تضرب بیدیک الارض ثم تنفخ ثم تمسح بهما وجهک وکفیک
مقصود از تطویل مقال در این مقام آنست که مشخص شود عبارتیکه در رفقیه مذکور شده ماخذی ندارد بلکه
مخالف طریقه ثابته در طرق عامه و خاصه است بعلاوه انچه مذکور شد پس محل التفات و اعتبار باین
زیادتی نیست واما جواب از حدیث ثانی که مشتمل بر حکایت استنجا بابیست پس میکوییم اولا مسلم نداریم دلالت
حدیث مذکور را بر اینکه در ان وقت انصار معتقد این بوده باشند که استنجا باحجار متعین بوده باشد باین معنی

کراستنجا باب جایز نبوده باشد چه این بسیار بسیار بعید است سیما بعد از عمومات متکثره داله بر طهوریت آب
بعنوان الاطلاق از کتاب وسنت مثل قوله تعالی وانزلنا من السماء ماء لیطهرکم به طهورا وقوله تعم وینزل
علیکم من السماء ماء لیطهرکم به خصوصا بعد از التفات باینکه آیه شریفه وانزلنا من السماء ماء طهورا جزء از سوره
فرقانست وسوره فرقان از سوریست که در مکه معظمه زادها الله تعم عزا وشرفا نازل شده وحکایت
انصار در مدینه منوره بوده بعد از مهاجرت از مکه بعلاوه میگوییم همین انصار وغیرهم در صورتیکه
بدن آنها یا لباس آنها متلوث بغایط میشد آیا هیچ کوئی مطلع تطهیر نمیکردند یا تطهیر میکردند بغیر آب
هر یک از این دو گویا قبول کردنی نباشد پس کانه مقطوع به است که تطهیر لباس یا بدنیکه متلوث بغایط میشد
باب میکردند چنانچه میتوان ادعاء قطع نمود که در تطهیر آن اکتفا باحجار نمینمودند وهم چنین در تطهیر مخرج بول
پس بسیار بسیار مستبعد است تطهیر لباس از غایط مثلا باب متعین بوده باشد وتطهیر مخرج غایط
باب جایز نباشد وبحجر متعین بوده باشد بلی ظاهر حدیث مذکور اینست که شیوعی داشت استنجا باحجار وعادت
ناس بان مطرد شده بود دور نیست شیوع واطراد عادت بر آن بجهة ندرت آب در مدینه منوره که در آن زمان
بود بلکه میگوییم دلالت حدیث بر شیوع واطراد استنجا باحجار بعنوان الاطلاق مسلم نیست نظر بعبارت حدیث
که فرموده لانهم کانوا یاکلون البسر وکانوا یبعرون بعرا یعنی استمرار عادت آنها باینکه در مقام استنجاء استنجا
باحجار میکردند بجهة این بود چیزیکه دفع میشد از آنها در مقام تغوط مثل پشکل بود در یبوست در اینصورت
حاجت باب نبود وآب هم ندرت داشت لهذا عادت مطرد بود در استنجاء باحجار واگر کسی بگوید اگر استنجا
باحجار متعین نبود وآن شخص معتقد انحصار در احجار نبود پس تشویش واضطراب او در اوان صدور
امر از فخر کاینات صلی الله علیه واله باحضار بچه سبب بود ممکن است جواب گفته شود چونکه عادت مطرد شده
بود در استنجاء باحجار بجهة ندرت آب واین شخص عدول از عادت کرده بود باین جهت اضطرابی بجهة او هم
رسید در آنوقت بر فرض غمض عین از این وتسلیم بعد اینکه اضطراب بجهة این بوده باشد میگوییم استبعادیکه
در اول ذکر کردیم بمراتب زاید بر این میباشد واما نزول آیه شریفه در مدح اینعمل پس ممکن است بجهة اختیار
اولی بوده باشد نظر باینکه استنجاء باب اولی است از اقتصار در استنجاء باحجار مرجح دیگر از برای آنهم مذکور شد
که نبایست در آنوقت استنجا منحصر باشد در احجار فرض تجاوز نجاست است از اطراف مخرج التزام حصول
تطهیر باحجار در اینصورت ابعد از سابق است بلی چیزیکه در این مقام میتوان گفت اینست که حکایت انصار
مروی در کافی نیز هست واز آنجا ظاهر میشود انصار استنجا در آنوقت قبل از فعل آن شخص انصاری
در احجار روی ثقة الاسلام فی الصحیح عن جمیل بن دراج عن ابی عبد الله علیه السلام قال فی قول الله عز وجل

ان الله

ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین قال کان الناس یستنجون بالکرسف والاحجار ثم احدث الوضوء وهو
خلق کریم فامر به رسول الله صلی الله علیه واله وصنعه وانزله الله فی کتابه ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین
ظاهر اینست که مراد از وضوء فی قوله ثم احدث الوضوء الاستنجاء باب بوده باشد پس ترجمه ظاهر حدیث اینست
عادت مردم چنین مطرد شده بود که استنجاء بکهنه واحجار میکردند بعد از آن حادث شد استنجاء باب واین
استنجاء باب صفت خوبیست پس امر فرمودند بان جناب رسول خدا صلی الله علیه واله وخود شان نیز بعمل آوردند
الی آخره ممکن است جواب گفته شود از اینحدیث باین نحو که حدیث متروک الظاهر است قطعا نظر باینکه مقتضای
ظاهر آن اینست که وقتی متداول نبود استنجاء بخرقه واحجار فقط بعد از آن نسخ شد ومعین شد استنجا باب فقط
این مخالف اجماع است جزما لهذا ممکن است حمل کرده شود باین نحو که در سابق متعارف ما بین ناس این بود
که استنجا میکردند بخرقه وسنگ مطلقا بعد احداث شد استنجاء باب یعنی معین شد آب این را حمل میکنیم در
صورتیکه نجاست تجاوز کرده باشد از اطراف مخرج واین حملی است صحیح ناخوشی در آن نیست مطلقا مگر آنکه مقابله
مقتضی اینست که قبل از آنوقت استنجاء بخرقه واحجار ثابت بوده است مطلقا اگر چه تجاوز کرده باشد نجاست
واین صحیح نیست ممکن است جواب از این باز باین نحو که غایة الامر مستفاد از این کلام هست اینست که سابق بر این
چنین کاری میکردند اما آنکه این مقتضای شریعت مطهره فخر کاینات بوده است مطلقا چنین چیزی استفاده
نمیشود پس معنی حدیث چنین میشود که عادت ناس در جاهلیت چنین بود مطلقا خواه مخرج بول بوده باشد یا مخرج غایط
نجاست تعدی کرده باشد یا نه این نسخ شد واستنجاء باب متعین شد هم در مخرج بول وهم در مخرج غایط لکن
الاطلاق کلام نسبت ببول مسلم است ولکن نسبت بغایط محمول است در صورتیکه تعدی کرده باشد نظر باجماع
وغیره که دلالت میکند بر ثبوت استنجا باحجار در مخرج غایط حتی در این شریعت در صورت عدم تعدی
بنا بر این مطلقا اشکالی نیست در حدیث اگر چه حمل شود احدث الوضوء در اینحدیث بر فعل انصاری نظر باینکه
چنین چیزی علی سبیل الاطلاق معتاد کل بود انصاری در صورت لیلة مزاج نظر بحسن عقل ومقتضای عمومات
کتاب وسنت که مقتضی طهوریت آبست مطلقا عدول از آنچه سابق میکردند بسوی آب نمودند پس بعد از ملاحظه
جمیع آنچه مذکور شد با دقت نظر در آن ظاهر میشود که تمسک بحدیث مذکور در اثبات صحة عمل اگر چه اختراع نزد خود
باشد در صورتیکه مشخص شود که مطابق واقع بوده است ضعیف است قطعا وبر فرض غمض عین از جمیع آنچه
مذکور شد وتسلیم دلالت حدیث باین معنی که حدیث حمل شود بر اینکه استنجا باب نبود ودلیل شرع که مقتضی
آن بود در نظر آن شخص نبود ونزد خود چنین اختراعی نمود لکن اتفاق افتاد که مطابق با رضای اله جل شانه شد لهذا
عمل آن شخص محکوم بصحت شد میگوییم اعتماد باین حدیث در اثبات این مطلب جسیم در محل کلام بسیار بیوجه است

نظر باینکه کلام در عبادات است صحت در عبادات موقوف بر معلومیت تعلق امر و قصد قربت است و با جهل بحقیقت
حال چگونه معلوم میشود که امر ثابت است و کجا ممکن است که قصد قربت شود بر خلاف در مورد حدیث نظر باینکه
مقصود در انجا ازاله نجاست است و مطهر آب در واقع است هرگاه چنین کسی بر آن آب غسل نمود ثمره غسل که
ازاله نجاست باشد بر ان مترتب می شود اگرچه هرگز بگوشش او نرسیده باشد که آب مطهر و مزیل نجاست هست بنابراین
میگوئیم هرگاه کسی هرگز نشنیده باشد که باب ازاله غایط میتوان نمود لکن نزد خود چنین احتمال داد که ازاله غایط با آن
میشود و بمقتضای این احتمال ابراد ران استعمال نمود قطعا این ثمر بر ان مترتب می شود لکن این چگونه میتواند
مؤسس اساس شود در عبادات که با جهل بحقیقت حال اگر کسی عملی از او صادر شود و اتفاق افتد مطابق
واقع بوده حکم شود بر صحت ان نظر بحدیث مذکور یا فرق بین بین المقامین چنانچه مذکور شد و اما **جواب** از حدیث سیم
یعنی حدیث مشتمل بر حکایت فعل ماموم و امامیکه اخلال بیکرکعت از نماز مغرب کرده بود سهوا پس میگوئیم این حدیث
نیز متروک الظاهر است یعنی میتوان ادعا نمود که اجماع بر خلاف ان منعقد است توضیح حال در بیان این مطلب
مقتضی اینست که گفته شود که اجماع منعقد است بر اینکه تکلم بعنوان عمد در اثنای نماز مقتضی فساد نماز است پس
کلام مامومین نسبت بامام انما صلیت بنا رکعتین کلامی است در اثنای نماز متعمدا مقتضی بطلان نماز است قطعا
پس چگونه میتوان کلام معصوم علیه السلم انت اصوب منهم فعلا را حمل نمود بر ظاهر خود که مقتضی اینست که اگر انها
بعد از تکلم ایشان بیکرکعت از نماز میمودند حاجت باعاده نماز نبود بلی حکم در حق انها این بود که قبل از تکلم برخیزند
اتمام نماز نمایند باتیان بیکرکعت باقی و هم چنین است حال نسبت بامام نظر باینکه کلام امام فعلت ولکن لا اعید
واتم برکعة کلامی است صادر از امام بعد از اعتقاد اینکه اخلال بیکرکعت از نماز کرده و چنین کلامی موجب بطلان
نماز است قطعا و مع ذلک چگونه ممکن است که معصوم علیه السلم فرموده باشند در حق او که انت اصوب منهم فعلا یعنی عمل تو
از عمل انها صحیح تر است این در صورتی بود که حمل شود حدیث بر ظاهر خود و هرگاه صرف از ظاهر خود شود و بگوئیم
مراد اینست که مامومین تفهیم امام نمودند بغیر طریق تکلمیکه مفسد باشد که اخلال بیکرکعت از نماز نموده و امام
نیز بعد از اعتقاد بواقع تفهیم انها نموده بهمان طریق که من اعاده نماز نمیکنم بلکه اکتفا میکنم باتیان رکعه تا فیم
در اینصورت حکم بصحت نماز امام صحیح و هم چنین حکم باصوبیت فعل امام از فعل انها لکن حمل کردن ان از اینکه
امام جاهل بوده است از حقیقت حال بیجاست چه شود که امام واقف بمسئله بود لهذا بمقتضای اعتقاد
خود عمل نمود ولکن چونکه از فعل امام چیزیکه مظهر ان باشد که مامومین اعتماد بان توانند نمود نبود و مامومین
خود هم عالم بحکم مسئله نبودند لهذا استیناف نماز نمودند و عرض کردن واقعه را خدمت معصوم علیه السلم بعد از انکه
شرافت خدمت ایشانرا ادراک نمود چه شود بجهة زیادتی اطمینان خود بوده باشد که اشتباه نکرده بوده اند

یا بجهة

یا بجهة اعتماد مامومین البته میباید چنین بوده باشد چه اگر فرض کنیم امام نیز مثل مامومین جاهل بود چگونه ممکن بود
که قصد امتثال تواند نمود چه مشخص است قصد امتثال ممکن نیست مگر با اعتقاد تحقق امر و اعتقاد تحقق
امر با شک در اصل عمل از جمله محالات است پس اعتماد باین حدیث نیز در اثبات مطلب مسطور بسیار ضعیف
و واهی است **و اما جواب** از حدیث رابع یعنی حدیث مشتمل بر صحت حج کسیکه مرور بمشعر کرده باشد با جهل بوجوب
وقوف در ان پس ان نیز ظاهر بلکه اظهر از سابق است بیان ان اینست اولا میگوئیم چگونه ممکن است که عاقلی احتمال
این تواند داد که هرگاه فعلی از کسی صادر شد با جهل بر اینکه ان فعل مطلوب شارع است و در واقع مطلوب شارع
بوده باشد بمحض صدور ان فعل از ان شخص نه بقصد امتثال بلکه با جهل بر اینکه مطلوبست کفایة کند در حصول
امتثال و اتیان مامور به سبحان الله این سخنی است ممکن نیست که عاقل تفوه بر ان تواند نمود اخر مقتضای
لا عمل الا بنیة و لحوان کجا رفت بعلاوه میگوئیم اگر چنین چیزی کفایت میکرد پس معصوم علیه السلم در همین حدیث
امر برجوع بجهة تدارک ان فعل چرا میفرمودند فرموده برجعان مکانهما فیقفان بالمشعر و حال انکه وقوف
جهلا که صادر شده بود مفروض اینست اینقدر کفایت میکند اگر گوئی کفایت میکند در صورتیکه متمکن از تلافی
ان در وقت ان فعل نباشد میگوئیم با انکه این تفصیل بی وجه است بنابراین پس میباید در نماز تفصیل داده شود
مابین امکان تدارک در وقت و عدم ان در اول حکم شود ببطلان بخلاف ثانی و حال انکه چنین تفصیلی
در کلام این قائل نیست بجهة حمل حدیث بمعنی مذکور صحیح نیست بلکه میگوئیم غایة الامر مدلول علیه بحدیث هست
اینست که در چنین وقتی حج ان شخص محکوم بصحت است و این مستلزم این نیست که انچه جهلا از او صادر شده
کفایت کند در حصول امتثال با انکه مخالف عقل و نقل است چه شود وجه ان این بوده باشد که در چنین صورت
ان فعل در حق چنین شخصی مطلوب نبوده است پس حکم بصحت در صورت عدم صدور انچه بجهة عدم مطلوبیت
ان چیز است از این شخص بخصوصه نه اینکه بجهة تحقق مطلوب بوده باشد این از این قبیل می شود که درک اختیاری
عرفات نموده است و درک مشعر الحرام ننموده است نه اختیاری مشعر را که عبارت از طلوع فجر تا طلوع شمس
روز عید اضحی بوده باشد و نه اضطراری مشعر را که عبارت از طلوع شمس بوده باشد تا زوال الیوم مذکور
حج چنین شخصی محکوم بصحت است مخفی نماند اگرچه مضمار کلام در تنقیح مرام خارج از اعتدال شد لکن از اینکه
مطلب بسیار مهم بود و محل مزال اقدام اعلام بود چاره جز تطویل کلام و اطناب مقال در تنقیح مرام ندید
والله العاصم عن الخطل والزلل فی الحکم والفتوی والقول والعمل پس از جمیع مباحث مذکوره ظاهر شد
وجه کلمات علما که فرموده ماندام در نماز لازم است که مستند بوده باشد باجتهاد یا بتقلید از مجتهد و هرگاه چنین
نباشد ان عمل محکوم بفساد است خواه اخذ نموده باشد از اباء و امهات یا از امثال و اقران یا پیش خود

بحث و تحقیق جمع نموده باشد جمله از کلمات اعاظم اصحاب که دال بر این مطلب بود مذکور شد و بسیاری از کلمات
اصحاب که مقتضی این مطلب است انشاء الله تعالی بعد از این مذکور خواهد شد ظاهر از صاحب معالم دعوی اتفاق است
بر این مطلب قال فی مقام الاستدلال علی انه لا بد من تخصیص اهل الذکر فی الایة الشریفة بمن جمع شرایط
الفتوی ما هذا لفظه للاتفاق علی عدم وجوب استفتاء غیره بل علی عدم جوازه انتهی کلامه رفع مقامه و معلوم است ان
الاتفاق علی عدم جواز الاستفتاء من غیر المستجمع للشرایط یستلزم الاتفاق علی عدم جواز العمل بقوله و ظاهر است
که فرقی نیست در این باب ما بین آنکه علم او مطابق واقع شده باشد یا مخالف وجه آن ببسط تمام مشخص شد تمام شد
در بیان عدم جواز اتکال است بر اقوال اموات در عمل و بطلان آن نماز است در صورتی که مستند بوده باشد بتقلید
اموات این معروف ما بین فقها است قال العلامة اعلی الله تعالی محل الکرامة فی النهایة اختلفوا فی ان من لیس
من اهل الاجتهاد هل یجوز له الافتاء بمذهب غیره من المجتهدین الی ان قال ان حکاه عن میت لم یجز الاخذ بقوله
اذ لا قول للمیت لانعقاد الاجماع مع خلافه بعد موته دون حیاته فدل علی انه لم یبق له قول و فائدة تصنیف الکتب مع
موت مصنفیها استفادة طریق الاجتهاد من تصرفهم فی الحوادث و کیفیت بناء بعضها علی بعض و معرفة
المجمع علیه من المختلف فیه الی ان قال و ان حکی عن مجتهد حی فان سمعه منه مشافهة جاز له العمل به و جاز للغیر
المحکی له العمل ایضا ثم قال و هذا هو الاجود عندی و قال فی التهذیب و هل لغیر المجتهد الفتوی بما یحکیه
عن المجتهد الاقرب انه ان حکی عن میت لم یجز له العمل به اذ لا قول للمیت و لهذا ینعقد الاجماع لو خالف حیا
و ان حکی عن حی من اهل الاجتهاد فان کان قد سمعه منه مشافهة جاز له العمل و لغیره ایضا و کذا لو سمعه من
مخبر ثقة عن المجتهد و ان کان کتابة فالاقرب جواز العمل به ان امن الغلط و التزویر و الا فلا و قال فی مبادی
الاصول اذا افتی غیر المجتهد بما یحکی عن المجتهد فان کان یحکی عن میت لم یجز الاخذ بقوله اذ لا قول
للمیت فان الاجماع لا ینعقد مع خلافه حیا و ینعقد بعد موته و ان کان یحکی عن حی مجتهد فان سمعه
منه مشافهة فالاقرب جواز العمل به و ان وجده مکتوبا و کان موثوقا به فالاقرب جواز العمل به ایضا و الا
فلا و قال فی القواعد و لا یحل لفاقد الشرایط او بعضها الحکم و لا الافتاء و لا ینفذ حکمه و لا یکفیه فتوی
العلماء و لا تقلید المتقدمین فان المیت لا قول له و قال فی الارشاد و لا یحل الحکم و لا الافتاء لغیر الجامع
للشرایط و لا یکفیه فتوی العلماء و لا تقلید المتقدمین فان المیت لا یحل تقلیده و ان کان مجتهدا و قال
شیخنا الشهید فی الذکری و لا یشترط مشافهة المفتی فی العمل بقوله بل یجوز بالروایة عنه ما دام حیا
و تقیید جواز العمل بالحکایة عن المفتی ما دام کونه حیا یقتضی انتفاءه بعد مماته و هو المطلوب و قال المحقق
الثانی فی تعلیقاته علی الشرایع و قد صرح جمع من الاصولیین و الفقهاء باشتراط کون المجتهد حیا

یجوز

یجوز العمل بفتیاه فلا یجوز العمل بقول المجتهد بعد موته و هو متجه و قال شیخنا الشهید الثانی فی شرحه
علی اللمعة یجوز للمقلد الفقیه الحی نقل الاحکام الی غیره و ذلک لا یعد افتاء اما الحکم فیمتنع مطلقا للاجماع علی اشتراط
اهلیة الفتوی فی الحاکم حال حضور الامام و غیبته و قال الفاضل الخراسانی فی الکفایة و لا یحل لفاقد
الشرایط کلا او بعضا الحکم و لا الافتاء و لا ینفذ حکمه و لا یکفیه فتوی العلماء و لا تقلید القدماء فان المیت
لا تعویل علی العمل بفتیاه و ان کان مجتهدا و لا یخفی علیک ان العبارات المذکورة باسرها صریحة فی عدم
جواز تقلید الاموات و لو کانوا من اعاظم المجتهدین بل الظاهر من کثیر من عبارات جماعة من الاصحاب دعوی
الاتفاق علی ما اتفقا علیه و منها ما ذکره شیخنا الشهید فی الذکری ایضا حیث قال و هل یجوز العمل بالروایة
عن المیت ظاهر العلماء المنع عند محتجین بانه لا قول له و لهذا ینعقد الاجماع مع خلافه میتا و جوزه بعضهم
انتهی و الظاهر ان مراده من البعض بعض علماء العامة کما ستقف علیه فی کلام شیخنا الشهید الثانی
و الفاضل المدقق السید الشهیر بالداماد و غیرهما و منها ما ذکره المحقق الثانی فی شرحه علی الالفیة فی شرح
ثم المکلف بها الان من الرعیة صنفان مجتهد و فرضه الاخذ بالاستدلال علی کل فعل من افعالها و مقلد و یکفیه
الاخذ عن المجتهد من قوله اللام فی قوله عن المجتهد للعهد الذکری فکانه قال عن المجتهد المذکور و یکون فیه
ایماء لطیف الی اعتبار کون المجتهد الماخوذ عنه حیا فان ذلک مذهب اصحابنا الامامیة قاطبة و قد
نادوا به فی مصنفاتهم الاصولیة و الفقهیة فاسمعوا من کان حیا مسمعا و منها ما ذکره شیخنا الشهید
الثانی فی المسالک حیث قال و قد صرح الاصحاب فی هذا الباب من کتبهم المختصرة و المطولة و فی
غیره باشتراط حیاة المجتهد فی جواز العمل بقوله و ان المیت لا یجوز العمل بقوله و لم یتحقق لی الی
الان فی ذلک خلاف ممن یعتد بقوله من اصحابنا و ان کان للعامة فی ذلک خلاف مشهور و منها
ما ذکره فی المقاصد العلیة قال اللام فی قوله عن المجتهد للعهد الذکری و هو المذکور قبله بیسیر ای عن
المجتهد المتقدم الاخذ بالاستدلال و فیه اشارة لطیفة الی اشتراط حیاة المجتهد الماخوذ عنه فان ذلک
هو المعروف من مذهب الامامیة لا نعلم فیه مخالفا منهم و ان کان الجمهور قد اختلفوا فی ذلک و منها
ما ذکره فی منیة المرید قال فی جواز العمل بتقلید المجتهد المیت مع وجود الحی و لا معه للجمهور اقوال
اصحها عندهم جوازه مطلقا لان المذاهب لا تموت بموت اصحابها و لهذا یعتد بها بعدهم فی الاجماع و الخلاف
و لان موت الشاهد قبل الحکم لا یمنع الحکم بشهادته بخلاف فسقه و الثانی لا یجوز مطلقا لفوات اهلیته بالموت
و لهذا ینعقد الاجماع بعده و لا ینعقد فی حیوته علی خلافه و هذا هو المشهور بین اصحابنا خصوصا
المتاخرین منهم بل لا نعلم قائلا بخلافه صریحا ممن یعتد بقوله لکن هذا الدلیل لا یتم علی اصولنا من ان

اعاظم صح

العبرة في الاجماع انما هو بدخول المعصوم كما لا يخفى والثالث المنع منه مع وجود الحي لا مع عدمه **ومنها** ماذكره
شيخنا الشيخ حسين والد شيخنا البهائي نور الله تعالى مرقدهما في شرح الالفية وحيث قال واللام في المجتهد للعهد
الذكري ففيه ايماء الى الاشتراط كونه حيا كما عليه اصحابنا **ومنها** ماذكره ابن الجمهور في المسالك الجامعية في
شرح الالفية قال ولا كذلك الماخوذ عن قول المفتي بل لا بد في جواز العمل بقوله من بقائه فلو مات بطل
العمل بقوله ووجب الرجوع الى غيره اذ الميت لا قول له وعلى هذا انعقد اجماع الامامية وبه نطقت
مصنفاتهم الاصولية والفروعية لا اعلم فيه مخالفا منهم **ومنها** ماذكره صاحب المعالم قال لا نعرف خلافا
في عدم اشتراط مشافهة المفتي في العمل بقوله بل يجوز بالرواية عنه مادام حيا ثم قال وهل يجوز العمل بالرواية
عن الميت ظاهر الاصحاب الاطباق على عدمه ومن اهل الخلاف من اجازه وقال ايضا ان القول بالجواز قليل الجدوى
على اصولنا لان المسئلة اجتهادية وفرض العامي فيها الرجوع الى فتوى المجتهد وح فالقائل بالجواز ان كان
ميتا فالرجوع الى فتواه فيها دور ظاهر وان كان حيا فاتباعه فيها والعمل بفتاوى الموتى في غيرها بعيد
عن الاعتبار غالبا مخالف لما يظهر من اتفاق علمائنا على المنع من الرجوع الى فتوى الميت مع وجود المجتهد الحي
ومنها ماذكره ايضا قال لا نجاة لمكلف من اخطار التفريط في جنب الله والتعدي لحدوده بدون الوصول
الى رتبة الاقتدار على استنباط الاحكام التكليفية واقتناصها من اصولها وماخذها بالقوة القدسية
او بالتقليد لمن هذا شانه مشافهة او بتوسط عدل فصاعدا بشرط كونه حيا والاستراحة في ذلك الى
فتاوى الموتى كما يصنعه الاغبياء الذين يبنون تدينهم على غير اساس هذيان يدرك فساده بادنى نظر
وهو شئ يرى بطلانه كل من ابصر فان التقليد من حيث هو غير محصل لليقين وقد دلت الادلة العقلية و
النقلية على المنع من اتباعه على اي وجه اتفق ومن كل جهة حصل بل هو مخصوص بمواضع ثبت حكمها بدليل
قطعي لا ظني فان اعتماد الظن في ذلك دور صريح يقضي البديهة ببطلانه ومن جملة المواضع التي ثبت بالقطع
ظن القادر على الاستنباط وظن المقلد للمجتهد الحي في قول جمهور العلماء لم يخالف فيه الا من اوجب الاجتهاد
عينا من علمائنا وح فيحتاج الاتباع الظن الحاصل من تقليد الميت الى حجة ودليل قاطع وكيف يتصور
وجوده ولا يعرف من علمائنا الماضين قائل بذلك ولا عامل به **ومنها** ماذكره الفاضل المدقق المسمى
الشهير بالداماد في تعليقاته على العبارة السالفة من الذكرى حيث قال قوله وجوزه بعضهم يعني بعضا
من العلماء العامة على ما في كتب الاصول فانا لا نعرف الى الان مخالفا في ذلك من اصحابنا رضوان الله
عليهم وقال الفاضل المحقق الاستاد قدس الله تعالى روحه الزكي وحشره مع اصابته من النبي والوصي ما
هذا لفظه وايضا المستند ليس نفس الظن من حيث هو ظن بل الادلة التي مرت وهي موجودة في

بل قد حكى الاجماع فيه صريحا بعض الاصحاب صح

حال

حال الحيوة دون الموت ومنها الاجماع وهنا نقلوا الاجماع على عدم الجواز بل ربما جعل من المعلوم من
مذهب الشيعة انتهى كلامه رفع الله تعالى مقامه ومراده نور الله مرقده انه جعل عدم جواز العمل
بقول الميت من الامور المعلومة والثابتة في مذهب الشيعة وقال سيد الفضلاء والمحققين وسند
العلماء والمدققين استادنا بل استاد البرية في عصره حشره الله تعالى مع اجداده في درجاتهم في
المصابيح ان القول بالجواز لبعض العامة بناء على اصلهم الفاسد واما الاصحاب فمذهبهم المنع
كما نص عليه غير واحد وحكى المحقق الثاني في تعليقاته على كتاب الامر بالمعروف من الشرايع عن فخر
المحققين انه حكى عن والده العلامة جواز تقليد الميت فيما اذا خلى العصر عن المجتهد واستبعده
حيث قال بعد حكايته قلت هذا بعيد جدا لانه رحمه الله صرح في كتبه الاصولية والفقهية بان الميت
لا قول له واذا كان بحسب الواقع لا قول له لم يتفاوت في عدم جواز الرجوع حال الضرورة والاختيار قال
ولعله اراد الاستعانة بقول المتقدمين في معرفة صور المسائل والاحكام مع انتفاء المرجع ليأتي
بالعبادة على وجه الضرورة لا انه اراد تقليدهم ح مخفي نماند عبارات مذكوره از اعاظم واكابر علماى
مسطوره صريح است در عدم جواز تقليد اموات واينكه احدى از علماى شيعه قدس الله تعالى ارواحهم
وحشرهم مع ائمتهم في اعلى غرفات الجنان تجويز اين مطلب را نفرموده اند بنابراين تشكيكى نيست
در ضعف انچه مرحوم مغفور السيد السند السيد سيد نعمت الله اختيار بلكه احداث نموده اند
اگرچه انصاف اينست كه عبارات مذكوره كه صريح است در اينكه احدى از علماى شيعه قايل باين مطلب
نشده بلكه قول بجواز از بعض علماى عامه است كفايت ميكند در توهين وتضعيف اين قول وحاجت
باستدلال در اظهار فساد ان نيست لكن من باب الاهتمام واتقان مطلب تنبيه بر بعض مطالب در اين
مقام نمودن بجا است پس ميگوييم بر اهل انصاف وبصيرت ومعتزل از طريقه جور واعتساف و
لجاجت ظاهر وهويدا است كه با اذعان علماء براين مطلب تامل نمودن در اين مطلب يا ميل بر خلاف
ان نمودن منشاء ان قلت تامل در مسئله واطراف انست توضيح مرام مقتضى اينست كه گفته شود
در سابق بيان شد كه نظير ما نحن فيه نظير معجونى است كه سلطانى ترتيب داده باشد بعد از ان امر فرموده
باشد بعباد خود كه اتيان بان معجون نمايند معلوم است كه عقل قاضى اينست كه بر عباد لازم است در صدد
تحصيل علم بان معجون بر آمده باشند ودر صورت عدم تمكن تعلم از سلطان از اشخاصيكه امين سلطان
بوده باشند تعلم نمايند چنانچه سابقا مفصلا بيان شد مقصود در اينمقام اينست كه بيان ماهيت
صلوة وامور معتبره در ان كه بمنزله معجون مذكوره است وهمچنين ساير تكاليف الهيه جلت عظمته در عهد

غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه منحصر است در فقهای عظام که امناء الله تعالی فی الحلال والحرام در سابق بیان
شد که جواز اعتماد در این مطلب مهم بر فقها قدس الله ارواحهم از جمله امور بیست که محل تشکیک نیست و نظر
باینکه طریقه استعلام و استنباط فقها غالب امور معتبره در غیاب منحصر است در ادله ظنیه و اختلاف افکار
و انظار و تفاوت سلیق و استعداد و اذهان امریست ظاهر و هویدا لهذا اختلاف شده و میشود ما بین
فقها تا ظهور فخر زمین و آسمان جناب صاحب العصر و الزمان عجل الله تعالی بلاده بظهوره و نور عیوننا بتراب
نعاله و اجماع علما منعقد بلکه از امور قطعیه است که مکلفین در امور دین هرگاه اعتماد کنند باحیای از مجتهدین
بی عیب بلکه ماجور و مثاب میباشند کلامیکه هست در اعتماد نمودن باموات از مجتهدین است مقصود اینست
که باعانت حضرت الرجل شانه بوضع خوشی بسهولت بیان شود که اعتماد باموات در این باب نمیتوان نمود میگویم
تشکیکی در این نیست که حجت خداوند عالم جل جلاله در زمان غیبت امام علیه آلاف التحیه والسلام بر قاطبه
مکلفین که متمکن از استنباط احکام الهیه از مدارك معلومه آن نیستند فقهای عظام که امنای حضرت رب
العالمین و ورثه علوم انبیا و مرسلین و حفظه طریقه ائمه طاهرین علیهم آلاف التحیه والسلام میباشند و این مطلب
بعقل و نقل ثابت است چنانچه در سابق مفصلا بیان شد و جمله از اخبار وارده در این باب بعلاوه آنچه
در سابق ذکر شد بیان خواهد شد بنا بر این میگوئیم مفروض اینست که این امنای خالق آسمان و زمین و نواب
باستحباب ائمه طاهرین علیهم السلام اخبار فرموده اند که در امور متعلقه بنا زمن لا اعتماد بقول اموات از
فقها نمیتوان نمود بنا بر این میگوئیم تو که در مسائل نماز خود اعتماد میکنی بکتاب قواعد یا ارشاد یا لمعه
یا الفیه یا شرح لمعه یا مسالك و هکذا هرگاه مستغرق بحار رحمة الله مرحوم علامه از تو سؤال کند
که ای بنده خلاق آسمان و زمین مرا امین خداوند عالم میدانستی در احکام الهیه یا نه مشخص است در جواب خواهی
گفت بلی بعد از آن هرگاه بگوید مرا که امین خداوند عالم دانستی لهذا بنای تکلیف خود را بمقتضای قول من قرار
دادی من که در همان کتاب که بنای عمل خود را بر آن گذاشتی تصریح کردم بکلامیکه صریح بود که بعد از ممات من
اعتماد بقول من نمیتوان نمود پس چگونه اعتماد بآن کردی در مقام امتثال خلاق جهان آفرین ببینی در آن وقت
چه جواب توانی گفت و همچنین است حال هرگاه در امور صلوة متابعت هر یك از شهیدین سعیدین
قدس الله تعالی ارواحهم نمائی و کلام مرحوم علامه در قواعد و غیره و همچنین کلام شهیدین سعیدین
و غیرهم که صریح در این باب است در سابق بیان شد پس هرگاه در چنین صورت از عهده جواب قدس آشیان مرحوم
علامه و مثل ایشان نتوانی برآمد چگونه از عهده جواب خلاق آسمان و زمین خواهی برآمد پس هرگاه فرض شود
در مقام مواخذه و سؤال چنین سؤالی از خلاق عالم جل شانه القا شود ای بنده من فلان عالم که بتو چنین

مطلبی

مطلبی اخبار نمود اگر معتقد این بودی که امین از امنای من بوده است پس چرا متابعت او نکردی در اینکه اخبار
نمود بتو که در تکالیف الهیه جلت عظمته بعد از موت او اعتماد بقول او نمیتوان نمود و اگر معتقد این نبودی
که امینی از امنای من است پس چگونه اعتماد بقول او نمودی در مقام اتیان بمطلوب من ببین چه جواب
خواهی گفت حال خود را ملاحظه کن نسبت بمعجون مرتب از سلطان تامل کن ببین هرگاه جماعتی که سابق
براین از امنای سلطان بودند در بیان اجزای آن معجون و شرایط آن هر یك شرحی قلمی نموده باشند عمل
بمقتضای قول هر یك در حال حیوة او بی اشکال باشد نظر باینکه هر یك امینی از امنای آن سلطان
بوده اند و هرگاه هر یك در حال حیوة خود چنین اخبار نموده باشند که بعد از فوت من در اتیان بمعجون
مطلوب سلطان اکتفا بقول من نمیتوان نمود تامل کن ببین هیچ عاقلی بعد از اطلاع بر این مرحله هرگز اکتفا
خواهد نمود در اتیان بآن معجون بگفته آن امنائیکه سابق بوده اند و همچنین هرگاه فرض شود از آن امنای
سابق چیزی در این باب در دست نباشد لکن امنای سلطان که موجود هستند در این عصر و مشخص این
شخص باشد که امنای سلطان هستند هرگاه چنین چیزی از همه آنها بلکه از یکی از آنها استماع نموده
باشی هرگز اکتفا نخواهی نمود در مقام اتیان بمطلوب سلطان بقول آن شخص و هرگاه فرض شود کسی اکتفا
نمود بقول یکی از امنای سابقه در اتیان بمطلوب سلطان هرگاه آن سلطان در مقام سؤال بگوید ای فلان
شخص تو که از امینی از امنای من شنیدی که در اتیان بمطلوب من اکتفاء بقول آن شخص میت نمیتوان نمود
پس چگونه اکتفاء بآن نمودی ببین اگر جواب در آن وقت در آنجا توانی گفت در اینجا نیز میتوانی گفت بلکه
بی اشکال چنین کسی در چنین حالت مستحق لوم و عتاب و مذمت و عقابست همین قدر در این مقام
کفایت میکند در حق اهل انصاف و معتزل از مسلك جور و اعتساف حاجت ببیان علاوه بر اینقدر
نیست بعلاوه در حکم بعدم جواز اعتماد بقول اموات حاجت باستدلال نیست چه مشخص است حکم بجواز
اکتفای بآن محتاج بدلیل و برهان است چه کلام راجع باینست قول فلان میت حجت است بر مکلفین
مشخص است حکم بحجیت آن محتاج ببرهان است و عدم ظهور حجت و مستند در اعتماد کفایت میکند در
حکم بعدم جواز اعتماد پس از جمیع آنچه مذکور شد مشخص میشود آنچه که مرحوم مغفور السید السند السید
نعمت الله اختیار نموده است از قول بجواز تقلید اموات قولی است بین الضعف ظاهر البطلان کفایت
میکند در فساد و بطلان آن عدم ظهور چنین قولی در میان علمای شیعه بلکه مفصلا و مستنشر که اعاظم علمای
شیعه تصریح فرموده اند که چنین قولی در میان علمای شیعه نبوده و قائل بآن منحصر است در علمای عامه همین
قلم کفایت میکند در توهین قول مذکور و تضعیف آن والله الموفق للاصابة الی الحق والصواب و الاجتناب

عن الخطاء والزلل وسوء المآب بعلاوه ازهمه میکوئیم دلالت میکند بر بطلان اینقول وتعین تقلید مجتهد حی
حدیث صحیحی که شیخ صدوق در کتاب علل الشرایع روایت نموده از حسن بن محبوب عن یعقوب السراج قال
قلت لابی عبد الله علیه السلام تبقی الارض بلا عالم حی ظاهر یفزع الیه الناس فی حلالهم وحرامهم فقال لی اذا
لا یعبد الله یا ابا یوسف وجه دلالت انست که مدلول علیه حدیث مذکور انست که موقوف علیه تحقق عبادت
معبود انست که رجوع شود در مسائل ان عبادت بشخص عالم بحلال وحرام که زنده باشد پس در صورت عدم
رجوع بشخص عالم زنده عبادت متحقق نخواهد بود وهو المطلوب مجملا تشکیکی در ضعف قول مذکور
نیست کلامیکه در این مقام هست اینست که ایا منع مختص است بتقلید ابتدائی بنا بر این هرگاه در حال حیوة
مجتهدی کسی عمل بقولهای ان مجتهد نمود بعد فوت شد ومقلد باقی ماند پس باقی بر تقلید خود میتواند ماند
یا انکه منع مختص بتقلید ابتدائی نیست بلکه عام است شامل ابتدائی واستدامی نیز هست پس عمل بمقتضای
قول میت جایز نیست اگرچه در حال حیوة تقلید او نموده باشد پس در اینصورت عدول از قول ان مجتهد
لازم ومتعین است میگوئیم انچه ظاهر می شود از کلمات اصحاب ثانی است ملاحظه وتامل کن در عبارات
مذکوره نظر باینکه در بسیاری از انها حکم بعدم جواز تقلید میت معلل باین شده است که ان المیت لا قول
له مقتضای این استدلال انست که بعد از موت مجتهد بقا بر تقلید او جایز نیست نظر باینکه میگوئیم
این شخص که درک حیات مجتهد نمود وعمل خود را بمقتضای قولها او قرار داد ومدتی هم فرض میکنیم
باین نحو عمل نمود بعد روح سعید این مجتهد میل بعالم سرمد نمود میگوئیم بنا بر بقای این شخص در اینمو
یا مجتهد است یا مقلد متشخص است انتفای اجتهاد پس مقلد خواهد بود میگوئیم عمل این شخص
در اینحالت بنا بر قول حی است یا بنا بر قول میت اول مفروض الانتفاء است پس متعین است ثانی پس صادق
است در حق این شخص که فعلا عمل ان در اینوقت بمقتضی قول میت است پس اعتماد نمود این شخص در اینوقت
بقول میت وحال انکه مقتضای کلمات جماعه از اجله علما قدس الله تعالی ارواحهم ان المیت لا قول له انست
که اعتمادی بقول میت در حق هیچ مقلدی ثابت وجایز نیست واوضح از این در افاده این مطلب کلام
شیخ سعید شهید ثانی است در مسالک که فرموده وقد صرح الاصحاب باشتراط حیاة المجتهد فی
جواز العمل بقوله وان المیت لا یجوز العمل بقوله تا اخر عبارت ایشان که سابق بیان شد وجه دلالت واوضحیت
این ظاهر است واوضح از همه کلام محقق ثانی است قال لان المجتهد اذا مات سقط بموته اعتبار قوله
شرعا بحیث لا یعتد به [illegible] وما هذا شانه لا یجوز الاستناد الیه شرعا الی اخر ما ذکر ودلالت اینکلام بر عدم جواز
تقلید میت اگرچه بطریق بقاء بر تقلید بوده باشد ظاهر است وهم چنین ان بزرگوار فرموده فی عرض

للفقیه

للفقیه فسق العیاذ بالله او جنون او طعن فی السن کثیرا بحیث اختل فهمه امتنع تقلیده لوجود المانع
ولو کان قد قلده مقلد قبل حصول ذلک بطل حکم تقلیده لان العمل بقوله فی مستقبل الزمان یقتضی الاستناد الیه وقد
خرج عن الاهلیة لذلک فکان تقلیده باطلا بالنسبة الی مستقبل الزمان انتهی کلامه ودلالت اینکلام نیز بر عدم
جواز تقلید میت بعنوان اطلاق اگرچه بطریق استدامه بوده باشد ظاهر است واینقول مفتی به اعاظم از
مشایخ عظام ایست که بشرف استفاده خدمت ایشان مشرف شده ام منهم المولی الاعظم الاجل الاکرم والا
ستاد الاکمل الافخم المحیی للشریعة المحمدیة بعد ما کاد ینطمس مولانا آقا محمد باقر ومنهم سیدنا الاجل الاکمل قدوة
ارباب التحقیق واسوة اهالی التدقیق الذی یعجز العبارة عن تحدید وصفه ویقصر القراطیس الطویلة عن
تحمل مدحه سید المحققین سیدنا السید محمد مهدی ومنهم المحیی بطریقة المجتهدین والمقوم للقواعد الممهدة
لاستنباط احکام الدین المبین مولانا العلی العالی سیدنا الامیر السید علیا اعلی الله تعالی مقامهم وحشرهم
مع اجدادهم فی درجاتهم ویدل علیه الصحیح السالف المروی فی العلل عن الحسن بن محبوب عن یعقوب السراج
قال قلت لابی عبد الله علیه السلام تبقی الارض بلا عالم حی ظاهر یفزع الیه الناس فی حلالهم وحرامهم فقال
لی اذا لا یعبد الله یا ابا یوسف وجه دلالت حدیث بر مدعا انست که مقتضای حدیث انست که موقوف علیه
تحقق عبادت معبود در هر زمانی رجوع بعالم زنده است پس در صورتیکه رجوع بعالم حی نباشد در هر زمان
عبادت متحقق نخواهد بود واین اعم است از اینکه اخذ مسائل نموده باشد از عالمی در حال حیات یا نه بجمله
الیه ظاهر می شود از کلمات اکثر اصحاب انست که تقلید میت جایز نیست خواه ابتدائی بوده باشد یا استدامی
بلکه قول باختصاص منع بتقلید ابتدائی وجواز استدامی قائلی بان ظاهر نیست بلی مرحوم مغفور سید الشارحین
السید صدر الدین در شرح وافیة الاصول حکایت فرموده انرا از بعض از متاخرین میل باین قول را بعد از ان
اختیار اینقول نموده قال ومال بعض المتاخرین الی عدم بطلان التقلید بموت المجتهد الذی قلده فی
حیاته وعدم جواز تقلید المیت ابتداء بعد موته وهو قریب انتهی کلامه رفع مقامه ومستند اینقول دو چیز است
اول استصحاب دوم لزوم عسر وحرج وهیچیک تمام نیست اما استصحاب پس بجهة انکه استصحاب
در جائی صحیح است که حکمی ثابت باشد در وقتی لا بشرط ودر وقت دیگر مشکوک الثبوت بوده باشد باعتبار
باعث انوقت گفته می شود ثبوت در زمان اول کفایت میکند در حکم بثبوت ان در زمانیکه مشکوک الثبوت
بوده باشد ودر ما نحن فیه چنین نیست بلکه جواز تقلید ثابت است بشرط حیوة مجتهد پس در صورت ممات منتفی
است نظر باینکه انتفاء شرط مستلزم انتفای مشروط است اما انکه جواز تقلید ثابت است بشرط حیات مجتهد
پس بجهة انکه عمومات داله بر عدم جواز عمل بظن از کتاب وسنت مقتضی عدم جواز است مطلقا خارج شد

ظن مجتهد مادامیکه مخلع است بخلعت وجود باجماع و غیر آن که در سابق بیان شد و باقی ماند ما عدای آن از جمله عمل
بمقتضای ظن مجتهدات بعد از ممات آن مطلق اکرچه در حال حیات تقلید آن نموده باشد پس جواز عمل بقول
مجتهد مشروط بحیات مجتهد است و این مدلول علیه بکلام اصحاب است چنانچه بیان شد کفایه میکند در این
باب کلام مذکور از مسالک فرموده و قد صرح الاصحاب باشتراط حیاة المجتهد فی جواز العمل بقوله و بر فرض اغماض
عین از این در جمله میکوئیم شرط استصحاب بقای موضوع است و این در اینمقام منتفی است نظر باینکه ثابت در حق
مکلف در حال حیوة مجتهد وجوب عمل بقول او است و این بعد الممات ثابت نیست نظر بامکان ادعاء قطع
بجواز عدول بقول مجتهد حی و کلام در جواز بقاء بنحو سابق و عدم آنست از این راه است که مرحوم سید سند
السید صدر الدین تعبیر بعدم بطلان تقلید فرموده اند فی قوله و مال بعض المتاخرین الی عدم بطلان
التقلید بموت المجتهد الذی قلده فی حیوته الی آخر عبارته المسالفة پس شرط استصحاب که بقای موضوع
بوده باشد موجود نیست پس تمسک باستصحاب در این مقام صحیح نخواهد بود اکر کسی بکوید مسلم نداریم ثابت
در حال حیوة مجتهد وجوب عمل بقول این مجتهد بوده باشد بلکه واجب عمل بقول یکی از مجتهدین است و اما
نسبت باین مجتهد معین فلا جواب میکوئیم مفروض در محل الکلام بعد از عمل است نه قبل از عمل مشخص است
ثابت بعد از عمل وجوب عمل است بقول همین مجتهد معین در صورتیکه اعلم و اوثق از آن نبوده باشد چنانچه
مفروضات ظاهر اینست در جواز عدول بعد از فوت او بقول مجتهد مساوی تشکیکی نبوده باشد کلامیکه
هست در لزوم عدول و عدم لزوم است و نظر باینکه اصل جواز جنس است نسبت باحکام اربعه که عبارت
از وجوب و ندب و اباحه یعنی اخص و کراهت بوده باشد و ظاهر اینست که الفصل جنس بتحصل فصل او
بوده باشد بنا بر این زوال وجوب مستلزم است زوال جواز را اکر متحصل بتحصیل او بوده است پس در چنین
صورت جواز ثابت نخواهد بود و اما تمسک بعسر و حرج پس آن نیز تمام نیست نظر باینکه مفروض اینست
تعلم مسائل لازم است و در آن عسر و حرجی نیست و این شخص مفروض اینست که اخذ مسائل لازمه خود را نموده
از آن مجتهد معلوم است عرض مسائل معلومه خود را بکتاب مجتهد دیکر تا مشخص شود وفاق و خلاف تعسری
در آن نیست که بتوان آن متحمل شد پس بقا بر تقلید جایز نیست بلکه عدول متعین است بجملا از جمیع آنچه مذکور
شد مشخص میشود که بر قاطبه مکلفین لازم است در زمان غیبت امام علیه الصلوة والسلام اخذ مسائل و احکام
دین خود را از مجتهدین نموده باشد لکن لازم نیست از خود مجتهد بیواسطه اخذ نماید بلکه این ممکن نیست بلکه
از واسطه عادل نیز اخذ میتواند نمود مشخص است که اخذ جمیع مسائل بلا واسطه از مجتهد نسبت بقاطبه
اشخاص ممکن نخواهد بود چنانچه در عصر ائمه علیهم السلام نیز چنین بود که شیعیان را ممکن نبود که اخذ مسائل نموده

باشند

باشند از امام علیه السلام عرض میکردند در این باب اذن از حضرت صادر میشد که رجوع نمایند بفلان شخص مثل ابی بصیر الاسدی
چنانچه شعیب عقرقوفی عرض کرده خدمت جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بسیار میشود که محتاج میشوم
در مسائل از که سؤال کنم فرمودند سؤال کن از ابا بصیر الاسدی و همچنین محمد بن مسلم چنانچه روایت شده از عبد الله
بن ابی یعفور که کفته من عرض کردم خدمت حضرت امام جعفر صادق ع ممکن نمیشود در هر ساعت مشرف شدن
خدمت شما و می آیند از من سؤال میکنند و کاه هست جواب آنچه را که سؤال میکنند نمیدانم جواب فرمودند در چنین
حالت سؤال کن از محمد بن مسلم بدرستیکه محمد بن مسلم مسائل بسیاری از والد بزرکوارم اخذ کرده است
و همچنین مثل زکریا بن ادم چنانچه روایت شده از علی بن مسیب که کفته من عرض کردم خدمت جناب
حضرت امام رضا ع که منزل من دور است در هر زمان ممکن نمیشود مشرف شدن خدمت شما مسائل دین
خود را از که اخذ کنم فرمودند اخذ کن از زکریا بن ادم که او امین میباشد در امور دین و دنیا و همچنین یونس
بن عبد الرحمن چنانچه عبد العزیز بن المهتدی کفته که عرض کردم خدمت جناب حضرت امام رضا علیه السلام
ممکن نمیشود که هر ساعت خدمت شما مشرف شوم مسائل دین خود را از که اخذ کنم فرمودند اخذ کن از یونس
بن عبد الرحمن بجملا لازم نیست اخذ مسائل از مجتهد بلا واسطه مواجهة بلکه بکتابت یا بواسطه بلکه
بوسایط متعدده نیز اکتفا میتوان نمود اما کتابت مثل اینکه کسی در یکماه مسافت مسائلی متعدده در
طوماری ثبت مینماید میفرستد خدمت مجتهد مجتهد جواب مینویسد اعتماد باین میتواند نمود در صورتیکه
مشخص باشد که جواب از مجتهد بوده باشد و اما واسطه یا وسایط پس آن نیز چنین است لکن در صورتیکه
سائل معتقد عدالت هم بوده باشد لکن با امکان سؤال از مجتهد بدون مشقت و عسر اکتفا بواسطه
نمودن مشکل است و در صورت عدم امکان اولی اینست تعیین آن شخص واسطه از مجتهد شده باشد پس
جزم در دین مقتضی اینست که با امکان اخذ از مجتهد نماید مشافهة یا از کتاب او بخط مجتهد یا بخط غیر
در صورتیکه ایمن از غلط بوده باشد لکن در صورتیکه قابلیت فهم از او داشته باشد بعد از آن بواسطه که
تعیین از مجتهد شده باشد بعد از آن بواسطه عادل و با تعدد ترجیح دهد اوثق را از غیر اوثق با امکان
سؤال از متعدد بسهولت اکتفا بواحد ننماید اینها در صورت عدالت واسطه است و اعتماد بغیر عادل
نمیتوان نمود مگر در صورتیکه مقرون بقراین قطعیه بوده باشد بعد از آنکه نظم کلام باین مقام رسید مناسب
آنست که بحث شود از طریق ثبوت اجتهاد و عدالت پس میکوئیم در این مقام دو مبحث است **مبحث اول**
در طریق ثبوت اجتهاد است یعنی طریق معرفت مکلفین که فلان شخص مجتهد است میکوئیم طریق آن اختبار است
و اخبار اما اختبار یعنی امتحان و استعلام کردن پس این مختص اهل علم و کمالست از مطلعین بعلوم شرعیه

خواه فایز بمرتبه اجتهاد بوده باشند یا نه پس کسیکه عالم بطریقه فقها و عارف بسیره مجتهدین بوده باشد بعد از
انکه ملاحظه تالیفات و مقالات این شخص را نمود بنظر دقیق متفحص او میشود که این شخص متصف بصفت
اجتهاد هست یا نه کلامیکه در این مقام هست اینست که ایا مظنه بتحقق ملکه اجتهاد کفایت در حکم باجتهاد
این شخص میکند یا خیر بلکه لا بد است از علم بتحقق ان و الا حکم باینکه فلان شخص مجتهد است نمیتواند نمود اکتفا بمظنه
خالی از اشکال نیست بلکه ظاهر عدم اکتفا است پس معتبر علم بتحقق است چنانچه قاعده استقاق و لغت مقتضی
است و اما اخبار پس هرگاه اخبار باجتهاد شخص صادر شود از دو نفر عادل فصاعدا اکتفا بان میتوان نمود
در صورتیکه ان دو نفر از اهل معرفت باجتهاد بوده باشند اگرچه غیر مجتهد بوده باشد همینکه اخبار باجتهاد ان
شخص از دو نفر عادل عالم بمعنی اجتهاد صادر شود اعتماد باجتهاد ان شخص میتوان نمود بلکه ظاهر اینست که اعتماد
باخبار عادل واحد نیز میتوان نمود در صورتیکه ان شخص مخبر از اهل خبرت و بصیر باجتهاد بوده باشد لکن این
اعتماد در صورتی میتوان نمود که ان شخص مخبر خواه واحد بوده باشد یا متعدد مخبر عن علم و یقین بوده باشد پس هرگاه
مخبر واحد اخبار بمظنه نماید مثل اینکه بگوید مظنون من اینست که فلان شخص مجتهد است اکتفا بان نمیتوان نمود و هم
چنین است حال هرگاه مخبر متعدد بوده باشد لکن در صورتیکه هردو اخبار بمظنه نمایند و اما هرگاه احدهما
اخبار بمظنه نماید و دیگری اخبار بجزم نماید ظاهر اینست که اعتماد میتوان نمود لکن کلام در اینست انچه مذکور شد
که اعتماد باخباریکه مستند بمظنه بوده باشد نمیتوان نمود این در صورتیست که ظن ان شخص مخبر مستند بسبب شرعی
نباشد یا غیر بلکه عام است پس هرگاه مخبر واحد یا متعدد اخبار نمایند باجتهاد شخصی بمظنه و ظن هردو یا
یکی مستند باشد بقول عدل واحد یا عدلینی که اخبار عن علم نموده باشد باز اعتماد نمیتوان نمود ظاهر
ثانی است پس در اینصورت اجتهاد در حق مخبر ثابت خواهد بود و در حق مخبر الیه مخفی نماند از انچه مذکور شد مشخص
میشود که گاه است مخبر و مخبر الیه هردو اعتماد باجتهاد ان شخص میتوانند نمود و گاه است نه مخبر و نه مخبر الیه هیچیک
اعتماد نمیتوانند نمود و گاه هست مخبر اعتماد میتواند نمود لکن مخبر الیه اعتماد نمیتواند نمود اول در صورتیست مخبر
خواه واحد بوده باشد یا متعدد اخبار بعلم و جزم نماید دوم در صورتیست که مخبر اخبار بمظنه نماید و ظن او مستند
بسبب شرعی نبوده باشد مثل اینکه از اخبار مظنون کسی شد که ملکه اجتهاد در فلان شخص ثابت است و اعتماد
باین مظنه نمود در اخبار باجتهاد ان شخص در اینصورت هیچیک از مخبر و مخبر الیه اعتماد باجتهاد ان شخص نمیتوانند
نمود سیم وقتی است که مخبر مخبر بمظنه بوده باشد که مستند بسبب شرعی بوده باشد مثل اینکه عدل واحد یا عدلینی
اخبار باجتهاد شخصی نمودند و مخبر هردو و یا یکی ماخوذ شده از اخبار عدل واحد یا عدلینی که اخبار بعلم نموده باشند
در اینصورت مخبر اعتماد باجتهاد ان شخص میتواند نمود لکن مخبر الیه ظاهر اینست که اعتماد نمیتواند نمود اینجا در صورتی

بود

بود که مخبر واحد یا متعدد از اهل خبرت و وقوف بحقیقت اجتهاد بوده باشد و اما هرگاه چنین نبوده باشد مثل
اینکه دو نفر عادل مسلم العداله یا یکنفر عادل اخبار نمود که فلان شخص مجتهد است لکن میدانیم این شخص شخصی
عارف بحقیقت اجتهاد نیست در اینصورت ممکن است تفصیل داده شود در مسئله باین نحو که اگر قول ان دو
نفر عادل یا یکنفر مفید مظنه شد در اتصاف ان شخص بملکه اجتهاد در اینصورت اعتماد توان نمود در اجتهاد
ان شخص و اما هرگاه قول دو عادل یا یکی مفید مظنه نشد پس ظاهر اینست اکتفا بان خبر نتوان نمود پس از انچه
مذکور شد مشخص شد که هرگاه مخبر عدلین یا واحد عارف بحقیقت اجتهاد اخبار باجتهاد شخصی نماید بخبر جزم اعتماد
بان میتوان نمود ایا این در صورتیست که مخبر غیر خود مجتهد بوده باشد یا انکه عام است باین معنی هرگاه مجتهد
از اجتهاد شخصی مخبر در خود شخص بوده باشد ایا در حکم باجتهاد او اعتماد بقول خود ان شخص میتوان نمود
مثل اینکه شخص عادلی از اهل علم مزاول علوم شرعیه اخبار میکند باجتهاد خود میگوید من مجتهدم بعنوان
قطع این اخبار را مینماید ایا اعتماد میتوان نمود در حکم باجتهاد او باخبار خود او یا نه این متصور بچند صورت
می شود اول انست که قول ان شخص مطلقا مفید مظنه نیست دوم انست که قول او مفید مظنه هست فی نفسه
لکن معارضی نسبت باو موجود است مثل اینکه مخبر عادل اخبار میکند باینکه او اشتباه کرده است در این اخبار
بلکه مطلقا ملکه اجتهاد در ان قائم نیست سیم انست که قول ان شخص مفید مظنه هست و معارضی نیست چهارم
انست که قول او مفید قطع است در انچه اخبار نموده بان تشکیکی نیست در جواز اعتماد بان در قسم رابع چنانچه
تشکیکی نیست در عدم جواز اعتماد بان در قسم اول بلکه ثانی نیز چنین است کلامیکه هست در قسم ثالث است این
محل اشکال است لکن ظاهر در نظر این قاصر عدم جواز اعتماد است نظر باستصحاب عدم جواز اعتماد و عدم
حصول برائت ذمه و عدم حصول ملکه اجتهاد در حق او پس استصحاب از چندین راه مقتضی عدم است
معارضیکه توان اعتماد بان نمود در نظر نیست مگر اطلاق یا عموم ایه نبا لکن انصراف ان نسبت بمحل کلام
یا مظنون العدم است یا مشکوک و علی التقدیرین رفع ید از انچه مذکور شد نمیتوان نمود مخفی نماند از انچه مذکور شد
مشخص میشود عدم جواز اکتفا در حکم باجتهاد شخص بمشاهده کردن او را باینکه متصدی امور فتوی و مرا
فعات میباشد و اقبال عامه ناس بسوی او بوده باشد در این امور اگرچه معتقد عدالت و زهد و ورع
او بوده باشد مگر در صورتیکه مقترن بقراین مفیده علم باتصاف او بصفت اجتهاد یا اخبار مفیده علم
بان بوده باشد و اینقول ظاهر از سید جلیل سید مرتضی و مرحوم محقق و غیر ایشان است و مرحوم علامه
اکتفا فرموده اند در حکم باجتهاد بظن بتحقق ملکه اجتهاد و فرموده اند از این مظنه حاصل می شود بمشاهده
کردن شخصی را که متصدی فتوی بوده باشد در محضر ناس و اجتماع خلایق را در اخذ فتوی جماعتی از متاخرین

بالیشان موافقت فرموده اند و این دو مطلب تمام نیست پس مشاهده کردن کسیکه متصدی منصب فتوی است
موجب مظنه باینکه ملکه اجتهاد دران ثابت است مسلم نیست و بر فرض تسلیم اجتزاء بمجرد ظن دراینمقام نمیتوان
نمود چنانچه بیان شد بلکه هرگاه کسی مطلع باشد براینکه فلان شخص در فلان بلد مجتهد است خواه آنکس از اهل
ان بلد بوده باشد یانه آیا باینقدر میتوان اکتفا نمود در تقلید ان شخص یا لازم است تفحص و بحث نماید در اینکه
مجتهد دیگر هست دران بلد یانه پس بعد از تفحص هرگاه متشخص شد انحصار مجتهد دران شخص امر ظاهر است و هرگاه
متشخص شد وجود مجتهد دیگر دران بلد آیا لازم است تفحص و بحث نماید در اینکه کدام یک اعلم میباشند تا تقلید
اعلم نماید یانه ظاهر اینست که لازم نباشد تنقیح مقام مقتضی اینست که گفته شود دراین مقام چند احتمال است
اول انست کسی وارد بلدی شد عالم نبود براینکه دران مجتهدی هست بعد از ورود مطلع شد براینکه فلان
شخص دران بلد مجتهد است دویم انست میداند دران بلد فلان شخص مجتهد است لکن عالم نیست در اینکه مجتهدی
دیگر هست دران بلد یانه ظاهر اینست در هردو صورت در امور دین خود اعتماد بان مجتهد میتواند نمود تفحص
از وجود مجتهد دیگر دران بلد لازم نیست سیم انست که عالمست بر تعدد مجتهد دران بلد خواه این علم در بدایت
امر حاصل بود یا بعد از تفحص هم رسید لکن اعلمیت احد مجتهدین بر دیگری معلوم این شخص نیست آیا میتواند در مقام
تقلید اکتفا بقول هریک که خواهد نماید یا توزیع نماید در بعض مسائل تقلید بعض نماید و در مسائل دیگر تقلید دیگری
یا نه بلکه لازم است تفحص از اعلمیت بعضی از بعضی دیگر نماید بعد از تفحص اگر متشخص شد بعضی اوثق است در فتوی
از دیگری عمل بقول اوثق متعین خواهد بود والا مخیر خواهد بود ظاهر تفصیل است دراین مقام باین نحو اگر مطلع
شد در مسئله که محل حاجت این شخص است اختلاف کرده اند مجتهدین بعضی بنحوی و دیگری بر خلاف ان
گفته دراین صورت ظاهر اینست که لازم بوده باشد تفحص و بحث از اوثقیت نموده باشد بعد از انکه اوثقیت
احدهما از دیگری متشخص شد عمل بمقتضای قول اوثق متعین است و اگر متشخص نشد دراینصورت مخیر است در تقلید
هریک که خواسته باشد اما عدم لزوم تفحص در صور ثلث مذکوره نظر باطلاق ادله داله بر حجیت قول مجتهد مثل قول مولانا
صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم
و قوله صلی الله علیه و آله علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل و قوله علیه السلم الفقهاء ورثة الانبیاء و مقبوله عمر بن
حنظله مرویه در اصول کافی و فروع ان و در زیادات تهذیب ینظر الی من کان منکم قد روی حدیثنا
و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فلیرضوا به حکما فانی قد جعلته علیکم حاکما و قوله تعالی فاسئلوا
اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون و اما لزوم تفحص از اوثقیت در صورت تعدد مجتهدین و ظهور اختلاف ایشان
و اخبار هریک خلاف انچه را که دیگری اخبار بان نمود پس وجه ان ظاهر است نظر باینکه هردو اخبار مینمایند

ازجانب

از جانب خداوند عالم جل شانه و مفروض اینست حق و ثابت در واقع نیست مگر یک چیز فرض اینست احدهما مدعی
اینست که ان حکم واجب این چیز است که او اخبار مینماید و دیگری مدعی اینست که چنین نیست بلکه ثابت در نفس
الامر انست که او میگوید دراینصورت عقل قاطع است که تفحص شود و از حال مخبر تا متشخص شود و اعتماد بکدام یک بیشتر است
پس بعد از تفحص هرگاه متشخص او شد که احدهما اعتماد باو بیشتر است پس قول او مظنون الحقیقه میشود بخلاف
قول دیگری پس عمل بقول اول متعین خواهد بود و دلالت براین میکند مقبوله عمر بن حنظله قال قلت فان کان
کل واحد اختار رجلا من اصحابنا فرضینا ان یکونا الناظرین فی حقهما واختلفا فیما حکما و کلاهما اختلف
فی حدیثکم قال الحکم ما حکم به اعدلهما و افقههما و اصدقهما فی الحدیث مورد حدیث اگرچه در مرافعه
و منازعات است لکن مناط یکی است چهارم انست که متشخص است تعدد مجتهد دران بلد و هم چنین متشخص است اوثقیت
بعضی بر دیگری دراینصورت عمل بقول اوثق متعین است ظاهر اینست ظن باوثقیت کفایت میکند و اما طریق
موصل باوثقیت پس ان ملاحظه فتاوی صادره از هریک است این در صورتیست که این شخص از اهل علم بوده یا
بالاشتهار مابین عامه بلد است که فلان شخص اعلم و اوثق است یا بالاشتهار مابین معتمدین و معقولین اهل
بلد است پنجم در حکم عدول از قول مجتهد است بقول مجتهد دیگر میگوئیم این متصور بسه صورت میشود واجب
العدول ممتنع العدول جایز الامرین واجب العدول در صورتیست که کسی تقلید مجتهدی مینمود بعد مطلع شد
بمجتهد دیگر که اوثق از او است در فتوی در نظر او ممتنع العدول مثل عدول از اوثق در فتوی بغیر اوثق متساوی
الامرین در صورتیست که اوثقیت و عدم ان هیچیک متشخص نبوده باشد بعبارة اخری مثل عدول از قول مساوی
بقول مساوی مصرح بهذا معتبر و جمله از کتب مرحوم علامه جواز عدولست دراینصورت قال فی المعتبر اذا
اعتقد شیئا من الفروع ثم خالفه قدح فی عدالته و کذا المقلد اذا افتاه العالم اما لو عدل من عالم الی اخر مع تساویهما دیهاء
فی العلم والعدالة لم یقدح فی عدالته و فی التذکره اذا اعتقد المجتهد شیئا من الفروع و فعل ضده مع
بقاء اعتقاده قدح فی عدالته و فی التذکره و کذا المقلد اذا افتاه العالم اما لو عدل من عالم الی اعلم او
مساوله لم یقدح فی العدالة و بمثله ذکر فی نهایة الاحکام و مصرح به در کلام علامه در تهذیب الاصول خلاف
انست و اذا تساوی المفتیان فقلد العامی احدهما لم یجز له الرجوع عنه فی ذلک الحکم والاقرب جوازه فی غیره
فما یظهر منه فی النهایة من دعوی الاجماع علی عدم جواز الرجوع فلا یخفی ما فیه قال اذا اتبع العامی بعض
المجتهدین فی حکم حادثة و عمل بقوله فیها لم یجز له الرجوع عنه فی ذلک الحکم بعد ذلک الی غیره اجماعا
والوجه عندی جواز العدول الی غیره فی مساویه لا فیه نفسه ولا یمکن علی العدول من المفضول الی الفاضل حمله
ولا علی العدول من الفاضل الی المفضول للزوم العدول فی الاول و عدم جوازه فی الثانی ظاهر پس مراد در صورت

تساوی مجتهدین است چنانچه این مصرح به است در عبارت السید السند السید عمید الدین در شرح تهذیب الاصول
قال اذا قلد العامی احد المجتهدین المتساویین فی ظنه فی حکم حادثة وعمل علی فتواه فیها لم یجز له الرجوع عنه
فی ذلک الحکم الی غیره اجماعا وجوز بعضهم العدول فی مساوی ذلک الحکم لا فیه بعینه وهو اختیار المصنف
پس عبارت نهایه محمول است در صورت تساوی مجتهدین لکن دعوی اجماع در علم جواز عدول در اینوقت
منافی با حکم بجواز است در تذکره و نهایة الاحکام و قبل از ایشان مرحوم محقق در معتبر و عبارت این دو کتاب
مذکور شد تحقیق حال در این مقام مقتضی اینست که گفته شود تاملی نباید نمود در جواز رجوع بمجتهد در سایر احکام
نظر بعموم ادله داله بر حجیت قول مجتهد علی وجه الاطلاق رجوع بسبعض از مجتهدین در بعضی از مسائل موجب
این نمیشود که قول دیگری از حجیت خارج شود در حق این شخص کلامیکه در این مقام هست اینست که آیا این
یعنی جواز رجوع بغیر آن مجتهد در صورتیست که در بدو امر عازم نشده باشد که در کل امور تقلید آن مجتهد کرده
باشد یا عام است پس رجوع جایز خواهد بود اگرچه عازم شده که در کل مسائل تقلید آن مجتهد نموده باشد ظاهر
اینست که رجوع در بعض دیگر جایز بوده باشد اگرچه در بدایت امر عازم این شده باشد که در کل مسائل تقلید
آن مجتهد نموده باشد تنقیح مقام مقتضی اینست که گفته شود مسئله متصور بچند صورت است اول آنست
که شخص مقلد در بدو امر قرار داده که تقلید دو مجتهد متساویین را نموده باشد در بعض مسائل تقلید یکی و
در بعض دیگر تقلید دیگری دوم اینست که در بعض مسائل تقلید احد مجتهدین را نمود با غفلت و عدم
التفات از تقلید در بعضی سیم اینست که قرار داده در کل مسائل تقلید یکی از دو مجتهد را نموده باشد قبل از اینکه
این عزم مغلیت هم رساند علم یعنی قبل از اینکه تقلید نماید اگرچه در بعضی مسائل بوده باشد عزم او قرار گرفت
که تقلید مجتهد دیگر را نموده باشد در کل مسائل یا در بعض مسائل چهارم مثل سیم است لکن بعد از تقلید در بعضی
مسائل میخواهد در بعض مسائل تقلید مجتهد دیگر را نموده باشد ظاهر اینست منعی و محظوری در هیچیک نبوده
باشد اما قسم اول و ثانی پس وجه آن ظاهر است نظر باینکه مفروض اینست دو مجتهد مثلا هر دو مساویند نظر
بادله سابقه و غیرها قول هر یک حجت است در حق این شخص پس چنانچه ممکن است در کل مسائل تقلید بعض نماید
توزیع نیز جایز خواهد بود دلیلیکه دلالت کند بر اینکه باید مبلغ احکام شرعیه بالامنا فریه هر مکلفی واحد بوده باشد
در دست نیست بلکه مقتضای عمومات و اطلاقات سابقه خلاف آنست و اما قسم ثالث که عازم این شده
که در جمیع مسائل تقلید احد مجتهدین نموده باشد بعد رای او قرار گرفت در کل مسائل تقلید دیگر را نموده
باشد یا توزیع نماید پس در این نیز اشکال نباید نمود نظر بادله داله بر حجیت قول مجتهد نسبت بمقلد
بعلاوه آنکه قطع حاصل است که قبل از این عزم در حق این شخص مجوز بود هر یک از اقسام مذکوره قطعا

پس

پس استصحاب مقتضی بقاء آنست عزم مکلف بر اینکه در کل مسائل تقلید یکی خواهد نمود موجب تقیید آنها لهذا
در رافع حکم استصحاب نمیتواند شد و هم چنین است حال در قسم رابع وجه آن نیز از آنچه مذکور شد ظاهر
میشود کلامیکه هست در آن بعضی است که تقلید آن مجتهد نموده آیا میتواند در آن بعض تقلید مجتهد
دیگر نمود یا نه این منقسم بدو قسم می شود نظر باینکه مجتهد دیگر یا موافق است با آن مجتهد در حکم یا مخالف
در صورت اول نیز تاملی در جواز نباید نمود باین نحو چنانچه در اول مطاع خود را آن مجتهد قرار داده بود حال
مطاع خود را آن مجتهد قرار دهد یعنی حین العمل چنین التفات نماید ثمره در حال ممات احد مجتهدین
ظاهر می شود در بقای بر تقلید و عدم آن بنا بر این مبنای عمل این بسه طریق ممکن خواهد بود قول آن مجتهد
و قول این مجتهد و قدر مشترک و این احتمالست و در صورت ثانیه یعنی صورتیکه قول مجتهد ثانی مخالف بوده باشد
با قول مجتهد اول مثل اینکه احدهما صحت بوده باشد و دیگری بطلان یا احدهما حرام بوده باشد و دیگری واجب
اشکالیکه در اینصورت میتوان نمود اینست که بعد از آنکه این شخص قول بصحت را مثلا اختیار نمود در مقام عمل
پس حکم الهی جل شانه در حق این شخص آن خواهد بود بنا بر این هرگاه تجویز عدول از این تقلید نمائیم و تجویز تقلید
قول مخالف نمائیم در همان مسئله لازم می آید قول بصحت و قول ببطلان هر دو نسبت بشخص واحد حق
بوده باشد و این محالست جواب از این آنست که محال اجتماع صحت و فساد است یعنی در آن واحد چیزی
صحیح بوده باشد و هم باطل نسبت بشخص واحد و این لازم نیست بلکه لازم آنست چیزی صحیح بوده باعتقاد
شخصی در وقتی باعتبار چیزی و همان چیز در وقت دیگر باعتبار همان چیز محکوم ببطلان بوده باشد و
استحاله این مسلم نیست مثل آنکه مجتهدی چیزی را واجب دانسته در وقتی باعتبار دلیلی و در وقت
دیگر همان چیز را حرام دانسته باعتبار دلیل دیگر مجملا حکم بعدم جواز عدول در اینصورت نیز نمیتوان نمود
بلکه دور نیست که عدول در اینجا جایز بوده باشد چنانچه مصرح به در کلام محقق است در معتبر و کلام
مرحوم علامه است در تذکره و نهایة الاحکام و دعوی اجماع بر علم جواز عدول که ظاهر میشود از کلام مرحوم
علامه در نهایة الاصول و غیره مسلم نیست چنانچه مشخص شد لکن انصاف اینست که تجویز عدول در چنین
صورتی خالی از اشکال نیست نظر باینکه حکم ثابت در واقع نیست مگر وجوب یا حرمت فرض اینست احد
مجتهدین چنین استنباط نموده که آن حکم ثابت نسبت بشیء معین وجوبست نه حرمت و مجتهد دیگر
چنین استنباط نموده که آن حکم ثابت حرمت است نه وجوب مفروض اینست رجحانی و مزیتی در حق احد
مجتهدین نسبت بدیگری ثابت نیست و مفروض اینست مقلد یا با عدم اطلاع بفتوی مجتهد دیگر یا با اطلاع
لکن نظر بمساوات مابین مجتهدین مخیر بود در اختیار هر یک که خواسته باشد وجوب را اختیار نمود بمقتضای

المعمول داشت ومع ذلك اعتقاد حرمت دران در حق این مقلد یا با اعتقاد انکه در واقع نیست مکر وجوب یا حرمت
ممکن نیست وحل اینرا بر اینکه مجتهدی حکم بوجوب چیزی نمود باعتبار دلیلی وبعد حکم بحرمت ان نمود باعتبار دلیل
دیکر صحیح نیست بجهة انکه در ثانی که حکم بحرمت ان مینماید باعتبار دلیل معتقد این هست که در اول اشتباه نموده
بوده است حکم واقع نبوده است مکر حرمت ودر ما نحن فیه چنین نیست نظر باینکه فرض مساوات بین مجتهد
در علم ورجحان احدهما است بر دیکری در نظر این مقلد مفروض اینست نظر بفتوای احد مجتهدین معتقد وجوب ارشد
بمقتضای المعمول لانت ومع ذلك معتقد حرمت ان شد بانکه در واقع چنین است غیر معقول است پس عدول
از قول مجتهدی بقول مجتهد دیکر در مسئله واحده در صورت اختلاف با فرض مساوات صحیح نیست بلی
هرکاه احدهما در نظر او رجحانی بهم رساند ان محل کلام نیست بلکه ان از قبیل عدول از قول مفضول است
بقول فاضل ودانسته شد که عدول در چنین صورت لازم خواهد بود از انچه مذکور شد ظاهر می شود هرکاه دو دلیل
متعارض باشد در نظر مجتهدی بدیکر رجحان احد دلیلین بر دیکری مطلقا ممکن نبوده باشد در این صورت تکلیف
مجتهد تخییر است در مقام فتوی لکن هرکاه در مقام عمل اختیار احدهما نمود در مقام دیکر اختیار دیکری نمیتواند
نمود بلبقای اعتقاد مساوات ما بین دلیلین وممکن است حمل شود عبارت معتبر وتذکره ونهایة الاحکام
بر عدول بقول مساوی در حکم دیکر واین اکرچه خلاف ظاهر است لکن ارتکاب مخالفت ظاهر اولی است از حمل بر ظاهر
چنانچه وجه ان بعد از تامل در انچه مذکور شد ظاهر می شود واما ما ذکره شیخنا الشهید الثانی حیث قال لو تعدّد
المفتی وتساووا فی العلم والدین وقلنا بتخییره مطلقا تقلد من شاء فیما نزل به ثم اذا حضرت واقعة اخری فهل
یجب علیه الرجوع فیها الی الاول وجهان وعدمه اوجه وکذا القول فی تلك الواقعة فی وقت اخر فلیس
من هذا القبیل ای من قبیل کلام المعتبر والتذکره شاید وجه این ان بوده باشد واقعه که دران رجوع نموده
بود باحد مفتیین متساویین هرکاه عین انواقعه در وقت دیکر اتفاق افتاد واعتماد بانچه در سابق
از مفتی شنیده مشکل است نظر باحتمال تجدد رای او ومقتضای فرموده شیخ شهید اینست که رجوع
در انواقعه در وقت دیکر بمفتی دیکر که مساوی با اول بوده باشد میتواند نمود واین مفتی ثانی یا موافق
با اول حکم خواهد نمود یا مخالف علی التقدیرین بمقتضای ان عمل میتواند نمود اما بنا بر اول پس وجه ان
ظاهر است واما بنا بر ثانی پس نظر باحتمال عدم بقای مفتی اول بر ان فتوی اول این شخص عمل بمقتضای
قول مفتی ثانی میتواند نمود اشکالیکه مذکور شد نظر باحتمال مذکور وارد نیست چنانچه وجه ان بعد از
تامل دقیق ظاهر می شود بدانکه امر فتوی اکرچه امر عظیم است در نهایت عظم وخطر ان خطری است در غایت جسیم لکن
مفتی بعد از انکه اهلیت این منصب جلیل را بهم رساند وصرف طاقت وبذل جهد خود را نمود در خدمت

شریعت مطهره وانقاذ عباد را از خسارت جهالت وضلالت واصرار در نشر مسئلت شرعیه ومبالغه در
قلع وقمع مبغوضات الهیه جلت عظمته نمود فایز خواهد بود بمواهب غیر متناهیه واهب تعالی جل شانه
اخبار از رسول مختار وائمه اطهار علیه وعلیهم الاف التحیة من الله الغفار در مدح بلیغ این منصب شریف
علاوه بر انست که توان استقصاء نمود اکرچه در سابق جمله از اخبار مشتمل بر این مطلب مذکور شد
لکن نظر باینکه تکرر اطلاع موجب مزید رغبت مؤمنان است در اهتمام بان لهذا مناسب دانست ختم مقام
نماید بایراد جمله دیکر از ان اخبار پس میکوئیم از جمله حدیثی است مروی در تفسیر منسوب بجناب کاشف
اسرار الهی جناب امام حسن عسکری علیه وعلی ابائه وخلیفته الاف التحیة والسلام که انحضرت روایت فرموده
از جناب علی بن الحسین علیهما السلام که فرموده حدیثی که حاصل مضمون ان اینست از جانب خداوند عالم وحی رسید
بحضرت موسی ع که ای موسی حب مرا در قلوب عباد داخل ومحکم کردان ومحبوب کردان بندکان مرا بسوی حضرت
موسی ع عرض کرد ای پروردکار من چکونه کنم کرامی نمره بر ان مترتب شود خطاب رسید که متذکر کن بندکان
مرا بنعم ظاهره وباطنه من تا انکه محبت من در قلوب ایشان جا کند ای موسی هرکاه فرار کننده از درکاه مرا
برکردانی یا کمشده از درکاه مرا هدایت نمائی این بهتر است از برای تو از عبادت صد سال که روزها
انرا روزه باشی وشبها را مشغول عبادت شده باشی ودر بعضی نسخ الف سنه مذکور است بجای
مائة سنه حضرت موسی ع عرض کرد ای پروردکار من کیست ان بنده که از درکاه تو فرار کرده باشد جواب
رسید ان شخص کسی است که طغیان وسرکشی در معصیت کرده باشد وعرض کرد ان کمشده از درکاه تو
کیست فرمود انکسی است که جاهل بامام زمان خود بوده باشد بشناسان تو او را امام زمان او را
همچنین ان کمشده کسی است که غایب بوده باشد از امام زمان خود بعد از انکه عارف بامام زمان خود شده
باشد در صورتیکه جاهل بوده باشد بشریعت دین خود تعلیم نما باو شریعت دین او را وکیفیت عبادت
پروردکار وچیزیکه موجب توسل برضای الهی است باو تعلیم نما بعد از ان جناب علی بن الحسین علیهما السلام فرمودند
بشارت دهید علمای شیعیان ما را بثواب بسیار وجزای وافر وایضا در تفسیر مذکور وکتاب احتجاج
از جناب حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مرویست که انحضرت روایت فرموده از جناب سرور اوصیاء
جناب امیر المؤمنین علیه السلام که فرموده کلامیکه حاصل مضمون ان اینست کسیکه از شیعیان ما عالم بشریعت ما
بوده باشد پس بیرون بیاورد ضعفای شیعیان ما را از تاریکی جهل بسوی نور علمی که ما باو عطا فرموده ایم
می اید در روز قیامت وحال انکه بر سر او تاجی بوده باشد از نور که نور او احاطه کند بجمیع اهل عرصات
وبر بدن او جامه بوده باشد که جمیع دنیا وما فیها مقاومت نمیکند بهترین نخ او را بعد از ان منادی ندا

میکند با اهل محشر این بندگان خدا این شخص عالمی است از جمله تلامذه بعض علمای ال محمد صلی الله علیه واله پس هر
کسی را که در دنیا این شخص عالم از حیّز جهل خارج نموده باشد باید متمسک شود بنور ان تا انکه بیرون ببرد
او را از حیّز ظلمت و تاریکی این عرصات بسوی درجات بهشت پس بیرون میرود از ان ظلمت عرصات هر کسی
که تعلیم نموده باشد و ایضا در تفسیر مذکور در تفسیر ایه شریفه و اذ اخذنا میثاق بنی اسرائیل لا تعبدون
الا الله وبالوالدین احسانا وذی القربی والیتامی وهم چنین در کتاب احتجاج از ان امام عالیمقام یعنی
جناب امام حسن عسکری علیه الصلوة والسلم ماثور است که فرموده که جناب رسول خدا صلی الله علیه واله فرمودند
که خداوند عالم جل شانه ترغیب فرموده بر احسان بر ایتام بجهة منقطع شدن انها از پدران خود پس هر کس
محافظت کند ان ایتام را محافظت فرماید خداوند عالم جل شانه در حق او و کسی که دست خود را بسر یتیمی بکشد
بجهة محبت نمودن باو مقرر میفرماید خداوند عالم عز شانه بجهة او در بهشت بازای هر موئی که دست او
بان رسیده است قصری که وسیع تر باشد از دنیا و انچه در دنیاست و دران قصر هست هر چه را که خوا[هد]
باشد جناب حضرت امام حسن عسکری ع بعد از ذکر این فرمودند محتاج تر باحسانا از این یتیم یتیمی است
که منقطع باشد از امام زمان خود و قدرت بر مشرف شدن بخدمت امام خود نداشته باشد و در مسائل
دین معطل و حیران باشد متنبه شوید کسیکه از شیعیان ما که عالم باشد بعلوم ما این شخص جاهل بشریعت
ما که محروم است از سعادت مشاهده جمال ما یتیمی است در دامن او پس کسی که هدایت و ارشاد و
تعلیم نماید او را بشریعت ما میباشد با ما در منازل عالیه ما در بهشت و ایضا در تفسیر مذکور و احتجاج
روایت شده از جناب حضرت امام حسن عسکری علیه السلم که روایت فرموده اند از کاشف السر والعلن
جناب امام حسن علیه السلم که فرموده اند فضیلت کسیکه متکفل ایتام ال محمد بوده باشد ایتامی که منقطع
از ائمه خود بوده باشد و فرو رفته باشند در گمراهی جهل بیرون بیاورد انها را از گمراهی جهل و رفع
شبهات انها بکند بر فضیلت کسانی که متکفل ایتام هستند باطعام و اکسای انها مثل فضیلت
افتاب است که اعظم کواکب مشرق است بر سها که اصغر کواکب است و ایضا در کتابین مذکورین مرویست
از ان امام عالیمقام که روایت فرموده از جناب حضرت امام حسین علیه السلم انحضرت فرمودند کسیکه متکفل
یتیمی که دست او بما نمیرسد بسبب محنتهائیکه بما رسیده و میرسد و بسبب مخفی بودن ما متکفل چنین یتیمی
از ایتام ما بشود پس تعلیم نماید او را از علوم ما که افاضه باو شده است تا انکه او را ارشاد و هدایت نماید
خطاب میرسد از جانب خداوند عالم جل شانه باو یا ایها العبد الکریم المواسی من اولی ام بکرم از تو ای
ملئکه من مکرر دانید از برای بنده من در بهشت بعدد هر حرفیکه تعلیم نموده است هزار هزار قصر و ضم

کنید

کنید بان قصرها انچه را که لایق بانهاست از سایر نعمتها و ایضا در تفسیر مذکور از ان امام عالیمقام مرویست
که فرموده ضعیفه مشرف شد خدمت جناب سیده نساء فاطمه زهرا علیها السلم عرض کرد که من والده ضعیفه
دارم مشتبه شده است براو در امر نماز و بعضی چیزها مرا فرستاده است بخدمت شما که از ان استفسار
کرده باشم حضرت جواب فرمودند ثانیا سؤال کرد جواب فرمودند ثالثا سؤال کرد جواب فرمودند تا ده
مرتبه سؤال کرد جواب شنید بعد از ان ضعیفه اظهار معذرت و خجالت کرد از کثرت سؤال عرض کرد
دیگر بشما مشقت نمیدهم ای دختر رسول خدا صلی الله علیه واله جناب سیده نساء فرمودند سؤال
کن هر چه خواهی یعنی ترک سؤال از امور غاز مکن بتشویش انکه بر من در جواب ان مشقتی باشد
ایا کسی که نفس خود را اجیر کند بجهة انکه بار سنگینی را به پشت بام ببرد و وجه کرایه صد هزار
اشرفی بوده باشد ایا بر ان شخص حمل ان چیز گران است با این اجرت ضعیفه عرض کرد نه گران نخواهد بود
پس سیده نساء فرمودند اجرت من در جواب هر مسئله بیشتر است از انکه از عرش تا هفت طبقه زمین را
پر از جواهر باشد پس من سزاوار تر از ان شخص میباشم که بر من ساق نباشد جواب مسئله و شنیدم
از پدر بزرگوار خود صلی الله علیه واله که فرمودند علمای شیعیان ما محشور میشوند در روز قیامت
پس خلعت داده خواهد بود از خلعتهای کرامات بمقدار کثرت علوم انها و بقدر سعی و اهتمام
انها در ارشاد و تعلیم بندگان خدا تا انکه کاهست خلعت داده خواهد شد بیک عالم از علما هزار هزار
حله از نور بعد از ان منادی از جانب پروردگار عالم جل شانه ندا خواهد نمود که ای علمائیکه متکفل
ایتام ال محمد صلی الله علیه واله بوده اید و بیرون اورده اید انها را از جهالت در وقتیکه منقطع
بوده اند انها از پدران خود که ائمه طاهرین علیهم السلم بوده باشند این اشخاصی بوده اند که تعلیم نموده اند
شما انها را و باعانت شما انها از کوره جهالت خارج شده اند پس خلعت بدهید بر انها پس انها خلعت
میدهند بر هریک از ان ایتام ائمه انام علیهم السلم بمقدار علومیکه اخذ کرده اند از انها تا بجائی میرسد که گاه
بیکنفر صد هزار خلعت داده خواهد شد و هم چنین خلعت میدهند ان ایتام بر کسانیکه از انها تعلیم گرفته اند
انوقت خطاب از جانب پروردگار عالم جل شانه میرسد که بدهید باین علما عوض انچه را که دادند بمتعلمین
خود بمرتبه که بلکه ضعف انرا پس انچه را که بمتعلمین خود داده بودند تمام دهند بلکه ضعف انرا میدهند از وقت
جناب سیده نساء فرمودند بان ضعیفه یک نخ از ان خلعتها بهتر است از هر چه در دنیا بان افتاب تابد
هزار هزار بار و ایضا در تفسیر مذکور و کتاب احتجاج از ان امام عالیمقام علیه الصلوة والسلم مرویست که
روایت فرموده از کاشف الاسرار والدقایق جناب امام جعفر صادق ع که فرموده حدیثی که حاصل مضمون

انا اینستکه علمای شیعه ما سد میکنند رخنهائی را که شیطان و اعوان او مسلط میشوند بر ایشان و منع مینمایند
ان شیاطین را از مسلط شدن بر ضعفای از شیعیان ما پس کسیکه از شیعیان ما نفس خود را نصب نمود
از برای این مطلب بهم این شخص نزد خداوند عالم بهتر است از کسانیکه جهاد میکنند با روم و ترک و خزر
هزار هزار مرتبه بجهة انکه این شخص عالم دفع میکند دشمن را از دین خداوند شیعیان ما و این شخص که جهاد میکند
با روم و خزر دفع میکند دشمن را از ابدان شیعیان ما و ایضا در دو کتاب مذکور مرویست از جناب
امام عالیمقام علیه الصلوة والسلام که روایت فرموده از جناب موسی بن جعفر علیهما السلام که فرموده فقیهیکه انقاذ
و خلاص نماید یتیمی از ایتامی که منقطع میباشد از خدمت ما و محروم است از سعادت مشاهده جمال
ما از شر شیطان بسبب تعلیم نمودن او را از امور یکه محتاج الیها است در دین چنین فقیهی شدید
تر است بر ابلیس از هزار عابد بجهة انکه عابد هم او همین مصلحت نفس خود شده است و این شخص فقیه
چنانچه مقصود او مصلحت نفس خود هست مصلحت کافه بندگان و کنیزان خداوند رحمن هم هست
تا انکه مستخلص نماید انها را از دست ابلیس و توابع او پس چنین شخصی بهتر است نزد خداوند عالم
جل شانه از هزار هزار عابد و هزار هزار عابده و ایضا در تفسیر مذکور و کتاب احتجاج از جناب حضرت
امام حسن عسکری علیه السلام مرویست که انحضرت روایت فرموده از جناب محمد بن علی ظاهرا اینست که مراد
جناب امام محمد تقی علیه السلام بوده باشد چنانچه مصرح به در احتجاجست که انحضرت فرمودند کسیکه متکفل شود
ایتام آل محمد را صلی الله علیه و آله که منقطع میباشند از امام زمان خود و متحیرند در جهالت و اسیر میباشند
در دست شیاطین و نواصب از دشمنان ما پس استنقاذ و خلاص کند انها را از دست این شیاطین دردستم
و نواصب و بیرون اورد انها را از ظلمت جهل و ضلالت و از مقهور بودن شیاطین بسبب باطل
کردن وساوس انها را و مقهور کردن نواصب بسبب اتمام حجج پروردگار ایشان و دلیل ائمه ایشان هر اینه
این اشخاص فضیلت داده شده اند از جانب پروردگار عالم جلت عظمته بر قاطبه بندگان زیاده از فضل
اسمان بر زمین و زیاده بر فضیلت عرش و کرسی و حجب بر اینها و فضل چنین اشخاص بر عابد مثل فضل
ماه است در شب چهارده بر خفی تر ستاره که در اسمان هست و ایضا در تفسیر مذکور از جناب امام حسن
عسکری ع روایت شده نموده که ان حضرت فرمودند علمای شیعیان ما ان علمائیکه حافظ ضعفاء محبین ما
میباشند می ایند ان علما در روز قیامت و حال انکه در سر هر یک از ان علما تاجیست که نور ان ساطع
و منتشر است در عرصات قیامت و خانهای ان معادل سیصد هزار سال است پس شعاع تاجهای ان
علما منبث و پهن است در همه عرصات پس باقی نمیماند در انجا یتیمی که در دار دنیا ان علما انها را از ظلمت

جهل

جهل و از تیه ضلالت اخراج نموده بودند مگر انکه انها متمسک میشوند بشعاعی از ان نور پس ان نور انها را بلند میکند
تا انکه بمحاذات بهشت میرساند بعد از ان پائین می اورد انها را بر منازلیکه مهیا ساخته اند بجهة انها در جوار
انعلمائیکه استاد انها بوده اند که منازل انها در جوار ائمه علیهم السلام میباشند و باقی نمیماند ناصبی از نواصب
مگر انکه میرسد چیزی از شعاع ان تاجها بچشمهای انها و چشمهای انها را کور و گوشهای انها را کر میکند
و زبانهای انها را لال میکند و ایضا در تفسیر مذکور و کتاب احتجاج مرویست از ان امام عالیمقام علیه الصلوة
والسلام که فرموده که جناب سیدة نساء فاطمه زهراء علیها السلام فرموده که دو نفر زن باهم در امری از امور دین
در خدمت انمعصومه نزاع کردند یکی از ان دو زن معانده و دیگری مؤمنه بود پس جناب سیدة نسا تعلیم ضعیفه
مؤمنه فرمودند حجتی را که بسبب ان مؤمنه غالب شد بر معانده پس مسرور شد ان ضعیفه مؤمنه بسرور
بسیار پس جناب سیدة النساء فرمودند فرح و سرور ملئکه بسبب غالب شدن تو بر ان معانده زیاده تر
از سرور تو شد و هم و حزن شیطان و متابعین ان بسبب محزون شدن ان معانده زیاده تر است از حزن خود
ان معانده و خطابی شد بالبشارة از جانب خداوند عالم جل شانه و سید بملئکه که مهیا نمائید از برای حضرت
فاطمه علیها السلام بسبب ان حجتی که تعلیم ان ضعیفه مسکینه مؤمنه نمود در بهشت هزار هزار معادل انچه بجهة
ایشان در بهشت مهیا فرموده بودیم و بگردانید این قاعده را مطرد و سنت در حق هر کس که محق را
بر معاند و مبطل غالب گرداند پس از برای او مهیا نمائید در بهشت هزار هزار معادل انچه بجهة او مهیا
شده بود در بهشت احادیث در این باب در تفسیر مذکور و کتاب احتجاج بسیار است و لکن ظاهر از کتاب
احتجاج انست که نقل از ان نموده باشد مجملا احادیث در این باب بسیار است همین قدر در این مقام کفایت
میکند با اطلاع بر مضامین این اخبار چه بسیار پس فطرت و کم همت کسی است که خود را از این سعادات
کثیره بلکه غیر متناهیه محروم کرداند نعوذ بالله سبحانه من الخذلان بالحرمان من هذه العطایا الجلیلة وارجوا
بتفضله منه الفوز بتلک المراتب العالیه **مبحث دویم** در بیان معنی عدالت و طریق معرفت انست پس
میگوئیم اما عدالت پس ان عبارت است از حالت نفسانیه که باعث می شود ارتکاب واجبات و ترک
محرمات را و هم چنین ترک منافیات مروت را و بعبارة اخری عبارتست از حالت نفسانیه که باعث میشود
اجتناب از محرمات و منافیات مروت را و نظر باینکه ترک واجب حرام است پس مندرج در عبارت
خواهد بود و تحقیق این مطلب کما ینبغی محتاج ببسط و تطویل مقال است در اینجا محل ان نیست تحقیق ان کما
هو حقه در جلد رابع از مطالع الانوار شده است در این مقام بعنوان اجمال میگوئیم محرمات بر دو قسم میباشد
کبیره و صغیره ارتکاب کبیره اگر چه مطلقا منافی با عدالت هست لکن ارتکاب صغیره بعنوان ندرت منافی

نیست و مراد از منافیات مروت ارتکاب اموریست که دالست بر دنائت نفس و استخفاف فاعل آن مثل تقبیل
زوجه یا کنیز در حضور ناس و مد رجلین در مجالس و افراط در ضحک یا عدم باعث و اکل و شرب در اسواق
در حق غیر اهل سوق بجمله مراد از منافیات مروت ارتکاب اموریست که نزد عقلا محسوب و معدود از نقصها
است و مقتضای مقابله بمحرمات اینست که منافیات مروت از جمله امور محرمه نبوده باشد لکن دال بر خست
نفس و دنائت فاعل و عیب او باشد در نظر عقلا و اعتبار چنین چیزی در عدالت مشهور مابین فقها نیست
بلکه مصرح برخلاف آن قبل از صاحب مدارک معلوم نیست و اما طریق معرفت عدالت پس چند امر است اول
اختبار است یعنی معاشرت یعنی بسبب معاشرت ظاهر می‌شود که نفس فلان شخص چنین است یعنی متصف
بحالتیست که اگر مخلی بشود بنفس او و معصیت یعنی هیچ عایقی و مانعی نبوده باشد آن حالت مانع شود از ارتکاب
آن معصیت و تحقق چنین حالت که مدلول عدالت است بمعاشرت مختلف میشود بسهولت و ضعف تابع زمان
معاشرت است بطول و قصر گاه است معاشرت بجائی میرسد که موجب قطع بتحقق این حالت می‌شود و گاه است
موجب مظنه میشود ظاهر اینست اکتفا بمظنه میتوان نمود پس قطع بتحقق حالت مذکوره ضرور نیست
دوم تزکیه و تعدیل است یعنی دو نفر عادل شخص مجهول الحال را تعدیل مینمایند یعنی میگویند فلان شخص
عادلست پس هرگاه قول آن دو نفر عادل مفید قطع یا ظن بعدالت آن شخص شود آن شخص نزد این شخص
محکوم بعدالت خواهد بود و اعتماد باین شخص در جمیع اموریکه توقف بر عدالت دارد میتواند نمود بلکه باعتقاد
انجام شریعت مطهره هرگاه تعدیل از یکنفر کسیکه کامل و ثوق و اعتماد بقول او هست میتوان نمود سوم
اشتهار است یعنی هرگاه شخصی در بلاد مشهور و معروف بعدالت بوده باشد و این اشتهار موجب مظنه
بعدالت آن شخص شود اعتماد باو نیز میتوان نمود بعد از آنکه این مطلب مشخص شد میگوئیم مطلب این بود که اخذ
مسائل از مجتهد لازم است خواه بلا واسطه یا بواسطه که عدالت او بیکی از طرق ثلثه مذکوره ثابت شده باشد
لکن در سابق بیان شد با امکان اخذ بلا واسطه یا عدم عسر اکتفا بواسطه ننماید پس اخذ از مجتهد از خود مجتهد
یا از کتاب او مقدم است بر اخذ بواسطه و اما اخذ از کتاب مجتهد یا خود مجتهد پس مختلف می‌شود بنسبت بحالات
مختلفه مجتهد و احوال مقلد پس گاه است اخذ از کتاب اقربست در صورتیکه مقلد صاحب فهم باشد و ملتفت
متخلل شده باشد که مجتهد رجوع نکرده باشد و گاه هست بعکس اینست مخفی نماند تا حال در بیان مطلوب در
مطلب اول بود مطلب ثانی در معرفت اسرار اقوال و افعال صلوة و تنبیه بر رعایت توجه و اقبال است بحضرت کریم
ذو الجلال در اوان اشتغال بنماز که روح و حقیقت نماز است و این مطلب در مباحث نیت و رکوع و سجود و غیرها
مبین خواهد شد انشاء الله تعالی باب اول در بیان مقدمات است و در آن چند فصل است فصل اول

در تقسیم

در تقسیم صلوة است بدانکه نماز منقسم می‌شود بواجب و مستحب و هر یک از این دو قسم منقسم می‌شود بچند قسم اما
نماز واجب پس اقسام آن شش است اول نماز یومیه دوم نماز جمعه سیم نماز عیدین چهارم نماز آیات پنجم نماز
طواف نماز است که بنذر و عهد و نحوهما بر مکلف لازم می‌شود و افضل از همه نماز یومیه است یعنی پنج نماز که
در شب و روز ادا میشود و وجه تسمیه آن بنماز یومیه با آنکه بعضی در روز واقع می‌شود و بعضی در شب چند
چیز است و اکتفا می‌شود در این مقام بیکی از آنها پس میگوئیم ممکن است وجه آن این بوده باشد چونکه
اکثر در روز واقع می‌شود بلکه بیشتر است از آنچه در شب واقع می‌شود باین سبب تسمیه شده بیومیه تسمیة للشیء
بوصف اکثر اجزائه و نماز یومیه پنج است اول نماز ظهر دوم نماز عصر سیم نماز مغرب چهارم نماز عشا پنجم
نماز صبح و هر یک از نماز ظهر و عصر و عشا در حضر چهار رکعت است و در سفر دو رکعت و نماز مغرب سه رکعت
و نماز صبح دو رکعت و فرقی در این دو نماز در سفر و حضر نیست فصل دوم در بیان اوقات این پنج نماز است
و در آن چند بحث است بحث اول در بیان وقت نماز ظهر و عصر است بدانکه اول وقت نماز ظهر زوال شمس است
و مراد از زوال شمس تجاوز نمودن آفتابست از دایره نصف النهار و علامت آن زیاد شدن ظل شاخص است
بعد از نقصان در غالب بلاد و زیاد شدن ظل است بعد از نقصان در بعض اوقات و حادث شدن ظل است
بعد از انعدام آن در وقت دیگر در بعض بلاد و مراد اینست که اول وقت نماز ظهر زوال شمس است بمعنی که
مذکور شد و بعد از تحقق زوال مقدار چهار رکعت در حق حاضر و دو رکعت در حق مسافر مختص است بنماز
ظهر و بعد از انقضای این مقدار از اول زوال داخل می‌شود وقت نماز عصر و وقت هر دو نماز ممتد است
تا غروب آفتاب باین معنی که وقت ظهر ممتد است تا باقی بماند بغروب شمس مقداری که کفایت کند ادای
نماز عصر را چهار رکعت نسبت بحاضر و دو رکعت نسبت بمسافر پس این مقدار مختص بنماز عصر است چنانچه
در اول معادل این مقدار مختص بنماز ظهر میباشد و ما بین حدین مشترک خواهد بود فیما بین الصلوتین
و معتبر در رکعت در این مقام همان قدر واجب است از فعل و قول در حق کسیکه معتدل القراءة بوده باشد
در سرعت و بطوء و هم چنین در فعل توضیح این اجمال مقتضی اینست که گفته شود چونکه مذکور شد بعد از تحقق
زوال مقدار چهار رکعت در حق حاضر مختص بنماز ظهر است و مشخص است که زمان رکعت مختلف است
بزیاده و نقصان باعتبار اشتمال آن بر واجب و مستحب میگوئیم مراد در اینمقام رکعت مشتمل بر واجب است
و چونکه مقدار واجب نیز مختلف می‌شود باعتبار طول سوره و قصر آن میگوئیم مراد زمان قرائت اقصر سوره
قرآنیه است و چونکه این نیز مختلف میشود باعتبار سرعت قراءة و بطوء آن میگوئیم مراد مقداریست که ادا شود
در آن ماهیت حروف و چونکه این نیز مختلف می‌شود باعتبار اختلاف اشخاص در مراتب سرعت و بطوء

میگوئیم که حال اغلب ناس است و هم چنین است کلام در فعل بعض اشخاص که فعل بسرعت از ایشان صادر میشود بخلاف بعض دیگر معیار صدور و ماهیت فعل است بالاضافه بحال اغلب اشخاص و بعد از اطلاع بر مراتب مرقومه میگوئیم فروعات متفرعه بر دقایق مذکوره چند است اول انست دو نفر فرض میکنیم در اول زوال شروع کردند بنماز ظهر یکی در رکعت اول طول داد بسبب رعایت اداب و سنن و دیگری اقتصار نمود باقل واجب و این از نماز ظهر فارغ شد و اول هنوز از رکعت اولی فارغ نشده بنابر انچه مذکور شد میگوئیم جایز است در حق شخص ثانی اقتدا کند در صلوة عصر خود باین شخص بعلت انکه وقت نماز عصر بمقتضای انچه مذکور شد داخل شده است اگر چه امام هنوز از رکعت اول نماز ظهر فارغ نشده باشد با انکه هر دو در یک آن مشغول بنماز ظهر شده اند دوم انست هرگاه فرض شود شخص بطیء القراءة بعد از انقضاء مقدار یک رکعت از نماز بحسب حال او از اول زوال شروع کرد بنماز عصر باعتقاد انکه نماز ظهر را بعمل اورده بعد از فراغ از نماز عصر عالم شد بحقیقة حال صلوة او محکوم بصحت است بنابر انکه مقدار وقت وسعت کلا اقل واجب از صلوة ظهر را داشته باشد بخلاف انکه اگر مراد چهار رکعت مختص بالاضافه بخود این شخص بطیء القراءة بوده باشد سیم انست هرگاه فرض شود کسی باعتقاد اینکه زوال متحقق شده مشغول شد بنماز ظهر و بعد فساد اعتقاد او منکشف شد هرگاه بعض از صلوة ظهر مصادف با وقت شده باشد بعد یکه از وقت وسعت اقل واجب نماز ظهر را داشته باشد در این وقت من غیر تامل حکم میکنیم بجواز اتیان بصلوة عصر من غیر فصل بخلاف انکه هرگاه وسعت از انداشته باشد چهارم هرگاه فرض شود بالاضافه ببطیء القراءة بمقدار چهار رکعت از اخر وقت باقی بوده باشد و همین مقدار بنسبت باغلب اشخاص سه هشت رکعت نماز را داشته باشد در اینصورت در حق این شخص جایز نیست مشغول بنماز عصر شود و عدول کند از نماز ظهر مطلقا بلکه اگر ممکن بوده باشد در حق این شخص اتیان صلوتین بجماعت متعین خواهد بود و اگر جماعت ممکن نبوده باشد و متمکن بوده باشد بترک قرائت سوره در هر دو نماز از درک کل صلوة ظهر و درک رکعت از عصر را قضا علاوه قبل از غروب چنین نماید و اگر فرض شود که چنین حکمی نبوده باشد دور نیست که بگوئیم در چنین صورت این شخص مخیر است ما بین انکه اتیان بصلوة ظهر نماید اداء و نماز عصر را قضا نماید و بالعکس و ممکن است که گفته شود عدول از ظهر نماید و متعین بوده باشد در حق این نماز عصر و نماز ظهر را بعد از ان قضا نماید نظر باینکه مقدار دو رکعت اخیر مختص بنماز عصر است بی اشکال و مقدار دو رکعت اول مشترک است ما بین صلوتین پس در صورت اختیار نماز عصر هم نماز عصر در وقت خود اتیان شده خواهد بود دو رکعت ان در وقت مشترک ما بین هر دو نماز و دو رکعت دیگر در وقت مختص بخود نماز عصر بخلاف اینکه هرگاه اختیار کند نماز ظهر را در اینصورت اگر چه دو رکعت اولی از ان در وقت مشترک شده خواهد بود

لکن

لکن دو رکعت اخر ان در خارج وقت خود بلکه در وقت مختص بنماز عصر اتیان شده خواهد بود و اگر چنین نماید و بعد از ان نماز ظهر بقضاء نماز عصر را نیز اعاده نماید بقضا اکمل و اتم خواهد بود مبحث دویم در ذکر خلافست در تحدید وقت صلوتین بدایة و نهایة اما در بدایة پس انچه مذکور شد که اول وقت نماز عصر بعد از انقضاء مقدار ادای نماز ظهر است از اول زوال این مشهور ما بین فقهاست و قولی از شیخ صدوق نقل شده حاصل انه اینست که ان بزرگوار منکر اختصاص شده بلکه از زوال تا غروب را وقت هر دو نماز میداند با حکم بلزوم تقدیم ظهر بر عصر و ثمره ما بین قولین ظاهر میشود در چند موضع اول انست هرگاه کسی شروع بنماز ظهر بود باعتقاد تحقق زوال و فارغ از نماز ظهر شد بعد یکه قلیلی از نماز واقع در وقت شده از وقت حقیقت حال منکشف شود بنابر مشهور لازم است تامل نماید تا مقدار ادای ظهر منقضی شود از اول زوال از وقت شروع نماید بنماز عصر بخلاف قول شیخ صدوق که مطلقا تامل لازم نیست بلکه جایز است شروع نماید بنماز عصر بعد از فراغ از ظهر من غیر فصل دویم در صورت اتیان بصلوة عصر است بعد از زوال من غیر فصل باعتقاد اینکه نماز ظهر را بعمل اورده است و بعد از فراغ از صلوة فساد اعتقاد او منکشف شود بنابر مشهور نماز عصر باطل است و بنابر قول ثانی صحیح است سیم در صورتیکه بمقدار ادای عصر تا غروب باقی مانده باشد و مکلف اتیان بهیچیک از دو نماز ننموده باشد در اینصورت بنابر مشهور معین است که اتیان بنماز عصر نماید اشتغال بنماز ظهر در اینحالت مجوز نیست نظر باینکه وقت مختص بعصر است و وقت ظهر منقضی شده و مقتضای قول ثانی انست که صحیح بوده باشد نظر باینکه این مقدار نیز مشترک ما بین هر دو نماز خواهد بود بلکه بمقتضای اینقول انست که اشتغال بنماز ظهر در اینوقت نیز متعین بوده باشد و مخفی نماند که اینقول اگر چه مشهور شده از صدوق لکن از کتب ان بزرگوار کلامیکه صریح در این مطلب بوده باشد حال در نظر نیست بلکه کلام از جمع در هدایه ظاهر در خلاف اینست و هم چنین در مقنع تصریح فرموده که هرگاه کسی نماز ظهر و عصر را نکرده باشد تا اخر وقت و وقت کفایت نکند مگر یکی از انها را متعین است که اتیان بنماز عصر نماید و اما اختلاف در نهایه پس میگوئیم بعد از اتفاق اینکه اول وقت نماز ظهر زوال الشمس است ظاهر میشود از کلمات ایشان در اخر وقت ان چهار قول قول اول قول شیخ مفید است که فرموده وقت ظهر بعد از زوال است تا انکه سایه شاخص زیاد شود بقدر دو سبع شاخص دویم قول شیخ طوسی است در نهایه که فرموده اخر وقت ظهر در حق مختار وقتی است که سایه شاخص زیاد شود بمقدار چهار سبع ان سیم قول شیخ طوسی است در مبسوط و خلاف که فرموده وقت صلوة ظهر در حق مختار ممتد است تا انکه سایه شاخص زیاد شود بمقدار شاخص و تشکیکی در ضعف این اقوال نیست بلکه ظاهر اینست که مراد شیخین جلیلین نیز این معنی که ظاهر میشود از کلام ایشان نبوده باشد چنانچه مدللا در مطالع الانوار بیان شده قول چهارم قول ابی الصلاح است در کافی ایشان

فرموده اند وقت فضیلت نماز ظهر در حق مختار ممتد است تا وقتیکه ظل شاخص بقدر سبع شاخص برسد و وقت
اجزای نماز ظهر در حق مختار ممتد است تا انکه ظل شاخص بچهار سبع شاخص برسد و وقت نماز ظهر در حق مضطر
ممتد است تا انکه ظل شاخص بمثل شاخص برسد اینها که مذکور شد که اختلاف در وقت نماز عصر من حيث
النهاية پس این نیز بحسب ظاهر خلاف شده بچند قول مختار قول مشهور مابین الاصحاب و مختار مابین اقوالست
وان اینست که وقت نماز عصر ممتد است الی الغروب و تفاوتی مابین مختار و مضطر در اصل جواز تاخیر تا اینوقت نیست
بلی چیزیکه هست اینست که تاخیر در حق مختار تا اینوقت بسیار مرجوح و مذموم است واما بالاضافه بارباب معاذیر پس
چنین نیست قول ثانی انست که وقت صلوة ممتد است در حق مختار تا انکه سایه شاخص دو مثل شاخص شود در این
حال وقت صلوة عصر در حق مختار منقضی میشود و اما در حق ارباب معاذیر پس وقت باقی است تا غروب و این
ظاهر میشود از شیخ در مبسوط و ابن حمزه و ابن البراج سیم ظاهر میشود از شیخ مفید حاصل انه اینست که وقت عصر
اگرچه در حق ارباب معاذیر ممتد است تا غروب لکن در حق مختار منتهی میشود بمیل کردن شعاع افتاب بزردی
چهارم قول ابی الصلاح است در کافی محصل انه اینست که وقت فضیلت نماز عصر در حق مختار ممتد است تا انکه
ظل شاخص بچهار سبع شاخص برسد و وقت اجزای ان در حق مختار ممتد است تا انکه ظل شاخص بمثل شاخص
برسد و وقت ان در حق مضطر ممتد است تا غروب شمس مبحث سیم در بیان وقت نماز مغرب و عشا است
بدانکه اجماع علما منعقد است براینکه وقت نماز مغرب داخل می شود بتحقق غروب شمس و اشکالی در این
نیست و خلافیکه هست مابین علما در اینست که علامت غروب شمس چه چیز است اختلاف کرده اند در این
علما بسه قول قول اول انست که علامت غروب شمس استتار قرص شمس است یعنی همینکه در صورت انتفا
ابر و مانع دیگر بعد از ملاحظه افق مشخص شد که قرص شمس پائین رفته و مرئی نشود مشخص میشود که غروب
شده است و اینقول ضعیف و موافق مذهب عامه است و مشهور مابین علمای شیعه انست که اینقدر کفایت
نمیکند در تحقق غروب و اینها مفترق بدو فرقه شده اند طایفه فرموده اند علامت غروب انتفای حمرت
از مشرق مقابل مغرب و اینقول شیخ مفید است در مقنعه و شیخ طوسی است و غیرهما و اینقول ثانی است و جماعت
دیگر فرموده اند علامت غروب میل نمودن حمره مشرقیه است از سمت راس بجانب مغرب و اینقول سیم است
توضیح این اجمال انست بعد از انکه قرص شمس از افق در جانب مغرب پائین رفت سرخیکه در جانب مشرق
هست میل بارتفاع مینماید و هر قدر که قرص افتاب پائین تر میرود سرخی از جانب مشرق بالاتر میرود
تا انکه ان سرخی بمحاذات سر میرسد بعد از انکه ان سرخی از جانب سر میل بجانب مغرب نمود بی اشکال
وقت نماز مغرب و وقت افطار خواهد بود و قبل از ان شروع بنماز مغرب نمیتوان نمود و همچنین جایز

نیست

بدو وقت نماز ظهر من حين النهاية و وقت نماز عصر من حين المثلية واما اختلاف مع م

نیست افطار و این ثمره مابین دو قول است بنابر قول اول که علامت غروب شمس استتار قرص است همینکه قرص افتاب
مخفی شد شروع بنماز مغرب و افطار جایز خواهد بود و بنابر مختار جایز نخواهد بود مگر در مقام تقیه و هم چنین هرگاه
فرض شود کسی نماز عصر نکرده باشد تا انکه قرص شمس مخفی شد بنابر مختار نماز عصر را به نیت ادا میتواند شروع
نمود و بنابر قول اول قضا خواهد بود و لکن احتیاط در امثال مقام این است که کسی عمدا تاخیر نماز عصر تا اینوقت
ننماید و اگر اتفاقا تاخیر شد تا اینوقت اگرچه نماز عصر در اینحالت اداء است لکن احتیاط اینست که متعرض ادا و قضا
نشود اکتفا بقربة مطلقه نماید بعد از انکه مشخص شد که اول وقت نماز مغرب غروب شمس است و علامت غروب میل
نمودن حمره مشرقیه است از سمت راس بجانب مغرب بی اشکال در اینوقت شروع بنماز مغرب میتوان نمود و هم
چنین است کلام در افطار در حق صائم و بعد از تحقق غروب مقداریکه کفایت نماز مغرب کند بعینه که در نماز ظهر
مذکور شد مختص بنماز مغرب است بعد از انقضای این مقدار از زمان از اول غروب وقت نماز عشا داخل میشود
و وقت هر دو نماز باقی است تا نصف شب چنانچه از اول وقت بمقدار ادای نماز مغرب داخل می شود بغروب افتاب
و ممتد است تا انکه باقی ماند از نصف شب مقداریکه کفایت نماز عشا نماید و وقت نماز عشا داخل می شود بعد از
انکه از غروب منقضی شد مقداریکه کفایت نماز مغرب نماید و ممتد است تا نصف شب و قول باشتراک هر دو نماز در
وقت چنانچه در ظاهر منقول از شیخ بزرگوار صدوق مرحوم بود در اینجا نیز نقل شده لکن کلام ان بزرگوار در فقیه
و غیره مطابق با این حکایت نیست و انچه مذکور شد در تحدید اخر وقت در نماز مغرب موافق مشهور و معروف ما بین
فقهاء است و ظاهر می شود از جماعت از اجله قدمای اصحاب خلاف در مسئله بچند قول اول انست که وقت نماز
مغرب منقضی میشود بزوال شفق که عبارت از حمره مغربیه است و اینظاهر میشود از ثقة الاسلام در کافی
و شیخ صدوق در هدایه و غیره و شیخ مفید در مقنعه و شیخ طوسی در خلاف و مبسوط و غیرهما و قول ثانی انست که
وقت نماز مغرب ممتد است تا طلوع فجر صادق و اینقول را شیخ طوسی در خلاف نقل فرموده از بعض علمای ما و از
جماعتی از علمای عامه پس اختلاف شده در اخر وقت نماز مغرب بسه قول اول انست که وقت نماز مغرب منتهی
میشود بزوال حمره مغربیه و ثانی انست که ممتد است تا انکه باقی بماند از نصف شب مقداریکه کفایة نماز عشا نماید
و سیم انست که وقت ان ممتد است تا طلوع فجر صادق خیر الامور اوسطها قول اول و دوم هر دو ضعیفاست خصوصا
سیم و هم چنین تحدیدی که در وقت نماز عشا مذکور شد بدایة و نهایة مشهور و معروف مابین اصحابست و در
این نیز خلاف شده بسه قول اول انست که مذکور شد یعنی وقت نماز عشا داخل می شد بعد از انقضای زمانیکه
کفایة نماز مغرب کند از اول غروب و وقت ان ممتد است تا نصف شب قول ثانی انست که وقت ان داخل می شود
بزوال حمره مغربیه و منقضی میشود بثلث شب و اینقول شیخ صدوق است در هدایه و شیخ مفید است در مقنعه

[illegible] نماز عشا [illegible]

در شریعت ممنوع و محرم بوده باشد روزه در ان روز واجب بلکه جایز نخواهد بود و تفصیل مقام مقتضی انست که گفته
شود این سبب صوم در شبی که همه سید صوم ان روز در شریعت مطهره یا حرام است یا جایز است یا واجب
پس اگر حرام بوده باشد ظاهر اینست که روزه ان روز در این مقام مطلوب نبوده باشد پس جایز نخواهد بود
واگر ممکن بوده باشد یعنی مانعی از صوم نبوده باشد واجبست روزه واما اگر واجب بوده باشد این محتاج
بتفصیل است باین نحو واجب یا معین است مثل اینکه این امر در ماه مبارک رمضان اتفاق افتاد یا در شبی که روز روز
ان بر این شخص معین بود بنذر یا بغیر نذر در اینصورت ظاهر اینست که لازم بوده باشد نیت هر دو روزه نماید پس صومین
تداخل خواهند نمود یا انکه نیت روزه ماه مبارک یا نذر معین نماید و نیت این نماید که این مجزی باشد از ان صومیکه
مستند است باخلال نماز عشا و تحقیق مبنای این مسئله را کما هو حقه بتوفیق قاید توفیق در جلد خامس
از مجلدات مطالع الانوار در مباحث صلوة کسوف نموده ایم و اشاره اجمالی در جلد اول در مبحث مواقیت در خصوص
همین مسئله نیز شده است و هرگاه صوم ان روز معین نبوده باشد مثل انکه صوم منذور بنذر مطلق در ذمه او بوده
و منظورش این بود که در ان روز ما قصد روزه گرفته باشد شب چنین امری اتفاق افتاد و هم چنین است قضای ماه
مبارک در صورت سعه وقت در اینصورت امتثال در حق این شخص بدو طریق ممکن هست اول انست که روز را
بقصد کفاره تاخیر نماز عشا روزه گرفته وجوبا و روزه واجب بنذر مطلق را مثلا تاخیر اندازد بوقت دیگر
دوم انستکه همان روز را به نیت هر دو صوم روزه گرفته صومین در اینجا نیز تداخل خواهند نمود و فرق مابین
اینصورت و صورت سابقه انست که تداخل در انجا لازم بود بخلاف این صورت که تداخل در اینمقام جایز خواهد بود
بنابراین هرگاه کسی مشغول بصومی شده باشد که تتابع و توالی در ان شرط بوده باشد مثل کفاره ماه مبارک
در صورت عدم تجاوز از نصف چنین امری اتفاق افتاد میتواند در ان روز قصد هر دو صوم نماید امتثال بهر دو
در حق او حاصل میشود بنابراین اخلال بتتابع هم نخواهد رسید تا انکه لازم باشد استیناف صوم کفاره نظر
باختلال امر تتابع بعلاوه ممکن هست که گفته شود در صورتیکه نادر متداخل نموده باشد بلکه همان روز را
به نیت این صوم مسبب اخلال بصلوة عشا بخصوصه روزه شود تخلل چنین امری موجب اختلال التتابع
مطلوب در ان صوم نشود خصوصا در صورتیکه احداث سبب باختیار این شخص نبوده باشد مثل اینکه
فرض شود کسیکه شب سابق و روز ان هیچ خواب نکرده باشد بعد از ادای نماز مغرب خواست سجده شکر
مستحب را بعمل اورده باشد در اثنای سجده خواب بر او غلبه نمود خوابید وقتی بیدار شد که حوالی صبح است لکن
بعد از فتح باب تداخل بتوفیق الله الموفق لا اگر حاجت باین دقت دیگر نخواهد بود مطلب ثانی انست
هرگاه شب چنین امری اتفاق افتاد روز ان انشای سفر در حق چنین شخصی مجوز خواهد بود یا نه

حق

حق در مسئله تفصیل در این مقام است مابین انکه انشای سفر قبل از زوال بوده باشد یا بعد از زوال اگر
بعد از زوال بوده باشد میگوئیم جایز است چه مسافرت بعد از زوال منافات با اتمام صوم واجب ندارد
واگر قبل از زوال بوده باشد تفصیل داده شود مابین کثیر السفر که رافع حکم او بظهور نرسیده
باشد و غیر ان اگر کثیر السفر بوده باشد حکم شود بجواز سفر و لزوم صوم در ان روز واگر غیر کثیر
السفر بوده باشد در اینوقت تفصیل داده شود مابین سفر واجب و غیر واجب اگر غیر واجبست حکم می شود
بعدم جواز ان و تعین صوم بر ان شخص در ان روز واگر واجب بوده باشد در اینوقت لازم می اید تعارض
واجبین مفری نیست در اینصورت مگر رجوع بترجیح و اختیار اهم در نظر شارع مثلا هرگاه فرض شود
چنین امری در شب اتفاق افتاد و روز قافله حاج میروند و این شخص هم مستطیع است و با تخلف
از این قافله مایوس از درک حج است در این سال در اینصورت ظاهر اینست که اختیار مسافرت نماید
و از روزه ان روز میگذرد و با عدم امکان ترجیح مخیر خواهد بود مابین اختیار احد واجبین و ترک دیگر
مطلب سیم انست که ایا قضای این روزه در صورت اخلال بسبب عذر یا بغیر عذر واجب خواهد بود
یا نه مثل اینکه فرض شود چنین امری اتفاق افتاد در حق ضعیف و صبح حایض شد یا در حق مریضی اتفاق
افتاد یا روز مریض شد یا مثلا که بحقیقت حال شد در روز و حال انکه اکل بعمل اورده بود یا انکه سفر در حق
او متعین بود اختیار سفر نمود باین سبب یا انکه روزه روز ان شب بنظر شرعی در شریعت ممکن نبود مثل
اینکه شب احد عیدین بود یا لیالی التشریق که عبارت از یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجة الحرام بوده
باشد در منی یا انکه اخلال بصوم نموده متعمدا اثما ظاهر اینست که حکم بوجوب قضای این روزه ممکن
نبوده باشد در جمیع صور مفروضه مطلب چهارم انست که این حکم مختص بنماز عشا است و در سایر صلوات
مثل ظهرین و صلوة مغرب ثابت نیست پس هرگاه بعد از زوال و انقضای زمانیکه وسعت فرضین
داشته باشد کسی خوابید و بیدار نشد تا غروب یا انکه در شب باعتقاد اینکه نماز مغرب کرده است نماز
عشا را بعمل اورد و خوابید و بیدار نشد مگر بعد از نصف شب انوقت فساد اعتقاد او منکشف شد
متشخص شد که نماز مغرب را بعمل نیاورده است یا انکه بعد از دخول شب و انقضای زمانیکه کفایت
صلوتین مینمود خوابید قبل از ادای صلوتین و بیدار نشد مگر قبل از نصف شب مقداریکه کفایت مینمود
مگر ادای نماز عشا را در جمیع این صور صوم ان روز ثابت نیست و زمام کلام در این مقام اگرچه تجاوز
از اعتدال نمود نظر باینکه مباحث مباحث مهمه بود و اصحاب رفع الله تعالی مقامهم متعرض نشده بودند
در این مقام ثبت نمود والله العالم بحقایق الاحکام و حججه الائمة النجباء العظام علیهم الاف التحیة والثنا

وشیخ طوسی است در خلاف و مبسوط و نهایه و اقتصاد و سلار بن عبد العزیز در مراسم موافقت مشایخ عظام فرموده

در بدایه و مخالفت نموده در نهایه چنانچه فرموده در بدایه اول وقت نماز عشا زوال الحمره است و ممتد است تا انکه

باقی ماند به نصف شب مقدار چهار رکعت و چونکه مشایخ مذکوره از اعاظم علمای شیعه میباشند بنابراین احتیاط

مقتضی اینست که شروع بنماز عشا نشود قبل از زوال حمره مغربیه و اکر نماز بجماعت بوده باشد چونکه تعجیل در ان

مطلوبست اولی اینست که اندکی تاخیر در نماز مغرب نماید بحدیکه تا فارغ می شود از نماز مغرب و نافلهٔ ان زوال حمره

شده باشد انوقت شروع بنماز عشا نماید ولاسیما بعد از ملاحظهٔ انکه مرحوم شیخ در خلاف این قول را نسبت

بمذهب اصحاب داده و مع ذلک اکر نخواهد کسی رعایت این احتیاط بکند مانعی ندارد و قول ثالث قولیست که در نماز

مغرب مذکور شد که ممتد است تا طلوع فجر صادق اکرچه اینقول را شیخ الطایفه در خلاف در وقت نماز مغرب نسبت

ببعض اصحاب داده لکن بیّن است انکسی که این قول را در نماز مغرب قایل شده البته قائل خواهد بود در نماز عشا

و این ظاهر است لکن ممکن است که کسی ادعا نماید اینقول اکرچه از کلام شیخ در خلاف ظاهر می شود که چنین قائلی در زمان

در علمای شیعه بوده باشد لکن چونکه از مبسوط ظاهر می شود اینقائل که قائل این قول شده در حال ضرورت است

نه مطلقا بنابراین پس قول باطلاق قائلی ندارد و اما قول بان در حال ضرورت پس قائل اینقول مجهول نخواهد بود

بلکه جماعتی از اعاظم متاخرین هم اینقول را اختیار نموده اند لکن مختار نزد حقیر اینست که فرقی مابین مختار

و مضطر در این باب نمیباشد و وقت نماز عشا منقضی می شود بانتصاف لیل مطلقا بنابراین هرگاه کسی در اول

شب خوابید قبل از ادای نماز عشا و بیدار نشد مکر بعد از نصف شب ظاهر اینست که نماز او قضا بوده باشد

کلامیکه در این مقام هست اینست که ایا واجب است این شخص روزه بکیرد همان روز را بقصد کفاره این عمل یا نه

ظاهر اینست که واجب بوده باشد خواه خوابیدن باختیار این شخص بوده باشد یا باضطرار خواه معتاد بوده باشد

به بیدار شدن یا نه ظاهر اینست که صوم واجب بوده باشد در جمیع صور مذکوره و همچنین ظاهر اینست که

وجوب صوم ثابت بوده باشد خواه نوم او بعد از اتیان بنماز مغرب بوده باشد یا قبل از اتیان بهر دو نماز

لکن ظاهر اینست که وجوب صوم مختص بوده باشد بصورتیکه انشاء نوم نموده باشد بعد از دخول لیل

و انقضای زمانیکه وسعت هر دو نماز را داشته باشد و اما هرگاه چنین نبوده باشد مثل اینکه قبل از تحقق

غروب خوابید و بیدار نشد مکر بعد از انتصاف لیل ظاهر اینست که صوم واجب نبوده باشد و همچنین است

هرگاه خوابید بعد از تحقق غروب لکن قبل از انقضاء زمانیکه وسعت هر دو نماز را داشته باشد بلکه مفروض

در فرض و کلام اصحاب اینست که بیدار شود بعد از نصف شب و قبل از فجر پس هرگاه فرض شود خوابید و بیدار

نشد مکر بعد از طلوع صبح ظاهر اینست در اینوقت نیز روزه واجب بوده باشد و همچنین محل سؤال در حدیث

معتبر یکی مستند حکم در مسئله است اکرچه مرد است لکن فرقی در این باب مابین مرد و زن نمیباشد پس هرگاه زن قبل

از نماز عشا خوابید و بیدار نشد مکر بعد از انتصاف لیل روزه از روز بران نیز واجب خواهد بود و انچه مذکور شد

در صورتی بود که اخلال بنماز عشا شده باشد در وقت ان بجهت نوم و اما هرگاه اخلال بان شده باشد بسبب اغماء

یا سهوا یا بسبب مستی یا متعمدا ترک نماز کرده باشد ایا در اینصورت روزه از روز بران شخص واجب خواهد بود یا نه

میکوئیم اما اغماء پس بی اشکال میتوان کفت که روزه بر مغمی علیه واجب نبوده باشد لکن این در صورتیست که اغماء

باختیار خود این شخص نبوده باشد باین معنی که این شخص باختیار خود احداث سبب اغماء ننموده باشد و اما

هرگاه باختیار خود احداث سبب اغماء نموده ممکن هست که کفته شود این شخص حکم عامد خواهد بود و حکم

عامد بعد مذکور خواهد شد و اما اخلال بنماز عشا ساهیا پس میکوئیم که سهو بر دو قسم است اول اینست که

معتقد این بود که نماز عشا را بعمل اورده باین جهت نماز عشا نکرد بعد از انتصاف شب مشخص شد فساد اعتقاد

او ظاهر اینست در اینصورت حکم بوجوب روزه از روز نتوان نمود و اکتفا بهمان قضاء نماز مینماید دوم اینست

که غافل شد از نماز کردن و وقتی متنبه شد که نصف شب شده بود احتیاط در دین مقتضی اینست در اینصورت

اخلال بروزه ان روز ننماید و اما اخلال بنماز عشا بجهت مستی پس میکوئیم این نیز بر دو قسم است یکقسم اینست که

مستی باختیار خود نباشد در اینصورت اکرچه حکم بوجوب روزه ان روز ممکن نیست لکن طریقهٔ احتیاط مقتضی

اینستکه اخلال بروزه ان روز ننماید و قسم دیکر اینست که مستی باختیار خود این شخص بوده که احداث سبب

سکر را باختیار خود نموده دور نیست حکم این شخص حکم عامد بوده باشد پس میکوئیم اما عامد یعنی کسیکه

عمدا ترک نماز کرد تا نصف شب کذشت ایا روزه ان روز بر این شخص واجب است یا نه دور نیست که واجب بوده باشد

پس هرگاه اخلال بروزه نماید معاقب خواهد بود بترک صوم چنانچه معاقب است بترک صلوة و بتاخیر ان

از وقت ان تنبیه سزاوار اینست که ختم مبحث شود بایراد چند مطلب اول اینست که وجوب صوم مذکور ایا

مختص است بصورتیکه اخلال بنماز عشا شده باشد در حضر یا ثابت است در سفر و حضر حق اینست که

تفصیل داده شود در مسئله مابین کثیر السفر و مسافریکه سفر او معصیت بوده باشد و غیرهما اکر کثیر السفر

بوده باشد ان شخصیکه اخلال بنماز عشا نموده یا انکه سفر او معصیت بوده باشد ظاهر اینست که واجب بوده

باشد که روزه کرفته باشد در ان روز و اما هرگاه چنین نبوده باشد روزه بران شخص واجب نخواهد بود

و همچنین است هرگاه اینام در شبی اتفاق افتاده باشد که روزه ان روز در شریعت طاهره مجوز نبوده باشد

مثل اینکه در شب عیدین اتفاق افتاده و همچنین است هرگاه عایقی از صوم در ان روز هم رسید مثل اینکه

مریض شد یا انکه ضعیفه حایض شد و هکذا جمله هرگاه این سبب صوم در شبی هم رسید که صوم ان روز

در شریعت ممنوع و محرم بوده باشد روزه در آن روز واجب بلکه جایز نخواهد بود و تفصیل مقام مقتضی آنست که گفته
شود این سبب صوم در شبی که هم رسید صوم آن روز در شریعت مطهره یا حرام است یا جایز است یا واجب
پس اگر حرام بوده باشد ظاهر اینست که روزه آن روز در این مقام مطلوب نبوده باشد پس جایز نخواهد بود
و اگر ممکن بوده باشد یعنی مانعی از صوم نبوده باشد واجب است روزه و اما اگر واجب بوده باشد این محتاج
بتفصیل است باین نحو واجب یا معین است مثل اینکه این امر در ماه مبارک رمضان اتفاق افتاده یا در شبی که روزه دیگر
آن بر این شخص معین بود مثل نذر یا بغیر نذر در اینصورت ظاهر اینست که لازم بوده باشد نیت هر دو روزه نماید پس صومین
تداخل خواهند نمود یا آنکه نیت روزه ماه مبارک یا نذر معین نماید و نیت این نماید که این جزئی باشد از آن صومیکه
مستند است باخلال نماز عشا و تحقیق مبنای این مسئله را کما هو حقه بتوفیق قادر توفیق در جلد خامس
از مجلدات مطالع الانوار در مباحث صلوة کسوف نموده ایم و اشاره اجمالی در جلد اول در مبحث مواقیت در خصوص
همین مسئله نیز شده است و هرگاه صوم آن روز معین نبوده باشد مثل اینکه صوم منذور بنذر مطلق در ذمه او بوده
و منظور نظرش این بود که فردا را بهمان قصد روزه گرفته باشد شب چنین امری اتفاق افتاد و هم چنین است قضای ماه
مبارک در صورت سعه وقت در اینصورت امتثال در حق این شخص بدو طریق ممکن هست اول آنست که روز را
بقصد کفاره تاخیر نماز عشا روزه گرفته وجوبا و روزه واجب بنذر مطلق را مثلا تاخیر اندازد بوقت دیگر
دوم آنست که همان روز را به نیت هر دو صوم روزه گرفته صومین در اینجا نیز تداخل خواهند نمود و فرق مابین
اینصورت و صورت سابقه آنست که تداخل در آنجا لازم بود بخلاف در این صورت که تداخل در اینمقام جایز خواهد بود
بنابراین هرگاه کسی مشغول بصومی شده باشد که تتابع و توالی در آن شرط بوده باشد مثل کفاره ماه مبارک
در صورت عدم تجاوز از نصف چنین امری اتفاق افتاد میتواند که آن روز بقصد هر دو صوم نماید امتثال بهر دو
در حق او حاصل میشود بنابراین اخلال بتتابع هم نخواهد رسید تا آنکه لازم باشد استیناف صوم کفاره نظر
باخلال امر تتابع بعلاوه ممکن هست که گفته شود در صورتیکه نا متداخل ننموده باشد بلکه همان روز را
به نیت این صوم مسبب اخلال بصلوة عشا بخصوصه روزه شود تخلل چنین امری موجب اخلال بتتابع
مطلوب در آن صوم نشود خصوصا در صورتیکه احداث سبب باختیار این شخص نبوده باشد مثل اینکه
فرض شود کسیکه شب سابق و روز آن هیچ خواب نکرده باشد بعد از ادای نماز مغرب خواست سجده شکر
مستحب را بعمل آورده باشد در اثنای سجده خواب بر او غلبه نمود خوابید و وقتی بیدار شد که حوالی صبح است لکن
بعد از فتح باب تداخل بتوفیق الله الموفق لا اگر حاجت باین دقت دیگر نخواهد بود مطلب ثانی آنست
هرگاه شب چنین امری اتفاق افتاد روز آن انشای سفر در حق چنین شخصی مجوز خواهد بود یا نه

حق در مسئله تفصیل در این مقام است مابین آنکه انشای سفر قبل از زوال بوده باشد یا بعد از زوال اگر
بعد از زوال بوده باشد میگوئیم جایز است چه مسافرت بعد از زوال منافات با اتمام صوم واجب ندارد
و اگر قبل از زوال بوده باشد تفصیل داده شود مابین کثیر السفر که رافع حکم او بظهور نرسیده
باشد و غیر آن اگر کثیر السفر بوده باشد حکم شود بجواز سفر و لزوم صوم در آن روز و اگر غیر کثیر
السفر بوده باشد در اینوقت تفصیل داده شود مابین سفر واجب و غیر واجب اگر غیر واجب است حکم می شود
بعدم جواز آن و تعین صوم بر آن شخص در آن روز و اگر واجب بوده باشد در اینوقت لازم می آید تعارض
واجبین مفری نیست در اینصورت مگر رجوع بترجیح و اختیار اهم در نظر شارع مثلا هرگاه فرض شود
چنین امری در شب اتفاق افتاد و روز فا قافله حاج میروند و این شخص هم مستطیع است و با تخلف
از این قافله مایوس از درک حج است در این سال در اینصورت ظاهر اینست که اختیار مسافرت نماید
و از روزه آن روز میگذرد و با عدم امکان ترجیح مخیر خواهد بود مابین اختیار احد واجبین و ترک دیگر
مطلب سیم آنست که آیا قضای این روزه در صورت اخلال بسبب عذر یا بغیر عذر واجب خواهد بود
یا نه مثل اینکه فرض شود چنین امری اتفاق افتاد در حق ضعیفه و صبح حایض شد یا در حق مریضی اتفاق
افتاد یا روز مریض شد یا معلوم شد که بحقیقت حال شده روز و حال آنکه اکل بعمل آورده بود یا آنکه سفر در حق
او متعین بود اختیار سفر نمود باین سبب یا آنکه روزه روز آن شب نظر بمنع در شریعت ممکن نبود مثل
اینکه شب احد عیدین بود یا لیالی التشریق که عبارتست از یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجة الحرام بوده
باشد در منی یا آنکه اخلال بصوم نموده متعمدا آثما ظاهر اینست که حکم بوجوب قضای این روزه ممکن
نبوده باشد در جمیع صور مفروضه مطلب چهارم آنست که این حکم مختص بنماز عشا است و در سایر صلوات
مثل ظهرین و صلوة مغرب ثابت نیست پس هرگاه بعد از زوال و انقضای زمانیکه وسعت فرضین
داشته باشد کسی خوابید و بیدار نشد تا غروب یا آنکه در شب باعتقاد اینکه نماز مغرب کرده است نماز
عشا را بعمل آورد و خوابید و بیدار نشد مگر بعد از نصف شب آنوقت فساد اعتقاد او منکشف شد
مشخص شد که نماز مغرب را بعمل نیاورده است یا آنکه بعد از دخول شب و انقضای زمانیکه کفایت
صلوتین مینمود خوابید قبل از ادای صلوتین و بیدار نشد مگر قبل از نصف شب بمقداریکه کفایت مینمود
مگر ادای نماز عشا را در جمیع این صور صوم آن روز ثابت نیست و زمام کلام در این مقام اگر چه تجاوز
از اعتدال نمود نظر باینکه مباحث مباحث مهمه بوده و اصحاب رفع الله تعالی مقامهم متعرض نشده بودند
در این مقام ثبت نمود والله العالم بحقایق الاحکام و حججه الائمة النجباء العظام علیهم آلاف التحیة و الثناء

والسلم مبحث چهارم در بیان وقت نماز صبح است و تحدید آن بدایة و نهایة پس میگوییم اول آن حین ظهور سفیدیست فوق
افق متصل بافق در جانب مشرق که منبسط و منتشر است در عرض افق متصل بان این اول فجر است که تعبیر از ان
بصبح صادق می شود در مقابل صبح کاذب که عبارت از سفیدی است که فوق افق بطریق استطاله هم میرسد قبل از
این و این سفیدی متصل بافق نیست بلکه فوق افق است و ظلمتی یعنی سیاهی فاصله هست مابین این
سفیدی و افق مشرق تعبیر از این می شود بصبح کاذب و فجر اول فجر اولش گویند بجهة اینکه این سفیدی
قبل از سفیدی که متصل بافق و منتشر در عرض افق است هم میرسد و صبح کاذب میگویند از باب صفت
بحال متعلق موصوف ای کاذب من اخبر بالصبح یعنی این سفیدی است که کسی که اعتماد باین میکند و اخبار میکند
که صبح است کاذبست در این اخبار و الهذا اول مذکور شد از فجر ثانی و صبح صادق میگویند ثانی را بجهة
انکه بعد از روشنی اول هم میرسد و صادق بجهة اینست که صادق است کسیکه اخبار میکند که صبح است
و این روشنی که عبارت از روشنی متصل بافق حسی مشرق و منتشر در عرض اینست اول وقت فریضه صبح است
و در اینوقت حرام می شود اکل و شرب بر کسیکه عازم صوم هست و وقت نماز ممتد است تا طلوع شمس
باین معنی که وقت نماز صبح منقضی میشود بطلوع شمس اما اینکه اول وقت نماز صبح حین ظهور سفیدی است
که مذکور شد پس محل اتفاق است و کسی از فقهاء در این اختلاف نکرده است و اما انقضای وقت آن بطلوع
شمس پس این مشهور مابین فقهاست خواه در حق مختار بوده باشد یا مضطر و شیخ طوسی تفصیل داده ما
بین مختار و مضطر و فرموده اگرچه در حق مضطر وقت ممتد است تا طلوع شمس لکن در حق مختار منتهی میشود
بظهور حمره در جانب مشرق چنانچه در مبسوط فرموده و باسفار صبح یعنی بکمال روشنی رسیدن چنانچه
در خلاف و ممکن است ارجاع هر دو بیک چیز مبحث پنجم در بیان اینست که هر یک از مواقیت مذکوره در
هر یک از صلوات خمس منقسم می شود بدو قسم وقت فضیلت و وقت اجزاء و مراد از وقت فضیلت
وقتی است که نماز در آن افضل است از نماز در وقت دیگر و مراد از وقت اجزاء وقتی است که نماز در آن
مسقط تکلیف است و مرجوح است نسبت بنماز در وقت فضیلت و وقت فضیلت صلوة ظهر از
اول زوال است تا انکه ظل حادث بمثل شاخص برسد و وقت اجزای آن بعد از انقضاء وقت فضیلت است
تا انکه باقی ماند بغروب شمس مقدار ادای عصر و وقت فضیلت نماز عصر بعد از ادای ظهر است تا انکه ظل حادث
بمقدار دو مثل شاخص برسد و وقت اجزای آن بعد از انقضای این مقدار است تا غروب شمس و وقت فضیلت
نماز مغرب از غروب شمس است تا غروب حمره مغربیه و وقت اجزای آن بعد از انقضای وقت فضیلت است
تا انکه باقی ماند از نصف شب مقداریکه ادای نماز عشا بکند و وقت فضیلت نماز عشا از غروب حمره مغربیه است

تا ثلث

تا ثلث شب و وقت اجزای آن بعد از فراغ از نماز مغربست تا زوال حمره مغربیه و بعد از ثلث شب است
تا نصف شب و وقت فضیلت فریضه صبح از اول طلوع فجر ثانی است تا ظهور حمره مشرقیه و وقت
اجزاء آن باقی است تا طلوع شمس مخفی نماند ظهور حمره در مشرق بعد از طلوع فجر دو وقت است اول
بعد از انفجار بفاصله بسیار کم و دیگری بعد از انکه خوب روشن شد و مراد در این مقام که وقت فضیلت
ممتد است تا ظهور حمره این معنی است که اخیر مذکور شد و از آنچه مذکور شد در بیان اصل وقت نماز عشاء
و بیان وقت فضیلت و وقت اجزای آن معلوم می شود که وقت فضیلت نماز عشا محفوف است بدو وقت
اجزا یعنی وقت فضیلت آن متوسط است مابین دو وقت اجزاء اول بعد از فراغ از نماز مغربست تا زوال
حمره مغربیه و ثانی بعد از انقضای ثلث شب است تا نصف شب و جماعتی از علما وقت فضیلت نماز
عصر را نیز چنین میدانند یعنی وقت فضیلت آن متوسط است مابین دو وقت اجزاء اول بعد از
فراغ از نماز ظهر است تا انکه ظل شاخص بمثل شاخص بشود آنوقت وقت فضیلت نماز عصر داخل میشود
و منقضی میشود برسیدن ظل بدو مثل شاخص بعد از آن وقت اجزاء است تا غروب و مختار خلاف
است بلکه بعد از انقضاء مقداریکه کفایه نماز ظهر کند وقت فضیلت نماز عصر داخل می شود بلی بعد از
تحقق زوال چنانچه راجح است تاخیر نماز ظهر بمقدار اتیان هشت رکعت نافله چنین است حال در نماز عصر
یعنی راجح اینست تاخیر در نماز عصر نماید تا فارغ شود از هشت رکعت نافله آن ولکن این در صورتیست
که خواهد اتیان بنافله نموده باشد و اما هرگاه نخواهد نافله بعمل آورد رجحان تاخیر صلوتین بمقدار
نافله مسلم نیست بلکه چنانچه اتیان بنماز ظهر نمود در اول زوال نماز ظهر اتیان شده خواهد بود در
وقت فضیلت خود چنین است حال در نماز عصر که هرگاه اتیان بان نماید بعد از فراغ از نماز ظهر بی
غیر فصل نماز عصر در وقت فضیلت خود واقع شده خواهد بود خواه اتیان بهشت رکعت زوال که
نافله ظهر است کرده باشد یا نه غایة ما فی الباب اینست که در صورت عدم اتیان بنافله در هر دو یا احدهما
خود را از فضیلت نافله محروم کرده خواهد بود بلی این مطلب در نماز عشا مسلم است که هرگاه اتیان شود
بان قبل از زوال حمره مغربیه واقع شده خواهد بود نماز عشاء در غیر وقت فضیلت خود بدانکه اهتمام
تمام در محافظت صلوات در اوقات فضیلت انها ضرور است و نهایة مبالغه در اخبار معتبره در این باب
بعمل آمده چنانچه در حدیث از کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که آنحضرت
فرموده که فضل و رجحان وقت اول بر وقت آخر بهتر است از برای مکلف از اولاد و اموال او و در حدیث
دیگر از آنسرور علیه السلام مرویست که فضیلت وقت اول بر وقت آخر مثل فضیلت آخرت بر دنیا و این

مدحست فوق جمیع محامد و حسنی است بالاتر از جمیع محاسن محروم ساختن انسان خود را از این سعادت عظمی
صورت انتفای علم بینی است شدید و خسارتی است عظیم و چونکه محافظت صلوات در اوقات فضیلت
انها موقوف بمعرفت وقت فضیلت میباشد و معرفت وقت فضیلت در غیر ظهرین بنحویکه مذکور شد
چندان صعوبتی ندارد و اما در ظهرین معرفت ان از راهیکه مذکور شد صعوبتی داشت لهذا مناسب
دانست در هر بلد وقت فضیلت این دو نماز اشاره نماید بنحویکه اظهر از این بوده باشد پس میگوئیم مذکور
در بلاد و غیره اینست وقتی که افتاب در اول جدی بوده باشد که شمس دران وقت در غایت انحطاط است
ظل حادث بمثل شاخص میرسد در دو ساعت و چهل و دو دقیقه یعنی در این وقت فضیلت نماز
ظهر مبدا است بقدر دو ساعت و چهل و دو دقیقه و ظل حادث در این وقت معادل دو مثل شاخص
میشود در سه ساعت و بیست و دو دقیقه و همچنین ظل حادث در وسط جدی معادل مثل شاخص
میشود در دو ساعت و چهل و چهار دقیقه و دو مثل شاخص میشود در سه ساعت و بیست و پنج
دقیقه و در اخر جدی که متصل با اول دلو است ظل حادث بمثل شاخص میرسد در دو ساعت و چهل
نه دقیقه و بدو مثل شاخص میرسد در سه ساعت و سی و دو دقیقه و در وسط دلو معادل مثل
شاخص میشود در دو ساعت و پنجاه و نه دقیقه و معادل دو مثل شاخص میشود در سه ساعت
و چهل و سه دقیقه و در اخر دلو که متصل با اول حوت است معادل مثل شاخص می شود در سه ساعت
نه دقیقه و دو مثل شاخص میشود در سه ساعت و پنجاه هشت دقیقه و در وسط حوت معادل مثل
شاخص میشود در سه ساعت و نوزده دقیقه و دو مثل شاخص میشود در چهار ساعت و یازده دقیقه
و در اخر حوت که متصل با اول حمل است معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت و بیست شش دقیقه و
دو مثل شاخص میشود در چهار ساعت و هیجده دقیقه و در وسط حمل معادل مثل شاخص میشود در سه
ساعت و سی و سه دقیقه و معادل دو مثل شاخص میشود در چهار ساعت و سی و یک دقیقه و در اخر
حمل که اول ثور است ظل شاخص معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت و سی و هفت دقیقه و دو مثل
شاخص میشود در چهار ساعت و چهل دقیقه و در وسط ثور معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت
و چهل دقیقه و دو مثل شاخص میشود در چهار ساعت چهل و هشت دقیقه و در اخر ثور که اول جوزا است
معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت و چهل یک دقیقه و دو مثل شاخص میشود در چهار ساعت
پنجاه و سه دقیقه و در وسط جوزا معادل مثل شاخص میشود در سه ساعت و سی و نه دقیقه و در این اشتباهی است وجه انرا در مطالع الانوار ایراد نموده ایم و دو مثل شاخص میشود در چهار ساعت و پنجاه و شش

دقیقه

دقیقه و در اخر جوزا که اول سرطان بوده باشد معادل مثل شاخص می شود در سه ساعت و سی و هفت دقیقه
و دو مثل شاخص می شود در چهار ساعت و چهل و سه دقیقه در این دو مقام نیز اشتباه شده و وسط سرطان
مثل وسط جوزا است و اول اسد مثل اول جوزا است و وسط اسد مثل وسط ثور است و اول سنبله مثل
اول ثور است و وسط سنبله مثل وسط حمل است و اول میزان مثل اول حمل است و وسط میزان مثل
وسط حوت است و اول عقرب مثل اول حوت است و وسط عقرب مثل وسط دلو است و اول قوس مثل
اول دلو است و وسط قوس مثل وسط جدی است اینها در صورتیست که عرض بلد نقل بسی و دو درجه
بوده باشد مثل اصفهان و نواحی ان و بلاد دیگر مثل ان بوده باشد در عرض و در صورتیکه عرض بلد بیشتر
بوده باشد یا کمتر مدت بلوغ ظل حادث بمثل شاخص یا بدو مثل شاخص بیشتر میشود یا کمتر و انچه مذکور
شد در بیان مدت بلوغ ظل حادث بمثل شاخص یا دو مثل شاخص در اوان بودن شمس بود در اوایل بروج
و اواسط و اواخر ان و در سایر احوال تقریبا مطلوب مشخص میشود و مخفی نماند انچه مذکور شد در تعیین مقادیر
مذکوره اگرچه مفید قطع نیست سیما با وقوع اشتباه در بعضی مواضع لکن چونکه مفید مظنه هست و باکی در
اعتماد بر مظنه در امثال این مقام نیست لهذا عمل بمقتضای ان نمودن بی عیب است و مع ذلک رعایت تعجیل
نمودن اتقن و احکم خواهد بود و انچه مذکور شد تا اینجا در بیان اوقات صلوات فرایض یومیه بود و اما
اوقات باقی فرایض انشاء الله تعالی هر یک در محل خود بیان خواهد شد **فصل بیستم** در تقسیم نمازهای
مستحبه است و نماز نافله منقسم میشود بنوافل یومیه و اقسام غیر یومیه بسیار است باعانه الله تعالی بسیاری
از انها در محل خود بیان خواهد شد کلام در این مقام در نوافل یومیه است و تسمیه بنوافل یومیه با انکه بسیار
در شب واقع می شود یا باعتبار اینست که اکثر ان متعلق بصلوات یومیه است اگرچه انچه متعلق بفرض فجر است
جایز است ایشان شود در شب یا باعتبار تسمیه مظروف باسم اشرف ظرفین و در این نیز چند مبحث است **اول**
در عدد رکعات نوافل یومیه است بدانکه نوافل یومیه سی و چهار رکعت است ضعف رکعات فرایض یومیه هشت
رکعت نافله زوال است که قبل از نماز ظهر ایشان میشود و هشت رکعت بعد از نماز ظهر و قبل از عصر ایشان میشود
و تعبیر میشود از اول بنافله ظهر و از ثانی بنافله عصر و در چنین نیت هر گاه متعرض این اضافه شود مطلقا عیبی ندارد
باین نحو که هشت رکعت را بنیت نافله ظهر و هشت رکعت را بنیت نافله عصر بعمل اورد بلکه شیخ صدوق
در کتاب هدایه مجموع شانزده رکعت را نافله ظهر دانسته هشت رکعت قبل از ظهر و هشت رکعت بعد از ان
قبل از عصر و نقل شده از ابن الجنید که چهارده رکعت را از نافله ظهر دانسته و دو رکعت را نافله عصر و این
هر دو قول ضعیف است و ممکن هست که مراد صدوق از ظهر زوال بوده باشد نماز بنا بر این مراد این

خواهد بود که شانزده رکعت نافله زوال خواهد بود چنانچه صاحب کتاب جامع تصریح نموده که شانزده رکعت نافله
زوال است و چهار رکعت نافله مغرب است که اتیان می شود بعد از نماز مغرب و دو رکعت نشسته است بجای یک رکعت
که بعد از نماز عشا است و از اتمام وتیره مینامند و هشت رکعت نماز شب است و دو رکعت شفع و یک رکعت وتر است
که مجموع یازده رکعت می شود و اطلاق نماز شب چنانچه بر هشت رکعت اول می شود اطلاق می شود بر مجموع
یازده رکعت و دو رکعت نافله فجر است که قبل از فریضه فجر اتیان می شود و آنچه مذکور شد که عدد رکعات نوافل
یومیه سی و چهار است این در حضر است و اما در سفر پس نصف آن ساقط است پس عدد رکعات این نافله
در سفر هفده خواهد بود و شانزده رکعت نافله ظهر و عصر و هم چنین نافله عشا که وتیره بوده باشد ساقط است
لکن این در حق مسافری است که قصر صلوة در حق او متعین بوده باشد و اما مسافری که قصر از او در حق او جایز نبوده
باشد مثل کثیر السفر یا کسیکه سفر او مشروع نبوده باشد ظاهر اینست که جمیع نوافل در حق او ثابت بوده باشد
مثل حضر و هم چنین است هرگاه قصر صلوة در حق او متعین نبوده باشد بلکه مخیر بوده باشد ما بین قصر و اتمام
مثل مسافر در مسجد الحرام یا مسجد نبی صلی الله علیه و آله در مدینه یا حایر حسین علیه السلام یا مسجد کوفه پس مسافر
در این اماکن اربعه اتیان بنافله ظهرین و وتیره میتواند نمود خواه فریضه را قصر کند یا تمام لکن کلام در اینست
که این حکم در صورتی است که اتیان بفریضه مقصوره در نفس این اماکن نماید یا ثابت است
اگرچه اتیان بفریضه مقصوره در خارج اماکن نیز نماید و علی التقدیرین نافله را نیز در نفس اماکن اتیان
نماید یا در خارج پس مسئله متصور بچند قسم می شود اول اینست که اتیان بفریضه نماید در خود اماکن تمام دوم
مثل اول است مگر آنکه اتیان بفریضه نماید مقصوره در این دو صورت نافله ثابت است مثل حضر سیم اینست که
اتیان بنافله در خارج نماید و اتیان بفریضه نماید در نفس اماکن لکن تامة چهارم مثل اینست مگر آنکه اتیان بفریضه
نماید در نفس اماکن مقصوره در این دو صورت نیز ظاهر اینست که اتیان بنافله تواند نمود پنجم اینست که اتیان
بنافله نماید در نفس اماکن و بفریضه در خارج ششم اینست که اتیان بهر یک از نافله و فریضه در خارج بوده باشد
و مشخص است که در این دو صورت فریضه قصر خواهد بود و این محل کلام نیست و کلام در اینست که آیا در این دو صورت
اتیان بنافله جایز هست یا نه هر یک از طرفین خالی از اشکال نیست لکن دور نیست که حکم بجواز اقرب بصواب بوده
باشد پس در قسم اول اتیان بنافله ظهر مینماید در نفس یکی از اماکن اربعه اگرچه حین اتیان بنافله ناوی این بوده باشد
که اتیان بفریضه در خارج خواهد نمود مقصوره یا آنکه نماز عشا را در خارج مقصوره اتیان نمود نماز وتیره را در نفس
یکی از اماکن اتیان میتواند نمود و در قسم ثانی که سادس اقسام است اتیان بهر یک از نافله ظهرین و ظهرین در خارج
از اماکن مینماید لکن در صورتیکه متمکن از اتیان ظهرین در نفس اماکن بوده باشد پس نافله ظهرین مثلا در سفر

دروقتی

در وقتی ساقط است که قصر در ظهرین متعین بوده باشد بلکه جایی که مفری از قصر در حق او نبوده باشد اگرچه تبدیل
مکان نماید مگر باقامه عشره ایام و هو مما لکن فیه چنین نیست نظر باینکه متمکن هست در آن وقت نماز را در نفس
اماکن اتیان نماید تامة بنابراین مسافر در مکه معظمه هرگاه اتیان نماز ظهرین را در منزل خود اتیان نماید متعین است
که قصر نماید لکن نظر باینکه متمکن هست از اتیان نماز در مسجد الحرام تامة لهذا میتواند اتیان بنافله ظهر
مثلا در منزل خود نماید بعد از فراغ از نافله نماز فریضه را در همان منزل مقصوره اتیان نماید و هم چنین است
در مدینه متبرکه و کربلای معلی علی مشرفهما الاف التحیة والثناء پس محصل کلام در این مقام اینست
کسیکه در یکی از اماکن اربعه مذکوره بوده باشد جایز است در حق او اتیان بنوافل خواه نافله و فریضه
هر دو را در خارج اماکن اتیان نماید یا هر دو را در نفس اماکن یا نافله را در نفس اماکن اتیان نماید و
فریضه را در خارج یا بالعکس و در صورت اتیان بفریضه در نفس اماکن خواه اتمام نماید یا قصر در جمیع
صور اتیان بنافله ظهرین و عشا در حق او مجوز خواهد بود و هم چنین هرگاه کسی از سفر وارد می شود
در دو فرسخ ببلد خود مانده زوال شد هرگاه تاخیر در نافله نماید تا ورود ببلد وقت نافله منقضی می شود
در اینصورت در حق او جایز است در بین راه نافله نماید و تاخیر در فریضه نماید تا ورود بخانه یا نه بلکه
اتیان بنافله و فریضه هر دو در سفر نماید در چنین صورت ممکن از اتیان بفریضه تامة در خانه خود هست
بتاخیر در آن اگرچه تا آخر وقت بوده باشد و هم چنین است هرگاه کسی انشاء سفر نماید در اول زوال
جایز است در حق او اتیان بنافله زوال در منزل اگرچه اتیان بفریضه ظهر در سفر نماید و وجه ثبوت نافله
در موارد مذکوره را در مطالع الانوار ذکر نموده ایم مبحث دویم در بیان وقت نافله ظهرین است و در این
چند قول است اول و هو اوسع الاقوال اینست که وقت نافله ممتد است بامتداد وقت فریضه و این
قول را صاحب شرایع و غیره حکایت نموده اند و تا حال بقائل این بر نخورده ایم لکن کلام ابی الصلاح در مبحث
صلوات مسنونه اگرچه موهم این هست چنانچه فرموده است که اوقات نافله ظهر و فریضه ممتد است بامتداد
آن فریضه لکن مذکور شد در اوقات فرایض که ایشان هم وقت اجزاء نماز ظهر را در حق مختار منتهی میدانند
برسیدن ظل شاخص بچهار سبع آن و وقت نماز ظهر را در حق مضطر منتهی میدانند برسیدن ظل شاخص مثل
شاخص پس مقتضای جمع ما بین دو کلام او اینست که وقت نافله ظهر ممتد است تا آنکه ظل شاخص مثل شاخص
شود لکن در حق مضطر بلکه مقتضای کلام ایشان در نماز عصر چنین است لکن در حق مضطر نظر باینکه وقت
نماز عصر را در حق مضطر ممتد میدانند تا غروب و در حق مختار وقت اجزاء ممتد میدانند تا بلوغ ظل مثل
شاخص دوم اینست که وقت نافله ظهر ممتد است تا آنکه ظل شاخص مثل شاخص شود و وقت نافله عصر

مثلاست تا آنکه ظل دو مثل شاخص شود و ارباب این قول مختلفند بعضی استثنا نموده اند از این دو وقت
مقداری را که کفایت فریضتین نماید و بعضی مطلق فرموده اند و استثنائی ننموده اند بلکه بعضی تصریح بعدم
استثنا نموده اند قول سیم وهو اضیق الاقوال آنست که وقت نافله ظهر ممتد است تا آنکه ظل حادث بدو
سبع شاخص برسد بعد از تحقق زوال تا اینوقت مشترک مابین نافله و فریضه است و بعد از آن مختص
بنماز ظهر میشود باین معنی که اتیان بنافله ظهر در اینوقت جایز نخواهد بود نظیر خروج وقت آن و وقت
نافله عصر باقی است تا آنکه ظل حادث بمقدار چهار سبع شاخص برسد بعد از آن مختص بنماز عصر میشود باین
معنی که اتیان بنافله بعد از انقضای این مقدار و قبل از عصر جایز نیست و مختار ما بین الاقوال قول ثالث است
و از جمله امور دیگر در این مقام مناسبست بیان شود دو مطلب است اول آنست که هرگاه کسی در اول زوال
بجهة عارضی ترک نافله ظهر نمود و نماز ظهر را در اول وقت اتیان نمود و هم چنین ترک نافله عصر نمود و نماز عصر را
بعد از ظهر بلا فصل بعمل آورد و هنوز ظل حادث مساوی دو سبع شاخص نشده در اینوقت باعث
رفع شد میتواند هر دو نافله را بعمل آورد بقصد اداء نظر ببقاء وقت هر دو و هرگاه فرض شود که رفع باعث شد
بعد از اداء ظهر و قبل از عصر در این صورت آیا میتواند اتیان بنافله ظهر نماید مقدم بر نماز عصر یا نه نظر باینکه
این نافله است در وقت فریضه و انفذ که ثابت است جواز این نافله است مقدم بر صلوة ظهر و مفروض اینست
که بعد است ظاهر اینست که جایز بوده باشد مطلب دوم در تحدید وقت نافله ظهر و عصر است بحسب ساعات
بدانکه مذکور در بحار و غیره آنست که زمان بلوغ ظل حادث بدو سبع شاخص وقتیکه شمس در راس جدی بوده
باشد در یکساعت و نیم و هفت دقیقه و چهار سبع شاخص در دو ساعت و ده دقیقه و در وسط جدی
در یکساعت و نیم و هشت دقیقه و چهار سبع شاخص در دو ساعت و دوازده دقیقه و در آخر جدی که اول
دلو است بلوغ ظل بدو سبع شاخص در یکساعت و چهل دقیقه و چهار سبع در دو ساعت و هفده دقیقه
و در وسط دلو بلوغ ظل بدو سبع شاخص در یکساعت و نیم و شانزده دقیقه و چهار سبع در دو ساعت
بیست و سه دقیقه و در آخر دلو که اول حوت است بلوغ ظل بدو سبع در یکساعت نیم شانزده دقیقه در این
اشتباه است و چهار سبع در دو ساعت و نیم و یک دقیقه و در وسط حوت بلوغ ظل بمقدار دو سبع در یک
ساعت و نیم و بیست و چهار دقیقه و چهار سبع در دو ساعت و نیم و هشت دقیقه و در آخر حوت که اول
حمل است بلوغ ظل بدو سبع شاخص در دو ساعت الا سه دقیقه و چهار سبع در دو ساعت و نیم و سی و ده
دقیقه و در وسط حمل بلوغ ظل بمقدار دو سبع در دو ساعت الا سه دقیقه و چهار سبع در دو ساعت و نیم
و هفده دقیقه و در آخر حمل که اول ثور است بلوغ ظل بمقدار دو سبع در دو ساعت الا پنج دقیقه در این اشتباه هست

ومقدار

و بمقدار چهار سبع در دو ساعت و نیم و هفده دقیقه و در وسط ثور بلوغ ظل بمقدار دو سبع در دو ساعت
الا نه دقیقه و بمقدار چهار سبع در دو ساعت و نیم و پانزده دقیقه است و در آخر ثور که اول جوزا است بلوغ
ظل بمقدار دو سبع در یکساعت و چهل و نه دقیقه و بمقدار چهار سبع در دو ساعت و چهل و دو دقیقه
و در وسط جوزا بلوغ ظل بمقدار دو سبع در یکساعت و سی و هشت دقیقه و بمقدار چهار سبع در دو ساعت
و سی و هشت دقیقه و در آخر جوزا که اول سرطان است بلوغ ظل بمقدار دو سبع در یکساعت و چهل و یک دقیقه و چهار
سبع در دو ساعت و سی و هشت دقیقه و وسط سرطان مثل وسط جوزا است و آخر سرطان یعنی اول اسد
مثل اول جوزا است و وسط اسد مثل وسط ثور است و آخر اسد یعنی اول سنبله مثل اول ثور است و وسط سنبله مثل
وسط حمل است و آخر سنبله یعنی اول میزان مثل اول حمل است و وسط میزان مثل وسط حوت است و آخر میزان یعنی
اول عقرب مثل اول حوت است و وسط عقرب مثل وسط دلو است و آخر عقرب یعنی اول قوس مثل اول دلو است
و وسط قوس مثل وسط جدی است و در بعض مواضع اگرچه اشتباه شده لکن بنحوی نیست که منافی با مطلب
بوده باشد بنابراین عمل بمقتضای آن نمودن در اتیان نوافل بی عیب است مخفی نماند که آنچه مذکور شد در وقت نافله
ظهرین در غیر روز جمعه است و اما در روز جمعه چنین نیست و هم چنین عدد رکعات نافله روز جمعه علاوه است از عدد
رکعات نافله سایر ایام بچهار رکعت پس عدد رکعات نافله روز جمعه بیست است و اشکالی در این نیست بلکه کلام در
وقت اتیان باین بیست رکعت است و احتمالات در این بسیار است اول آنست که اتیان شود بمجموع بیست
رکعت قبل از زوال مجتمعة یعنی در یکدفعه ظاهر اینست که جایز بوده باشد در هر وقت از اوقات قبل از زوال
که بوده باشد خواه وقت پهن شدن آفتاب یا وقت بلند شدن آفتاب یا قریب بزوال بوده باشد در هر وقت
که خواسته باشد مجموع بیست رکعت را یکدفعه اتیان میتواند نمود دوم آنست که مجموع بیست رکعت را باز اتیان نماید
قبل از زوال لکن متفرقه این نیز بهر نحو که خواسته باشد ظاهر اینست که جایز بوده باشد لکن افضل اقسام
متصوره اینست که توزیع نموده باین نحو که شش رکعت را وقت انبساط شمس یعنی وقت پهن شدن آفتاب
در سطح زمین اتیان نماید و شش رکعت را وقتیکه آفتاب بلند شد اتیان نماید و شش رکعت دیگر را قریب
بزوال اتیان نماید و دو رکعت را متصل بزوال یعنی بسیار نزدیک بزوال اتیان نماید و بعد از تحقق زوال
ظاهر اینست که جایز نباشد باین معنی که جایز نیست تاخیر نماید این دو رکعت را و بعد از زوال اتیان نماید
و اگر اتفاق افتاد زوال شد و اتیان باین دو رکعت ننموده باشد قبل از اتیان بفریضه اتیان باین دو رکعت نماز نماید
سیم آنست که اتیان نماید بمجموع بیست رکعت نافله بعد از زوال و قبل از اتیان بفریضه مجتمعة بوده باشد یا
متفرقه و این هم اگرچه از کلام شهید ثانی ظاهر میشود جواز آن در شرح لمعه و شرح ارشاد لکن مختار عدم

جواز است چهارم آنست که اتیان نماید بمجموع بیست رکعت نافله در میان دو نماز خواه مجتمعة بوده باشد یا متفرقة
واین نیز جایز نیست اگرچه مرحوم علامه در نهایة الاحکام وشهید ثانی در شرح ارشاد تصریح فرموده اند بر جواز
پنجم آنست که اتیان نماید بمجموع بیست رکعت بعد از ادای فریضتین وتشکیکی در جواز این نیست خواه مجتمعة
اتیان نماید یا متفرقة لکن کلام در اینست که در این وقت بنیت قضا اتیان نماید یا بنیت ادا اولی آنست که قصد
قربة مطلقة نماید ومتعرض ادا وقضا هیچیک نشود ششم توزیع است واین بچند قسم متصور میشود اول
آنست که بعضی از این نافله را قبل از زوال اتیان نماید وبعضی را بعد از زوال قبل از ادای فریضتین وثانی آنست
که بعضی از آنها را بعد از زوال وقبل از فریضه وباقی را فیما بین فریضتین اتیان نماید وثالث آنست که
بعضی را بعد از زوال اتیان نماید قبل از فریضتین وباقی را بعد از فریضتین ورابع آنست که بعضی را بعد از
زوال وقبل از فریضه وبعضی از آنها فیما بین فریضتین وبعض دیگر را بعد از فریضتین وخامس آنست که
بعضی را قبل از زوال اتیان نماید وبعضی را بعد از زوال قبل از فریضتین وبعضی را فیما بین فریضتین فقط
یا بعد از فریضتین هم اتیان نماید ظاهر اینست که هیچیک از این اقسام جایز نبوده باشد بلی اقسام دیگر هست که
مضایقه از جواز آنها نداریم اول آنست که بعضی از نافله را قبل از زوال اتیان نماید وتتمه را فیما بین فریضتین وسه
قسم از این منصوص است یکی آنست که هشت رکعت در مابین فریضتین اتیان شود دوم آنست که شش رکعت
فیما بین اتیان شود سیم آنست که چهار رکعت فیما بین اتیان شود دوم آنست که بعضی از نافله را قبل از زوال اتیان
نماید وتتمه را بعد از فریضتین وثالث آنست که جمع مابین هر سه نماید یعنی بعضی را قبل از زوال اتیان نماید
وبعضی را بعد از زوال لکن فیما بین فریضتین وتتمه را بعد از فراغ از ظهر وفریضه اتیان نماید ودر نیست این
اقسام هم جایز بوده باشد بعید نیست لکن مناسب آنست که ختم مبحث نمائیم بذکر دو مطلب اول آنست مذکور شد که هرگاه
کسی اتیان باین بیست رکعت نماز نماید بهر یک از انحاء مذکوره که بوده باشد مؤدی سنت خواهد بود مگر اقسامی
که تصریح شد بعدم جواز آنها لکن افضل از همه آنست که اتیان شود بمجموع بیست رکعت قبل از زوال بتوزیعی
که مذکور شد باین نحو که شش رکعت وقت انبساط شمس وشش رکعت وقت ارتفاع آن وشش رکعت
قریب بزوال ودو رکعت متصل بزوال الحال اینکه در این مقام هست اینست که هرگاه عید فطر یا عید اضحی
اتفاق افتاده در روز جمعه آیا حکم نافله بحال خود باقی است یا خیر نظر باینکه اتیان بنماز نافله در این دو یوم
قبل از نماز عید وبعد از آن منهی عنه است ظاهر احتمال اول است پس نافله مذکوره بر حال خود باقی است
اگرچه در صورت مفروضه بوده باشد وظاهر اینست که نهی منصرف بغیر این نماز بوده باشد مطلب ثانی
آنست که مجموع این بیست رکعت نماز از نافله ظهر وعصر این روز است یا از وظیفه روز جمعه است یا شانزده

رکعت

رکعت از نافله ظهرین است وچهار رکعت از وظیفه یوم جمعه است ثمره در مقام نیت ظاهر میشود ظاهر احتمال اول است
پس ده رکعت اول را بنیت نافله ظهر یا صلوة جمعه بعمل میتوان آورد وده رکعت باقی را بنیت نافله عصر لکن
اولی اینست که نیت اینکه از نافله فریضتین است یا از وظیفه یوم است متعرض هیچیک نشود بلکه مقصود
این باشد چونکه شارع مقرر فرموده در این روز بیست رکعت نماز شود امتثالا للطلبه وطلبا للرضاه این
نماز را بعمل می آورم مبحث سیم در بیان وقت نافله مغرب وقت این نافله داخل می شود بعد از انقضای
مقداری که کفایة نماز مغرب نماید بعد از تحقق غروب لکن جایز نیست اتیان بنافله مگر بعد از ادای نماز مغرب
ودر آخر وقت این نافله خلافست بسه قول اول مشهور ومعروف مابین فقها آنست که وقت آن منقضی
میشود بزوال حمره مغربیه وظاهر محقق در معتبر وعلامه در منتهی دعوی اتفاق علمای شیعه است بر این مطلب
دوم آنست که ممتد است بامتداد وقت مغرب واین مختار شیخ شهید است در دروس وصاحب مدارک
سیم جمع مابین هر دو قول است اول در حق مختار ودوم در حق مضطر واین ظاهر می شود از کلام ابی الصلاح
در کافی نظر باینکه در فصل صلوات مسنونه فرموده است که وقت نافله هر فریضه ممتد است بامتداد وقت آن
فریضه ودر وقت نماز مغرب قایل شده که وقت مختار منتهی میشود بزوال حمره مغربیه ووقت مضطر باقی است
تا نصف شب ومختار مابین اقوال قول اول است بلکه مناسب آنست که تنبیه شود در این مقام بچند چیز اول
آنست که هرگاه فرض شود کسی مریدو امر را باعتبار باعثی قرار داد که ترک نافله مغرب نماید وباین قصد اتیان
بهر دو نماز نمود بلا فصل بعد رفع باعث شد وقرار داد که اتیان بنافله مغرب نماید اگر بعد از زوال حمره است
اتیان مینماید بنیت قضا واگر قبل از زوال حمره است ظاهر اینست که اتیان بنیت ادا میتواند نمود دوم
آنست که مکروه است حرف زدن مابین مغرب ونافله آن وهم چنین مابین چهار رکعت سیم سجده شکر که مستحب است
بعد از فراغ از فرایض اولی اینست که اتیان شود بان سجده مقدم بر نافله مغرب مبحث چهارم در بیان مزاحمة
نوافل مذکوره است نسبت بفرایض ودر این چند مقام است اول آنست که نافله ظهرین مزاحم این دو نماز
میشود در وقت این دو نماز توضیح این اجمال آنست هرگاه کسی یک رکعت از نافله ظهر را قبل از اتیان
نمود و وقت نافله منقضی شد در این صورت جایز است که هفت رکعت دیگر را مزاحم نماز ظهر کرده اند یعنی
هفت رکعت را بعد از انقضای وقت نافله اتیان نماید بعد اتیان بنماز ظهر نماید وهم چنین است حال
در نافله عصر پس هرگاه یک رکعت را قبل از وقت خود اتیان نمود و وقت این نافله منقضی شد میتواند
اتمام نافله عصر نماید مقدم بر نماز عصر واشکالی در این نیست لکن کلام در اینست که آیا این حکم مختص بصورتی است
که این شخص باعتقاد سعه وقت نافله شروع بنافله نمود وبعد از اتیان بیک رکعت فساد اعتقاد او منکشف شد

با آنکه مختص باین صورت نیست بلکه حکم ثابت است در صورتیکه قبل از شروع بنماز نافله معتقد آن بوده باشد که وقت نافله وسعت ندارد مگر یک رکعت از آن را و در این صورت جایز هست یک رکعت را در وقت اتیان نماید و تتمه را در خارج وقت ظاهر اینست که حکم در هر دو صورت ثابت بوده باشد و مختص بصورت اول نبوده باشد و لکن این در صورتیست که خروج وقت نافله بعد از اتیان بیک رکعت بوده باشد اما هرگاه قبل از اتمام یک رکعت بوده باشد این حکم ثابت نیست آیا در اینصورت اتمام دو رکعت جایز است یا آنکه قطع آن نماز متعین است ظاهر اول است لکن این در صورتیست که باعتقاد سعه وقت شروع بنماز نافله نموده باشد و قبل از اتمام رکعت فساد اعتقاد او ظاهر شود بلکه وقت خارج شود قبل از اتمام رکعت در اینصورت اگرچه اتمام دو رکعت جایز است یعنی قطع نماز براو لازم نیست لکن اتمام هم نافله جایز نیست اما هرگاه قبل از شروع بنماز مشخص بوده باشد که متمکن از اتمام یک رکعت در وقت نیست ظاهر اینست که شروع بنافله در اینصورت جایز نبوده باشد **مقام دویم** در اینست که آیا این مزاحمت در نافله روز جمعه ثابت هست یا نه باین معنی که کسی شروع نمود بنافله روز جمعه باعتقاد سعه وقت بعد از اتمام یک رکعت مشخص شد که وقت نافله خارج شد یعنی وقت فریضه داخل شده بتحقق زوال در اینصورت ظاهر اینست که مزاحمت نبوده باشد یعنی اتمام نافله روز جمعه جایز نبوده باشد و اما اتمام آن نمازیکه شروع نموده و بعد از اتیان بیک رکعت وقت خارج شد ظاهر اینست که جایز بوده بلکه دور نیست که اتمام آن دو رکعت جایز بوده باشد اگرچه خروج وقت قبل از اتمام یک رکعت بوده باشد ملخص مقال اینست که مزاحمت نافله در روز جمعه با فریضه ثابت نیست اگرچه ده رکعت نافله را بلکه هیجده رکعت را بعمل آورده باشد بلی هرگاه هیجده رکعت را اتمام نموده باشد و شروع برکعت نوزدهم نموده باشد در اینوقت وقت نافله خارج شود یعنی وقت نماز ظهر داخل شود در اینصورت میتواند آن دو رکعت را اتمام نماید تا بیست رکعت تمام شود اگرچه این مزاحم فریضه شده **مقام سیم** در مزاحمت نافله مغربست با صلوة عشا باین معنی که شروع بنماز نافله مغرب نمود باعتقاد آنکه وقت تمام نافله باقی است بعد از اتمام یک رکعت وقت خارج شود در اینصورت ظاهر اینست که اتمام نافله مغرب یعنی چهار رکعت را نتواند نمود و لکن اتمام آنچه شروع نموده ظاهر اینست که جایز بوده باشد اگرچه خروج وقت قبل از اتمام یک رکعت بوده باشد اما این در صورتیست که قبل از شروع بنماز معتقد سعه وقت نسبت بهمه چهار رکعت بوده باشد و هرگاه چنین نبوده باشد این منقسم بچند قسم میشود **اول** اینست که معتقد این هست که بقدر دو رکعت از وقت نافله باقی است در اینصورت ظاهر اینست که تواند دو رکعت را اتیان نمود ظاهر اینست که میباید در اینوقت قصد این کند که این دو رکعت اخیرتین است **دویم** اینست که معتقد اینست که وقت وسعه یک رکعت دارد نه دو رکعت در اینصورت ظاهر اینست که شروع بنافله نتواند نمود **سیم**

اینست

اینست که معتقد اینست که وقت وسعت سه رکعت دارد در اینصورت اتیان بدو رکعت میتواند نمود نه علاوه

بحث پنجم در بیان بعض نمازهای وارده در اینوقت است یعنی ما بین نماز مغرب و نماز عشا در اخبار تعبیر از این دو وقت یعنی بعد از غروب آفتاب تا غروب شفق و هم چنین بعد از طلوع فجر تا طلوع شمس تعبیر از این دو وقت بساعت غفلت شده و وجه تسمیه اینوقت بساعت غفلت چنانچه بعضی اخبار ایمائی دارد بر این اینست که جنود شیطان در اینوقت غافل میشوند از احوال انسان پس مراد اینست که این ساعتی است که جنود شیطان از انسان غافل میباشند پس انسان از شر آنها در اینوقت محفوظ میباشد پس دعا و عبادت در اینوقت اقرب باجابت و احری بقبول خواهد بود و حدیثی که اشاره بآن شده اینست که شیطان پهن میکند لشکر و جنود لیلیه خود را از برای اغوای عباد الله از وقت غایب شدن شمس تا زوال شفق که حمره مغربیه است و هم چنین پهن میکند عسکر و جنود نهاریه خود را از وقت طلوع فجر تا طلوع شمس پس این دو وقت وقت جمع نمودن عسکر و پهن نمودن و منتشر ساختن جنود است بجهة اغوای عباد الله خلایق پس در این دو وقت چونکه مستولی نیستند بر خلایق لهذا میتوان گفت که غافلند از احوال انسان و چونکه منتشر میسازد آنها را بجهة اغوای ناس لهذا مناسب اینست که در آن وقت انسان مشغول بذکر و دعا شود تا از شر آنها محفوظ باشد یا آنکه چون این دو ساعت ساعت شریفی است و غالب ناس از شرافت آنها غافلند لهذا تسمیه شده بساعت غفلت نظر بغفلت اغلب ناس از برکت و شرافت آنها یا آنکه چون شیطان در این دو وقت جنود خود را متفرق مینماید بجهة اغوا و اغفال ناس از طاعت الهی جل شانه باین مناسبت تسمیه شده بساعت غفلت علی ای حال مقصود در این مقام اشاره است ببعض نمازهای وارده در اینوقت که عبارت از بعد از نماز مغرب و قبل از نماز عشا است و در اینمقام اقتصار میشود بچند نماز **اول** چهار رکعت نافله مغربست که بیان شد **دوم** نمازیست که مشهور شده در السنه بصلوة غفیله و این نماز دو رکعت است در رکعت اولی بعد از حمد این آیه را بخواند وذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین فاستجبنا له ونجیناه من الغم وکذلک ننجی المؤمنین و در رکعت ثانیه بعد از حمد این آیه را بخواند وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو ویعلم ما فی البر والبحر وما تسقط من ورقة الا یعلمها ولا حبة فی ظلمات الارض ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین عبارت حدیث بعد از این اینست فاذا فرغ من القراءة رفع یدیه وقال اللهم انی اسئلک بمفاتح الغیب التی لا یعلمها الا انت ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تفعل بی کذا وکذا ویقول اللهم انت ولی نعمتی والقادر علی طلبتی تعلم حاجتی فاسئلک بحق محمد وآله علیه وعلیهم السلام لما قضیتها لی ویسئل الله حاجته

خود را در آن وقت ذکر نماید وقوله ۳ فی اخر الحدیث و سئل الله حاجته اشاره بایست که حاجت هم

اعطاه الله ما سأل اینست عبارت حدیث وقوله علیه السلام وان تفعل بی کذا وکذا اشاره است بانکه حاجت ۲
خود را دو مرتبه در قنوت ذکر نماید وگویا نکته در تکرار این بوده باشد که یکمرتبه متوسل میشود بذات اقدس
جل شانه در قضای حاجت خود بمعونت شفاعت بمفاتح الغیب یعنی آن چیزها ئیکه موجب توصل بمغیبات است
از اسم اعظم الهی وغیره از جمله چیزها ئیکه عالم بانها نیست مگر باریتعالی جل شانه وباین اشاره است قوله علیه السلام
بمفاتح الغیب التی لا یعلمها الا انت تا اخر و مرتبه دیگر وسیله قضای حاجت خود قرار میدهد سید المرسلین
صلوات الله وسلامه علیه واله الاطهار را وباین اشاره است قوله علیه السلام فاسئلک بحق محمد واله الی اخره وقوله ع
وسئل الله حاجته ممکن است که مراد این بوده باشد که ذکر حاجت خود نماید بعد از انکه گفت تعلم حاجتی
باین نحو اللهم انت ولی نعمتی والقادر علی طلبتی تعلم حاجتی وهی ان تغفرلی ذنوبی وتجعلنی ممن اخترتهم
لدینک وخلقتهم لجنتک وتیسرنی فی اقرب الطرق للوفود علیک وتحشرنی فی زمرة اولیائک الذین
لا خوف علیهم ولاهم یحزنون وهر مطلب که خواهد ذکر نماید انوقت بگوید فاسئلک بحق محمد واله علیه وعلیهم
السلام لما قضیتها لی و ممکن است که مراد این باشد که ذکر حاجت خود نماید در اخر باین نحو اللهم انت ولی
نعمتی والقادر علی طلبتی تعلم حاجتی فاسئلک بحق محمد واله علیه وعلیهم السلام لما قضیتها لی انوقت ذکر
حاجت خود نماید واحتمال سیم اینست که قوله علیه السلام وسئل حاجته اشاره بوده باشد بتفسیر کذا وکذا در انجا
که فرموده وان تفعل بی کذا وکذا واین بعیدست چه اگر مراد این بود میبایست در جنب ان ذکر شده باشد
واحتمال چهارم اینست که مراد این بوده باشد که بعد از فراغ از نماز سؤال حاجت خود نماید بنابراین وسئل الله
حاجته عطف خواهد بود بر صلی که در اول حدیث مذکور است واول حدیث اینست من صلی بین العشائین
رکعتین قرء فی الاولی الحمد وقوله وذا النون اذ ذهب مغاضبا الی قوله وکذلک ننجی المؤمنین وفی الثانیه
الحمد وقوله وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو الی اخر الایه فاذا فرغ من القرائة رفع یدیه الی اخر الحدیث حاصل
معنی حدیث بنابراین چنین خواهد بود که کسیکه میان نماز مغرب وعشا دو رکعت نماز کند باین کیفیت که مذکور شد
وسؤال کند حاجت خود را بعد از نماز هرگاه چنین نماید خداوند عالم اجابت حاجت او خواهد فرمود و حاجت
او را باو خواهد داد وهرگاه جمع مابین همه نماید بهمه احتمالات حدیث عمل کرده خواهد بود باین نحو که بجای وان
تفعل بی کذا وکذا ذکر حاجت خود نماید وهمچنین بعد از انکه گفت تعلم حاجتی سؤال حاجت خود نماید
واعاده آن بعد از انکه گفت لما قضیتها وهمچنین بعد از فراغ از نماز واگر چنین نماید اشمل واتقن خواهد
بود و مخفی نماند انچه مذکور شد در بیان کیفیت وحقیقت این نماز بود وکلامیکه در این مقام هست در حکم است
که آیا این نماز را مابین نماز مغرب وعشا میتوان بعمل اورد یا نه لتحقیق مرام در این باب تفصیل در مقال است پس

میکویم

میکویم اتیان باین نماز یا قبل از زوال سرخی است که در جانب مغرب هم میرسد بعد از غروب یا بعد از ان در صورت
اول یا اقتصار مینماید بهمین دو رکعت یا جمع میکند مابین ان وچهار رکعت نافله مغرب ودر صورت ثانیه
یا این دو رکعت نماز را مقدم میدارد بر نافله مغرب یا در وسط ان اتیان مینماید یا بعد از ان پس اقسام مسئله
شش است اول اینست که اتیان باین نماز نماید قبل از زوال حمره مغربیه واقتصار نماید بر ان دویم اینست که جمع
نماید مابین ان ونافله مغرب لکن این نماز را مقدم میدارد بر نافله مغرب در این دو صورت ظاهر اینست که اتیان
باین نماز میتوان نمود سیم اینست که جمع نماید مابین این نماز ونافله مغرب لکن اتیان باین نماز نماید مابین
نافله مغرب مشخص است که این قبل از زوال حمره مغربیه خواهد بود واین قسم نیز ظاهر اینست که جایز بوده
باشد چهارم اینست که اتیان نماید باین دو رکعت بعد از چهار رکعت نافله مغرب لکن قبل از زوال حمره مغربیه
این نیز دور نیست که جایز بوده باشد پنجم مثل چهارم است مگر اینکه اتیان باین دو رکعت بعد از زوال حمره
مغربیه بوده باشد ششم اینست که اقتصار نماید باین دو رکعت لکن بعد از زوال حمره مغربیه این دو قسم
ظاهر اینست که جایز نبوده باشد پس اتیان باین دو رکعت در چهار صورت که اول مذکور شد بعینه است
لکن انها مختلف میباشند در قوت وضعف باین معنی که دو صورت اول حکم بجواز کمال قوت دارد
وصورت ثالثه اگرچه جایز است لکن مثل این دو صورت در قوت نیست چنانچه جواز در صورت ثالثه
اقوی از صورت رابعه است وممکن است که هرگاه کسی دو رکعت نافله مغرب را اتیان نماید بکیفیتی که مذکور شد
ودر ان قصد هر دو نماز کند هم قصد نافله مغرب وهم قصد این نماز امتثال نسبت بهر دو نماز بعمل
اورده باشد پس فایز بثواب هر دو نماز خواهد بود انشاء الله تعالی وجه جواز این نماز در چهار صورت
که مذکور شد وعدم جواز در صورت اخیره ظاهر می شود از مطالع الانوار واز جمله صلوات وارده مابین نماز
مغرب ونماز عشا نماز معروف بنماز وصیت است که شیخ طوسی در کتاب مصباح ذکر فرموده از جناب رسول
خدا صلی الله علیه واله که انجناب در مقام وصیت بامت خود فرموده که وصیت میکنم شما را بدو رکعت
نماز میان مغرب وعشا قراءت بکنند در رکعت اولی بعد از حمد سیزده مرتبه سوره اذا زلزلت ودر رکعت
ثانیه بعد از حمد پانزده مرتبه قل هو الله احد کسیکه این نماز را بکند در هر ماهی میباشد او از جمله متقین
وهرگاه در سالی بکند میباشد او از جمله محسنین وهرگاه در هر جمعه بکند میباشد از جمله نماز کنندگان
واگر در هر شب جمعه بعمل اورد مزاحم من می شود در بهشت وغیر از خداوند عالم جل شانه کسی احصای ثواب
او را نمیتواند نمود وچونکه حدیثی که مشتمل باین نماز هست ضعیف است لهذا ترک این نماز اولی است مگر
در صورتیکه اتیان بنافله مغرب نماید یا انکه این نماز را مقدم بر نافله مغرب اتیان نماید در این دو صورت

ظاهر اینست که اتیان باین نماز عیب نداشته باشد و از جمله نمازهای وارده مابین عشائین نمازیست که
در دهه اول ذی الحجة الحرام مابین این دو نماز وارد شده و این نمازیست روایت شده از کاشف اسرار و دقایق
جناب امام جعفر صادق علیه السلام که آنحضرت فرموده که جناب والدم بمن امر فرموده که نباید ترک کنی دو رکعت
نماز را میان نماز مغرب و عشا در دهه ذی الحجه و میخوانی در هر یک از این دو رکعت بعد از فراغ از سوره
مبارکه حمد سوره قل هو الله احد و این آیه شریفه را و واعدنا موسی ثلثین لیلة و اتممناها بعشر فتم میقات
ربه اربعین لیلة وقال موسی لاخیه هرون اخلفنی فی قومی واصلح ولا تتبع سبیل المفسدین بعد از آنکه
این دو رکعت نماز را میان این دو نماز در این دهه بعمل آوری شریک خواهی بود با حاج در ثواب ایشان
اگرچه حج نکرده باشی این نماز نیز مثل نماز وصیت است بلکه بر اینکه سند این اضعف از سند اوست چه آنحدیث
در احدی از کتب معتبره روایت نشده و سید بن طاوس نقل فرموده این را از کتاب ابن اشناس و نه اصل
این کتاب معروفست و نه مصنف آن پس اعتماد باین نمیتوان نمود در حکم بجواز این نماز در وقت فریضه مگر
بنحویکه در صلوة وصیت مذکور شد باین نحو که اقتصار نماید باین نماز و اتیان بنافله مغرب نماید یا آنکه در
صورت جمع مابین هر دو اول اتیان باین نماز نماید بعد بنماز نافله مغرب در این دو صورت بنحویکه
بود چنانچه وجه آن در مطالع الانوار مبین است و از جمله نمازهائیکه متداول شده در این اعصار میان نماز
مغرب و عشا میکنند نماز هدیه میت است و این مطلب ماخذی ندارد بلکه تا حال بمستندی از برای
این نماز برنخورده ایم مگر آنچه کفعمی در مصباح ایراد نموده و آن اینست صلوة الهدیة لیلة الدفن رکعتان
فی الاولی الحمد و آیة الکرسی و فی الثانیة الحمد و القدر عشرا فاذا سلم قال اللهم صل علی محمد و آل محمد
وابعث ثوابها الی قبر فلان قال و فی روایة اخری بعد الحمد التوحید مرتین و فی الثانیة بعد الحمد الهیکم
التکاثر عشرا ثم الدعاء المذکور و از اینکه اسناد بمعصوم علیه السلام نداده حدیث بودن آن مشخص نیست بلی ظاهر
میشود از عبارت و فی روایة اخری اینکه اول مذکور شده حدیث است لکن نه سندی دارد که ملاحظه
شود و نه اشاره بماخذ شده که استعلام حال آن توان نمود بعلاوه آنکه غایة مدلول آن اینست که چنین نمازی
در شب دفن میت وارد شده و اما آنکه این نماز میباید مابین دو نماز کرده شود ظاهر اثری از آن نیست پس
اتیان نمودن این نماز میان دو نماز بی وجه است بلی هرگاه این نماز بطریق اجاره بر کسی لازم شود در
آنوقت اگرچه مخیر است مابین آنکه میان دو نماز این نماز را اتیان کند یا بعد از هر دو نماز لکن در این
صورت از محل کلام خارج است نظر باینکه در اینحالت نافله نخواهد بود مبحث ششم در بیان وقت نافله
عشا است که مسمی بوتیره است بدانکه وقت این نافله داخل میشود بعد از آنکه منقضی شد از مغرب مقداریکه

کفایة

کفایة نماز مغرب و نماز عشا نماید بعد از آنکه این مقدار منقضی شد اتیان باین نماز میتوان نمود اگرچه اتیان بنافله
مغرب ننموده باشد پس لازم نیست انتظار انقضای زمانیکه کفایة نماز نافله مغرب نماید بلکه بعد از انقضای
هفت رکعت اگرچه در اول وقت اتیان شده باشد بلا فصل اتیان بنافله عشا جایز است و وقت این نماز
ممتد است بامتداد وقت عشا محقق در معتبر و علامه در منتهی بر این دعوی اتفاق فقها فرموده اند پس
مقتضای اینکلام اینست که هرگاه تاخیر نماز عشا شود تا آخر وقت آن بجائیکه فارغ از نماز عشا شود در نصف
شب پس وقت این نافله منقضی شده باشد ظاهر اینست که چنین بوده باشد پس مناسب اینست که گفته
شود وقت این نافله هم ممتد است بامتداد وقت عشا بعلاوه زمانیکه کفایت این نماز نماید در وقتیکه نماز
عشا اتیان شود در آخر وقت خود و جمیع نوافل مذکوره و غیرها اتیان بآنها در حال قیام با تمکن افضل
از اتیان بآنها است در حال جلوس و هرگاه با تمکن از قیام اختیار جلوس نماید مستحب اینست که بجای هر رکعتی
دو رکعت اتیان نماید مگر این نماز که چنین نیست بلکه جلوس در آن متعین است و مخفی نماند اگرچه وقت
این نماز بعد از فراغ از نماز عشا است لکن اولی اینست که اتیان باین نماز نماید بعد از هر نمازیکه در این شب
اتیان نماید تا نصف شب مبحث هفتم در بیان کیفیت قراءة در این نماز است میگوئیم بعد از قطع بر اینکه
در این نماز و سایر نوافل مذکوره اقتصار بحمد و سوره توحید میتوان نمود بلکه اقتصار بحمد تنها نیز میتوان
نمود لکن کلام در قرائت موظفه در خصوص این صلوة است و این بچند طریق روایت شده اول اینست
که قرائت شود در این دو رکعت نماز صد آیه از قرآن ظاهر اینست که امتثال حاصل است بقرائت صد آیه
در دو رکعت خواه بالمساوات بوده باشد که نصف در رکعت اولی و نصف در ثانیه و خواه بتفاوت
دور نیست که آیات فاتحة الکتاب را از جمله یکصد آیه محسوب میتوان نمود و اگر محسوب نماید اولی خواهد
بود دوم اینست که اتیان نماید این دو رکعت را بسوره واقعه و اخلاص اگر سوره اولی در رکعت اولی
و ثانیه در ثانیه قرائت نماید اوفق بظاهر حدیث خواهد بود سیم اینست که اتیان شود بسوره ملک و
اخلاص مبحث هشتم در وقت نماز شب است بدانکه آخر وقت نماز شب پس بعد از آنکه نصف اول شب
منقضی شد وقت نماز شب داخل میشود اول وقت نماز شب اول نصف آخر شب است و وقت آن
ممتد است تا طلوع فجر صادق و تقدیم این نماز بر نصف شب جایز نیست مگر در حق مسافریکه مظنون
او بوده باشد که متمکن از اتیان نماز شب بعد از نصف شب نخواهد بود خواه باعتبار مشقت سفر بوده
باشد یا باعتبار غلبه نوم یا امر دیگر در اینصورت جایز است در حق چنین کسی اتیان نماید بنماز شب قبل از
نصف شب و هم چنین است هرگاه کسی مظنه علم تمکن از نماز شب در وقت آن نداشته باشد باعتبار

نماز عشا متصل است باول وقت هم

غلبه نوم خواه جوان بوده باشد یا پیر خواه در فصل تابستان بوده باشد یا زمستان خواه در سفر بوده باشد
یا در حضر و هم چنین است هر گاه مظنه جنابت داشته باشد در وقت و متمکن از غسل نبوده باشد اگر چه در حضر
بوده باشد در جمیع اینصور ایتان بنماز شب در اول شب میتواند نمود و اینها در صورتیست که مظنون او بوده
باشد که متمکن از اصل نماز شب نبوده باشد و اما هر گاه معتقد این بوده باشد که متمکن از نماز شب در وقت
هست لکن نه بر وجه کمال مثل اینکه امر او مردد است مابین ایتان بنماز شب در اول شب قائما و مستقبلا
یا انکه ایتان بان نماید بعد از نصف شب در محمل در بین راه نشسته یا بر روی چاروا ظاهر اینست در چنین
صورت تقدیم نماز شب بر نصف شب جایز نبوده باشد بلکه جواز تقدیم در صورتیست که متمکن از ان
در وقت مطلقا نبوده باشد و اما تقدیم نماز شب در حق کسیکه خایف از جنابت بوده باشد با اعتقاد
عدم تمکن از غسل ظاهر اینست که مختص نبوده باشد بصورتیکه متمکن از تیمم نبوده باشد بلکه با تمکن از
تیمم ظاهر اینست که تقدیم مجوز بوده باشد پس در اینصورت این شخص مخیر خواهد بود مابین انکه نماز شب را
در اول شب ایتان نماید با وضو یا انکه در اخر شب ایتان نماید با تیمم بدل از غسل جنابت بعد از انکه این مطالب
معلوم شد میگوئیم مناسب اینست در اینمقام تنبیه شود بر چند مطلب اول انست در صورت تقدیم نماز شب در صور
مسطوره معین است که باید در شب ایتان شود نه در روز یعنی قبل از غروب ایتان نمیتواند نمود بلکه معین است
که در شب ایتان شود بلکه لازم است که بعد از نماز مغرب و عشا ایتان نماید پس مقدم بر دو نماز یا در بین
دو نماز نمیتوان ایتان نمود دوم انست هر گاه چنین کسی ایتان بنماز شب نمود در اول شب و متمکن شد
از ایتان بان در اخر شب ظاهر اینست که ایتان بنماز شب ثانیا نتواند نمود سیم انست که این نماز در صورت
تقدیم ظاهر اینست که ادا بوده باشد پس به نیت ادا ایتان میتواند نمود بنا بر این ظاهر میشود که وقت نماز
شب در حق چنین اشخاص داخل میشود بعد از فراغ از ادای نماز مغرب و عشا و در حق غیر داخل میشود
بعد از انقضای نصف لیل چهارم انست که تقدیم نماز شب در صور مذکوره مشروط بر این نیست که
معتقد عدم تمکن از قضا بوده باشد بلکه میتواند مقدم داشت اگر چه با اعتقاد تمکن از قضا باشد لکن
ظاهر اینست که قضا افضل از تقدیم بوده باشد پنجم انست که حکم بجواز تقدیم مختص هشت رکعت از
نماز شب نیست بلکه بالاضافه بشفع و وتر نیز ثابت است و لکن حکم تقدیم مختص بهمین یازده رکعت میباشد
نسبت بدو رکعت نافله فجر ثابت نیست اگر چه فرض شود که متمکن از ایتان ان در وقت خود نبوده باشد
ششم انست که وقت نماز شب ممتد است تا طلوع فجر صادق بعد از انکه فجر طالع شد قبل از ایتان بفریضه
ایتان باین نماز جایز نیست مگر در صورتیکه چهار رکعت ان نماز را کرده باشد و فجر طالع شود در اینصورت

بلغ

جایزاست تمام بسازد و بقیه این نماز فریضه فجر را و لکن این در صورتیست که با اعتقاد سعه وقت نسبت بمجموع
نماز شب شروع بنماز نموده باشد بعد از ایتان بچهار رکعت فساد اعتقاد او ظاهر شود و اما هر گاه قبل از
شروع متشخص بوده که وقت وسعت همه نماز را ندارد اگر چه بعنوان اختصار بوده باشد در چنین صورت
ایتان بنماز شفع و وتر نماید و هشت رکعت را بعد از نماز صبح قضا نماید تفصیل مقام مقتضی اینست که
گفته شود در این مقام چند احتمالست اول انست که مکلف قبل از شروع در نماز شب معتقد اینست که مقدار
باقی از شب کفایت همه نماز شب را خواهد نمود دوم انست که مکلف معتقد اینست که مقدار باقی از شب
کفایت نماز شب را نمینماید سیم انست که معتقد اتساع وقت و عدم اتساع هیچیک نبوده باشد در قسم
اول و ثالث شروع بنماز شب بطریق معهود میتواند نمود پس اگر فجر طالع نشد تا انکه نماز شب را تمام نمود
در اینصورت کلامی نخواهد بود و اگر فجر طالع شد قبل از اتمام نماز شب خالی از این نیست که طلوع فجر
یا بعد از ایتان بچهار رکعت خواهد بود یا قبل اگر بعد از ایتان بچهار رکعت است جایز است نماز
شب را تمام کند قبل از نماز صبح ظاهر اینست که در اینصورت لازم نبوده باشد که در رکعات اقتصار بحمد
تنها نماید مگر در صورتیکه چهار رکعتیکه ایتان نموده قبل از فجر ایتان نموده باشد بحمد تنها باین معنی که لازم
بود ایتان بحمد تنها نماید مثل اینکه قبل از شروع در نماز معتقد این بود که وقت وسعت ندارد مگر بمقدار
یازده رکعتیکه اقتصار شود در انها بحمد تنها در اینصورت ممکن است که گفته شود الحال بعد از فجر ایتان
می شود لازم است که اقتصار شود در ان بحمد تنها و اگر طلوع فجر قبل از ایتان بچهار رکعت بوده باشد اگر چه
در رکعت چهارم بوده باشد اتمام نماز شب مقدم بر فریضه فجر جایز نیست پس ترک نماز شب مینماید
بعد از ایتان بنافله صبح نماز صبح را بجا می اورد و بقیه از نماز شب را بعد قضا خواهد نمود و اگر طلوع صبح
در حین اشتغال برکعت ثالثه یا رکعت رابعه بوده باشد ایا معین است قطع کردن ان نماز نماید یا جایز است اتمام
این دو رکعت یا عدول مینماید بنافله فجر یعنی این دو رکعت را قرار میدهد که نافله فجر است و اتمام مینماید به نیت
نافله فجر ظاهر اینست که قطع لازم نبوده باشد و عدول نیز جایز نبوده باشد پس باتمام ان دو رکعت بهمان
قصدیکه شروع نموده جایز خواهد بود و اما قسم دوم یعنی قبل از شروع بنماز شب معتقد این بوده باشد که
قدر باقی از شب کفایت نماز شب را نمیکند در اینصورت ظاهر اینست که شروع بنماز شب بطریق معهود
نتواند نمود اگر چه معتقد این بوده باشد که چهار رکعت را قبل از صبح ایتان میتواند نمود بلکه در اینصورت عدول
مینماید از نماز شب بشفع و وتر مخفی نماند اتمام نماز شب بعد از طلوع فجر در صورتیکه چهار رکعت از نماز
شب را که ایتان نموده باشد قبل از فجر مختص باین نیست که طلوع فجر در حال اشتغال بنماز شب شود

بلکه حکم ثابت است اگرچه چهار رکعت از نماز شب را کرده باشد در اول وقت نماز شب و تتمه را قاضی نمود که بعد
اتیان نموده باشد و خوابید یا مشغول بمطالعه یا شغل دیگر شد وقتی مطلع شد که صبح طالع شده بود در این
صورت نیز تمام نماز شب را قبل از اتیان بفریضه میتواند نمود هفتم انست در صورتیکه مکلف باعتبار
مظنه ضیق وقت اتیان بنماز شفع و وتر نمود بعد فساد اعتقاد او ظاهر شد مشخص شد که وقت باقی
کفایت همه نماز شب را میننماید ظاهر اینست که اعاده شفع و وتر بعد از اتیان هشت رکعت نماز شب ضرور
نبوده باشد بلکه جواز اعاده ان محل تشکیک است هشتم در حدیث صحیح وارد است کسیکه برخیزد قبل از صبح
و اتیان نماید بنماز شفع و وتر و دو رکعت نافله صبح ثلث می شود در نامه عمل او نماز شب بدانکه در اینمقام چند
احتمالست اول انست کسی در اول شب عازم بود که در اخر شب برخیزد و تمام نماز شب را بعمل اورد بعد از انکه
بیدار شد مشخص شد که مقدار باقی از شب کفایت همه نماز شب را نمیکند دوم انست کسی در اول شب قصد
نداشت که نماز شب کند بعد از انکه از خواب بیدار شد قبل از طلوع فجر رای او قرار گرفت که اتیان بنماز
شفع و وتر و دو رکعت نافله صبح نماید سیم انست که در اول شب عازم این بود که اخر شب برخیزد و اقتصار
نماید بهمان شفع و وتر و دو رکعت نافله فجر مقتضای این حدیث صحیح انست که در جمیع این احتمالات مذکوره
هرگاه اتیان بشفع و وتر و دو رکعت نافله صبح نماید نماز شب در حق او محسوب خواهد بود مبحث نهم
در بیان کیفیت نماز شب است بدانکه نماز شب یازده رکعت است با دو رکعت شفع و یکرکعت وتر
و دو رکعت اول بچند طریق نقل شده اول انست که در رکعت اول بعد از حمد سوره قل یا ایها الکافرون
و در رکعت دویم بعد از حمد سوره قل هو الله احد بخواند و هو اخصرها دوم انست که در هر رکعت
بعد از حمد سی مرتبه سوره قل هو الله احد بخواند و هو افضلها سیم انست در رکعت اول بعد از
حمد سی مرتبه سوره قل هو الله احد و در رکعت ثانیه بعد از حمد سی مرتبه قل یا ایها الکافرون بخواند
چهارم انست در رکعت اول بعد از حمد سوره قل هو الله احد سی مرتبه و در رکعت ثانیه سوره قل یا ایها
الکافرون یکمرتبه بخواند قول سیم مذکور در کلام شیخ مفید است و قول چهارم مذکور است در کلام شیخ
بهائی رحمهما الله تعالی و تا حال بمستند این دو قول در اخبار برنخورده ایم و شش رکعت دیگر را اگر
تواند اتیان نماید بسوره مطوله و اگر نه بهر سوره که خواهد بعد از حمد تلاوت نماید در هر رکعت خوبست
اگر همه را بحمد و قل هو الله احد اتیان نماید نیز خوبست و مستحب است بعد از فراغ از قراءة سوره توحید در
هر نماز که بوده باشد بگوید کذلک الله ربی و سنت است بعد از فراغ از هر دو رکعت از این هشت رکعت
اینده عا بخواند اللهم انی اسئلک و لم یسئل مثلک انت موضع مسئلة السائلین و منتهی رغبة الراغبین

ادعوک

ادعوک و لم یدع مثلک و ارغب الیک و لم یرغب الی مثلک انت مجیب دعوة المضطرین و ارحم
الراحمین اسئلک بافضل المسائل و انجحها و اعظمها یا الله یا رحمن یا رحیم و باسمائک الحسنی و امثالک
العلیا و نعمک التی لا تحصی و باکرم اسمائک علیک و احبها الیک و اقربها منک وسیلة و اشرفها
عندک منزلة و اجزلها لدیک ثوابا و اسرعها فی الامور اجابة و باسمک المکنون الاکبر الاعز الاجل
الاعظم الاکرم الذی تحبه و تهواه و ترضی به عمن دعاک به و استجبت له دعائه و حق علیک ان
لا تحرم سائلک و لا ترده و بکل اسم هو لک فی التوریة و الانجیل و الزبور و الفرقان العظیم و
بکل اسم دعاک به حملة عرشک و ملئکتک و انبیائک و رسلک و اهل طاعتک من خلقک ان تصلی
علی محمد و ال محمد و ان تعجل فرج ولیک و ابن ولیک و تعجل خزی اعدائه مخفی نماند که اینده عا دعای
عظیمی است در هر وقت از اوقات بلکه در قنوت صلوات کسی حاجتی داشته باشد خواندن اینده عا بجهة
انجاح حاجت بسیار مناسبست بشرطیکه با معرفت و حضور قلب و خشوع بوده باشد بدانکه مستحب است
بعد از فراغ از رکعت دویم و رکعت هشتم تسبیح سیدة النساء فاطمه زهراء علیها السلام بعد از ان شروع بنماز
شفع نماید در هر رکعت بعد از فراغ از قراءة حمد سوره توحید بخواند و در رکعت ثانیه بعد از فراغ از قرائت
قبل از رکوع مثل سایر نمازها قنوت مستحب است و قول بعدم ثبوت قنوت در نماز شفع ضعیف است
و بعد از فراغ از ان نماز سنت است که اینده عا بخواند الهی تعرض لک فی هذا اللیل المتعرضون و قصدک
فیه القاصدون و امل فضلک و معروفک الطالبون و لک فی هذا اللیل نفحات و جوائز و عطایا
و مواهب تمن بها علی من تشاء من عبادک و تمنعها من لم تسبق له العنایة منک و ها انا ذا
عبیدک الفقیر الیک المؤمل فضلک و معروفک فان کنت یا مولای تفضلت فی هذه اللیلة علی
احد من خلقک و عدت علیه بعائدة من عطفک فصل علی محمد و ال محمد الطیبین الطاهرین الخیرین
الفاضلین و جد علی بطولک و معروفک یا رب العالمین و صلی الله علی محمد خاتم النبیین و آله
الطاهرین و سلم تسلیما ان الله حمید مجید اللهم انی ادعوک کما امرت فاستجب لی کما وعدت انک
لا تخلف المیعاد و بعد از ان شروع نماید بمفرده وتر و افتتاح ان نماید بتکبیرات افتتاحیه و ادعیه معهوده
و اگر بخواهد اقتصار نماید بنیت و تکبیرة الاحرام بعد از فراغ از قراءت فاتحة الکتاب سه مرتبه سوره
توحید بخواند بعد از فراغ از هر مرتبه کذلک الله ربی مناسبست و اگر اقتصار بیکمرتبه نماید بعد از فراغ
از مرتبه سیم باکی نیست و بعد از ان سوره قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس بخواند مناسب اینست
بعد از انکه گفت قل اعوذ برب الفلق بگوید اعوذ برب الفلق و همچنین بعد از انکه گفت قل اعوذ برب الناس

بگوید اعوذ برب الناس و سوره را تمام نماید بعد از آن شروع نماید بقنوت تطویل در قنوت در جمیع صلوات
امریست بغایت مطلوب و صفتی است در نهایة محبوب خصوصا در قنوت نماز شب که وقت خلوت و تخاطب
با معبود و محل عرض مطلب و مناجات با قاضی الحاجات است از جمله مخاطباتیکه جناب موسی بن عمران ع
از جانب رب العزة تعالی شانه مشرف بشرافت آن شده خطابیست که حاصل مضمون آن اینست ای پسر
عمران کسیکه در همه شب خواب میکند و خود را از سعادت و شرافت ذکر و مناجات با ما محروم مینماید اگر
ادعا نماید که محبت با ما دارد این ادعا از او دروغ و بی اصل خواهد بود آیا چنین نیست که هر کسی صاحب محبوبی
در قلب او بوده باشد پیوسته با کمال شوق طالب خلوت با محبوب خود میباشد خلوتی بهتر از شب کی ممکن
خواهد بود که کافه ناس در خوابند مگر کسانیکه لذت مناجات با خالق ارضین و سموات جل جلاله بمذاق
ایشان رسیده هر کس استراحت خود را در خواب میداند مگر این اشخاص که عین استراحت و محض لذت خود را
در اشتغال بمناجات و تضرع و ابتهال بدرگاه قاضی الحاجات میدانند مجملا تطویل در قنوت در جمیع صلوات
خصوصا در قنوت نماز شب لاسیما در قنوت وتر مطلوب و مرغوب است و هر دعا که خواهد میتواند خواند و بهترین
ادعیه مناجاتهای وارده از ائمه اطهار است خصوصا ادعیه صحیفه کامله و سایر مناجاتهای آن مفخر اهل عبادت
بدانکه از آداب خصوص قنوت وتر سه چیز است اول دعا در حق چهل نفر از برادران دینی احادیث در
فضیلت دعا در حق چهل نفر از برادران دینی اگرچه بسیار است اما در خصوص قنوت وتر تا حال حدیثی
در این باب برنخورده ام لکن عموم احادیث وارده شامل این مقام هست اگرچه این تکفل در خصوص
توظیف در قنوت وتر نمیکند لکن فتوای یا بنا بر جماعت از اجله فقها نور الله تعالی مراقدهم کفایت
میکند در امثال مقام پس حکم باستحباب دعا در حق چهل نفر از برادران دینی در خصوص قنوت وتر بیعیب است
و ظاهر اینست تادیه سنت مختص باین نیست که میباید چهل نفر مدعو لهم از اموات بوده باشد بلکه امتثال چنانکه
بدعا در حق چهل نفر از اموات حاصل میشود حاصل میشود بدعا در حق چهل نفر از احیا یا مشترک مابین احیا و اموات
و ظاهر اینست که تادیه سنت منحصر در اینست که میباید چهل نفر مرد بوده باشد و چهل زن یا بعضی زن و بعضی
مرد کفایت نمیکند در این باب بلی هر گاه در حق زن نیز دعا کند در همین قنوت لکن اظهار از عدد چهل حساب
ننماید باکی نیست و ظاهر اینست تادیه سنت موقوف بر این نیست که چهل نفر عادل بوده باشد پس اگر کلا فاسق
بوده باشند یا بعضی فاسق و بعضی غیر فاسق ظاهر اینست که کفایت مینماید در تادیه سنت مخفی نماند که امتثال موقوف
بر این نیست که دعا بجهة غفران ذنوب بوده باشد بلکه چنانکه سنت مؤدی میشود بدعا در مغفرت ذنوب در حق
جمیع همچنین مؤدی میشود بدعا در سعه رزق در حق هم چنانکه مؤدی میشود بدعای مغفرت ذنوب در حق

بعض

بعض و در سعه رزق نسبت بدیگری یا طلب مغفرت نسبت ببعض و سعه رزق نسبت بدیگری و ادای دیون
نسبت بثالث مجملا مناط دعا است در حق چهل مؤمن خواه در امور متعلق بدنیا بوده باشد یا در امور متعلق
باخرت یا مختلف این باعث این میشود که دعائیکه در حق خود میکند دعای او مستجاب میشود خواه دعا بجهة خود
مماثل دعای بوده که در حق غیر کرده یا مخالف دویم از امور ثلثه که از آداب خصوص قنوت وتر میباشد استغفار
است پس مناسب اینست بعد از آنکه از دعا در حق چهل نفر فارغ شد هفتاد مرتبه استغفار نماید خواه بلفظ
استغفر الله ربی و اتوب الیه بوده باشد یا باسقاط ربی باین نحو استغفر الله و اتوب الیه یا باسقاط لفظ جلاله
بگوید استغفر ربی و اتوب الیه و یا بگوید استغفر الله و اسئله التوبة یا جمع کند مابین اثنین یا ثلثه یا اربعه باین
طریق که اول بیست دفعه بگوید استغفر الله ربی و اتوب الیه و بقیه هفتاد را تمام نماید بسه طریق دیگر مثلا
و اگر هفتاد مرتبه بگوید اللهم اغفر لی ذنوبی ظاهر اینست که امتثال بعمل آمده باشد و از جمله آداب این استغفار
اینست که در حین استغفار دست چپ خود را بلند نگاه دارد و بدست راست ضبط عدد استغفار نماید و بعد از
فراغ از هفتاد مرتبه مستحب است که هفت مرتبه بگوید هذا مقام العائذ بك من النار و بعد از آن هفت مرتبه
بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم لجمیع ظلمی و جرمی و اسرافی علی نفسی و اتوب الیه بعد از
آن بگوید رب اسأت و ظلمت نفسی و بئس ما صنعت و هذه یدای یا رب جزاء بما کسبت و هذه رقبتی
خاضعة لما اتیت و ها انا ذا بین یدیك فخذ لنفسك من نفسی الرضا حتی ترضی لك العتبی لا اعود سیم
از امور ثلثه اینست که بعد از آنکه از استغفار فارغ شد سیصد مرتبه بگوید العفو جایز است بنصب واو
چنانکه جایز است برفع آن و بنا بر نصب مفعول فعل محذوف است ای اسئلك العفو عن ذنوبی او استدعی
منك العفو و بنا بر رفع این لفظ مبتدای محذوف الخبر خواهد بود ای العفو مطلوبی منك او من
صفاتك و در صورتیکه جمع مابین هر سه نماید اتیان کرده خواهد بود بافضل افراد و در صورت اقتصار بدو
ظاهر اینست که جمع مابین دعا در حق چهل نفر از برادران دینی و هفتاد مرتبه استغفار اجمالا از دوتای دیگر بوده
باشد خواه جمع مابین دعا در حق چهل نفر و سیصد مرتبه العفو بوده باشد یا جمع مابین استغفار و سیصد
مرتبه العفو و در صورت اقتصار بیکی دور نیست که اقتصار بهفتاد مرتبه استغفار بهتر از اقتصار بهر یک
از دوتای دیگر بوده باشد مگر در صورتیکه دعا در حق چهل نفر طلب مغفرت ذنوب آنها از غفار ذنوب بوده
باشد در اینصورت دور نیست که اقتصار بدعا در حق چهل نفر اولی خواهد بود نظر باحادیث مستفیضه از جمله
آنها حدیث صحیحی است که ثقة الاسلام روایت نموده از ابراهیم بن هاشم که فرموده دیدم عبدالله بن جندب را
در عرفات ندیدم در عرفات کسی را حالتش او و دست او بلند بود بسوی آسمان و اشکهای چشم او جاری بود بحدیکه

بزمین میرسید بعد از انکه مردم متفرق شدند باو گفتم یا ابا محمد ندیدیم کسی را بمثل حالتی که از تو دیدیم در جواب من گفت
قسم بخداوند عالم جل شانه دعا نکردم مگر در حق برادران خود نظر باینکه از مولا و سرور خود موسی بن جعفر علیهما السلام
شنیدم که فرمود هر کس دعا کند در حق برادر خود در حال غیاب او ندا کرده میشود از جانب رب العزت که از برای
تو باد صد هزار برابر الخ که برای برادر مؤمن خود خواستی پس خوش نداشتم که بگذارم صد هزار برابر بیکه خداوند عالم
ضامن او شده باشد برای مطلبی که خود بجهت خود خواهم ندانم که مستجاب خواهد شد یا نه بنا بر این هرگاه طلب مغفرت
از حضرت رب العزت در حق چهل نفر از برادران دینی خود نماید چندین هزار مقابل از جانب رب العزت بجهة
او خواهد بود پس این شخص در اینحالت فرد کامل مستغفرین فی الاسحار خواهد بود و بعد از فراغ از قنوت
برکوع رفته بعد از رفع راس از رکوع مستحب است که این دعا را بخواند هذا مقام من حسناته نعمة منك وشکره
ضعیف وذنبه عظیم ولیس لذلك الا رفقك ورحمتك فانك قلت فی کتابك المنزل علی نبیك المرسل
صلی الله علیه واله کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون وبالاسحار هم یستغفرون طال هجوعی وقل قیامی وهذا
السحر وانا استغفرك استغفار من لا یجد لنفسه نفعا ولا ضرا ولا موتا ولا حیوة ولا نشورا بعد از ان بسجود
رفته رکعت را تمام نماید ای برادر عزیز از خواب غفلت بیدار شو و خرقه مستی از گوش هوش دور کن بدانکه الخ
مذکور شد از اول تا اینمقام در کیفیت نماز شب بمنزله بدن و کالبد است واز برای ان روحی است که باعث حیات
وبقا و نما و صفای ان و ان توجه و التفات است در جمیع افعال و اقوال بجناب معبود عظیم متعال بانهایت
خضوع و خشوع و اقبال و باینست اشاره بقوله علیه الصلوة معراج المؤمن و چنانکه کمال بدن انسانی
وبها و صفای ان بروح است و ان بدن باعدم روح شیء ایست باطل وجسد ایست زایل چنین است حال صلوة
باعدم توجه و اقبال بجناب حضرت ذو الجلال که بمنزله روح انست و عمده محاسنی که در خصوص شب
خیزی هست که در غیر ان نیست انست که چونکه عساکر نوم مستولی بحواس و مشاعر اغلب ناس شده هریك
به بستر استراحت اسوده اغلب بلذت نوم خود را از لذت ثمرات خلقت انسانی محروم و برخی بمسرت
التذاذ بمحبوب بی اعتبار خود را از سرمایه اعتبار بی اعتبار نموده لهذا در اینوقت عوایق تخاطب با معبود حقیقی
و موانع مناجات با قاضی الحاجات اندک است انکس که لذت توجه بساحت عظمت رب العزت و حلاوت التفات
به بیدای کبریای معدن العظمة بمذاق او رسیده طالب چنین وقتی است که خود را بسرمایه سعادت دارین و مصدر
افتخار نشاتین رسانده زنك الام مکتسبه از مباعدت ساحت حضور را از خود دور و التیام جراحات مؤلمه
از قلت محنت قرین بمرهم وصال جهان افرین نماید حراجب ظلمه عایقه جمال محبوب متعال را بنالهای جگرسوز
ونداهای رقت اندوز رفع نموده و ستور مظلمه حاجبه مولمه را باستناره تمسك بذیل مقاله انا ابصار

قلوبنا

قلوبنا بضیاء نظرها الیك قطع نموده خود را معلق بعز قدس حضرت ودود سازد و باعانت توسل بمناجات
وهب لی دوام الاتصال بخدمتك خود را از حضیض عالم فرقت مهجور باوج مسرت وصال محبوب مسرور
گرداند چه بلاهاست که ببرکت خروج دموع از عیون در اینوقت ظلوم از خوف وخشیت حضرت معبود جل
شانه از اهل ان بلاد دفع خواهد شد وچه مرتبه هاست که بعلت یاری نالهای بسیار در اینشب تار از خوف
وغضب حضرت قهار بان میتوان رسید نعم ما قیل ای دل که خوشه میتوانی کشتن * در خاك چه مانده
سر بیرون کن * از کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام وارد است حدیثی که حاصل مضمون
ان اینست هر چشمی در روز قیامت گریان خواهد بود مگر چشمیکه گریسته باشد از خوف و خشیت الهی جل شانه
و نیست چشمیکه پر شده باشد ان چشم از اب خود از خوف الهی مگر انکه خداوند عالم جل جلاله بدن ان شخص را
از اتش جهنم حرام خواهد گرداند و هرگاه اب ان چشم بر صورت جاری شده باشد ظلمتی و مذلتی در روز
قیامت بر ان وجه وارد نخواهد شد و نیست چیزی مگر انکه کیلی و وزنی بجهة او هست مگر اشك چشمیکه
از خوف الهی ریخته شده باشد بدرستی که خداوند عالم ببرکت قلیلی از ان دریاهای اتش جهنم را خاموش خواهد
فرمود و اگر بنده در میان امتی از خوف و خشیت الهی بنالد خداوند عالم جل شانه ببرکت گریه او تمام ان
امت را رحم خواهد فرمود نعم ما قیل * تا نگرید طفل کی نوشد لبن * تا نگرید ابر کی خندد چمن * اشك اگر
بهر خدا بارید خلق * گوهر است و اشك بیند ارید خلق * مایه هر بازار این دنیا زر است * مایه انجا سوزش چشم
تر است * مجملا نماز بی خضوع چون بدنیست بیروح و عبادت بدون توجه و اقبال چون شعله چراغی
بیروغن و قیام در امتثال باعدم شعور بعظمت جناب باری چون غرس نهالیست بی اب یاری واز مخزن
اسرار الهی جناب رسالت پناهی صلی الله علیه واله مرویست حدیثی که حاصل مضمون ان اینست که هر بنده
که مشغول نماز شد و در ان اقبال بمعبود جمیز وال نموده و قلب او التفات بغیر نمود در اینحالت فرمانی از
جانب رب العزت میرسد که ای بنده من که مقصود تو است و که را طلب میکنی ایا پروردگار غیر مرا
میخواهی یا طلب میکنی حافظی را که سوای من بوده باشد یا در طلب جوادی هستی که غیر من بوده باشد
منم اکرم الاکرمین و منم جود کننده تر از هر جود کننده و منم افضل از هر عطا کننده اگر ثواب میخواهی ثوابی
بتو خواهم داد که کسی احصای ان نتواند نمود روی بدرگاه ما اور که من اقبال بجانب تو نموده ام و ملائکه
ما بجانب تو اقبال نموده اند پس هرگاه ان بنده متنبه شد از مساءه غفلت اجتناب نمود و اقبال بجانب
عظمت مدار حضرت افریدگار نمود قلم عفو بر الخ از او صادر شده میزنند پس اگر ثانیا باز التفات نمود اعاده
می شود از جانب رب العزت الخ حال مذکور شود پس اگر اقبال نمود بجانب پروردگار عالم خداوند عالم

اولیا بهم از او صادر شده مؤاخذه نخواهد فرمود پس اگر مرتبه سیم باز التفات نمود باز از جناب رب العزت همان
کلام اعاده میشود پس اگر باز اقبال بصلوة خود نمود خداوند عالم عفو میفرماید انچه را که صادر شده پس اگر
مرتبه چهارم باز التفات نمود در نماز بجانب غیر خداوند عالم جل شانه از او اعراض میفرماید و هم چنین کل
ملئکه از او اعراض خواهند نمود و خطابی میرسد در اینحالت از جانب رب العزت باین مضمون که ترا وا
گذاردیم بانکس که میل باو داری و نیز از ان سرور انبیا علیه و علی اله الاف الثناء وارد شده که از جمله وصایائی
ان سرور عالم با باذر فرموده اینستکه ای اباذر دو رکعت نماز از کسی صادر شود با تفکر و توجه و اقبال بدرگاه
ذو الجلال بهتر است از نماز در کل شب در حالتیکه قلب مصلی از معبود حقیقی غافل بوده باشد و نفهمد که چه
میگوید و چه میکند ای عزیز من خلاق عالم جل شانه محتاج بعبادت ما و شما نیست چه قادری که اثری از اثار
قدرت ان خلقت سموات و ارضین است با عدم ماده و مکان و انتفای انصار و اعوان با ان احکام و
اتقان که عقول عقلا در درک ان عاجز و حیران میباشند چه حاجت است جناب او را بعبادت عابدان
و صانعی که هر چه را مشیتش قرار گرفت کفایت میکند در تحقق ان محض صدور کن او را چه حاجت بالطاعت
عالمیان بلکه حکمت در وضع تکالیف اینست که چون خلاق عالم جل شانه مرید خیر عباد است و ضری در حق عباد
اولی الذ معرفت معبود و اطاعت او ممتنع اند شد لهذا اساس عبادات را بر انگیخته تا ملتزمین بمناهج ان خود را
بمطلوب و ساحل نجات توانند رسانید مقصود اینست این ثمره که باعث و داعی بر وضع طاعات است مترتب
بروجه کمال بر بعض این اقوال و افعال نمیشود بلکه لا ابدا است از توجه و اقبال بمعبود جلیل متعال با خضوع
و خشوع و اجلال در جمیع افعال و اقوال اهم از همه تصحیح نیت است از اغراض و مقاصد فاسده مثل ریا
و سمعه هرگاه داعی بر اقدام بعبادت این بوده باشد که مردم مطلع شوند که این شخص نماز شب میکند تا اینکه
احترام او را منظور داشته باشند یا انکه باو چیز بدهند یا انکه هرگاه اظهار حاجتی بانها نماید اجابت او نمایند
چنین عمل ریائی است ترک این مراتب اولی از فعل انست و ایات و اخبار در مذمت این صفت زشت سیرت
بسیار است و سمعه انست که داعی بر اتیان عبادت انست که منتشر شود صیت عبادت او در بلاد ای عزیز من
اگر طالب عزت و احترامی از خداوند عالم بخواه و اگر راغب بچیزیکه محتاج باو هستی از درگاه قادر علی الاطلاق طلب کن
چه قاطبه موجودات غیر از ذات احدیت جل جلاله خود محتاج اند اگر چه سلاطین در ان بوده باشد بلکه میتوان
گفت احتیاج سلاطین نسبت بدیگران اشد است چه حاجت هر کس در دنیا بقدر تعلق اوست بان پس هر کس
تعلق او باساس دنیا بیشتر است افتقار او از دیگری اشد است و معلوم هر عاقلی هست که اخذ محتاج الیه از محتاج
بسیار صعب بلکه سفاهت است قال علیه السلام طلب المحتاج من المحتاج سفه من عقله و ذلة من رایه و خداوند

عالم

عالم است غنی مطلق و شایبه احتیاج در حق او غیر متصور و هر چه غیر خدا است محتاج است بتحصیل محتاج الیه او
با عدم تعب در حق او متصور نیست و خداوند عالم است قادر مطلق انه علی کل شیء قدیر انما امره اذا اراد
شیئا ان یقول له کن فیکون اگر خود را از سلک عقلا میدانی طلب محتاج الیه خود را از کسی کن که معری از
وصف احتیاج بوده باشد تا توصل بمطلوب بسهولت ممکن شود غیر از ذات اقدس از ابنای زمان
اعظم دنیا نزد انها محبوبست و مراتب محبوبیت مختلف است بشدت و ضعف نسبت باشخاص باعتبار
شدت تعلق و ضعف ان و معلوم است انتزاع محبوب کسی از ید او بسهولت ممکن نیست دنیا و ما فیها در جنب
قدرت الهی جل جلاله بسیار بیوقع است پس اگر خواهی که بیوقعی دنیا و ما فیها را نزد خلاق عالم جل شانه بفهمی
تامل کن بنظر دقیق در ایه شریفه لولا ان یکون الناس امة واحدة لجعلنا لمن یکفر بالرحمن لبیوتهم سقفا
من فضة و معارج علیها یظهرون و لبیوتهم ابوابا و سررا علیها یتکئون و زخرفا و ان کل ذلک لما متاع
الحیوة الدنیا و الاخرة عند ربک للمتقین پس تحصیل مطلوب نمودن از کسی که مطلوب نزد او وقعی نداشته
باشد بمراتب اسهل است از طلب نمودن او را از کسی که حب ان در قلب او رسوخ نموده باشد پس قصد ریا
در عبادات که فی الحقیقه راجع است بطلب محبوب از ناس بعد از تامل چگونه با عقل جمع میشود و اگر طالب
این هستی که معزز و محبوب نزد مردم باشی خود را محبوب خداوند عالم عز شانه کن محبوب الهی محبوب
افاق است بعد از تخلیص نیت از اغراض فاسده قلب خود را متوجه معبود یکه هو معک اینما کنت کن و سعی
کن که غایت فعل خود را تحصیل انس بمعبود و معرفت ملک ودود قرار دهی اگر خدا را داری فاقد هیچ چیز
نیستی و اگر خدا را نداری هیچ چیز نداری فاقد همه چیزی ما الذی فقد من وجدک و ما الذی وجد
من فقدک و فکر کن چه اراده داری و در مقابل که میخواهی ایستاده باشی اگر چه عبادت بنوعیکه قابل خدمت
معبود بوده باشد محال است که از امثال ما ها صادر تواند شد لکن بقدر مقدور باید سعی نمود در جمیع احوال
با خضوع متذکر معبود بود و هرگاه چنین نمائی با مداومت در ان انوقت خواهی فهمید معنی قول جناب مخزن
اسرار ربانی جناب رسالت پناهی را که فرموده قرة عینی فی الصلوة و هم چنین معنی قول ان سرور را که فرمود
الصلوة معراج المؤمن بعد از انکه دو رکعت نماز با جمیع اداب ظاهره و باطنه بجای اوردی انوقت اگر تامل
نمائی فی الحقیقه محمول غایت خجلت و انفعال خواهی بود چه مثال تو در انوقت مثال بنده خواهد بود که مجموع
ما فی الید او از مولای او بوده باشد وقتی اراده نمود که خدمتی نسبت بمولای خود نموده باشد انواع تکلفات
در حضور مولای خود حاضر نمود بعد که تامل نمود دید که هر چه صرف نموده کلا از مال مولای او بوده مطلب تکلفاتی
که بجهت خدمت مولای خود مهیا نموده از این عبد چیزی نبوده هر چه بوده همه از مال مولا تصرف نموده در خدمت

موکاصرف نموده بعد از تعقل و تفکر و فهم این مطلب جز اینکه مستغرق بحار خجلت و انفعال و مستولی
بانواع رو سیاهی و شرمساری بشود چاره ندارد تو که ای عابد مشغول عبادتی در حالتیکه ایستاده بد ورکعت
نماز با غایت تضرع و ابتهال نموده الهم که از تو صادر شده تامل کن ببین چه چیز است اگر بدو قدم در مقام خدمت
الهی ایستاده این دو قدم را از کجا اوردی و اگر بلسان معذرت انجام مناجات با قاضی الحاجات نمودی
لسان از که بتو داد و اگر منحنی شدی بجهت رکوع و سجود قدرت انحنا را از کجا اوردی و اگر تضرع و ابتهال
نمودی توفیق وصول باین سعادت عظمی از که بود و از این راه است که فخر عابدین و سید الساجدین
فرموده کیف لی تحصل الشکر و شکری ایاک یفتقر الی شکر و کلما قلت لک الحمد وجب علی لذلک
ان اقول لک الحمد فی الحقیقه اگر خلاق عالم جل شانه عبادتی را از امثال ما ها قبول مشرف کرداند
و جزا از احسان اعطا نماید از غایت فضل و کرم خود بعبید ذلیل خود عطا فرماید بمنزله ان خواهد بود که نقل کرده اند
شخص عابدی ساده در گوشه عزلت اختیار نموده در انجا مشغول عبادت میبود اتفاقا چشمه ابی در انمکان
بود اب ان شور و تلخ و این شخص فقیر ابی بهتر از این اب ندیده بود چنین توهم میمود که جمیع ابهای عالم
مثل همانا بست در تلخی و شوری وقتی نظر بغلبه فقر و تنکدستی و شدت حاجت و بی بضاعتی بخاطر
او رسید نزد سلطان انوقت رفته چیزی از ان اخذ نموده بان سد فاقت خود نموده باشد باین عزم
از معبد خود بیرون امد اتفاقا در اثنای راه بنهری برخورد که اب ان بسیار صاف و شیرین بود چنین
بخاطر او خطید که مثل این اب در عالم نمیباشد و چونکه متعارف است هرگاه کسی بدیدن شخص بزرگی
میرود مناسب است از انفس اشیا با خود بعنوان هدیه برده نثار خدمت ان بزرگ نماید بر خود قرار
داد در اینوقت که بدیدن سلطان میرود چونکه بهتر از این اب چیزی نیست مناسب است قلیلی از این
اب با خود برده بعنوان تحفه نثار خدمت سلطان نماید لهذا ظرفی را مملو از ان اب نمود بدوش میکشید اتفاقا
همان پادشاه بجهت انجام امری بیرون امده در جائی منزل نموده این شخص عابد خود را بمجلس پادشاه رسانید
تحفه خود را که همان اب بوده باشد نثار خدمت سلطان نمود ان سلطان شخص صاحب فطانت و ذکا بود
درک مطلب نموده امر نمود بخزینه دار خود که فلان مبلغ بشخص عابد داده او را از همان مکان قرار داده که
عود بمکان خود نماید بعد از استعلام از سبب تعجیل و اصرار معاودت از انمکان او جواب ابراز نمود که اگر
از این مکان معاودت مینمود می امد چونکه در اثنای راه نهر عظیمی است اب ان در نهایت خوبی این شخص
عابد از مشاهده ان منفعل میشد از هدیه خود لهذا مناسب دانستیم از اینجا معاودت نماید تا از مشاهده
ان اب بالمره خجلت و انفعال مبتلی نگردد ای عزیز من اگر عبادت خداوند عالم الست که از ملئکه مقربین و انبیای

مرسلین

مرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله و سلامه علیهم صادر شده الهم از ما ها صادر میشود فی الحقیقه معصیت است
نه عبادت اگر خلاق عالم از فضل و کرم خود قبول فرماید از این راه است که اشاره بان شد و اگر اوضح از این
خواهی بدان مثال قبول فرمودن خداوند عالم جل جلاله از امثال ما ها مثال اینست که جمعی بخدمت شخص
بزرگی مشرف میشوند هر یک باعتقاد خود تحفه بعنوان هدیه میبرند هر کسی الهم که میبرد باعتقاد خود
چیز نفیس دانسته بعضی فی الواقع نفیس و مطابق واقع بوده بر خلاف بعض دیگر هرگاه چیز نفیس بشرافت
قبول مشرف شود و غیر نفیس مردود شود باعث خجلت و انفعال او نزد او و موجب رو سیاهی و شرمساری
او میشود لهذا اجلالت و بزرگی مقتضی اینست که غیر نفیس و غیر قابل را نیز بشرافت قبول مشرف بکرداند
تا ان عبد ذلیل بمذلت خجلت و انفعال مبتلی نگردد بعد از اینکه نظم کلام باینجا رسید مناسب دانست که عنان
قلم را در میدان وصف بنده از عبادات صادره از ارکان دین و مقربین بارگاه رب العالمین جلوه داده
باشد شاید اطلاع بر انها موجب تیقظ از خواب غفلت ما غافلان و باعث تنبه از مفاسد سکرات اهل
طغیان شود بدانکه روایت شده که خلاق عالم را ملئکه چندی هستند در اسمان هفتم از وقتیکه خلق شده اند
تا روز قیامت انها در سجودند اعضا و جوارح انها از خوف و خشیت الهی جل شانه پیوسته در لرزه و ار
تعاش است از هر قطره از اشکهای انها که منفصل میشود ملکی خلق می شود و این صنف از ملئکه
باین حالت هستند تا روز قیامت بعد از انکه روز قیامت شد سر را از سجده بر میدارند عرض مینمایند
در مقام اعتذار ما عبدناک حق عبادتک و از سرور عالم و فخر بنی ادم و ادم صلوات الله و سلامه علیه
در بیان حال شریف انحضرت در مقام عبادت مرویست که انحضرت وقتیکه بنماز می ایستادند از شدت گریه
از خوف الهی صدائی از سینه مبارک انسرور شنیده میشد مثل صدای جوشش دیک بر روی اتش
و روایت شده که انسرور عالم از خوف الهی انقدر میگریستند تا بیخود میشدند و در مجموع شب
مشغول عبادت میبودند تا انکه بر کثرت عبادت عتابی از جانب خلاق عالم جل شانه بر ایشان نازل شد
بقوله تعالی طه ما انزلنا علیک القران لتشقی یعنی ما نفرستادیم قران را بسوی تو از برای انکه بر خود اینقدر
تعب داده باشی کما قال سید القوم اشقهم ای اتعبهم و اما کیفیت عبادت سرخیل ارباب معرفت و
یقین جناب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام اظهر از اینست که بیان شود ما در اینمقام اقتصار مینمائیم بانچه شیخ
صدوق در مجالس ذکر فرموده حاصل مضمونش اینست که راوی میگوید در خدمت سید اوصیا علیه
الاف التحیة و الثناء مشرف بودیم در نخلستان بنی النجار انسرور جدا شدند از اشخاصیکه در خدمت
ایشان مشرف بودند و دور شدند بحدیکه از نظر ها غایب شدند و من چنین بخاطرم رسید که انحضرت

بمنزل خود تشریف بردند ناگاه صوت حزین و ناله و هنا کی بگوشم رسید گوش دادم شنیدم کسی
با صوت حزین و ناله سوزناک مشغول باین مناجاتست الهی کم من موبقة حلمت عنی فقابلتها بنعمتک
وکم من جریرة تکرمت عن کشفها بکرمک یعنی ای معبود من چه بسیار از معاصی مهلکه از من مطلع
شدی بمقتضای سعه حلم خود با من معمول داشتی در مقام مؤاخذه من بر نیامدی بلکه در مقابل آنکه
مستحق مؤاخذه بودم بر نعمتهای خود بر من افزودی و چه بسیار معاصی شدیده از من صادر شد با علم
بهمه آنها که مستحق این بودم که پرده از روی آنها برداشته مرا مفتضح نمائی از کرم بی منتهای خود آنها را
مستور انظار فرمودی در مقام افتضاح من بر نیامدی الهی ان طال فی عصیانک عمری وعظم فی الصحف
ذنبی فما انا مؤمل غیر غفرانک ولا انا براج غیر رضوانک یعنی ای معبود من اگرچه بسیاری از عمر خود را در
معصیت تو صرف نموده باشم و معاصی عظیم من در دیوان اعمال ثبت شده باشد یعنی چونکه چنین هست
لهذا من امیدی ندارم مگر بصفت غفاریت تو معاصی اگرچه عظیم بوده باشد در جنب سعه مغفرت تو
جزئی است و رجائی ندارم مگر برضا و خوشنودی تو که باندک چیزی از همه میگذری چنانچه اینمعنی مدلول علیه
است بقوله علیه السلام یا من یقبل الیسیر ویعفوا عن الکثیر راوی میگوید بعد از آنکه این ابیات را بانجال شنیدم
در تفحص این بر آمدم و از عقب این صوت جگر سوز رفتم دیدم که صاحب این مناجات علی بن ابیطالب ست
خود را مخفی داشتم تا به بینم آخر کار بکجا خواهد رسید آنوقت جناب حضرت امیر المومنین ع در همان دل
شب چند رکعت نماز کردند بعد از آن شروع کردند بدعا و گریه و مناجات از جمله مناجاتیکه در آنوقت
از آن مفخر ارباب عرفان صادر شد این بود الهی افکر فی عفوک فتهون علی خطیئتی ثم اذکر العظیم من
اخذک فتعظم علی بلیتی یعنی ای معبود من وقتیکه فکر میکنم در سعه عفو و گذشت از تو همه خطایای
من در نظر من سهل میشود بعد از آنکه متذکر شدت عذاب و انتقام تو میشوم آنوقت امر من بر خودم صعب
و عظیم می شود بعد از آن فرمودند آه ان انا قرأت فی الصحف سیئة انا ناسیها وانت محصیها فتقول
خذوه فیاله من ماخوذ لا تنجیه عشیرته ولا تنفعه قبیلته یرحمه الملأ اذا اذن فیه بالنداء یعنی آه و وای بر من
وقتیکه نامه اعمال را بمن دهند به بینم در آن معصیتی ثبت است که من فراموش کرده ام و تو احصا و ثبت فرموده
او را آنوقت اکرام فرمائی بملئکه غلاظ و شداد بگیر این عبد عاصی را ای وای در آنوقت بر آن گرفته شده که
نه عشیره او میتوانند او را نجات داد و نه قبیله او میتوانند با و نفعی رسانید اهل محشر بر او رحم میکنند هرگاه
ما ذون شود در ندا و ناله و زاری کردن بعد از آن فرموده آه من نار تنضج الاکباد والکلی آه من نار نزاعة
للشوی آه من غمرة من لهبات لظی یعنی آه از آتشی که می پزد جگرها و گردها را آه از آتشی که پوست

از سر

از سر میکند با آتشی که مخلوط و مشوب بغیر آتش نیست و آه از شدت آن چنانیکه ناشی می شود از شعلهای
آتش بعد از آن گریه بسیاری کردند و صوت ایشان قطع شد من بخاطرم رسید که خواب با ایشان
غلبه نموده نظر بطول مدت بیداری در شب تامل کردم تا صبح طالع شد گفتم ایشان را بیدار کنم تا نماز
صبح را ادا نمایند رفتم نزدیک دیدم ایشان را مانند چوب که بر روی زمین افتاده نه حس دارند
و نه حرکت حرکت دادم ایشان را حرکت ننمودند و اعضا و جوارح ایشان را خواستم بهم آورده باشم بهم نیامد
پس گفتم انا لله و انا الیه راجعون روح مقدس آنسرور از دار فانی با علی درجات جنت انتقال
نمود بتعجیل رفتم منزل ایشان خبر ممات ایشان را رسانیدم سیده نسا فاطمه زهرا علیها السلام فرمودند بمن
که شرح حال و قصه ایشان را بیان کن و من آنچه دیده بوده بعرض آنمعصومه رسانیدم فرمودند این از موتی
که تو خیال نموده نیست بلکه اغمائی است از خوف الهی جل شانه عارض ایشان می شود بعد از آن جمع شدند
و آب بر روی مبارک ایشان پاشیدند تا بحال آمدند و از مبین حقایق و دقایق جناب امام جعفر
صادق ع مرویست که فرموده عادت جناب علی بن الحسین علیهما السلام چنین بود وقت نماز که داخل می شد
لون مبارک آنسرور زرد میشد و اعضای شریف ایشان بلرزه در می آمد مثل شاخ درخت خرما
و مقالات صادره از آن مقتدای ارباب معرفت و یقین اوضح شاهدیست بر کیفیت عبادت آنسرور
و از جمله مناجاتهای آن مقنن قوانین اخلاص بندگی اینست الهی لو بکیت الیک حتی تسقط اشفار
عینی وانتحبت لک حتی ینقطع صوتی وقمت لک حتی تتنشر قدمای ورکعت لک حتی ینخلع صلبی
وسجدت لک حتی تتفقأ حدقتای واکلت تراب الارض طول عمری وشربت ماء الرماد
آخر دهری وذکرتک فی خلال ذلک حتی یکل لسانی ثم لم ارفع طرفی الی آفاق السماء استحیاء
منک ما استوجبت بذلک محو سیئة واحدة من سیئاتی و از جمله آنها اینست که شیخ صدوق
در مجالس ذکر فرموده الهی وعزتک وجلالک وعظمتک لو انی منذ بدعت فطرتی من اول
الدهر عبدتک دوام خلود ربوبیتک بکل شعرة فی کل طرفة عین سرمد الابد بحمد الخلائق و
شکرهم اجمعین لکنت مقصرا فی بلوغ شکر اخفی نعمة من نعمک علی ولو انی کربت معادن
الدنیا بانیابی وحرثت ارضها باشفار عینی وبکیت من خشیتک مثل بحور السموات والارضین
دما وصدیدا لکان ذلک قلیلا فی کثیر ما یجب علی من حقک ولو انک یا الهی عذبتنی بعذاب
الخلائق اجمعین وعظمت للنار خلقی وجسمی وملأت طبقات جهنم منی حتی لا یکون فی النار
معذب غیری ولا لجهنم حطب سوای لکان ذلک قلیلا فی کثیر ما استوجبه بعدلک من عقوبتک

و غیر اینها از مناجاتها بیکر از آن سرور و سایر ائمه طاهرین علیهم السلم صادر شده بدانکه ذیل دامن عصمت
و طهارت انبیا و ائمه علیهم السلم اگرچه اجل از اینست که بکثافت و خباثت معاصی متلوث شود لکن
این موجب این نمیتواند شد که ایشان خوف مؤاخذه الهی جل شانه نداشته باشند بلکه خوف و خشیت
ایشان از پروردگار عالمیان بیشتر و تضرع و ابتهال از ایشان نسبت بدیگران زیادتر میبایدباشد
چنانچه در واقع چنین است چه قلت و کثرت خوف الهی تابع قلت و کثرت معصیت نیست باینمعنی که
هرکس معصیت بیشتر داشته باشد خوف او بیشتر باشد چنین نیست بلکه قلت و کثرت خوف حق سبحانه
و تعالی تابع قلت و کثرت معرفت الهی است هرکس معرفت او بجناب اقدس زیاده تر است خوف او بیشتر است
سبحانک اخشی خلقک بک اعرفهم بک مجملا وجه تضرع و ابتهال و اظهار خوف از عقوبات
الهیه و توبه و انابه و اعتذار از معاصی از انبیا و ائمه علیهم السلم بنوعی که مشخص این مقصر درگاه ذو الجلال
در مقام مناجات با قاضی الحاجات شده چند چیز است اول مقام حیا است بیان این مطلب مقتضی اینست
که تصویر مثالی شود که موصل بحقیقت حال باشد با ندرک المعانی پس میگوئیم بنده که صاحب عقل
و ذکا و اهل فطانت و وفا بوده باشد مادامیکه در حضور مولی است پیوسته ملازم حیا و ادب و همواره
مجتنب از مقابح و غیر ملایمات است و هر عبدیکه در عقل کاملتر و مآل اندیشی او بیشتر است در لزوم طریقه
ادب اقوی و امیل و در اجتناب از مساوی آداب اتم و اکمل است احترام مولی و اظهار وفا بحق
او مقتضی اینست که جمیع جوارح ظاهر و باطنه هر یک را با حسن حالات و اخضع آنها نسبت باو
متصور است در حضور مولی مرعی داشته باشد مثلا مناسب عبدیکه در حضور مولای خود هست این
است که بایستد خدمت مولی نه بنشیند و ایستادن هم بطرق مختلفه متصور هست بطریق انتصاب
و انحناء و بعنوان استقلال و اتکاء و پاها را بطرق مختلفه میتوان گذاشت بعضی اقرب بحیا و احترام و ادب
از بعضی دیگر و هم چنین دست و آنکه اعقل عبید است در ایستادن آنچه اقرب باحترام است اختیار مینماید
خصوصا در صورتیکه مطلع باشد که مولی ملتفت بسمت او خواهد شد و بهمه این دقایق بر خواهد خورد
و هم چنین در وضع قدمها و دستها و اقرب احوال لسان با دب اینست که در حال تکلم خاضع بوده بانهایت تلطف
و التفات و اجتناب نماید از رفع صوت بغیر طریق متعارف و وظیفه چشم و قوه باصره اینست که منصوب
بسوی مولا بوده بوجهیکه انسب بحیا باشد و وظیفه گوش و قوه سامعه اینست که متوجه دارد بسمت مولی
که اگر خطابی از مولا صادر شود بمقتضای آن معمول داشته باشد و درک این دقایق مختلف میشود بضعف
قوه عاقله و قوت آن که اعقلاست درک او بحسن رعایت محاسن و قبح ترک آنها زیاده تر است از آنکه

عقل

عقل او کمتر است و اینها با علم بحضور مولی است که او مست اتفاق می افتد مولی حاضر است و بنده مطلع بحضور
او نیز از اعمالیکه ملایم با حضور مولی نبوده از او صادر میشود بعد مطلع بر حضور مولی و اطلاع او بآنها
از او صادر شده میشود یا آنکه عالم بحضور مولی بود لکن غفلة چنین عملیکه ملایم با حضور مولی نبود از او
صادر شد یا سهوا صادر شد بسبب حدوث بعض دواعی که گاهست بیخود میشود نوع لباس از خود میکند
بحدیکه منکشف العوره میشود در حضور مولی و قتیکه بحال آمد مطلع می شود بر آنچه در حال بیخودی از او صادر
شده در جمیع این مراتب ببین آنکس که عقل دارد در مقام دیگر چه قدر بمحو لکلام خجلت و انفعال می شود
که گاهست بجائی میرسد که راضی بموت خود می شود باین سبب که دیگر نظر او بمولی نیفتد تشکیکی در این مراتب
نیست در حق عبید نسبت بموالی مجازیه پس چگونه امثال این امور نسبت بمولای حقیقی و خلاق هر وضیع
و دنی موجب اعتذار و اظهار خجالت و روسیاهی و باعث تضرع و گریه و انابه و بیقراری نشود با آنکه
در هیچ آنی از هیچ بنده دور نیست ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم و لا خمسة الا هو سادسهم
و لا ادنی من ذلک و لا اکثر الا هو معهم اینما کانوا و در موضع دیگر فرموده یعلم ما یلج فی الارض و ما یخرج
منها و ما ینزل من السماء و ما یعرج فیها و هو معکم اینما کنتم و در جای فرموده یستخفون من الناس و لا
یستخفون من الله و هو معهم و در موضع دیگر فرموده اذا سئلک عبادی عنی فانی قریب اجیب و در مقام
دیگر فرموده انا اقرب الیکم من حبل الورید و مشخص است که اعقل عقلا انبیا و ائمه علیهم السلم میباشند
و معلوم است که ایشان منفک ازین مقولها که مذکور شد نیستند و مامور هم نیستند که منفک از امثال
اینها بوده باشند لا محاله صحبت با زوجه میداشتند و جنبه از آنها صادر می شد و معاشرت با نساء
مینمودند و ملاعبه و ملامسه و تقبیل و جماع از ایشان صادر می شد بلکه در امثال این امور نسبت
بسایر ناس امتیاز داشتند که هست شی نمیگذشت مگر اینکه جماع از ایشان صادر می شد و در اخبار
مذکور است کثرة الطروقة من خواص الانبیا و هم چنین میخوابیدند و پا دراز میکردند و صدا بلند میکردند
مجملا مشخص است احوال انبیا و ائمه بالاضافه بخلاق عالم مختلف بوده حالتی بوده در آن توجه تام بخداوند
عالم جل جلاله داشتند تشکیکی بنده ندارم در آن وقت صدور خجلت از آنها با بقای آن حالت ممکن نبوده یا
نمیتوانستند دراز کنند و ملاعبه و مقاربت بانساء در آن وقت در حق آنها ممکن نبوده و هکذا سایر امور
بلکه در آن حالت که حالت توجه تام بمعبود منعم ذی الجلال و الاکرام بوده باشد مرعی میداشتند جمیع آنچه را که
عقل قاضی بر حسن آن بوده و مجتنب بودند از جمیع آنچه منافی با ادب و طریقه احترام بود و حالتی دیگر از برای
ایشان بود که در آن حالت معاشرت با مردمان مینمودند و میخندیدند و حرف میزدند و صحبت میداشتند

و ملاعبه با زنان و تقبیل انها و جماع مینمودند و امثال این امور اگرچه در حق ایشان طاعت بود لکن چون امثال
این امور در حضور مولا با اطلاع مولی غیر مناسب بلکه غیر ملایم با احترام مولی هم میباشد وقت توجه تام
که متذکر این مطلب میشدند حبود حیا و حجاب مستولی ان نفوس سعیده می شد بجا اختیار فتح لسان معذرت
با گریه و زاری و توبه و انابه بنحوی که اعتراف بارتکاب کبیره و جرم بزرگ از ایشان صادر شده بود مینمودند مانند بنده که در حین غفلت از
حضور مولی مباشر اموری شده که ملایم با حضور مولی نبوده و ازین راهست که مقتدای قاطبه ناس و سرور جناب
موسی بن جعفر علیهما صلوات الله الملک الاکبر در حین سجود با معبود ودود جل شانه در حال جریان اشک که هر
دو اوا از دیده حق بین میمنت نثار فتح لسان معذرت بدرگاه پروردگار نموده در مقام مناجات چنین بعرض درگاه
قاضی الحاجات میرسانیدند رب عصیتک بلسانی ولو شئت وعزتک لاخرستنی یعنی ای پروردگار من معصیت
تو کرده ام با زبان من قسم بعزت تو اگر خواهی لال و گنگم میکنی متحقق است معصیت لسانی ان سرور عباد غیبت
و فحش و غیرهما از محرمات لسانی نبوده بلکه ظاهر اینست ازین مقوله بوده الحضرت در اوان صحبت با ناس
کیفیت تکلم ایشان بر وجهی بوده که باید که بحضور و عظمت احدیت ملایم نبوده بعد از انکه متذکر میشدند و نظر
بغلبه حیا منفعل میشده فتح لسان معذرت چنین مینموده و بعد فرموده عصیتک ببصری ولو شئت وعزتک
لاکمهتنی وعصیتک بسمعی ولو شئت وعزتک لاصممتنی عصیتک بیدی ولو شئت وعزتک لکنعتنی عصیتک
برجلی ولو شئت وعزتک لجذمتنی وعصیتک بفرجی ولو شئت وعزتک لعقمتنی عصیتک بجمیع جوارحی
التی انعمت بها علی ولیس هذا جزاؤک منی معصیت لسان در حق ایشان مشخص شد و اما معصیت بصر
مشخص است که وظیفه بصر عبد ذلیل در محضر مولای جلیل میباید مثل بصر مستحیی بوده باشد چنانچه در حال توجه
تام بمعبود چنین است و در حالتیکه چنین نبوده باشد خارج از طریقه ادب شده در نظر خود گویا استخفاف بحق
مولی نموده لهذا بعد از التفات محمول انواع خجلت و انفعال میشود و اطاعت گوش در حق امثال ایشان آنست
که در حالت استماع جمیع اثار بنحوی بوده باشد که ملایم با عظمت و جلال جناب احدیت جل جلاله بوده باشد
و معصیت گوش ایشان انست که در حین استماع اثار چنین نبوده باشد و اطاعت یدی ایشان انست که
هر چه از ید ایشان از حرکات صادر شود مجموع بنحوی بوده که ملایم عظمت و جلالت و حضور جناب احدیت
بوده باشد و معصیت یدی انست که چنین نبوده باشد و هم چنین هر گاه کسی با عدم شعور و التفات بحضور
مولی مقارنت با اهل و عیال خود کند و بعد ملتفت شود که مولی حضور داشته اگرچه مطلقا اثمی از ان صادر
نشده لکن تامل کن ببین در مقام حیا اند شخص در حالت التفات و تذکر بحضور چه قدر منفعل میشود و
هم چنین هر گاه فرض شود در حال شعور بحضور مولی بوده لکن بعد از تحمل خجلت و انفعال در اینصورت

بلغ

بلغ

زیادتر است بجملا هر امری از امور صادره از هر یک از جوارح که ملایم با حضور مولی نبوده باشد در حین توجه
تام و تذکر بحضور معبود خصلت شریفه حیا موجب خجلت و شرمساری و فتح لسان اعتذار و بیقراری میشود
و مقتضی این می شود که در صدد اصلاح و چاره ان برامده و چونکه چاره بهتر از اعتراف بخطا و تضرع و ابتهال
و توبه و انابه نمیباشد لهذا بجا اختیار اهالی معرفت و اعتبار اختیار سلوک این مسلک پر اعتبار را
مینمایند و ازین مقوله است کلام سید اوصیاء جناب امیر المؤمنین علیه السلم الهی اعتذاری الیک اعتذار
من لم یستغن عن قبول عذره فاقبل عذری یا اکرم من اعتذر الیه المسیئون الهی ان انامتنی الغفلة
عن الاستعداد للقائک فقد نبهتنی المعرفة بکرم الائک و کلام سید الساجدین صلوات الله و سلامه علیه
که فرموده هل ینفعنی یا الهی اقراری عندک بسوء ما اکتسبت و هل ینجینی منک اعترافی لک بقبیح
ما ارتکبت ام اوجبت لی فی مقامی هذا سخطک ام لزمنی فی وقت دعائی مقتک سبحانک لا
ایئس منک و قد فتحت لی باب التوبة الیک بل اقول مقال العبد الذلیل الظالم علی نفسه
المستخف بحرمة ربه الی اخره مقصود ازین تطویل فتح باب بحیث در وجه اعتراف ارباب طهارت
و عصمت بذنوب تامل در انچه مذکور شد موجب فتح ابوابی میشود در این مقصود و همین وجه
که مذکور شد یعنی مقام حیا بجهة ارتکاب امور غیر ملایمه با حسن اداب و جرات در کلام سید
اوصیا علیه الاف التحیة و الثناء که مذکور شد یعنی قوله علیه السلم الهی کم من موبقة الی اخره و همچنین کلام
سید الساجدین علیه الاف التحیة من رب العالمین و لو انک یا الهی عذبتنی بعذاب الخلایق اجمعین
الی اخره و عارف در مقام غایة توجه و مناجات بعد از انکه بمرتبه شهود رسید که کاشف از ان کلام معجز
نظام سید اولیاست که فرموده لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا خلاف ادبیکه در وقت دیگر از او
صادر شده اگرچه در واقع و نفس الامر جرمی بوده باشد بلکه موجب مؤاخذه فی الواقع نبوده باشد در
حال توجه تام بمعبود در مقام اعتراف در نظر و اعتقاد او اعظم کبایر محاید بمقتضای ان اعتقاد ناله
و زاری و توبه و انابه و بیقراری و اعتراف بعظم ان مینماید وجه دویم از وجوهیکه باعث انبیا و اولیاست
بر جزع و فزع و بیقراری و داعی ایشانست بر اعتراف بر جرایم و معاصی مقام شکر است توضیح این مطلب
مقتضی اینست که گفته شود بدان حقوق و نعم منعم متعال بر عباد اجل از اینست که توان احصا نمود لکن جهة
باب التنبیه اشاره ببعض از ان مینمائیم تا حقیقت حال مشخص شود میگوییم از جمله حقوق الهی جل شانه
بر هر فردی از افراد عباد چشم است اگر خواهی که قدر و منزلت این نعمت عظیم را دانسته باشی چنین فرض
کن طفلی از مادر متولد شد بی چشم تامل و فکر کن ببین که هر گاه سلاطین دوران و متمولین عالم و ارباب

علم و کمال از فقها و حکما و اطبا و غیرهم و قاطبه ارباب حرف و صنایع جمع شوند و بذل مافی الید کنند چاره
این امر را نتوانند نمود بلکه مقطوع به است در نزد هر ذی فطنتی که هرگاه قاطبه ناس جمع شوند و مالک
جمیع خزائن عالم بوده باشند صرف نمایند چاره این امر را نمیتوانند نمود این انصاف اجزا تامل کن و
انصاف بده این یک جزئی از جزئیات نعمت خداوند عالم است جل شانه در تو که مقاومت کرد با هر چه در عالم است
بلکه علاوه امد چه دانستی که اگر کسی چشم نداشته باشد قاطبه ناس جمع شوند صرف مجموع خزانه عالم نمایند
چاره این امر را نمیتوانند نمود پس این فایق بر همه امد بلا انکه انچه مذکور شد اختصاص بچشم ندارد گوش و دماغ
و دهن و لسان و دست و پا بلکه یک انگشت بلکه ناخن هر یک را بالخصوصه که ملاحظه مینمائی چنین است
که مذکور شد بعد از انکه عارف بهمه اینها که مذکور شد و غیر اینها بنظر معرفت و انصاف ملاحظه نمود
کجا طاقت دارد که قیام و اقدام بشکر اینها نماید و هم چنین نعم خارجه از ماکل و مشارب و ملابس
هر یک را که ملاحظه مینمائی جاری است در هر یک اینها انچه در خصوص چشم مذکور شد پس هرگاه فرض کنی طبیعت
گندم معدوم شد هرگاه جمیع عالم جمع شوند و بذل مافی الکون نمایند و بخواهند گندمی ایجاد نمایند عاجز است
و هم چنین است سایر ماکولات و ملبوسات و غیرها اجزا تامل کن قطره نطفه منی که از صلب پدر در رحم
مادر قرار گرفت بصنع و قدرت که این خلقت غریب و صنعت عجیب بظهور رسید که قاطبه عقلا از درک
حقیقت ان متحیر و سرگردانند و ببین هر جزئی از جزئیات ان حقی است عظیم هرگاه کسی مالک باشد هر چه
که در عالم بوده و بذل نماید در مقابل شکر یک چشم که خداوند عالم عطا فرموده از عهده شکران بر نیامده خواهد
بود تا برسیم بچشم دیگر و گوش و دماغ و دهن و زبان و سایر اعضا و جوارح هرگاه یکی از ابنای دنیا احسانی
بکسی نماید این شخص اگر ادم است میباید پیوسته متذکر احسان او بوده باشد و هر وقت او را که دید بمقتضای ان
احسان با او معمول داشته باشد اگر چنین ننماید از قواعد انسانیت خارج خواهد بود و مراتب امتنان مختلف
میباشد باختلاف مراتب احسان و هم چنین مختلف میباشد باختلاف استعداد در درک مراتب احسان
و هر کس که قوه عاقله او اکمل است درک او بمراتب احسان اتم و اقوی است پس او در امتنان و وفا بادای حقوق
اقوی و اشد خواهد بود مشخص است اعقل موجودات انبیا و اوصیای انها میباشند و اعقل از کل انبیا
فخر رسل و خاتم انبیا باعث خلقت ارض و سما جناب پیغمبر اخر الزمان صلوات الله و سلامه علیه میباشد و هم چنین
اعقل از کل اوصیا اوصیای ان شفیع کافه اهل محشر خواهد بود پس ان سرور عالم و اوصیای ان مفخر بنی ادم در درک
حقوق الهیه اقوی و اکمل خواهد بود از سایر انبیا و اوصیا پس ایشان در وفا بادای شکر در مقابل حقوق الهیه
اشد و اتم خواهند بود و این وجه دیگر است از وجوهیکه داعی است در حق ائمه طاهرین و سایر اولیای

مقربین

مقربین علیهم الاف التحیة من رب العالمین که اصرار در ناله و زاری و اکثار در تضرع و ابتهال و بیقراری فرموده باشند
و از این راه است که جناب سید الساجدین صلوات الله و سلامه علیه در مقام مناجات بعرض بارگاه قاضی الحاجات
رسانیده اند فقره اینکه قبل مذکور شد حاصل معنی انها اینست ای معبود من قسم بعزت و جلال و عظمت تو اگر من
میبودم از اول ایجاد عالم از انوقتی که اراده خلقت من فرمودی و عبادت تو مینمودم بقدر امتداد ربوبیت تو بدهر
در هر چشم زدنی در همه روزگار و حمد و شکر تو مینمودم بجد و سعی که معادل حمد و شکر قاطبه خلایق بوده باشد یعنی
اگر بودم و چنین مینمودم با وجود این معترف این هستم و مبلغ که نمیتوانستم از عهده شکر پستترین نعمتی از نعمتهای
تو بر امده باشم فی الواقع چنین است چه هرگاه فرض شود همان نعمت که پستتر ان در بین نعمای الهی جل شانه بوده
باشد معدوم شود و فرض شود کسی مالک جمیع خزائن ارض بوده باشد و صرف کند در ایجاد ان ممکن از ایجاد
ان نخواهد شد پس همان نعمت که پستترین نعمتهاست مقاومت کرد با مجموع خزائن عالم بعلاوه پس چگونه
میتواند شد که کسی از عهده شکران بر امده باشد پس حقوق غیر متناهیه الهیه که در حق هر فرد از افراد ناس ثابت است
عقل قاضی بر اینست که ادای شکر انها را نموده باشد از عهده ان بر نمیتواند امد پس چاره ندارد مگر اینکه روز و شب اوقات را
صرف تضرع و ابتهال بدرگاه حضرت ذو الجلال نموده باشد و اعتراف بعجز از ادای شکر حقوق الهیه نموده
باشد و در مقام توجه تام بدرگاه خالق انام همین اظهار بشکر اگر چه مستند بعجز بوده باشد از اعظم معاصی
در نظر او میباشد لهذا مبالغه در اعتراف بمعصیت مینماید اینست که جناب سید الساجدین علیه السلام در فقره تاسعه
از دعای مذکور فرموده و حاصل معنی ان اینست که ای معبود و خداوند من هرگاه بکنم جمیع معادنیکه در دنیا
میباشد بچنگهای خودم و زراعت کنم همه زمین دنیا را بمعونت مژهای چشم خود و ببارم از خوف و خشیت
تو بقدر انکه جاری شود از اب چشم من مثل دریاهای اسمانها و زمینها خون و چرک هر اینه اینها کم خواهد بود در جنب
بسیار چیزهائیکه بر من واجب است از حقوق تو و فی الواقع چنین است و وجه ان از انچه مذکور شد ظاهر میشود
وجه سیم از وجوهیکه موجب تضرع و ابتهال و باعث گریه و زاری و اضطراب بدرگاه با رفعت حضرت ذو الجلال
نسبت بانبیا و اولیا و ائمه اطهار علیهم صلوات الله المتعال میشود مقام حب است بیان این مطلب است که حکمت
بالغه الهی جل جلاله چنین اقتضا نموده که خلقت انسانی شده باشد بنحویکه در ان جمع شود قوی مختلفه متضاده
پس خلق فرمود انسان را بنحویکه در ان قوه روحانیه و قوی بهیمیه جمع شده مشخص است تضاد مابین قوی مقتضی
تضاد مابین مقتضیات انهاست در اوانیکه مشغول باقتضای مقتضیات هر یک که بوده باشد از مقتضای
قوی دیگر محروم و غافل است بمقتضای قوی بهیمیه طالب اکل و شرب و نوم و معاشرت با نساء و نحو انها
میباشد و بمقتضای قوی ملکیه طالب توجه معبود و تحصیل معرفت و انس ببارگاه سعادت مسعود ملک

وددود میباشد بعد از آنکه قوای بهیمیه مغلوب قوه ملکوتیه کردید عمده مقصود و مقصود در توجه بمعبود وطاعت
وانقیاد امر مالک ودود میکردد ولکن نه بنحویست که منسلخ شده باشد از مقتضیات قوی بهیمیه بالمره چه ظاهر است
مادامیکه نفس انسانی متعلق باین بدن بوده باشد لابد است او را از معاشرت با ناس واکل وشرب ولابد
احتیاج وصحبت ومعاشرت با ابنا وخلطت باهل واولاد ونوم واستراحت اگرچه در قلیل از اوقات
بوده باشد وچونکه مشغول باین مقتضیات قوی بهیمیه کردید نظر بعاقبت اینکه محروم از توجه تام لبساط
عزت ملک انام ومبتلی بالم شدید مفارقت حضرت علام میشود بعد از انتقال بمقتضای قوه ملکیه قواعد رضیه
حب و وداد محرک اظهار شکایت از تالم فراق ومقتضی گریه وزاری وبیقراری وابراز الم ندامت از حرمان
فیوضات وصال نزد محبوب متعال میکردد واز این است که جناب فخر عالمین سید الساجدین علیه وعلی
ابائه واولاده آلاف التحیة من رب العالمین بعرض شکایت در این باب بعرض بارگاه رب الارباب رسانیده
حیث قال مالی کلما قلت قد صلحت سریرتی وقرب من مجالس التوابین مجلسی عرضت لی بلیة ازالت قدمی
وحالت بینی وبین خدمتک سیدی لعلک عن بابک طردتنی وعن خدمتک نحیتنی او لعلک رایتنی
مستخفا بحقک فاقصیتنی او لعلک رایتنی معرضا عنک فقلیتنی او لعلک وجدتنی فی مقام الکاذبین
فرفضتنی او لعلک رایتنی غیر شاکر لنعمائک فحرمتنی او لعلک رایتنی فی الغافلین فمن رحمتک
آیستنی او لعلک رایتنی آلف مجالس البطالین فبینی وبینهم خلیتنی او لعلک لم تحب ان تسمع دعائی
فباعدتنی او لعلک بجرمی وجریرتی کافیتنی او لعلک بقلة حیائی منک جازیتنی این فقره در حین قرائت
این فقرات حزن ملم غفلت از قلوب اخیار علاوه مینماید این فقره را او لعلک رایتنی غیر قابل لخدمتک فطردتنی
وهمچنین المشهور ارباب اسرار در جای دیگر در مقام استدعای مرحمت از کریم غفار بعرض رسانیده وارحمنی
اللهم فانی امرؤ حقیر وخطری یسیر ولیس عذابی مما یزید فی ملکک مثقال ذرة ولو ان عذابی مما یزید
فی ملکک مثقال ذرة لسالتک الصبر علیه واحببت ان یکون ذلک لک ولکن سلطانک اللهم اعظم
وملکک ادوم من ان تزید فیه طاعة المطیعین او تنقص منه معصیة المذنبین وجه چهارم از وجوهیکه موجب
اضطراب قلوب اخیار وباعث بکاء واستکانت ارباب افتقار وداعی توسل وانقطاع بدرگاه کریم غفاری میشود
مقام استکمال است توضیح این مطلب است که صانع حکیم متعال وخالق مجید بری از شایبه انقطاع وزوال
خلقت انسانی فرموده بر وجهیکه قابل انواع کمالات ولایق اقسام ترقیات وارتقاء از مهابط حضیض باوج
[illegible] عالیات میباشد ولکن مرتبه مرتبه ایست که هر کس بقدر قابلیت وهمت سایق وصول باین
سعادت عظمی وطالب وفود براین کرامت کبری هست مشخص است که طریقه استکمال موجب افتقار بخدمت

اهل

اهل کمالست ومعلوم است که ما عدای خداوند متعال در عرصه فنا وزوال ودر حیز تغیر واضمحلالست وکمال
حاصل نمیشود مگر برفع نقصان وقصور ولهذا یا برجوع بارباب کمال از افراد انسانست یا بتضرع وگریه وزاری
وبیقراری وانقطاع بدرگاه بارفعت عظیم متعال خداوند فعالیکه موصل باسرار آثار قدرت اوست که انما
امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون معلوم است که اول در حق انبیا واوصیای ایشان غیر معقولست
پس ثانی متعین است پس داعی بر تضرع وابتهال بدرگاه حضرت ذوالجلال استکمالست واز اینست که
جناب سید الساجدین صلوات الله وسلامه علیه در مقام مناجات بعرض درگاه قاضی الحاجات رسانیده
وعزتک لا اجد لذنوبی سواک غافرا ولا اری لکسری غیرک جابرا وقال ایضا الهی کسری لا یجبره الا لطفک
وحنانک وفقری لا یغنیه الا عطفک واحسانک وقال ایضا فمن حاول سد خلته من عندک ورام
صرف الفقر عن نفسه بک فقد طلب حاجته فی مظانها واتی طلبته من وجهها وباز این باب است کلام
قرة عیون ارباب معرفت ویقین جناب امیر المومنین ع لنا ابصار قلوبنا بضیاء نظرها الیک حتی تخرق
ابصار القلوب حجب النور فتصل الی معدن العظمة وتصیر ارواحنا معلقة بعز قدسک وهمچنین کلام
آن مصباح سعادت ویقین الهی المحقق بنور عزک الابهج فاکون لک عارفا وعن سواک منحرفا وقوله علیهم
الهی ان من انتهج بک لمستنیر وان من اعتصم بک لمستجیر وهمچنین کلام آن مفخر اولیا علیه آلاف التحیة
والثناء اسئلک بحقک وقدسک واعظم صفاتک واسمائک ان تجعل اوقاتی فی اللیل والنهار
بذکرک معمورة وبخدمتک موصولة واعمالی عندک مقبولة حتی تکون اعمالی واورادی کلها وردا واحدا
وحالی فی خدمتک سرمدا وکلام المشهور اخیار اللهم انی اتقرب الیک بذکرک واستشفع بک
الی نفسک واسئلک بجودک ان تدنینی من قربک وان توزعنی شکرک وان تلهمنی ذکرک توضیح
مطلب اینست که هر قدر بنده دور است از خداوند عالم در نهایت نقصان وافتقار است وهرچه معرفت
او بمقادیر جهل ونظیر مکتر است در خسارت وضلالت است واستخلاص از این الم شدید وانفکاک
از این محنت ودید ممکن نیست مگر بمبالغه واصرار در تضرع وابتهال بدرگاه کریم غفار ومبادرت بناله
واضطراب ببارگاه پروردگار رحیم وستار مجملا بعد از ساحت حضور جناب احدیت منتهای مرتبه
نقصان وخسارت وقرب بجال با کمال حضرت معبود ورب ودود غایت مرتبه کمال وجلالست وافراد
انسانی در درک مراتب نقصان وکمال بقدر قابلیت واستعداد مختلف میباشند انکه اعقل ناس است بعد از
ساحت حضور عظمت دستور را اعظم مهالک واکمل مناقص میداند چنانچه قرب ببارگاه مکرمت اقتران را
فوق قاطبه کمالات واس همه سعادات میداند مقصود در این مقام اینست که وجه دیگر از وجوهیکه موجب

شدت گریه و فغان و زاری و تضرع و ابتهال و بیقراری در حق انبیا و اولیا است هیهات از بعد ساحت حضور
و تحصیل قرب و وصول بمسرت دوام وصول بخدمت حضرت ملک ودود داست خواه مرتبه فوق الیه در حق
ایشان حاصل شده ممکن باشد نسبت بایشان یا نه عارف در مقام مناجات و عرض نیاز بدرگاه قاضی الحاجات
هر مرتبه از مراتب کمال که در حق او متیسر شده معترف بتقصیر خود در تحصیل فوق و طالب علاوه بر آنست
و از این راهست که فخر ملائکه مقربین و ملجاء انبیا و مرسلین در مقام عجز و تقصیر بعرض درگاه رب رحیم قلم
رسانیده سبحانک ما عبدناک حق عبادتک و ما عرفناک حق معرفتک وجه پنجم از وجوهیکه موجب رعب
و خوف در قلوب خالی از غش و غبار و موجب نهایت دهشت و اضطرار و غایت خشیت و اضطراب
قاطبه اخیار است ملاحظه عظمت و شوکت مخترع افلاک و عناصر و مبدع جمله افلاک و کواکب است هر کس
بقدر ادراک عظمت خلاق ارضین و سموات خائف و لرزان و بمقدار تعقل شوکت رزاق قاطبه نفوس و حیوانات
هائم و هراسانست هر که در ادراک عظمت حضرت قیوم جل جلاله کاملتر است خوف و رعب او بیشتر سبحانک
اخشی خلقک بک اعرفهم بحقک درک و معرفت اصل عظمت ذی الاقتدار موجب دهشت و اضطراب است
خواه در این وقت تشویش مؤاخذه در حق او حاصل بوده باشد یا نه بلکه هرگاه فرض شود که بهمه جهات ایمن
از مؤاخذه بوده باشد باز از اضطراب و ارتعاش که مستند باصل ادراک عظمت معبود است حاصل است مجملا
اصل ادراک عظمت و شوکت موجب خوف و رعب در قلوب اخیار و باعث ظهور اضطراب و اضطرار
و ناله و انکسار جمیع اخیار میشود و از اینست که در حدیث وارد شده در بیان کیفیت احوال شریف مفخر انبیا
و سید رسل و ملجاء اولیاء و هادی سبل علیه و علی آله صلوات الله الخالق الاکمل که آن سرور عالم و
فخر بنی آدم در وقت قیام نماز از خوف و خشیت الهی جل شانه صدای جوششی از سینه مبارک ایشان شنیده
میشد مثل صدای جوشش دیگ از آتش شدید و انفقرا مبکر ایستند تا بیخود میشدند و از قبایل کاروان معرفت
و یقین جناب امیر المؤمنین علیه السلام ماثور است که چون وقت نماز داخل میشد اندام مبارک آنسرور بلرزه می آمد
و هم چنین وارد شده که جامع المکارم فی السر و العلن جناب حضرت امام حسن عسکری ع چون مشغول
وضو بجهت نماز می شدند مفاصل بدن شریف ایشان میلرزید و لون مبارک آنجناب مایل بزردی میشد
و چون از وجه این سؤال میکردند جواب میفرمودند سزاوار اینست که هر کس در مقام بندگی بخدمت خداوند
عالم ایستاده بند هایش از خوف و بیم معبود بلرزد و در کتاب حلیة الاولیاء مذکور است روایتی که حاصل
مضمون آن اینست که چون جناب فخر العابدین سید الساجدین امام زین العابدین علیه و علی آبائه و اولاده
الاف التحیة من رب العالمین از وضو فارغ میشدند و عازم نماز میشدند ارتعاش و لرزه بر اعضای مبارک

الفوت

الفوت مستولی میشد چون استعلام مینمودند میفرمودند وای بر شما مگر نمیدانید بخدمت که می ایستم و با چه
عظیم الشأنی میخواهم مناجات کنم وجه ششم از وجوهیکه موجب اضطراب قاطبه عباد و داعی حزن و الم حسرت
و هادم اللذاتست ملاحظه شداید موت و عقوبات اخرویست که سموات و ارضین طاقت تحمل آنرا
ندارد و مناسب اینست که ختم مقام شود در بیان این مرام بآنکه ثقة الاسلام در کتاب کافی روایت نموده
از کاشف اسرار و دقایق حضرت امام جعفر صادق ع که فرموده بدرستیکه عیسی ولد مریم آمد بسر قبر یحیی بن
زکریا علیهم السلام و از خداوند عالم جل شانه مسئلت نمود که حضرت یحیی را زنده نماید بجهة او پس خطاب نمود یحیی
و یحیی بامر الهی عز شانه جواب گفت او را پس از قبر بیرون آمد گفت بحضرت عیسی چه میخواهی از من گفت میخواهم بدنیا
برگردی و مونس من باشی در دنیا حضرت یحیی در جواب گفت ای عیسی هنوز شدت و تلخی جان کندن از من ساکن
نشده تو میخواهی مرا برگردانی بدنیا و باره و این مرارت عاید من شود و نیز در آن کتاب از جناب مستطاب فخر
الاوایل و الاواخر حضرت امام محمد باقر ع مرویست که فرموده جوانان چندی از اولاد سلاطین بنی اسرائیل طریق
عبادت و بندگی خداوند عالم جل شانه را اختیار نموده بودند و ایشان از شهر خود بیرون رفتند سیر بلاد می کردند
تا از مشاهده امور غریبه عبرت گرفته باشند اتفاقا مرور نمودند بقبری که در پشت راهی واقع شده بود باد
ریگ و خاک را بر روی آن قبر جمع نموده و اثری از آن باقی مانده بود مشخص میشد که قبر هست و آن جوانان
باهم گفتند خوبست که از درگاه خلاق عالم جل شانه مسئلت نمائیم در اینوقت که صاحب این قبر را زنده
فرماید تا از او سؤال نمائیم که چه گونه طعم موت را یافته پس شروع نمودند بدعا باین نحو انت الهنا یا ربنا لیس
لنا الرب غیرک و البدیع الدائم غیر الغافل الحی الذی لا یموت لک فی کل یوم شان تعلم کل شیء بغیر
تعلیم انشر لنا هذا المیت بقدرتک بعد از فراغ از این دعا قبر شکافته شد شخصی از آن قبر بیرون آمد موی
سر و ریش او سفید بود خاک را از سر خود دور مینمود در حالتیکه مضطرب بود و چشم خود را بسوی
آسمان باز کرده و خطاب کرد باین جوانان چه باعث شده که بر سر قبر من ایستاده اید گفتند ما از درگاه الهی
جل شانه التماس دعا نمودیم که ترا زنده نماید تا از تو سؤال نمائیم که چه مرتبه یافته طعم و شدت موت را گفت که
من در قبر ساکن بودم نود و نه سال هنوز شدت و الم موت از خاطر من محو نشده و مرارت طعم موت هنوز
از حلق من خارج نشده است و آن جوانان از او سؤال نمودند که تو روزیکه میمردی باین نحو موی سر
و ریش تو سفید بود گفت نه ولکن شنیدم صیحه که از قبر بیرون بر و جمع شد تربت استخوانهای من بسوی روح
من پس بیرون آمدم با اضطراب در حالتیکه چشم بآن صوت انداخته بودم و بسرعت شتافتم در اجابت
آن صوت باین جهت موی سر و ریشم سفید شد و ایضا روایت شده که حضرت عیسی بن مریم ع که معجزه آن

حضرت این بود که بقدرت الهی جل شانه مرده را زنده میکرد بعضی از کفار در مقام انکار مان برگزیده پروردگار
عرض کردند چیزیکه حاصل ان اینست که تو زنده میکنی امواتی که تازه مرده اند شاید این اشخاص نمرده باشند
یعنی این ساختگی وحیله بوده باشد زنده کن از برای ما کسانی را که در ازمنه سابقه فوت شده باشد
حضرت فرمود شما اختیار نمائید از اموات در زمان سابق هر کسی را که خواسته باشید عرض کردند زنده
کنید از برای ما سام بن نوح را حضرت عیسی تشریف بردند بر سر قبر سام و دو رکعت نماز ادا نمودند و
استدعا از درگاه رب العزت عز شانه نمود که سام را زنده فرموده باشد سؤال بشرف اجابت مشرف
گردید سام زنده شد دیدند موی سر و ریش او سفید شده سؤال کردند که در زمان تو پیری نبود این
سفیدی موی سر و ریش تو از چه راه هست در جواب گفت شنیدم ندائی که از قبر بیرون بیا گمان
کردم که قیامت برپا شده بجهة هیبت این موی سر و ریشم سفید شد سؤال کردند چند وقت است
از اول موت تو تا حال گفت چهار هزار سال لکن شدت الم موت هنوز از خاطرم محو نشده است وایضا
روایت شده هیچ مؤمنی نیست که بمیرد مگر انکه اظهار رجوع بدنیا باو میشود و او انکار مینماید بجهة شدت
الم از تلخی جان کندن باو رسیده مگر شهدا که ایشان مرارت جان کندن را نفهمیده اند پیوسته تمنا
میکنند رجوع بدنیا را از برای انکه ثانیا شهید شوند در راه خداوند عالم جل شانه و بعضی در این مقام
مثالی ذکر کرده باین نحو که موت را تشبیه نموده اند بدرختی که خار بسیار داشته باشد مثل خار مغیلان
و داخل شده باشد در جوف انسان و هر خاری از این درخت فرو رفته باشد بسر رگی از رگهای انسان
انوقت شخص شدید القوی این درخت را بقوت تمام بکشد معلوم است تالم ان بنحویست که توان تحمل
شد موت نیز چنین است و انچه تا حال مذکور شده وصف شدت موت بود و در حدیثی وارد شده که
مابین دنیا و اخرت هزار عقبه است اهون و اسهل از همه موت است موتیکه اهون از همه است وصف ان
مذکور شد نعوذ بالله سبحانه من الباقی و اما وصف عذاب الهی در اخرت پس ان کما و کیفا اگرچه نه بنحوی
که توان توصیف نمود و لکن ما در این مقام ایراد مینمائیم انچه را که حدیث صحیح مروی در تفسیر علی بن
ابراهیم مشتمل بر انست میگوئیم از مبینی اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق عم روایت نموده که
جبرئیل امین بعرض سید المرسلین صلوات الله و سلامه علیه چنین رسانید که خداوند عالم امر فرموده که اتش
جهنم را دمیدند بران هزار سال تا سفید شد بعد از ان بامر الهی دمیدند بران هزار سال دیگر تا سرخ شد
پس از ان بامر الهی دمیدند بران هزار سال دیگر تا سیاه شد بهمان حالت سیاهی باقی گذاردند و هرگاه
قطره از ضریع واقع شود در ابهای دنیا هر اینه قاطبه اهل دنیا میمیرند از شدت عفونت ان و هرگاه

یک

یک حلقه از زنجیری که طول ان هفتاد ذرع است و مهیا شده است بجهة اهل جهنم واقع شود بر روی زمین
هر اینه همه زمین اب میشود از شدت حرارت ان و هرگاه پیرهنی از پیرهنهای اهل جهنم اویخته شود
مابین اسمان و زمین هر اینه قاطبه اهل زمین هلاک میشوند از شدت عفونت و حرارت ان پس جناب
رسول صلی الله علیه و آله گریست و از جناب امام جعفر صادق عم روایت شده که بعد از این واقعه کسی جناب رسول
خدا را خندان ندید و اهل جهنم بعد از انکه داخل جهنم شدند سعی مینمایند بهزار سعی بمسافت هفتاد ساله
راه خود را بکنار میرسانند انوقت ملائکه که موکلند میزنند انها را با گرزهای اهنی تا ثانیا اندازند
انها را در قعر جهنم و الیه الاشارة بقوله تعالی و لهم مقامع من حدید کلما ارادوا ان یخرجوا منها من غم
اعیدوا فیها و ذوقوا عذاب الحریق و اگر علاوه بر این خواهی بدانکه در کتاب درع الواقیه روایت
شده از جناب امیر المؤمنین علیه السلام که انحضرت روایت نموده از سید المرسلین صلوات الله و سلامه
علیه فرموده قسم بکسیکه حیات و ممات محمد در ید قدرت اوست هرگاه قطره از زقوم بریزند بر
کوههای عالم هر اینه فرو میرود تا هفت طبقه زمین و ان کوهها طاقت تحمل ان را ندارند پس چگونه
طاقت این را داشته باشد کسیکه زقوم طعام او بوده باشد و قسم بکسیکه حیات و ممات من بید قدرت
اوست هرگاه قطره از غسلین واقع شود بر کوههای عالم هر اینه فرو میرود تا هفت طبقه زمین و این
کوهها طاقت تحمل ان را ندارند پس چگونه تواند شد طاقت او را داشته باشد کسیکه این غسلین شراب
او بوده باشد و قسم بحق کسیکه حیات و ممات من بید قدرت اوست هرگاه یک گرز از ان گرزهائیکه خداوند
عالم در قران ذکر فرموده گذارده شود بر کوههای عالم هر اینه فرو میرود تا هفت طبقه زمین و طاقت
تحمل ان را ندارد پس چگونه طاقت این گرز را دارد کسیکه این التضرب او بوده باشد بعد از انکه شدت موت
و من الجمله وصف از عذاب اخرت شنیدی میگوئیم مقصود اینست که از جمله بواعث و دواعی گریه
و زاری و تضرع و ابتهال و بیقراری بدرگاه جناب باری جل شانه خوف و تشویش از عذاب الهی و شدت
موتست پس بنده ذلیل بعد از اعتقاد باین مراتب چگونه میتواند که خائف و ترسان و هایم و هراسان
نبوده باشد پس باید بر سبیل دوام ناله و زاری و تضرع و بیقراری بدرگاه حضرت باری نماید تا از فضل
و کرم بی منتهای خود بنده ذلیل را از این مهالک و عقوبات نجات دهد ممکن نیست کسیکه مطلع
بر این امور بوده باشد و اعتقاد بر صحت انها داشته باشد خود را از تضرع و ابتهال بدرگاه ذو الجلال ضبط
تواند نمود مگر اوقاتیکه مسجون جنود غفلت و ضلال و محبوس عساکر محنت اهل و عیال بوده باشد لکن
افراد انسانی در سلوک باین طریق مستحسن عقلی و نقلی مختلف الاحوال میباشند هر کس که اطلاع او

بحقیقت این امور بیشتر و از عساکر غفلت و جنود سکرت دور تر است تضرع و ابتهال و ناله و بیقراری او در این باب زیادتر است و از این راه است که جناب مقنن قوانین عبادت و بندگی و مؤسس اساس تضرع و بیقراری جناب علی بن الحسین علیهما السلام در اواسط شب در مقام مناجات بدرگاه قاضی الحاجات چنین مینالیده الهی وقد ترى وقوفى وذل مقامى بين يديك تعلم سريرتى وتطلع على ما فى قلبى وما يصلح به امر آخرتى ودنياى اللهم ان ذكرت الموت وهول المطلع والوقوف بين يديك نغصنى مطعمى ومشربى واغصنى بريقى واقلقنى عن وسادى ومنعنى رقادى كيف ينام من يخاف بيات ملك الموت فى طوارق الليل وطوارق النهار بل كيف ينام العاقل وملك الموت لا ينام لا بالليل ولا بالنهار ويطلب قبض روحى بالبيات او فى اناء الساعات یعنی ای معبود و خداوند من می بینی ایستادن مرا و خواری و بیوقعی ایستادن مرا در خلوت تو و ضیعی بر باطن من و مطلعی بر آنچه در قلب من هست و آنچه بصلاح می آید بآن امر آخرت و دنیای من یا باصلاح می آورد یعنی تو بآن امر آخرت و دنیای مرا ای خداوند من هرگاه متذکر مردن و هولهائیکه بعد از مردن هست می شوم و هم چنین متذکر میشوم ایستادن در موقف حساب بخدمت تو را تلخ میکرد اند اینها بر من طعام و شراب مرا یعنی نمی فهم در آنوقت اکل و شرب خود را و اینها باعث این می شود که آب دهن من در حلق من میماند یعنی از شدت خوف قدرت بر فرو دادن آب دهن ندارم و هم چنین باعث اضطراب من می شود در بالش استراحت من و منع میکند خواب را از من چگونه بخوابد کسیکه میترسد از آمدن ملك الموت در جمله کسانی که می آیند در شب و روز بلکه چگونه میخوابد عاقل و حال آنکه ملك الموت نمیخوابد نه در شب و نه در روز و طالب اینست که قبض روح من نموده باشد در شب یا در روز و ایضا نقل شده که آن سرور را ضیا بعد از فراغ از نماز شب اینرا میخواندند انا اجيك يا موجود فى كل مكان لعلك تسمع ندائى فقد عظم جرمى وقل حيائى مولاى يا مولاى اى الاهوال اتذكر وايها انسى ولو لم يكن الا الموت لكفى كيف وما بعد الموت اعظم وادهى الحاضره و ایضا در دعای صحیفه که بعد از نماز شب تلاوت میفرموده اند فرموده اللهم انى اعوذ بك من نار تغلظت بها على من عصاك وتوعدت بها من صدف عن رضاك ومن نار نورها ظلمة وهينها اليم وبعيدها قريب ومن نار ياكل بعضها بعض ويصول بعضها على بعض ومن نار تذر العظام رميما وتسقى اهلها حميما ومن نار لا تبقى على من تضرع اليها ولا ترحم من استعطفها ولا تقدر على التخفيف عمن خشع لها واستسلم اليها تلقى سكانها باحر ما لديها من اليم النكال وشديد الوبال واعوذ بك من عقاربها الفاغرة افواهها وحياتها

الصالقة بانيابها وشرابها الذى يقطع امعاء وافئدة سكانها بجمله مناجاتهای ائمه طاهرین علیهم السلام که مشتمل بر تضرع و ابتهال در مقام استعاذه از عقوبات اخرویه بوده باشد بسیار است کسی توهم نکند که انبیا و اولیا تشویش نسبت بایشان در عقوبت اخرویه نیست پس این اضطراب و بیقراری چه معنی دارد جواب اگر مراد اینست که دیگران قاطعند بر اینکه عقوبت اخرویه مطلقا در حق انبیا و اولیا نیست این مسلم است لکن این موجب علم اضطراب خود ایشان نمیتواند شد و اگر مراد اینست که خود انبیا و اولیا قاطعند در جمیع احوال حتی در حالت مناجات بدرگاه قاضی الحاجات بر اینکه عقوبت اخرویه مطلقا از ایشان منتفی است میگوئیم چنین نیست و جه این بعلاوه مکالمات صادره از ایشان در مقام مناجات ظاهر میشود از آنچه در سابق بیان شد یعنی از وجه اول و ثانی چگونه چنین نبوده باشد و حال آنکه چنانچه یاس از رحمت الهی جل شانه از معاصی کبیره است چنین است امن از سخط الهی عز شانه و مخفی نماند اگر چه رشته کلام در این مقام از حد اعتدال خارج شد و مناسب وضع رساله نبود لکن چونکه اطلاع بر این مطالب که مذکور شد باعث تنبه امثال ما غافلین و موجب استیقاظ ارباب معاصی و طاغین میشد لهذا عنان قلم در میدان بیان این مطلب جولان داده شد شاید اطلاع بر این موجب تنبه غافلان و باعث تیقظ ارباب عصیان شود بدانکه مناسب در این مقام اینست که ختم کلام شود در این مباحث بذکر دو مسئله مسئله اولی بدانکه در کتب معتبره شیعه و سنی احادیث مستفیضه وارد شده است در بیان آنکه در هر شب از شبهای سنه ساعتی هست که هر بنده از بندگان خداوند عالم جل شانه در آن ساعت هرگاه حاجتی از قاضی الحاجات بخواهد البته باجابت میرسد و در احادیث معتبره از ائمه ما صلوات الله وسلامه علیهم بیان این ساعت شده و فرموده اند این در ثلث اول از نصف ثانی شب است و بعبارة اخری این ساعت در سدس رابع از شب است و بعبارة ثالثه احض از اولیین این در اواخر ثلث ثانی از شب است که اخر آن متصل است باول ثلث اخر شب در وقتیکه آفتاب در راس سرطان است در آفاق مایله شب در آنوقت در غایت کوتاهی است مقدار شب در آنوقت بنابر آنچه در محل خود ذکر کرده اند در اواخر اقلیم ثانی و اوایل اقلیم ثالث ده ساعت و ربع ساعت است و هم چنین مقدار شب در اواخر اقلیم ثالث و اوایل اقلیم رابع نه ساعت و سه ربع ساعت است و این مقدار از غروب شمس است تا طلوع شمس و ظاهر اینست شبی که در کلام ائمه ما علیهم السلام ذکر شده مراد از آن از غروب شمس است تا طلوع فجر پس ما بین طلوع فجر تا طلوع شمس از این مقدار باید کم شود و آن باختلاف آفاق مختلف میشود قدر امتداد آن در اقلیم ثالث مثل اصفهان و امثال آن در فرض مذکور یکساعت و چهل دقیقه است تقریبا و بعد از انتقاص این مقدار از نه ساعت

چهل پنج دقیقه باقی میماند مقدار شب در صورت مسطوره هشت ساعت و پنج دقیقه و بنا بر الهام از برکات ائمه ما صلوات الله علیهم ظاهر شده است که این ساعت مطلوبه بعد از انقضای چهار ساعت و دو دقیقه و نیم در مقدار یکساعت و ثلث ساعت و دو ثلث دقیقه و سدس دقیقه میباشد بلکه بمقتضای عبارت ثالثه ساعت مطلوبه بعد از انقضای ثلث ساعت و دو ثلث دقیقه و سدس دقیقه از نیمه مقدار میباشد پس ساعت باقیه از این مقدار همان ساعتی است که بمقتضای احادیث معتبره هر حاجتی که بنده ذلیل از خداوند جلیل در آن مسئلت نماید البته بدرجه اجابت مشرف میشود ای برادر عزیز متحمل مشقت سفر و برودت و حرارت هوا میشوی و تملق اراذل ناس مینمائی و مذلت تردد در خانه فلان و فلان را بر خود قرار میدهی و غافل از مضمون حق مشحون الحمد لله الذی وکلنی الیه فاکرمنی ولم یکلنی الی الناس فیهینونی هستی گویا هرگز بگوشت نرسیده مضمون صدق آئین الحمد لله الذی ادعوه کلما شئت لحاجتی واخلو به حیث شئت لسری بغیر شفیع فیقضی لی حاجتی این زحمات سفر و تملق و مذلت اراذل ناس بر خود قرار میدهی هرگز این نیستی که در صدد این بوده با حال مناسب و حواس جمع در اثنای ساعت شریفه را نموده باشی و در آن مناجات باقاضی الحاجات و تضرع و ابتهال بدرگاه خالق ارضین و سموات نموده از درگاه وهاب علی الاطلاق سؤال نمائی که توفیق سعادت کمال معرفت بجناب احدیت و لذت انس و مناجات با معبود متعال را روزی تو نماید که جمیع لذائذ دنیا و آخرت در جنب آن مقهور و مضمحل و قاطبه ملاذ نشأتین در مقابل آن بیوقع و با ملالت و در آن حالت لسان معذرت بدرگاه کریم غفار منفتح نموده که قاطبه ما یحتاج دنیا و آخرت را بدون تحمل ذلت از اراذل ناس بجهت تو میسور و مقرر فرموده باشد انصاف اینست که بسیار ستم بلکه بسیار بسیار غریب و عجیب است مخفی نماند آنچه مذکور شد در تعیین این ساعت مطلوبه بود در امثال این بلاد در اوقات غایت قصر لیالی و در اوقات غایت امتداد شب یعنی وقتی شمس در رأس جدی بوده باشد مقدار شب در آنوقت چهارده ساعت و پانزده دقیقه میباشد در مثل اصفهان و بعد از انتقاص ما بین طلوعین یعنی یکساعت و هفده دقیقه تقریبا در فرض مذکور از این مقدار باقی میماند از این مقدار دوازده ساعت نیم و بیست و هشت دقیقه تقریبا بعبارة اخری باقی میماند دوازده ساعت پنجاه و هشت دقیقه و بعبارت ثالثه سیزده ساعت الا دو دقیقه و شب شرعی در آنوقت عبارت از همین است و ساعت مطلوبه بنا بر الهام از برکات ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملک الجبار ظاهر شده بعد از انقضای شش ساعت و بیست و نه دقیقه در دو ساعت و نه دقیقه و دو ثلث دقیقه محقق است بر عاقل

طالب

طالب معرفت و سداد و راغب لذت طاعت و مناجات بسیار سهل و جزئی است اهتمام در درک این مقدار بجهة وصول باین عطیه نامدار بار و قار بلکه بعوض عبارت ثالثه ماخوذه از بعض نصوص معتبره آن که در چنین صورتی این ساعة مطلوبه ساعت باقیه بعد از انقضای یکساعت و نه دقیقه و دو ثلث دقیقه خواهد بود بنا بر این امر درک ساعت مطلوبه اسهل خواهد بود پس خاسر و مغبون کسی است که خود را از مشاهدت سعادت این نعمت عظمی و عطیه کبری و فضیلت مثلی محروم گرداند بدانکه طریقه دعا در ساعة مطلوبه که مقرون باجابت بوده باشد انشاء الله تعالی بنحویکه از حدیث صحیح مستفاد میشود اینست اول اینکه بدو رکعت نماز نماید خواه نماز حاجت بوده یا نماز دیگر مثل دو رکعت نماز شب اگر چه متنفل اولی است بعد از آن استدعای حاجت خود نماید از درگاه رب الارباب خواه در اثنای نماز مثل حالت قنوت یا حالت سجود بوده باشد یا بعد از فراغ از نماز اگر جمع ما بین هر دو نماید اکمل و ادخل در اجابت خواهد بود انشاء الله تعالی **مسئله ثانیه** در تعیین سحر است بدانکه احادیث در فضیلت استغفار در اسحار بسیار است و کفایت میکند در این باب آیه شریفه مختومه بالمستغفرین بالاسحار و آیه شریفه وبالاسحار هم یستغفرون و مستخفی در این فضیلت عظیم موقوف بمعرفت وقت سحر است و بادعیه وارده در وقت سحر خصوصا در ماه مبارک رمضان معروف است و امثال آن نیز موقوف بر معرفت آنست و کلمات علما در تعیین این وقت مختلف است چه در صحاح و قاموس و غیرهما سحر را تفسیر نموده اند بقبیل الصبح یعنی بسیار نزدیک بصبح و ظاهر از مرحوم علامه رفع الله تعالی قدره در منتهی اختیار اینقولست و صاحب کشاف در کشاف در تفسیر آیه شریفه و نجیناهم بسحر در سوره قمر سحر را تفسیر نموده بسدس اخیر شب و مرحوم شیخ طوسی قدس الله تعالی روحه در جوامع الجامع نیز موافقت با ایشان نموده فخر رازی در تفسیر خود اینقول را نسبت بقیل داده بعد از آنکه سحر را تفسیر نموده با خر لیل و بیضاوی نیز سحر را تفسیر باخر شب نموده و این تفسیر اعم از دو تفسیر اولست و ظاهر اینست که سحر عبارت از ثلث اخر شب بوده باشد پس سحر عبارت از مجموع سدس خامس و سدس اخر لیل خواهد بود چنانچه متبادر از این لفظ در عرف این معنی است و لهذا هرگاه کسی استغفار در اینوقت یا عمل دیگر را اینوقت نماید میتوان گفت که استغفار در سحر نموده است و ظاهر میشود این قول از مرحوم علامه در تذکره و مؤید این مطلب است حدیث صحیحی که اسمعیل بن سعد الاشعری روایت نموده قال سالت ابا الحسن الرضا علیه السلام عن ساعات الوتر قال احبها الی الفجر الاول و سالته عن افضل ساعات اللیل قال الثلث الباقی بنا بر اینکه چون سحر افضل اجزای لیل است و این حدیث دلالت دارد بر اینکه افضل ساعات شب ثلث اخر شب است پس سحر عبارت از ثلث اخر شب خواهد بود

و قول اول را مضایقه نداریم که گفته شود معنی لغوی سحر همان بوده باشد که تفسیر نموده اند لکن سحر در عرف اعم از این قدر است جزما چگونه چنین نبوده باشد و حال اینکه میتوان ادعا نمود اینقدر که مدلول علیها بین تفسیر است وسعت ربع ادعیه وارده در سحر ماه مبارک رمضان را ندارد و ثمره مترتبه بر این مطلب ظاهر است چه اعمال موظفه در سحر بنا بر قول باینکه سحر عبارت از سدس اخر لیل است قبل از ان هرگاه کسی ایشان را بان نماید محصل امتثال نخواهد بود بلکه حکم بمشروعیت ان نمودن مشکل است چه ایشان بعبادت موظفه بقصد توظیف قبل از وقت ان بدعت خواهد بود بر خلاف آنکه بگوئیم که سحر عبارت از ثلث اخر شب میباشد و هم چنین سحوری که مستحب است در ماه مبارک رمضان امتثال بان در صورتی میشود که در ثلث اخر شب واقع شود اگرچه در سدس خامس بوده باشد و هرگاه قبل از ان شود مؤدی سنت نخواهد بود و هم چنین است حال در استغفار در اسحار **مبحث هشتم** در وقت نافله صبح است بدانکه وقت این نافله داخل میشود بعد از انکه از نصف ثانی شب منقضی شد مقداری که کفایه یازده رکعت نماید که عبارت از هشت رکعت نماز شب و سه رکعت شفع و وتر بوده باشد لمن یحفظ بد و وقت اجزاء سابق و لاحق سابق بعد از انقضا مقدار یازده رکعت است از نصف ثانی شب و لاحق بعد از طلوع فجر صادق است تا ظهور حمره از جانب مشرق بنا بر اینکه ایشان باین نافله قبل از فجر اول جایز خواهد بود بی اشکال در صورتیکه ایشان بنماز شب و شفع و وتر نموده باشد بلکه ظاهر اینست در صورتیکه نماز شب را نکرده باشد و نخواهد هم بکند ایشان باین نافله صبح قبل از فجر اول بتنهائی میتوان نمود و هم چنین هرگاه کسی باعتبار عارضی بنای او بر این شد که ایشان باین نافله ننماید و در اول فجر ایشان بفریضه فجر نمود و بعد داعی بر ترک نافله رفع شد ایشان بنافله مینماید به نیت اداء مادامیکه حمره از جانب مشرق ظاهر نشده باشد و الا ایشان مینماید به نیت قضا و انچه مذکور شد در وقت این نافله بدایة و نهایة مشهور ما بین فقها است و در هر دو مقام خلاف شده بعضی قایل شده اند بر اینکه وقت ان داخل میشود بطلوع فجر اول پس ایشان باین را قبل از ان تجویز نمینمایند و بعضی قایل شده اند بر اینکه وقت ان منتهی میشود بطلوع فجر ثانی پس ایشان باین دو رکعت بعد از طلوع فجر ثانی و قبل از ایشان بفریضه بنا بر این قول مجوز نخواهد بود لکن ظاهر اینست که این در صورتی بوده باشد که ایشان بنماز شب نموده و اما هرگاه مشغول بنماز وتر بود و فجر ثانی طالع شد بسیار بعید است که در اینصورت کسی ادعا نماید که ایشان بنافله صبح قبل از ایشان بفریضه نتوان نمود و مخفی نماند که از جمله محاسن عبادات مواظبت بنوافل است خصوصا نوافل یومیه که اهتمام در محافظت انها بسیار باید نمود و ثمرات مترتبه بر محافظت انها بسیار است از جمله انست که محافظت انها ~~بسیار باید نمود و ثمرات مترتبه بر محافظت~~

انها باعث

و منتهی است تا ظهور حمره از جانب مشرق لکن افضل اوقات این نافله قبل از فجر اول است ... فضیلت

باعث این می شود که ایشان بفرایض یومیه در وقت فضیلت انها شود و مثوبات مترتبه در ایشان بفرایض یومیه در وقت فضیلت بسیار است **دویم** غالب است که نمازهائیکه از ما ها صادر می شود مشوب است بانواع نقص و قصور و احادیث مستفیض است که ایشان بنوافل موجب رفع نقایص و قصور فرایض است **سیم** انست که مواظبت بنوافل احیای سنت جناب رسول خدا صلی الله علیه و اله میباشد نظر باینکه نوافل یومیه از موضوعات انسرور اخیار و سید اطهار میباشد اگر فرض شود هیچ ثمره مترتب بر محافظت این نوافل نمیبود مگر همین احیای سنت انجناب مناسب این بود که امت ان سرور اخلال باین ننمایند چنانکه ان فخر عالم پیوسته در صدد اصلاح امت بود هر گز امری که موجب خسارت و تالم امت بود راضی نمیشد المستند ما قال الله تعالی لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم یعنی امده است بسوی شما پیغمبری که از جنس شماست یعنی از افراد انسانست نه از ملئکه شاق است بر ان رسول مشقت شما یعنی امریکه موجب مشقت شماست نمیتوان دید مناسب حال امت نیز چنین است که قراریکه ان سرور داده اند احدی از امت تخلف از ان ننماید بعد از انکه رشته کلام باین مقام کشانید بخاطر رسید حدیثی که مظهر لطف انسید عالم و فخر بنی ادم بوده باشد در حق امت در این مقام ذکر شود که اطلاع بر ان موجب تنبه خوبیست در حق امثال ما غافلان و تذکر ان باعث تذکر غریبیست در حق ما عاصیان بی خبران **نقل** شده از انس بن مالک که یکی از صحابه جناب رسول خدا صلی الله علیه و اله بود حدیثی که حاصل مضمون ان اینست که حضرت جبرئیل امین نازل شد بر سید المرسلین صلوات الله و سلامه علیه و اله در وقتیکه متعارف نبود در مثل انوقت بر ان سرور نازل شود وارد شد در حالتیکه اثار حزن و ملال از امین حضرت ذو الجلال ظاهر میشد انسرور عالم از سبب تغیر و الم استفسار فرمودند بعرض ان سرور رسانید که لایق و سزاوار نیست کسیکه عالم بجهنم و شدت عذاب ان بوده باشد اثار سرور و شادی از ان ظاهر شود جناب رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمودند ای جبرئیل پاره از وصف جهنم بیان نما جبرئیل گفت یا محمد صلی الله علیه و اله خداوند عالم بعد از انکه جهنم را خلق فرمود امر فرمود افروختند بر ان هزار سال تا سرخ شد بعد از ان افروختند بر ان هزار سال دیگر تا سفید شد بعد از ان افروختند بر ان هزار سال دیگر تا سیاه شد و حال بهمان حالت سیاهی و ظلمت باقی است قسم بکسیکه شما را مبعوث بحق فرموده هرگاه ثوبی از ثیاب اهل جهنم معلق شود ما بین اسمان و زمین هر اینه قاطبه اهل زمین هلاک میشوند از شدت عفونت ان و قسم بعظمت کسیکه شما را برسالت مبعوث فرموده هرگاه قلیلی از زنجیرهائی که خداوند عالم مقرر فرموده و در قران ذکر فرموده گذارده شود بر کوههای عالم هر اینه کوههای اب میشوند

حدیث نقل جهنم

تفصیل طبقات جهنم

از شدت حرارت ان تا هفت طبقه زمین وقسم بجلالت کسیکه شما را بنبوت مبعوث فرموده اگر دری در
مغرب معذب شود بعذاب جهنم هر اینه میسوزند کسانیکه در مشرق هستند از شدت عذاب ان
مغربی واتش جهنم انقدر است که حرارت ان شدید است وقعر جهنم بسیار دور است وهیمه جهنم اهن
واب اهل جهنم حمیم وچرک است از برای جهنم هفت در است از برای هر در طایفه از مردان وزنان قسمت
شده که داخل شوند دران حضرت فرمودند ایا ان هفت در مثل درهای این زمان است جبرئیل عرض کرد
که درهای جهنم بعضی از ان درها فوق دیگری است مسافت مابین هر باب تا باب دیگر بقدر هفتاد سال
راه است هر طبقه او که در تحت هست حرارت ان اشد است از طبقه که در فوق او هست بهفتاد مقابل کشیده
میشوند دشمنان خداوند عالم بسوی ان طبقات بعد از انکه بنزدیک رسانیدند ملائکه عذابی که موکلان طبقه
میباشند باستقبال انها می ایند با غل وزنجیر وطوق زنجیر را داخل در دهن ان میکنند واز عقب ان بیرون
می اورند وغل را بدست چپ وگردن او میگذارند وانوقت بان زنجیر انها را میکشند هر نفری را مع شیطانی
که با او بوده در یک زنجیر قرار میدهند میکشند انها را در حالتیکه برو در افتاده باشند وملائکه عذاب
میزنند انها را با گرزهای اهنی جناب رسول خدا صلی الله علیه واله فرمودند که کیست سکان این طبقات جبرئیل
عرض کرد طبقه که در تحت همه است ساکنین ان منافقین وکفار از ال فرعون واسم این طبقه هاویه است وطبقه
که فوق انست سکان ان مشرکون است نام ان حریق است وطبقه ثالثه سکان ان کسانی اند که خارج از جمیع
ادیان بوده باشند ونام این طبقه سقر است وطبقه رابعه سکان ان ابلیس وجنود ابلیس واتباع او ومجوس
میباشند ونام ان لظی است وطبقه خامسه سکان ان یهود میباشند ونام ان حطمه میباشد وطبقه
سادسه دران نصاری میباشند ونام ان سعیر است بعد از ان حضرت جبرئیل سکوت نمود جناب رسول خدا صلعم
فرمودند ای برادر من جبرئیل چرا اخبار نمودی از طبقه سابعه که سکان ان کیانند عرض کرد یا محمد صلعم سوال
مکن از سکان این طبقه که سکان ان اهل معاصی کبیره از امت شما میباشند انانیکه اقدام بمعاصی کبیره نموده
وفوت شده اند قبل از توبه ونام این طبقه جحیم است چون کلام باینجا رسید جناب رسول خدا صلی الله علیه واله
بیهوش شدند وافتادند پس حضرت جبرئیل سر مبارک ان رسول جلیل را بر دامن خود گذاردند تا حضرت بحال
امدند پس فرمود ای جبرئیل چه بسیار بزرگ شد از استماع این مصیبت من وشدید شد حزن والم من امت من
داخل اتش جهنم میشوند جبرئیل فرمود بلی اهل کبایر از امتان تو داخل خواهند شد پس جناب رسول خدا صلی الله
علیه واله وجبرئیل هر دو بزرگوار شروع نمودند بگریستن جناب رسول خدا صلی الله علیه واله تشریف بردند بمنزل
خود وقرار فرمودند که کسی داخل نشود بر ایشان وبیرون تشریف نمی اوردند مگر بجهة نماز بعد از فراغ از نماز با کسی

متکلم

بلغ

متکلم نمیشدند تا داخل در منزل خود می شدند ودر بعضی اوقات بعد از فراغ از نماز گریه وتضرع وزاری بدرگاه
جناب باری عز شانه مینمودند باین نهج بودند تا سه روز ودر این مدت سه روز از بسکه ان سرور ملول بودند
کسی جرأت تکلم با ایشان نمینمود بعد از سه روز بعضی از صحابه فتح باب جرأت بر خود نموده امدند پشت در دولت
سرای جناب رسول خدا صلی الله علیه واله وگفتند السلام علیکم اهل بیت الرحمة هل الی مولای رسول الله من سبیل
یعنی ایا ممکن هست کسی خود را بخدمت جناب رسول خدا صلی الله علیه واله برساند احدی جواب نگفت برگشتند
وثانیا عود نمود بهمان نحو سلام گفت و سؤال نمود جواب نشنید تا سه بار باین نحو معمول داشت مطلقا
جوابی نشنید سلمان فارسی رضی الله عنه را بخاطر رسید که در این باب میباید متوسل بسیدة نساء فاطمه
زهراء صلوات الله علیها شد امد بخدمت ان معصومه وعرض نمود یا بنت رسول الله صلی الله علیه واله جناب رسول
خدا صلوات الله وسلامه علیه عزلت از مردمان اختیار نموده وبیرون تشریف نمی اورند مگر بجهة نماز از شدت
حزن والم با احدی حرف نمیزنند واحدی را اذن نمیدهند که بخدمت ایشان مشرف شود جناب سیدة نساء
جامه بر سر انداخته تشریف اوردند در وقتیکه ان سرور در سجود بودند پس سلام کردند وعرض کردند یا رسول الله
حبل فاطمه صلوات الله وسلامه علیها
صلی الله علیه واله من فاطمه ام جناب رسول الله صلی الله علیه واله سر مبارک را از سجده برداشتند چونکه نظر جناب
فاطمه با ان سرور افتاد اثار تغیر وحزن وهم از ایشان مشاهده فرمودند بجهة انکه گوشت رخساره مبارک ان سرور
اب شده بود از شدت حزن والم گریه بر سیده نساء غلبه نمود گریه بسیاری کردند عرض کردند یا رسول الله صلعم
چه می شود شما را چه چیز نازل شده بر شما حضرت فرمودند جبرئیل نازل شد ووصف نمود طبقات جهنم را وخبر داد
بمن در طبقه که فوق همه طبقات است معذب خواهند بود اهل کبایر از امت من اینست که باعث حزن والم من
گردیده فاطمه زهراء عرض کرد کیفیت دخول این امت در جهنم چه نحو است حضرت فرمودند میکشند ملائکه
انها را تا داخل جهنم مینمایند لکن روهای انها سیاه نمیشود ومهر بر دهنهای انها نمیگذارند عرض کرد پس چگونه
میکشند انها را فرمودند اما مردان پس ریشهای انها را میگیرند واما زنان گیسوهای انها را میگیرند و
میکشند وچه بسیار از پیران از امت من میباشند که ریشهای انها را میگیرند ومیکشند بسوی جهنم وانها
فریاد میکنند واشیباه واضعفاه وافضیحتاه باین نحو انها را میکشند تا برسانند بمالک بعد از انکه نظر مالک بانها افتاد
استفسار مینماید از ملائکه که انها را میکشیدند که کیستند این اشخاص که اشقیای مثل اینها ماندیده ایم صورتهای
انها سیاه نشده است وغل وزنجیر هم بر گردن انها گذارده نشده است ملائکه میگویند ما باین نحو مامور بودیم
که انها را بتو رسانیده باشیم مالک خطاب مینماید بانها که ای جماعت اشقیا کیستید شما در جواب میگویند ما
از جمله اشخاصی بودیم که قران بر انها نازل شده وروزه ماه مبارک رمضان را میگرفتیم پس مالک میگوید

[illegible]

واشیباه واضعفاه وتبه نبیا واز جوانان از امت من که ریشهای انها را میگیرند ومیکشند بسوی جهنم وانها فریاد میکنند وافضیحتاه صح

قرانی نازل نشد مکر بر محمد صلی الله علیه واله پس میکویند ایا نرسید بر شما از قران چیزی که منع نماید شمارا از معصیت
الهی میکویند در جواب بلی رسید و لکن سقاوت بر ما غلبه نمود و کمراه شدیم پس بعد از انکه اینها را بکنار جهنم
رسانیدند و نظر کردند بسوی اتش جهنم و ملئکه غلاظ و شداد که موکلند بر ان التماس مینمایند بمالک که ایا مالک
ما را اذن بده تا بحال خود بکرییم مالک اذن کریه میدهد انقدر کریه میکنند تا اشک چشم انها تمام میشود اخر
بجائی میرسد که خون از چشمهای انها خارج شود بجای اشک چشم انوقت مالک با انها میکوید اکر این کریه از
خوف خداوند عالم در دنیا بود ممکن نبود الحال از اتش جهنم بشما برسد در انوقت مالک امر میکند باتش جهنم
بکیر اینهارا اتش میکوید چکونه بکیرم اینهارا و حال انکه ایشان میکویند لا اله الا الله بعد از ان مالک میکوید
قسم میدهم ترا بخداوند عالم جل شانه که بکیر اینهارا انوقت اتش میکیرد اینهارا پس میکویند بسم الله الرحمن الرحیم
اتش جدا میشود از انها باز خطاب میکند باتش که بکیر اینهارا اتش میکوید چکونه بکیرم کسانی که ذکر اسم
خداوند عالم مینمایند باز میکوید مالک بکیر اینهارا اتش میکوید که تو ماموری از جانب پروردکار عالم
که با امر نمائی که اینهارا بکیرم مالک میکوید بلی باین نحو مامورم از جانب پروردکار عالم انوقت اتش میکیرد
اینهارا با اختلاف سقاوت اینها بعضی را میکیرد تا قدمین و بعضی را میکیرد تا زانوها و بعضی را میکیرد تا
بکمر و بعضی را میکیرد تا بکردن بعد از ان اتش میل میکند بسوی روهای انها مالک میکوید نسوزان روهای
انهارا که بسیار سجده کرده اند از برای خدا و نسوزان قلوب اینهارا که بسیار متحمل عطش و تشنکی شده اند
در ماه مبارک رمضان پس بهمین حالت معذب خواهند بود تا انقدر که مشیت الهی قرار کرفته باشد و
ندا میکنند یا ارحم الراحمین یا حنان یا منان بعد از انکه خداوند عالم حکم خود را باین نحو با انها جاری فرمود
میفرماید بجبرئیل ای جبرئیل چه کار کردند کناه کاران از امت محمد صلی الله علیه واله عرض میکنند چه بسیار بد است
حال انها و چه بسیار تنک است مکان انها سوزاننده است اتش بدنهای انهارا و خورده است کوشتهای انهارا
و باقی مانده است قلوب و روهای انها و نور ایمان در قلوب انها باقی است بعد از رخصت از رب جلیل امر
مینماید بمالک که حجاب از روی انها بردارد تا ببیند حال انها بکجا رسیده پس امر مینماید مالک ملائکه را که
حجاب بردارند بعد از انکه نظر انها بجبرئیل ع می افتد و ملاحظه حسن خلقت او نموده میدانند که از ملئکه
جبرئیل
عذاب نیست استفسار مینمایند که کیست این بنده که مثل او ما ندیده ایم پس ملئکه میکویند که این حضرت
مقرب درکاه احدیت است المینت که واسطه وحی بود بجناب محمد صلعم پیغمبر شما بعد از انکه اسم جناب رسول خدا
صلی الله علیه واله را میشنوند همه انها فریاد میکنند که ای جبرئیل سلام ما را به پیغمبر ما سید المرسلین برسان
و خبر بده ایشانرا که معاصی ما جدا کرد ما را از فیض خدمت شما و خبر بده ایشانرا از بدی حال و شدت عذاب

ما انوقت حضرت جبرئیل امین بعد از انکه خود را بموقف عرض پروردکار جلیل جل شانه رسانید خداوند عالم میفرماید
ای جبرئیل چکونه دیدی امت محمد صلی الله علیه واله را عرض میکند ای پروردکار عالم چه بسیار بد است مکان
انها و شدید است حال انها پس پروردکار عالم میفرماید و حال انکه دانا تر از همه است ایا از تو مطلبی سؤال
کردند عرض میکند بلی سؤال نمودند از من که سلام انهارا به پیغمبر ایشان برسانم و بلعه حال انهارا بان
سرور عرض نمایم خطاب میرسد از جانب خداوند عالم که بمقتضای خواهش انها معمول دار پس جبرئیل
می اید بخدمت جناب رسول خدا صلعم در وقتیکه انحضرت در خیمه تشریف دارند که از برای ان خیمه چهار هزار
در میباشد هر دری دو لنکه از طلا پس عرض میکند ای محمد صلی الله علیه واله من امده ام از جانب امتان
تو که معذبند در جهنم سلام بشما رسانیدند و عرض میکنند که معاصی ما ما هارا از فیض خدمت شما
محروم کرد و خبر از حال ما نداری که چه بر ما میکذرد از شدت عذاب انوقت جناب رسول خدا صلی الله علیه
واله تشریف میبرند در مقام مناجات با قاضی الحاجات میروند بسجود و در سجده خداوند عالم را ذکر خواهد
نمود بکلماتیکه احدی بمثل ان کلمات خدارا ذکر ننموده باشد خطاب میرسد از جانب رب العزت که یا محمد سر را
از سجده بردار هر سؤال که خواهی بکن که باجابت مقرونست در انوقت سؤالی که از انحضرت صادر میشود
اینست که ای پروردکار عالم حکم خود را جاری فرمودی در اشقیای از امت من شفاعت مرا درباره انها
بدرجه قبول مشرف کردان خطاب میرسد که ای حبیب من شفاعت تو مقبولست برو در انجا که امتان تو
معذبند بیرون بیاور هر کس که کفته باشد لا اله الا الله محمد رسول الله پس روانه میشوند جناب رسول
خدا صلی الله علیه واله بان سمت وقتیکه نظر مالک بجمال با کمال سعادت شمس فلک رسالت می افتد برمیخیزد
بجهة تعظیم انحضرت پس جناب رسول خدا صلی الله علیه واله میفرمایند ایا مالک اشقیای امت من حال انها
چه طور است مالک عرض میکند چه بسیار بد است حال انها و ضیق است مکان انها حضرت میفرمایند در جهنم را
باز کن و حجاب را بردار بعد از انکه نظر عصاة از امت بجمال با کمال شمس فلک سعادت می افتد قاطبه انها
بکباره بتضرع و ابتهال فریاد و ناله میکنند که ای محمد صلی الله علیه واله ما از امتان توایم اتش پوست
و کوشت بدن ما هارا سوزانید انوقت جناب رسول خدا صلی الله علیه واله همه انهارا از اتش جهنم بیرون
می اورند در حالتیکه بدن همه انها مثل ذغال شده باشد حضرت اینهارا با خود میبرند بسوی نهری که در بهشت
است اسم او حیوانست پس فرو میروند در ان نهر بهمان حالت و بیرون می ایند صحیح الاعضاء والجوارح خوش
صورت بشکل جوانان امرد بر پیشانی انها نقش شده جهنمیون عتقاء الرحمن من النار پس داخل می شوند
در بهشت بعد از انکه اهل سایر طبقات جهنم می بینند مسلمانان از عذاب جهنم مستخلص شده اند تمنا میکنند

کرکاش ما مسلمان میبودیم از عذاب جهنم مستخلص میشدیم والیه الاشارة بقوله تعالی ربما یود الذین کفروا لو کانوا مسلمین **مبحث نهم** در بیان مطالبیکه مناسب بمباحث سابقه است واین بسیار است **اول** در بیان اینست که افضل نوافل روایت کدام است بدانکه افضل نوافل مذکوره نافله شب است بعد از آن نافله زوال یعنی نافله ظهر افضل از باقی است بعد از آن نافله فجر افضل از تتمه است و نافله مغرب افضل از باقی است و نافله عصر افضل از نافله عشاست **مطلب ثانی** در عروض اسباب مسقطه تکلیف بصلوة و رفع اینست در این دو مقام است **اول** در عروض وحدوث این اعذار است بدانکه هرگاه حیض یا نفاس یا جنون یا اغماء هم رسید بعد از دخول وقت نماز اگر بعد از دخول وقت تا عروض این اعذار مقداری منقضی شده باشد که کفایه نماز با شرایط مفقوده نماید در اینصورت قضای آن نماز لازم است جزما در صورت عدم اتیان بنماز و اگر چنین نبوده باشد قضای آن نماز لازم نیست تفصیل مسئله مقتضی اینست که گفته شود که گاهست همان انقضای مقداریکه کفایه چهار رکعت یا سه رکعت یا دو رکعت نماید کفایت میکند در حکم بوجوب قضای ظهر یا مغرب یا نماز صبح وگاهست اینقدر کفایت در حکم بلزوم قضا نمینماید اول در صورتیست که کسی در حین دخول وقت فریضه جمیع شرایط صلوة در حق او متحقق بود و مقدار چهار رکعت از زوال و مقدار سه رکعت از غروب و دو رکعت از طلوع فجر که منقضی شد عذر مسقط تکلیف حادث شد مثل اینکه ضعیفه حایض شد در اینصورت بی اشکال آن نماز لازم است و اما هرگاه در حین دخول وقت چنین نبوده باشد انقضای این مقدار کفایت نمیکند در حکم بلزوم قضا بلکه لابد است در حکم بلزوم قضا از انقضا شدن مقداریکه کفایه نماز و شرایط مفقوده نماید وهم چنین است نفاس وجنون واغماء **مقام ثانی** در رفع اسباب مانعه است بدانکه هرگاه این اسباب رفع شد و از آخر وقت درک نمود مقداریرا که کفایه شرایط مفقوده و یک رکعت از نماز نماید در اینصورت اتیان باین نماز واجب است پس هرگاه ضعیفه از حیض پاک شد و از آخر وقت درک نمود مقداریرا که کفایه غسل و یک رکعت از نماز کند نماز واجب است وهم چنین هرگاه طفل بالغ شد و بعد از بلوغ درک نمود مقداریرا که کفایه وضو و یک رکعت از نماز نماید ظاهر اینست که نماز ادا بوده باشد پس ادا میتواند نمود بلکه ظاهر اینست که اگر زمان کفایت غسل و یک رکعت را ننماید لکن کفایت تیمم و یک رکعت نماید باز نماز واجب بوده باشد و ظاهر اینست که وسعت زمان بجهت رفع خبث معتبر نبوده باشد پس اگر زمان کفایت در رفع خبث ننماید با آن خبث نماز لازم خواهد بود و در جمیع صور مذکوره هرگاه اخلال بنماز در وقت نماید آثم و قضای آن نماز واجب بوده باشد و از آنچه مذکور شد معلوم می شود که اگر قبل از غروب درک نماید مقداری را که کفایت پنج رکعت نماید نماز ظهر و عصر هردو بر این شخص لازم خواهد بود وهم چنین هرگاه

قبل

قبل از نصف شب درک کند مقدار پنج رکعت را نماز مغرب و عشا هردو لازم خواهد بود و اما هرگاه بقدر چهار رکعت درک کند در اینوقت لازم است اتیان بنماز عشا نماید اتیان بنماز مغرب جایز نیست نظر باینکه این مقدار مختص بنماز عشاست پس صادق نیست که یک رکعت از نماز مغرب را در وقت خود درک نموده و قول بوجوب نماز مغرب و عشا در اینصورت ضعیف است وجه آن از آنچه مذکور شد ظاهر می شود بعلاوه آنکه وقت مختص بنماز عشا مقدار چهار رکعتی است که دو رکعت با حمد و سوره بوده باشد و دو رکعت من غیر سوره در این صورت متمکن از اتیان سه رکعت نماز مغرب و یک رکعت نماز عشا که با حمد و سوره بوده باشد نخواهد بود پس از مفروض خارج خواهد بود مگر اینکه گفته شود که چونکه در ضیق وقت است سوره در ضیق وقت واجب نیست لکن بنا بر این در چهار رکعت و پنج رکعت نیز چنین میگوئیم یعنی هرگاه بقدر پنج رکعت از آخر وقت درک نموده هردو نماز واجب است این نیز چون در ضیق وقت است پس پنج رکعت پنج رکعتی خواهد بود که مشتمل بر سوره نبوده باشد و مقدار رکعتی که معین است نماز عشا چهار رکعتی است که مشتمل بر سوره نبوده باشد پس این فرض که شده در چنین صورت نماز مغرب و عشا هردو واجب خواهد بود صحیح نخواهد بود تحقیق در مسئله اینست در حق مختار وقت چهار رکعتی که مختص بنماز عشاست چهار رکعتی است که دو رکعت با حمد و سوره بوده باشد و دو رکعت بدون سوره باین معنی تاخیر نماز عصر و نماز عشا در حق مختار تا این حد جایز است اما تاخیر زیاده بر این ظاهر اینست که جایز نبوده باشد اگرچه کفایه چهار رکعت بدون سوره بکند و اما ارباب معاذیر پس هرگاه بمقدار پنج رکعت بدون سوره از وقت درک نمایند ظاهر اینست هردو نماز واجب بوده باشد نظر بضیق وقت و اطباق فقها بعدم وجوب سوره در اینحالت **مطلب سیم** لازم است قبل از شروع نمودن بنماز تحصیل علم بدخول وقت نماز با امکان علم و اما در صورت عدم امکان علم اکتفا بمظنه در دخول وقت جایز است پس هرگاه در صورت تمکن از علم اکتفا بمظنه نمود و شروع بنماز نمود نماز باطل خواهد بود خواه مشخص شود که کل نماز واقع در خارج وقت شده باشد یا بعضی در خارج وقت شده و بعضی در وقت یا نه بلکه نماز باطل است اگرچه مشخص شود که کل نماز واقع در وقت شده باشد و اما هرگاه متمکن از تحصیل علم نبوده باشد در اینصورت اعتماد بمظنه میتوان نمود و این منقسم بدو قسم می شود **اول** اینست که متمکن از تحصیل علم در حال نیست وهم چنین است رجاء حصول علم در استقبال در اینصورت اعتماد بمظنه در دخول وقت بی اشکال است **دویم** اینست که متمکن از تحصیل علم در حال نیست لکن راجی حصول علم در استقبال است مثل یوم غیم در اینصورت نیز اعتماد بمظنه ظاهر اینست میتوان نمود یعنی لازم نیست که تامل نماید تا علم بدخول وقت

حاصل شود بلکه بهمان مظنه بدخول وقت نماز میتواند نمود پس اگر اعتماد بمظنه در اینصورت نمود خالی از این نیست
یا معلوم شد که ظن او مطابق واقع بوده یا معلوم شد که مطابق با واقع نبوده است یا مطابقه و عدم مطابقه
هیچیک مشخص نشد صحت صلوة در قسم اول مسلم است وهم چنین است حال در قسم ثالث واما قسم ثانی پس آن
نیز بر دو قسم می شود یک قسم آنست اگرچه فساد اعتقاد او مشخص شد لکن بعض از اجزاء صلوة در خارج
وقت شده و بعضی در وقت واقع شده این قسم نیز نماز صحیح است اگرچه اجزای واقعه در وقت اقل
بوده باشد نسبت باجزای واقعه در خارج وقت لکن این در صورتیست که فساد اعتقاد او بعد از فراغ
از نماز مشخص شده باشد یا در اثنای نماز لکن بعد از دخول وقت واما هرگاه فساد اعتقاد او در بین نماز
مشخص شود لکن قبل از دخول وقت اما الجمله اگر نماز را اتمام نماید در بین نماز وقت داخل می شود و بعضی
اجزای نماز بعد از دخول وقت می شود در اینصورت ظاهر اینست که نماز باطل بوده باشد پس قطع نماز
در اینوقت که مشخص شد هنوز وقت داخل نشده متعین است اگرچه عالم مشوره باشد که قبل از اتمام صلوة
وقت داخل میشود و قسم دیگر آنست که کل اجزای صلوة واقع شود در خارج وقت در این قسم نماز باطل و
اعاده آن در وقت لازم است مطلب چهارم راجح و افضل در هر نمازی آنست که بعد از دخول وقت آن تعجیل
شود در اتیان بآن نماز مگر در مواضع چندیکه استثنا شده از این حکم که چنین نیست بلکه تاخیر اولی از
تعجیل است اول نماز ظهر و عصر است اولی در حق نافله گذار آنست که بقدر اداء نافله تاخیر نماید و هم
چنین نماز صبح افضل آنست که بقدر اتیان دو رکعت نافله تاخیر نماید هرگاه نافله را مقدم بر فجر اتیان
ننموده باشد دویم نماز عشا است اولی تاخیر آنست تا زوال حمره مغربیه شود سیم نماز مغرب و عشا
در حق کسیکه وقوف بعرفات نموده بعد از غروب کوچ نماید تا بمشعر برسد چهارم تاخیر نماز است بجهة
حصول علم بدخول وقت آن در مقامیکه اکتفا بمظنه در دخول وقت جایز بوده باشد پنجم تاخیر
مستحاضه با استحاضه کثیره است نماز ظهر و مغرب را مثل چنانچه مقتضای مستند است یا تاخیر نماید بجهة
ترقب و انتظار نقا با رعایت اتیان صلوة را در اوقات فضیلت آنها پس تاخیر مینماید نماز ظهر را
تا اجلیکه بعد از اتیان بغسل و ظهر ظل شاخص مثل شاخص شود و اتیان بنماز عصر بعد از آن بلا فصل
نماید و تاخیر نماید نماز مغرب را تا اجلیکه بعد از غسل و اتیان بنماز مغرب زوال حمره مغربیه شود و بعد از
آن بلا فصل اتیان بنماز عشا نماید ششم ارباب معاذیر مستوعب تیمم یعنی کسانیکه تکلیف آنها تیمم است
بجهة عذری که موجب تیمم می شود در صورتیکه این عذر مرجو الزوال بوده باشد تاخیر نماز از اول وقت راجح
بلکه احتیاط در تاخیر است تا ضیق وقت آن وقت اگر رفع شد بمقتضای آن معمول میدارد و اگر نه آن وقت

تیمم

از عرفات بسوی مشعر الحرام افضل
در حق این شخص آنست که تاخیر
در ادای مغرب و عشا نماید صح

تیمم میکند و نماز میکند هفتم در حق صایم در صورتیکه جمعی منتظر او بوده باشند یا نفس او منازعه با او
کند پس در اینصورت افطار را مقدم میدارد بر صلوة هشتم تاخیر نماز است بجهة دفع بول و غایط نهم
تاخیر صلوة مغرب است تا آخر وقت فضیلت در حق مسلوس و مبطون تا جمع کند ما بین مغرب و
نماز عشا در وقت فضیلت هر دو و بعد از ازاله نجاست در صورتیکه در تعدد ازاله مشقتی بوده باشد
یا احتمال خفت مرض قایم بوده باشد دهم تاخیر ظهر و عصر است از برای طفل در صورتیکه ثوب متعدد
نداشته باشد در اینصورت تاخیر ظهرین مینماید تا آخر وقت بعد از غسل همان ثوب و جمع مینماید
ما بین ظهرین و عشائین یازدهم تاخیر نماز است از اول وقت بجهة اشتغال بقضای حاجت مؤمن
دوازدهم تاخیر ظهر و عصر است در صورتیکه اتیان بیک رکعت از نافله آنها را در وقت نافله نموده باشد
در اینصورت اولی تاخیر در نماز است بقدریکه فارغ از نافله شود سیزدهم تاخیر نماز صبح است در صورتیکه
فجر طالع شده باشد بعد از اتیان بچهار رکعت از نماز شب در اینصورت اولی تاخیر نماز صبح است بقدریکه
که اتمام نماز شب و اتیان بنافله فجر نماید چهاردهم تاخیر فریضه است از برای کسی که اراده احرام دارد
از نافله احرام پانزدهم تاخیر صلوة است در حق کسیکه ذمه او مشغول بفوائت بوده باشد شانزدهم
تاخیر صلوات است در صورت انتفای بعض شرایط بجهة عدم تمکن از آن در صورت رجای تمکن
بتاخیر مثل صلوة با کشف عورت در اول وقت در صورت عدم تمکن از ساتر با رجای تمکن از آن بتاخیر
و هم چنین نماز در اول وقت با نجاست ثوب یا بدن در صورت عدم تمکن از ازاله آن با احتمال تمکن
از ازاله آن بتاخیر تا ضیق وقت و هم چنین نماز در سعه وقت نشسته با احتمال تمکن از نماز ایستاده
با تاخیر و سجود بر چیزیکه سجده بر آن جایز نیست در حال اختیار باعتبار عدم تمکن از چیزیکه سجده
بر آن جایز است در اینوقت با رجای تمکن از سجده بر آن با تاخیر و موارد دیگر نیز هست که تاخیر
در آن راجح است مطلب پنجم آنست که نافله منقسم است بر سه قسم راتبه و این نوافل یومیه است و ذوات
اسباب مثل نماز طواف و الاحرام و نماز تحیة مسجد و نماز زیارت و نماز حاجت و مثل اینها
و نافله مبتدأه و آن نمازیست که مکلف اتیان بآن مینماید نزد خود یعنی بخصوصها در شریعت وارد
نشده است اگرچه بعنوان عموم رخصت رسیده است قسم اول موقت است چنانچه بیان شد
پس در غیر وقت آن اتیان نمیتوان نمود مگر بعنوان قضا و قسم ثانی و ثالث در هر وقت از اوقات
که کسی خواهد اتیان میتواند نمود مگر اینکه قسم ثالث مکروه است اتیان بآن در پنج محل سه موضع که آنها
متعلق بزمان است و دو موضع متعلق بفعل اما آن سه موضع که متعلق بزمان است اول وقت

طلوع شمس است تا آنکه آفتاب پهن شود بهمه جاها دوم وقت قیام آفتابست که عبارت از نزدیک
رسیدن آفتاب باشد بدایره نصف النهار تا تحقق زوال که عبارت از تجاوز نمودن آفتاب بوده باشد
از دایره نصف النهار سیم نزدیک بغروب شمس است یعنی وقتیکه آفتاب میل بزردی میکند تا وقت
غروب واما آن دو موضع که متعلق بفعل است اول بعد از نماز صبح است تا طلوع آفتاب کراهت فعلی
در اینجا متصل است بکراهت زمانی دوم بعد از نماز عصر است تا غروب در اینجا گاهست توارد هر دو
کراهت میشود واین درصورتیست که اتیان بنماز عصر در وقت میل آفتاب بوده باشد بزردی وگاهست زمان
کراهت فعلی بیشتر است از زمان کراهت زمانی واین درصورتیست که اتیان بنماز عصر قبل از آن وقت نموده باشد
وگاهست بعکس اینست که زمان کراهت فعلی اقل از زمان کراهت زمانی واین در وقتی است که اتیان
بنماز عصر بعد از آن وقت نموده باشد مطلب ششم صبی متطهر هرگاه بالغ شود در اثنای وقت خالی
از این نیست یا قبل از اشتغال بنماز خواهد بود یا حین اشتغال یا بعد از فراغ از نماز و بر جمیع تقادیر
بعد از بلوغ یا وقت وسعت یک رکعت نماز یا زیاده را دارد یا نه و بر کل تقادیر یا بلوغ بچیزی است که مبطل
طهارت نیست مثل اکمال سن یا مبطل هست پس مسئله بچندین صورت متصور میشود درین قسم نماز
واجب نیست واین درصورتیست که زمان بعد از بلوغ وسعت یک رکعت نماز را نداشته باشد خواه قبل از
اشتغال بنماز بوده باشد یا بعد از اشتغال بان یا بعد از فراغ از ان وتفاوتی نیست که بلوغ بچیزی
بوده باشد که مبطل طهارت بوده باشد یا نه وهم چنین است درصورتیکه زمان بعد از بلوغ وسعت
یک رکعت نماز وطهارت را نداشته باشد لکن بلوغ بچیزی بوده باشد که مبطل طهارت بوده باشد
ودر بقیه صور نماز واجبست واین درصورتیست که بلوغ بچیزی بوده باشد که مبطل طهارت نبوده
باشد وزمان بعد از بلوغ وسعت یک رکعت را داشته باشد خواه قبل از شروع بنماز بوده باشد
یا در اثنای نماز یا بعد از فراغ وهم چنین درصورتیکه بلوغ بچیزی بوده باشد که مبطل طهارت بوده باشد
لکن زمان بعد از بلوغ وسعت طهارت ویک رکعت نماز را داشته باشد در جمیع این صور نماز واجبست
پس هرگاه اخلال نماید آثم وقضای ان لازم خواهد بود مطلب هفتم انست هرگاه کسی مشغول بنماز
عصر شد باعتقاد آنکه نماز ظهر را بعمل آورده است یا مشغول نماز عشا شد باعتقاد آنکه اتیان بنماز
مغرب نموده است بعد فساد اعتقاد او ظاهر شد ظهور فساد اعتقاد یا در اثنای نماز عصر وعشا است
یا بعد از فراغ از هر دو نماز پس در این مطلب دو مقام است مقام اول انست که ظهور فساد اعتقاد که
اثنای نماز بوده باشد این بر شش قسم میشود اول انست که شروع بنماز متاخر در وقت مختص بمتقدم

بوده

بوده باشد وظهور فساد اعتقاد نیز در وقت مختص بهمان نماز بوده باشد دوم انست که شروع بنماز متاخر
در وقت مختص بنماز سابق شده باشد لکن ظهور فساد اعتقاد در وقت مشترک مابین صلوتین بوده
باشد سیم انست که شروع بنماز لاحق وهم چنین ظهور فساد اعتقاد هر دو در وقت مشترک بوده باشد
در هر سه قسم لازم است که بمحض اطلاع بر حقیقت حال عدول نماید از نماز لاحق بسوی نماز سابق یعنی
قلب نیت نماید از لاحق بسابق پس نزد خود قرار دهد که این نماز نماز ظهر است یا مغرب قسم چهارم
انست که زمان شروع بنماز وزمان تذکر هر دو در وقت مختص بنماز متاخر بوده باشد مثل آنکه شروع
بعصر یا بنماز عشا در آخر وقت نمود باعتقاد آنکه ذمه او از نماز ظهر یا مغرب بری شده در اثنای نماز بخاطر
او آمد که نماز ظهر یا نماز مغرب را اتیان ننموده در اینصورت بی اشکال عدول جایز نیست پس لازم است
همان نماز را بقصد آنکه عصر یا عشا است باتمام رساند بعد از ان نماز سابق را قضا نماید قسم پنجم انست
که وقت شروع بنماز لاحق وقت مشترک بوده ووقت تذکر بحقیقت حال وقت مختص بنماز لاحق بوده
واین قسم اگر بنحوی است که اگر عدول بنماز سابق نماید وتمام کند متمکن از درک یک رکعت از نماز لاحق
در وقت خود نخواهد شد باز عدول جایز نیست واگر چنین نبوده باشد یعنی بعد از عدول بنماز
سابق واتمام ان میتواند یک رکعت از نماز لاحق را در وقت اتیان نمود خالی از اشکال نیست لکن
باز ظاهر اینست که عدول نتواند نمود مخفی نماند از انچه مذکور شد در قسم پنجم ظاهر میشود حکم قسم ششم باز
مقام دوم انست که ظهور فساد اعتقاد بعد از فراغ از نماز بوده باشد احتمالات سابقه در اینجا نیز
جاریست توضیح حال مقتضی اینست که گفته شود فراغ از نماز لاحق یا در وقت مختص بنماز سابق
است یا در وقت مشترک یا در وقت مختص بنماز لاحق خواهد بود و بر جمیع تقادیر زمان شروع
در نماز لاحق یا موافق است با زمان فراغ یا مخالف پس احتمالات متعدد خواهد بود اول انست
که زمان فراغ از نماز لاحق مختص بوده بنماز سابق وهم چنین زمان شروع در اینوقت ظاهر اینست
که نماز باطل بوده باشد اعاده ان بعد از اتیان بنماز سابق لازم بوده باشد پس عدولی در اینمقام ثابت
نخواهد بود دوم انست که زمان فراغ مخالف با زمان شروع است باین نحو که زمان شروع بنماز لاحق
اگر چه مختص بنماز سابق است لکن زمان فراغ وقت مشترک مابین هر دو نماز است در اینصورت نیز
ظاهر اینست که این نماز باطل بوده باشد پس اعاده این نماز بعد از اتیان بنماز سابق لازم خواهد بود
سیم انست که زمان فراغ از نماز لاحق موافق بوده باشد با زمان شروع در ان باین نحو که زمان فراغ از ان
وزمان شروع بان هر دو در وقت مشترک میان هر دو نماز بوده باشد در اینوقت اگر چه عدولی ثابت

نیست لکن ظاهر اینست که نماز لاحق صحیح بوده باشد و اعاده او واجب نبوده باشد پس اتیان مینماید بنماز سابق
بتنهائی چهارم اینست که زمان شروع با زمان فراغ از نماز لاحق مختلف بوده باشد باینطور که زمان شروع
مشترک مابین هردو نماز بوده باشد و زمان فراغ مختص بنماز لاحق بوده باشد پنجم اینست که زمان فراغ
موافق بوده باشد با زمان شروع باینطور که هردو در وقت مختص بنماز لاحق بوده باشد در این دو صورت
نیز نماز لاحق صحیح است و عدول ثابت نیست و لازم است اتیان نماید بنماز سابق لکن در این دو صورت
نماز سابق قضا خواهد بود پس اتیان مینماید او را به نیت قضا پس از آنچه مذکور شد مشخص شد که
عدول از نماز لاحق بسابق بعد از فراغ از نماز ثابت نیست خواه دو نماز باهم در عدد رکعات مساوی بوده باشند
یا مختلف و در صورت مساوات هردو چهار رکعتی بوده باشد یا سه رکعتی یا دو رکعتی لکن در این دو صورت
اخیر لامحاله احدهما میباید قضا بوده باشد و دیگری ادا یا هردو قضا بوده باشد بخلاف در چهار رکعتی
چنانچه تصویر در ادا و قضا ممکن هست در دو ادا نیز ممکن است و هم چنین در مختلفین پس جواز عدول مختص
خواهد بود بصورتیکه متذکر بحقیقت حال شود در اثنای نماز و این اعم از اینست که هردو نماز ادائی بوده
باشد چنانچه کلام در این بود یا هردو قضا بوده باشد یا مختلف باین معنی که معدول منه ادا بوده باشد
و معدول الیه قضا و تصویر عکس اگرچه ممکن است لکن خالی از اشکال نیست و عدول در صورتیکه معدول
منه و معدول الیه هردو مساوی در عدد رکعات بوده باشد ثابت است مادامیکه فارغ نشده باشد
اگرچه قبل از صیغه سلام بوده باشد که بآن از نماز خارج میشود و هم چنین است در صورتیکه معدول
منه و معدول الیه مختلف بوده باشد لکن رکعات معدول الیه زیادتر بوده باشد از رکعات معدول
منه مثل اینکه معدول منه نماز مغرب بوده باشد مثلا و معدول الیه نماز عصر و اما هرگاه رکعات معدول
منه بیشتر بوده باشد از رکعات معدول الیه مثل اینکه معدول منه نماز عشاست و معدول الیه نماز مغرب
تشکیکی در این نیست که حکم بجواز عدول قبل از فراغ بر وجه اطلاق صحیح نیست چه ظاهر است که بعد از
رفع راس از سجود رکعت اخیره مالی بر چهار رکعت خواهد بود مشخص است که نماز مغرب سه رکعتی است
پس عدول در اینصورت ممکن نخواهد بود بلکه شبهه نیست که محل عدول فوت میشود بدخول در
رکوع رکعت رابعه در صورت مفروضه کلامیکه در این مقام هست اینست که آیا فوات محل عدول موقوف
بر زیادتی رکنی است نسبت بمعدول الیه یا مطلق زیادتی است مختار نزد حقیر ثانی است بنابراین
همینکه در صورت مفروضه ایستاد در رکعت چهارم دیگر عدول نمیتواند نمود اگرچه شروع بقرائت یا
تسبیح ننموده باشد پس لازم است در فرض مفروض هرگاه متذکر بحقیقت حال شد بعد از آنکه ایستاد

بجهه

بجهه رکعت چهارم نماز عشا را اتمام نماید بقصد نماز عشا بعد از فراغ از این نماز اتیان بنماز مغرب نماید از
آنچه مذکور شد معلوم شد که عدول چنانچه بعد از فراغ از عمل ثابت نیست و هم چنین است در اثنای عمل
هرگاه تجاوز نمود از محل عدول و هم چنین مشخص شد که اختلاف در کیفیت مابین معدول منه و معدول
الیه در قرائت در جهر و اخفات مانع از عدول نیست و لهذا جایز است عدول از نماز مغرب بنماز
عصر و از نماز ظهر بنماز صبح و هکذا فصل چهارم در بیان قبله است بدانکه قبله در اصطلاح اهل شرع
عبارتست از موضعیکه لازم است استقبال بجانب آن در حالت نماز و لازم است گردانیدن انسان را
بجانب آن در حالت احتضار و دفن نمودن میت را بجانب آن و گردانیدن ذبیحه را در حال ذبح بجانب
آن و ترک نمودن توجه بجانب آن در حالت بول و غائط و فقها اعلی الله تعالی مقامهم اختلاف کرده اند
در تعیین آن بسیاری از قدمای فقها فرموده اند که آن کعبه است در حق کسانی که در مسجد الحرام میباشند
و مسجد الحرام است در حق اشخاصیکه در حرم میباشند و حرم است در حق کسانی که در خارج حرم
میباشند و حق اینست که قبله عبارت از فضائیست که کعبه معظمه مالی آنست در فوق تا سموات علی و در
تحت تا تحت الثری در حق اشخاصیکه متمکن هستند از استقبال بآن و جهت همین فضاست در حق
کسانی که متمکن از استقبال بآن نیستند و این قول مختار محققین از فقها است و مختار در تعریف
جهت اینست که گفته شود جهت قبله فضاء جانبی است که تحقق کعبه در آن معلوم بوده باشد یا مظنون
یا احتمال عدم خروج آن فضا از هر جزوی از اجزای عرض آن امتداد پس قطع یا ظن بتحقق فضا نسبت
بمجموع آن امتدادات و احتمال نسبت بهر جزو از اجزای آن امتداد و این امتداد عرض مختلف میشود بزیاده
و نقصان باعتبار معلومیت طول و عرض بلد و مجهولیت آن و گاهست جهت بمعنی مذکور تمام نصف جنوبی
میشود و گاهست تمام نصف شمالی چنانچه گاهست تمام نصف شرقی و گاهست تمام نصف غربی میشود
و گاهست ربع غربی جنوبی و گاهست ربع شرقی جنوبی میشود و گاهست ثمن و هکذا تفصیل مقال
آنست که در صورت معلوم بودن طول و عرض بلد بچند قسم منقسم میشود اول آنست که طول و عرض بلد هردو
زیاده از طول و عرض مکه بوده باشد در اینصورت مکه غربی جنوبی بلد خواهد بود دویم آنست که عرض
بلد زیاده از عرض مکه بوده باشد لکن طول کمتر از طول مکه بوده باشد در اینقسم مکه شرقی جنوبی بلد
خواهد بود سیم آنست که طول و عرض بلد هردو کمتر از طول و عرض مکه بوده باشد در اینقسم مکه شرقی شمالی
بلد خواهد بود چهارم آنست که طول بلد از طول مکه زیادتر بوده باشد لکن عرض کمتر از عرض مکه بوده باشد در
اینقسم مکه در ربع غربی شمالی بلد خواهد بود پنجم آنست که طول بلد مساوی بوده باشد با طول مکه لکن عرض

بلغ

بلد زیادتر بوده باشد از عرض مکه ششم آنست که طول بلد باز مساوی بوده باشد با طول مکه لکن عرض
بلد کمتر از عرض مکه در قسم پنجم نقطه سمت قبله نقطه جنوب خواهد بود چنانچه در قسم ششم نقطه بوده باشد
سمت قبله نقطه شمال خواهد بود هفتم آنست که عرض بلد مساوی بوده باشد با عرض مکه لکن طول بلد
زیادتر بوده باشد از طول مکه هشتم آنست که عرض بلد باز مساوی بوده باشد با عرض مکه لکن طول
بلد کمتر بوده باشد از طول مکه در این دو صورت بعضی توهم کرده اند که در قسم اول نقطه سمت قبله نقطه
مغرب میباشد و در قسم ثانی آن نقطه نقطه مشرق است و این صحیح نیست چنانچه مطلع خواهی شد
بلکه علاوه در تشخیص سمت قبله قواعد هیئت لازمست پس مناسب اینست اشاره نماید بکیفیت استخراج سمت
قبله بنابر قواعد هیئت پس میگوییم سمت قبله هر بلدی باصطلاح ارباب هیئت عبارتست از نقطه محل تقاطع
دایره افق آن بلد و دایره عظیمه که مرور نماید بسمت راس آن بلد و سمت راس مکه آن نقطه تقاطعیکه اقرب
بسمت راس مکه است و خطی که اخراج می شود از مرکز افق بلد و مرور نماید بآن نقطه این خط خط سمت قبله
میباشد که بنای محراب را برین میگذارند بعد از آنکه این نقطه و این خط مشخص شد قبله مشخص است هم در این
مقام در طریق تشخیص و استعلام آن چند طریق می شود اسهل و انفع بطریق دایره هندیه است بیان آن (و استعلام آن نیست)
اینست که موضعی از زمین یا غیر زمین را هموار نمایند بحدیکه سطح آن مطلقا تقعیر و تحدیب یعنی بهیچ جهه
پستی و بلندی نداشته باشد مثل سطحی که اگر آب بر آن بریزند بهمه جهات جاری شود بالمساوات
و در این سطح مذکور دایره رسم نمایند بنحویکه محیط این سطح نشود بلکه دایره داخل این سطح واقع شود
پس بعضی از این سطح خارج دایره خواهد بود هر قدر بیشتر خارج دایره باشد بهتر بعد از این شاخص
ثقیلی که بشکل مخروط بوده باشد در آن دایره نصب نمایند بنوعیکه مرکز قاعده این مخروط منطبق شود
بمرکز دایره و این دانسته می شود برسم دایره بر مرکز آن دایره که نصف قطر آن مساوی با نصف قطر
قاعده مخروط بوده باشد بعد از آنکه محیط قاعده مخروط منطبق شد بمحیط آن دایره مشخص میشود که مرکز
قاعده منطبق شده است بمرکز دایره اولی و لازم است شاخص در بلندی قدری بوده باشد که ظل آن در
حالت انتقاص بجائی برسد که اقصر از نصف قطر دایره بوده باشد تا ظل در حالت انتقاص داخل دایره
بشود و در حالت ازدیاد خارج شود از طرف دیگر آن بعد از این مرحله میباید استخراج خط نصف النهار
نمود باین نحو که بعد از ارتفاع شمس ملاحظه حال ظل نمود تا آنکه داخل در دایره شود مدخل ظل را تعیین
نماید و همچنین ملاحظه حال ظل نموده تا از دایره خارج شود آن وقت تعیین مخرج ظل نماید بعد از آن
مابین مدخل و مخرج بخط مستقیم وصل نماید و این خط وتر خواهد بود بجهة دو قطعه از دایره و خطی

که اخراج

که اخراج میشود از مرکز دایره بحدیکه منصف وتر مذکور و دو قطعه مذکوره از دایره شود آن خط خط نصف
النهار خواهد بود میل ظل از این خط از جانب مغرب بجانب مشرق دلیل تحقق زوال است و لا محاله اصل این
دایره باین خط نصف النهار منقسم می شود بدو قسم متساوی بعد از آن از منتصف این دو قسم خطی
اخراج می شود که تقاطع نماید با خط نصف النهار در مرکز دایره بر زوایای قائمه پس اصل دایره
باین دو خط منقسم می شود بچهار قسم متساوی هر یک ربع دوره می شود و این خط ثانی مسمی بخط مشرق
و مغربست بعد از آنکه این مطلب منقح شد عود میکنیم باصل مدعی که عبارت از استخراج سمت قبله بوده
باشد پس میگوییم در دو قسم از اقسام ثمانیه مذکوره همین استخراج خط نصف النهار کفایت میکند
در استخراج سمت قبله دیگر احتیاج بعمل دیگر نیست آن دو قسم آنست که بلد مساوی بوده باشد با مکه در
طول پس در اینحال اگر عرض بلد بیشتر بوده باشد از عرض مکه مکه جنوبی بلد خواهد بود و سمت قبله
نقطه جنوب خواهد بود و اگر عرض بلد اقل از عرض مکه بوده باشد مکه شمالی بلد خواهد بود و سمت
قبله نقطه شمال خواهد بود پس هرگاه کسی در اول متوجه نقطه جنوب شد متوجه قبله خواهد بود
چنانچه کسی در ثانی متوجه نقطه شمال شد متوجه قبله خواهد بود و لکن در شش قسم باقی دیگر همین
استخراج خط نصف النهار بتنهائی کفایت نمیکند در استخراج سمت قبله بلکه محتاج است بعمل دیگر
بیان آن اینست که در صورتیکه طول و عرض بلد اکثر بوده باشد از طول و عرض مکه مثلا اصبهان
مثلا که طول آن هشتاد و شش درجه و چهل دقیقه است و عرض آن سی و دو درجه و بیست و پنج
دقیقه است و طول مکه هفتاد و هفت درجه است و عرض آن بیست و یک درجه و چهل دقیقه است پس طریقه
در استخراج سمت قبله در این بلد آنست بعد از استخراج خط نصف النهار و تقسیم دایره مذکوره بسیصد
شصت قسم متساوی از هر یک از نقطه جنوب و شمال بشمارند بقدر زیادتی طول بلد از طول مکه که
عبارت از نه درجه و کسری بوده باشد در این فرض بجانب مغرب و وصل نمایند مابین این دو موضع
بخط مستقیم و از هر یک از نقطه مشرق و مغرب بشمارند بجانب جنوب بقدر زیادتی عرض بلد از عرض
مکه که در فرض مذکور عبارت از یازده درجه بوده باشد تقریبا بعد از آن مابین موضعین وصل نمایند
بخط مستقیم البته این خط تقاطع می کند با خط اول که محاذی فضل مابین الطولین بود بعد از آن از مرکز
دایره خطی اخراج می شود بمحل تقاطع این دو خط این خط خط سمت قبله خواهد بود و اگر فرض شود که
طول و عرض بلد اقل بوده باشد از طول و عرض مکه در اینحالت مکه شمالی شرقی بلد می شود پس طریقه
استخراج سمت قبله مقتضی آنست که شمرده شود از نقطه جنوب و شمال بجانب مشرق بقدر فضل طول

مکه از طول بلد و مابین موضعین بخط مستقیم وصل نمایند وهم چنین از نقطهٔ مغرب و مشرق بقدر زیادتی عرض
مکه از عرض بلد بجانب شمال و مابین موضعین بخط مستقیم وصل نمایند مشخص است این دو خط باهم
تقاطع خواهند نمود بعد ازان از مرکز دایره خطی اخراج شود بمحل تقاطع این دو خط این خط خط سمت قبله
خواهد بود واگر فرض شود که طول بلد اکثر بوده باشد از طول مکه و عرض اقل از عرض مکه درانصورت
شمرده میشود از نقطهٔ جنوب و شمال از محیط دایره بجانب مغرب بقدر زیادتی طول بلد از طول مکه و وصل
می شود مابین موضعین بخط مستقیم وهم چنین از نقطهٔ مغرب و مشرق بجانب شمال بقدر زیادتی عرض
مکه از عرض بلد و مابین نقطتین وصل می شود بخط مستقیم واین دو خط باهم تقاطع خواهند نمود بعد از
ان از مرکز دایره خطی اخراج می شود بمحل تقاطع خطین این خط خط سمت قبله خواهد بود واگر فرض شود
که طول بلد اقل بوده باشد از طول مکه و عرض اکثر از عرض مکه درانصورت مکه شرقی جنوبی بلد خواهد بود
طریقهٔ استخراج سمت قبله انست که از نقطهٔ جنوب و شمال بقدر زیادتی طول مکه از طول بلد شمرده شود
از محیط دایره بجانب مشرق و مابین دو نقطه بخط مستقیم وصل شود واز نقطهٔ مشرق و مغرب شمرده شود
از محیط دایره بجانب جنوب بقدر زیادتی عرض بلد از عرض مکه و مابین موضعین وصل شود بخط
مستقیم و دو خط باهم تقاطع مینمایند واز مرکز دایره خطی اخراج می شود بموضع تقاطع خطین این خط
خط سمت قبله خواهد بود الیم مذکور شد کیفیت استخراج سمت قبله در شش قسم از اقسام ثمانیه مذکوره
مشخص شد و دو قسم دیگر باقی یکی انست که بلد مساوی بوده باشد با مکه در عرض لکن طول بلد اکثر بوده باشد
از طول مکه و ثانی مثل اینست در عرض لکن طول بلد اقل بوده باشد از طول مکه دراین دو قسم اگر توهم شود که
قبله نقطهٔ مغرب بوده باشد در اول و نقطهٔ مشرق در ثانی پس استخراج خط مشرق و مغرب کفایه مینماید در
تشخیص قبله لکن چنین نیست چه این در صورتی صحیح بود که ممکن میبود که دایره اول السموت بلد منطبق بوده باشد
با دایره اول السموت مکه واین محالست چه غایهٔ تباعد مابین دو دایره عظیمه متقاطعه در دو نقطه است واگر دایره
اول السموت بلد منطبق میبود با دایره اول السموت مکه لازم می امد که غایهٔ تباعد مابین دو دایره عظیمه متقاطعه
در چهار نقطه بوده باشد و هذا خلف توضیح مطلب اینست که گفته شود که دایره اول السموت بلد در نقطهٔ مشرق
تقاطع مینماید با معدل النهار بعد ازان شروع مینماید بتباعد تا انکه میرسد بسمت راس بلد در انجا غایهٔ تباعد
مابین این دو دایره متقاطعه است بعد ازان شروع مینماید بتقارب تا انکه در نقطهٔ مغرب باهم تقاطع مینمایند
و چونکه فرض اینست که بلد با مکه مساوی در عرض میباشد و مختلف در طول لکن طول اکثر است از طول مکه
درانوقت لامحاله دایره اول السموت بلد در سمت راس بلد غایهٔ تباعد مابین ان و دایره معدل النهار است

بعدار

بعد از مرور از سمت راس بلد شروع مینماید بتقارب پس قطعا مرور نمیکند بسمت راس مکه بلکه سمت راس مکه واقع
می شود در جانب شمال غربی بلد پس نقطهٔ مغرب سمت قبله نخواهد بود بلکه نقطهٔ سمت قبله واقع شده خواهد
بود در ربع غربی شمالی و بعبارهٔ اخری نظر باینکه مفروض اینست که بلد با مکه مساوی در عرض میباشد بنابراین
پس بعد سمت راس بلد از معدل النهار مثل بعد سمت راس مکه خواهد بود از معدل النهار پس اگر فرض شود
که دایره اول السموت بلد مرور نماید بسمت راس مکه لازم می اید دو دایره عظیمه متقاطعه غایت تباعد انها از هم
در چهار نقطه بوده باشد واین در صورتی بود که طول بلد اکثر بوده باشد از طول مکه با مساوات در عرض واگر
فرض شود درانصورت که طول بلد اقل بوده باشد از طول مکه معظمه نقطهٔ سمت قبله نقطهٔ مشرق نمیتواند شد قطعا
بلکه نقطهٔ سمت قبله واقع می شود در ربع شرقی شمالی بهمان وجهیکه مذکور شد توضیح مطلب اینست که دایره اول
السموت بلد درانصورت که توهم ارتسام او شد از نقطهٔ مغرب بلد در انجا با معدل النهار تقاطع میکند بعد
میل میکند بارتفاع تا بسمت راس بلد در انجا که ربع دور است غایهٔ تباعد مابین این دایره است با دایره معدل
النهار و بعد شروع مینماید بتقارب نظر باینکه مفروض اینست که بلد با مکه مساوی در عرض است پس لامحاله
نمیتواند مرور نمود بسمت راس مکه بلکه سمت راس مکه در جانب شمال شرقی این دایره واقع خواهد شد پس سمت
قبله شرقی شمالی بلد خواهد بود نه نقطهٔ مشرق بلد وهو المطلوب طریقهٔ دیگر از طرقیکه بان تشخیص سمت قبله
میشود انست که ملاحظه ظل شمس شود در حین مرور شمس بسمت راس مکه و ظل شمس درانوقت خط سمت قبله
خواهد بود و توضیح مطلب دراین مقام مقتضی اینست که گفته شود سابق بیان شد که عرض مکه زادها الله تعالی
عزا و شرفا بیست و یک درجه و چهل دقیقه میباشد و غایهٔ میل منطقةالبروج از معدل النهار که تعبیر ازان بمیل
کلی مینمایند بیست چهار درجه بیشتر نیست پس لامحاله شمس هر وقتیکه بوده باشد در جزئی از اجزاء منطقة
البروج که بعد او از معدل مساوی عرض مکه بوده باشد خواه در وقت صعود یا در وقت هبوط مرور خواهد
نمود بسمت راس مکه و این جزء از منطقة البروج که بعد او از معدل بیست و یک درجه و چهل دقیقه است بنا
بر انچه تصریح فرموده بان محقق طوسی قدس الله نفسه روحه هشتم درجه جوزا است و بیست و سیم درجه سرطان
در اول شمس صاعد خواهد بود و در ثانی هابط و مرجع در اطلاع بر اینکه شمس در احد جزئین است در حق
اغلب ناس تقاویم است و اما تشخیص انکه شمس در ان حین بسمت راس مکه مرور مینماید پس باین طریق
که تفاوت مابین طولین که عبارت از طول مکه و طول بلد بوده باشد ملاحظه شود پس اگر طول مکه اکثر بوده
باشد از طول بلد ان زاید را حساب نموده بازای هر پانزده درجه یکساعت وضع نموده و بازای هر درجه
چهار دقیقه انوقت ملاحظه ارتفاع شمس نموده همان قدر که بازای زیادتی طول مکه از طول بلد مانده که

شمس بنصف نهار بلد برسد انوقت شمس در نصف نهار مکه وبسمت راس مکه خواهد بود وظل شمس در اینجا
سمت قبله میباشد مثلا هرکاه فرض شود در بلدی که نصف نهار ان بلد در حین وصول شمس بلد صد تا منه
جوزا شش ساعت ونیم بوده باشد وزیادتی طول مکه از طول بلد بقدر نه درجه بوده باشد در اینوقت تعیین
ارتفاع شمس باصطرلاب مینماید تا نه درجه مانده بنصف النهار بلد برسد انوقت مشخص میشود که شمس بدایره
نصف النهار مکه رسیده ظل شمس در اینوقت سمت قبله میباشد وهرکاه فرض شود طول مکه اقل از طول بلد
بوده باشد مثل اینکه فرض شود که طول مکه اقل است از طول بلد بهفت درجه ونیم در اینوقت بعد از انکه شمس بدایره
نصف النهار بلد رسیده بقدر نیم ساعت تامل نموده انوقت شمس در نصف نهار مکه خواهد بود وظل شمس
در اینوقت سمت قبله میباشد هرکاه سمت قبله مشخص نبوده باشد لازم است اجتهاد در تشخیص ان از راهی
که مذکور شد یا از غیر ان ممکن در بلاد مسلمین اعتماد بمحاریب مسلمین ومقابر ایشان میتوان نمود مکر در صورتیکه
علم یا مظنه داشته باشد بر خطاء ان در هریک از این دو صورت که بوده باشد اعتماد نمیتوان نمود بلکه لازم است
اجتهاد در تشخیص قبله تا منجر بعلم یا مظنه شود بلکه در صورت شک نیز چنین است مجملا سمت قبله میباید
معلوم باشد یا مظنون تا توان اعتماد نمود ودر صورت انتفای مظنه وعلم تمکن از ان در جهت معینه اگر
جمیع جهات در نظر مکلف مساوی بوده باشد لازم است اتیان چهار نماز در چهار سمت واکر مساوی نبوده باشد
بلکه امر قبله منحصر در سه جهت بوده باشد لازم است اتیان سه نماز در سه سمت واکر منحصر در دو جهت بوده باشد
اقتصار نماید بدو نماز در دو سمت وقول بجواز اقتصار بنماز واحده بهر سمتی که خواهد با رجوع بقرعه ضعیف
واشکالی در این نیست لکن سزاوار اینست که در اینمقام تنبیه شود بر چند امر اول انست که اتیان چهار نماز مثلا
در چهار سمت در صورتیکه یک نماز بوده باشد ظاهر است مثل نماز صبح واما هرکاه دو نماز بوده باشد مثل ظهر
وعصر یا مغرب وعشا در اینصورت ایا لازم است اول چهار نماز ظهر را در چهار سمت اتیان نماید بعد از ان
اتیان بچهار نماز عصر در چهار سمت نماید یا اتیان بنماز عصر در هر جهتی میباید بعد از فراغ از نماز ظهر در ان
جهت بوده باشد یا مخیر است بهر نحو که خواهد اتیان نماید ظاهر اولیست پس اولی اتیان بچهار نماز
ظهر در چهار سمت نماید بعد از فراغ از چهار نماز ظهر در چهار سمت اتیان چهار نماز عصر در چهار سمت نماید
لکن لازم نیست که ابتداء نماید بنماز عصر در ان سمتی که اول شروع بنماز ظهر نموده بلکه جایز است اتیان بنماز
عصر در اول دفعه در سمتی که اتیان نموده است نماز ظهر چهارم را دویم بهتر انست در صورتیکه اتیان بچهار
نماز در چهار سمت نماید باین نحو بوده باشد که اول دو خط مستقیم اخراج نماید بنوعیکه زاویه مابین هر دو خط
مساوی بوده باشد باهم وبعبارة اخری اقرب بفهم عوام انفراج مابین هر دو خط باهم مساوی بوده این دو خط بعد

[illegible]

میشود

میشود هر قسمی را در حال نماز مابین دو قدم قرار دهد ونماز کند سیم انست الخ مذکور شد که لازم است چهار
نماز نماید در حالت سعه وقت است اما در حال ضیق وقت اقتصار نماید بانچه وقت کفایت نماید پس هرکاه
وقت کفایت نکند مکر بیک نماز اقتصار بهمان یک مینماید وتعدد لازم نیست ودر تعیین جهت
در اینصورت مختار است واکر کفایت دو نماز نماید لازم است دو نماز وهکذا چهارم واجب نیست در حق
متحیر در امر قبله تاخیر نماز نماید تا انکه باقی نماند از وقت مکر مقدار یکه کفایت هشت نماز یا شش نماز
یا چهار نماز نماید بلکه ظاهر اینست که جایز بوده باشد در اول وقت اشتغال بنماز نماید خصوص در
صورتیکه عالم بوده باشد باستمرار تحیر تا اخر وقت بلی در زنیست کسی بکوید لازم بوده باشد تاخیر
در نماز در صورت علم برفع مانع در اخر وقت پنجم انست هرکاه مقدار چهار نماز از اول زوال مثلا
شد بر متحیر در قبله بعد از ان مصحوب بعض معاذیر مسقط تکلیف شد مثل اینکه ضعیفه حایض شد
بعد از ارتفاع عذر خالی از این نیست یا باقی است بر وصف تحیر یا نه اکر باقی است لازم است در مقام قضا
رعایت نماید حالت ادا را پس لازم است اتیان بچهار نماز ظهر قضائی نماید وقضای نماز عصر بر او لازم
نیست بلکه ممکن است کسی ادعا نماید در چنین صورت اولی بلکه لازم این بوده باشد که تاخیر در قضا
نماید تا رفع تحیر شود اکرچه بنا بر قول بمضایقه بوده باشد نظر باینکه شمول ادله این قول نسبت باین فرض
ظاهر نیست واکر تحیر باقی نبوده باشد در حین قضا تشکیکی در این نیست که چهار نماز ظهر قضائی
بچهار سمت واجب نیست بلکه جایز نیست وهم چنین ظاهر اینست که بی اشکال اتیان بچهار نماز ظهر قضا
در سمت قبله نیز لازم نبوده باشد بلکه جایز نبوده باشد پس اجزاء بیک نماز ظهر میتواند نمود لکن
کلام در اینست که ایا در اینصورت که مقدار شانزده رکعت نماز از اول زوال منقضی شد بعد از ان
عذر مسقط تکلیف طاری شد ایا قضای نماز عصر در چنین صورت لازم خواهد بود یا نه حکم در مسئله
خالی از اشکال نیست لکن ظاهر اینست که قضای نماز عصر در چنین صورت لازم نبوده باشد واز اینجا
ظاهر میشود هرکاه مقدار هفت نماز چهار رکعتی مثلا منقضی شود بعد از ان عذر مسقط تکلیف
عارض شود حکم بوجوب قضای نماز عصر باز ممکن نبوده باشد وهم چنین حکم بوجوب قضای نماز ظهر
ممکن نبوده باشد در صورتیکه منقضی شده باشد از اول وقت مقدار سه نماز ظهر بعد از ان عذر مسقط
تکلیف عارض شود ومعلوم است انچه مذکور شد در صورتیست که تحیر در امر قبله در اول وقت
متحقق بوده باشد واما اکر چنین نبوده باشد مشخص است مقدار انقضای چهار رکعت یا هشت رکعت
با انقضای زمانی که کفایت طهارت نماید کفایت میکند در حکم بوجوب قضا اکرچه مابین تحقق

تحیر و عروض عذر مسقط تکلیف مقداری که کفایت چهار نماز بلکه یک نماز کند متخلل نشده باشد ششم انچه مذکور شد حکم لزوم قضا و عدم لزوم آن بالاضافه باول وقت بود و اما اخر وقت باین معنی که عذر مسقط تکلیف رفع شد و از وقت باقی نمانده باشد مگر مقداری که کفایت چهار نماز نماید با طهارت ظاهر اینست که این مقدار وقت مختص بنماز عصر بوده باشد چنانچه در حق متحیر در قبله از اول وقت بمقدار چهار نماز مختص بنماز ظهر است همین مقدار از اخر وقت مختص بنماز عصر خواهد بود پس در فرض مذکور نماز ظهر واجب نخواهد بود نه بعنوان ادا و نه بطریق قضا و هرگاه بمقدار پنج نماز از اخر وقت درک نماید واجب است یک نماز ظهر بهر سمتی که خواهد و چهار نماز عصر بچهار سمت و هم چنین هرگاه بمقدار شش نماز یا هفت نماز درک نماید دو نماز ظهر را اول بدو سمت و سه ظهر در اخر بسه سمت ایتان مینماید و در جمیع چهار نماز عصر بچهار سمت هفتم هرگاه متحیر در قبله مشغول بنماز شد بقصد آنکه چهار نماز نماید بچهار سمت مثلا و بعد از ادای یک نماز رفع تحیر او شد خالی از این نیست یک نمازی که قبل از زوال التحیر از او صادر شده یا بسمت قبله بوده یا بخلاف آن اگر بخلاف قبله بوده بی اشکال اکتفا بآن نماز نمیتوان نمود بلکه لازم است ایتان مثلث نماز بسمت قبله نماید و اگر آن نماز اتفاقا بسمت قبله بوده باشد در جواز اجتزای بآن اشکالست احوط اعاده آن نماز است ثانیا بهمان سمت قبله بلکه دور نیست که واجب بوده باشد بجهة آنکه بر مکلف لازم است که نماز بسوی قبله ایتان نموده باشد و امتثال در صورتی متحقق است که قبل از اخذ بصلوة معتقد این بوده باشد که این سمت قبله است آن وقت شروع بنماز نماید و در متحیر چونکه این معنی ممکن بنود شارع چهار نماز برا او واجب نموده من باب المقدمه در هیچ یک از چهار ممکن نیست ناوی این بوده باشد که این نماز بجانب قبله است بلی بعد از ایتان بچهار نماز مشخص میشود که یک نماز او بسمت قبله بوده پس امتثال در حق مکلف بیکی از دو وجه متحقق میشود یا اینکه قبل از نماز عالم بوده باشد که این سمت سمت قبله است و شروع بنماز نماید بهمان سمت یا آنکه نداند لکن چهار نماز مثلا بعمل آورد و در ما نحن فیه هیچیک متحقق نیست پس حکم بحصول امتثال ممکن نیست پس اعاده نماز بهمان سمت لازم خواهد بود و اما هرگاه رفع تحیر در اثنای نماز بشود پس هرگاه مشخص شد که نماز برخلاف سمت قبله است قطع آن لازم است و اگر بسمت قبله بوده باشد اگرچه استصحاب صحت مقتضی حکم باتمام است لکن مقتضای لا صلوة الا الی القبله نظر بانچه مذکور شد باز حکم بلزوم قطع است بجهة آنکه لفظ صلوة اسم است از برای افعال مفتتحه بتکبیر و مختتمه بتسلیم و امتثال بمضمون این حدیث موقوف بر اینست که وقت شروع بنماز معتقد این بوده باشد که این صلوة بسوی قبله است و مفروض نه چنین است هشتم آنست این حکم که مذکور شد یعنی ایتان بچهار نماز بچهار سمت آیا مختص است بنماز یومیه یا عام است ممکن است تفصیل در این مقام باین نحو اما نماز میت

پس ظاهر اینست که اکتفا بیک نماز بهر سمتی که بوده باشد بتوان نمود و اما غیر آن مثل نماز آیات غیر کسوفین که موقت بوقت نشده باشد بگوییم تا ممکن نماید تا رفع تحیر شود آن وقت ایتان بیک نماز نماید بسوی قبله و اما کسوفین پس اگر وقت وسعت چهار نماز بچهار سمت داشته باشد لازم است که ایتان نماید و اگر وسعت نداشته باشد اقتصار نماید بانچه وقت وسعت دارد و دور نیست در امثال مقامات در مثل نماز میت و نماز کسوف و خسوف در چنین وقتی عمل بمقتضای قرعه نمودن اولی بوده باشد خصوصا در مثل نماز میت نظر بعموم و شمول ادله قرعه و عدم انصراف مقتضی تکرار در ایتان صلوة بنماز میت و غیره نهم آنست که متحیر در قبله جایز است اقتدا نماید بمتحیر و هم چنین جایز است اقتدای متحیر بغیر متحیر و اما اقتدای غیر متحیر بمتحیر در سمتیکه غیر متحیر معتقد این است که سمت قبله نیست بی اشکال جایز نیست و اما در سمتی که معتقد اینست که سمت قبله است حکم بجواز اقتدا مشکل است بدانکه در این مقام چند مبحث است اولا آنست که واجبست رعایت استقبال در جمیع احوال نماز پس هرگاه التفات از قبله نماید در اثنای نماز این بر دو قسم میشود عمدا یا سهوا و علی التقدیرین یا بهمه بدنست یا بروی تنها و بر جمیع تقادیر یا بخلف قبله است یا بسوی یمین و یسار است یا ما بین یمین و یسار پس اقسام دوازده است شش قسم در عمد و شش قسم در سهو اما اقسام عمد اول آنست که التفات نماید بهمه بدن بخلف قبله دوم آنست که التفات نماید بوجه تنها بخلف قبله تشکیکی در بطلان نماز در این دو قسم نیست پس استیناف نماز لازم است سیم آنست که التفات نماید بکل بدن بجانب یمین یا بجانب یسار در این قسم نیز نماز باطل میشود و استیناف آن لازم است چهارم آنست که التفات نماید بکل بدن بما بین یمین یا یسار این قسم نیز نماز باطل است خواه مشغول بوده باشد در حین انحراف ببعض افعال نماز یا نه در هر دو صورت نماز باطل و استیناف آن لازم است پنجم آنست که التفات نماید بوجه تنها بجانب یمین خود یا یسار خود این قسم ظاهر اینست که نماز صحیح ولکن اصل فعل مکروه بوده باشد ششم آنست که التفات نماید بوجه تنها بما بین یمین یا یسار صحت در قسم خامس مستلزم صحت در این قسم است بطریق اولی بلکه حکم بکراهت در اینصورت ممکن نیست و اما اقسام سهو اولا آنست که التفات نماید بوجه تنها بما بین یمین و یسار دوم آنست که التفات نماید بوجه تنها بسوی یمین یا یسار شبهه در صحت صلوة در این دو قسم نیست حکم بصحت نماز در این دو صورت عمدا مقتضی صحت است در صورت سهو بطریق اولی سیم التفات بوجه تنها است بخلف قبله در اینصورت اگرچه ظاهر از بسیاری از فقها رفع الله تعالی قدرهم صحت نماز است مثل دو صورت مذکوره لکن مختار نزد حقیر آنست که نماز باطل و استیناف آن لازم باشد چهارم التفات بکل بدن است بخلف قبله پنجم التفات بکل بدنست بجانب یمین یا یسار مختار در این دو صورت نیز فساد نماز است ششم التفات بکل بدن است بما بین یمین و یسار در اینوقت اگر مشغول ببعضی

از واجبات نماز بوده باشد نماز باطل میشود اگرچه از واجبات غیر رکنیه بوده باشد و اگر مشغول نشود حکم ببطلان مشکل است
احتیاط در اعاده است مخفی نماند اینکه مذکور شد حکم التفات و انحراف از قبله در اقسام تعمد و نسیان مختص بنمازهای
واجبه است و اما نماز نافله ظاهر اینست هیچ قسم از اقسام مذکوره موجب فساد نشود اگرچه التفات بکل بدن بوده باشد
بمقابل جهة قبله متعمدا **بحث دویم** در ظهور فساد اعتقادست در امر قبله بعد از فراغ از نماز یا در اثنای نماز هرگاه
فساد اعتقاد بعد از فراغ از نماز بوده باشد این سه قسم میشود اول آنست که نماز واقع شده ما بین یمین و یسار
مصلی ثانی بسوی نفس یمین یا نفس یسار ثالث بخلف قبله و بعبارة اخری بعد ما بین سمت قبله و ما بین آن
سمتی که متوجه شده در حال نماز یا اقل از ربع دور است یا مساوی است یا بیشتر از ربع است تعبیر از اول
میشود بما بین مشرق و مغرب و از ثانی بنفس مشرق یا مغرب و از ثالث باستدبار اگر اول است نماز صحیح است
محتاج باعاده نیست و در ثانی اعاده لازم است هرگاه انکشاف فساد اعتقاد او در وقت شده باشد و اگر
بعد از انقضای وقت بوده باشد قضا لازم نیست و در ثالث خلاف عظیمی است ما بین فقها **مختار** اینست که مثل
صورت ثانیه است اعاده نماز در وقت لازم و بعد از انقضای وقت قضا لازم نیست لکن احوط در این قسم
اتیان بقضاست و اما هرگاه ظهور فساد اعتقاد در اثنای نماز بوده باشد در اینصورت اگر ما بین یمین و یسار است
لازم است میل نماید بسوی قبله نماز را تمام کند در حال میل ظاهر اینست که لازم است مشغول واجبی از واجبات
نماز نشود و در دو صورت دیگر لازم است نماز را قطع نموده متوجه قبله شده استیناف نماز نماید اگرچه متمکن
از اتیان کل نماز در وقت نبوده باشد بلکه هرگاه از وقت درک نماید مقداری را که کفایت یک رکعت قضا عدا نماید لازم است
قطع نموده استیناف نماید بعد از توجه بسمت قبله و اما هرگاه فرض شود بعد از قطع متمکن از درک یک رکعت نماز
در وقت نخواهد شد اینکه از جماعتی از متاخرین فقها ظاهر میشود آنست که در اینصورت لازم است اتمام نماز
بعد از انحراف بسمت قبله و قطع نماز را در اینصورت تجویز نفرموده اند مختار نزد حقیر خلاف آنست بلکه
لازم است قطع نماز حتی در اینصورت و چونکه مفروض اینست که ما بقی از وقت کفایت یک رکعت از نماز نمیکند
لازم است نماز را بقصد قضا اتیان نماید و اما حکم در جاهل بسمت قبله یا ناسی مثل کسی است که ضبط در سمت
قبله نموده باشد میگوئیم اما جاهل پس ظاهر اینست که حکم او چنین نیست بلکه لازم است اعاده نماز اگرچه نماز
او ما بین مشرق و مغرب یعنی که مذکور شد واقع شده باشد بلکه جاهل حکم عامد است پس هرگاه کسی عمدا نماز
بغیر جهة قبله نموده باشد نماز او باطلست جزما اعاده نماز یا قضای آن متعین است جاهل نیز مثل اوست
و اما ناسی مناسب اینست اول بیان شود که مراد از ناسی چه چیز است آنوقت تنبیه شود بحکم آن میگوئیم مراد
از ناسی در این مقام دو احتمال دارد اول آنست که مراد ناسی بحکم بوده باشد دویم ناسی موضوع و مراد از ناسی

بجکم

بحکم آنست که اول مبدا است که در نماز واجبست استقبال قبله لکن این مطلب را فراموش نمود و مراد از ناسی
موضوع آنست که اولا سمت قبله را تشخیص نمود لکن فراموش نمود و نماز را بسمت دیگر نمود باعتقاد اینکه این
سمت همان سمتی است که تشخیص نموده بوده است اما ناسی بحکم پس این دو قسم میشود یکی آنست که در نسیان
مقصر است یعنی منشا نسیان قلت مبالات و مسامحه در دین بوده دویم آنست که چنین نیست اول
ظاهر اینست که حکم آن حکم جاهل است پس صلوة او محکوم ببطلان است اگرچه واقع شده باشد ما بین مشرق و مغرب
بلکه حکم بصحت صلوة او مشکل است اگرچه واقع شده باشد بسمت قبله نظر باینکه امتثال بقوله تعالی و حیثما کنتم فولوا
وجوهکم شطره با جهل بلزوم استقبال ممکن نیست و دور نیست حکم در ثانی نیز چنین بوده باشد وجه آن از آنچه
مذکور شد مشخص میشود و تفاوتی که هست آنست که در اول بجهة نسیان آثم است بخلاف ثانی و اما ناسی
موضوع پس ظاهر اینست حکم این حکم کسی است که ضبط در سمت قبله نموده باشد پس اگر نماز او فیما بین یمین
و یسار بوده باشد صحیح خواهد بود و اگر بنفس یمین یا یسار بوده باشد یا بخلف قبله بوده باشد نماز
باطل خواهد بود بلکه دور نیست که گفته شود تلافی لازم بوده باشد اگرچه متذکر شود بحقیقت حال در خارج
وقت پس اعاده صلوة در وقت و قضای آن در خارج وقت لازم خواهد بود و این در صورتیست که متذکر
شود بحقیقت حال بعد از فراغ از نماز و اما هرگاه تذکر در اثنای نماز بوده باشد پس اگر ما بین یمین و یسار
بوده باشد نماز او صحیح لازم است میل نماید بسمت قبله و اگر بنفس یمین یا یسار یا خلاف جهة قبله بوده
باشد نماز باطل قطع نماز و استیناف آن لازم است **بحث سیم** آنست که علم بجهة قبله با امکان لازم است
و با عدم امکان علم چنانچه اغلب چنین است اعتماد بمظنه میتوان نمود و طرق مظنه مختلف است مثل مشاهده
محاریب مسلمین یا مقابر ایشان لکن در شهرها یا قرای کبیره یا متوسطه و اما قریه که در آنها چند نفر بوده
باشند استفاده ظن از محراب مسجد یکه در چنین قریه بوده باشد مشکل است و اما مذابح مسلمین پس اگر
مذابح شیعیان بوده باشد مفید مظنه هست و اعتماد میتوان نمود و اما اگر از اهل سنت بوده باشد مشکل است
نظر باینکه شرط نمیدانند استقبال قبله را در ذبح و ذبح بغیر قبله را نیز تجویز مینمایند مجملا مرجع در تشخیص
سمت قبله قواعد هیئت است چنانچه مذکور شد و بنای محاریب و مقابر در بلاد میباید مستند بآن قواعد
بوده باشد و همچنین ظاهر اینست کلام فقها قدس الله تعالی ارواحهم ذکر فرموده اند از علامات مختلفه
نسبت ببلاد مختلفه هم مستند بوده باشد بقواعد هیئت چه علامات مذکوره در کلمات فقها
مذکور در اخبار وارده از ائمه اطهار علیهم السلام نیست بجهة آنکه نصوص وارده از اهل عصمت در بیان
قبله چند حدیث است مدلول جمله از آن احادیث آنست که امتداد یکه متوسط است ما بین مشرق

ومغرب قبله است وعلامات مذکوره در کتب فقهیه مطلقا راجع باین نمیتواند شد بلکه عمل باین اخبار بروجه الاطلاق
ممکن نیست بلکه اجماع برخلاف این منعقد است پس این اخبار لامحاله محمول است در صورت اشتباه در سمت قبله
چنانچه سابق اشاره بان نمودیم باین معنی کسی باعتقاد اینکه سمتی سمت قبله میباشد در حال نماز متوجه بان سمت
شد بعد فساد اعتقاد او منکشف شد درانوقت مقتضای این اخبار اینست اگر نماز مابین مشرق ومغرب بوده
باشد نماز صحیح خواهد بود والا فلا پس مراد از این اخبار این خواهد بود که مابین مشرق ومغرب قبله است درحق
کسیکه اشتباه وخبط در سمت قبله نموده باشد وحدیث دیگر درباب تشخیص قبله حدیث موثق است که محمد بن مسلم
از مفخر الاوایل والاواخر جناب حضرت امام محمد باقر ع یا از کاشف الاسرار والدقایق جناب امام جعفر صادق ع
روایت نموده وگفته که من سؤال کردم از احد امامین علیهما السلم از امر قبله در جواب فرمودند جدی را به پشت
سر خود قرار بده ونماز بکن وچونکه راوی که محمد بن مسلم بوده باشد از اهل کوفه میباشد لهذا حمل میشود بر اینکه
مراد معصوم بیان قبله عراق است ومراد از قفا اگر پشت سر حقیقی است که عبارت اخری مابین کتفین
بوده باشد مخالف است با انچه فقها ذکر فرموده اند در بیان علامت قبله عراق که جدی را خلف منکب ایمن
قرار بدهند واگر مراد اعم از این معنی است شامل صور متکثره خواهد بود یک صورت انست که فقها ذکر
فرموده اند بان مخالف خواهد بود با انچه در بیان علامت قبله عراق ذکر فرموده اند وحدیث دیگر حدیثی است
که شیخ صدوق در فقیه ذکر فرموده از حضرت امام جعفر صادق ع باین مضمون که مردی خدمت با سعادت انحضرت
عرض کرد که من میروم بسفر وقبله را نمیدانم در شب حضرت در جواب فرمودند ایا میشناسی ستاره را که اورا
جدی میگویند گفت گفتم بلی فرمودند ان ستاره را بر یمین خود قرار بده وهرگاه به راه مکه باشی بگردان ان
ستاره را میان دو کتف خود یعنی علامت قبله در راه مکه اینست که جدی را مابین کتفین خود قرار بده و
در سفر دیگر اینست که جدی را بر یمین خود قرار بده واین شخص راوی معلوم نیست که کی بوده واز اهل کدام بلد
بوده با وجود این منطبق نمیشود با انچه فقها ذکر فرموده اند در بیان علامات قبله بلی بعد از رجوع بقواعد
هیئت ظاهر میشود که سفر این شخص یا بلد او یا هر دو بلدی بوده که عرض ان بلد زاید بوده بر عرض مکه
بقلیلی وطول ان بلد اکثر بوده از طول مکه یا انکه قبله ان بلد نزدیک بنقطه مغرب بوده باشد تا انکه استقبال
قبله متحقق شود در صورت قرار دادن جدی را بجانب یمین وحدیث دیگر حدیثی است در تفسیر ایه شریفه وبالنجم
هم یهتدون که در سوره نحل است وارد شده چنانچه عیاشی روایت نموده از قاید ارباب معرفت ویقین جناب
حضرت امیر المؤمنین علیه السلم که انحضرت از جناب رسول خدا صلی الله علیه واله روایت نموده که فرموده که مراد از نجم
در ایه شریفه جدی است بجهة انکه ان ستاره ایست که از مکان خود زایل نمیشود وبر اینست بناء قبله و

بان

بان ستاره راه میابند اهل بر وبحر وارد در علم انطباق مضمون این حدیث با انچه فقها ذکر فرموده اند
اظهر است وحدیث دیگری وارد شده در بیان قبله اظهر از انچه مذکور شد ندیده ایم پس مرجع در انچه فقها
ذکر فرموده اند میباید قواعد هیئت بوده باشد لکن انصاف اینست انطباق انچه ذکر فرموده اند در بیان
قبله وعلامات ان بقواعد هیئت نیز کمال اشکال دارد از جمله فرموده اند اهل هر اقلیمی میباید
متوجه شوند بسوی رکنی از ارکان کعبه که از برای اهل ان اقلیم هست پس اهل عراق لازم است متوجه
شوند بسوی رکن عراقی وان رکنی است که در ان حجر الاسود منصوبست وبعضی بر این ایراد نموده اند
که لازم می اید بنا بر این قبله عراقی نقطه مغرب بوده باشد نه مابین جنوب ومغرب بیان ملازمه
مقتضی اینست که گفته شود چون بنای کعبه بنحویکه هست مربع مستطیل است بنا بر این هرگاه فرض
شود خط مستقیمی اخراج شود از رکنی که در ان منصوبست حجر الاسود برکنی مغربی لامحاله این مربع مستطیل
منقسم میشود بدو مثلث یکضلع از مثلثین محصور است مابین رکن حجر ورکن یمانی وضلع دیگر از این
مثلث محصور است مابین رکن یمانی ورکن مغربی ویک ضلع از مثلث دیگر محصور است مابین رکن حجر و
رکن شامی وضلع دیگر از این محصور است مابین رکن شامی ورکن مغربی وضلع مشترک مابین هر دو
مثلث ضلعی است که محصور است مابین رکن حجر ورکن مغربی که وتر هر دو مثلث است وبنابراین هرگاه کسی
مواجه طرف این ضلع شد از جانب حجر الاسود لامحاله مواجه طرف دیگر این ضلع خواهد بود پس کسیکه
مواجه رکن حجر الاسود بوده باشد که مسمی برکن عراقی است کما هو المفروض است مواجه رکن مغربی
خواهد بود پس مواجه نقطه مغرب خواهد بود بنا بر این نقطه سمت قبله متوسط مابین نقطه جنوب
ونقطه مغرب نخواهد بود بلکه یا عین نقطه مغرب میباشد یا متوسط مابین نقطه مغرب ونقطه شمال
هذا خلف پس حکم باینکه عراقی میباید متوجه رکنی بشوند که در ان نصب شده حجر الاسود صحیح نخواهد
بود اینست غایة انچه ممکن است که گفته شود در بیان ملازمه واین مطلب اگرچه چنین است که مذکور
شد لکن جمع مابین این ومیان انچه فرموده اند که از جمله علامت قبله اهل عراق انست که مشرق را
بجانب یسار ومغرب را بجانب یمین قرار دهند ممکن نیست بلکه در این صورت ادعای عکس اولی
خواهد بود نظر باینکه مشخص است کسیکه محاذی نقطه مغرب می ایستد لازم این آنست که نقطه
مشرق در خلف او واقع شود پس قطعا این قسم از توجه رکن عراقی مراد فقها نخواهد بود
بلکه لازم است تصویر این نوعی شود که جمع مابین هر دو شده باشد هم توجه برکن حجر وهم قرار دادن
مشرق را بجانب یسار ومغرب را بجانب یمین واگر رکن مغربی محاذی نقطه مغرب بوده باشد لازم است

رکن حجر محاذی با نقطهٔ مشرق بوده باشد پس بنابراین در صورتیکه کسی مغرب را بجانب یمین قرار دهد حقیقة
و مشرق را در جانب یسار لازم است که محاذی رکن شامی و رکن یمانی بلکه محاذی جزئیکه مابین رکن شامی
و مقام حضرت ابراهیم است و محاذی مستجار یا قریب بمستجار بوده باشد لکن ظاهر بنحویکه مشاهده شده
رکن حجر محاذی با مشرق اعتدال نیست بلکه محاذی با مشرق اعتدال مابین رکن حجر و باب بیت است که تعبیر
از آن بحطیم می شود پس رکن مغربی محاذی با مغرب اعتدال نخواهد بود بلکه محاذی با مغرب اعتدال نقطهٔ قبل از
وصول برکن مغربی خواهد بود پس با قرار دادن مغرب را بجانب یمین و مشرق را بجانب یسار حقیقة محاذات
متحقق است مابین این شخص و جزئی از خانه که متوسط بوده باشد مابین رکن شامی و مقام حضرت ابراهیم
لکن جزئی از خانه که اقرب بوده باشد برکن شامی از جزئیکه سابق مذکور شد بلکه گاهست محاذات یعنی
رکن شامی میشود و اگر تامل با عمّ از این بشویم چنانچه ظاهر اینست که این مراد بوده باشد یعنی مراد این
باشد که مغرب در جانب یمین باشد عرفاً و مشرق در جانب یسار باشد کذلک و فرض شود چنانچه عرض
بلد بیشتر است از عرض مکه طول آن نیز زیادتر بوده باشد چنانچه مراد اینست در اینصورت بسبب اختلاف
در زیادتی طول گاهست محاذات مابین این شخص و یمین باب می شود و گاهست محاذات مابین او و نفس
باب خانه می شود و گاهست محاذات مابین این و حطیم می شود که مابین باب و رکن حجر است و گاهست محاذات
با رکن حجر می شود و لکن نه بآن نحو که مذکور شد و لکن بنا بر این حکم برجحان تیاسر مشکل است بلکه سزاوار اینست
که حکم برجحان تیامن شود و علی جمیع التقادیر حکم بر اینکه اهل عراق باید متوجه برکن عراقی بشوند و آن
رکنی است که حجر در آن منصوبست با حکم باینکه اهل عراق مشرق را در جانب یسار و مغرب را در جانب یمین
قرار بدهند بعنوان الاطلاق صحیح نیست بحث چهارم در اینست در جائیکه سمت قبله مشخص نبود و فحص
و بحث نمود مظنه هم رسانید بسمتیکه آن جهة قبله است اعتماد بآن مظنه میتوان نمود مادامیکه باقی
بر وصف مظنه بوده باشد محتاج بتکرار اجتهاد موافق عدد نمازها نیست پس اعتماد میتواند نمود
باجتهاد اول مینماید اگرچه صد نماز بعمل آورد و ظاهر اینست همینکه مظنه هم رسید اعتماد میتواند نمود
و نماز کرد انتظار اینکه ظن اقوی تحصیل نماید لازم نیست مگر در صورتیکه علم داشته باشد که بتاخیر ظن
اقوی میشود در این صورت احوط بلکه دور نیست که حکم بوجوب تاخیر شود و اما مذکور شد که حاجت
بتکرار اجتهاد نیست این در صورتیست که باقی بر وصف مظنه بوده باشد و اما هرگاه باعتبار
عروض امری از امور ظن او مبدل بشک شود لازم است اعاده اجتهاد پس اگر مظنه بخلاف سمت
اول هم رسید نمازهای سابقه آنچه بعمل آمده صحیح حاجت باعاده نیست نمازهای دیگر را بسمت دیگری

که مقتضای

که مقتضای اجتهاد است بعمل می آورد و فرق مابین این مسئله و مسئله ناسی که سابق بیان شد که اعاده منافی
با بقای وقت لازم بود و در اینجا لازم نیست اینستکه موضوع مسئله در سابق این بود که سمت قبله
مشخص بود و این شخص اشتباه نموده بود بسمت دیگر بعد از فراغ از نماز مثلا مشخص میشد و عود میشود
بهمان سمت که مشخص بود بخلاف ما نحن فیه که در اینجا تعیین سمت قبله نمود باجتهاد و بهمان
سمت اتیان بنماز نمود و بعد ظن مبدل بشک شد و بمقتضای اجتهاد سمت دیگر مظنون شد و فرق
دیگر در آنجا تیقن غلط بود بخلاف ما نحن فیه که در اینجا ظن خطا میباشد بحث پنجم در اینست هرگاه مخبری
اخبار نمود بسمت قبله و مظنه حاصل شد از قول آن شخص عمل بآن مظنه میتوان نمود و اگر فرض شود
مخبری دیگر اخبار برخلاف آن نمود خالی از این نیست یا هر دو مساویند در عدالت یا احدهما اوثق
میباشد بر هر دو تقدیر یا خبر ثانی هم قبل از شروع در نماز است یا در اثنای نماز است یا بعد از فراغ از نماز
پس مسئله منقسم بشش قسم می شود اول آنست که دو خبر قبل از شروع بنماز میباشد و مخبر هر دو
مساویند در عدالت و وثوق در این صورت ظاهر اینست حکم این شخص حکم متحیر است در دو سمت
لازم است بهر دو سمت نماز نماید دوم آنست که هر دو خبر باز قبل از شروع بنماز بوده باشد لکن احدهما
اوثق از دیگری بوده باشد در این قسم عمل بقول اوثق لازم و ترک دیگری متعین است سیم و چهارم
مثل این دو صورتست لکن اخبار از مخبر ثانی در اثنای نماز و حکم در این دو صورت آنست که در صورت
اوثقیت احدهما اگر اوثق مخبر اول است نماز را بهمان سمت که شروع نموده تمام مینماید چیزی برآو نیست
و اگر اوثق مخبر ثانی است اگر اختلاف ما دون یمین و یسار است منحرف می شود در اثنای نماز بآن سمت
که مقتضای قول اوثق است و اگر بسوی یمین یا یسار است یا مقابل آن جهت که شروع بنماز نموده قطع
نماز لازم و استیناف آن نماید بمقتضای قول اوثق و در صورت مساوات مخبرین در وثوق نماز را بهمان
سمت که شروع نموده تمام مینماید یا لازم است نماز دیگر بمقتضای قول مخبر ثانی ممکن است تفصیل داده
شود در این مقام باین نحو که اگر اختلاف مابین دو مخبر ما دون یمین و یسار است اعاده نماز ضرور
نباشد و اگر اختلاف بنفس یمین یا یسار بوده باشد یا بمقابل قول اول حکم خالی از اشکال نیست
لکن دور نیست که بگوئیم اکتفا بهمان نماز بتواند نمود و اتیان بنماز ثانیا بمقتضای قول مخبر ثانی واجب
نبوده باشد پنجم و ششم مثل سیم و چهارم است لکن اخبار از مخبر ثانی بعد از فراغ از نماز بوده در اینصورت
اگر اختلاف مابین دو مخبر ما بین یمین و یسار است اعاده نماز ضرور نیست اگرچه مخبر ثانی اوثق بوده
باشد و اگر چنین نبوده باشد خواه اختلاف مابین دو مخبر بنفس یمین یا یسار بوده باشد یا بمقابل

قول اول در صورت مساوات دو مجتهد در وثوق اشکالی در عدم احتیاج باعاده نماز نیست بلی کلامیکه
هست در نماز دیگر است که بعد میباید بعمل بیاورد و حکم این در اول ظاهر شد و در صورت اوثقیت
احدهما باز اشکالی نیست اگر اوثق اول بوده باشد و اشکالیکه هست در صورت اوثقیت ثانی است
باز دور نیست که اکتفا بهمان نماز تواند نمود و لازم نبوده باشد که ثانیا ایشان بنماز نماید بمقتضای
قول مجتهد ثانی لکن دور نیست که بگوئیم احوط اعاده است لکن با بقای وقت **مبحث ششم** در حکم نماز در جوف
کعبه و سطح آنست پس در این دو مقام است **مقام اول** در نماز در جوف کعبه است پس میگوئیم نماز در جوف کعبه
یا نافله است یا فریضه اگر نافله بوده باشد اشکالی در جواز آن نیست و مخیر است بهر سمتی و رکنیکه خواهد متوجه
میتواند شد بلکه دو رکعت نماز مستحب است و در حدیث صحیح وارد شده که مخزن اسرار الهی جل شانه جناب رسول
خدا صلی الله علیه و آله در هر یک از چهار کنج یعنی مقابل هر رکنی دو رکعت نماز ایشان میفرمودند و اما نماز واجبی در
جوف کعبه پس در حال ضرورت مثل کسیکه متمکن از بیرون آمدن نبوده باشد بی اشکال جایز است و ظاهر این است
که محل خلاف نبوده باشد و اما در حال اختیار پس محل خلاف است و ظاهر اینست که جایز بوده باشد لکن
با کراهت **مقام ثانی** نماز در سطح کعبه است و این نیز محل خلاف ما بین فقهاست بعضی گفته اند نماز می کند
مستلقیا یعنی بپشت میخوابد رو به بیت المعمور نماز میکند و بعضی گفته اند مضطجعا یعنی بر پهلو میخوابد نماز
میکند و این هر دو قول ضعیف است مشهور ما بین فقها و مختار ما بین اقوال آنست که نماز ایستاده می کند
با رکوع و سجود مثل سایر مواضع بهر سمتی که خواهد متوجه میتواند شد لکن لازم است بنحوی بایستد در جمیع
احوال حتی در حال سجود چیزی از فضای بیت پیش روی او باقی بوده باشد تا در جمیع احوال چیزی از فضای
خانه پیش روی او بوده باشد و از اینجا ظاهر میشود آنچه مشهور است که فضای کعبه اوسع بوده از آن مقدار
که هست و از جوانب اربعه چیزی از آن فضا را بیرون انداخته اند مسلم نبوده باشد **مبحث هفتم** در بیان چیزهائی
که استقبال قبله در آنها لازم است و این چند امر است **اول** نمازهای واجب است **دوم** نماز میت است **سیم** ذبح است
یعنی لازم است در حال ذبح یا نحر مذبوح یا منحور را بسمت قبله نگه داشته ذبح یا نحر نمایند و اما استقبال ذابح
پس لازم نیست **چهارم** محتضر است یعنی لازم است در حالت احتضار یعنی حال نزع روح که عبارت از حال
موت بوده باشد شخص را متوجه قبله نمایند **پنجم** میت است در حالت دفن لکن کیفیت استقبال در اینها
مختلف است کیفیت استقبال در احوال نماز آنست که رو و سایر مقادیم بدن را بسمت قبله نگه دارد و احتیاط
در انگشتان پاها نیز چنین است این در حال قیام است و در حال جلوس قریب باینست و اما در حال سجود مشخص است که
که باین طریق نیست بلکه میباید بسجود بر سطح دایره مارّه بسمت راس بلد و مکه بنحوی بوده که دایره مفروضه منصف

ساجد

ساجد بوده بدو قسم متساوی از سر و وجه و صدر و عقیم(؟) و غیرها و نقیصه نماز بواجبی لجهة احتراز از نوافل است که
استقبال قبله در نافله واجب نیست بلکه جایز است ایشان بنافله بغیر سمت قبله در سفر و حضر در حال اختیار
و ضرورت در حال مشی و بر روی چارپا و اجمالا ظاهر اینست که ایشان بنماز نافله در جمیع احوال مذکوره بغیر سمت قبله
میتوان نمود و در حالت رکوع اشاره بسر نماید و ایماء لجهة سجود اخفض از ایماء لجهة رکوع باشد یعنی لجهة رکوع
و سجود سر را پائین حرکت داده میل سر لجهة سجود زیادتر بوده باشد و اولی لازم است تکبیرة الاحرام بجانب قبله
بگوید در جمیع احوال مذکوره ظاهر اینست که چنین نبوده باشد اگر چه رعایت مهما امکن احوط خواهد بود و مخفی
نماند آنچه مذکور شد که در نماز استقبال قبله شرط نبوده باشد پس ایشان بنافله در حال وقوف متعمدا بغیر سمت قبله میتوان
نمود لکن احوط استقبال است **فصل پنجم** در لباس مصلی است و در این چند مطلب است **مطلب اول** آنست که
جایز نیست نماز در اجزای حیوان غیر ماکول اللحم خواه آن حیوان نجس العین بوده باشد مثل کلب و کافر و خوک
یا طاهر العین بوده باشد مثل گربه و روباه و غیرهما و خواه آن جزء که از حیوان طاهر العین میباشد نجس
بوده مثل بول گربه مثلا یا نجس نبوده باشد مثل شیر گربه و آب دهن او و موی آن و سایر اجزای آن و فرقیکه
هست ما بین بول گربه و آب دهن او آنست که بول گربه در لباس مصلی مادامیکه رطوبت آن باقی است
از دو راه مانع صحت نماز است یکی از راه نجاست و دیگری از این راه که جزء حیوان غیر ماکول اللحم است و در صورت
زوال رطوبت و تحقق جفاف منحصر میشود مانعیت از راه نجاست و اما مثل آب دهن راه مانعیت آن منحصر است
در جزء غیر ماکول اللحم بودن و معلوم است این در صورتیست که رطوبت باقی بوده باشد پس در صورت خشک شدن
مانعی نخواهد بود تحقیق حال در این مقام مقتضی اینست که گفته شود نماز با جزء غیر ماکول اللحم یا با علم بموضوع
و حکم است و یا با جهل بهر دو یا با علم بموضوع و جهل بحکم یا بعکس آن این چهار قسم است مراد از علم بموضوع
آنست که عالم بوده باشد که این جزء حیوان غیر ماکول اللحم است و مراد از علم بحکم اینست که عالم بوده باشد
که با جزء غیر ماکول اللحم نماز جایز نیست بلکه فاسد است هرگاه این دانسته شد میگوئیم شبهه در فساد نماز در
قسم اول نیست و ظاهر اینست که در قسم ثانی نیز نماز باطل بوده باشد و همچنین در قسم سیم که عبارت از علم
بموضوع و جهل بحکم بوده باشد و اما در قسم چهارم یعنی در صورت جهل بموضوع و علم بحکم مثل اینکه میداند نیست
که نماز در اجزای جزء غیر ماکول اللحم صحیح نیست لکن نمیداند آنست که جزء غیر ماکول اللحم با اوست در اینصورت ظاهر
اینست که نماز صحیح بوده باشد و معنی دیگر جهل بموضوع آنست که میداند این چیز با او هست لکن نمیداند
که این جزء حیوان غیر ماکول اللحم است و این متصور بدو صورت می شود یکصورت آنست که مشتبه الحال است
حکم این مذکور خواهد شد دوم اینست که نمیداند که آن از حیوان غیر ماکول اللحم است بلکه معتقد اینست که

ایشان نماز ... در حال مشی ... یعنی ...
در حال ایستاده در حال اختیار ...

ازحیوان ماکول اللحم است دراینصورت ظاهر اینست که صلوة فاسد بوده باشد اعاده ان لازم باشد واما
درصورت نسیان پس این دو قسم است نظر باینکه ناسی یا ناسی موضوع است یا ناسی حکم اول مثل انکه میدانست
که جزء حیوان غیرماکول اللحم با او هست لکن درحال نماز فراموش کرد و نماز کرد بعد از فراغ از نماز متذکر شد
دویم ناسی حکم است دراین دو صورت نیز نماز باطلست و مخفی نماند انچه مذکور شد اعم است از اینکه جزء لباس مصلی
بوده باشد یا محمول بوده باشد بلکه شعر اینکه چسبیده باشد ببدن مصلی یا ثوب مصلی نیز چنین است بلی ممکن
است که تفصیل داده شود در محمول باین نحو که اگر ملاصق بدن مصلی یا ثوب مصلی بوده باشد نماز باطل باشد
واگر چنین نبوده باشد مثل اینکه درجوف قلمدان بوده باشد که درجیب مصلی باشد دراینصورت حکم بفساد نماز
ممکن نیست انچه که مذکور شد درصورتیست که حیوان غیرماکول اللحم غیر انسان بوده باشد واما انسان پس بحث در
اجزای ان از دو راه است اول اجزای هر شخصی است بالاضافه بخود این شخص ظاهر اینست در غیر اجزا اینکه نجس بوده
باشد مثل خون و بول و منی و غایط بی عیب بوده باشد مثل موی خود ادم و ناخن و عرق و قی و اب دهن
و مذی و ودی و غیر اینها پس بودن اینها با خود شخص موجب بطلان نماز نمیشود اگرچه دندان بوده باشد
بنابراین هرگاه دندان کسی افتاده باشد و این دندانرا در بغل خود بگذارد و نماز کند نماز صحیح خواهد بود و این
درصورتیست که ان جزء گوشت نداشته باشد و اگر گوشت داشته باشد مثل اینکه انگشت کسی را بریده باشند
و ان انگشت را با خود داشته نماز نماید دراینصورت نیز حکم ببطلان نماز مشکل است بلی احوط اجتناب است
دویم اجزای شخصی است بنسبت بدیگری و انچه ظاهر اینست در مثل مو و ناخن و عرق و قی و اب دهن و دماغ
موجب بطلان نماز نشود واما مثل دندان و انگشت و نحو هما ظاهر اینست که موجب بطلان نماز بشود واما
مثل شیر اگرچه شیر بسیر بوده باشد پس حکم خالی از اشکال نیست احوط اجتنابست لکن با بقای رطوبت واما در صورت
جفاف پس حرجی نیست اگرچه شیر دختر بوده باشد و مخفی نبوده باشد انچه مذکور شد در اجزای حیوان غیر
ماکولست درصورتیکه صاحب خون جهنده بوده باشد واما هرگاه نفس سائله نداشته باشد پس هرگاه
گوشت نداشته باشد مثل شپش و کک و پشه و مگس اشکالی نیست در عدم لزوم اجتناب و همچنین است
زنبور خصوصا مثل موم و عسل بنابراین شمع درجیب بوده نماز کند موجب بطلان نماز نخواهد بود و
ازاین بابت است ابریشم پس اجتناب از ان نیز لازم نیست واما در مثل حیوانیکه نفس سائله ندارد لکن صاحب
گوشت باشد مثل بعض اقسام ماهی که ماکول نیست پس دور نیست که اجتناب از اجزای ان درحال نماز لازم
بوده باشد و از جمله حیوانیکه صاحب نفس سائله نیست صدف است اما حیوانیت صدف پس مستفاد میشود
از حدیث صحیح واما اینکه صاحب نفس سائله نیست پس ظاهر است از مشاهده و لکن ظاهر اینست که اجتناب

ازاجزای

ازاجزای ان درحال صلوة لازم نباشد بتمام واریدیکه درجوف ان میباشد بلکه ممکن است ادعای استقرار سیره
مسلمین بشود در عدم اجتناب از ان واما چیزیکه مشتبه بوده باشد یعنی مردد باشد ما بین انکه از حیوان
ماکول اللحم است یا غیرماکول اللحم پس اگر جلد بوده باشد یا غیر جلد بوده باشد لکن جزء لباس بوده باشد
دراین دو صورت ظاهر اینست که اجتناب لازم بوده باشد واما مثل شعراتیکه ببدن یا بجامه مصلی چسبیده
باشد و مشتبه بوده باشد که از ماکول اللحم بوده یا از غیرماکول اللحم ظاهر اینست که اجتناب از ان لازم
نبوده باشد و همچنین است استخوانیکه مردد بوده باشد ما بین اینکه از ماکول اللحم بوده باشد یا غیرماکول
اللحم بلکه اگرچه احتمال این بوده باشد که از نجس العین بوده باشد باز اجتناب از ان در احوال نماز لازم نیست
و ظاهر اینست وجوب اجتناب از اجزای حیوان غیرماکول اللحم مختص نبوده باشد باینکه حرمت اکل لحم او بالاصالة
بوده باشد بلکه ثابت است اگرچه حرمت اکل لحم او بالعرض بوده باشد مثل حیوانیکه نعوذ بالله سبحانه موطوء
انسان بوده باشد یا جلال بوده باشد و نحو هما پس لزوم اجتناب از اجزای حیوانیکه اکل گوشت ان حرام
بوده باشد ثابت است در جمیع حیوانات که حرمت اکل لحم انها ثابت باشد مگر سه چیز اول خز است که اجتناب
از موییکه معمول از کرک ان بوده باشد لازم نیست باتفاق فقها و همچنین است جلد ان لکن بنابر مشهور و اقوی
مجملا اجتناب از کرک و مو و پوست خز در نماز لازم نیست واما سایر اجزای ان مثل عظم و غیره محل اشکال
ظاهر لزوم اجتنابست دویم سنجاب سیم حواصل است ابن بیطار در جامع خود که در طب جمع نموده گفته
حواصل مرغ بزرگیست در بلاد مصر معروفست بکی بکاف مضمومه و یای ساکنه تصریح نموده که این بر دو قسم
یکقسم سفید است و یکقسم سیاه قسم سیاه ان بدبو است مو و جلد او را استعمال نمیکنند و قسم سفید
ان نیکو و خوشبو است طبیعت ان قلیل الحرارة و کثیر الرطوبة است و لباسیکه از ان بعمل بیاورند نافع
از برای جاره است و همچنین نافع از برای اینست که صفرا بر ان غالب بوده باشد مجملا مقصود اینست که سنجاب
و حواصل اگرچه از حیوان غیرماکول اللحم است لکن استعمال ثوب معمول از جلد و وبر اینها در نماز جایز است
اگرچه اجتناب احوط است واما اجزای دیگر این دو حیوان مثل عظم و غیره چنانچه در خز مذکور شد
پس استعمال انها در نماز جایز نیست مطلب ثانی در استعمال اجزای میته است بدانکه میته یا از
ماکول اللحم است یا غیرماکول اللحم و غیرماکول اللحم یا نجس العین است یا طاهر العین پس دراین سه مقام است
مقام اول در میته از ماکول اللحم است بدانکه اجزای میته ماکول اللحم یا جزئی است که حیات در ان حلول
نموده است مثل شعر و عظم و نحو هما یا جزء نیست که حیات در ان حلول نموده است اگر اول باشد ظاهر اینست
که استعمال انها در صلوة و غیر صلوة جایز بوده باشد خواه مویی بوده باشد که قطع نموده باشد از میته

یاکنده شده باشد لکن در صورت ثانی موضعیکه اخراج شده از جلد باید شسته شود پس اجزای مالا تحله الحیوة از میته که از ماکول اللحم بوده باشد استعمال ان در نماز موجب بطلان نمیشود مگر در صورتیکه مانع بوده باشد مثل بول وخون وشیر ونحو اینها مثل رطوبت خارجه از میته در اینصورت میگوئیم هرگاه یکی از انها برسد ببدن مصلی یا بلباس مصلی نماز در ان جایز نیست اگرچه بگوئیم شیر از میته ماکول اللحم طاهر است لکن در اینصورت تفرقه باید بشود میان شیر وغیر شیر مانعیت شیر بنابراین باابقاء رطوبت است پس در صورت جفاف مانعی نخواهد بود بنابراین محتاج بغسل ملاقی نخواهد بود بخلاف بول ونحوان اگرچه بول حیوان ماکول اللحم در حال حیوة طاهر است لکن بعد از ممات نظر بملاقات بمیته نجس می شود پس بعد از تحقق جفاف اثر نجاست باقی است ازاله ان محتاج بغسل است واما اگر اجزای بوده باشد که حیات در انها حلول کرده باشد مثل جلد ولحم ونحو اینها پس نماز در این بلکه نماز بان جایز نیست اگرچه ملایم به الصلوة بوده باشد بلکه استعمال انها در مقام انتفاع در خارج نماز نیز جایز نیست مقام ثانی در اجزای میته غیر ماکول اللحمی است که طاهر العین بوده باشد حکم این از انچه در سابق مذکور شد مشخص میشود بلکه حکم در صورت موت اشد میشود وچه این نیز از انچه در این مقام مذکور شد ظاهر می شود نظر باینکه اشیاء مایعه منفصله از حیوان غیر ماکول اللحم در حال حیات غیر از بول وخون ومنی طاهر است پس اجزاء مایعه طاهره مشروط خواهد بود ببقای رطوبت بنابراین در صورت تحقق جفاف مانعی نخواهد بود بخلاف رطوبات منفصله از ان حیوان بعد از ممات نظر بملاقات انها بانجاست مقام ثالث در اجزای میته از نجس العین است حکم این نیز از انچه مذکور شد در مباحث سابقه معلوم میشود بلکه حکم در اینجا اشد است نظر باینکه تفرقه ما بین رطوبات منفصله از نجس العین در حال حیاة وبعد از ممات از حیثیت نجاست نمیباشد بلکه مالا تحله الحیوة از نجس العین مثل مو وعظم ونحوهما نیز نجس است بدانکه فرقی نیست در جمیع انچه مذکور شد در مباحث متعلقه بمیته میان آنکه اجزاء میته ملبوس بوده باشد یا جزء ملبوس [illegible] یا محمول ملایم بر الصلوة بوده باشد یا نه ما تحله الحیوة بوده یا نه مگر تفصیلی که در اجزای میته از ماکول اللحم مذکور شد در جمیع صور مذکوره اجتناب لازم وبا عدم اجتناب نماز محکوم بفساد است مطلب سیم انست که حکم بعدم جواز استعمال جزء حیوان بجهة جزء میته بودن در نماز وغیر نماز یا مختص است بصورتیکه علم حاصل باشد براینکه این جزء از اجزای میته است پس در صورت عدم حصول علم بان حکم می شود بجواز استعمال اعم از اینکه عالم باشد بتحقق تذکیه یا نباشد یا جواز استعمال مشروط بثبوت تذکیه است با عدم ثبوت تذکیه

حکم می شود بعدم جواز استعمال ظاهر ثانی است بنابراین پس در درصورت جلود مثلا محکوم است بعدم جواز استعمال یکی انست که عالم بوده باشد بمیته بودن ان دیگری در صورت عدم ثبوت تذکیه است پس استعمال الجلد مردد ما بین آنکه از میته بوده باشد یا از مذکی در نماز جایز نخواهد بود لکن ثبوت تذکیه بچند چیز است اول بمشاهده صدور تذکیه از مذکی دوم بصدور اخبار از عدلین بلکه از عدل واحد بتحقق تذکیه سیم بوجود جلود در بازار مسلمانان اگرچه مشاهده تذکیه حیوان ننموده باشد وهم چنین عدلین یا عدل واحد اخبار بتذکیه ننموده باشد اعم از اینکه ذوالید معلوم الاسلام بوده باشد یا مجهول الحال واما اگر معلوم الکفر بوده استعمال ان جایز نیست مگر در صورتیکه مشاهده تذکیه حیوان را از مسلم نموده باشد یا عدلین یا عدل واحد اخبار نماید بر صدور تذکیه از مسلم واما جلود مطروحه در بلاد مسلمانان پس اگر اثار تصرف در ان بوده باشد مثل اینکه قطعه از کفش بوده یا جلد کتاب یا قاب چاقو بوده ومثل اینها ظاهر اینست استعمال ان در نماز وغیر نماز جایز بوده باشد واما هرگاه اثار استعمال در ان نبوده باشد اگرچه مثل دباغی بوده باشد در اینصورت استعمال ان جایز نیست مگر در صورتیکه یکی از وجوه مذکوره تذکیه ان ثابت شود یا مظنون التذکیه بوده باشد ظن از هر راه که حاصل شود ظاهر اینست که کفایت بکند واما جلود موجوده در بلاد مسلمین غیر از بازار پس اگر اثر استعمال در ان هست مثل پوستین مثلا در دست مسلمانی است در غیر بازار در اینصورت نیز اشکالی در جواز مبایعه وجواز استعمال ان در نماز وغیر نماز نیست واما اگر اثار استعمال مطلقا در ان نبوده باشد پس اگر مظنه بتذکیه هم رسد استعمال ان جایز خواهد بود والا فلا ضبط قول در لباس مصلی مقتضی اینست که گفته شود لباس مصلی یا ماخوذ از نباتات است مثل قطن وکتان ونحوهما یا از حیوانات اگر از نباتات است شبهه در جواز ان مطلقا نیست واگر از حیوانات است پس اگر از حیوان غیر ماکول اللحم است مطلقا جایز نیست خواه مذکی بوده باشد یا غیر مذکی پس اگر مردد شود ما بین آنکه نماز عاریا بوده باشد یا با لباس معمول از حیوان غیر ماکول اللحم البته نماز عاریا متعین است واگر معمول از حیوان ماکول اللحم بوده باشد یا ماخوذ از مذکی است یا از میته اگر اولی است جایز است واگر از ثانی است جایز نیست واما در صورت اضطرار پس اگر مردد شود ما بین لباس ماخوذ از میته غیر ماکول اللحم یا از میته ماکول اللحم ظاهر اینست که ترجیح ثانی متعین بوده باشد واگر مردد شود ما بین لباس ماخوذ از میته ماکول اللحم واز مذکی غیر ماکول اللحم اشکالی در ترجیح هست لکن دور نیست که ترجیح میته ماکول اللحم اولی بوده باشد از عکس یا تخییر مطلب چهارم در احکام حریر است ودر این چند مبحث اول انست که جایز نیست در حق مرد پوشیدن لباس حریر محض خواه در حال نماز بوده باشد یا غیر حال نماز بلکه اگر

بپوشد لباس حریر را و نماز در ان بعمل اورد نماز باطل خواهد بود مگر در دو صورت که پوشیدن ان و نماز در ان بعمل
اوردن جایز است اوّل در حال حربیکه راجح بوده باشد در شریعت مطهره دویم در حال ضرورت مثل برودت
هوا بحدیکه در ترک لبس حریر مظنه هلاکت نفس یا حدوث مرضی بوده باشد و اما لبس ان بجهت دفع
شپش علی وجه الاطلاق مشکل بلکه جایز نیست مگر در صورتیکه بحد ضرورت برسد و انچه که مذکور شد در
حق مردان بود و اما نسبت بزنان پس پوشیدن حریر بی اشکال جایز است در حق انها و اما نماز زنان
در حریر محض اگرچه شیخ صدوق قایل بعدم جواز شده لکن مشهور و حق در مسئله انست که جایز بوده
باشد بلکه مسئله در نظر حقیر محل اشکال نیست اگرچه مرحوم علامه در منتهی توقف فرموده مبحث ثانی
انست که منع از پوشیدن حریر و نماز در ان در حق مردان در صورتیست که مخلوط بچیزی نبوده باشد که نماز
در ان جایز بوده باشد پس هرگاه لباس مرکب بوده باشد از ابریشم و ریسمان پوشیدن ان در حق مردان
و هم چنین نماز کردن انها در ان جایز خواهد بود خواه کل تار ابریشم بوده باشد و کل پود ریسمان یا بعض
هریک از تار و پود هم ابریشم بوده باشد و هم ریسمان یا کل تار ابریشم بوده باشد و پود مرکب از ریسمان و ابریشم
یا بعکس باین نحو که کل پود ابریشم بوده باشد و تار مرکب از ابریشم و ریسمان پس در جمیع این صور پوشیدن
مردان چنین لباس را و هم چنین نماز کردن در ان جایز خواهد بود و در صورت امتزاج شرط نیست که باید
ابریشم علاوه از ریسمان نبوده باشد پس جواز پوشیدن مردان و نماز در ان ثابت است اگرچه ابریشم علاوه
از ریسمان در صور مسطوره بوده باشد بجهة انکه منع از پوشیدن حریر محض و از نماز در انست پس هرگاه امتزاج
بنحوی بوده باشد که صادق نباشد که حریر محض است حکمی نخواهد داشت و اینها در صورتیست که ابریشم
ممزوج بوده باشد بغیر ابریشم از چیزهائی که نماز در انها جایز بوده باشد مثل ریسمان و پشم حیوان ماکول اللحم
و کتان و خز و امثال اینها و اما هرگاه ممزوج بوده باشد بچیزیکه نماز در ان جایز نبوده باشد مثل انکه
مخلوط بوده باشد بموی حیوان غیر ماکول اللحم یا بطلا در اینصورت امتزاج ثمری ندارد و منع از استعمال ان
احوال نماز باقی است مبحث سیم در حکم کج است بدانکه حکم کج در اینمقام حکم ابریشم است پس هرگاه لباس
معمول بوده باشد از محض کج یا از کج و ابریشم یا از کج و غیر کج از چیزهائی که نماز در انها جایز نیست نماز در ان
جایز نخواهد بود و اما پوشیدن در غیر حال نماز کراهت منع ثابت است و کراهت منتفی است تفصیل
اینها اجمالا انست که اگر ثوب معمول از کج و ابریشم بوده باشد پوشیدن ان در حق مردان جایز نیست و اما اگر تنها بوده باشد یا از کج م
معمول از کج و موی حیوان غیر ماکول اللحم غیر لحم العین بوده باشد پس پوشیدن ان در غیر حالت نماز
جایز نخواهد بود بلکه حکم بعدم جواز پوشیدن اگرچه ممزوج بوده باشد با جزای نجس العین مشکل است لکن
اینها

اینها در صورتیست که ان جزء مخلوط ماخوذ بوده باشد از ان حیوان ماکول در حال حیات و اما هرگاه ماخوذ بوده
باشد از ان بعد از ممات حکم بجواز پوشیدن ان اگرچه در غیر حالت نماز بوده باشد مشکل بلکه ممکن نیست و مخفی
نبوده باشد که منع از نماز در حریر ثابت است اگرچه عورت مصلی مستور بغیر ان بوده باشد بلکه منع ثابت است
اگرچه روی جامه حریر بوده و استر غیر حریر یا بعکس ان مبحث چهارم انست که حریر از موانع علمیه است پس هرگاه
کسی در حریر نماز کند با جهل بموضوع یعنی نداند که ان ثوب حریر است مثل اینکه در شب تار جامه پوشید و نماز
کرد بعد از فراغ از نماز متشخص شد که نماز در حریر شده ظاهر اینست که نماز صحیح بوده باشد اعاده ان نماز لازم
نباشد اگرچه عالم بحقیقت حال در وقت شود و اما هرگاه بر عکس این بوده باشد باین نحو که نماز در جامه
اتیان نمود با اعتقاد اینکه جامه حریر میباشد بعد از فراغ از نماز متشخص شد که حریر نبوده است ظاهر اینست
که نماز باطل بوده باشد و اما ناسی پس ان یا ناسی موضوع است یا ناسی بحکم ناسی بموضوع ظاهر این
است که مثل جاهل بوده باشد و اما ناسی بحکم پس در ان تفصیل است انشاء الله تعالی در مبحث مغصوب
ظاهر خواهد شد مبحث پنجم انست که حکم ببطلان نماز مختص باین نیست که حریر قدری بوده باشد که نماز
بتنهائی در ان توان نمود بلکه ثابت است اگرچه ملایتم به الصلوة بوده باشد پس نماز در بند زیر جامه
از حریر یا کمربند از حریر باطل خواهد بود و هم چنین است نماز در کلاه حریر لکن این متصور بچند صورت تمی شود
یکی انست که رویه و استر کلاه هر دو حریر بوده باشد دویم انست که رویه تنها حریر بوده باشد و استر
غیر حریر سیم عکس اینست یعنی استر حریر بوده باشد و رویه کلاه غیر حریر در هریک از سه صورت که بوده
باشد نماز باطل خواهد بود چهارم انست که بعضی از رویه کلاه حریر بوده باشد یا بعضی از استر ان حریر
بوده باشد در این صورت اگر حریر قلیل بوده باشد اشکالی در جواز ان نیست و اگر بسیار بوده باشد
محل اشکال است حکم بجواز اظهر است اگرچه اجتناب اقرب بطریق نجات و اوفق بطریق احتیاط است
خصوصا در صورتیکه کلاه دم دار بوده باشد و کل دم حریر بوده باشد و اما هرگاه سر کلاه که تعبیر از ان
در عرف بعرقچین کلاه مینمایند حریر بوده باشد و دم کلاه غیر حریر بوده باشد اشکال در ان کمتر است
انچه مذکور شد در حکم نماز در ملایتم به الصلوة از حریر است و اما استعمال اینها یعنی بستن کمربند بکمر
یا قرار دادن بند زیر جامه در لیفه زیر جامه یا کلاه حریر بر سر گذاردن در خارج نماز دو نیست که تفصیل
داده شود در این مقام باین نحو که اگر کلاه حریر بوده باشد بر سر گذاردن ان جایز نبوده باشد اگرچه در غیر
حالت نماز بوده باشد و اما اگر مثل کمربند یا بند زیر جامه بوده باشد ظاهر اینست که حکم بحرمت نتوان نمود
پس بستن کمربند حریر در کمر و داخل کردن بند زیر جامه حریر در لیفه زیر جامه و پوشیدن ان زیر جامه در غیر

حالت نماز جایز خواهد بود اگرچه اجتناب اقرب بطریق سداد است مبحث ششم در بیان مسائل متعدده
متعلقه باین مقام است مسئله اولی انست که حکم خنثی مشکل درین مقام حکم رجالست پس جایز نیست در حق
او پوشیدن حریر محض و نه نماز کردن دران مسئله ثانیه انست هرگاه فرض شود که مکلف متمکن نبوده باشد
مگر از لباس حریر و امر او مردد باشد مابین آنکه نماز در لباس حریر نماید یا عاریا معین است اختیار ثانی پس نماز
در حریر جایز نخواهد بود اگرچه در چنین صورت بوده باشد مسئله ثالثه هرگاه امر مردد شود مابین آنکه
نماز در متنجس نماید یا در جامه حریر لازم است اولرا اختیار نماید مسئله رابعه واجب نیست بر ولی منع
نماید مولی علیه را از پوشیدن حریر بلکه دور نیست که تمکین ولی مولی علیه را از پوشیدن حریر جایز بوده باشد
مسئله خامسه انست لازم است بر مکلف که اجتناب نماید از مشتبه بحریر پس هرگاه لباسی مردد باشد
باینکه حریر است یا غیر حریر و تشخیص ان ممکن نبوده باشد اجتناب از ان لازم است و هم چنین هرگاه شک
کند که ممزوج هست بچیزی که نماز در ان مباح بوده باشد یا نه مسئله سادسه اینکه مذکور شد در پوشیدن حریر و نماز
کردن در انست و اما راه رفتن بر فرش حریر یا نشستن بران یا خواب نمودن بران یا تکیه نمودن بران هیچ
یک حرمت ان ثابت نیست و مرحوم ابن حمزه درین مقام قایل بحرمت شده فرموده است هر چیزی که پوشیدن
ان حرام بوده باشد حرام است فرش نمودن ان و تکیه نمودن بران و اینقول ضعیف است و هم چنین
جایز است سوار شدن بچاروائی که روی پالان ان حریر بوده باشد و هم چنین است هرگاه حریر روی
زین انداخته شود لکن اگر سرخ بوده باشد استعمال ان مکروه هست و اما حریر بخود پیچیدن اگرچه
اینهم مثل سابق است ظاهر اینست که حکم بحرمت نتوان نمود لکن احوط اجتناب است و اما در حال
نماز پس جایز نیست مسئله سابعه در حریر محمولست بدانکه حمل حریر در غیر حالت نماز شبهه در جواز ان نیست
و اما در حال نماز پس ظاهر اینست که موجب بطلان نماز نشود اگرچه جامه دوخته بوده باشد مسئله ثامنه
لباس مکفوف بحریر است یعنی جامه که سجاف او حریر بوده باشد بدانکه پوشیدن چنین لباسی بی اشکال
جایز است و اما نماز دران باز ظاهر اینست که جایز بوده باشد و مراد بکف جامه سجاف انست لکن ضابطه
جایز است نماز در جامه که سجاف او حریر بوده باشد چنین است جامه که قیطان از ابریشم دران دوخته
باشند خواه در اطراف جامه بوده باشد یا بعلم میل بنظاهر مثل اطراف بدن عربی یا چوخا بارانی
یا با میل بنظاهر مثل بافته از ابریشم که متعارف است که در لبه قبا میگذارند و هم چنین سر استین
و مثل اینست تکمه ابریشم که در لبه یا سر استین میدوزند جملا جمیع اینها بی عیب و نماز با همه
اینها صحیح است و هم چنین است بند حریر که بقبا میدوزند ان نیز بی عیب است مطلب هفتم در حکم

نماز در طلاست بدانکه بی اشکال حرام است از برای مرد پوشیدن جامه که از مفتول طلا بافته شده باشد
خواه کل ثوب از ان مفتول بافته شده باشد یا آنکه مخلوط بوده باشد بچیز دیگر پوشیدن لباس از ان
جایز بوده باشد مثل اینکه لباس بافته شده باشد از مفتول طلا و مفتول نقره یا از مفتول طلا و
ریسمان و پشم و غیرها و هم چنین نماز در چنین لباس باطل است تفصیل مسئله انست که مسئله متصور
بچند صورت میشود اول انست که کل لباس بافته شده باشد از مفتول طلا دویم انست که لباس
مرکب بوده باشد از مفتول طلا و ابریشم سیم انست که لباس بافته شده باشد از مفتول طلا و مفتول
نقره چهارم انست که بافته شده باشد از مفتول طلا و ریسمان ظاهر اینست که نماز در چنین لباس
در جمیع صور مذکوره باطل بوده بلکه پوشیدن چنین لباسی جایز نبوده باشد اگرچه در خارج نماز بوده
باشد و اما هرگاه لباس بافته شده باشد مجموع ان از مفتول نقره یا انکه لباس مرکب بوده باشد
از مفتول نقره و ابریشم و هکذا پوشیدن ان و هم چنین نماز دران جایز است پس نماز در جامه طلا
باطل است خواه طلای محض بوده باشد یا ممزوج بوده باشد بچیزی که نماز دران جایز نبوده باشد
مثل ابریشم یا ممزوج بوده باشد بچیزی که نماز دران جایز بوده باشد مثل مفتول نقره و ریسمان و نحو اینها و این
اعم است از اینکه عورت مستور بلباس طلا بوده باشد یا نه پس اگر فرض شود عورت مستور بلباس
ریسمان بوده باشد لکن لباس طلا را یا لباس ممزوج بطلا را فوق ان پوشیده باشد باز نماز باطل خواهد
بود اینها در صورتیست که لباس طلا یا ممزوج بطلا ما یتم به الصلوة بوده باشد اما هرگاه ما لا یتم به الصلوة
بوده باشد ظاهر اینست که تامل در بطلان نماز در مثل بند زیر جامه و کمربند و عرقچین نبوده باشد و اما
انگشتر طلا پس اشکالی نیست در اینکه در حق مردان جایز نیست که در دست نمایند و اما بطلان نماز مرد در صورتی
که انگشتر طلا در دست او بوده باشد اگرچه محل کلام است لکن ظاهر اینست که باطل بوده باشد و اما مثل
تکمه طلا در قبا یا غیر قبا دوخته و هم چنین پارچه منسوج از مفتول طلا را سجاف لباس نمودن پس مثل این
استعمال نیز جایز نیست و دور نیست موجب بطلان نماز نیز بشود و اما افتراش طلا و جلوس بر فرش طلا
دور نیست اینها نیز حرام بوده باشد و جمیع انچه مذکور شد در صورتی که طلا خالص بوده باشد ظاهر است
و اما هرگاه خالص نبوده باشد باین طور که طلا را روکش ان نموده باشند اگرچه حکم صریح بحرمت بطلان
نماز دران خالی از اشکال نیست لکن احتیاط شدید در اجتناب از ان است خواه در نماز بوده باشد یا خارج
از نماز و اما حمل طلا یعنی طلا با خود داشتن ظاهر اینست که موجب بطلان نماز نبوده باشد خواه مسکوک
بوده باشد یا غیر مسکوک بلکه پارچه که منسوج از مفتول طلا بوده باشد هرگاه با مصلی بوده باشد

موجب بطلان نماز نمیشود بنابراین منع در صورتیست که ملبوس مصلی بوده باشد یا جزء ملبوس پس طلای
محمول مثل حریر محمول است موجب بطلان نماز نیست مخفی نماند آنچه مذکور شد در حق مردان است و اما
در حق زنان مطلقا نقصی ندارد نه در پوشیدن لباس از طلا و نه نماز نمودن در آن و نه جلوس بر آن و نه خوابیدن
بر روی آن و نه بر حرو انداختن بدانکه مناسب در این مقام اینست که گفته شود چیزهائیکه معهود است
بجهة پا بر سه قسم است اول اینست که ساتر پشت پا نیست مثل نعلین این قسم بی اشکال نماز در آن جایز است
دویم اینست که ساتر پشت پا است تا مفصل و چیزی از ساق را نیز میپوشاند مثل چکمه و جورابیکه ساق او
بلند بوده باشد این قسم نیز بی اشکال نماز در آن صحیح است بنابراین کسیکه چکمه در پای او باشد با همان چکمه
نماز میتواند نمود پس کندن چکمه بجهة نماز لازم نیست قسم سیم اینست که ساتر پشت قدم هست لکن ساتر
چیزی از ساق نیست مثل جورابیکه ساق او کوتاه بوده باشد و مثل آنچه متعارفست در میان زنان که تعبیر از آن
بنیم ساق میکنند این قسم محل خلاف ما بین فقهاست بسیاری از فقها حکم فرموده اند براینکه نماز در آن جایز
نیست پس اگر کسی نماز کند در آن نماز باطل خواهد بود مختار نزد حقیر خلاف اینست لکن احتیاط شدید در اجتناب است
و در صورت عدم اجتناب احتیاط در اعاده نماز است مگر در صورتیکه فراموش نموده بعد از نماز متذکر شود در
اینصورت ظاهر اینست که حاجت باعاده نداشته باشد مطلب ششم اینست که مانع از نماز در لباس یا ذاتی است یا
عرضی اول مثل حریر و طلا و نحو آنها دویم مثل پوست حیوان ماکول اللحم در صورتیکه ماخوذ از مذکی نبوده باشد
بجهة آنکه عدم جواز نماز در آن بجهة نجاست اینست که باعث آن عدم تذکیه است و از این قبیل است چیزیکه ساتر
پشت قدم بوده باشد لکن ساتر چیزی از ساق نبوده باشد بنا بر قول بعدم جواز نماز در آن گاه هست
دو حیثیت با هم جمع میشوند مثل پوست حیوان غیر ماکول اللحم در صورتیکه ماخوذ از غیر مذکی بوده باشد
و مانع ذاتی گاه هست مانع است مطلقا خواه در حق مرد بوده باشد یا زن مثل اجزاء غیر ماکول اللحم پس نماز در آن
جایز نیست خواه مصلی مرد بوده باشد یا زن قسم ثانی اینست که مانعیت آن مختص بمرد است و در حق زنان
نماز در آن جایز است مثل حریر و طلا چنانچه دانسته شد و مانع عرضی نیز بر دو قسم است لکن بعکس مانع
ذاتی یکقسم اینست مانعیت آن مختص است در حق زنان مثل لباسیکه حاجب ماوراء خود نبوده باشد
در صورتیکه اقتصار بآن نماید و قبل و دبر مستور بچیز دیگر نبوده باشد دویم اینست که مانعیت آن مشترک است
میان زن و مرد و این چند چیز است یکی مغصوب بودن لباس است کلام در این مقام در بیان این مطلب است
بدانکه لازم است در لباسیکه مکلف در آن نماز میکند منفعت آن لباس عین مملوک او بوده باشد بتبعیت
یا بالانفراد مثل اینکه منفعت لباس را در مدت معینه مالک آن با و مصالحه نموده باشد یا مالک نبوده باشد

لکن

لکن ماذون بوده باشد از قبل مالک پس هر لباسیکه این شخص مالک منفعت او نبوده باشد یا ماذون در تصرف
در آن از جانب مالک نبوده باشد مغصوب خواهد بود نماز در آن باطل است و اذن بر سه قسم است اول اذن
صریح است دویم اذن فحوی سیم اذن شاهد حال اذن صریح یا در خصوص نماز است مثل اینکه میگوید ماذون
هستی که نماز در این لباس ایشان نموده باشی یا مطلق است بنحویکه شامل نماز نیز هست مثل اینکه میگوید هر تصرفی
که خواسته باشی در این جامه نموده باشی ماذون هستی کلامیکه در این مقام هست اینست که معتبر در اذن صریح
اینست که مفید علم برضای مالک بوده باشد یا غیر تحقیق حال محتاج بتفصیل در مسئله است بیان مطلب
مقتضی اینست که گفته شود قول مالک لباس در حق غیر که ماذون هستی در این جامه من نماز کرده باشی یا مفید
علم برضای او است در این تصرف یا نه در صورت اول تشکیکی در جواز نماز در آن نیست و در صورت ثانی خالی
از این نیست یا علامت بعدم رضای مالک در تصرف در آن مثل اینکه از قراین احوال مشخص میشود که اینکلام از راه
خوف از او صادر شده یا برود رمانده در اینصورت مشتبه در عدم جواز تصرف نیست پس اگر نماز در آن بعمل آورد
با اینحالت نماز محکوم ببطلان خواهد بود یا مفید علم برضا و عدم رضا هیچیک نیست این متصور بسه صورت میشود
اول اینست که مظنه بعدم رضای مالک دارد دویم اینست که ظن برضا و عدم رضا هیچیک حاصل نیست در این
دو قسم نیز ظاهر اینست که تصرف جایز نبوده باشد پس در این دو صورت نیز اگر اتیان بنماز در آن نماید نماز
باطل خواهد بود سیم اینست اینکلام از مالک اگرچه مفید علم برضای او نیست لکن مفید مظنه برضای او هست
این قسم ظاهر اینست که تصرف جایز بوده باشد پس نماز صحیح خواهد بود و از جمله مطالبیکه در این مقام مناسب
است که تنبیه بر آن بشود اینست که داعی و باعث بر اذن مالک یا معلوم هست یا نه در قسم ثانی اشکالی
نیست اما در قسم اول مالک در اعتقاد بتحقق داعی یا مصیب است یا مخطی در اول تشکیکی در جواز تصرف
و اشکالی در صحت نماز نیست و اشکالیکه هست در قسم ثانی است مثل اینکه مشخص است که باعث بر اذن مالک
در نماز در آن جامه اینست که معتقد این بود که این شخص صالح و عادل میباشد یا معتقد این بود که این
شخص صدیق او میباشد در این صورت اگر این اعتقاد مطابق واقع بوده باشد یعنی چنانچه این شخص
معتقد صلاح و عدالت و تدین او بوده باشد باین سبب او را اذن در نماز در جامه خود داده و ماذون
له نیز باعتقاد خود متصف باین صفات میباشد مشخص است اشکالی در جواز تصرف و نماز در آن
در اینحالت نیست و اشکالی هست در اینست که ماذون له معتقد عدم اتصاف خود است بصفاتیکه
داعی بر اذن مالک شده مثل اینکه میداند داعی بر اذن اعتقاد مالک است بصلاح و عدالت و صدیق
بودن او و در واقع این شخص میداند که فاسق و دشمن او است بلکه علت صدور اذن از مالک اعتقاد

پس

صدیق بودن اینست با او و خود عالمست باینکه از اعادی اوست پس انتفای علت مقتضی انتفای معلول است
پس میباید تصرف جایز نبوده باشد این بیان وجه اشکالست جواب ازین اینست که انتفای علت اگرچه
مستلزم انتفای معلولست لکن مسلم نداریم که در این مقام علت منتفی بوده باشد بجهة انکه علت اذن
اعتقاد مالکست بعدالت متصرف مثلا نه عدالت نفس الامری واین اعتقاد متحقق است مجملا تصرف در
مال مالک تابع علم متصرفست برضای مالک وعلم برضای او حاصلست نظر بعلم متصرف که باعث اذن
اعتقاد مالکست بعدالت او ومفروض اینست که این اعتقاد متحقق است پس علم برضای او حاصلست بلی
هرگاه فرض شود که قلب این اعتقاد شد باین نحو که مالک مطلع شد بر فسق این شخص در این صورت علت اذن
که اعتقاد مالک بود بعدالت او منتفی میشود وانتفای علت مستلزم انتفای معلولست پس عالم بعدم رضا
در تصرف خواهد بود پس تصرف در اینحالت جایز نخواهد بود تحقیق حال در امثال مقام مقتضی اینست
که گفته شود اعتبار صفت در امری از امور یا از عالم بعواقب امور است یا از غیر اگر اولست در اینصورت
در حق کسیکه عالم است بعدم اتصاف خود بان صفت تصرف او در ان چیزیکه مشروط بتحقق ان صفت است
جایز نخواهد بود نظر باینکه مناط در اینوقت واقع ونفس الامر خواهد بود و از این قبیل است ایه شریفه
انما الصدقات للفقراء والمساکین الایه پس صدقات بمقتضای ایه شریفه مختص بفقراست در واقع پس
هرگاه کسی عالم بعدم فقر خود بوده باشد تصرف در ان نمیتواند نمود اگرچه دیگران معتقد فقر او بوده
باشند وهم چنین است خمس که خلاق عالم جل شانه خمس را بجهة فقراء از سادات مقرر فرموده پس هرگاه
کسی معتقد این بوده باشد که سید نیست یا سید هست لکن فقیر نیست تصرف در ان نمیتواند نمود اگرچه
دیگران معتقد سیادت او بوده باشند واگر دوم است یعنی اعتبار صفت مخصوصه در امری از غیر عالم
بعواقب امور است در اینصورت خالی از این نیست یا کلام بنحوی ادا نموده که مدلول ان اعتبار واقع ونفس
الامر است پس رعایت ان لازم ودر صورت انتفای ان تصرف جایز نیست مثل اینکه مالک بگوید من
راضیم که تصرف در مال من بکنند کسیکه صدیق من بوده باشد در واقع در اینصورت هرگاه کسی که
در نفس الامر از اعادی اوست تصرف او در ان مال جایز نخواهد بود اگرچه عالم بوده باشد که مالک
معتقد این هست که او از اصدقای اوست مگر در صورتیکه مشخص بوده باشد که مراد مالک اعتبار واقع
بحسب واقع نیست بلکه مراد او کسی است که چنین بوده بحسب واقع اعم از انکه مالک او را چنین بداند
که بحسب واقع چنین است یا نداند لکن در واقع چنین بوده باشد در این صورت اگر کسی چنین داند
که مالک او را از اصدقای خود میداند باذن وی نیست که تصرف تواند نمود مگر بنا بر تقدیریکه مذکور شد

واما

واما هرگاه القای خطاب بشخص معینی نماید باین نحو راضیم که تو تصرف در این لباس من نمائی بعلت انکه تو از
اصدقای منی تصرف او در ان لباس جایز خواهد بود اگرچه این شخص خود را از اعادی مالک داند مسئله
اگرچه چنین است لکن فهمیدن ان محتاج است بتامل تام بعد از استمداد توفیق از موفق علام جل الاؤه
علی قاطبة الانام واز انچه مذکور شد ظاهر میشود حکم در صورت منع مثل انکه مالک میگوید بکسی که من
راضی نیستم باینکه تو تصرف در لباس من نمائی بعلت انکه تو دشمن منی وفرض شود که این شخص از اصدق
اصدقای اولست در اینصورت میگوئیم تصرف این شخص در لباس او جایز نیست نظر باینکه منع او
مستند باعتقاد او است که او را دشمن میداند پس علم بعدم رضای او ثابت است اگرچه عدم رضای
او مستند بچیزی است که واقعیت ندارد واما هرگاه بگوید راضی نیستم هرکس که دشمن منست تصرف در لباس
من نماید ایا میتواند این شخص که دوست اولست در واقع تصرف در ان لباس نماید یا نه نظر باینکه مفروض
اینست مالک این شخص بخصوصه را دشمن خود میداند پس منع منصرف باو هم میشود نظر باعتقاد او
ظاهر ثانی است پس تصرف در چنین صورت در حق او جایز نخواهد بود اگرچه فی الواقع دوست او
میباشد واین در صورتیست که مشخص بوده باشد که اعتقاد مالک در حق این شخص اینست که از اعادی اوست
واما هرگاه اعتقاد مالک در حق این شخص مشخص نبوده باشد بی اشکال منع منصرف باین نمیشود
بلکه از اختصاص عدم رضا بدشمن خود ظاهر میشود رضا بالاضافه بدوست او ومفروض اینست که این
شخص چنین است پس تصرف در حق او جایز خواهد بود واما هرگاه القای کلام بنوعی نماید که مظهر و
معلن از واقع ونفس الامر بوده باشد مثل اینکه بگوید هرکس دشمن من بوده باشد در واقع راضی
نیستم که تصرف در لباس من نماید در حق چنین شخصی که مالک معتقد این هست که دشمن اوست ولکن
در واقع ونفس الامر از اصدق اصدقای اوست تصرف در لباس او مجوز خواهد بود مگر بنا بر احتمالیکه
سابق اشاره بان شد فهمیدن حق مطلب محتاج بتامل بسیار است وانچه مذکور شد تا این مقام در بیان
اذن صریح بود واما اذن بنحوی پس ان استفاده رضای مالکست در تصرف اعلی باعتبار صدور
اذن از مالک در تصرف ادنی این گاهست نسبت بتصرف واحد است بالاضافه بانواع تصرف
بالنسبت بتصرف متعددات مختلف بشرافت ودنائت اول مثل اینکه میگوید نسبت بشخصی که
من راضیم تو این لباس مرا استعمال نمائی در وقت بنائی نمودن مثلا از این اذن استفاده میشود رضای
او در استعمال لباس در حین نماز کردن وهکذا دوم مثل اینکه بدشمن خود میگوید راضیم که استعمال این لباس
من نمائی در حین نماز پس از این استفاده میشود رضای او در پوشیدن این لباس در حق دوست او

یا انکه نسبت بفاسقی کوید راضی هم که این جامه را بپوشی در حال نماز و از اینجا مشخص می شود رضای او در این استعمال
در حق شخص صالح مقدس و اما اذن شاهد حال پس ان اذنی است که استفاده می شود بملاحظه ارتباطیکه
بین مالک و متصرف میباشد و بعبارة اخری اذن شاهد حال اولی است که حاصل می شود بجهة متصرف
بملاحظه حال مالک با خود و کاهست کفایة میکند در حصول اذن معرفت اسلام مالک اکرچه بخصوصه
مالک معلوم نبوده باشد مثل نماز در صحاری متسعه همین قدر که مشخص شد که مالک این صحرا مسلمانست
حال ان ناطق است برضای ان مالک در نماز کردن در ان صحرا و احتمال اینکه شاید مالک ان صغیر بوده
باشد ظاهر اینست که مضر نبوده باشد چه اذن ولی در امثال مقامات که قطع بعدم تضرر مالک هست
کفایت میکند و اما اینقدر کفایت نمیکند در تصرف نمودن در خانه کسی یا در باغ کسی بلکه لابد است از تحقق
ارتباط اتم از این مقدار دیکر مذکور شد مثل صلاح مالک یا صداقت او با متصرف پس هر تصرفیکه اسلام مفید [یا قرابت او صح]
اذن او هست صلاح طرفین مفید انست بعلاوه و هکذا هر تصرفیکه صلاح طرفین من غیر قرابة موصل
بانست صلاح طرفین با قرابت موصل بان هست بعلاوه و ظاهر اینست معتبر در اذن شاهد حال علم
برضای مالکست ظن کفایة نمیکند مکر در صحاری متسعه که ظاهر فقها اینست که ظن برضای مالک را کافی میدانند
نتیم کاه است تعارض میشود ما بین اقسام مذکوره در اذن مثل اینکه قال ناطق برضاست و حال ناطق
است برخلاف ان پس اذن صریح مقتضی رضای مالک است بتصرف مثل اینکه میکوید راضیم که در این لباس
من نماز بعمل اورده باشی و حال او شهادت میدهد برخلاف ان مثل اینکه این قول از راه خوف است یا
از این راه است که برود رهانده است مشخص است که در اینصورت عمل بمقتضای حال است و اعتماد بقول
در اینوقت که مفروض شده نیست و هم چنین است هر کاه قول مقتضی عدم رضا بوده و حال مقتضی رضا
باشد در هر دو صورت عمل بمقتضای حال لازم است و بسیاری از اوقاتست که این تعارض واقع می شود
مثل اینکه کسی بکسی اظهار میکند بیا اجازه ما و حال او شهادت میدهد که این اظهار قلبا نیست بلکه من
باب تعارفات است و ظاهر می شود که قلبا راضی باین مطلب نیست عمل بمقتضای قول در اینصورت بنموا
نمود مطلب هفتم هرکاه کسی نماز کند در جامه که مالک منفعت او نبوده باشد و ماذون نیز نبوده بلکه
نه باذن صریح و نه باذن فحوی و نه باذن شاهد حال در اینصورت اکر عمدا بوده باشد اثم و نماز او باطل
و اعاده ان لازم است و اکر نسیانا بوده باشد خالی از این نیست یا ناسی موضوع بوده یا ناسی حکم اما
ناسی موضوع مثل اینکه میدانست که این ثوب ملک او نیست و هم چنین ماذون از جانب مالک ان
نیست و در ان نماز بعمل اورد لکن در وقت پوشیدن ان و نماز کردن در ان فراموش کرده بعد از نماز متذکر شد

در اینصورت

در اینصورت ظاهر اینست که نماز او صحیح بوده باشد و تدارک ان لازم نبوده باشد اکرچه متذکر بحقیقت حال
شود در وقت نماز اما ناسی حکم مثل اینکه فراموش کرد که نماز در لباس مغصوب جایز نیست پس اکر
این نسیان از تقصیر او بوده باشد مثل اینکه بی مبالاتی و مسامحه در ضبط ان نمود تا فراموش نمود در
این صورت ظاهر اینست که نماز او باطل و اعاده ان لازم بوده باشد و اکر این نسیان مستند بتقصیر او
نبوده باشد مثل اینکه از اهل بالمره شد بدون انکه قصدا و مسامحه در این بوده باشد یا انکه مکرر متذکر
اینحکم بود بنحویکه مطمئن شد که از خاطر او محو نخواهد شد لکن خلاف ان بظهور رسید محو شد با عدم
تقصیر در اینصورت ظاهر اینست که نماز او صحیح بوده اعاده ان لازم نبوده باشد اکرچه اعاده اقرب
باحتیاط و اوفق بسبیل نجات است و اما اکر جاهل بموضوع بوده باشد مثل اینکه نماز در لباس بعمل
اورد باعتقاد اینکه لباس از خود اوست یا ماذون بوده است در تصرف در ان یا انکه ذو الید او را ماذون
نمود که نماز در این لباس نماید بادعای انکه این جامه از اوست یا انکه اکتفا بهمان ذو الید بودن او نمود و نماز را
در ان لباس بعمل اورد ظاهر اینست در جمیع اینصور نماز صحیح بوده تلافی ان لازم نبوده باشد اکرچه
عالم شود بحقیقت حال در اثنای وقت مطلب هشتم هرکاه مالک ثوب مغصوب ماذون نماید در نماز
کردن در ان ثوب پس این اذن یا نسبت بغیر غاصب میباشد یا بالانضمام بخود غاصب یا مطلق خواهد
بود اول انست که ظالمی لباس کسی را غصب نمود بشخصی داد و مالک ان لباس همان شخص معین را ماذون
نمود که نماز در ان لباس نماید در اینصورت بی اشکال نماز ان شخص در ان جایز و بیعیب خواهد بود
خواه این اذن اذن صریح بوده باشد چنانچه مذکور شد یا اذن فحوی یا شاهد حال هر یک که بوده باشد
کفایت میکند در حکم بصحت نماز مشخص است این حکم مختص بماذون است پس در حق غیر ماذون متحقق
نیست دوم انست که این اذن نسبت بغاصبست و فی الحقیقه اذن هم بوده باشد در اینصورت
نماز غاصب در ان لباس مغصوب صحیح خواهد بود اکرچه اثم بوده باشد در استعمال خارج نماز اکر اذن
مختص بحالت نماز بوده باشد و کاهست در این صورت اذن فحوی در حق غیر غاصب متحقق می شود بنا بر اینکه
هرکاه مالک راضی بوده باشد نماز غاصب را در ان پس رضای او در نماز دیکران در ان لباس بطریق
اولی خواهد بود سیم انست که اذن مالک در نماز در ان بطریق اطلاق یا عموم بوده در اینصورت
نماز کردن غیر غاصب در ان بی اشکال خواهد بود و اما نماز خود غاصب محل اشکالست نظر بعلم معلومیت
انصراف اطلاق یا عموم در حق غاصب بجهة مناط در نماز در لباس غیر تحقق اذن از مالک است در حق
هر کسی که متحقق شد بی اشکالست اکرچه غاصب بوده باشد و در صورت عدم تحقق اذن نماز جایز نیست

اگرچه غیر غاصب بوده باشد بنابراین فرقی ما بین غاصب و غیر غاصب در این باب نخواهد بود مگر اینکه
غالب اینست که غاصب مغضوب مالکست رضای او در تصرف او معلوم نیست بلکه غالبا معلوم
العدم است مطلب مهم واجبست بر مردان ستر عورتین در حال نماز و همچنین در غیر حالت نماز لکن
بشرط حضور ناظر محترم چنانچه بیان خواهد شد و مراد بعورتین که ستران بر مردان واجبست در نماز
بنابر مشهور و مختار ما بین اقوال قبل و دبر است و مراد بقبل نفس ذکر و خصیتین است و مراد از دبر
نفس مخرج یعنی محل خروج غایط است پس عانه که عبارت از محل روییدن موست فوق ذکر از عورت نیست
و همچنین است عجان که عبارت از ما بین ذکر و مخرج و همچنین دو طرف مقعد و قول دیگر در مقابل عورت مرد
اینست که عورت عبارتست از ناف تا زانو و قول سیم مثل اینست در بدایه و لکن ابدل اینست در نهایه یعنی عورت
عبارتست از ناف تا ساق و این دو قول ضعیف است و مخفی نماند چنانچه واجبست بر مرد ستر عورتین
در نماز همچنین شرط صحت نماز نیز هست پس هرگاه کسی نماز کند با کشف عورتین یا احدهما خالی از این نیست
یا عمدا خواهد بود یا نسیانا یا جهلا پس اگر عمدا بوده باشد آثم و نماز باطل خواهد بود و اگر نسیانا بوده باشد
خواه ناسی موضوع بوده باشد یعنی میدانست عورت او منکشف است لکن در حال نماز فراموش کرد که عورت
او منکشف است تا عورت را بپوشاند یا ناسی حکم مثل اینکه فراموش کرد که ستر عورتین در حال نماز واجبست
در هر دو صورت نماز باطل خواهد بود و اما اگر جاهل بموضوع بوده باشد یعنی نمیدانست که عورت او مستور
نیست بلکه معتقد این بود که عورت او مستور است بعد از فراغ از نماز مطلع شد که عورت او مستور نبوده
ظاهر اینست که نماز او در اینصورت صحیح بوده باشد اگرچه عالم شود بحقیقت حال در وقت و آنچه مذکور شد
در حق مردانست و اما عورت زن که ستران در نماز لازم است پس زن یا حره است یا امه یعنی آزاد است یا کنیز
پس اگر حره بوده باشد واجبست در حق او جمیع بدن خود را در حال نماز بپوشاند مگر رو و دو کف و دو
قدم بنابر مشهور ما بین اصحاب و مختار ما بین اقوال و مراد از رو که ستران بر زن در حال نماز لازم نیست و کشف
آن مضر بصحت نماز او نیست آن مقداریست که شستن آن در وضو واجبست پس علاوه بر این مقدار
لازم است که مستور بوده باشد بلکه بعضی از مقداری که غسل آن در وضو لازم است میباید من باب المقدمه
پوشانیده شود تا ستر آنچه لازم است متحقق شود و از آنچه مذکور شد ظاهر شد که بر زن لازم است که گوش و موی سر را
در حال نماز بپوشاند و اما کف پس ظاهر اینست که مراد از آن از زند بوده باشد تا سر انگشتان و مراد از
زند محل اجتماع استخوان ساعد و کف است بنابراین باید چیزی از پائین تر نیز پوشانیده شود تا متیقن شود
تحقق ستر آنچه لازم است که مستور باشد بلکه اسلم اینست پشت دو کف نیز پوشانیده شود و اما قدمان
پس

پس ظاهر اینست که مراد از قدم از سر انگشتان پاست تا محل اجتماع استخوان ساق و قدم پس این مقدار مکشوف
بودن آن مضر بصحت نماز زن نیست لکن چنانچه در رو و کف مذکور شد قلیلی پائین تر از مفصل را بپوشاند
تا مطمئن شود که مقدار لازم را پوشانیده خواهد بود بنابراین پس مکشوف بودن پشت قدم مضر بصحت
نماز زن نیست پس ستر عقب پا که عبارت از پاشنه پا بوده باشد لازم نیست و اما باطن قدم نظر باینکه در حال
قیام آن مستور است بسبب ملاصقه آن بزمین و در حال سجده مستور است بجامه که زن پوشیده است و همچنین
در حال جلوس مستور است بجامه و ببعضی اعضای زن بنابراین ثمره چندانی ندارد که گفته شود که کشف آن
مضر است یا نه اگرچه ممکن است که گفته شود چونکه متعارف و معهود آنست که باطن قدم مستور بوده باشد
چنانچه بیان شد پس احتیاط مقتضی اینست که بطریق متعارف و معهود معمول داشته شود و فرقی در آنچه مذکور شد نمیباشد
ما بین وجود ناظر و عدم آن پس اگر فرض شود احدی در آنجا نبوده باشد لازم است رعایت آنچه مذکور شد کرده باشد
اگرچه فرض شود در شب تار در موضعی بوده باشد که قطع داشته باشد احدی در امکان تردد نخواهد نمود
باز لازم است اینمقدار که مذکور شد بپوشاند و نماز کند پس اگر اخلال باین نماید کلا او بعضا نماز باطل
خواهد بود اگرچه قاطع باشد که احدی در امکان تردد نخواهد نمود بلی هرگاه ناظر نامحرمی بوده باشد
کاهست اینمقدار که مستثنی شد نیز لازم میشود که پوشانیده باشد و اما هرگاه تخلف نماید یعنی با وجود
ناظر نامحرم یکه ستر رو از آن لازم بوده باشد رو را نپوشاند و نماز کند ظاهر اینست که نماز او باطل نبوده
باشد اگرچه بر ترک ستر در چنین صورت آثم میباشد آنچه مذکور شد احد اقوال در مسئله است قول ثانی آنست که ستر
راس بر زن در حال نماز لازم نیست بنابراین هرگاه مجموع سر مستور نبوده نماز بعمل آورد نماز او صحیح خواهد بود
و اینقول شاذ و ضعیف است قول سیم در مقابل اینست که ستر جمیع اجزاء بدن بر زن در حال نماز لازم است
اگرچه کفین و قدمین بوده باشد سوای وجه و بعضی وجه را نیز استثنا نموده اند پس ظاهر کلام این
بعض اینست که لازم است بر زن ستر جمیع اجزای بدن اگرچه کفین و قدمین و رو بوده باشد مگر مقدار
از پیشانی که بآن سجده متحقق می شود ستر این مقدار واجب نیست و این دو قول اگرچه ضعیف است لکن
رعایت این مهما امکن بهتر است و اما هرگاه زن کنیز بوده باشد پس در حال نماز ستر سر و گردن آن
بعلاوه رو و کفین و قدمین لازم نیست پس نماز کنیز صحیح است اگرچه مجموع سر و گردن آن منکشف بوده
باشد و همچنین است دختر غیر بالغ مقصود اینست صحت نماز کنیز موقوف بستر سر و گردن و رقبه او نیست و
با علم آن نماز او صحیح است لکن مستحب در حق او رعایت ستر سر و گردن است و قول بوجوب آن ضعیف است
مثل احتمال حرمت در کلام شیخ صدوق و مستند آن ضعیف است چنانچه در محل خود بیان نموده ایم بجهت

واجبست در حق مردان و زنان در حال نماز ستر عورت نمایند پس هرگاه اخلال بان نمایند نماز باطل خواهد بود
خواه عمدا بوده باشد یا نسیانا بتفصیلیکه بیان شد و اما جهل بموضوع مثل اینکه ضعیفه مثلا نمیدانست که
گوش او مکشوف بوده بعد از نماز مطلع شد ظاهر اینست که نماز در اینصورت صحیح بوده باشد چنانچه در حق مردان
بیان شد فرقی در این باب مابین مرد یا زن نمیباشد پس در صورت نسیان نماز هر دو باطل و در صورت جهل
بموضوع نماز هر دو صحیح میباشد و اینها در صورتیست که متذکر شده در صورت نسیان یا عالم شد در صورت جهل
بعد از فراغ از نماز و اما هرگاه در اثنای نماز بوده باشد پس این یا در صورت جهالت یا صورت نسیان پس در این
دو مقام است اول اینست که عورت او منکشف بوده و این شخص جاهل بود و در اثنای نماز عالم شد بحقیقت
حال این منقسم بچند قسم میشود بجهة اینکه بعد از علم بحقیقت حال این شخص یا متمکن از تحصیل ساتر هست بنحویکه
مستلزم فعل منافی نبوده باشد یا نیست و در صورت ثانیه بمقدار قطع نماز یا متمکن خواهد بود از تحصیل ساتر
یا نه و در صورت تمکن این در سعه وقتست یا در ضیق وقت اول اینست که بعد از علم بحقیقت حال متمکن بوده باشد
از ستر عورت بنحویکه مستلزم فعل منافی نبوده باشد در اینصورت بعد از علم بحقیقت حال و قبل از ستر عورت
یا مباشر فعلی از افعال واجبه صلوة شد یا نه و در صورت عدم مباشرت یا فصلی متخلل شد مابین علم بحقیقت
حال و ستر عورت یا نه در صورتیکه عالم بحقیقت حال شد و مباشر فعلی از افعال صلوة نشد و فصلی هم
متخلل نشد یعنی بعد از اطلاع بلا فصل ستر عورت نمود و نماز را اتمام نمود من غیر اشکال نماز صحیح خواهد بود
و در صورتیکه فصلی متخلل شده باشد لکن مباشر فعلی از افعال واجبه شده باشد در اینصورت
نماز او باطل است دویم اینست که بعد از علم بحقیقت حال متمکن از تحصیل ساتر با عدم فعل منافی نبوده باشد در
اینصورت یا وقت مضیق است بنوعیکه اگر نماز را قطع نماید و تحصیل ساتر نماید متمکن از درک رکعت از نماز
در وقت با ستر عورت نخواهد بود یا موسع است در صورت اول لازم است که نماز را اتمام نماید با عدم ستر عورت
لکن اکتفا نماید در رکوع و سجود بایماء بدل هریک از آنها و در صورت ثانیه لازم است قطع نماز نموده بعد از
ستر عورت استیناف نماز نماید سیم اینست که متمکن از تحصیل ساتر نبوده باشد اگر چه با قطع کردن نماز بوده
باشد در اینصورت قطع نماز جایز نیست بلکه لازم است بهمان حالت نماز را اتمام نماید لکن در رکوع
و سجود چنانچه مذکور شد اکتفا نماید بایماء بسر بدل هریک و فرقی در اینحال مابین ضیق وقت و سعه
آن نمیباشد در صورت امن از ناظر اتیان بنماز نماید در حال قیام و در صورت عدم امن اتیان بنماز
نماید جالسا و در اینصورت و در صورت سابقه که نماز را ایستاده اتیان مینماید در صورت امن از ناظر
احتیاط در دین مقتضی اینست که دست را بر عورت بگذارد مقام ثانی در صورت نسیانست یعنی عالم

بود

نماز نشده باشد باز نماز صحیح بوده باشد و اما هرگاه قبل از ستر مباشر فعلی از افعال

بود بکشف عورت قبل از نماز و در حال اخذ بنماز فراموش کرد و در اثنای نماز متذکر شد در اینصورت اگر
متمکن از تحصیل ساتر بوده باشد و وقت موسع بوده باشد قطع نماز لازم است پس قطع نماز مینماید بعد از
ستر عورت استیناف نماز نماید و ظاهر اینست که قطع نماز لازم باشد اگر چه متمکن از ستر در اثنای نماز بوده
باشد با عدم فعل منافی و اما هرگاه متمکن از تحصیل ساتر نبوده باشد در اینصورت قطع نماز جایز
نیست لکن نماز را اتمام نماید ایستاده در صورت امن از ناظر بجهة رکوع و سجود اکتفا مینماید بایماء
بسر و در صورت عدم امن از ناظر اتمام نماز نماید نشسته و اما در صورت ضیق وقت پس اگر در اثناء
نماز متمکن از ستر عورت بوده بنحویکه مستلزم فعل منافی نبوده باشد لازم است ستر عورت نموده نماز را اتمام
نماید و اگر متمکن از ستر عورت باین نحو نبوده باشد بهمان حالت نماز را اتمام نماید ایستاده در صورت
امن از ناظر و نشسته در صورت عدم امن با وضع ید بر عورت و ایماء بسر بجهة رکوع و سجود مطلب
اینست که شرطیت ستر عورت مختص بفرایض نیست بلکه عام است خواه صلوة مفروضه بوده باشد یا نافله
معنی شرطیت ستر در نافله اینست که با عدم آن نافله باطلاست و دور نیست با علم و شعور اثم نیز بوده باشد
و همچنین ظاهر اینست شرطیة ستر عورت مختص نیست بفرایض یومیه بلکه ثابتست در جمیع صلوات
مفروضه مثل جمعه و عیدین و نماز آیات بلی کلامیکه هست در اینست که نماز میت هم مثل سایر صلوات است
در این باب پس هرگاه کسی خواهد که نماز میت نماید عورت او مستور نبوده باشد لازمست اول ستر
عورت نموده بعد از آن شروع بنماز میت نماید مرحوم شهید و محقق ثانی رفع الله درجتهما چنین
فرموده اند مختار در نظر حقیر خلاف اینست پس ستر عورت در نماز میت لازم نیست بنا بر این
در صورت امن از ناظر با تمکن از ستر عورت هرگاه ترک ستر عورت نموده نماز میت نماید نماز صحیح
خواهد بود لکن این در صورت امن از وجود ناظر است و اما هرگاه ایمن از وجود ناظر نبوده باشد بلکه
ناظر موجود بوده باشد در اینوقت ممکن است که تفصیل داده شود مابین اینکه متمکن از ساتر بوده یا
نبوده باشد پس اگر متمکن از ساتر بوده باشد و مع ذلک ترک ستر عورت نموده باشد با وجود
ناظر بهمان حالت اتیان بنماز میت نموده باشد ظاهر اینست در اینصورت نماز صحیح بوده باشد و اما
هرگاه متمکن از تحصیل ساتر نبوده باشد در اینصورت با وجود ناظر اتیان بنماز میت ایستاده نماید
ظاهر اینست که نماز باطل بوده باشد نظر باینکه نماز ایستاده در اینصورت مامور به نیست نظر باستحکام
انفکاک قیام از قبیح پس در اینصورت متعین است که نماز میت را نشسته بعمل آورد پس صلوة قائما
مامور به در اینحالت نخواهد بود مخفی نماند این در صورتیست که متمکن از ستر عورت مطلقا نبوده باشد

اگرچه بوضع دستها بر قبل بوده باشد مثل کسیکه فرض شود مقطوع الید بوده باشد واما هرگاه متمکن از وضع ید
بر قبل بوده باشد در اینصورت از محل کلام خارج است بلکه در چنین صورت لازم است وضع ید بر قبل نماید
ود بر مستور است بچیزی که محیط با لیست از دو طرف واین نماز مشتمل بر رکوع وسجود نیست تا باعث
کشف عورت شود پس در چنین صورت لازم است نماز ایستاده اتیان نماید با وضع ید بر قبل متحضر شد
کاین در صورت وجود ناظر است واما در صورت انتفای ناظر با تمکن از ستر عورت میتواند ترک ستر
عورت نموده اتیان بنماز با مکشوفیت عورت نموده باشد چنانچه بیان شد بدانکه انچه مذکور شد یعنی با وجود
ناظر وعدم تمکن از ساتر لازم است ترک نماز ایستاده نموده واتیان نماید بنماز نشسته این در صورتیکه
کسی در انجا نبوده باشد که بتواند اتیان بنماز ایستاده نماید ظاهر است واما هرگاه کسی باشد که متمکن
از نماز ایستاده بوده باشد ایا اجتزاء بهمان نماز میتوان نمود یا لازم است انکس که متمکن از نماز ایستاده
بوده باشد اتیان بنماز ایستاده نماید محل اشکال است نظر باینکه واجب واجب عینی نیست که مطلوب
بوده باشد در حق مکلف عینا تا اینکه تواند هر کس بقدر مقدور خود اتیان بمکلف به نموده باشد
بلکه واجب کفائیست مفروض اینست نماز میتی که واجب میباشد نماز ایستاده است در صورت عجز مکلفین
با سرهم از نماز ایستاده تاملی نیست در جواز اتیان باو نماز نشسته در حق هر مکلف که بوده باشد ودیگران
نیز اجتزاء باو میتوانند نمود واما هرگاه فرض شود بعضی متمکن از اتیان باو نماز قائما بوده باشند
وبعضی متمکن نبوده باشند وهریک نیز عالم بحال دیگری بوده باشند در اینصورت اکتفا نمودن
کسیکه متمکن از نماز ایستاده نبوده باشد بفعل کسیکه اتیان بنماز نشسته نموده بسیار مشکل است نظر باینکه
اخلال بواجب کفائی در صورتی جایز است که دیگری اقدام باو نماید ومفروض اینست که اتیان بنماز ایستاده
نشده است با تمکن از ان پس لازم است در حق متمکن از قیام اتیان بنماز قائما نموده باشد بنا بر این تجویز
کردن اتیان بنماز جالسا در حق کسیکه متمکن از نماز ایستاده نبوده باشد در چنین صورت که مفروض
اینست دیگری متمکن از نماز ایستاده میباشد خالی از اشکال نیست نظر باینکه واجب کفائی با تمکن از
قیام نماز ایستاده است ومفروض اینست که اتیان باو ممکن است پس اتیان باو ایستاده عدول
از قیام بجلوس بی صورتست اگرچه این شخص بخصوصه متمکن از نماز ایستاده نبوده باشد ولکن چونکه
مطلوبیت عینی منتفی است بلکه کفائی است ومطلوب شارع بنحویکه مطلوب بوده اتیان باو در حق دیگری
ممکن هست پس تعلق امر شارع در چنین صورت بغیر نماز ایستاده معلوم نیست وهمین قدر کفایت
میکند در حکم بعدم جواز ان وهو المطلوب **مطلب یازدهم** در مسائل متفرقه مناسبه این مقام است

مسئله اولی

بلغ

مسئله اولی ستر عورت چنانچه واجب است در نماز واجب است در اجزای منسیه از نماز واما لزوم ان در سجده
سهو معلوم نیست بلکه ظاهر اینست که در سجده سهو لازم نبوده باشد پس سجده سهو با عدم مستوریت عورت
صحیح خواهد بود وهمچنین سجده شکر وسجود تلاوه **مسئله ثانیه** سابق بیان شد که ستر عورت واجب است
در نماز خواه ناظری در انجا بوده باشد یا نه بلکه هرگاه در شب تار در مکانی بوده باشد که قاطع باشد تا فراغ
از نماز ناظری در انجا نخواهد رسید باز ستر عورت لازم است کلامی که هست در اینست که ستر بچه نحو متحقق
میشود اگر فرض شود ناظر جهه را امکان بوده باشد وموانع رؤیت منتفی بوده باشد ونظر نماید بطریق
متعارف رؤیت عورت متحقق نشود واین متحقق میشود بستر عورت از پیش وعقب اما جانب راست
وجانب چپ پس مستور بر اینست پس ستر عورت از تحت لازم نیست بنا بر این هرگاه این معنی متحقق شد
ستریکه شرط صحت نماز است متحقق شده اگرچه در بعضی حالات نماز رؤیت نسبت بخود مصلی ممکن بوده
باشد مثل اینکه نماز در پیراهن تنها بعمل اورد در اینصورت در حال میل برکوع که هست رؤیت عورت
نسبت بخود متحقق میشود ظاهر اینست مثل ان مضر بصحت نماز نبوده باشد مجملا ستر عورت از تحت
لازم نیست مگر در صورتیکه فرض شود کسی اتیان بنماز نماید در بالای سقف واز ان سقف سوراخی
باشد بتحت واین شخص پاها را بر دو طرف سوراخ بگذارد ودر تحت شخصی بوده باشد هرگاه نظر
ببالا نماید عورت او را ببیند در اینصورت دور نیست ستر از تحت نیز واجب بوده باشد **مسئله ثالثه**
لازم است رعایت ترتیب مابین ثوب وگیاه وگل پس در صورت امکان لباس جایز نیست عدول
از لباس وستر عورت بمثل گیاه وبرگ درخت ودر صورت عدم تمکن از لباس جایز است که ستر عورت
نماید بگیاه بلکه با امکان ستر بگیاه رعایت ان لازم است وعدول از ان ونماز عاریا جایز نیست ولازم است
تقدیم گیاه بر گل در صورتیکه متمکن از گیاه وبرگ درخت بنوده باشد در اینوقت معین است که با امکان
ستر عورت نماید بگل واحتیاط اینست که اینقدر بمالد که حجم عورت مستور شود ودر صورت عدم تمکن
از ان انوقت نماز را برهنه میتوان بعمل اورد بهمین ترتیب که مذکور شد نماز عاریا در صورت مفروضه
متعین است یعنی جایز نیست تاخیر در نماز نماید تا متمکن از ساتر شود بلکه لازم است رعایت وقت نماز
ودر کیفیت نماز در اینوقت اگرچه خلاف بسیاری هست میان فقها لکن ظاهر اینست نماز ایستاده
بعمل اورد در صورت امن از ناظر ونشسته بعمل اورد در صورت عدم امن از ناظر وعلی التقدیرین جایز
نیست رکوع وسجود بطریق متعارف بلکه معین است ایمای بسر بدل هریک از رکوع وسجود چنانچه
سابق اشاره باین شد ایمای بجهه سجود سر را بیشتر پائین بیاورد ظاهر اینست در صورت ایما بجهه

لیکن بهیچ ستر عورت
باین نحو حاصل نمیشود

سجود لازم بوده باشد که بلند نماید چیزی را که سجده بران صحیح بوده باشد تا پیشانی را بر ما یصح السجود علیه
گذارده باشد خواه بدست خود بلند نماید مخفی نماند مراد بناظری که در این مقام موجب عدول است از قیام
بجلوس ناظریست که ستر عورت از آن واجب بوده باشد پس هرگاه کسی در اینجا بوده باشد که ستر عورت
از آن لازم نبوده باشد مثل زن یا کنیز یا طفل و هکذا در اینصورت عدول از قیام بجلوس جایز نیست بلکه
لازم است که نماز ایستاده بعمل آورده باشد ظاهر اینست که چنین بوده باشد اگرچه شخص کوری در آن
مکان بوده باشد پس نماز در اینصورت باز ایستاده خواهد بود مسئله چهارم ظاهر اینست که لازم نبوده
باشد بر عاری در حال نماز خواه ایستاده باشد یا نشسته دست خود را بر عورت خود بگذارد و نماز کند
اگرچه رعایة این اقرب باحتیاط وادفق بطریق نجاست مخفی نماند که آنچه مذکور شد که وضع ید بر عورت
لازم نیست نسبت بصحت نماز است یعنی صحت نماز در چنین صورت توقف ندارد بوضع ید بر عورت
واما هرگاه ناظری بوده باشد گذاشتن دست بر عورت بجهت ستر از ناظر ظاهر اینست که لازم بوده باشد
پس هر قدر از عورت که ظاهر بوده باشد در صورت نشستن اگرچه باعتبار صحت صلوة وضع دست لازم
نبوده باشد لکن بجهت ستر از ناظر لازم است مسئله پنجم آیا واجبست بر فاقد ساتر تأخیر نماز نماید
تا آخر وقت یا نه در این مسئله متصور چند صورت می شود اولی اینست که مکلف عالمست که متمکن از ساتر
نخواهد شد اگرچه نماز را تأخیر نماید تا آخر وقت در اینصورت بی اشکال تأخیر لازم نیست بلکه حکم
برجحان تأخیر نیز ممکن نیست بلکه ادله داله بر رعایت فضیلت اول وقت مقتضی رجحان مسارعت آن
صورت ثانیه مقابل اینست یعنی عالم هست که بتأخیر متمکن از ساتر خواهد شد در اینوقت ظاهر
اینست که تأخیر لازم بوده باشد صورت ثالثه اینست که عالم بتمکن از ساتر و عدم تمکن از آن هیچیک نیست
در این صورت نیز ظاهر اینست که تأخیر لازم نبوده باشد خواه تمکن از ساتر مظنون بوده باشد یا نه لکن
احوط در صورت ظن بتمکن تأخیر است مسئله ششم لازم نیست بر جماعتی که فاقد ساتر میباشند نماز را
فرادای ایشان نمایند بلکه چنانچه جایز است فرادا جایز است جماعت قول بانکار جماعت در اینمقام
ضعیف است اشکالی در جواز جماعت نیست کلامیکه هست اینست بعد از اطباق فقها بر اینکه امام
و ماموم لازم است نماز را نشسته بوده باشد و بر امام لازم است اشاره نماید بدل رکوع و سجود
اختلاف کرده اند در حق ماموین که آیا ماموم هم مثل امام است در اینکه بدل رکوع و سجود را باید ایما
نماید یا آنکه خیر بلکه لازم است که رکوع و سجود نماید ظاهر اولست پس فرقی در این باب مابین امام
و ماموم نخواهد بود لکن امام می نشیند در وسط ماموین بنحویکه زانوی امام مقدم بر زانوی ماموین

بوده

و با تمکن فیه اینست که با تمکن از نماز
ایستاده نماز نشسته باید بجا
نباشد و تجویز جماعت هم

بوده باشد اشکالی که در این مقام میتوان نمود در اصل شرعیت جماعت در این مسئله منافی اینست توضیح
مطلب مقتضی اینست که گفته شود کسیکه متمکن از ساتر نبوده باشد در صورت امن از وجود ناظر لازم است
نماز ایستاده نماید و در صورت عدم امن از ناظر لازم است ایشان نماز نشسته نموده باشد و در ما نحن فیه این
اشخاصیکه متمکن از ساتر نیستند هریک دور شوند از دیگری بجائیکه ایمن شوند از وجود ناظر نماز ایستاده
میتوانند نمود و هرگاه نماز بجماعت نمایند در اینصورت هریک نسبت بدیگری ناظر است ولهذا لازم است
که نماز را نشسته بعمل آورده باشد پس فی الحقیقه تجویز جماعت در این مقام راجع باین می شود که حکم
شود بجواز نماز نشسته با تمکن از نماز ایستاده جواب از اظهار این اشکال در این مقام اینست که این
استبعادیست در مقابل نص اعتنائی بآن نیست چه شود ثمری که بر نماز نشسته بجماعت مترتب
شود اقوی بوده باشد از ثمریکه مترتب میشود بنماز ایستاده منفردا بعلاوه ممکن میتوان گفت دور
شدن هریک از دیگری مستلزم این بوده باشد که ایمن باشد آن شخص از وجود ناظر محل منع است مسئله هفتم
در صورت جماعت در ما نحن فیه ظاهر اینست که لازم بوده باشد که قاطبه ماموین در یک صف بایستند
تعدد صفوف جایز نبوده باشد و ابن ادریس در این مطلب ادعای نفی خلاف نموده مسئله هشتم آیا
جایز است کسیکه عورت او مستور بوده باشد اقتدا نماید بچنین امامی اگرچه تجویز این مطلب از
عبارت خلاف ظاهر می شود لکن این مستلزم اینست که تجویز شود اقتدای قائم بقاعد بلی هرگاه فرض شود
این شخص مستور العورة متمکن از قیام و رکوع و سجود بنحو متعارف نبوده باشد اشکالی در جواز آن
نخواهد بود و اما هرگاه فرض شود که متمکن از قیام نبوده باشد لکن متمکن از رکوع و سجود بوده باشد
در اینصورت دور نیست که بگوئیم که باز اقتدا جایز بوده باشد رکوع و سجود امام بطریق ایماء باشد
و رکوع و سجود این بطریق متعارف اشکال دیگریکه در این مقام میتوان نمود اینست بیان شد نماز
کسی که متمکن از ستر عورتین نیست در صورت امن از ناظر لازم است ایستاده بوده باشد و در صورت
عدم امن از ناظر نشسته و اما رکوع و سجود در هر دو حال لازم است که با ایماء بوده باشد منشأ آن
وجه عدول از رکوع و سجود متعارف بایماء بجهت عدم ظهور عورتست که عبارت از دبر بوده باشد
تمامیت این موقوف بر اینست که انحناء بجهة هریک از رکوع و سجود مستلزم ظهور مخرج بوده باشد
و این مسلم نیست چه ممکن است انحناء بجهة رکوع و سجود با انضمام اجزای بدن بنحویکه مخرج ظاهر نشود و بر فرض
عدم امکان در سجود تشکیکی در امکان اینقدر رکوع نمیباشد پس میبایست توزیع شود مابین رکوع و سجود
باین نحو که حکم شود رکوع بطریق متعارف بوده باشد و سجود بطریق ایماء جواب از این نیز همانست

که این استبعاد نیست در مقابل نص پس از نص چنین ظاهر می‌شود که احتمال بروز مخرج را شارع مجوز عدول
از رکوع و سجود با یماء مقرر فرموده است مسئله نهم ظاهر اینست که اگر مذکور شد غیر متمکن از ستر عورت
در صورت عدم امن از ناظر اتیان نماز مینماید نشسته این در صورتیست که ناظر از جمله کسی بوده باشد که ستر
عورت نسبت باو لازم بوده باشد و اما هرگاه ناظر موجود است ولکن ناظر از جمله کسیست که ستر عورت
نسبت باو لازم نیست مثل اینکه زوجه این شخص است یا کنیز او است ظاهر اینست در چنین صورت متعین است
که نماز ایستاده بوده باشد عدول از قیام بجلوس در اینصورت جایز نبوده باشد و هم چنین هرگاه فرض شود
که این شخص ایمن از ناظر نیست بلکه ناظر موجود است لکن در جانب خلف این شخص میباشد و مظنه هست
تا فراغ این شخص از نماز از مکان خود دور نخواهد شد باین نحو که آمده باشد در جایی که قبل روی او شود در چنین
صورت باز ظاهر اینست که نماز ایستاده متعین بوده باشد و عدول از قیام بجلوس در حق این شخص در چنین
حالت ظاهر اینست که جایز نبوده باشد مسئله دهم اینست هرگاه کسی متمکن شد از چیزی که بان کفایت ستر یکی
از دو عورت را مینماید آیا لازم است ستر قبل را بان نماید یا ستر دبر یا مخیر است ظاهر اینست که دبر را بان مستور
نماید بعد از ان اتیان بنماز نماید با رکوع و سجود نظر باینکه امر بایماء بدل رکوع و سجود در حق عاری در
حدیث صحیح معلل است به بدو و ظهور دبر پس هرگاه ستر دبر بان شود علت عدول از رکوع و سجود
بایماء منتفی میشود و انتفای علت مستلزم انتفای معلول است پس در چنین صورت رکوع و سجود
متعین خواهد بود و الحکم مذکور شد اعم است از انکه ایمن بوده باشد از وجود ناظر یا نه در صورت اول نماز
ایستاده مینماید با رکوع و سجود و در صورت ثانیه نماز نشسته مینماید باز با رکوع و سجود لکن در صورت
امن از ناظر که نماز ایستاده است الحکم مذکور شد معین است و اما در صورت عدم امن از ناظر چون نماز
نشسته میباشد در چنین صورت هرگاه قبل را ستر نماید بان چیز نماز ایستاده خواهد بود پس ستر
قبل در چنین صورت اولی خواهد بود مگر اینکه کسی بگوید اگر چه با ستر دبر بان چیز نماز نشسته خواهد بود
لکن نماز با رکوع و سجود میباشد و در صورت مستوریت دبر نماز در حالت امن از ناظر ایستاده میباشد
با رکوع و سجود فقط خللی در کمال نماز نیست مگر مکشوفیت قبل و این مضر نیست نظر بعدم تمکن از ساتر
و اما در صورت عدم امن از ناظر پس امر مردد است ما بین اینکه نماز ایستاده باشد با ایماء بدل رکوع
و سجود یا نشسته بوده باشد با رکوع و سجود نماز با رکوع و سجود اگر چه نشسته بوده باشد اولی است
از نماز ایستاده با عدم رکوع و سجود و ممکن است جواب از این باین نحو که ادله موجبه قیام در نماز مقتضی
اینست که بگوئیم رعایت قیام در نماز لازم است مگر در صورت عدم امکان و در اینصورت هرگاه حکم کنیم

بستر

بستر قبل بان چیز متمکن از قیام خواهد بود پس ستر قبل بان لازم است بعد از وصول بحد رکوع و سجود
مستلزم بدو مخرج است ایما نماید بدل انها و اگر فرض شود که مکلف متمکن بوده باشد از ستر قبل بان در
حالت قیام و ستر دبر بان در حالت رکوع و سجود اشکال مرتفع می‌شود بالمره مسئله یازدهم اینست هرگاه
کسی متمکن نبوده باشد مگر از لباس نجس و امر او مردد بوده باشد ما بین انکه نماز عاریا بوده باشد با ایماء
بجهت رکوع و سجود یا نماز در لباس نجس بوده باشد با رکوع و سجود بعضی ترجیح نماز در جامه نجس داده اند
و بعضی ترجیح نماز عاریا داده اند و بعضی قایل بتخییر شده اند مختار نزد حقیر قول ثانی است پس نماز
در لباس نجس در چنین صورت جایز نخواهد بود بلی هرگاه ضرورت داعی در صلوة در لباس نجس بوده
باشد مثل برودت هوا در اینصورت امر دیگر است و کلام در صورت اختیار است پس هرگاه ضرورت
داعی بر لبس ثوب نجس شود حتی در حالت نماز در انوقت نماز در همان لباس نجس بعینه است مسئله دوازدهم
هرگاه ساتری نداشته باشد و متمکن از خریدن ان بوده باشد خریدن ان لازم است اگر چه بزاید از ثمن
المثل ان بوده باشد بجهت لا تحصیل ساتر مهما امکن لازم است خواه بمبایعه بوده باشد یا باستیجاره
یا باستعاره و اگر فرض شود کسی لباسی در چنین صورت باو هبه نماید در نیست قبول ان لازم بوده
باشد فرق ما بین این مقام و حکایت حج ظاهر است نظر باینکه حج واجب مشروط است تحصیل مقدمات
ان واجب نیست و لهذا اگر کسی مال بکسی هبه نماید که کفایت در استطاعت او بکند قبول ان واجب
نیست بخلاف نماز نظر باینکه ان واجب مطلق است تحصیل مقدمات ان با امکان لازم است پس طلب
در تحصیل مقدمات نماز مهما امکن لازم است ظاهر اینست وجوب طلب ثابت است مگر در صورتیکه
مایوس بوده باشد از تحصیل پس با احتمال تمکن نیز طلب لازم خواهد بود مسئله سیزدهم سنت است
در حق مصلی عاریا یا در صورتیکه عورتین او مستور بوده باشد بمثل زیر جامه و لنگ و غیرها اینکه
چیزی بر دوش خود بیندازد مثل دستمال یا بند زیر جامه یا طناب یا ریسمانی یا خیاطه و نماز کند
و اگر بهر دو دوش بیندازد افضل خواهد بود مسئله چهاردهم سابق بیان شد که نماز کنیز با کشف راس
و رقبه صحیح است پس هرگاه کنیز ازاد شد این بر سه قسم منقسم میشود اول اینست که مطلع بر ازاد شدن
خود شد قبل از شروع در نماز در اینصورت بی اشکال ستر راس و رقبه در جمیع احوال نماز بر او لازم
مثل سایر زنان دوم اینست که مطلع بر ازاد شدن خود نشد مگر بعد از فراغ از نماز در این صورت نمازی
که با مکشوف بودن سر و گردن نموده صحیح است اگر چه ده سال بوده باشد سیم اینست که مطلع بر ازاد
شدن خود شد در اثنای نماز در این صورت اگر در اثنای نماز متمکن از ستر راس و رقبه خود بوده باشد

بجهت یکه مستلزم منافی از منافیات نماز نشود ستر نماید و بعد از اطلاع و قبل از ستر نمودن مباشر فعلی از افعال نماز نشود و اگر متمکن نبوده باشد در اثنای نماز مگر بارتکاب فعل منافی اگر در ضیق وقت بوده باشد نماز را بهمان حالت تمام نماید و اگر در سعه وقت بوده باشد در اینصورت خالی از اشکالی نیست لکن ظاهر اینست که اتمام نماز بهمان حالت در حق او جایز بوده باشد و اجتزاء بهمان نماز تواند نمود لکن احتیاط اعاده آن نماز است بعد از اتمام و اما هرگاه بعد از دخول وقت و قبل از نماز عالم شود که آقای او او را در اثنای وقت آزاد خواهد نمود آیا میتواند با عدم ستر راس و رقبه اتیان بنماز نماید یا نه ظاهر اولست و اما هرگاه بداند در اثنای نماز او را آزاد خواهد نمود در اینصورت باز حکم بلزوم ستر راس و رقبه قبل از شروع در نماز ممکن نیست لکن احتیاط در چنین صورت مقتضی اینست با حین شروع نمودن در نماز ستر راس و رقبه خود نماید یا ساتری نزد خود موجود نماید که بعد از تحقق آزادی ستر نماید تا منجر بارتکاب بفعل منافی نشود و این در صورتی است که وقت آزاد شدن مشخص او بوده باشد و اما اگر مشخص او نبوده باشد اگر نداند در اثنای نماز آزاد خواهد شد حکم بعدم وجوب ظاهر است و اگر داند در اثنای نماز آزاد خواهد شد لکن نداند چه وقت آزاد خواهد شد در این صورت اگر چه حکم بلزوم ستر سر و گردن مشکل است لکن احتیاط در اینصورت مقتضی اینست که قبل از شروع در نماز ستر نماید و اما صبیه که علم بهم رساند ببلوغ خود در اثنای وقت حکم در آن از راهی دیگر اصعب از اینجاست که مذکور شد نظر باینکه نماز برای صبیه قبل از بلوغ لازم نیست و بعد از بلوغ واجب میشود بنا بر این اگر علم ببلوغ خود در اثنای وقت نداشته باشد اشکالی در جواز اتیان بنماز نیست خواه با مستوریه راس و رقبه بوده باشد یا با مکشوفیت آنها و اشکال در صورت حصول علم ببلوغ است قبل از انقضای وقت در اینصورت اگر عالم باشد براینکه بعد از بلوغ وقت وسعت یکرکعت از نماز را نخواهد داشت باز شبهه در جواز اتیان بنماز نخواهد بود اگر چه بعض اجزای نماز بعد از بلوغ قبل از انقضای وقت واقع شود در اینصورت نیز با عدم ستر راس و رقبه اتیان بنماز میتواند نمود و اما هرگاه چنین نبوده باشد خواه عالم بوده باشد براینکه بعد از بلوغ وقت وسعت کل نماز را خواهد داشت یا یکرکعت از آن وجه اشکال در اینصورت اینست که نماز ظهر در حق هر شخص مطلوب نیست مگر یکنماز این یا مستحب است یا واجب مفروض اینست این دختر علم دارد ببلوغ خود در اثنای وقت بلی مشخص است که نماز ظهر مطلوب بود در حق او و نماز ظهر واجبی است پس نماز ظهر مستحبی در حق او مطلوب نیست ثمره این آنست در صورتیکه با علم بالجزم مذکور شد اتیان بنماز ظهر نماید ثمره بر آن مترتب نمیشود

نه اینکه

نه اینکه عاصیه بوده باشد نظر باینکه شرایط تکلیف در حق او در آن حال ثابت نیست پس حکم بثبوت مؤاخذه و عصیان نمیتوان نمود و چونکه ترتب ثمره بر عمل موقوف بر دلیل شرعیست چنین دلیلی معلوم نیست پس حکم بآن نمیتوان نمود و فرض استصحاب از طرفین ممکن است مثل فرض حصول علم بقیمت حال قبل از دخول وقت و بعد از دخول آن در اول استصحاب مقتضی عدم است چنانچه در ثانی مقتضی ثبوت بعد از تعارض تساقط خواهد نمود پس تمسک باستصحاب در اثبات ثمره ثمر خواهد بود بنا بر این در چنین حالتی صبر خواهد نمود تا تحقق بلوغ از وقت مثل سایر زنان ستر راس و رقبه نموده نماز خواهد نمود و اما هرگاه بداند در اثنای نماز ببلوغ خواهد رسید پس اگر داند بعد از بلوغ درک نخواهد نمود مقداری را که کفایت یکرکعت نماید اشکالی در ترتب ثمره بر آن عمل نخواهد بود اگر چه ستر راس و رقبه نموده باشد و اگر چنین نبوده باشد ظاهر اینست که ثمری با نعمل مترتب نشود پس صبر مینماید بعد از بلوغ اتیان بنماز بقصد وجوب نماید با ستر راس و رقبه بطریق لزوم و اما هرگاه اتفاق افتاد بلوغ در اثنای نماز با عدم علم قبل از شروع در نماز پس اگر بلوغ بچیزی بوده باشد که مبطل طهارت بوده باشد و مسقط تکلیف بنماز مثل حیض اشکالی در آن نیست پس نماز را قطع خواهد نمود و تکلیفی نخواهد بود و اگر مبطل طهارت بوده باشد لکن مسقط تکلیف بنماز نبوده باشد مثل انزال پس اگر وقت کفایت طهارت اگر چه تیمم بوده باشد بنماید با یکرکعت نماز لازم است بعد از اتیان بطهارت استیناف نماز نماید با ستر راس و رقبه و اگر وقت کفایت الخ مذکور شد ننماید تکلیفی بر آن نیست و اگر بلوغ بچیزی بوده باشد که مبطل طهارت نبوده باشد در اینصورت اگر وقت باقی بعد از بلوغ کفایت یکرکعت نماز فصاعد را ننماید بی اشکال نماز را اتمام میتواند نمود اگر چه با عدم ستر راس و رقبه بوده باشد و قضائی بر آن نخواهد بود و اگر باقی از وقت وسعت از ادای ستر باشد خالی از این نیست با اتمام همان نماز مقداری از وقت باقی خواهد ماند که کفایت کل نماز نماید یا نه در صورت ثانیه قطع نماز لازم است و بعد از قطع استیناف نماز خواهد نمود و در صورت اولی حکم بجواز اتمام خالی از اشکال نیست ظاهر اینست باز قطع و استیناف صلوة بعد از ستر راس و رقبه لازم بوده باشد **مطلب دوازدهم** در بیان امور مستحبه و مکروهه متعلقه باین مقام است پس در اینجا دو مبحث است **مبحث اول** در امور مستحبه متعلقه بلباس است و آن چند امر است **اول** نماز کردن است در جامه سفیدی که از پنبه بوده باشد **دویم** نماز کردن است در عمامه که تحت الحنک داشته باشد یعنی طرفی اول عمامه را از زیر ذقن داخل نماید و بگرداند آن طرف عمامه را از زیر ذقن تا بطرف دیگر که مقابل طرفیست که ابتداء نموده خواه ببندد آن طرف عمامه را بعد از داره زیر حنک بکتف خود یا داخل نماید آن طرف عمامه را از طرف دیگر بزیر عمامه یا در زیر کلاه ظاهر اینست که امتثال بهمه اینها حاصل شود دور نیست که اتیان بسنت اختصاص نداشته باشد باینکه طرف عمامه را از جانب یسار داخل

زیر ذقن نموده ختم بجانب یمین نماید بلکه بعکس این نیز اینان بسنت نموده خواهد بود پس نظر بانچه مذکور شد امتثال
بچند نحو حاصل میشود اول انست که طرف عمامه را از جانب بسیار داخل زیر ذقن نموده و بگرداند تا جانب یمین
ان طرف عمامه را بدوش راست بیندازد دوم انست که انطرف را در جانب راست زیر عمامه یا زیر کلاه داخل نموده
سیم انست که طرف عمامه را بگرداند بهم کردن از پیش و پشت تا انکه بدوش اندازد یا در جانب چپ زیر عمامه
یا زیر کلاه داخل نماید چهارم انست که ابتدا او از جانب یمین نماید زیر ذقن داخل نموده ختم بجسار نماید خواه بدوش
چپ بیندازد یا در جانب چپ بزیر عمامه یا زیر کلاه داخل نماید یا انکه همان طرف عمامه را دور گردانیده همه کردن را از پیش
و پس دور داده ختم بجانب یمین نماید بنحویکه در جانب بسیار مذکور شد احسن صور انست که طرف عمامه را از جانب بسیار
داخل زیر ذقن نموده دور گردانیده تا بدوش راست بیندازد بنحویکه ان طرف خواه به پشت بیندازد تا باخر کتف یا سینه
نرسد مجملا از جمله مستحبات نماز کردن است در عمامه که تحت الحنک داشته باشد و ظاهر از شیخ صدوق انست
که نماز کردن را با عمامه که تحت الحنک نداشته باشد حرام میداند و قول بحرمت اگرچه ضعیف است لکن رعایه این
بسیار خوبست بلکه از این جهت که ظاهر از مثل چنین بزرگواری قول بحرمت است رعایه اند در نیت کراهت
بوده باشد سیم نماز کردن بارداست یعنی جامه که بدوش اندازند خواه باقی گذارده شود بهمان حالت یا جمع
نماید دو طرف جامه را بر دوش راست خود یعنی طرفیکه بر جانب بسیار هست او را نیز بدوش راست اندازند
تا هر دو طرف جمع شود بر دوش راست چهارم پوشیدن مابین ناف تا زانو بلکه پوشانیدن کل بدنست در حال
پنجم نماز کردن در زیر جامه است شیخ شهید در ذکری فرموده روایت شده است یک رکعت نماز با زیر جامه معادل
میکند با چهار رکعت بغیر زیر جامه مبحث دویم در بیان امور مکروهه متعلقه بلباس است و ان بسیار است اول
نماز کردن در جامه سیاه است در حق مردان مگر عبای سیاه و عمامه سیاه که کراهت ندارد و همچنین مکروه است
در حق مردان نماز کردن در لباس سرخ و لباسیکه بزعفران رنگ نموده باشند یا بگل کافشه رنگ شده باشد
و در جمیع اینها نماز کردن مکروهست استثنائی در این الوان مگر بالاپوش یا عمامه نشده است پس کراهت
در جمیع ثابت است و جمعی از اعاظم علما حکم فرموده اند بکراهت نماز در هر جامه که رنگ نموده باشند برنگ
سیر دویم نماز کردن مرد است در جامه واحد یکه رقیق بوده باشد بحدیکه ساتر پوست بدن بوده باشد
ولکن ساتر حجم عورت نبوده باشد و همچنین است نماز کردن زنان در جامه واحد خواه رقیق و نازک بوده باشد
بنحویکه مذکور شد یا نه بلکه کراهت نماز کردن در یک جامه در حق زنان ثابت است اگرچه کلفت بوده باشد سیم نماز
کردن در صورتیکه لنگی را ببالای پیراهن بسته باشد چهارم نماز کردن است در صورتیکه لنگی را بطریق توشح
بالای پیرهن بسته باشد و مراد از بستن لنگ بطریق توشح فوق پیرهن انست که کسی در حالتیکه پیرهن پوشیده

بلند

باشد لنگی را مانند قطیفه بدوش بیندازد و یکطرف انرا از زیر بغل در اورد و بدوش دیگر اندازد و دو طرف انرا
به پشت سر باهم گره زند و در حدیث صحیح وجه کراهت چنین بیان شده که این از عادة زمان جاهلیت بود پنجم
اشتمال صما است و این چنانچه در حدیث صحیح تفسیر شده انست که تو سرا در زیر بغل داخل نموده هر دو طرف را بیندازد بیکدوش م
و مصداق این بچند صورت متحقق میشود اول انست مثل عبا را اول دو دوش گرفته انوقت دو طرف عبا را
در زیر بغل راست داخل نموده هر دو طرف را بدوش چپ اندازد دویم عکس انست که دو طرف عبا را از زیر
بغل چپ داخل نموده هر دو را بدوش راست اندازد سیم انست که هر دو طرف جامه را در زیر بغل راست داخل
نموده بدوش راست بیندازد چهارم انست هر دو طرف را در زیر بغل چپ داخل نموده هر دو طرف را بدوش
چپ اندازد پنجم انست یکطرف را در زیر بغل راست داخل نموده و طرف دیگر زیر بغل چپ هر دو طرف را
بدوش راست اندازد ششم مثل اینست مگر انکه هر دو طرف را بدوش چپ اندازد انچه مستفاد از حدیث صحیح
میشود انست که جمیع اینها مکروهست ششم از مکروهات نماز کردن در عمامه که تحت الحنک نداشته باشد
در سابق اشاره شد که ظاهر میشود از شیخ صدوق که نماز کردن با چنین عمامه جایز نیست هفتم نماز کردن است واین قول ضعیف است م
در قبائیکه بسیار تنگ بوده باشد مگر در حال حرب که تنگی خوب در انوقت مطلوبست نماز کردن در ان حالت
کراهت ندارد هشتم امامت کردن است با علم رداء در صورت تمکن از ان نهم نماز کردن است در جامه که
در ان صورت حیوانی نقش کرده باشد یا صورت درختی یا شیشه و الوانها و اما هرگاه مثل برگ گل
والوان نقش نموده باشد ظاهر اینست که حکم بکراهت نمیتوان نمود و همچنین مثل نقشی که در قلمکار و چیت
و الوانها موجود است مثل این نیز حکم بکراهت نمیتوان نمود ظاهر اینست که فرقی در ثبوت کراهت و عدم
ان مابین زن و مرد نبوده باشد دهم نماز کردن است در حالتیکه در دست او انگشتری بوده باشد که در ان
انگشتر صورت حیوانی نقش شده باشد و اما غیر حیوان ظاهر اینست که مکروه نبوده باشد و مخفی
نماند انچه مذکور شد از کراهت نماز در جامه که صورت حیوان در ان نقش شده باشد ظاهر اینست که کراهت
نبوده باشد و همچنین هرگاه صورت حیوانی در انگشتر بوده باشد با تمام صورت و عدم تغییر ان
مکروهست و با تغییر کراهت منتفی میشود یازدهم نماز کردن با پولیکه در ان صورت بت یا صورت دیگر در ان
نقش شده باشد در صورتیکه ان پول ظاهر بوده باشد و اما هرگاه مستور بوده باشد مثل انکه در ظرف
کیسه بوده باشد ظاهر اینست که کراهت نداشته باشد در اینصورت هرگاه در جیب پائین بوده باشد بهتر که در جیب بغل بوده باشد
از اینست که مابین لباس و پیش مصلی که مواجه قبله است بوده باشد دوازدهم نماز کردن است مع خضاب و همچنین مابین لباس
و فرقی در این باب نیست مابین اینکه مرد بوده باشد یا زن خضاب در ریش بوده باشد یا در سر بلکه در دست هم بوده باشد و پشت مصلی بوده باشد بهتر از این است م

چنین‌هاست مشغول است مراد با بقای عین حنا و رنگست نه با لون سیزدهم داخل گردانیدن دستهاست در زیر لباس
تفصیل این اجمال مقتضی اینست که گفته شود لباس مصلی یا منحصر است در پیرهن یا نه در صورت علم انحصار
یا منحصر است در پیرهن و زیر جامه یا نه پس مسئله بر چند قسم است اول اینست که لباس مصلی منحصر بوده باشد
در پیرهن تنها در اینصورت داخل نمودن دو دست در زیر پیرهن بی اشکال مکروه هست خواه در حال قرائت
بوده باشد یا در حال رکوع یا غیر این دو حالت دوم اینست با پیرهن ارخالق و قبا پوشیده است لکن زیر جامه
نپوشیده است در اینصورت هرگاه دو دست را داخل در زیر همه نماید باز بی اشکال مکروه است سیم مثل
ثانی است اما دو دست را داخل نماید زیر ارخالق و روی پیرهن دور نیست اینهم مکروه بوده باشد مثل اینست
هرگاه دو دست را زیر قبا و روی ارخالق بگذارد چهارم اینست که پیرهن و زیر جامه هر دو پوشیده باشد در این
صورت هرگاه دو دست را زیر پیرهن داخل نماید لکن روی زیر جامه اگر در حال قرائت بوده باشد ظاهر اینست
حکم بکراهت نمیتوان نمود نظر بتفصیلی که از حدیث موثق ظاهر می‌شود و اگر در حال رکوع بوده باشد اگرچه مقتضای
حدیث مذکور باز انتفای کراهت است لکن مقتضای کلام اصحاب ثبوت کراهت است تفاوتی نیست در بین
ما بین اینکه ارخالق و قبا هم پوشیده باشد یا نه و بر جمیع تقادیر ظاهر اینست این حکم در مثل عبا و پوستین
و نحوهما ثابت نبوده باشد پس حکم بکراهت گذاشتن دستها در زیر عبا و پوستین در جمیع احوال نماز ممکن
نیست چهاردهم نماز کردن ناست در جامه کسیکه متهم بوده باشد که اجتناب از نجاست نمیکند پانزدهم
نماز کردنست در صورتیکه با مصلی آهنی بوده باشد که ظاهر باشد و اما هرگاه ظاهر نبوده باشد مثل چاقو در جوف
قلمدان بوده و قلمدان در جیب بوده باشد یا خود چاقو در جیب بوده باشد یا کلید در جیب بوده باشد انشاء الله
تعالی کراهت نخواهد داشت و بعضی از قدمای فقها حکم فرموده بعدم صحت نماز در صورتیکه شمشیر یا کارد
با مصلی بوده باشد لکن ظاهر بوده باشد و همچنین هرگاه کلیدی از آهن در آستین مصلی بوده باشد مگر
اینکه آن کلید را در چیزی بپیچد و این قول اگرچه ضعیف است لکن اجتناب نمودن از آن بی‌عیب است شانزدهم
نماز کردن زنست با خلخالیکه صدا داشته باشد خلخال چیزیست که در پا میکنند در عربستان شیوعی دارد
هفدهم نماز کردن زنست در صورتیکه در گردن او یا با او زینتی نباشد فصل پنجم در مکان مصلی است
و در آن چند بحث است اول در تعریف مکانست در این مقام بدانکه فقیه محتاج است به بحث در مکان
مصلی از دو راه یکی باعتبار اباحه و غصبیت و ثانی باعتبار طهارت و نجاست مکان باعتبار اول عبارتست
از چیزیکه محل استقرار و وقوف مکلف و مصلی بوده باشد خواه بلاواسطه مثل قطعه زمینی که بر روی آن می‌ایستد
یا بواسطه واحده یا بوسایط متعدده مثل اینکه ده فرش بر روی هم میگذارد بر روی آنها می‌ایستد در این

وقت

وقت بر اصل زمینی که زیر همه است صادق است که مکان مصلی است بجهة آنکه محل استقرار و وقوف مصلی است بچند
واسطه و بر هر یک از آن فرش نیز صادق است که مکان مصلی است بجهة آنکه بر هر یک صادق است که محل وقوف
او است غیر از یکی بواسطه و یکی که فوق همه میباشد آن محل وقوف مصلی است بلاواسطه مجملا پس مکان مصلی
باعتبار اباحه و غصبیت عبارتست از محل وقوف مصلی اگرچه بواسطه بوده باشد یا فضائیکه پر میکند
از بدن مصلی در هر حالت از احوال نماز که بوده باشد اگرچه بگوشه از جامه او بوده باشد بسبب ارتکاب فعلی
از افعال نماز بنا بر این هرگاه کسی صد فرش بر روی هم بگذارد و بر روی آن یکی که فوق همه است بایستد اگر
این فرش یا قطعه زمینی که این فرش بر روی آن واقع شده همه مملوک مصلی بوده باشد عینا و منفعة یا منفعة
تنها در اینوقت میگوئیم که مکان مصلی مباح است یعنی اباحه مکانی که معتبر است در صحت نماز متحقق است و همچنین است
هرگاه مملوک مصلی نبوده باشد بلکه ماذون بوده باشد در نماز در آن پس اباحه مکان موقوف بر اباحه همه
این فرش و آن قطعه زمین است که این فرش بر روی آن واقع شده پس هرگاه احدی از این صد فرش
مغصوب بوده باشد یا کل آنها مباح بوده باشد لکن قطعه زمینی که این فرشها بر روی آن واقع شده مغصوب
بوده باشد در اینوقت اباحه مکان که شرط صحت نماز است متحقق نخواهد بود بلکه میگوئیم در اینوقت مکان مصلی
مغصوبست و همچنین هرگاه کل این فرش و قطعه زمین مملوک این شخص بوده باشد لکن فضائیکه بدن
اینشخص از آن پر میکند در حال قیام و قعود اگر مملوک این شخص نبوده باشد مثل اینکه این فضا را در آن
آن منتقل نموده بدیگری ببعض از اسباب ناقله شرعیه باز میگوئیم اباحه مکان مصلی که شرط صحت نماز است منتفی است
بلکه مکان مصلی باعتبار این فضا مغصوبست و همچنین هرگاه فرض کنیم که کل این فضا و فرش و قطعه
زمین مفروضه مباح است لکن فضائیکه در حالت سجود بدن مصلی از آن پر میکند مغصوب بوده باشد خواه
محل سجده و موضع دستها هم مغصوب بوده باشد یا نه بلکه محل آنها مباح بوده باشد مثل اینکه محل وقوف
مملوک او بوده باشد و همچنین فضائیکه بدن این [illegible] او هست در حال قیام مملوک او بوده و محل سجده
و دو دست و محل دو زانو نیز مملوک او بوده باشد لکن آن فضائیکه واقع شده ما بین محل سجده و محل دو زانو
غیر مباح بوده باشد در اینصورت نیز اباحه مکان که صحت نماز مشروط بتحقق اینست منتفی خواهد بود بلکه هرگاه
کل آنها مباح بوده باشد لکن فرض کنیم در حینی که دستها را در حین سجده در موضعی میگذارد آستین مصلی در
آنوقت واقع شود در مکان غصبی باز اباحه مکان که شرط صحت نماز است منتفی خواهد بود بنا بر این پس
انتفای اباحه مکان مصلی در چند صورت متحقق است یکی اینست که هرگاه هزار فرش را روی هم انداخت
و فرض کنیم کل این فرش مباح است مگر آن یکی که روی زمین واقع شده آن مغصوب باشد در اینصورت میگوئیم

نماز این شخص باطل است نظر باینکه اباحه مکان مصلی شرط صحت نماز است واین در اینحالت متحقق نیست وثانی در
صورتیست که فرض کنیم کلا این فرش وقطعه زمینکه این فرش بران واقع شده مباح است لکن فضائیکه بدن
این شخص انرا پر میکند در حال قیام وقعود یا در حال قیام فقط یا در حال قعود فقط ان غیر مباح است باز
نماز باطل خواهد بود نظر بغصبیت ان فضا کلا او بعضا وثالث انست که کلا این فرش وقطعه زمین وفضائیکه
بدن این شخص در حال قیام وقعود انرا پر میکند مباح بوده باشد لکن محل سجود وموضع دستها هم یا بعضی مغصوبست
در اینصورت نیز اباحه مکان که شرط صحت است منتفی است نماز باطل خواهد بود رابع انست که جمیع اینها مباح
لکن فضائیکه بعضی از بدن مصلی انرا پر میکند در حال سجود ان مغصوب بوده باشد در اینصورت نیز اباحه
مکان مصلی متحقق نیست خامس انست که همه اینها مباح است لکن استین مصلی مثلا در حینیکه در سجده است
واقع می شود بر محل مغصوب در اینحالت نیز میگوئیم که اباحه مکان که شرط صحت نماز است موجود نیست پس در
جمیع اینصورتها نماز محکوم ببطلان است نظر بانتفای اباحه مکان مصلی که معتبر است در صحت نماز پس صحت
نماز در صورتیست که جمیع امور مذکوره مباح بوده باشد پس بنابراین اباحه مکان مصلی در صورتی متحقق
خواهد بود که محل وقوف ومحل اعضای او بلا واسطه یا بواسطه در حال افعال نماز مباح بوده باشد وهم
چنین فضائیکه بدن او کلا او بعضا او را پر کند در حال مباشرت افعال نماز مباح بوده باشد بلکه مواضعی
که لباس مصلی بر انها واقع می شود بسبب اتیان بافعال نماز هم اینها مباح بوده باشد پس از این دانسته
که گفتیم مکان مصلی باعتبار اباحه وغصبیت عبارتست از محل وقوف وقعود ان با محل وقوع اعضای سبعه
در حال سجود ومحل وقوع لباس ان بسبب اتیان بافعال نماز با فضائیکه بدن ولباس مصلی انرا پر میکند
در حال قیام وقعود ورکوع وسجود اگر همه مباح است انوقت اباحه مکان متحقق خواهد بود والا فلا خواه همه اینها
غصب بوده باشد یا بعضی پس کفایت میکند در حکم بانتفای اباحه مکان انتفای اباحه در محلیکه استین مصلی
در ان واقع می شود در حین سجود مثلا چنانچه بیان شد بلکه ممکن است که گفته شود اینقدر نیز کفایت نمیکند در
تحقق اباحه مکان بعلت انکه هرگاه فرض شود که همه اینها متحقق هست لکن در حال قیام مثلا بدن او ملاقی و
ملاصق دیوار غصبی بشود باز میتوان گفت که اباحه منتفی است مگر اینکه ادعا کنیم که نهی از تصرف در مال غیر انصراف
ان بمثل این معلوم نیست واما مکان مصلی باعتبار طهارت ونجاست پس میگوئیم صحت نماز مشروط نیست
بخلو مکان از نجاست مطلقا بلکه انقدر که مسلم است انست که محل جبهه خالی بوده باشد از مطلق نجاست اگرچه
متعدی بمصلی نبوده باشد لکن خلو مواضع دیگر که ملاقی با اعضای مصلی یا لباس مصلی میشود از مطلق
نجاست معتبر نیست بلکه معتبر اینست که خالی از نجاست مسریه بوده باشد یعنی نجاستی نبوده باشد که سرایت

بمصلی

بمصلی یا لباس مصلی نماید بنابراین هرگاه موضع وقوف مصلی نجس بوده باشد لکن نجاست ان متعدی بمصلی
نشود مضر نخواهد بود اگرچه میگوئیم که مکان مصلی نجس است در اینحالت پس چندان ثمری در تعریف
مکان مصلی باعتبار طهارت ونجاست مترتب نمیشود پس هرگاه یکطرف جای نماز مثلا نجس بوده باشد
با رطوبت لکن طرف دیگر خشک بوده باشد در اینصورت طرف نجس ان جای نماز را متصل بزمین
نماید وبطرف دیگر بایستد ونماز را بعمل اورد بیعیب است **مبحث دوم** لابد است که مکان مصلی بمعنی که
تحقیق شد در اول مملوک مصلی بوده باشد عینا ومنفعة یا اگر عین مملوک مصلی نباشد لکن منفعت ان
مملوک مصلی بوده باشد مثل اینکه مالک زمین یا کسیکه قایم مقام مالکست منفعت انرا مستقل بمصلی نموده
باشد پس معتبر در صحت نماز مالکیت مصلی است منفعت انمکان را که اتیان نماز در انجا مینماید اما مالکیت
عین بدون منفعت کفایت نمیکند در صحت نماز مثل اینکه کسی خانه خود را بدیگری اجاره داد در اینصورت
اگرچه عین خانه مال مالکست لکن منفعت ان مال مستاجر است پس مالک در چنین صورت نماز در ان
خانه باعدم اذن از مستاجر نمیتواند نمود بجهة امکانیکه در ان نماز بعمل می اورد لازم است که منفعت ان مملوک
مصلی بوده باشد یا ماذون از جانب مالک بوده باشد باذن صریح یا فحوی یا باذن شاهد حال وتحقیق این
اقسام اذن در مبحث لباس ببسط تمام مذکور شد هرگاه کسی خواهد مطلع شده باشد رجوع بان مبحث نماید
پس هرگاه کسی در مکانی نماز بعمل اورد که مالک منفعت او نبوده باشد وماذون از قبل مالک نیز
نبوده باشد این متصور بچند صورت میشود **اول** انست که عالم بوده که این مکان مغصوب میباشد در این
صورت بی اشکال مصلی اثم ونماز او باطل است اعاده ان در وقت وقضای ان در خارج وقت لازم است
خواه عالم باین بوده باشد که نماز در مکان مغصوب صحیح است یا نه **دوم** انست که جاهل بغصبیت انمکان
بوده مثل اینکه کسی او را بخانه خود برد وماذون نمود که نماز در انجا بعمل اورده باشد بعد از نماز مطلع شد
که این خانه مغصوب بوده در اینصورت ظاهر اینست که نماز او صحیح بوده باشد اعاده ان لازم نبوده باشد اگرچه
بعد از علم بحقیقت حال وقت ان صلوة باقی بوده باشد **سیم** انست که ناسی بوده لکن بر دو قسم است بجهة
انکه ناسی یا ناسی بموضوع بوده یا ناسی بحکم اگر ناسی بموضوع بوده باین معنی که عالم بوده که این مکان غصب است لکن
فراموش کرده بعد از نماز متذکر شد در اینوقت ظاهر اینست که نماز صحیح بوده باشد اعاده ان اگرچه وقت نماز باقی
بوده باشد ضرور نباشد وظاهر اینست فرقی نباشد مابین اینکه عالم بحکم بوده باشد یا نه واگر ناسی بحکم بوده
باشد یعنی میدانست که در مکان غصبی نماز جایز نیست بعد فراموش نمود ونماز را در انمکان با علم بغصبیت بعمل
اورد در اینصورت اگر نسیان مستند بتقصیر این شخص بوده باشد اثم ونماز او باطل خواهد بود واگر مستند

بتقصیر او نبوده باشد بنحوی که در مبحث لباس مذکور شد ظاهر اینست که نماز صحیح بوده باشد **مبحث سیم** فرقی در این
باب ما بین نماز واجبی و سنتی نیست پس در صورتی که نماز واجب در مکان مغصوب باطل بود نماز نافله نیز باطل است
وهم چنین در صورتی که نماز واجب صحیح بود نماز نافله نیز صحیح خواهد بود بلی فرقیکه هست اینست چونکه نماز نافله در وقت سعه
در حال مشی جایز میباشد بنا بر این هرگاه کسی اتفاق افتاد داخل در مکان مغصوب شد لازم است فورا بیرون رفته
باشد در ضمن خروج هرگاه اتیان بنافله نماید با ایماء بجهة رکوع و سجود ممکن است که حکم شود بصحت آن با اشکال
نظر باینکه ایمای بسر بجهة رکوع و سجود خارج است از حقیقت خروج مامور به پس این تصرفی زاید خواهد بود
در مکان مغصوب مگر اینکه بگوئیم که نهی از تصرف در مال غیر شامل امثال این تصرفات نخواهد بود یا آنکه در چنین
صورت با ایمای بچشم تجویز کرده شود لکن ثانی ثابت نیست و ظاهر از کلمات بسیاری از اصحاب ثبوت منع است
در امثال این تصرفات ایضا پس حکم بجواز نافله در مکان مغصوب اگر چه در مثل اینصورت بوده باشد
خالی از اشکال نیست خصوصا اینکه امر مردد است ما بین اتیان بمستحب و فعل حرام شبهه در رجحان
ترک در مثل اینصورت نخواهد بود پس ترک اتیان بنافله اولی خواهد بود **مبحث چهارم** در بیان اتیان
بقراءة منذوره وصوم واداء زکوة است در مکان غصبی بدانکه جماعتی از اکابر علما مثل مرحوم علامه
و شیخ شهید در دروس تفرقه فرموده اند ما بین اتیان بصوم واجب در مکان مغصوب وغیره پس حکم
فرموده اند ببطلان قرائت منذوره واداء زکوة بخلاف صوم که فرموده اند صحیح است بنا بر این هرگاه کسی
نذر کرده باشد سوره از سور قرانیه را مثل سوره یس را تلاوت نماید پس هرگاه این قراءة را در مکان غصبی
بعمل آورد از عهده نذر خارج نشده خواهد بود و وجه فرق اینست چون صوم عبارت از امساک مخصوص است
با نیت و مشخص است که نیت امر قلبی است پس مطلقا در صوم تصرف در مغصوب نشده است مگر کون در آن
و آن خارج از حقیقت صوم است بخلاف قراءت نظر باینکه قرائت موقوفست بتحریک شفتین و این تصرفی است
در غصب منهی عنه است نهی از لازم مستلزم نهی از ملزوم است پس قرائت منهی عنه خواهد بود
لکن دور نیست که بگوئیم قرائت صحیح بوده باشد نظر باینکه معلوم نیست که نهی شامل امثال این تصرفات بوده باشد
بلکه میتوان گفت که نهی شامل امثال این تصرفات نیست پس اتیان بمامور به کرده خواهد بود و آنچه که متعلق
نهی است کون در آنمکان است و آن خارج از حقیقت قراءت است واما اداء زکوة در مکان مغصوب پس
آن نیز گاهست نباید تاملی در صحت آن بوده باشد مثل اینکه مال زکوی در مکان مغصوب نیست و مزکی خطاب
مینماید بمالک آنمکان که این زکوة مال منست بتو دادم و آن شخص نیز قبول مینماید در این صورت نباید
تامل کنیم در صحت آن وهم چنین هرگاه مال زکوی در مکان غصبی بوده باشد و مستحق در آن مکان باذن

مالک

مالک داخل شود و این شخص مزکی گوید که این زکوة مال منست بتو دادم و آن شخص مستحق آن مال را برداشته
با خود برده باشد وهم چنین هرگاه پول زکوة در جیب این شخص بوده باشد و پول را از جیب خود در آورده
و بدست مستحق دهد بعد از آن در آنمکان بزکوة محسوب دارد این نیز بی اشکال است وهم چنین هرگاه
مستحق باذن مالک داخل در آنمکان شده باشد یا شود شخص مزکی خطاب بمستحق نماید که پول زکوة
در جیب منست خود بیرون آور و تصرف کن این نیز بی اشکال است واما صوم واجب در مکان مغصوب
پس امر آن اظهر از زکوة و قراءت منذوره است و لهذا اکثر حکم بفساد در آنها نموده در صوم
حکم بصحت نموده از آن راه که مذکور شد مگر شهید ثانی در شرح ارشاد که اشکال در صحت صوم در مکان
مغصوب نموده نظر باینکه صحت صوم مشروط به نیت است و نیت اگر چه امر قلبی است لکن موقوف
است بر مکان و این ضعیف است **مبحث پنجم** هرگاه کسی داخل در مکان مغصوب شد اثما یا با عدم
علم بغصبیت مکان بعد از آن عالم شد بحقیقت حال بر این شخص لازم است فورا بیرون رفته باشد
از آنمکان پس اگر وقت نماز موسع است اشتغال بنماز در آنمکان جایز نیست چنانچه دانسته شد
پس اگر اتیان بنماز نماید در آنمکان در اینحالت نماز او فاسد خواهد بود خواه نماز در حال خروج و مشی
بوده باشد یا در حال وقوف واما اگر وقت مضیق بوده باشد پس اگر متمکن بوده باشد از درک
رکعت از نماز در مکان مباح بعد از خروج ظاهر اینست که تاخیر نماز لازم بوده باشد پس لازم است که تعجیل
در خروج نموده بعد از دخول در مکان مباح یک رکعت از نماز را در وقت اتیان مینماید و بقیه را بعد از انقضاء
وقت در اینوقت نیز اتیان بنماز در مکان مغصوب جایز نیست خواه اتیان بنماز نماید در حال خروج یا ترک
خروج نموده بایستد و مشغول بنماز شود در هر دو صورت ظاهر اینست که نماز باطل بوده باشد واما
اگر ضیق وقت بحدی بوده باشد که بعد از خروج از مکان مغصوب متمکن از اتیان بر رکعت از نماز در
وقت بعد از دخول در مکان مباح نبوده باشد در اینصورت ظاهر اینست که اتیان بنماز در حال الخروج لازم
بوده باشد لکن لازم است که اجتناب از رکوع و سجود بنحو معهود نماید بلکه رکوع و سجود بحرکه دادن سر
بنحوی که بجهة سجود پائین تر بوده باشد مشکل است لکن ظاهر اینست حرکت دادن سر فی الجمله بجهة رکوع
و اندکی زیاده بر آن بجهة سجود مضر نبوده باشد و اگر امتدادی داشته باشد که دو نماز بعمل آورد یکی با ایمای
بسر بجهة رکوع و سجود و نماز دیگر با ایمای بچشم بجهة انها احوط خواهد بود مخفی نماند فرقی نمیباشد در این باب
ما بین آنکه غصب ابتدائی بوده باشد مثل آنکه در اول دفعه داخل شد در ملک کسی با علم اذن مالک یا
ثانوی مثل آنکه ساکن شد در خانه کسی بخواهش و رغبت مالک بعد از چندی مالک نادم شود و اظهار نماید

که قبلیه خانه من نموده که بعد از ان راضی نیستم که در خانه من توقف نموده باشی در اینصورت نیز مثل صورت سابقه
اگر نماز در انمکان بعمل اورد نماز باطل خواهد بود پس اگر وقت موسع است لازم است بیرون رود و نماز را در مکان
مباح بعمل اورد و اگر مضیق است بعنی که مذکور شد لازم است که اتیان بنماز نماید در حال خروج بنحویکه بیان شد
و اگر امر بخروج از مکان ماذون فیه در اثنای نماز بوده باشد در اینصورت اگر مشخص شد که مراد مالک اینست
که بعد از فراغ از نماز بیرون رفته باشد اشکالی در جواز اتمام نماز بلکه لزوم ان و عدم جواز ابطال نیست بلکه
چنین است حال در صورتیکه مشخص نشود که مراد مالک از امر بخروج از انمکان بعد از فراغ از نماز است یا در
اثنای نماز باز ظاهر اینست که در این قسم نیز اتمام نماز نماید بلکه قطع جایز نبوده باشد و اما هرگاه مشخص شود که
مراد مالک اینست نماز را قطع نموده بیرون رفته باشد در اینوقت هم خالی از اشکال نیست لکن دور نیست
باز قطع نماز جایز نبوده باشد بلکه نماز را اتمام نماید مستقرا بعد از فراغ بیرون رود لکن احتیاط مقتضی
اینست در اینوقت اقتصار نماید بواجبات نماز و ترک امور مستحبه نموده نماز را اتمام نماید اینها همه در صورتی است
که کون در مکان مغصوب باختیار خود این شخص بوده باشد پس هرگاه چنین نبوده باشد بلکه مضطر
بوده باشد در بودن در ان مکان مغصوب پس هرگاه مجبور در اتیان نماز در انمکان بوده باشد بنحویکه قدرت
بر تخلف نداشته باشد در اینصورت نماز او صحیح خواهد بود و اما اگر مجبور در کون در انمکان بوده باشد
نه مجبور در نماز در انمکان مثل کسیکه محبوس در مکان مغصوب بوده باشد در این صورت شبهه در لزوم
اتیان نماز در انمکان نیست لکن کلامیکه هست در اینست که نماز را با رکوع و سجود بعمل اورد یا با ایماء و در این
صورت غالب اینست که اذن شاهد حال هست برضای مالک در اتیان بنماز بطریق معهود و اگر فرض
شود که چنین نبوده باشد ظاهر اینست که لازم باشد در اینصورت که اقتصار نماید در تصرف با قل کون
در انمکان منفک از ان نمیشود پس رکوع و سجود بطریق متعارف نمیتوان نمود بلکه بجهت رکوع و سجود
ایما نماید **مبحث ششم** در بیان اعتبار تفاوت در مکان مصلی است در صورت تعدد بتقدم و تاخر و عدم
اعتبار ان بدانکه تعدد مصلی یا با اتحاد صنف است مثل اینکه همه مرد بوده باشند یا همه زن بوده باشند
در هر یک از دو صورت که بوده باشد تشکیکی نیست در اینکه تقدم و تاخر ضرور نیست مگر در صورتی که
بعضی امام بوده باشد و دیگری ماموم و این محل کلام در این مقام نیست و اما در صورت اختلاف در صنف
مثل اینکه بعضی مرد بوده باشد و دیگری زن در اینصورت اختلافست مابین فقها در اینکه هرگاه مرد
در مکانی مشغول نماز بوده باشد ایا جایز است در حق زن در محاذی ان مرد یا پیش روی او مشغول
نماز شود یا نه و هم چنین هرگاه زنی در مکانی مشغول نماز بوده باشد جایز است در حق مرد در برابر او

باپشت سر او مشغول نماز شود یا نه ظاهر اینست در هر دو صورت جایز بوده باشد لکن با کراهت شدیده
اما احتیاط اینست که اجتناب نمایند تفاوتی نیست مابین انکه زن محرم بوده باشد یا نه و مابین انکه زن چادر
در سر داشته باشد یا عبائی بخود بپیچد یا نه در جمیع صور کراهت یا حرمت ثابت است لکن این کراهت یا
حرمت مختص است بان کسی که متاخر است در نماز در حق سابق ثابت نیست پس هرگاه مردی مشغول
نماز بوده باشد زنی در ان حالت در برابر او یا پیش روی او مشغول نماز شود کراهت یا حرمت مختص
بزن خواهد بود در حق مرد ثابت نیست و هم چنین هرگاه زن سابق در نماز بوده باشد و مرد بعد مشغول
نماز شود در برابر ان زن یا در پشت سر ان در اینصورت کراهت مختص بمرد خواهد بود نه بزن بلی هرگاه
فرض شود هر دو در یکوقت شروع بنماز نمایند کراهت یا حرمت در حق هر دو ثابت خواهد بود و اما
در صورت تقدم و تاخر کراهت مختص بمتاخر است و این در صورتیست که فساد نماز سابق مشخص
نبوده باشد پس هرگاه متاخر عالم بوده باشد که نماز سابق فاسد است مثل اینکه عالم بوده باشد
که نماز او بی وضو است یا انکه این شخص سلیقه اخلال ببعض امور واجبه مینماید مثل اینکه قرائت او صحیح
نبوده باشد بجهة انکه نماز سابق مستجمع شرایط معتبره در صحت نبوده باشد در اینصورت کراهتی نمیباشد
اگرچه باهم شروع در نماز نمایند پس اگر احدهما عالم بوده باشد که نماز دیگری صحیح نیست کراهت در حق
انکسی که نماز او صحیح است منتفی خواهد بود و هم چنین است هرگاه حایلی مابین زن و مرد بوده باشد یا بعد
مابین انها بقدر ده ذرع فصاعدا بوده باشد یا زن متاخر بایستد در هر یک از این صور که بوده باشد کراهت
ثابت نیست تفصیل مقام مقتضی اینست که گفته شود در صورت تعدد مصلی و اختلاف در رجولیت و
انوثیت نماز کردن انها باهم مرجوح است و رفع مرجوحیت میشود بچند چیز **اول** اینست که حایل مابین انها
بوده باشد پس اگر حایلی بوده زن پیش بایستد و مرد عقب یا محاذی همدیگر لکن احدهما یکطرف حایل
و دیگری در طرف دیگر حایل مرجوحیت منتفی است و ایا معتبر در حایل اینست که حیلولیت متحقق بوده باشد
در جمیع احوال نماز یا حیلولیت در حال جلوس کفایت میکند ظاهر اولیست بنابراین هرگاه فرض شود دیواری
کوتاهی بوده باشد زن در یک طرف ان دیوار بایستد و مرد در طرف دیگر بایستد لکن عقب در حال جلوس
مرد زن را نتواند دید و اما در حال قیام رؤیت متحقق شود ظاهر اینست مرجوحیت ثابت باشد و مانعیت
ظلمت و تاریکی ظاهر اینست که کفایت نکند در رفع محذور و ظاهر اینست چادر یا عبا در سر کردن کفایت
نکند در این مقام و هم چنین ظاهر اینست که حکم مختص به بینا نبوده باشد بلکه در حق کور نیز ثابت است
اگرچه اعمی متاخر در موقف بوده باشد **دوم** از چیزهائیکه مرجوحیت بان منتفی میشود تاخر نشستن

ازمرد ایا معتبر در تاخر انست که زن بنحوی عقب بایستد که موضع سجود او پایین تر از موضع قدم مرد بوده باشد
یا خیر بلکه کفایت میکند عدم محاذات در مسجد باین نحو همینکه موضع سجود زن پایین تر بوده باشد از موضع
سجود مرد بشرطیکه موضع قدم زن نیز پایین تر بوده باشد از موضع قدم مرد اینقدر کفایت میکند در رفع
مرجوحیت ظاهر ثانی است لکن باین نحو که موضع قدم زن مؤخر بوده باشد از موضع قدم مرد بمقدار یك
وجب یا بیشتر این اقل مرتبه ایست که کفایت میکند در رفع منع بهتر از این انست که زن متاخر بوده باشد بنحوی
که موضع سجود او محاذی با سینه مرد بوده باشد اولی از این انست که موضع سجود زن محاذی با موضع زانوهای
مرد بوده باشد احسن از این انست که موضع سجود زن محاذی با موضع قدم مرد بوده باشد اکمل از همه
انست که زن بنحوی بایستد که جمیع اجزای او متاخر از جمیع اجزای مرد بوده باشد بعبارة اخری موضع
سجود زن مؤخر بوده باشد از موضع قدم مرد سیم از چیزهای مذکوره انست که بُعد میان زن و مرد
در صورت محاذات یا در صورت تقدم زن بقدر ده ذرع بوده باشد تشکیکی نیست در اینکه به بعد مقدار
مذکور مرجوحیت وکراهت منتفی می شود کلامیکه هست در اینست که تحدید این مقدار از کجاست
پس میگوئیم شبهه نیست در صورت محاذات این مقدار از محل قدم است تا محل قدم واما در صورت تقدم
زن چهار احتمال قائم است اول انست که مثل صورت محاذات بوده باشد یعنی اعتبار این امتداد شود
از موضع قدم مرد تا موضع قدم زن دویم اعتبار این امتداد است از محل سجود مرد تا محل سجود زن سیم
اعتبار این امتداد است از محل سجود مرد تا محل قدم زن چهارم اعتبار اینست از محل قدم مرد تا محل سجود
زن ظاهر احتمال اول است بنابراین هرگاه امتداد مابین موضع قدم مرد و موضع قدم زن بقدر ده ذرع
بوده باشد منعی نباشد لکن احوط اعتبار این امتداد است از موضع سجود مرد تا موضع قدم زن که سیم از
احتمالات مذکوره است بدانکه الخ مذکور شد در صورت مساوات محل وقوف مرد است با محل وقوف زن
یعنی عدم اختلاف محل وقوف احدهما با دیگری در ارتفاع والانخفاض بقدر معتد به واما هرگاه مختلف بوده
در بلندی و پستی بقدر معتد به مثلا اینکه سریر بلندی هست یا قطعه زمینی است مرتفع و فرض شود مرد در
پستی نماز میکند و زن در موضع بلندی که پیش روی مرد است یا در جانب یمین مرد یا در جانب یسار
او در اینصورت تحدید این مقدار از نقطه که محاذی راس مرد بوده از جانبی ومحاذی قدم زن بوده از جانب
دیگر تا محل قدم زن اعتبار میشود یا از محل قدم تا نقطه محاذات مذکوره واز نقطه محاذات تا محل قدم
زن یا خیر بلکه از محل قدم مرد می شود تا محل قدم زن از اقصر طرق پس در این سه احتمالست توضیح این
اجمال مقتضی اینست که گفته شود در چنین صورت مثلثی متصور می شود که یك ضلع ان مثلث

توهم

توهم می شود از محل قدم مرد باستقامت قامت او منتهی میشود بنقطه که محاذی با محل قدم زن بوده باشد وضلع
دیگر از همین نقطه است تا محل قدم زن وضلع ثالث از محل قدم زنست تا محل قدم مرد وممکن است تصویر
مثلث بنحو دیگر باین نحو که یك ضلع مثلث از محل قدم مرد است در سطح ارض باستقامت تا نقطه محاذی
قدم زن در زیر مکان مرتفع وضلع دیگر از همین نقطه است تا محل قدم زن وضلع ثالث از محل قدم زنست
تا محل قدم مرد ومقصود اینست در اینصورت ایا معتبر در تحدید همان ضلعی است که از محل قدم مرد است تا نقطه
محاذات بنابر مثلث ثانی یا از نقطه محاذات است تا محل قدم زن بنابر مثلث بتقدیر اول یا دو ضلع از
مثلث است که عبارت از موضع قدم مرد بوده تا نقطه محاذات واز نقطه محاذات تا موضع قدم زن بنابر هردو
مثلث یا انکه معتبر در تحدید یك ضلع از دو مثلث است که محصور است مابین موضع قدم مرد و موضع
قدم زن نظر باینکه بُعد چیزی از چیزی ظاهر است در اقصر خطوط واصله بین انها وان عبارتست
از همین ضلع که در اخر مذکور شد واین در صورتیست که موضع مرتفع در جانب پیش مرد بوده باشد
واما هرگاه در جانب یمین یا یسار مرد بوده باشد تصویر مثلث الخ مذکور شد ظاهر می شود باین
نحو که یك ضلع مثلث از موضع قدم مرد است تا نقطه محاذی موضع قدم زن بوده باشد و یك ضلع
دیگر از همان نقطه محاذی است تا موضع قدم زن وضلع ثالث از موضع قدم زنست تا موضع قدم مرد
وظاهر اینست که معتبر در تحدید همین ضلعی است که محصور است مابین قدمین پس هرگاه این امتداد بقدر
ده ذرع بوده باشد کراهت منتفی است والا فلا بلکه ممکن است که گفته شود که کراهت در مثل این صور ثابت نیست
اگرچه این امتداد اقل از ده ذرع بوده باشد ووجه اینرا در مطالع الانوار بیان نموده ایم مخفی نماند مراد از ذرع
در امثال اینمقام عبارتست از امتداد مرفق تا سر انگشتان مبحث هفتم در بیان امور مناسبه در این مبحث
وان چند چیز است اول انست که هرگاه زن و مرد باهم جمع شده اند در محلی و ممکن نبوده باشد تبعید مسافت
بمقداریکه مذکور شد وهم چنین ممکن نباشد تاخر زن از مرد و وضع حایل میان ایشان در اینصورت مستحب انست
که اول مرد نماز کند بعد از ان زن در صورتیکه وقت نماز مضیق نبوده باشد واگر وقت تنگ بوده باشد
بحدیکه بتاخیر نماز زن فوت شود اگرچه بعضی از اجزای ان بعد از انقضای وقت واقع شود در اینصورت
تاخیر نکند بلکه ایشان بنماز باهم نمایند واما هرگاه تاخیر نماز زن موجب خروج وقت فضیلت بوده باشد
ظاهر اینست تاخیر اولی واحوط بوده باشد دور نیست حکم برجحان تاخیر نماز در حق زن ثابت بوده باشد اگر
چه مکان مملوك او بوده باشد باین معنی اولی در حق زن در چنین صورت انست که ماذون نماید که اول
مرد ایشان بنماز نماید بعد زن دویم انست که منع در حق زن ثابت است خواه ذکور بالغ بوده باشد یا غیر بالغ

بنابراین هرگاه پسر غیر بالغی مشغول نماز بوده باشد مکروه هست در حق زن بایستد در برابر او یا پیش روی
او مشغول نماز شود مگر در صورت تحقق یکی از امور ثلثه که مذکور شد یا فساد نماز ان ذکور غیر بالغ و اما در حق مرد
پس ظاهر اینست که چنین نبوده باشد یعنی حکم بکراهت نماز مرد در پشت سر اناث و یا در برابر او در صورتیکه اناث
بحد بلوغ رسیده باشد پس حکم بکراهت نماز در حق مرد در صورتیکه پیش روی او دختری که بحد بلوغ نرسیده باشد
مشغول نماز باشد حکمی نیست و هم چنین است نماز مرد در برابر دختر غیر بالغ در چنین صورت سیم اینست که حکم بمنع
بعنوان حرمت یا کراهت در صورتیست که هیچیک از مرد و زن معتقد بطلان دیگری نبوده باشد چنانچه
در اوایل اشاره بان نمودیم پس هرگاه فرض شود که مرد را اعتقاد اینست که نماز این زن باطل است بنابراین
حرجی در حق مرد در اتیان بنماز در عقب ان زن یا در برابر او نخواهد بود و هم چنین هرگاه زن را اعتقاد این
بوده باشد که این مرد نماز او صحیح نیست حرجی در حق ان زن در اشتغال بنماز در پیش روی این مرد یا در جانب
ان نیست مبحث هشتم در بیان اعتبار طهارت مکان مصلی است بدانکه انچه لازم است اینست که مکانیکه مصلی
وعدم اعتبار
در ان اتیان بنماز مینماید خالی بوده باشد از نجاست متعدیه غیر معفو عنها پس این شرط در سه صورت متحقق
هست اول اینست که مکان مطلقا نجس نبوده باشد دویم اینست که نجس بوده باشد لکن نجاست سرایت
نکند ببدن مصلی یا بجامه ان سیم اینست که مکان نجس است و سرایت هم میکند نجاست ببدن یا بلباس
مصلی لکن این نجاست معفو عنها است مثل اینکه ان مکان نجس است بخون و ان خون تعدی مینماید ببدن
یا بلباس مصلی لکن مقداری از خون که به بدن یا بجامه میرسد نماز با ان میتوان نمود در جمیع این سه صورت
شرط صحت نماز بالاضافه بمکان ثابت است لکن اینها همه نسبت بما عدای محل جبهه بلکه محل قدر معتبر
از جبهه است و اما معتبر نسبت بمحل قدر معتبر از جبهه اینست که خالی از مطلق نجاست بوده باشد خواه متعدی
بوده باشد یا غیر متعدی و تقیید بمحل قدر معتبر از جبهه است که معتبر طهارت کل موضعیکه جبهه بران واقع
میشود نیست بلکه معتبر طهارت محل مقداری از جبهه است که وضع ان کفایت مینماید در تحقق سجده شرعا
پس هرگاه فرض شود مجموع محلی که جبهه بران واقع میشود طاهر نیست لکن مقدار درهم ازان محل مثلا
طاهر است علاوه بران نجس است لکن بنجاست غیر متعدیه ظاهر اینست که شرط صحت نماز متحقق بوده باشد
پس از انچه مذکور شد دانسته می شود که هرگاه کل اعضای سته که عبارت از کفین و رکبتین و ابهامین
بوده باشد واقع شود بر محل نجس که غیر متعدی بوده باشد مضر بصحت نماز نیست و این بنابر مشهور
مابین فقهاست و مختار مابین محققین از علماست و در مقابل این قولی است که از سید مرتضی نقل شده
که قایل شده اند باعتبار طهارت کل مکان مصلی و قول دیگر است نقل شده از ابی الصلاح که قایل شده اند

باعتبار

باعتبار طهارت محال اعضای سبعه که عبارت از محل شش عضو مذکوره با محل جبهه بوده باشد و این دو
قول ضعیف است لکن رعایت اینها با امکان مقرون باحتیاط است مبحث نهم در بیان مواضعی است که نماز
در انها مکروه است خواه باعتبار نفس مکان بوده باشد یا باعتبار امور خارجه و این بسیار است
اول حمام است مشهور ما بین فقها اینست که نماز در حمام مکروه است و ابو الصلاح که از قدمای فقهاست
قایل شده بحرمت ان و اینقول اگرچه ضعیف است لکن رعایت آن با امکان خالی از احتیاط نیست و انچه مذکور
شد در داخل حمام است و اما مسلخ حمام یعنی جائیکه رخت میکنند ظاهر اینست که کراهت نداشته باشد
و هم چنین سطح یعنی پشت بام حمام و مرحوم علامه در نهایة الاحکام قایل بثبوت کراهت در مسلخ نیز شده
ظاهر اینست که فرقی در این باب ما بین نماز مفروضه یومیه و غیرها نمیباشد و هم چنین فرقی میان
نمازهای واجبی و سنتی نبوده باشد بلی ظاهر اینست که کراهت نسبت بنماز میت ثابت نبوده باشد
دویم مزابل است یعنی مواضعیکه مهیا شده بجهة بول و غایط حکم بکراهت مثل سابق مشهور است و قول
بحرمت ظاهر می شود از ابو الصلاح و مخفی نماند که چنانچه مکروه است نماز در بیوت غایط مکروه هست نماز
کردن در جائیکه پیش روی این شخص غایط بوده باشد و کلامیکه شیخ شهید در ذکری نقل فرموده از
ابی الصلاح دلالت میکند بر حرمت پس اجتناب در صورت امکان اقرب بسداد خواهد بود سیم
مبارک ابل است یعنی مواضعیکه شتر اراه و قرار میگیرد از برای آنکه اب در دفعه دویم بخورد بعد از
انکه اب دفعه اول را خورده باشد و کلام ابی الصلاح در اینجا نیز مقتضی حرمت است چهارم مسکن مورچه است پنجم
مواضعیکه مهیا شده است بجهة جریان اب اگرچه اب بالفعل در ان جاری نباشد ششم زمین شوره زار است
و لکن در زمین شوره زار اگر زمین هموار بوده باشد که پیشانی در ان قرار بگیرد میتوان گفت که کراهت
نداشته باشد هفتم زمینی است که در ان برف بوده باشد یعنی نماز کردن بر روی برف اما هرگاه برف
از شدت برودت هوا یخ کرده باشد بحدیکه مطلقا منافی با استقرار نداشته باشد فرش بر روی برف
بیندازند نماز بر روی ان فرش نباید کراهت داشته باشد هشتم میان مقبره است بدانکه احتمالات
در این مقام متعدد است اولا اینست که مصلی اتیان بنماز نماید در موضعیکه قبر در جمیع جوانب اربعه
او بوده باشد دویم اینست که قبر در سه جانب او بوده باشد سیم اینست دو قبر یا زیاده در جانب
یمین او و یکقبر یا زیاده در جانب یسار او بوده باشد یا بعکس چهارم مثل اینست در پیش و عقب
در جمیع این صور صادق است که نماز ما بین قبور است پس مکروه خواهد بود پنجم اینست که یک قبر در
جانب یمین او بوده و قبر دیگر در جانب یسار یا یک قبر در جانب پیش و قبر دیگر در عقب او در هیچیک یا در یسار او یا در یمین او هم

ازان صور صادق نیست که نماز مابین قبور شده پس بنا برین حکم بکراهت مشکلاست لکن ممکن است که تفصیل
داده شود باین نحو این یا در موضعی است که مقبره شده بجهة قبرستان بنحویکه صادق است که نماز در مقبره یا در
قبرستان شده یا نه اگر اول است باز حکم بکراهت است بخلاف ثانی و هم چنین است هرگاه نماز بر روی قبر
واحد یا متعدد شود مثل انکه در روی قبر بایستد و محل سجده او هم قبر بوده باشد یا نه در اینصورت
باز همان تفصیل ممکن است تنقیح مقام محتاج است بنقل کلام در دو مطلب اول انست حکم بکراهت نماز
در بین المقابر در صورتیست که بُعد میان مصلی و میان مقابر بقدر ده ذرع نبوده باشد پس هرگاه فرض
شود که بعد میان مصلی و مقابر بقدر ده ذرع بوده باشد در جمیع جوانب یعنی ده ذرع در جانب یمین و ده
ذرع در جانب یسار و هم چنین در پیش و عقب در اینصورت کراهت منتفی است و هم چنین است هرگاه
بُعد میان مصلی و مقابر نبوده باشد لکن حایلی میان مصلی و مقابر بوده باشد در اینصورت باز کراهتی
نخواهد بود لکن بشرط انکه ارتفاع حایل در جمیع جوانب بقدر قامت مصلی بوده باشد و اما هرگاه ارتفاع
ان کمتر از این مقدار بوده باشد از بسیاری از فقها ظاهر می شود انتفای کراهت در اینصورت باز و این
خالی از اشکال نیست و اما مثل انداختن فرش بر روی قبر یا انداختن مثل عبا و نماز بعد از ان ظاهر
اینست اینقدر کفایت نکند در رفع کراهت بنا برین پس حکم بعدم کراهت نماز در رواق در اماکن
متبرکه بجهة انکه فرش بر روی قبرها انداخته شده مشکلاست بلکه ممکن نیست مطلب ثانی انست جماعتی
از فقها مثل شیخ مفید و شیخ طوسی اعلی الله تعالی مقامهما تصریح فرموده اند بکراهت اتیان نماز بسوی
قبر امام علیه السلام یعنی قبر معصوم را پیش روی خود قرار دهد نماز بعمل اورد مکروه هست و این باعتقاد حقیر
ضعیف است بلکه نماز در عقب قبور ائمه علیهم السلام مستحب است بلکه میتوانم گفت نماز در عقب قبور ائمه
علیهم السلام افضل از نماز در مساجد است چنانچه وجه اینرا بتفصیل تمام در مطالع الانوار بیان نموده ایم نهم
از مواضع مذکوره موضعی است که مهیا شده باشد بجهة اتش افروختن اعم از انکه از معابد اهل ضلال بوده
باشد یا نه و مقتضای کلام ابی الصلاح حرمتست و مشهور ما بین فقها کراهتست بلکه چنانچه مکروه است
نماز در بیوت النیران مکروه هست اتیان بنماز در مکانیکه پیش روی مصلی اتشی بوده باشد خواه مشتعل
بوده باشد یا نه بلکه حکم بکراهت ثابت است اگرچه چراغی مواجه او بوده باشد یا اتشی توی منقلی بوده
باشد که مقابل این شخص بوده باشد اگرچه شعله نداشته باشد و هم چنین حکم بکراهت ثابتست اگرچه در مقابل
این شخص قندیلی اویخته باشد که در ان فتیله روشن کرده باشند و مقتضای اطلاق کلمات اصحاب ثبوت کراهتست
خواه مصلی از اولاد عبده اوثان بوده باشد یا نه بلی در توقیع وقیع رفیع مروی در کمال الدین و احتجاج

ازامام

از امام زمان جناب صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه تفرقه فرموده اند ما بین انکه از اولاد عبده اصنام و نیران بوده باشد
یا نه و حکم بعدم جواز اگر محمول بر کراهت شود مختص فرموده اند در حق اول بنا برین ممکن است که حکم کرده شود با
نتفای کراهت در حق بنی هاشم دهم خانه است که در ان شراب یا مسکر دیگر بوده باشد اعم از اینکه انجا نه مهیا
شده باشد بجهة این یا نه معلوم است حکم بکراهت در صورتیست که شراب تعدی بلباس مصلی یا بدن او ننماید
و اما در صورت تعدی ظاهر است که جایز نیست مگر بعد از ازاله و تطهیر یازدهم جواد طرق است یعنی راههای
وسیع بلکه مطلق راهها خواه در حین مرور ماره بوده باشد یا نه مخفی نباشد حکم بکراهت در صورتیست
که زاحم ماره نبوده باشد و اما در صورت مزاحمت پس جایز نیست بلکه نماز باطلاست دوازدهم خانهای مجوس است
که کوان بوده باشند و در نسبت که خانه یهود و نصاری نیز چنین بوده باشد اگرچه احادیث در باب یهود و نصاری
مختلفاست ظاهر اینست وجه ان تنبیه بر اختلاف مراتب مرجوحیت بوده باشد باین معنی که کراهت نماز در خانهای
مجوس شدیدتر بوده باشد و در خانهای یهود و نصاری کمتر بوده باشد سیزدهم بیع و کنایس است بیع بباء موحده
مکسوره و یای مثناة تحتانیه مفتوحه جمع بیعه است بکسر باء و سکون یا و کنایس جمع کنیسه است اختلاف
کرده اند علما در معنی این دو لفظ از بعضی ظاهر می شود که بیعه معبد نصاری است و کنیسه معبد یهود است و ظاهر
از صاحب قاموس انست که بیعه معبد نصاری است و کنیسه مشترکست ما بین یهود و نصاری و ظاهر از صاحب صحاح
انست که هر دو مشترکست ما بین هر دو فرقه و بعضی بعد از قول باشتراک هر دو در هر دو تفصیل داده اند که بیعه معبد
صغیر یهود و نصاری است بمنزله مسجد محله نسبت بمسلمین و کنیسه معبد کبیر این دو فرقه است بمنزله مسجد جامع در
حق مسلمین بعد از معرفت معنی لفظین علما اختلاف کرده اند در کراهت نماز در بیع و کنایس و جماعتی از فقها
قایل شده اند بعدم کراهت و جمعی کثیری از قدمای اصحاب قایل شده اند بکراهت ظاهر قول ثانی است پس نماز در انها
مکروه هست و کلامیکه هست در اینمقام اینست که ایا دخول در انها و نماز در انها موقوفست بر استیذان
از اهل انها یا نه ظاهر اینست که توقف نداشته باشد چهاردهم مذابح حیواناتست یعنی مواضعیکه مهیا شده
است بجهة ذبح نمودن حیوانات و ظاهر می شود از ابی الصلاح که نماز در مذابح حیوانات حرام میدانند پس
اجتناب احوط خواهد بود پانزدهم مکانی است که در انجا تصویری بوده باشد بدانکه کلمات علما در این مقام مختلفست
ظاهر از کلام ابی الصلاح انست که اتیان کردن بنماز در اوطاقیکه در ان صورت نقش شده باشد حرام است و ظاهر
کلام انها هم حرمت است خواه پیش روی مصلی بوده باشد یا نه و انچه ظاهر می شود از بسیاری از فقها کراهتست
در صورتیکه پیش روی مصلی بوده باشد خواه نقش در دیوار او طاق بوده باشد یا نه مثلا اینکه پیش روی مصلی
پشتی بوده باشد که صورت در روی ان نقش شده باشد و اما هرگاه صورت در جانب یمین مصلی یا یسار

او یا پشت سر او واقع شود ظاهر اینست نماز در چنین صورت مکروه نبوده باشد و هم چنین هرگاه پیش روی
بوده باشد لکن در چنین نماز پرده یا چیز دیگر بر روی آن صورت بیندازد که مستور شود ظاهر اینست که کراهت
نداشته باشد و در صورتیکه هرگاه ستر آن ممکن نبوده باشد و تبدیل آن بمکان دیگر نیز ممکن نبوده باشد در این
صورت هرگاه راس آن صورت را قطع نماید ظاهر اینست همین قدر کفایت بکند در رفع کراهت مخفی نماند چنانچه
مکروه هست نماز در صورتیکه پیش روی مصلی صورتی بوده باشد هم چنین مکروه هست نماز بر فرشی که در آن
صورت نقش شده باشد در وقتیکه در حال از احوال نماز چشم مصلی بر آن صورت واقع شود و اما هرگاه جای
نمازی بر روی آن فرش بیندازد بنحوی که آن صورت مستور بشود کراهتی در اینصورت نخواهد بود و همچنین هرگاه
چشم از صورت را حفظ نماید یا سر او را قطع نماید در اینصورت نیز کراهت منتفی میشود اگر چه متمکن از تبدیل مکان
بمکان دیگر یا متمکن از ستر آن صورت بوده باشد شانزدهم اندرون خانه کعبه و پشت بام انست که اتیان بنماز فریضه در هر دو
مکروه است چنانچه در مبحث قبله بیان شد هفدهم مرابط خیل و بغال است یعنی جائیکه اسب و قاطر را می بندند از برای
علف خوردن و آرام گرفتن انها و ظاهر از کلام ابی الصلاح عدم جواز اتیان بنماز است در اینها و هم چنین در مرابض
غنم و مرابط بقر یعنی جائیکه خوابگاه گوسفند است و جائیکه گاو را می بندند پس اجتناب از همه اینها بهتر خواهد
بود اگر چه از حدیث صحیحی ظاهر می شود عدم کراهت نماز در مرابض غنم هجدهم مکانیکه در آنجا مصحفی مفتوح بوده باشد
یعنی مکروه است نماز کردن در چنین مکانیکه پیش روی مصلی مصحفی مفتوح بوده باشد تا آنکه آن مصحف را هم
بگذارد در آنوقت کراهت منتفی میشود بدانکه حالا اگر چه متبادر از لفظ مصحف قرآن است لکن در اصطلاح اعم از قرآنست
چنانچه ایمائی دارد بر این مطلب آیه شریفه ان هذا لفی الصحف الاولی صحف ابراهیم و موسی و در حدیثی از جناب
امام جعفر صادق ع روایت شده که فرموده مصحف فاطمه علیها السلام در انست مثل قرآن شما سه مرتبه الحدیث مجملا اگر
چه ظاهر از لفظ مصحف قرآن است لکن ظاهر اینست که مراد در این مقام اعم از آن بوده باشد پس کراهت نماز ثابت
خواه پیش روی این شخص قرآنی مفتوح بوده باشد یا کتابی مفتوح بوده باشد بلکه دور نیست که حکم بکراهت ثابت
بوده باشد اگر چه کاغذ مکتوبی در پیش روی مصلی بوده باشد و این کراهت منتفی می شود بهم گذاشتن آن
یا بگذاشتن آن در موضع دیگر که پیش روی مصلی نبوده باشد مخفی نماند حکم بکراهت ظاهر اینست که ثابت بوده
باشد خواه این شخص قاری بوده باشد یا نه بعضی از فقها تخصیص داده اند بقاری لکن این مدفوع است باطلاق
نص بلکه حکم ثابت است اگر چه در شب تار بوده باشد بلکه چنین است اگر چه مصلی کور بوده باشد نوزدهم مکانیست
هرگاه مصلی در آن بایستد پیش روی او دیواری بوده باشد که در آن دیوار رطوبتی ظاهر شده باشد از بالوعه دور
نیست که اختصاص برطوبت بیت الخلا نداشته باشد بلکه نماز کردن مکروه بوده باشد در مکانیکه پیش روی مصلی

دیواری

دیواری بوده باشد که در آن دیوار رطوبتی ظاهر شده باشد از بالوعه خواه چاه بیت الخلا بوده باشد یا غیر آن بیستم مکانیست
که اگر مصلی در آن بایستد پیش روی او آهنی بوده باشد خواه از جمله اسلحه بوده باشد مثل شمشیر و کارد و تفنگ
یا غیر سلاح بوده مثل خود آهن بیست و یکم خانه که در آن سگ بوده باشد مگر آنکه کلب صید بوده باشد که این قسم از سگ
مستثنی شده است در حدیث بیست و دوم مکانیست که سمت قبله آن انسانی بوده باشد باین معنی که اگر کسی در آن مکان
بایستد مواجه او انسانی باشد خواه زن بوده باشد یا مرد بیست سیم مکانی است که سمت قبله آن دری مفتوح باشد
بعبارة اخری مکروه هست نماز بجانب بابی که مفتوح بوده تا حال بمستند این از اخبار برنخورده ایم محقق مرحوم این را
نسبت بابی الصلاح داده است و فرموده است چونکه او از اعیان فقهاست متابعت او در این باب نمودن
عیبی ندارد و علامه فرموده اند اگر چه صحیح است لکن این مطلب را در کتاب ابی الصلاح که مسمی بکافی است ندیده ایم بدانکه
مناسب اینست که ختم این مبحث شود در بیان دو مطلب اول انست که ثقة الاسلام حدیث صحیحی در کتاب کافی ذکر فرموده که آن
حدیث مشتمل است بر کراهت نماز در سه موضع که بیدا است و ذات الصلاصل و ضجنان ان سه موضع مابین مدینه
مشرفه و مکه معظمه است اما بیداء پس ان موضعی است که کسی که از مدینه بمکه میرود بعد از آنکه از مسجد شجره که محل
احرام است گذشت بفاصله اندکی بالا میرود اول حد آن از جانب مدینه که بمکه میرود بعد از معرس نبی صلی الله علیه
و آله است یعنی بعد از آنکه از معرس نبی که در دست چپ واقع است گذشت داخل در بیدا می شود و این همان موضعی است
که جناب رسول خدا صلعم در آن موضع رفع صوت بتلبیه میفرمودند و آخر حد بیداء نسبت بکسی که از مدینه بمکه
میرود ذات جیش است که انشاء الله تعالی لشکر سفیانی در آنجا هلاک شده بزمین فرو میروند و اما ضجنان
پس آن کوهی است نزدیک مکه معظمه و اما ذات صلاصل پس آن میان آن دو موضع واقع است مطلب ثانی
در بیان ستره است بدانکه مستحب است در حق هر مصلی خواه مرد باشد یا زن خواه نماز بجماعت بوده باشد یا فرادی
مفروضه بوده باشد یا مندوبه ستره پیش روی خود قرار بدهد در صورتیکه احتمال مرور مرور کننده در آنجا قائم
بوده باشد خواه مرور کننده انسان بوده باشد یا حیوان صغیر بوده باشد یا کبیر پس هرگاه مانع بوده باشد
چیزی پیش روی او و مرور نخواهد نمود ظاهر اینست در اینصورت استحباب ثابت نبوده باشد توضیح مرام
مقتضی نقل کلام است در سه مبحث اول در بیان چیزیست که بآن ستره متحقق میشود دوم در کیفیت انست
سیم در فایده ان اما اول پس میگوئیم ظاهر اینست که متحقق می شود ستره بهرچه گذارده شود پیش روی مصلی
خواه پشتی بوده باشد یا جامه یا کتاب یا سنگ یا عصا یا تسبیح یا غیر آن بلکه متحقق می شود نیز بدلک ساختن
محل سجده را بدیواری یا ستونی و مثل اینها بلکه بخط کشیدن پیش رو نیز متحقق می شود و اما کیفیت ان
پس در غیر عصا و خط ظاهر است و اما مثل عصا و نیزه ظاهر اینست که مخیر بوده باشد بفرو بردن نیزه

وعصا را در زمین چنانچه بزو بردن حاصل میشود هم چنین حاصل می شود با نداختن در روی زمین لکن بطریق
عرض نه بطریق طول و هم چنین است حال در خط یعنی خط را عرضا بکشد نه باستقامت قبله و از بعض اعلام
نقل شده که خط مدور بکشد باین نحو که محیط بمحل سجده بوده باشد یا طولا باستقامت قبله یا عرضا بشکل
هلال بکشد و اما فایده ستره پس میگوییم فایده ان رفع مرجوحیت از نماز است در صورت تحقق مرور و
تعلق نهی است بذوی العقول از مرور توضیح این اجمال انست که هرگاه کسی در موضعی اتیان بنماز نماید سکی
مثلا از پیش روی ان شخص عبور نماید اگر این شخص بنحویکه مذکور شد ستره قرار داده باشد این عبور سلک موجب
مرجوحیت نماز او نمیشود و الا نماز او مرجوح خواهد بود و اگر عبور کننده از ذوی العقول و مکلف بوده باشد
وضع ستره موجب این می شود که نهی از عبور باو تعلق میگیرد پس اجتناب از عبور خواهد نمود و اگر فرضا
اجتناب ننماید این شخص عابر مباشر مرجوح خواهد بود در صورت تحقق ستره موجب مرجوحیت نماز مصلی
نخواهد بود بخلاف اینکه هرگاه وضع ستره ننموده باشد در اینصورت نهی از مرور در حق ان شخص مار
نخواهد بود پس ان مرجوح نخواهد بود و نماز متصف بوصف مرجوحیت خواهد بود بدانکه مستحب است که
مصلی نزدیک بستره بایستد و بعضی از فقها تحدید فرموده اند بمقدار خوابگاه گوسفند و مرحوم شهید
در ذکری فرموده اند که ستره امام مغنی میگردد از ستره مامومین استدلال فرموده اند بر این بدو دلیل اول
انکه جناب رسول خدا صلی الله علیه و اله امر نفرموده اند ماموین را بستره دوم انستکه ظهر هریک از ماموین
ستره است در حق ماموم دیگر اول شهادت بر نفی است و من الذی احاط علما بذلک و ثانی بر فرض تسلیم در صف
اول جاری نیست و بعلاوه نصوص وارده در مسئله مطلق است شامل ماموم نیز هست **فصل ششم** در بیان چیزی
که سجده بر ان صحیح است و در ان چند مبحث است **مبحث اول** جایز نیست سجده مگر بر زمین یا چیزیکه از زمین
روییده باشد بشرط انکه ماکول یا ملبوس نبوده باشد پس سجده بر پشم و استخوان و گوشت و جلود و فروش
و حریر و صدف و مروارید و طلا و نقره و عقیق و فیروزج و اهن و فولاد و مس و نحو اینها جایز نخواهد بود
و تفاوتی نیست در عدم جواز سجود بر غیر ارض ما بین اینکه هیچ ارض نبوده باشد یا انکه در اصل ارض بوده باشد
لکن باستحاله خارج از ارضیت شده باشد مثل جمله از چیزهائیکه مذکور شد پس سجده لابد لازم است که بر ارض
بوده باشد یا بر نبات از ارض بتفصیلیکه مذکور خواهد شد لکن اجزای ارض گاهست بجهة اقتران ببعض خصوصیات
مختلف میشود در رجحان و مرجوحیت مثل تربت جناب سید الشهدا صلوات الله و سلامه علیه که سجده بر ان ترجیح دارد
بجمیع قطعات ارض عالم بدانکه اجزای زمین مختلفست در خروج از وصف ارضیت و عدم خروج ان بعضی مقطوع
بر است که خارج از ارض شده مثل طلا و نقره و امثال اینها پس تشکیکی در عدم جواز سجود بر امثال این نیست و

بعض

بعضی تشکیکی نیست در عدم خروج مثل غالب اجزای ارض تشکیکی در جواز سجود در این نیست بجهة انکه منحصر است
که مقصود سجده بر قطعه و جزئی از ارض است خواه متصل بکره ارض بوده باشد یا منفصل و بعضی محل تشکیک
است مثل اجر و کوزه و سنگ و اجزای اینها ظاهر عدم خروج از ارضیت است پس سجده بر اینها جایز خواهد بود
بلکه ظاهر از کلمات جماعت از فقها انست که جواز سجود بر خزف محل خلاف ما بین فقها نبوده باشد و همچنین است
سجده بر گچ ان نیز محل خلاف نیست بعلاوه جواز سجود بر حصی که عبارت از سنگ ریزه بوده باشد مدلول
علیه است بجمله از احادیث معتبره و اما سجود بر گچ پس این محل خلاف است ظاهر اینست که جایز بوده باشد وجه
این در مطالع الانوار مفصلا مذکور است لکن اجتناب در صورت تمکن از غیر اقرب بسداد و اوفق بطریق
احتیاطات **مبحث دویم** در سجود بر نباتات بدانکه ظاهر اینست که سجده بر هر نباتی جایز بوده باشد مگر
نباتی که ماکول یا ملبوس بوده باشد که سجده بر ان جایز نیست و این در صورتیکه در جمیع بلاد ماکول بوده باشد
ظاهر است و اما هرگاه فرض شود چیزی در بلدی ماکول هست و در بلد دیگر ماکول نیست ایا حکم هر بلدی
تابع حال ان بلد خواهد بود پس حکم می شود در بلدیکه ماکول هست بعدم جواز سجود بر ان در حق اهل ان بلد
و بجواز سجود بر ان در حق اهل بلد دیگر یا خیر بلکه همینکه ماکول در بلدی شد حکم می شود بعدم جواز سجود بر ان اگر
چه بالاضافه باهل بلدی بوده باشد که ان در ان بلد ماکول نبوده باشد ظاهر ثانی است و اما هرگاه فرض شود
نباتی دو حالت داشته باشد یکی از دو حالت ماکول بوده باشد بخلاف حالت دیگر پس تنقیح مقام مقتضی
اینست که گفته شود نباتات بر چهار قسم است اول انستکه ماکول است بدایة و نهایة مثل بسیاری از اقسام
بقولات دویم مقابل انست که ماکول نیست لا بدایة و لا نهایة مثل غالب اقسام گیاهها و برگ بسیاری از اشجار
حکم در این دو قسم ظاهر است باین معنی که سجده بر قسم اول جایز نیست در جمیع احوال و در قسم ثانی جایز است
کذلک سیم انست که ماکول است بدایة لا نهایة مثل برگ مو و پوست بادام و پوست خربزه در این قسم ظاهر
اینست که حکم هر حالتی تابع ان حالت است پس سجده بر برگ مو در اوایل احوال جایز نخواهد بود بخلاف
اواخر که جایز است و اما مثل خربزه و بادام و پسته و فندق که پوست اینها ماکول است در اول نه در اواخر پس سجده بر انها
در اول احوال جایز نیست و هم چنین است در اواخر لکن مادامیکه متصل باصل است پس بادام مادامیکه شکسته
نشده میگوییم سجده بر پوست ان جایز نیست و هم چنین است پسته و فندق و گردو و بعد از انکه شکسته شد
و مغز ان اخراج شد در اینوقت سجده بر مغز انها اگرچه جایز نیست لکن سجده بر پوست انها در اینحال که منفصل
از مغز شده جایز خواهد بود و هم چنین پوست خربزه مادامیکه متصل است باصل خواه پاره کرده باشند یا نه سجده بر ان جایز نیست و اما بعد از پاره کردن و جدا کردن ماکول ان از پوست در اینوقت ظاهر اینست

واصدا وتیم

کسجود بران پوست جدا شده از اصل جایز بوده باشد قسم چهارم عکس اینست باین معنی که ماکول نیست بدایة لکن
ماکول است نهایة وبعبارة اخری که حالت ماکول بودن مسبوق است بحالت غیر ماکول بودن مثل خرما و زیتون
و برو نحو اینها و این قسم ظاهر اینست که سجده بران جایز نیست در جمیع احوال نظر باینکه صادق است در حق همه در
جمیع احوال که ماکول است مخفی نماند از انچه مذکور شد حکم گندم و جو و شلتوک ظاهر شد باین نحو که سجود بر اینها
جایز نیست خواه قبل از ازاد کردن بوده باشد یا بعد بلکه سجده بر اینها جایز نیست اگرچه از پوست در نیاورده
باشند واما پوست اینها پس ظاهر اینست که سجده بر اینها جایز نیست در حال اتصال باصل و جایز است بعد از
انفصال از اصل و قول بجواز سجده بر حنطه و شعیر قبل از ازاد نمودن ضعیف است و انچه مذکور شد در حکم ماکول
بود واما ملبوس بدانکه نباتی که بالفعل ملبوس بوده باشد چنین چیزی وجود ندارد پس مراد از ملبوسی که در
اخبار استثنا شده انست که در ان قوه و استعداد ملبوس بودن متحقق بوده باشد توضیح مقال مقتضی
اینست که گفته شود نباتات بعد از اشتراک کل بر اینکه در اقسام نباتات نباتی نمیباشد که بالفعل ملبوس بوده
باشد منقسم می شود بدو قسم یک قسم انست که قوه ملبوسیت در ان متحقق است مثل پنبه و کتان و قسم دیگر
انست که چنین نیست مثل غالب اقسام گیاه تشکیکی در جواز سجود در قسم ثانی نیست و کلامیکه هست در قسم
اول است باین معنی هیهنا استعداد ملبوس بودن کفایت میکند در حکم بعدم جواز سجود یا نه مختار اول است
پس سجده بر قطن و کتان جایز نخواهد بود خواه قبل از غزل بوده باشد یا بعد قبل از بافتن بوده باشد
یا بعد و قول بجواز سجود بر قطن و کتان قبل از غزل ضعیف است و اضعف از اینقول بجواز سجود است اگرچه
بعد از غزل بلکه بعد از بافتن بوده باشد و اینقول شاذ است و هرگاه فرض شود چیزی بافته شده باشد
از معتاد اللبس و غیر معتاد اللبس مثل لیف خرما در اینصورت اگر جبهه در حال سجود واقع شود بر غیر معتاد
اللبس سجده صحیح خواهد بود بخلاف اینکه جبهه واقع شود بر معتاد اللبس پس در اینصورت صحیح نخواهد بود
و از این قبیل است حصیر پس هرگاه قدر مجزی از جبهه واقع شود بر ان گیاه که حصیر از ان بافته شده صحیح است
و اگر واقع شود بر ریسمان تنها یا بر ریسمان و ان گیاه باهم صحیح نخواهد بود مبحث سیم در بیان جواز
سجود است بر کاغذ بدانکه اگرچه مقتضای بعض از کلمات سابقه عدم جواز سجده است بر چیزی که خارج از ارض
و نبات بوده باشد لکن جواز سجود بر کاغذ بدلیل خاص ثابت شده است خواه ماخوذ شده باشد از چیزیکه سجده
بران جایز باشد یا نه مثل کاغذی که معمول از قطن و کتان بوده باشد بلکه ظاهر اینست که سجده بر کاغذ جایز بوده
باشد اگرچه ماخوذ از حریر بوده باشد لکن اجتناب از این با تمکن از غیر مقرون باحتیاط است و قول باختصاص
جواز بکاغذیکه ماخوذ بوده باشد از چیزیکه سجده بران صحیح بوده باشد بسیار ضعیف است بلی هرگاه کاغذ در ان

چیزی

چیزی نوشته باشد خالی از ان نیست ما به الکتابة یا چیزیست که سجده بران جایز است مثل تربت حسینیه علی مشرفها
الاف السلام والثناء والتحیة یا از کل دیگر یا از چیزیست که سجده بران جایز نیست مثل مرکب و علی التقدیرین
الاخیر یا کتابت محیط بر سطح کاغذ هست بطوریکه موضع خالی از کتابت باقی نمانده که کفایت نماید در
صحت سجود یا مانده است پس مسئله متصور به چند صورت میشود اول انست که ما به الکتابة از
چیزیست که سجده بران جایز است در اینصورت شبهه در جواز ان نیست خواه موضعی از کاغذ باقی بوده
باشد یا نه دوم انست که ما به الکتابة غیر انست یعنی چیزیست که سجود بران جایز نیست لکن موضعی از
کاغذ خالی از کتابت است که وضع جبهه بران کفایت میکند در سجده در اینصورت باز جایز است
درصورتیکه جبهه واقع شود بر موضع خالی از کتابت سیم مثل ثانی است لکن کتابت مستوعب سطح
کاغذ است یعنی موضع خالی از کتابت بمقدار مذکور نیست در این صورت ظاهر اینست که سجده صحیح
نبوده باشد پس عدم جواز مختص است باینصورت در تتمه دیگر جایز است با کراهت بلکه ممکن است قول
بانتفای کراهت درصورتیکه ما به الکتابة ما یصح السجود علیه بوده باشد و ظاهر اینست این کراهت مختص
بوده باشد در حق قادر مبصر پس در حق غیر جایز است من غیر کراهت بنابراین کراهت در حق غیر قاری
ثابت نیست و همچنین در حق قاری در وقت ظلمت چنانچه در حق اعمی ثابت نیست اگرچه قاری و سجده
در روز بوده باشد مبحث چهارم در بیان حکم سجده است با ظهور مخالفت بدانکه هرگاه کسی وضع جبهه
نمود بچیزی باعتقاد انکه ان چیزیست که سجده بران صحیح است بعد از ان فساد اعتقاد او ظاهر شد
مشخص شد که سجده بران جایز نبوده خواه باعتبار ذات ان بوده باشد مثل اینکه معلوم شد که ان
استخوان بوده مثلا یا باعتبار وصف ان مثل انکه مشخص شد که چوب نجس بوده است یا باعتبار هر دو
هم بحسب ذات و هم بحسب صفت در اینصورت خالی از این نیست این ظهور فساد اعتقاد یا در اثنای سجده
است یا بعد از رفع راس از سجده در صورت اخیره در سجده واحده است یا در سجدات متعدده و اگر در
اثنای سجده بوده باشد یا قبل از اتیان بذکر واجبست یا بعد از ان و علی التقدیرین یا متمکن است با عدم رفع
راس از تدارک باین نحو که پیشانی خود را بکشد تا برساند بچیزیکه سجده بران صحیح بوده باشد یا ان چیز را
بیاورد در زیر جبهه خود قرار دهد یا متمکن نیست اگر متمکن بوده باشد پس در این مقام چند احتمال است
اول انست که عالم شد بحقیقت حال قبل از اتیان بذکر واجب و متمکن است از رسانیدن جبهه بچیزیکه سجده
بران صحیح است در اینصورت ظاهر اینست که لازم بوده باشد که پیشانی خود را بکشد تا برساند بچیزیکه
سجده بران صحیح بوده باشد بعد از رسانیدن بان انوقت اتیان بذکر واجب نماید و هرگاه فرض شود در این

صورت این شخص متمکن بوده باشد از رساندن چیزیکه سجده بران صحیح بوده باشد بجبهه آیا این جایز خواهد بود
بنابراین این شخص مخیر خواهد بود مابین رساندن جبهه را بان چیز یا رساندن آن بجبهه ممکن است تفصیل
داده شود در این مقام باین نحو که اگر آن موضعیکه سجده بران صحیح است یا مساوی علو است با آن موضعیکه جبهه
بران واقع شده یا پایین تر است یا بلندتر و اگر مساوی بوده باشد در اینصورت اولی اینست که پیشانی را
بکشد تا برساند بان موضع مساوی که سجده بران جایز است مثلا اینکه سر را گذارده در اول بموضع از زمین
متنجس شد که آن موضع نجس بوده در اینوقت پیشانی را می کشد تا برساند بموضع طاهر و رساندن
چیزیکه سجده بران جایز است بجبهه نظر باینکه خالی نیست از رفع فی الجملة اجتناب از آن اگر لازم نبوده باشد
یقینا اولی خواهد بود و هم چنین است اگر موضعیکه پیشانی را بسوی آن میکشد اخفض از آن موضع
اول بوده باز اگر حکم بتعین کشانیدن پیشانی نکنیم یقینا اولی خواهد بود از رساندن چیزی را که سجده
بران صحیح بوده باشد به پیشانی بهمین جهت که مذکور شد و اما هرگاه بلندتر از آن موضع اولی بوده
باشد در اینصورت خالی از این نیست که علو یا قائم است یا بطریق سراشیب اگر اول است ظاهر اینست
که رساندن چیزی را که سجده بران صحیح است بجبهه اولی است از کشانیدن جبهه را بسوی آن موضع مرتفع
و این تفصیل در صورت اخفضیت نیز محتمل است و از آنچه مذکور شد مشخص می شود که اگر پیشانی را در اول
دفعه بر مثل تریاک دان بر نحی مثلا گذارده باشد و بعد از آنکه متنجس شد مهر را حرکت دادن تا موضع تریاک
دان قرار بگیرد اولی است از اینکه سر را از آنجا حرکت داده بمهر رساند دوم آنست که عالم شد بحقیقت
حال بعد از اتیان بذکر واجب در اینصورت ظاهر اینست که سجده این شخص صحیح بوده باشد چنانچه
هرگاه عالم بحقیقت حال نشده بود مگر بعد از رفع راس از سجود میگفتیم سجده آن صحیح است یعنی اتیان
بسجده و ذکر واجب در سجده را نموده است پس از این ظاهر می شود طهارت محل سجده مثلا شرط صحت ذکر است
در وقتیکه عالم بوده باشد قبل از اتیان بذکر واجب آنکه آن محل نجس است در اینصورت اتیان بذکر واجب در آن
محل جایز نیست و اما شرطیت مطلقه طهارت محل سجده مثلا بالاضافه بذکر ثابت نیست تا مثل صورت
مفروضه حکم توانیم نمود بفساد ذکر پس واجب باشد تدارک آن بعد از رساندن جبهه را بچیزیکه سجده بران صحیح
بوده باشد بلی در صورت مفروضه ممکن است که قایل بشویم برجحان جر جبهه تا برساند بچیزیکه سجده بران جایز
بوده باشد بجهة درک ذکر مستحب هرگاه اتیان ننموده باشد و اما بجهة تدارک ذکر واجب ظاهر اینست
که جایز نبوده باشد و از آنچه مذکور شد مشخص شد که اگر عالم شود بحقیقت حال بعد از رفع راس از سجده بی
اشکال سجده صحیح خواهد بود سیم آنست که عالم شود بحقیقت حال قبل از اتیان بذکر واجب لکن متمکن

نیست

نیست از رساندن جبهه بچیزیکه سجده بران صحیح باشد و نه از رساندن چیزی که سجده بران صحیح
بوده باشد بجبهه با عدم فعل منافی حکم در این مسئله خالی از اشکال نیست دور نیست که تفصیل داده
شود در این مقام مابین اینکه این در سجده آخر است یا در غیر آن علی التقدیرین با رفع راس متمکن خواهد
بود از تحصیل چیزیکه سجده بران صحیح باشد با عدم فعل منافی یا نه پس مسئله متصور بچند صورت می شود
اول آنست در سجده آخر است و با رفع راس متمکن از تحصیل ما یصح السجود علیه نیست در اینصورت
دور نیست که بگوییم سجده آن صحیح بوده باشد پس لازم است اتیان بذکر سجود نماید در همان حالت نظر
باستصحاب صحت و عدم ظهور شمول مستندیکه دلالت میکند بر اعتبار ارض یا نبات از چیزیکه
جبهه بران واقع می شود نسبت بانچه مفروض است در محل کلام دویم مثل همین است که مفروض شد
یعنی این واقعه در سجده آخر است و عالم بحقیقت حال شد قبل از ذکر واجب و در آن حالت متمکن نیست از
چیزیکه سجده بران صحیح بوده باشد لکن با رفع راس متمکن از آن خواهد بود در این صورت نیز ظاهر اینست
اتیان بذکر به همان حالت در حق او متعین بوده باشد رفع راس قبل از ذکر و عود بسجود بعد از
تحصیل چیزیکه سجده بران جایز بوده باشد در حق این واجب بلکه جایز نبوده باشد نظر بلزوم زیادتی
سجده با عدم ظهور دلیلی که دلالت بکند بر جواز آن سیم آنست که در غیر سجده آخر است لکن اگرچه
در آن حالت متمکن از تحصیل چیزیکه سجده بران جایز بوده باشد نیست اما بعد از رفع راس متمکن
از آن خواهد بود در این صورت نیز مثل دو صورت مذکوره اتیان بذکر واجب در همان حالت نماید
بعد از آن رفع راس نموده بعد از تحصیل ما یصح علیه السجود اتیان بما بقی از سجود نماید در این سه
صورت اگرچه بحسب ظاهر نماز صحیح است لکن اهتمام در امور دین مقتضی رعایت احتیاط است باعاده نماز
چهارم مثل صورت سیم است لکن میداند که با رفع راس نیز متمکن از تحصیل چیزیکه سجده بران صحیح بوده باشد
نیست با عدم فعل منافی در اینصورت نماز باطل خواهد بود در همان حالت سجود قطع عمل نموده بعد از رفع راس
استیناف نماز نماید مخفی نماند آنچه مذکور شد در جمیع اقسام من اولها الی آخرها در سجده بر نجس نیز جاری است
چنانچه اشاره بان نمودیم پس هرگاه سجده بر نجس نمود بعد از اطلاع بر آن یا بعد از رفع راس از سجود است
یا قبل اگر اول است سجود صحیح خواهد بود خواه بعد از نماز بوده باشد یا در اثنای نماز متمکن بوده باشد از اعاده
نماز در وقت یا نه در جمیع صور ظاهر اینست که نماز صحیح بوده باشد و قول بلزوم اعاده با بقای وقت
ضعیف است لکن رعایت این خالی از احتیاط نیست و اگر ثانی است یعنی علم بحقیقت حال قبل از رفع
راس از سجود است در اینصورت یا قبل از اتیان بذکر واجب است یا بعد از اتیان بان اگر بعد از اتیان

بذکر واجب بوده باشد ظاهر اینست که سجده صحیح بوده باشد اجتزاء بهمان نماید رفع راس نموده نماز را
تمام نماید و اکر قبل از اتیان بذکر واجب بوده باشد اکر در ان حالت متمکن بوده باشد از رسانیدن جبهه بچیز
پاکی که سجده بران صحیح بوده باشد یا درسانیدن ان الی الجبهه چنان نموده بعد از اتیان بذکر اتمام نماز نماید
و اکر در ان حالت متمکن از این نبوده باشد یا با رفع راس متمکن از این خواهد بود با عدم فعل منافی یا نه
علی التقدیرین این یا در سجود اخر است یا در غیر ان تفصیل الحکم بنحویست که بیان شد باین نحو که اکر در سجود اخر است
در همان حالت اتیان بذکر لازم نموده نماز را اتمام نماید خواه بعد از رفع راس متمکن از تحصیل الطاهر ما یصح
السجود علیه بوده باشد یا نه و اکر در غیر سجده اخر بوده باشد باز چنین نماید در صورتیکه متمکن بوده باشد
بعد از رفع راس از تحصیل ان و اکر متمکن نبوده باشد بعد از رفع راس از تحصیل با عدم فعل منافی در همان
حالت نماز را قطع نموده استیناف نماز نماید لکن احتیاط در دین مقتضی اعاده نماز است در صور اتمام
که مذکور شد **مبحث پنجم** هرگاه مصلی شروع بنماز نمود در حالتیکه متمکن بود از وضع جبهه بچیزیکه سجده
بران صحیح بود و در اثنای نماز عذری هم رسید که رفع تمکن از او شد مثل انکه بر روی فرش وسیعی
ایستاده مهری در وسط ان کذارده و مشغول نماز شد و در اثنای نماز طفلی امد و ان مهر را برداشت
و رفت امر این شخص در اینوقت مردد است ما بین انکه نماز را قطع نماید تا تحصیل چیزی نماید که سجده
بران صحیح بوده باشد یا نماز را بهمان حالت تمام نماید ظاهر تفصیل است در این مقام با این نحو
که این امر یا در ضیق وقت است یا در سعه وقت اکر در ضیق وقت است بحدیکه اکر نماز را قطع نماید
تا تحصیل نماید چیزی را که سجده بران صحیح بوده باشد درک نماز در وقت نخواهد نمود در اینصورت
ظاهر اینست که قطع نماز جایز نبوده باشد بلکه معین است که اتمام نماز نماید و در حین سجود سجده بر کف
یا ثوب بتفصیلیکه بیان خواهد شد نماید و اکر وقت موسع است معین است که نماز را قطع نماید بعد از
تحصیل چیزیکه سجده بران صحیح است استیناف نماز نماید **مبحث ششم** سابق بیان شد که سجده جایز
نیست مکر بر ارض یا نبات موصوف مخفی نماند از این قاعده استثنا شده چند چیز بعضی بعنوان
اطلاق و عموم و بعضی در وقتی دون وقتی بعبارة اخری بعضی جواز سجود بر ان ثابت است در حال
اختیار و اضطرار و بعضی مختص است بحالت ضرورت اول مخیر در یک چیز است و ان کاغذ است چنانچه
سابق بیان شد پس جواز سجود بر ان در جمیع احوال ثابت است اکرچه متمکن از ارض و نبات بوده باشد
دویم ثوب سیم کف مصلی است لکن این در صورتیست که متمکن از سجود بر ارض و نبات و کاغذ نبوده باشد
در اینصورت که متمکن از سجود بر اینها نبوده باشد جایز است سجده بر لباس خود نماید لکن لباسیکه معمول

ازقطن

ازقطن وکتان بوده باشد و همچنین جایز است در اینصورت سجده بر خود قطن وکتان نماید یا بر قطعه
کرباس اکرچه جزء ثوب نبوده باشد و اما ثوب معمول از حریر ظاهر اینست که جایز نبوده باشد اکرچه در
حین زمان بوده باشد و اما ثوب مصنوع از پشم و الوان دور نیست که سجده بران نیز جایز نبوده باشد
اکرچه در فصل برودت هوا بوده باشد و لکن با تمکن از سجده بر ثوب معمول از قطن وکتان چنانچه
بیان خواهد شد ظاهر اینست که لازم نبوده باشد که ثوب از خود مصلی بوده باشد اکرچه توهم می شود
از بسیاری از عبارات فقها اختصاص لکن ظاهر اینست که اختصاص مراد نبوده باشد مجملا ظاهر اینست
که سجده بر ثوب مخصوص جایز بوده باشد اکرچه ثوب از خود نبوده باشد بلکه ملبوس او نیز نبوده باشد
بنابراین چند احتمال در این مقام محتمل است **اول** انست که ثوب از خود مصلی بوده و ملبوس او نیز بوده باشد
دویم انست که ثوب مملوک او بوده لکن ملبوس دیکری بوده باشد **سیم** انست که ملبوس او بوده باشد لکن مملوک
غیر بوده باشد و نزد او بطریق عاریه یا اجاره بوده باشد **چهارم** انست مملوک غیر و ملبوس غیر بوده
باشد ظاهر اینست که در جمیع صور مذکوره سجده بر ثوب جایز بوده باشد مشخص است در صورت مملوکیت غیر
جواز سجود مختص بصورت اذن اوست و در جمیع صور سجده بر ثوب مقدم است بر سجده بر کف و با عدم تمکن
از سجده بر ثوب بتفصیلیکه مذکور شد و همچنین عدم تمکن از سجود بر قطن وکتان جایز است که سجده بر کف
خود نموده باشد ظاهر اینست که سجده بر ظهر کف متعین است پس سجده بر بطن کف جایز نخواهد بود
بلکه لازم است که بطن کف را بر زمین بکذارد و بر ظهر ان سجده نماید و مخیر است ما بین سجده بر کف دست
راست یا دست چپ هر یک را اکر خواسته باشد اختیار نماید و در صورت مستور بودن کف اکر مستور
بوده باشد بقطن وکتان سجده بران ساتر نماید بلکه احتیاط اینست نزع ان ساتر نموده بعد از ان
سجده بران ساتر نماید نه بر کف و اما هرکاه ان ساتر از غیر قطن وکتان بوده باشد مثل دستکش از پوست یا
از پشم در اینصورت حکم بجواز سجده بر روی ان ساتر مشکل است با تمکن از سجود بر قطن یا کتان یا ثوب منسوج
از انها بلکه جایز نیست و ظاهر اینست همین که متمکن از سجود بر ارض مثلا نیست سجده بر ثوب و با عدم تمکن
از ثوب سجده بر کف میتواند نمود خواه مانع از سجود بر ارض حرارت هوا بوده باشد یا برودت ان و حکم مختص
بحالت حرارت نیست چنانچه توهم می شود از بسیاری از عبارات مخفی نماند مناط در جواز سجود بر ثوب
یا بر کف عدم تمکن است از سجود بر ارض مثلا در جمیع وقت نماز یا نه بلکه همینکه در اول زوال متمکن از وضع
جبهه بر ارض نیست همان وقت میتواند سجده بر ثوب نمود اکرچه معتقد این بوده باشد که در اخر وقت
متمکن از وضع جبهه بر ارض خواهد شد ظاهر ثانی است اکرچه احتیاط در اولیست و همچنین است

حال در تبدیل مکان باین معنی فرض میکنیم در مسجد متمکن از سجود بر ارض نیست بجهت حرارت هوا لکن در سرداب
متمکن خواهد بود با وجود این میتواند سجده بر ثوب نماید یا نه بلکه لازم است تبدیل مکان نموده سجده
بر ارض نماید اگرچه ظاهر از ظواهر نصوص اولست لکن البته احتیاط در ثانی است حاصل الخ در این
مقام باید دانسته شود دانست که اگر متمکن از سجود بر ارض یا نبات غیر ماکول و ملبوس بوده باشد
یا کاغذ سجده بر غیر اینها جایز نیست و در صورت تمکن از هر سه نوع مخیر است مابین هر یک که خواسته باشد
اگرچه بعضی افضل از دیگری بوده باشد و هرگاه متمکن از هیچیک از این انواع ثلثه نبوده باشد در اینصورت
جایز است سجده بر قطن و کتان یا ثوب منسوج از اینها نموده باشد و در صورت عدم تمکن از اینها جایز است
سجده بر معدنیات نماید مثل آهن و فیروزج و امثال اینها و در صورت عدم تمکن از اینها جایز است سجده
نماید بر چیزیکه نه ارض بوده باشد و نه نبات و نه متحصل از اینها مثل پشم و ثوب معمول از آن و برف و امثال
اینها و در صورتیکه متمکن از هیچیک نبوده باشد آنوقت جایز است سجده بر ظهر کف نماید پس جواز
سجود بر پشت کف بعد از عجز از جمیع خواهد بود مبحث دهم واجبست محل سجده بنوعی بوده باشد
که جبهه بر آن قرار بگیرد پس سجده بر پشته ریگ و پنبه و وحل یعنی گل رقیق و امثال اینها که جبهه بر آن مستقر
نمیشود جایز نیست و اما هرگاه مضطر بوده باشد در چنین محلی ایستادن بنماز نماید لازم است ترک
سجده نماید و اکتفا نماید باشاره بسر بدل سجده ظاهر اینست که ایماء با ایماء در حال ایستاده جایز
بوده باشد پس لازم نیست که بنشیند بجهت ایماء و از الخ مذکور شد مشخص میشود که عدول از سجود با ایماء
در صورتیست که رقت گل بحدی بوده باشد که جبهه قرار نگیرد و اما هرگاه باین حد نبوده باشد مثل زمینی
که از بارش تر شده باشد لکن نه باین حد در اینصورت نماز در آنجا جایز خواهد بود و سجده را بطریق معهود
میباید بعمل آورد مبحث هشتم مخفی نماند اعتبار ارض یا نبات از ارض که ماکول و ملبوس نبوده باشد در محل
جبهه است نه محال سایر اعضای دیگر توضیح این اجمال آنست چونکه لازم است در حال سجده هفت عضو
بر زمین قرار گیرد و آنها جبهه و دو کف و دو زانو و سرهای دو انگشت بزرگ دو پا است چنانچه بتفصیل
در مباحث سجود بیان خواهد شد انشاء الله تعالی مراد در این مقام آنست که آنچه مذکور شد که میباید سجده
بر ارض یا نبات از ارض بوده باشد این مختص بمحل جبهه است اما سایر اعضا که مذکور شد چنین نیست
بلکه آنها اگرچه در حال اختیار بوده باشد بهرچه واقع شود اگرچه بر روی فرش و حریر و نحو آنها بوده باشد
جایز خواهد بود اگرچه نجس هم بوده باشد لکن مشروط بر آنکه رطوبتی نداشته باشد که تعدی نماید ببدن
یا بلباس مصلی مجملا عدم وجوب گذاشتن شش عضو مذکور را در حال سجود بارض و نبات از ارض محل تامل

نیست

نیست کلامیکه هست در استحباب آنست که آیا رعایت الخ واجب بود بالاضافه بجبهه مستحب هست بالاضافه
بهمه اعضای سته یا نه ظاهر جماعتی از اعاظم فقها اعلی الله تعالی مقامهم اولست پس مستحب خواهد بود
که دو دست و دو زانو و سرهای دو انگشت دو پا را در حال سجود واقع سازد بر چیزیکه سجده بر آن صحیح بوده باشد
و کلمات این بزرگواران اگرچه مطلق است لکن ظاهر اینست که باید مراد ایشان مرد بوده باشد چه در حق
زن کشف دو زانو در جمیع احوال نماز جایز نیست بلکه ستر آنها لازم است و این منافی حکم باستحباب وضع
آنهاست بر ما یصح السجود علیه مختار نزد حقیر اینست که استحباب رعایت این نسبت بدو کف ثابت است
پس مستحب اینست که کفها را در حال سجود بگذارد بچیزی که سجده بر آن صحیح بوده باشد اما نسبت بدو زانو
و دو انگشت دو پا ثابت نیست بلکه نسبت بزانو در بعض از صور رعایت این مخالف با احتیاط است
مبحث نهم در بیان اعتبار طهارت محل جبهه است بدانکه لازم است محلیکه جبهه بر آن واقع میشود پاک بوده
باشد پس هرگاه نجس بوده باشد سجده بر آن جایز نیست اگرچه نجاست غیر متعدیه بوده باشد بلکه اگرچه
نجاستی بوده باشد که معفو عنها بوده باشد در حال نماز مثل خونیکه کمتر از درهم بغلی بوده باشد مجملا
اعتبار طهارت محل جبهه در سجود محل تشکیک نیست و کلامیکه هست در اینست که آیا معتبر طهارت محل
کل جبهه است یا نه بلکه کفایت میکند در صحت سجود و صلوة طهارت محل مقدار معتبر از جبهه ظاهر دوم است
بیان این اجمال آنست آنچه که واجب هست آنست که جبهه را بگذارد بر چیزیکه سجده بر آن صحیح بوده باشد
بحدیکه صادق باشد که جبهه را بر آن چیز گذارده است بعضی تحدید کرده اند که بقدر درهم از جبهه لابد
منه است ظاهر اینست که چنین نبوده باشد بلکه صدق آن در اقل از آن نیز متحقق است بنا بر این
هرگاه فرض شود محلیکه جبهه بر آن واقع میشود نجس بوده باشد مگر محل قدری از جبهه که بوضع آن
قدر صادق است که جبهه را بارض مثلا گذارده سجده صحیح خواهد بود پس نجاست ما عدای آن مضر
بصحت نماز نیست پس معتبر در صحت نماز طهارت محل قدر معتبر از جبهه است نه محل کل جبهه لکن بشرط آنکه
نجاست علاوه باین قدر تعدی بمصلی نکند مگر در صورتیکه نجاست علاوه بر آن قدر نجاستی بوده
باشد که بعد از تعدیه معفو عنها بوده در نماز مثل اینکه خونی بوده باشد کمتر از درهم در اینصورت ظاهر
اینست که مضر نبوده باشد توضیح مقام مقتضی اینست که گفته شود در این مقام چند صورت است اول
آنست که محل کل جبهه طاهر بوده باشد تشکیکی در صحت در اینحالت نیست بلکه این اجل صور مسئله است
ثانی آنست که محل کل جبهه نجس بوده باشد شبهه در بطلان نماز در اینحالت نیست خواه نجاست متعدیه
بوده باشد یا نه در صورت تعدیه معفو عنها بوده باشد یا نه سیم آنست که محل قدر معتبر از جبهه طاهر بوده

باشد لکن علاوه بران قدر نجس باشد در اینصورت اگر انه نجاست تعدی بمصلی نکند نماز صحیح است و هم چنین
نماز صحیح است اگر تعدی بکند لکن بعد از تعدی نجاستی بوده باشد که معفو عنها بوده باشد در نماز و اما
هرگاه متنجس بوده باشد بنجاستی که تعدی نماید و معفو عنها نبوده باشد بی تشکیک نماز باطلست و اما
غیر جبهه از اعضای سته مذکوره پس طهارت محال انها معتبر خلو محال انها است از نجاست متعدیه
غیر معفو عنها پس هرگاه محال انها کلا او بعضا نجس بوده باشد لکن تعدی بمصلی نکند نه ببدن او و نه
بلباس او نماز صحیح خواهد بود و هم چنین است حال در صورتیکه تعدی بکند لکن بعد از تعدیه معفو عنها
بوده باشد در نماز و اما هرگاه نجس بوده باشد بنجاست متعدیه معفو عنها در اینصورت نماز باطل خواهد بود
بجهة رسیدن نجاست غیر معفو عنها بمصلی بحث دهم در بیان ترجیح انواع چیزهائی است که در حال اضطرار
سجده بر انها جایز نیست بلکه در صورتیکه ضرورت داعی شود بر سجده بر یکی از انها بدانکه هرگاه کسی متمکن از
سجده بر چیزیکه سجده بران صحیح بوده باشد نباشد و متمکن بوده باشد از سجده بر ثوب و نجس اختیار کدام
یک نماید میگوئیم این متصور بچند صورت میشود اول انست که امر مردد بوده باشد مابین سجود بر ثوب طاهر و ثوب
نجس در اینصورت سجود بر ثوب طاهر متعین است بی اشکال هرگاه هر دو از یک صنف بوده باشد مثل اینکه
هر دو از قطن بوده باشند یا هر دو از ابریشم بوده باشد و هرگاه مختلف در صنف بوده باشند مثل اینکه احدهما
از قطن بوده باشد و دیگری از ابریشم لکن نجس لباس ابریشمی بوده باشد در اینصورت نیز سجده بر لباس قطن متعین است
و اما هرگاه نجس لباس قطن بوده باشد و طاهر لباس ابریشم در این صورت نیز ظاهر اینست که سجده بر طاهر متعین
بوده باشد پس لازم است که سجده بر لباس ابریشم نماید دوم انست که امر مردد باشد مابین سجود بر نجس مایصح السجود
علیه و طاهر ما لا یصح السجود علیه مثل سجود بر ارض نجس و ثوب طاهر در اینصورت نیز ظاهر اینست که سجده بر طاهر
متعین بوده باشد پس سجده بر ارض نجس در این صورت جایز نخواهد بود و هم چنین است سجده بر نبات نجس یا کاغذ
نجس و ثوب طاهر اگر چه از ابریشم بوده باشد سیم انست که امر مردد بوده باشد مابین سجود بر نجس مایصح السجود علیه
مثل سجود بر ارض نجس و نجس ما لا یصح السجود علیه مثل سجود بر ثوب نجس ظاهر اینست که سجود بر نجس مایصح السجود علیه
متعین بوده باشد و سجود بر نجس ما لا یصح السجود علیه جایز نبوده باشد نظر باینکه مانعیت در اینجا از دو
راهست یکی باعتبار ذات ان چیز و دیگری باعتبار وصف که عبارتست از نجاست بوده باشد و مانعیت در اول
منحصر است باعتبار وصف چهارم انست که امر مردد بوده باشد مابین سجود بر نجس ما لا یصح السجود علیه مثل ثوب
نجس و سجود بر عین نجاست در اینصورت اگر چه مانعیت در هر دو طرف باعتبار ذات و وصف است لکن
ظاهر اینست که سجود بر نجس ما لا یصح السجود علیه متعین بوده باشد و سجود بر عین نجاست جایز نبوده باشد

خامس این صور هم

و از اینجا

و از اینجا متضح می شود در صورتیکه امر مردد شود مابین سجود بر متنجس مایصح السجود علیه و سجود بر عین نجس
البته سجود بر متنجس مایصح السجود علیه متعین است مجملا در صورتیکه امر مردد بوده باشد مابین سجود بر متنجس
و عین نجاست سجود بر متنجس متعین است خواه متنجس مما یصح السجود علیه بوده باشد یا مما لا یصح السجود علیه
و در هر دو صورت سجود بر عین نجاست جایز نیست و از جمیع انچه مذکور شد متضح می شود که با وجود تمکن از سجود
بر متنجس عدول از سجود بایماء جایز نیست پس قول بعدول از سجود بایماء در مثل اینصورت ضعیف خواهد بود
بلی هرگاه فرض شود که متمکن از سجود نبوده باشد مگر بر نجس العین در اینصورت ظاهر اینست که ایماء بدل سجود
متعین بوده باشد پس سجود بر نجس العین هرگز جایز نخواهد بود بخلاف متنجس که سجود بران جایز هست
در صورت عدم تمکن از سجود بر طاهر بتفصیلیکه دانسته شد کلامیکه در این مقام هست انست اما سجده
که بر متنجس جایز است در صورتیست که نجاست تعدی بمصلی نکند پس هرگاه نجاست از متنجس
تعدی کند بمصلی سجود بران جایز نخواهد بود پس لازم است عدول از سجود بایماء و در چنین صورت یا
انکه سجود بر متنجس جایز هست اگر چه نجاست تعدی نماید بمصلی ممکن است در این مقام تفصیل داده
شود مابین نجسی که معفو عنها بوده باشد بعد از تعدی بجبهه و غیر انکه اول بوده باشد بی اشکال
حکم شود بلزوم سجود و عدم جواز عدول بایماء و اگر ثانی بوده باشد باز تفصیل داده شود مابین کسیکه
جبهه او نجس بوده باشد قبل از شروع بنماز و متمکن از تطهیر نبوده باشد و کسیکه جبهه او طاهر
بوده باشد اگر اول بوده باشد باز حکم شود بسجود بران متنجس اگر چه موجب تعدی نجاست میشود بجبهه
نظر باینکه مفروض اینست که جبهه نجس است و دلیلی که منع کند از تزاید نجاست در نظر نیست و اگر ثانی
بوده باشد محل اشکالست اگر چه ممکن است باز حکم شود بتعین سجود نظر باینکه حرجی نیست مگر بتنجس
جبهه در اثنای صلوة و دلیلی که این حال مسوغ عدول بوده باشد بایماء در نظر نیست متضح است
که تکلیف بنماز ثابت است و دلیلی بر جواز عدول از سجود بایماء در اینحالت ظاهر نیست پس متعین است
نماز با سجود و اگر چه موجب نجاست جبهه شود در اینصورت اگر اتیان بدو نماز نماید یکی با سجود و دیگری
با ایماء بدل سجود شاید احوط بوده باشد و صلوة با ایما را مقدم دارد بر صلوة با سجود در صورتیکه
متمکن از تطهیر جبهه نبوده باشد و اگر متمکن از تطهیر بوده باشد نماز با سجده را مقدم بدارد بر نماز با ایماء
عجل الله تعالی فرج ولیه لرفع الشبهات و حل المشکلات بمحمد و آله السادات المسارات بحث یازدهم در حکم اشتباه
چیزیکه سجده بران صحیح است بچیزیکه سجده بران صحیح نیست بدانکه هرگاه ما یصح السجود علیه مشتبه شود
بما لا یصح علیه السجود بحسب وصف مثل انکه موضعی از زمین نجس شد و موضع نجس مشتبه شد بغیر ان

بتعین سجود هم

باشد مغصوب مشتبه شد بمغصوب در اینصورت یا مضطر است در نماز در انمکان یا نه اگر مضطر است بان معنی که متمکن از سجود بر موضع دیگر نیست بی اشکال سجده بر انموضع مشتبه بنجس جایز است بلکه لازم است نظر بانچه در سابق بیان شد که هر گاه متمکن نبوده باشد مگر از سجده بر ارض نجس در اینصورت سجده بر ارض نجس لازم است پس مشتبه بنجس بطریق اولی و این در صورتیکه متمکن از سجود بر ثوب طاهر نیز نبوده باشد ظاهر است و اما هر گاه متمکن بوده باشد از سجود بر ثوب طاهر پس حکم خالی از اشکال نیست نظر بانچه از سابق بیان شد در صورتیکه امر مردد بوده باشد ما بین سجود بر ثوب طاهر و ارض نجس متعین است سجده بر ثوب طاهر و با وجود ان سجده بر ارض نجس جایز نبود و مشتبه بنجس نیز در موضع محصور حکم نجس دارد و اما در مشتبه بمغصوب در این صورت که محل کلام است پس حکم بجواز سجود بر ان مشکل است بلکه دور نیست در چنین صورت ایماء متعین بوده باشد و هر گاه متمکن از سجود بر موضع دیگر بوده باشد خالی از این نیست یا ان اشتباه در موضع محصور است یا غیر محصور اما در موضع محصور مثل انکه یکموضع از اطاق نجس شده باشد و متمکن از نماز در او طاق دیگر بوده باشد یا یک او طاق در میان پنج او طاق نجس بوده باشد و اطاق نجس مشتبه شده باشد بغیر ان در امثال این دو صورت سجده در ان موضع جایز نیست پس لازم است که اتیان بنماز در موضع دیگر نموده باشد و اما هر گاه موضع غیر محصور بوده باشد ظاهر اینست که اجتناب واجب نبوده باشد و مراد بمحصور در این مقام انست که در اجتناب از سجود بر ان مشقتی نبوده باشد پس مراد بغیر محصور در این مقام بمقتضای مقابله انست که در اجتناب از ان صعوبتی بوده باشد و معیار در تحقق مشقت و عدم ان حال اغلب ناس است **فصل هفتم** در اذان و اقامه است و در این چند مبحث است **اول** در فضیلت انها است بدانکه اخبار از ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملک الغفار در فضیلت اذان و اقامه بسیار است در اینمقام اقتصار میشود بذکر قلیلی از ان نظر باینکه اطلاع بر ان موجب رغبت انسان و باعث تنبیه امثال ما غافلان است پس میگوئیم در حدیث صحیح از کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق ع مرویست که انحضرت فرموده که جناب فخر انبیاء و رسل صلوات الله علیه و اله فرموده هر کس در شهری از شهرهای مسلمانان یکسال اذان بگوید بهشت از برای او واجب میشود و در حدیث صحیح دیگر فرموده هر گاه اذان و اقامه بگوئی این باعث میشود که دو صف از ملئکه در عقب سر تو نماز میکنند یعنی دو صف از ملئکه اقتدا میکنند بتو در ان نماز و اگر اقتصار باقامه تنها نمائی یک صف از ملئکه در عقب تو نماز میکنند و در حدیثی وارد شده که امتداد ان صف ملئکه از مشرق است تا بمغرب و از مخزن اسرار ربانی جناب رسالت پناهی صلی الله علیه و اله روایت شده که انحضرت فرموده کسیکه اذان بگوید و مقصود او از گفتن اذان نبوده باشد مگر رضای الهی جل شانه خداوند عالم جل جلاله عطا

در حق م

میفرماید

میفرماید باو ثواب چهل هزار شهید و داخل میشود بسبب شفاعت او چهل هزار گناهکار در بهشت و هر گاه مؤذن که با معرفت بگوید اشهد ان لا اله الا الله دعا و استغفار میکنند در حق او هفتاد هزار ملائکه و مینویسند چهل هزار ملئکه در نامه عمل او ثوابیکه مترتب میشود بر گفتن اشهد ان محمدا رسول الله و اخبار در فضیلت اذان و اقامه بسیار است همین قدر که مذکور شد در این مقام کافی است و ظاهر است اینکه در صورتیست که با معرفت بوده باشد و معنی اشهد ان لا اله الا الله اینست که من شهادت میدهم کسیکه سزاوار معبودیت و پرستش بوده باشد منحصر است در ذات اقدس و جناب مقدس حضرت خلاق عالم عز شانه و ملتفت این بشود که ان معبود من چنین معبودیست که از جمله اثار قدرت ان معبود متعال است خلقت اسمان و زمین با عدم ماده و مدت و انتفای معاون و انصار و او است عالم بما فی الضمیر عالم بعباد و خطورات قلبیه بمحض خطور نزد او است عیان و اذعان بحقیقت این اعتراف در غالب احوال منفک نمیشود از دهشت و اضطراب بسبب تذکر سطوت و عظمت حضرت ذی الجلال و مناسب در مقام شهادت بر رسالت ان فخر موجودات انست که ملتفت بر جلالت ان نفس مطهر و ذات مقدس ان سید انبیا و رسل شده که چه جلالتی داشته که بشرافت رسالت از جانب حضرت رب العزت تعالی شانه مشرف شده و امین خداوند عالم جل جلاله شده در تبلیغ مرضیات و محبوبات و منهیات و مبغوضات بعالمیان موجودات متحمل است امین بودن از جانب خلاق عالم تعالی شانه در کافه امور سعادتی است فوق همه سعادات و شرافتی است اس کافه شرافات متحمل است که هر گاه حال مؤذن در وقت اذان و اقامه چنین بوده باشد نظر باحادیث مذکوره و غیر اینها اقتدا خواهند نمود باو ملئکه مقربین و فایز خواهد بود بسعادات و عطایای مذکوره از جانب خیر جوانب جهان افرین جل شانه پس عاقل فطانت قرین انست که خود را از شرافت این سعادات محروم ننماید و خسارت اینکسی است که خود را نظر بهواجس و وساوس شیطانیه از امثال این کرامات محروم گرداند اعاذنا الله تعالی شانه من الحرمان المقرون بالخذلان و اعاننا بفضله و کرمه للفوز باشرف ما یفوز به اولیاؤه فی غرفات الجنان بحق الکمل انبیائه و اولیائه الملجأ القاطبة الخلیقة من الانس و الجان **مبحث دویم** در ذکر اختلافی است بین علمای شیعه در حکم اذان و اقامه بوجوب و استحباب بچند قول **اول** انست که اذان و اقامه واجبست در نماز جماعت خواه نماز جهری بوده باشد مثل نماز مغرب و عشا و صبح یا اخفاتی بوده باشد مثل نماز ظهر و عصر و مستحب است در حال انفراد و اینقول نقل شده از شیخ مفید و شیخ طوسی و ابن براج و ابن حمزه و ابن زهره **دویم** انست که اقامه واجبست در جمیع نمازها و اذان واجبست در نماز جمعه و نماز صبح و نماز مغرب اگر چه این دو نماز فرادی بوده باشند و مستحب است در ظهر و عصر و عشا و اینقول حکایت شده از ابن جنید و ابن ابی عقیل **سیم**

است که اذان واقامه واجبست در نماز جماعت مطلقا و هم چنین واجبست در نماز صبح و مغرب اگرچه فرادی بوده باشد
و اذان مستحب است در نماز ظهر و عصر و عشا این قول ظاهر می شود از شیخ مفید در مقنعه چهارم انست که هر دو
مستحب است مطلقا خواه در نماز جماعت بوده باشد یا فرادی جهری بوده باشد یا اخفاتی جماعت واجب بوده
باشد مثل جمعه یا نه نماز قضائی بوده باشد یا ادائی و این مشهور ما بین فقهاست مختار ما بین اقوالست
مخفی نماند محل اذان واقامه قبل از نماز یومیه و نماز جمعه است دون سایر نمازها خواه واجب بوده باشد
یا مستحب خواه جماعت در ان واجب بوده باشد مثل عیدین در صورت حضور امام علیه السلام یا مستحب مثل
صلوات آیات مبحث سیم در فصول و مهیت اذان و اقامه است اما اذان بدانکه فصول ان هیجده است
چهار تکبیر در اول بعد از ان شهادت بر توحید و الوهیت بعد از ان شهادت بر رسالت هر یک دو
مرتبه و اما شهادت بر ثبوت ولایة در حق مشکوة معارف حق و یقین جناب حضرت امیر المؤمنین علیه
الصلوات من رب العالمین پس این از اجزای اذان نیست نه اجزای لازمه و نه اجزای مستحبه و ظاهر می شود
اتفاق فقها بر این مگر مرحوم علامه مجلسی نور الله تعالی مرقده در بحار فرموده که از اجزای مستحبه اذانست
لکن انصاف اینست که حکم بجزئیت ان ضعیف است اگرچه جزء مستحب بوده باشد لکن چونکه در کتاب احتجاج
حدیثی مذکور است که حاصل مضمون ان اینست هر گاه احدی از شما بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله پس باید
بگوید علی امیر المؤمنین بنابراین هر گاه کسی بعد از فراغ از شهادت بر رسالت بگوید اشهد ان علیا امیر المؤمنین
بقصد امتثال این حدیث نه بقصد اینکه جزء اذانست اتیان بمستحب مطلق کرده خواهد بود و چونکه جماعتی
از اعاظم فقها قدس الله تعالی ارواحهم مثل شیخ طوسی و علامه و غیر اینها فرموده اند که در اخبار شاذه
در مقام بیان اجزای اذان وارد شده اشهد ان علیا ولی الله بنابراین هر گاه مؤذن بعد از فراغ از
شهادت بر رسالت شهادت بر امارت و ولایت هر دو را جمع نماید باین نحو اشهد ان علیا امیر المؤمنین
و ولی الله موافقت بهر دو حدیث نموده خواهد بود لکن نه بقصد جزئیت اذان بلکه بقصد امتثال
این دو حدیث بجهة بعد از فراغ از شهادت بر رسالت از اجزای اذان سه حی علاست یعنی حی
علی الصلوة و حی علی الفلاح و حی علی خیر العمل باین ترتیب که مذکور شد هر یک دو مرتبه بگوید بعد از
ان دو تکبیر بعد از ان دو تهلیل باین دو تهلیل هیجده جزء اذان تمام می شود و اجزای اقامه مثل اجزای
اذانست تفاوتی نیست میان انها مگر بسبب سه چیز دو چیز در انتقاص و یکی در ازدیاد اول انست که تکبیر
در اول اقامه دو بار است و در اذان چهار دویم انست که تهلیل در اخر اقامه یکبار است و در اخر اذان
دو بار چنانچه بیان شد سیم انست که بعد از حی علی خیر العمل در اقامه زیاد مینماید قد قامت الصلوة را

دوبار

دو بار مبحث چهارم اذان و اقامه اگرچه بنابر مشهور و حق مستحب است لکن مبالغه و اهتمام در رعایت انها
میباید نمود خصوصا در صلوة جهریه سیما در نماز مغرب و صبح خصوصا در نماز جماعت نظر باینکه
جماعتی از اعاظم فقها قدس الله تعالی ارواحهم قایل بوجوب انها در جماعت شده اند بلکه صاحب غنیه
در این دعوی اجماع نموده پس مقتضای احتیاط عدم اخلال بانها است در جماعت و فرادی و در
نمازهای جهریه و عدم اخلال باقامه است مطلقا اگرچه منفرد بوده باشد و در نماز اخفاتی بوده باشد
لکن مواردی چند است که اذان در انها ساقط است چنانچه چند موردیست که اذان و اقامه هر دو ساقط
است اما مواردی که اذان تنها در ان ساقط است اول سفر است بدانکه تحمل در سفر نسبت باذان
و اقامه بدو طریق می شود اول انست که اتیان نماید باذان و اقامه لکن نه بطریق معهود بلکه
اقتصار نماید در جمیع فصول اذان و اقامه بیکی دویم انست که ترک اذان نماید بالمره و اقتصار
نماید باقامه بطریق معهود ظاهر اینست که هر دو قسم جایز بوده باشد لکن اتیان باقامه تماما و ترک
اذان بالمره اولیست از اینکه اتیان بهر دو نماید منقوصا بنابراین افضل انست که ترک اذان نموده بالمره
و اتیان باقامه نماید بطریق معهود پس اذان در سفر ساقط خواهد بود لکن سقوط در این مقام
بطریق رخصت است پس اتیان بهر یک از اذان و اقامه بطریق معهود افضل خواهد بود تفاوتیکه
هست اینست مبالغه و اهتمامیکه در اذان در حضر هست در سفر نیست دویم از مواضعیکه اذان
ساقط است مزدلفه است توضیح مقال انست که بعد از وقوف حاج در عرفات از زوال روز عرفه تا غروب
لازم است که بعد از غروب کوچ نماید از عرفات بسمت مشعر و اولی اینست که تاخیر نماز مغرب و عشا
نموده تا وصول بمشعر در مشعر اذان نماز مغرب را گفته اتیان بنماز مغرب نماید بعد از نماز مغرب اتیان
بنماز عشا مینماید بدون اذان خواه فصلی محقق نشود ما بین دو نماز یا نه سیم از مواضع مذکوره صورتیست
که مکلف جمع نماید میان نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشا در اینوقت اذان عصر و اذان نماز عشا ساقط
است یعنی در صورتیکه مکلف خواسته باشد اتیان بنافله عصر و نافله مغرب ننماید بلکه اتیان بنماز عصر یا بنماز
عشا نماید بعد از فراغ از ظهر یا مغرب بدون فاصله در اینصورت اذان عصر و اذان عشا ساقط است
بنابراین هر گاه اتیان بنافله عصر یا بنافله مغرب نماید اذان ساقط نیست بلکه هر گاه اتیان بدو رکعت
از نافله عصر یا نافله مغرب نماید باز ظاهر اینست که اذان ساقط نبوده باشد و اما اتیان ببعضی از تعقیبات
قصیره مثل تسبیح سیده نساء صلوات الله علیها و نحو ان ظاهر اینست که منافی با صدق جمعیکه
مناط در سقوط اذان است نبوده باشد چهارم صورت استماع اذان غیر است بدانکه اگر کسی مسئله متصوره

چند صورت می شود اول اینست که کسیکه اراده داشته که ایشان نماز بجماعت نماید شنید اذان کسی را که ان
مؤذن اذان بجهة نماز جماعت میگفت مثل اینکه فرض کنیم مسجدی وسیعی هست در ان ائمه متعدده نماز
بجماعت بعمل می اورند یکی از ائمه داخل مسجد شد در حالتیکه مؤذن بجهة جماعت دیگر اذان میگفت خواه
مؤذن امام ان جماعت بوده باشد یا غیر امام و این امام استماع ان اذان را نمود در این صورت ظاهر
اینست که این امام مستمع اذان اجتزاء بان میتواند نمود ثانی اینست که کسی اراده جماعت داشت
استماع اذان از منفرد نمود در اینصورت نیز ظاهر اینست که امام جماعت اجتزاء باستماع ان اذان
منفرد میتواند نمود پس شروع بنماز جماعت مینماید با علم اذان سیم اینست که منفرد استماع اذان نمود
از مؤذن جماعت چهارم اینست که منفرد استماع اذان از منفرد نمود در این دو صورت مصلی را اذان اکتفا
باستماع ان اذان میتواند نمود پس در جمیع این چهار صورت که استماع مرید جماعت اذان جماعت و استماع
منفرد اذان منفرد و استماع مرید جماعت اذان منفرد و استماع منفرد اذان جماعت را بوده باشد ظاهر این
است که در جمیع اینها اکتفا در اذان باستماع ان اذان میتوان نمود اینها در صورتیست که ایشان بنماز نماید
بهمان وصفی که حین استماع اذان ناوی ان وصف بود ظاهر است و اما هرگاه عدول از ان قصد نماید
و خواهد ایشان بنماز نماید بخلاف ان وصفیکه حین استماع ناوی ان بود مثل اینکه حین استماع اذان عازم
این بود که ایشان نماز بجماعت نموده باشد بعد رای او منحرف شد خواهد نماز منفرداً بعمل اورده باشد
یا بعکس ان مثل اینکه حین استماع اذان عازم این بود که نماز را منفرداً ایشان نموده باشد بعد خواهد ایشان
نماز بجماعت نموده باشد ایا حکم در صورت انحراف رای مثل صورت عدم انحراف است پس اکتفا بهمان
استماع اذان میتوان نمود یا حکم چنین نیست بلکه ایشان باذان در اینصورت لابد منها است و دور نیست که در این
مقام تفصیل داده شود مابین عدول از اقوی باضعف مثل اینکه حین استماع اذان ناوی جماعت بود بعد
رای او منحرف شد خواهد ایشان بنماز منفرداً نموده باشد و بین عدول از اضعف باقوی مثل اینکه حین استماع
اذان عازم انفراد بود بعد خواهد نماز را بجماعت بعمل اورده باشد و در قسم اول حکم کنیم بجواز اکتفا بهمان
اذان مسموع بخلاف این دو قسم ثانی پس هرگاه استماع اذان عازم این بود که ایشان نماز بجماعت نموده باشد
بعد خواهد نماز را منفرداً ایشان نماید در اینصورت اکتفا بهمان اذان مسموع میتوان نمود خواه اختیار
انفراد باختیار بوده باشد یا باضطرار یعنی با تمکن از جماعت بوده باشد یا نه مثل اینکه حین استماع اذان
معتقد این بود که بعضی خواهند امد که باو اقتدا نمایند بعد خلاف اعتقاد او منکشف شد ظاهر اینست
که در هر دو صورت اکتفا بهمان اذان مسموع میتواند نمود خصوصاً در صورتیکه اختیار انفراد باعتبار

علم

علم تمکن از جماعت بوده باشد این در صورت عدول از اقوی باضعف بود و اما هرگاه عدول از اضعف
باقوی بوده باشد مثل اینکه حین استماع اذان عازم انفراد بود بعد عازم جماعت شد در اینصورت
میگوئیم اجتزاء بان اذان مسموع نمیتواند نمود خصوصاً در صورتیکه نیت انفراد با علم بتمکن از جماعت
بوده باشد و محتمل است در این مقام تفصیل داده شود مابین انکه اذان مسموع اذان جماعت بوده باشد
یا اذان منفرد در اول حکم شود بجواز اجتزاء و در ثانی بعدم جواز اجتزاء تنقیح مقام مقتضی اینست
که بگوئیم مستمع اذان یا عازم جماعت است یعنی امامت یا انفراد علی التقدیرین اذان مسموع یا اذان
جماعت است یا اذان منفرد علی التقادیر یا ایشان بنماز مینماید بهمان وصفیکه حین استماع اذان
ناوی ان بود یا بر خلاف ان پس اقسام در مسئله هشت است اول اینست که استماع اذان جماعت نمود
و حین استماع اذان عازم جماعت بود و ایشان بنماز نیز بهمان قصد یعنی بجماعت میخواهد نموده باشد
در این صورت بی اشکال اذان ساقط است یعنی حاجت باذان دیگر نیست دوم اینست که استماع اذان
منفرد نمود و در حین استماع عازم جماعت بود و بهمان قصد نیز میخواهد ایشان بنماز نموده باشد در این
قسم نیز حاجت باذان دیگر نیست بهمان اذان مسموع اکتفا میتواند نمود سیم اینست که استماع اذان جماعت نمود
و حین استماع اذان عازم انفراد بود و بهمان قصد نیز میخواهد ایشان بنماز نموده باشد چهارم اینست که استماع
اذان منفرد نمود و حین استماع عازم انفراد بود و بهمان قصد نیز میخواهد ایشان بنماز نموده باشد
در این دو صورت نیز ظاهر اینست که حاجت باذان نبوده باشد پنجم اینست که استماع اذان جماعت نمود
و حین استماع اذان ناوی جماعت بود بعد رای او از جماعت منحرف شد میخواهد ایشان بنماز منفرداً نموده
باشد ششم اینست که استماع اذان منفرد نمود و حین استماع اذان عازم جماعت بود بعد خواهد نماز را
منفرداً ایشان نموده باشد در این دو صورت نیز دور نیست که حاجت باذان دیگر نبوده باشد پس اکتفا
بهمان اذان مسموع میتواند نمود هفتم اینست که استماع اذان منفرد نمود و حین استماع اذان عازم انفراد
بود بعد عازم جماعت شد هشتم اینست که استماع اذان جماعت نمود و حین استماع او عازم انفراد بود
بعد عازم جماعت شد در این دو صورت عدول از اضعف باقوی نموده در قسم اول ظاهر اینست که
اکتفا باذان مسموع نتواند نمود پس هرگاه خواسته باشد که درک فضیلت اذان را نموده باشد باید
اذان بگوید و اما قسم ثانی پس اگرچه در صورت اجتزاء اجتزاء باذان نماز جماعت شده است در هر حال
جماعت لکن دور نیست که اکتفا نتوان نمود بلکه می باید اذان گفته شد بتحقیق تا نماز او بی فضیلت اذان نبوده باشد
اگر کسی گوید این تفصیل مسلم بود هرگاه اکتفا باستماع اذان منفرد در جماعت نباشد و منفرد فرض اینست

کشما اکتفا بان مینمایید چنانچه بیان شد در قسم ثانی که هرگاه استماع اذان منفرد نمود وحین استماع عازم این
بود که نماز بجماعت بعمل آورده باشد در اینصورت اکتفا بهمان اذان مسموع از منفرد میتوانند نمود در جماعت
در اینصورت نیز چنین خواهد بود بعد از قصد جماعت پس باید اجتزاء توان نمود خصوصا در صورت
اخیره که اجتزاء باستماع اذان جماعت در اذان نماز جماعت خواهد بود جواب اینست که امر اگرچه چنین است
لکن چونکه اجتزاء در واجبات و مستحبات عینیه بفعل غیر مخالف اصل است پس لازم است که اقتصار
شود در مخالفت اصل بقدری که ظاهر از نص است و ظاهر از مستند مسئله بعد از تدقیق نظر در
صورتیست که اختلافی در بین قصد حین استماع اذان و قصد حین شروع در نماز نبوده باشد پس
تمسک بان در صورت تغایر مابین قصدین ممکن نیست بنابراین باید در صورت تغایر قصد اتیان
باذان نماید تا مؤدی سنت بوده باشد و بعبارة اخری چونکه مقتضای حدیث موثق لا صلوة الا باذان واقامة اینست
که هر نمازی باید با اذان واقامه بوده باشد تخصیص این عموم در صورت اتحاد در قصد وقت استماع اذان و وقت
شروع در نماز ثابت شد واما در صورت مغایرت پس مخصص معلوم نیست بلکه هرگاه عدول از اقوی باضعف بوده
باشد چنانچه مذکور شد در اینجا ممکن است که متمسک شویم بطریق اولی دون عکس ان لکن فهمیدن ان موقوف است
بتامل تام بعد از استمداد توفیق از فیاض علام ببرکت ارواح مطهره ائمه انام علیهم الاف التحیة والسلام بعد از ترقیم
مطالب مرقومه بقدری که مقام مقتضی ان بود میگوییم در این مقام دقایق چندی هست مناسب اینست که تنبیه
بران شده باشد اول انست که استماع اذانیکه مغنی میگرداند از اذان ایا استماع جمیع فصول اذانست یا استماع
بعض نیز کفایت مینماید در این ظاهر اولست پس سماع بعض فصول کفایت نمیکند در حکم بسقوط اذان دوم
انست حکم باینکه استماع اذان موجب سقوط اذان است در صورتیست که حین استماع عازم نماز بوده باشد
پس هرگاه حین استماع اذان عازم نماز نبوده باشد بعد از استماع اذان عازم شد که اتیان بنماز نموده باشد ظاهر
اینست که اذان ساقط نبوده باشد اگرچه عازم بنماز شود بعد از استماع اذان بدون فاصله سیم انست استماع اذانی
که موجب سقوط اذان میشود در صورتیست که استماع اذان نمازی بوده باشد که این شخص عازم اتیان بان نماز
بوده باشد پس هرگاه این شخص عازم نماز ظهر بوده باشد واستماع اذان نماز عصر نموده باشد یا بعکس ان ظاهر
اینست که اذان ساقط نبوده باشد چهارم استماع اذان کفایت میکند در اذان مستمع در صورتیکه مؤذن ناوی
این بوده باشد که اذان بجهت نماز است پس هرگاه اذان مؤذن باین قصد نبوده باشد مثل اینکه اذان بقصد تعلیم
یا تعلم گوید یا استماع اذانی نموده باشد که خلف مسافر گفته شده باشد این موجب سقوط اذان نماز نمیشود و هم
چنین استماع اذان در گوش راست مولود نموده باشد یا استماع اذان در گوش کسی که ترک اللحم نموده تا چهل

روز

روز یا در گوش کسی که سوء خلق هم رسانیده باشد و هکذا بجمله استماع اذانیکه موجب سقوط اذان می شود استماع
اذانی است که مؤذن اتیان نماید بقصد اتیان بنماز نه مطلق استماع اذان اگرچه این از انچه در سیم مذکور شد
مستفاد می شود خامس استماع اذان در صورتی مسقط اذان است که اذان مؤذن صحیح بوده باشد پس هرگاه
اذان او صحیح نبوده باشد خواه باخلال بعضی کلمات ان بلکه بعدم اخراج بعض حروف اذان از مخرج ان ظاهر اینست

فصول اذان یا باخلال بعض هم

در هیچیک از صور مسطوره استماع چنین اذانی مسقط اذان نبوده باشد و هم چنین است هرگاه در فقرات
اذان کلا او بعضا تغنی نماید ششم ظاهر اینست سقوط اذان بسبب استماع در صورتیست که مؤذن مرد بوده باشد
پس هرگاه استماع اذان زن نماید این کفایت در سقوط اذان او نخواهد نمود اگرچه ان زن از محارم او بلکه زوجه او
بوده باشد این در حق مرد است واما در حق زنان با بینهی ضعیف استماع اذان از ضعیفه دیگر نمود یا استماع اذان
مرد نمود لکن از محارم خود ظاهر اینست که این کفایت بکند در حکم بسقوط اذان زن بلکه دور نیست در غیر محارم نیز
چنین بوده باشد هفتم ظاهر اینست چنانچه استماع اذان مؤذن جماعت و اذان منفرد کفایت مینماید در حکم
بسقوط اذان مستمع هم چنین است استماع اذان مؤذن بلد خواه معلوم شود که بعد از اذان بلا فصل اتیان
بهمان نماز نماید یا نه بلکه اذان بجهت محض اعلام بدخول وقت نماز بوده باشد پس اذان مؤذن بلد مستثنی
خواهد بود از انکه در سابق بیان شد که هرگاه اذان مؤذن بجهت نماز نبوده باشد استماع ان اذان موجب سقوط
اذان نمیشود هشتم ایا حکم مذکور مختص بنماز ادائی است یا در اذان نماز قضائی نیز ثابت است دور نیست
که مختص بنماز ادائی نبوده باشد بلکه در نماز قضائی نیز ثابت بوده باشد لکن بتفصیلی که محتاج به بیانست
پس میگوییم در این مقام چند احتمالست اول استماع اذان نماز ادا در حق کسیکه عازم اتیان بنماز اداء است
دوم استماع اذان نماز قضا در حق کسیکه عازم نماز قضاست سیم استماع اذان نماز اداء در حق کسیکه عازم اتیان
بنماز قضا است چهارم عکس اینست یعنی استماع اذان نماز قضا در حق کسیکه عازم اتیان بنماز اداء است اول
حکم ان مفصلا بیان شد دوم متصور بچند صورت می شود توافق در نوع صلوة و تخالف در ان اما صورت تخالف
مثل اینکه کسی اذان گفت بجهت اینکه اتیان بنماز ظهر قضائی کند و دیگری استماع ان اذان نمود لکن عازم این هست
که اتیان بنماز صبح قضائی نموده باشد این صورت حکم بسقوط اذان در حق مستمع ممکن نیست واما صورت
توافق پس این متصور بدو صورت می شود یکصورت اینست کسی مثلا ده سال قبل از این نماز ظهری از او فوت
شده لکن یکروز قبل هر دو در یکوقت عازم این شده اند که اتیان بنماز ظهر قضائی نموده باشد یکی بهمین
قصد اذان گفت و دیگری استماع ان اذان نمود ظاهر اینست در این صورت نیز استماع اذان کفایت در حکم بسقوط
اذان نماید صورت دیگر انست که یکنماز از هر دو در یکوقت فوت شده مثل اینکه نماز ظهر روز یکشنبه اول

و دیگری نیز نماز ظهری از
او فوت شده هم

ملازمه از دو نفر فوت شد هر دو در یکوقت اراده نمودند که قضا نموده باشد یکی اذان بجهة همان نماز گفت و دیگری شنید در اینصورت ظاهر اینستکه اذان مسموع قائم مقام اذان سامع بشود پس اذان او ساقط خواهد بود
سیم متصور بلکه دو صورت میشود توافق در صنف و تخالف در اول مثل آنکه کسی اذان گفت بقصد آنکه
ایشان بنماز ظهر ادائی نموده باشد و دیگری استماع آن اذان نمود با عزم بایشان ظهر قضائی دویم مثل آنکه مستمع اذان
در این فرض عازم این هست که ایشان بنماز عشای قضائی نموده باشد ظاهر اینست در هیچیک از این دو صورت
حکم بسقوط اذان نماز قضا نمیتوان نمود و هم چنین است حال در قسم چهارم یعنی استماع اذان نماز قضائی موجب
سقوط اذان نماز ادائی نمیتواند شد خواه در صورت توافق در صنف بوده باشد یا صورت تخالف **نهم** است
این حکم بسقوط اذان در محل کلام مختص است بصورت استماع اذان مؤذن یا اعم است از صورت استماع و سماع اگرچه
متیقن اولست لکن ظاهر اینست که اختصاص بصورت استماع نداشته باشد پس در صورت سماع اذان غیر
نیز اذان سامع ساقط است **دهم** است این حکم چنانچه در سماع اذان ثابتست در سماع اقامه نیز چنین است
یعنی هرگاه کسی اذان و اقامه را هر دو را از مؤذن و مقیم شنید سماع اذان چنانچه مغنی از اذانست سماع اقامه
نیز مغنی از اقامه است و اما سماع اذان فقط اگرچه مغنی از اذان هست لکن مغنی از اقامه نیست و اما سماع اقامه
فقط پس هرگاه بعد از صدور اذان از این شخص سامع بوده باشد ظاهر اینست که موجب سقوط اقامه بشود
و اما هرگاه اذان از این شخص صادر نشده باشد و استماع اذان نیز ننموده باشد چنانکه مفروض است مثل اینکه
فرض کنیم وقت گفتن اذان مؤذن حاضر نبود یا مؤذن ترک اذان نموده اقتصار باقامه تنها نمود پس این شخص
سامع اقامه در حق او ممکن نیست ~~پس اگر ایشان باذان نماید ظاهر اینست که حکم بسقوط اقامه در حق او ممکن~~
نبوده مبلشد پس اقامه نیز باید بگوید و اگر ترک اذان نماید ایا استماع اقامه فقط مغنی از اقامه او خواهد بود یا نه
حکم خالی از اشکال نیست لکن دور نیست که استماع اقامه فقط مغنی از اقامه نبوده باشد خواه اذان را ترک نماید
یا نه **یازدهم** ظاهر اینست که حکم مذکور در صورتیست که بعد از استماع اذان و اقامه بلافصل عرفی مشغول
نماز بشود و اما هرگاه فصل متخلل شود در اینصورت اذان و اقامه هیچیک ساقط نیست **دوازدهم** ظاهر
اینست که سقوط اذان و اقامه در صورة مسطوره من باب العزیمه نبوده باشد که ممنوع بوده باشد این شخص از اذان
و اقامه بلکه من باب الرخصت خواهد بود پس با استماع اذان و اقامه ایشان بجهرد و میتواند نمود بلکه دور نیست
که علم اجتزاء باذان و اقامه مسموع و ایشان بانها نمودن اولی از اجتزاء بوده باشد خصوصا نسبت باقامه
پنجم از جمله مواضعیکه اذان ساقط است در روز عرفه است یعنی اذان نماز عصر در این روز ساقط است خواه
در عرفات بوده باشد یا در سایر اماکن کلامیکه هست در اینست که ایا حکم مختص است بصورتیکه مشغول دعا

شود

فقط حکم بسقوط اذان
در حق او ممکن نیست پس
اگر ایشان باذان نماید
ظاهر اینست که حکم بسقوط
اقامه هم

بشود یا عام است ظاهر ثانی است پس اذان نماز عصر در روز عرفه ساقط است اگرچه قصد دعای موظف
در این روز را نداشته باشد ظاهر اینست که سقوط اذان در اینجا بطریق عزیمه بوده باشد پس اذان عصر در این روز
جایز نیست **ششم** از جمله مواضعیکه اذان ساقط است عصر روز جمعه است خواه مکلف ایشان بنماز جمعه نماید یا بنماز
ظهر بنا بر انچه جماعتی از فقها ذکر فرموده اند و بعضی از فقها چنین فرموده که اگر ایشان بنماز جمعه نموده باشد اذان
عصر ساقط است و اگر ایشان بنماز ظهر نموده باشد ساقط نیست **مختار** نزد حقیر عدم سقوط است پس اذان عصر روز
جمعه مثل اذان عصر سایر روزها خواهد بود اگرچه ایشان بنماز جمعه نموده باشد **هفتم** از مواضعیکه اذان
ساقط است در صورتیست که کسی داخل مسجد شد بقصد نماز در حالتیکه اهل مسجد مشغول بنماز جماعت بوده
باشند خواه در اثنای نماز بوده باشند یا بعد از فراغ از نماز لکن در صورتیکه اهل صفوف متفرق نشده باشند
اعم از آنکه این شخص عازم نماز جماعت بوده باشد باین نحو که عازم این بود که اقتدا نماید بامام همان جماعت یا بامام
جماعت دیگر بلکه هرگاه امامت جماعت دیگر خواهد نموده باشد باز ساقط خواهد بود و هم چنین است هرگاه
خواهد نماز منفردا ایشان نماید باز ساقط خواهد بود خواه امام جماعت معلوم العداله پیش این شخص بوده
باشد یا مجهول الحال بلی هرگاه فرض شود که امام معلوم الفسق بوده باشد بنا بر اعتقاد این شخص در اینصورت
ظاهر اینست که اذان ساقط نباشد پس اقسام مسئله متعدد است **اول** است که داخل مسجد شد بقصد
آنکه اقتدا بامام جماعت نموده باشد **دوم** است داخل در مسجد شد بقصد آنکه امامت نموده باشد بجهة جماعة
دیگر **سیم** است داخل شد بقصد آنکه نماز منفردا ایشان نموده در جمیع این سه صورت وقتیکه داخل شد دید
امامی مشغول بنماز جماعتست در اثنای نماز آن امام داخل مسجد شد یا بعد از فراغ آن امام از نماز لکن با بقاء
صفوف در جمیع این سه صورت اذان بلکه اقامه نیز ساقط است این در صورتیست که این شخص عازم ایشان
بهمان نماز بوده باشد که امام مشغول بان بوده یا فارغ شده باشد از آن اما هرگاه چنین نبوده باشد
مثل آنکه امام مشغول بنماز ظهر یا مغرب بود و این شخص عازم ایشان بنماز عصر یا نماز عشا بوده باشد در اینصورت
اذان و اقامه ساقط نیست پس میباید ایشان باذان و اقامه نموده باشد و اما هرگاه امام مشغول بنماز عصر یا نماز
عشا بوده باشد و این شخص عازم ایشان بنماز ظهر یا نماز مغرب بوده باشد در اینصورت دور نیست که هیچیک از اذان
و اقامه ساقط نبوده باشد در این مقام مباحث چندی هست که تنبیه بران مناسبت **اول** است انچه مذکور شد
که اذان و اقامه هر دو ساقط هست این در صورتیست که نماز در مسجد بوده باشد اما هرگاه در مسجد نبوده مثل
آنکه نماز جماعت در خانه است یا در صحرا است چنانچه در سفر غالبا چنین است در اینصورت اگر کسی در آن مکان جماعه
ایشان بنماز نموده باشد اذان و اقامه میباید بگوید اگرچه ایشان بنماز در صف جماعت نماید مگر در صورتیکه

اقتدا نماید بامام جماعت مثلا هرگاه کسی در صحرا ایشان بنماز جماعت مینماید و دیگری آمد بقصد اینکه اقتدا بهمان امام نموده باشد در همان نماز و وقتیکه ملحق بصف جماعت شد امام از نماز فارغ شده بود در اینصورت این شخص ایشان
باذان و اقامه هر دو مینماید اگرچه ایشان بهمان نماز در بین صفوف جماعت نماید پس حکم بسقوط اذان و اقامه
در جمیلیکه ایشان بجماعت شود در صورتیست که جماعت در مساجد بوده باشد در غیر مساجد چنین نیست دویم
انست حکم بسقوط اذان و اقامه در صورتیست که صلوتین متحد بوده باشد در نوع و صنف پس هرگاه نوع نماز مختلف
بوده مثل اینکه امام ایشان بنماز ظهر میبود یا مینماید و این شخص میخواهد ایشان بنماز عصر نموده باشد در اینصورت اذان
و اقامه ساقط نیست و هم چنین است حال در نماز مغرب و عشا یا بعکس آن باین نحو که امام مشغول بنماز عصر یا
عشاست و این شخص میخواهد منفردا ایشان بنماز ظهر یا مغرب نماید در اینصورت نیز اذان و اقامه ظاهر اینست که ساقط
نبوده باشد و هم چنین است هرگاه نوع نماز متحد بوده باشد لکن مختلف بصنف بوده باشد مثل اینکه هر دو نماز
ظهر بوده باشد لکن نماز امام ادا بوده باشد و نماز این شخص قضا پس هرگاه امام از نماز ظهر ادائی فارغ شد
و این شخص میخواهد در صف جماعت ایشان بنماز ظهر قضائی نموده باشد ظاهر اینست که اذان و اقامه ساقط نبوده
باشد سیم انست مکان این شخص بامکان جماعت عینا هم بوده باشد یا قریب باو پس هرگاه جماعت در مسجد عظیمی
بوده باشد و جماعت در سمتی بوده باشد و این شخص در سمت دیگر بعید از سمت جماعت بوده باشد ظاهر اینست
که اذان و اقامه در حق این شخص ثابت بوده باشد چهارم انست که سقوط اذان و اقامه در این مقام در صورتی است
که امام جماعت باعتقاد این شخص فاسق نبوده باشد پس هرگاه معتقد فسق او بوده باشد ظاهر اینست که
اذان و اقامه ثابت بوده باشد اگرچه نماز این شخص با نماز امام متحد در نوع و صنف بوده و این شخص ایشان بنماز
در صف جماعت نماید بنابراین پس سقوط اذان و اقامه در صورت اعتقاد بعدالت امام است یا آنکه امام جماعت
مجهول الحال نزد این شخص بوده باشد پنجم انست سقوط اذان و اقامه در صورتیکه داخل در مسجد شد در حال
اشتغال امام بنماز ظاهر است ~~و اما هرگاه داخل مسجد شود در حال اشتغال امام بنماز ظاهر است~~ و اما هرگاه
داخل مسجد شد بعد از فراغ امام پس این متصور بچند صورت می شود اول انست که احدی از اهل جماعت متفرق
نشده باشند شبهه در سقوط اذان و اقامه در اینمقام نیست دویم مقابل انست باین معنی که احدی از اهل
جماعت باقی نمانده باشد تشکیکی در ثبوت اذان و اقامه در اینصورت نیست سیم انست که بعضی متفرق شده
اند و بعضی دیگر باقی میباشند و این متصور بسه صورت میشود اول انست الخ از اهل جماعت که رفته اند اکثرند
از باقی دویم عکس انست یعنی الخ باقی مانده از اهل جماعت بیشتر است از انهم متفرق شده اند سیم انست که باقی
از اهل جماعت مساوی نصف با متفرق شده ظاهر اینست حکم بسقوط در جمیع ثابت است بنابراین پس بقای بعض بلغ

ازصفوف

ازصفوف کفایت میکند در حکم بسقوط کلا مگر در این مقام هست اینست ایا مطلق بقا کفایت میکند یا معتبر بقا
بجهة ایشان بتعقیب است ظاهر اول است در صورتیکه باقی از اهل جماعت بسیار بوده باشد بجد یکه عرفا بتوان
گفت که اهل جماعت متفرق شده اند و ثانیست در صورتیکه باقی قلیل بوده باشد با بقای آن صادق باشد
تفرق اهل جماعت وجه این تفصیل دانسته می شود از رجوع بمطالع الانوار لکن ظاهر اینست که مطلق بقا
کفایت نماید بلکه مراد بقا بقدر معتاد و متعارف است که بعد از نماز باقی میماند و اما هرگاه بعض اهل جماعت
یا اکثر از ان باقی ماندند زاید از قدر متعارف مثل اینکه روز عرفه است از ادای عصر فارغ شدند و مشغول
شدند بدعا تا غروب یا حوالی غروب یا روز نیمه رجب است بعد از فراغ از صلوتین مشغول شدند بعمل استفتاح
تا غروب یا اشباه ای قول است بعد از فراغ از نماز عشا مشغول شدند بعبادت در این چند صورت هرگاه داخل
در مسجد شود کسی بقصد ادای نماز عصر حوالی غروب یا بجهة ایشان بنماز عشا نزدیک بنصف شب ظاهر اینست
که حکم بسقوط اذان و اقامه نتوان نمود اگرچه صفوف متفرق نشده باشد بلکه ظاهر اینست اذان و اقامه
در مثل اینصورت ثابت است ششم الخ مذکور شد که اذان و اقامه ساقط است در صورتیکه امام الجماعت
مستجمع شرایط اقتدا بوده باشد در نظر این شخص ظاهر است و اما هرگاه چنین نبوده باشد خالی از این نیست
اگر آن امام از عامه است قطعا اذان و اقامه ساقط نیست و اگر از شیعه است دو نیست که در اینصورت
تفصیل داده شود ما بین مجهول الحال و معلوم الفسق در اول حکم شود بسقوط و در ثانی بثبوت والشکر
لله الحمید الودود هفتم انست که آیا این حکم مختص است برجال یا در حق نساء نیز ثابت است تحقیق مقام
مقتضی تفصیل است باین نحو امام یا مرد است یا زن و هم چنین است کلام در آنکس که داخل در مسجد می شود
پس مسئله متصور بچهار صورت می شود اول انست که امام جماعت مرد است و آنکس که داخل در مسجد میشود
ان نیز مرد است این قسم همان است که مذکور شد دویم انست که امام جماعت مرد است لکن آنکس که داخل می شود در مسجد
بقصد نماز زن است در اینصورت اگرچه اشکال در سقوط اذان و اقامه میتوان نمود لکن ظاهر اینست که
ساقط بوده باشد نظر باینکه مطلوبیت اذان و اقامه در حق رجال آکد است و مبالغه و اهتمام در حق آنها
بیشتر است پس دلیل دال بر سقوط در حق رجال در اینصورت دال بر سقوط خواهد بود در حق زنان بطریق
اولی سیم انست که امام جماعت زن است و داخل در مسجد مرد در اینصورت اگرچه اشکال میتوان نمود در حکم بثبوت
اذان و اقامه لکن ظاهر اینست که ثابت بوده باشد چهارم انست که امام جماعت زن بوده باشد و داخل در مسجد
بقصد نماز هم زن ایا اذان و اقامه در حق چنین زن ساقط است یا ثابت شاید حکم بسقوط اقرب بصواب بوده
باشد هشتم انست که سقوط اذان و اقامه در این مقام ایا بعنوان حتم و لزوم است پس ایشان با آنها جایز نخواهد بود

یا بعنوان رجحانست پس اتیان باذان واقامه نمودن در اینصورت اگرچه جایز هست لکن مرجوح است ظاهر آنست
اگرچه احتیاط در ترکست هشتم از موارد دیگر که اذان واقامه هردو ساقطاست در حق کسی است که وارد شده باشد
جماعتی منعقد شده امامی مشغول نمازاست جماعتی باو اقتدا نموده اند در اینصورت میتواند این شخص ترك
اذان واقامه نموده ملحق شود بهمان جماعت در اقتدا نمودن بهمان امام خواه در مسجد بوده باشد یا غیر
مسجد و هم چنین است حال هرگاه دید کسی که مستجمع شرایط امامت بوده مشغول نمازاست منفردا در اینصورت
این شخص میتواند ترك اذان واقامه نموده اقتدا باین شخص نماید نهم از مواضعیکه اذان ساقطاست در غیر
نماز اول از نمازهای قضائیست که اتیان بانها نماید در عقب یکدیگر توضیح مطلب مقتضی اینست که گفته شود
تشکیکی نیست در اینکه چنانچه اذان واقامه ثابت وراجح است در نمازهای ادائی ثابت وراجح است در نمازهای
قضائی بنابراین هرگاه اتیان بنمازهای قضائی بفاصله نماید راجح است نسبت بهر نمازی اذان واقامه
بگوید واما هرگاه اتیان بانها متصل بهم نماید در اینوقت اتیان باذان واقامه مینماید در نماز اول و در
تتمه نمازها اگرچه ده روز بوده باشد اقتصار مینماید باقامه تنها باین معنی که رجحان اتیان باذان در غیر نماز
اول در صورت مذکوره معلوم نیست و معتبر در اتیان بان نمازهای قضائیست عقب همدیگر بدون فصل
خواه در موضع واحد بوده باشد یا در مواضع متعدده کلامیکه هست در این مقام اینست آیا این حکم
مختص بصورتیست که نماز قضا از خود این شخص بوده باشد یا در صورتیکه از غیر هم بوده باشد ثابتاست
مثل نمازیکه بر این شخص لازم شده باشد باجاره مثلا ممکن است در این مقام تفصیل داده شود در نمازیکه
بر این شخص لازم شده باجاره ما بین آنکه این نماز نمازیست که از منوب عنه فوت شده پس فعل نایب تدارک
از نمازیست که فوت شده از منوب عنه یا چنین نیست اگر اولست در اینصورت بگوئیم حکم این المسئله که مذکور شد
در صورت اتیان بصلوات متعدده مع التوالی اذان در غیر نماز اول ساقط است و اگر ثانی است بگوئیم اذان
ثابتاست در همه نمازها خواه اتیان نماید متوالیة یا بفاصله و از آنچه مذکور شد معلوم میشود که نه موضع است
که اذان ساقطاست و سه موضع از این نه موضع اقامه هم ساقطاست بخلاف شش موضع دیگر که اقامه
ثابتاست پس شش موضع اذان تنها ساقطاست و سه موضع اذان واقامه هردو ساقطست مبحث پنجم
هرگاه کسی اتیان باذان واقامه نمود بنیت اینکه اتیان بنماز فرادی نموده باشد یا بجهة آنکه کسی نبود که جماعت باو
منعقد شود یا برای او جماعت نبود بعد برای او میسر شد خواست نماز بجماعت اتیان نموده باشد در هردو صورت
ظاهر اینست که اکتفا بان اذان واقامه که از او صادر شده نتواند نمود بلکه تادیه سنت موقوفست باذان واقامه دیگر
خواه همین شخص اعاده اذان واقامه نماید بنیت جماعت یا دیگری اتیان بانها نماید فرقی نیست در اینمقام ما بین

انکه

انکه خود این شخص خواهد امامت کند یا اقتدا کند بدیگری لکن ثانی در صورتیست که اذان واقامه از امام
یا از غیر امام بقصد جماعت صادر نشده باشد والا حاجت باذان واقامه دیگر نخواهد بود چنانچه در سابق
بیان شد توضیح مطلب مقتضی اینست که گفته شود کسی که اتیان باذان واقامه نمود بقصد اینکه منفردا
اتیان بنماز نموده باشد بعد رای او قرار گرفت که اتیان نماز بجماعت نموده باشد یا باینحو که امامت نماید
یا اقتدا نماید بدیگری در هردو صورت اذان واقامه ضروراست در قسم اول امام اکتفا باین اذان
واقامه که از او صادر شده بقصد انفراد نمیتواند نمود و در قسم ثانی آنکس که امامت میکند اکتفا باین
اذان که از ماموم صادر شده بنیت انفراد نمیتواند نمود لکن این در صورتیست که این امام استماع این اذانرا
ننموده باشد یا استماع نموده باشد لکن حین استماع عازم جماعت نبوده باشد و اگر استماع نموده باشد
و در وقت استماع ناوی جماعت بوده در اینصورت ظاهر اینست که اکتفا میتواند نمود چنانچه در سابق مفصلا بیان شد
مبحث ششم دخول در نماز یا با اتیان باذان واقامه است یا با اخلال بهردو و یا با اتیان باذانست و اخلال
باقامه یا بعکس آن و در صورت اخلال بهردو یا ببعض اخلال متعمدا خواهد بود یا ساهیا پس اقسام
مسئله هفتاست اول آنست که اتیان باذان واقامه هردو نمود بعد از آن شروع بنماز نمود معلوم است
این اکمل اقسام وافضل آنهاست محل کلام در این مقام نیست دوم آنست که اخلال بهردو نمود عامدا
و شروع بنماز نمود ظاهر اینست در اینصورت قطع نماز در حق این شخص بجهة اتیان باذان واقامه جایز
نباشد خواه قبل از دخول در رکوع بوده باشد یا بعد بلکه جایز نیست قطع نماز اگرچه قبل از شروع
در قرائت بوده باشد سیم آنست که اخلال باذان واقامه نمود ساهیا بعد از دخول در نماز متذکر
شد در این صورت اگر متذکر شد بعد از دخول در رکوع باز ظاهر اینست قطع نماز بجهة درك اذان
واقامه جایز نبوده باشد واما هرگاه متذکر شد قبل از دخول در رکوع رکعت اول ظاهر اینست قطع
نماز در حق این شخص در چنین صورت جایز بوده باشد بجهة اتیان باذان واقامه بعد از اتیان بهردو
لازم است استیناف نماز نماید پس قطع نماز در اینصورت بجهة درك صلوة با اذان واقامه مستحب
خواهد بود اگرچه احتیاط در عدم قطع است چهارم آنست که ترك اذان نمود عمدا بعد از اتیان
باقامه شروع بنماز نمود پنجم عکس اینست یعنی اتیان باذان نمود و ترك اقامه نمود عمدا و شروع کرد
بنماز در اینصورت نیز قطع نماز جایز نیست پس اتمام آن لازم خواهد بود ششم آنست که اتیان
باذان نمود لکن اخلال باقامه نمود سهوا و شروع بنماز نمود هفتم عکس آنست یعنی اخلال باذان نمود
سهوا و اتیان باقامه نمود شروع در نماز نمود در این دو صورت نیز ظاهر اینست که قطع نماز جایز نبوده

باشد پس جواز قطع نماز در جمیع صور مذکوره منحصر خواهد بود در یک صورت که مذکور شد کلامیکه در اینجا
هست اینست که ایا جواز قطع در صورت مسطوره مختص است بمنفرد یا در حق امام نیز ثابت است محتمل
نزد حقیر اولست اگرچه جماعتی قایل بثبوت در هر دو شده اند مبحث هفتم در بیان وقت اذانست بدانکه
اذان هر فریضه میباید بعد از دخول وقت آن فریضه ایتان شود بنا بر این پس ایتان باذان باید قبل از دخول
وقت فریضه جایز نبوده باشد چنانچه در واقع چنین است بلی استثنا شده از این قاعده در دو جا یکی
اذان نماز صبح است که مشهور ما بین فقها انست که تقدیم آن بر فجر جایز است لکن فرموده اند مستحب اعاده
است بعد از فجر دوم اذان صلوة جمعه است که لازم جماعتی از فقها انست که تجویز فرموده باشند
ایتان انرا قبل از زوال مثل عمده الفقهاء ابن حمزه و قاضی ابن البراج و قطب راوندی و غیر ایشان نظر
باینکه لازم دانسته اند تقدیم دو خطبه نماز جمعه را بر زوال و اذان نماز جمعه لازم است قبل از خطبتین
بوده باشد بنا بر این پس لازم از قول این اعاظم اینست که ایتان باذان صلوة جمعه شده باشد قبل از
زوال و جواز تقدیم اذان صبح بر فجر اگرچه مسلم است مثل استحباب اعاده بعد از فجر لکن تقدیم دو خطبه
جمعه بر زوال بنا بر مختار مسلم نیست مقصود تنبیه بر وقوع خلاف در مسئله بود بنا بر این حصر که
از کلمات بسیاری از اعاظم ظاهر میشود که تقدیم اذان بر دخول وقت جایز نیست مگر اذان صبح صحیح
نخواهد بود مگر بنا بر قول غیر از اعاظم مذکوره مبحث هشتم در امور معتبره در مؤذن و امور مستحبه در
اواست اما امور معتبره در صحت اذان و اقامه از مؤذن و هم چنین در اعتداد غیر در اذان او پس
آن چند چیز است اول عقل است پس اذان از مجنون و مست صحیح نیست و دیگری اکتفا باذان او
نمیتوان نمود دوم اسلام است پس اذان از کافر صحیح نیست خواه حربی بوده باشد یا کتابی یا مرتد
یا منکر ضروری از ضروریات دین سیم ایمانست پس اجتزاء باذان صادر از مخالفین جایز نیست بلکه
اذان مثل سایر عبادات صادره از ایشان صحیح نیست احادیث معتبره در این باب از ائمه اطهار علیهم صلوات الله
العزیز الجبار بسیار است مناسب اینست که این مقام مشرف شود بایراد جمله از آن تا اطلاع بر آن
باعث حیات قلوب شیعیان آن مقربان درگاه خالق جهان شود از جمله آن احادیث حدیثیست که شیخ
صدوق روایت نموده از ابی حمزه الثمالی از جناب فخر العابدین و سید الساجدین علی بن الحسین علیهما السلام
که آنحضرت در وقتیکه جماعتی از شیعیان ایشان بشرف سعادت آن بزرگوار مشرف بودند فرمودند کدام
بقعه از بقعات زمین افضل است عرض کردند خداوند عالم جل شانه و رسول خدا و پسر رسول خدا داناتر
باین است حضرت فرمودند بدانید افضل قطعات زمین مقداری از زمینی است از مسجد الحرام که واقع است

مابین

مابین حجر الاسود و مقام حضرت ابراهیم علیه السلام هرگاه کسی عمر آن بقدر عمر حضرت نوح ع بوده باشد که عبارت از
نهصد و پنجاه سال بوده باشد کل روزهای این مدت را صایم شود و شبهای آنرا مشغول عبادت شود در آن
مکان شریف بعد از آن بمیرد و معترف بولایت و امامت ما نبوده باشد این همه طاعات ظاهر مفید نفعی
درباره او نخواهد بود و از جمله احادیث مذکوره حدیثیست که ثقة الاسلام روایت فرموده از محمد بن
مسلم از کاشف دقایق علوم الاوایل والاواخر جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت فرموده هر کس
که اطاعت خداوند عالم جل جلاله نمود در آنچه جناب باری عز شانه امر بآن فرموده و در ایتان آن طاعات
غایت مشقت را متحمل شود و امام و پیشوای از جانب خداوند عالم تعالی شانه بجهة او نبوده باشد
پس سعی و عبادت او مقبول درگاه احدیت نخواهد بود و چنین کسی گمراه و متحیر خواهد بود و اعمال
صادره او مبغوض خداوند عالم عز شانه خواهد بود مثال و حالت چنین شخصی مثال و حالت گوسفندی
است که گم شده باشد از شبان و گله خود که در آن بود پس طلب کند گله را اگر در میان آنها بود برفتن
و آمدن پس چون شب داخل شد دید گله را چنین فهمید این همان گله ایست که در میان آنها بود
پس میل نمود بسوی آنها و مغرور شد بآنها شب را در میان آنها در خوابگاه آنها ماند بعد از آنکه
صبح شد شبان گله خود را بچراگاه روانه نمود فهمید این شبان او و گله او نیست پس باز طلب کرد
با تحیر و حیران گله خود را پس دید گوسفندان دیگر را مع شبان آنها و میل کرد بسوی آنها و مغرور شد
بآنها پس فریاد زد باو شبان برو و ملحق شو بشبان و گله خود بدرستیکه تو گمراه و حیرانی گم شده
از شبان و گله خود پس طلب کند با خوف و تحیر و گمراهی شبانی بجهة او نیست که دلالت کند او را بچراگاه
و برگرداند او را از چراگاه بسوی خوابگاه و باین تحیر و حیران خواهد بود تا آنگاه که گرگ هم رسد و ببیند
چنین گوسفندی بی حافظی و غنیمت داند بی حافظی او را پس میدرد و میخورد او را پس حضرت فرما
فرمودند بمحمد بن مسلم قسم بخدا ای محمد کسیکه صبح کند از این امت امامی ظاهر و عادل بجهة او نبوده باشد
از جانب خداوند عالم جل جلاله صبح کرده خواهد بود گمراه و حیران و اگر بمیرد با همان حالت مرده خواهد
بود با کفر و نفاق بدان ای محمد بدرستیکه ائمه جور و متابعین ایشان معزولند از دین خداوند عالم
جل شانه و خودشان گمراهند و دیگرانرا گمراه نموده اند پس اعمالیکه از ایشان صادر میشود مانند خا
کستریست که باد شدیدی بآن وزد همه را پراکنده کند پس بجهة عامل چیزی از آن عمل باقی نخواهد
ماند و احادیث در این باب بسیار است ایراد این دو حدیث در این مقام کافیست چهارم از امور
معتبره در مؤذن ذکوریة مؤذن است پس اجتزاء کردن رجال بسماع اذان از زن ثابت نیست اگرچه

لکن

ازین از محارم امام بوده باشد این در صورتیست که زن اذان بجهة نماز خود بگوید کلامیکه در این مقام هست
اینست ایا جایز است زنی که محرم جماعتی از رجال بوده باشد چنین زنی را محارم او قرار دهند که اذان بگوید
بجهة نماز جماعت بعضی از محارم چنانچه اجهار برای نساء این جایز است میگوئیم مسئله متصور بچند صورت
میشود اول انست که جماعت از نسوان بیست نفر زن مثلا هستند مردی امامت بجهة انها مینماید
یکی از انها فرضا از محارم ان امام است اذان میگوید ظاهر اینست در چنین جماعتی اکتفا باذان چنین زنی
میتوان نمود دوم انست که بیست نفر مرد مثلا میباشند وضعیفه که از محارم همه انها است مثل اینکه مادر
یا خواهر یا عمه انهاست یکی از بیست نفر امامت میکند و سایرین اقتدا میکنند باو وان زن که از محارم
انهاست نیز اقتدا بان امام مینماید در همان نماز مطلب اینست ایا در چنین صورتی میتوان قرار داد
که ان زن اتیان باذان چنین جماعت نماید یا نه حکم بجواز خالی از اشکال نیست ظاهر از محقق در شرایع
ونافع ومعتبر عدم جواز است و مصرح به در مبسوط و کلام علامه و شیخ شهید و غیر انها جواز آن
واین دور نیست لکن احوط اولست صورت ثالثه انست زن امامت زنان میکند در اینصورت اگر
زنیکه امامت میکند همان زن اتیان باذان واقامه نماید از برای سایر زنان که اهل جماعت میباشند اکتفا
نمودن بان اذان واقامه بی اشکالست واین مقطوع به است احادیث که دلالت میکند بر جواز امامت
زن بجهة سایر زنان دال بر این مطلب است بعلاوه منصوص است در حدیث مروی بطریق عامه
حاصل مضمون این حدیث اینست که جناب فخر انبیاء ورسل صلوات الله وسلامه علیه واله رخص فرمودند
ام ورقه را که اذان واقامه کفتن را امامت زنان سلسله خود نموده باشد واما اجتزاء زنیکه امامت میکند
وسایر زنان باذان زن دیگر ظاهر اینست که جایز بوده بلکه دور نیست که مسئله محل خلاف نبوده باشد
پنجم از امور معتبره در مؤذن انست که ممیز بوده باشد پس جواز اعتماد باذان مؤذن مشروط است
ببلوغ مؤذن یا غیر بالغ بوده باشد بشرط انکه ممیز بوده پس اعتماد باذان غیر ممیز نمیتوان نمود واما
امور مستحبه در مؤذن پس این نیز چند امر است اول انست که مؤذن عادل بوده باشد یعنی مستحب
است کسیکه تعیین مینمایند بجهة اتیان باذان خواه بجهة اقدام بشعایر الاسلام بوده باشد یا بجهة
اذان جماعت مستحب انست که این شخص عادل بوده باشد انچه مذکور شد مقتضی اینست که این استحباب
در حق غیر مؤذن است یعنی مستحب در حق حاکم یا امام جماعت یا غیر انها اینست کسی را که نصب مینماید
بجهة اذان عادل بوده باشد و ممکن است استحباب بنسبت بخود مؤذن بوده باشد یعنی مستحب است
در حق شخص عادل که این منصب را اختیار نماید یا انکه اگر مؤذن غیر عادل بوده باشد مستحب در حق او

اینست

اینست که خود را عادل نماید بتحصیل حالتی که مانع از اقدام بمعاصی است وداعی باقدام بطاعات است بجهة
اذان کفتن نظر باینکه شارع امر فرموده است که باید اقدام باذان چنین کسی نموده باشد اگر چه این طلب
از شارع از باب ندب ورجحان بوده باشد نه حتم والزام پس استحباب چنانچه بنسبت بناصب مؤذن
هست بنسبت بخود مؤذن هم هست بهر تقدیر از دو معنی که مذکور شد دوم از محسنات ومستحبات
انست که مؤذن حسن الصوت ورفیع الصوت بوده باشد این مستحب هم ممکن است که بناصب مؤذن نسبت م
بوده باشد چنانچه بنسبت بخود مؤذن میباشد یعنی مستحب است چنین کسی این منصب را اختیار نماید
چنانچه مستحب در حق دیگران اینست چنین کسی را نصب نمایند بجهة اذان کفتن سیم انست که مؤذن
بینا بوده باشد یعنی کور نبوده باشد این استحباب نیز ممکن است بنسبت بخود مؤذن بوده باشد چنانچه
در حق ناصب است چهارم انست که بصیر وعارف باوقات بوده باشد پنجم انست که مؤذن در حال
اذان بایستد بر موضع مرتفع ششم انست که مؤذن در حال الاذان با طهارت بوده باشد مخفی نماند
دو امر اول از امور مذکوره چنانچه در حق مؤذنیست که منصوب بوده باشد بجهة اعلام ممکن است
در حق مؤذن جماعت نیز مستحب بوده باشد واما سیم وچهارم ظاهر اینست که مختص بوده باشد بمؤذن
اعلامی ومستحب در مؤذن جماعت نبوده باشد چه کوری وعلم عارف بمواقیت در مؤذن جماعت
چندان تفاوت با غیر انها ندارد ومع ذلک اگر در مؤذن جماعت نیز مرعی شود بی عیب بلکه
احسن خواهد بود واما وقوف در موضع مرتفع از خواص مؤذن اذان بلاد است ودر مؤذن جماعت
مطلوب نیست مگر در صورتیکه فرض شود که ازدحام ماموین بحدی بوده باشد که استماع ماموین
موقوف بوده باشد بوقوف مؤذن در مکان مرتفع واحتمال تعبد اگر منتفی شود حاجت باین تخصیص
نخواهد بود واما کونه بر طهارت پس این مطلوبست در حال اذان کفتن مطلقا خواه اذان اعلامی
بوده باشد یا اذان جماعت یا اذان منفرد هفتم از امور مستحبه قیام در حال اذان است این نیز مطلوبست
مطلقا اگر چه مؤذن جماعت نبوده باشد هشتم استقبال است یعنی مستحب اینست مؤذن مطلقا اگر چه
منفرد بوده باشد در حال اذان کفتن متوجه قبله بوده باشد خصوصا در حال شهادتین که اهتمام در رعایة
استقبال در ان بیشتر است وابن براج که از قدمای فقهاست قایل شده بوجوب رعایة استقبال
وقیام در حال اذان در حق مؤذنیکه اذان جماعت کوید مخفی نماند امور ثلثه مذکوره که عبارت از طهارت
وقیام واستقبال بوده باشد چنانچه مطلوبست در اذان مطلوب در اقامه نیز هست بلکه ظاهر اینست که
طهارت در حال اقامه لازم بوده باشد یعنی جایز نباشد که اتیان باقامه نماید با عدم طهارت وابقول

می‌شود از جماعة اعاظم از قدما و متاخرین مثل شیخ مفید در مقنعه و سید مرتضی در جمل و شیخ طوسی در نهایه و ابن
براج در مهذب و ابن ادریس و علامه در منتهی و غیر ایشان و اما قیام و استقبال در حالت اقامه ان نیز محل
خلاف است مشهور استحباب است و ابن براج چنانچه قایل شده بوجوب قیام و استقبال در حال اذان نسبت
بمؤذن جماعت قایل شده بوجوب انها در اقامه در صلوة جماعت و ظاهر از صدوق در مقنع و شیخ مفید در
مقنعه وجوب انهااست در اقامه مطلقا در حال اختیار و این ظاهر از شیخ طوسی است در نهایه پس در مسئله چهار قول است
اول استحباب قیام و استقبال است در اقامه مطلقا و این مشهور است دوم وجوب انهاست در اقامه
کذلک و این ظاهر می‌شود از مقنع و مقنعه و نهایه سیم تفصیل است ما بین جماعت و فرادی وجوب است در
اول و استحباب است در ثانی و این مختار ابن براج است رابع اقوال تفصیل ما بین قیام و استقبال است باستحباب
اول و وجوب ثانی و این مختار ابن حمزه است و ظاهر می‌شود از مرحوم شیخ در مبسوط منظر باینکه در اول
اگرچه تصریح فرموده باستحباب قیام و استقبال در حال اذان و اقامه لکن بعد از ان فرموده مکروه است که
مکبر دائر بدن خود را از قبله در حال اذان لکن این مبطل اذان نیست و اما اقامه پس لا بد است در ان از استقبال
قبله مختار قول اول است لکن احتیاط مقتضی رعایت هر یک از قیام و استقبال است در اقامه اگرچه در غیر جماعت
بوده باشد مخفی نماند از انچه مذکور شد ظاهر شد که قیام و استقبال بنا بر مختار از جمله چیزهائیست که مستحب است
در هر یک از اذان و اقامه سیم از امور یکه مستحب است در هر یک از اذان و اقامه وقف نمودن است در اخر
هر فصلی از فصول اقامه بعدم اظهار حرکت باقطع نفس یا با اقل فصلی ما بین فراغ از کلمه و شروع بکلمه دیگر
بلکه با علم هیچیک در صورتیکه کلمه که شروع مینماید مفتتح بهمزه وصل نباشد بعبارة اخری در غیر قد قامت الصلوة
در مرتبه ثانیه و غیر تکبیر لکن در اقامه نه در اذان نظر باستحباب تانی در ان چنانچه مذکور خواهد شد چهارم
از جمله امور مستحبه در هر یک از اذان و اقامه بنا بر انچه فاضل ابن براج در مهذب ذکر فرموده اینست که بعد از
فراغ از هر یک از حی علی الصلوة و حی علی الفلاح بگوید لا حول و لا قوة الا بالله و بعد از فراغ از حی
علی خیر العمل دو مرتبه بگوید آل محمد خیر البریه و بعد از قد قامت الصلوة در اقامه بگوید اللهم رب
هذه الدعوة التامة و الصلوة الدائمة اعط محمدا سؤله یوم القیمة و بلغه الدرجة و الوسیلة من
الجنة و تقبل شفاعته فی امته و شیخ در مبسوط ذکر حوقله را بعد از حی علی الصلوة مرسلا نسبت
بجناب رسول خدا صلعم داده پنجم از امور مستحبه تانی در اذانست در حین تلفظ بفصول و هم چنین
فیما بین فصول باین معنی در حین تلفظ بفصول با تانی و ارام تلفظ نماید و هم چنین تاملی فیما بین
فصلین نماید بخلاف اقامه پس مستحب در ان سرعت نمودنست در تلفظ و در ترک تامل فیما بین

فصلین

فصلین ششم مستحب است رفع صوت در اذان مطلقا اگرچه اذان منفرد بوده باشد در احادیث ترغیب
باین بسیار شده است و مذکور در احادیث اینست که رفع صوت در اذان باعث دفع مرض و کثرت
اولادست محمد بن راشد روایت کرده از هشام بن ابراهیم که او گفت من شکایت کردم خدمت جناب
امام رضا علیه السلام از مرض و از بی اولادی حضرت امر فرمود مرا بر بلند نمودن صدا را در اذان در منزل خود
و من نظر بفرموده انحضرت چنین نمودم خداوند عالم جل شانه مرض را از من دفع فرمود و اولاد من
بسیار شد محمد بن راشد گفت من دائما علیل بودم و هم چنین جماعت از عیال من نیز چنین بودند بعد از
انکه این را شنیدم از هشام رفع صوت نمودم در اذان پس خداوند عالم رفع مرض از من و از عیال
من فرمود و جماعتی از فقها حکم باستحباب رفع صوت در فصول اقامه که ذکر بوده باشد فرموده‌اند
مثل تکبیر و شهادتین و تهلیل باکی در عمل بان نیست هفتم مستحب است فصل ما بین اذان و اقامه
بدو رکعت نماز یا بسجده یا بجلسه یا بتسبیح و تحمید یا باحدها یا بگامی بسوی قبله بنا بر این در نماز
ظهر اول شش رکعت نافله را اتیان مینماید بعد از ان اذان میگوید بعد از ان دو رکعت باقی از
نافله ظهر را بعمل میاورد انوقت اتیان باقامه مینماید و هم چنین در اذان عصر و در اذان نماز عشا اول
اتیان بدو رکعت نافله مغرب مینماید بعد اذان عشا میگوید بعد از ان اتیان بدو رکعت باقی از نافله مغرب
مینماید انوقت اتیان باقامه نماز عشا مینماید و در نماز صبح اول اذان میگوید بعد از اذان اتیان بدو
رکعت نافله صبح مینماید بعد از فراغ از نافله اقامه میگوید بنا بر این در نماز مغرب چون نافله ان مؤخر است
فصل ما بین اذان و اقامه ان بنماز نیست بلکه فصل ما بین اذان و اقامه در مغرب بغیر نماز از امور دیگری
که بعد بیان خواهد شد میباید بشود و اینها در صورتیست که اتیان بنوافل نماید و اگر نافله گذار نباشد یا
وقت نافله منقضی شده باشد فصل ما بین اذان و اقامه بغیر نماز نماید مجملا مستحب است فصل ما بین
اذان و اقامه در غیر اذان و اقامه نماز مغرب بدو رکعت نماز یا بجلوس یا بسجده یا بتحمید مثل اینکه بگوید الحمد
لله رب العالمین و اگر اقتصار بالحمد لله نیز نماید خوبست یا بتسبیح مثل سبحان الله یا بگام برداشتن
بهر یک که اتیان نماید مؤدی سنت خواهد بود لکن ظاهر اینست که فصل بدو رکعت نماز اولی از بقیه بوده باشد
بعد از ان سجده و هر گاه جلوس را اختیار نمود سنت است در انوقت این دعا بخواند اللهم اجعل قلبی بارا
و رزقی دارا و اجعل لی عند قبر نبیک محمد صلی الله علیه و اله قرارا و مستقرا و در بعض نسخ دعا بعد از
قلبی بارا و عیشی قارا و چون که مورد این دعا بنا بر حدیثی که در کافی مذکور است در حالت اختیار جلوس است
بنا بر این در غیر حالت جلوس بقصد توظیف خواندن مشکل است بلی مرحوم شیخ طوسی در کتاب مصباح

فرموده مستحب اینست اینده‌عا را در سجده مابین اذان واقامه بخواند بنابراین در حال سجود نیز مستحب است پس
خواندن این دعا در غیر حالت جلوس وسجود مثل اینکه در حال قیام مطلقا یا بعد از اختیار کام چنانچه متعارف
شده بقصد توظیف مشکل بلکه صورت ندارد واما تفسیر دعا بدانکه بار اسم فاعل است معنی ظاهر ان
اینست خداوندا بکردان قلب مرا محسن وراغب بر بر ومعیشت مرا مستقر فرما که قطع نشود یا مقرر
فرما که وجه معیشت بمن برسد در حالتیکه من مستقر باشم در مکان یعنی محتاج نشوم در تحصیل معیشت
بمسافرت از بلد خود ببلد دیکر واجعل رزقی دارا یعنی بکردان روزی مرا بوما فیوما در تزاید و
اجعلنی عند قبر نبیک قرارا ومستقرا یعنی بکردان از برای من مقر در جوار نبی تو ممکن است مراد از قرار
در اخرت بوده باشد ومراد از مستقر در دنیا کما یوحی الیه قوله تعم ولکم فی الارض مستقر والاخرة دار
القرار یعنی بکردان مقر مرا در دنیا واخرت در جوار نبی تو بدانکه در این مبحث چند فایده است تنبیه بلیها
مناسب است اول انست استحباب فصل مابین اذان واقامه با مور مذکوره ظاهر اینست در حق
خود مؤذن بوده باشد یعنی در حق غیر مؤذن از اشخاصیکه استماع اذان مینمایند حکم باستحباب این نمیتوان
نمود اکرچه مستمعین از اهل جماعت بوده باشند چنانچه مفصلا در مطالع الانوار بیان شده است دویم
انست معلوم شد از جمله امور مذکوره سجده است در صورتیکه مکلف اختیار ان نمود ودر ان سجده هرکاه
قصد سجده شکر بکند مستحب است در عقیب صلوات یا بجهة سببی دیکر نماید ظاهر اینست امتثال از هر دو
حاصل شود سیم بیان شد که فصل مابین اذان واقامه نماز مغرب مثل فصل مابین اذان واقامه سایر صلوات
نیست بلکه مستحب است در این مقام فصل شود بخطوه یا بجلوس یا بتسبیح یا بسکوت در جمله از کلمات فقها
حصر مستحب شده در انچه مذکور شد بلکه در جمله از عبارات نهی شده از سجده مثل عبارت شیخ مفید در مقنعه
وغیر ایشان ومقتضای بسیاری از کلمات فقها انست که جلوس در اینجا مستحب نباشد لکن در حدیث مبالغه
در استحباب جلوس در این مقام شده مضمون حدیث اینست ثواب کسیکه بنشیند در مابین اذان واقامه
ان مثل ثواب کسی است که بغلطد در خون خود در راه خداوند عالم جل جلاله مبحث دهم مکروه هست حرف
زدن مابین فصول اذان وهم چنین مابین فصول اقامه واما تکلم بعد از فراغ از اذان وقبل از شروع در
اقامه پس ظاهر اینست که کراهت نداشته باشد بلکه در بعضی از احادیث معتبره امر بتکلم شده مابین اذان
واقامه وان حدیث موثقی است که مروی در فقیه وتهذیب است مضمون ان اینست هرکاه اراده نماز
فریضه نمائی پس اذان واقامه بکو وفصلی مابین اذان واقامه واقع بساز بجلوس یا بتسبیح یا بکلام یا بحرف
حرف زدن اکرچه مکروه هست مابین فصول اذان واقامه لکن مابین اذان واقامه باین معنی بعد از فراغ

ازازان

ازاذان وقبل از شروع در اقامه ظاهر اینست که مکروه نبوده باشد مکر در نماز صبح در اینجا تکلم بعد از فراغ
ازاذان وقبل از شروع در اقامه نیز مکروه است تفصیل مطلب مقتضی اینست که کفته شود در اینجا سه
مقام است اول تکلم در اثنای فصول اذان است تاملی در کراهت این نیست اکرچه ظاهر میشود
از ابن براج قول بانتفاء کراهت در ان دوم تکلم در مابین اذان واقامه است کراهتی در این نیست مکر
مابین اذان صبح واقامه ان سیم تکلم در اثنای فصول اقامه است تشکیکی در کراهت ان نیست بلکه
کراهت در این مقام اشد است از کراهت در مابین فصول اذان بلکه ظاهر جماعت از اعاظم
قدمای اصحاب حرمت است مثل شیخ مفید در مقنعه وسید مرتضی در جمل وشیخ طوسی در تهذیب
ونهایه وابن زهره در غنیه واین قول اکرچه ضعیف است لکن اجتناب اقرب باحتیاط واوفق بطریق
سداد است وهرکاه کسی این کراهت را بعمل اورد اکر در اثنای اذان بوده باشد ظاهر اینست مقتضی
اعاده اذان نمیشود یعنی حکم باستحباب اعاده اذان ثابت نیست مکر در صورتیکه تکلم بسیار نماید بحد یکه
مخل بموالات بوده باشد در این صورت اعاده اذان مستحب است لکن نه بجهة تکلم بلکه بجهة اخلال بموالات
وهم چنین است هرکاه سکوت طولی در اثنای فصول اذان بعمل اورد که منافی با صدق مؤذن بودن بوده
باشد در اینصورت نیز اعاده اذان نماید واما اکر تکلم در اثنای اقامه بوده باشد این مقتضی اعاده اقامه
هست باین معنی مستحب است که اعاده اقامه نماید مخفی نماند این کراهت تکلم در اثنای اذان واقامه در حق
مؤذن ومقیم است واما غیر مؤذن ومقیم از اهل جماعت ظاهر اینست که کراهتی در حق انها ثابت نبوده باشد
مکر بعد از کفتن قد قامت الصلوة در اقامه در اینوقت تشکیکی در مرجوحیت تکلم نیست خواه در حق کسی
که اقامه میکوید یا دیکری بلکه جماعتی از معتمدین قدمای فقها مثل سید مرتضی وشیخ طوسی در نهایه
ومبسوط وابن حمزه وغیرهم تصریح فرموده اند بحرمت تکلم در حق کل اهل جماعتی که مطلع شده باشند
بر صدور قد قامت الصلوة از مقیم مکر کلامیکه متعلق بتقدیم امام بوده باشد یا بتسویه صفوف ونصوص
معتبره صریح است در این مطلب بنابراین طریقه احتیاط مقتضی اجتناب از اینست واز جمله مکروهات
در اثنای اذان التفات نمودن مؤذن است بتمام بدن بجانب یمین ویسار اکرچه در غیر حالت تکبیر و
شهادتین بوده باشد واما التفات بوجه تنها پس کراهت ان معلوم نیست واز جمله مکروهات در حال
اذان ترجیع وتثویب است پس در این دو مقام است مقام اول در بیان ترجیع است بدانکه علما اختلاف
کرده اند در حقیقت ترجیع بپنج قول اول انست که ترجیع عبارت از تکریر تکبیر وشهادتین است در
اذان یعنی علاوه بر چهار در تکبیر وزاید بر دو در شهادتین اینقول قول شیخ است در مبسوط وابن

براج است در مهذب **دوم** آنست که ترجیع عبارتست از تکریر شهادتین دو مرتبه دیگر این قول خلاف وجامع وتحریر وتذکره ومنتهی است **سیم** آنست که ترجیع عبارتست از تکریر هر فصلی از فصول اذان اینطاهر میشود از شیخ شهید در ذکری **چهارم** آنست که ترجیع عبارت از تکریر شهادتین است جهرا بعد از اتیان بان اخفاتا واین ظاهر میشود از صاحب مغرب وصاحب قاموس **پنجم** آنست که ترجیع در اذان عبارت از تردید صوت است در حلق در حین تلفظ بفصول ان واین ظاهر میشود از صاحب صحاح وصاحب قاموس نیز تفسیر براین معنی نموده بعد از معنی که مذکور شد این بیان اقوالست در حقیقت ترجیع و اما حکم ان پس کلمات فقهاء در این نیز مختلفست جماعتی از فقهاء حکم فرموده اند وبسیاری حکم بکراهت نموده اند تحقیق در مقام اینست اگر مقصود از تنحنح در اتیان وتکریر علاوه از قدر مقرر در شریعت مطهره شرعیت انست یعنی با اعتقاد شرعیت اذا اتیان مینماید نباید کسی تامل در حرمت ان نماید نظر باینکه اذان در شریعت بمقتضای نصوص معتبره واجماع شیعه عبارت از فصول لیست که سابق بیان شد واتیان علاوه بر ان تشریع وبدعت است اگرچه بتکریر خود ان فصول بوده باشد پس حرام خواهد بود واگر باین قصد نبوده باشد پس اگر تکبیر وشهادتین است حکم بکراهت نمیتوان نمود نظر باینکه اینها از اعظم اذکار است بلکه تاملی در جواز اتیان بانها در اثنای نماز نیست با علم کراهت پس علم کراهت در اذان بطریق اولی خواهد بود واگر غیر تکبیر وشهادتین وتهلیلات است نظر بتفسیر ذکر در اینصورت دور نیست که حکم بکراهت شود نظر باینکه این تکلیست در اثنای اذان این در غیر تفسیر خامس بود واما تفسیر خامس پس در ان نیز محتاج بتفصیلست باین نحو اگر تردید صوت بنحویست که موجب اندراج در غنا میشود شبهه در حرمت ان نیست واگر باین حد نیست حکم بحرمت بلکه حکم بکراهت نیز نمیتوان نمود **مقام ثانی** در تثویبست کلام در این نیز در حقیقت وحکم آنست اما اول پس انچه از مغرب اللغه ظاهر میشود تثویب بر دو قسم است تثویب قدیم وتثویب جدید تثویب قدیم عبارتست از قول مؤذن در اذان صبح الصلوة خیر من النوم دو مرتبه وتثویب جدید عبارتست از الصلوة الصلوة او قامت قامت اینست مضمون عبارت او ومتحصل از کلام او نمیشود که انچه حکم کرده که تثویب جدیدست محلش در کجاست ممکن است که مراد ان باشد که در بعض بلاد عامه متداولست چنانچه در درعیه وبریده استماع نمودیم وان اینست در اواخر شبها قریب بصبح مؤذن در کوچها ودر خانها راه بر ود میگوید الصلوة الصلوة وممکن است که در غیر صلوات یومیه بوده باشد که در حین دعوت بان نمازها الصلوة الصلوة ثابت است صاحب قاموس تفسیر تثویب باین نحو نموده است التثویب التعویض والدعاء الی الصلوة او تثنیة الدعاء وان تقول

برحیم

فی اذان الفجر الصلوة خیر من النوم مرتین یعنی تثویب عوض دادنست بعبارت اخری ثواب دادنست وخواندنست بسوی نمازاست یا دو مرتبه خواندن بسوی انست یا گفتن دو مرتبه است در اذان صبح الصلوة خیر من النوم مراد فقها در این مقام همین معنی اخیر است لکن بعد از حی علی الفلاح چنانچه صاحب صحاح گفته تثویب در اذان فجر انست که بگوید مؤذن بعد از حی علی الفلاح الصلوة خیر من النوم دو مرتبه و در کتاب مصابیح که از کتب معتبره عامه است روایت نموده از ابی محذوره بجای مهمله وذال معجمه که گفته عرض کردم بجناب رسول خدا صلی الله علیه واله تعلیم من فرما طریقه اذان را پس حضرت اذان ذکر فرمودند و فرمودند بعد از حی علی الفلاح هرگاه نماز صبح بوده باشد بگو الصلوة خیر من النوم الصلوة خیر من النوم و در همان کتاب روایت نموده از بلال که جناب رسول خدا صلی الله علیه واله فرموده تثویب نباید بگوئی در هیچ نمازی مگر در نماز صبح ومرحوم شیخ در مبسوط ذکر تثویب فرموده در اذان نماز صبح واذان عشا وحکم بکراهت این فرموده ودر خلاف فرموده جمیع فقهای فقهاء عامه گفته اند که در اذان نماز عشا تثویب مستحب نیست مگر حسن بن صالح بن حی که او گفته این مستحب است در اذان نماز عشا ونماز صبح وابن ادریس در سرایر نقل فرموده از جماعتی از علمای ما که فرموده اند تثویب عبارتست از تکرار شهادتین دو مرتبه و فرموده هذا هو الاظهر وانچه را از جماعت از اصحاب ما نقل فرموده متنحنح حقیر در اینوقت نیست که کیانند بلکه ظاهر از کلام سید در انتصار وشیخ در خلاف اطباق علمای شیعه است بر اینکه تثویب عبارت از الصلوة خیر من النوم است بلی کلام ابن حمزه در وسیله ظاهر اینست که تثویب مغایر با ان بوده باشد قال والمحظور ثلثة التثویب وقول الصلوة خیر من النوم نظر باینکه عطف این قول بر تثویب ظاهر در مغایرتست نظر باینکه هرگاه این قول در نظر ابن حمزه مغایر با تثویب نمیبود پس عدد محظور دو میبود نه سه اولی از ثلثه در کلام ابن حمزه تثویبست دوم گفتن الصلوة خیر من النوم است در اذان صبح سیم تکلم است در اثنای بعد از قد قامت الصلوة واما حکم ان پس از کلمات علمای ما ظاهر میشود اختلاف در این به قول اول قول ابن الجنید است که حکایت شده از او که فرموده باکی باتیان باین در اذان صبح نیست دوم قول بکراهت است واین ظاهر میشود از سید مرتضی در انتصار وشیخ در مبسوط ومحقق در شرایع ونافع ومعتبر سیم حرمتست واینقول مرحوم شیخ است در نهایه وابن حمزه در سرایر وصاحب جامع وعلامه در غیر المنتهی ودر حقیقت حال متنحنح میشود از انچه در ترجیع مذکور شد باین معنی که اگر کسی بقصد مشروعیت اتیان بان نماید تشکیکی در بدعت وحرمت ان نیست وابن ادریس در این دعوی اجماع نموده نظر باینکه شرعیت این ثابت نیست مؤید این مطلب چیزیست در کتاب تیسیر الوصول الی جامع الاصول که از کتب معتبره

بلکه صریح کلام ابن حمزه در مغایرت است

عامتر است مذکور است حاصل آن اینست که در آن کتاب نقل شده از مالک که او نقل نموده که مؤذنی در عصر خلیفه ثانی
آمد نزد او که او را اعلام نماید بجهة حضور در نماز صبح پس یافت او را در خواب پس آن مؤذن بجهة تنبیه خلیفه ثانی
و بیدار نمودن او گفت الصلوة خیر من النوم چونکه خلیفه ثانی این را شنید او را خوش آمد پس امر کرد که این کلام را
داخل در اذان صبح نماید و در همین کتاب مذکور است که نقل از ابی داود و ترمذی نموده که ایشان از مجاهد نقل
نموده اند که او گفت من با عبد الله بن عمر داخل مسجد شدیم و عبد الله بن عمر اذان گفت در آن مسجد خواستیم
نماز کنیم پس تثویب یعنی قول الصلوة خیر من النوم از مؤذن صادر شد پس بیرون رفت عبد الله بن عمر از مسجد
گفت مارا از نزد این مبدع بیرون بر پس نماز در آن مسجد بعمل نیاورد و مجملا اگر کسی اتیان باین کلام بقصد شرعیت نماید
شبهه در حرمت آن نیست و ظاهر اینست کلام قائلین بحرمت راجع است باین و اگر باین جهت نبوده باشد مکروه
خواهد بود نظر باینکه آن تکلمیست در اثنای اذان ظاهر اینست کلام قائلین بکراهت راجع باین بوده باشد
و این مسلم است پس نزاع لفظی خواهد بود و بعضی احادیث که بطریقه ما وارد است و مشتمل بر این کلمه هست
که محمول بر تقیه است **مبحث یازدهم** در بیان مسائل چند است که متعلق باذان و اقامه است **اول** آنست که لازم
و علیت ترتیب نمودن ما بین فصول اذان و فصول اقامه باینکه تکبیر را مقدم دارد بر تمه بعد از آن شهادت
بر الوهیت معبود و بعد از آن شهادت بر رسالت بعد از آن حی علی الصلوة و بعد از آن حی علی الفلاح و بعد از
آن حی علی خیر العمل بعد از آن هم تکبیر و بعد از آن هم تهلیل و ترتیب در فصول اقامه نیز بهمین طریق است
که مذکور شد مگر آنکه بعد از حی علی خیر العمل زیاده مینماید قد قامت الصلوة را دو مرتبه و انچه مذکور شد ترتیب ما بین
فصول اینها بود و هم چنین است ترتیب ما بین خود اذان و اقامه اول اذان را بعمل آورد و بعد از فراغ از اذان
اقامه را پس هر گاه کسی اخلال بهریک از دو ترتیب که مذکور شد نماید پس اگر عمدا اخلال نموده باشد آثم و معاقب
خواهد بود و اکتفاء بآنچه بعمل آمده نمیتواند نمود یعنی آتی سنت نخواهد بود پس هر گاه خواهد که مؤدی سنت
بوده باشد لازم است که اعاده نماید پس هر گاه بعضی فصول متاخره را عمدا مقدم داشته باشد و مقدم را
متاخر در اینصورت تادیه سنت موقوف باعاده هر دو است بطریق معهود اجتزاء باعاده متاخره موجب
حصول امتثال نمیشود نظر باینکه آنچه اول اتیان نموده بغیر نحو ثابت در شریعت منهی عنه بوده پس آنچه سابق
بعمل آمده نظر بتعلق نهی باطل بوده پس اکتفا باتیان متاخر کفایت در صحت نمیکند و هم چنین است حال
در اخلال بترتیب ما بین نفس اذان و اقامه و اما هر گاه سهوا اخلال نموده باشد در اینصورت اگر چه اثم نیست
لکن اعاده هریک از فصول اذان یا اقامه که در آن اخلال بترتیب شده باشد باید نمود در اینصورت هر گاه تقدیم
و تاخیر هر دو بعمل آمده باشد آیا اکتفا باعاده متاخر تنها میتواند نمود پس اکتفا مینماید در متقدم بهمان

اتیان

اتیان سابق ظاهر از حدیث صحیحی که وارد در این مطلب است خلاف آنست پس اعاده هریک از متقدم و متاخر نماید تا
درک ترتیب نماید پس هر گاه در اثنای اذان یا بعد از فراغ از اذان مشخص شد که اخلال بترتیب بعضی از فصول آن
نموده تدارک مینماید بنحویکه مذکور شد مگر در صورتیکه بعد از فراغ از اذان مشخص شود و فصل طویلی متخلل شده
باشد در اینصورت دور نیست که استیناف اصل اذان نماید و اما هر گاه در اثنای اقامه مشخص شد که اخلال
بترتیب بعض از فصول اذان نموده سهوا در اینصورت چنانچه از حدیث موثق استنباط میشود حاجت بتدارک
نیست اقامه را تمام نموده شروع بنماز نماید بنابراین در صورتیکه این مطلب بعد از فراغ از اقامه معلوم شود عدم
احتیاج بتدارک اولی خواهد بود و از آنچه مذکور شد ظاهر می شود هر گاه کسی اخلال بترتیب بعضی فصول اقامه
نموده باشد و مشخص شود بر این شخص بعد از فراغ از اقامه و قبل از شروع بنماز باید عود نماید تا تلافی و درک
ترتیب نماید و اما هر گاه مشخص شود این اخلال بعد از دخول در نماز حاجت بتدارک نیست بلکه ظاهر اینست
که جایز نبوده باشد اگر چه مشخص شود قبل از دخول در رکوع بلکه قبل از شروع بقرائت و فرق ما بین
این مسئله و مسئله ناسی اذان و اقامه ظاهر است از چند راه اولی جواز رجوع در این مقام مستلزم جواز
رجوع در اینجا نیست چنانچه وجه آن بتامل ظاهر می شود **دوم** از مسائل مذکوره آنست هر گاه نزاع واقع شود
ما بین اهل جماعت یا غیر اینها در باب اذان گفتن هریک خواهد که او اذان گفته باشد در اینصورت اگر
عادل و غیر عادل نزاع نمایند تفویض اذان بعادل نمایند و اگر هر دو عادل باشند مفوض شود باعدل
و در صورت مساوات باعلم و در صورت مساوات رجوع نمایند بقرعه عمل شود بمقتضای آن لکن کلامی که
در این مقام هست اینست که آنچه مذکور شد در صورتیست که تعدد اذان مضر باشد خوبست و اما هر گاه تعدد اذان
مضر نبوده باشد بلکه مطلوب بوده باشد چنانچه در جماعت هر گاه ده نفر از اهل جماعت خواسته باشند اذان
بگویند بلکه همه اینها خواه بطریق اجتماع بوده باشد یا بطریق تعاقب لکن در صورت سعه وقت منعی از آن
نمی باشد خواه بعضی عادل بوده باشند و بعضی غیر عادل و بعضی عالم باحکام اذان و بعضی غیر عالم و بعضی بی
چشم و بعضی چشم دار پس فرض مسئله تشاح و نزاع ما بین مؤذنین در صورتی مناسب است که هر گاه متبرعی
در اقدام باذان یافت نشود و امر منحصر شود در اینکه باید امام یا نایب امام نصب مؤذنی نمایند و مستمری
بجهة معیشت او از بیت المال قرار دهند در اینصورت هر گاه نزاع واقع شود بنحویکه مذکور شد میباید
معمول داشت **مسئله سیم** بدانکه معتبر در هریک از اذان و اقامه موالاتست و مراد بموالات در این مقام آنست
که فصل ما بین فصول هریک از اذان و اقامه متخلل نشود بحدیکه در عرف و عادت ماحی صورت مؤذن بودن
و مقیم بودن بوده باشد و وجه اعتبار این آنست که هر مرکبی از مرکبات اعتباریه بعباره اخری هر هیئتی ملتئمه

ازاجزای متعدده متعینه تدریجی الوجود هرگاه امر شارع متعلق شود بایجاد ان وشارع در ایجاد ان کیفیت خاصه از تعاقب
اجزاء وتراخی انها بیان نفرموده باشند مشخص میشود که اکتفا می شود در ان بنحویکه در عرف صادق باشد که این شخص
مکلف مباشر اتیان ان هست پس با تخلل فصل طویلی که ماحی صورة ان بوده باشد این صدق متحقق نیست پس
امتثال حاصل نمیشود پس جمیع انحاء وجودات عرفیه ان مشترک میباشند در اینکه محصل امتثال هستند
وعدم امتثال در صورتیست که صدق این معنی محقق نبوده باشد وعبارة اخری این اعتبار موالات پس بالاطلاق
بموالات امتثالی حاصل نخواهد بود مسئله چهارم در حکم اذان واقامه است با تخلل حدث بدانکه حدثی که متخلل می شود
یا در اثنای اذانست یا بعد از فراغ از اذانست وقبل از شروع در اقامه یا در اثنای اقامه است یا بعد از فراغ از ان است
لکن قبل از شروع در نماز یا بعد از شروع در نماز است لکن قبل از فراغ از ان پس در اینجا چند مقام است مقام اول در حکم
اذانست با تخلل حدث در اثنای ان بدانکه هرگاه حدثی در اثنای اذان عارض شد در این مقام چهار احتمال است اول اتمام
اذانست با حدث دویم اتمام انست بعد از طهارت سیم استیناف اذانست بعد از طهارت چهارم استیناف اذان است
با عدم طهارت ظاهر اینست که جمیع اقسام مذکوره جایز بوده باشد تشکیکی در جواز جمیع اقسام مذکوره نیست کلام
در رجحان ومرجوحیت است پس از همه احتمال چهارم است نظر باینکه استیناف اذان با عدم طهارت مستلزم اینست
که کل اذان با عدم طهارت ~~یا~~ بوده باشد و قطع نظر از قسم چهارم کرده قسم اول مرجوح تر است نسبت
بدو قسم دیگر بلی کلامیکه در قسم ثانی هست اینست که در ان تفصیل داده شود مابین اینکه تحقق طهارت وتحصیل
مقدمات ان با مستلزم فصل طویل وفعل کثیر نیست که مخل بموالات معتبره در اذان بوده باشد یا نه اگر قسم اولست ظاهر
اینست که این کفایت در تادیه سنت نکند بلکه تشکیکی در جواز اقدام بان میتوان نمود نظر باحتمال عدم معلومیت مشروعیت
اتیان باذان باین نحو پس این پستر از جمیع اقسام مذکوره است بلکه صحیح نیست واگر قسم ثانی است مطلق نقصی در ان نیست
نظر باینکه صادق است جمیع فصول اذان بالطهارت شده است پس عمل باستحباب اتیان اذان با طهارت متحقق
خواهد بود بلی نظر بقیام احتمال مدخلیت هیئت صوری وارتباط اجزای اذان باهم در اتیان بفرد کامل واحتمال
منافات حدث متخلل بان قسم ثالث اکمل اقسام خواهد بود مجملا جمیع اقسام با اشتراک در تادیه سنت مختلف
میباشند بر رجحان ومرجوحیت بنحویکه مذکور شد مگر تفصیلیکه در قسم ثالث مذکور شد مقام دویم در حدث متخلل
فیمابین اذان واقامه است یعنی حدثیکه حادث شد بعد از فراغ از اذان وقبل از شروع در اقامه این مطلقا موجب اعاده اذان
نیست بلکه مرجح اعاده ان نیز نیست بلکه حکم بمشروعیت اعاده در صورت مفروضه نمیتوان نمود بلی وضو میسازد بجهة
اتیان باقامه واقدام باقامه مینماید بعد از وضو مقام سیم در حکم اقامه است در صورت تخلل حدث در اثنای ان
بدانکه چهار احتمالیکه در اذان مذکور شده در اینجا نیز جاری است اتمام اقامه با حدث واتمام ان بعد از طهارت

مشخص نیست مرجوحیت ان بالکلیه
نظر باینکه بعضی طهارت
بوده باشد وتتمه با علم
طهارت یا کل با طهارت
بوده باشد صح

والمتیمم

واستیناف اقامه بعد از طهارت واستیناف ان با عدم طهارت بنابر قول بعدم لزوم طهارت در اقامه چنانچه
نسبت بشهرت داده شده جمیع اقسام مذکوره جایز خواهد بود واما بنابر مختار در مسئله که عبارت از عدم
جواز اتیان باقامه با عدم طهارت بوده باشد دو قسم ان صحیح نخواهد بود یعنی اتمام اقامه با حدث وهم چنین
استیناف ان با حدث پس قسم جایز در اینجا منحصر خواهد بود در دو قسم باقی که عبارت از استیناف بعد از
طهارت یا اتمام اقامه بعد از طهارت بوده باشد بلی در قسم ثانی تفصیلیکه در اذان مذکور شد در اینجا
نیز معتبر است بلکه در اینجا اقوی است باین معنی که اگر اتیان بطهارت منافی با موالات معتبره فیما بین فصول اقامه
بوده باشد اکتفا باتمام اقامه بعد از طهارت در این صورت کفایت در تادیه سنت نخواهد نمود بخلاف اینکه
اتیان بطهارت منافی با موالات مطلوبه نبوده باشد پس احسن اقسام متصوره در اینجا نیز استیناف بعد از
طهارت خواهد بود بنابر غیر مختار واحسن قسمین ان خواهد بود بنابر مختار والحمد لله الموفق الحمید
الرئوف الغفار مقام چهارم در حکم حدث واقع بعد از فراغ از اقامه وقبل از شروع در نماز است بدانکه هرگاه
حدث متخلل شد بعد از فراغ از اقامه وقبل از شروع در نماز خالی از این نیست این شخص مکلف یا متطهر بوده
بطهارت ترابیه یا بطهارت مائیه وعلی التقدیرین یا صدور حدث مبطل طهارت یا عمدا بوده یا سهوا
ودر صورتیکه متطهر بطهارت ترابیه بوده و وقوع حدث سهوا بوده باشد ودر اینوقت متمکن از طهارت
مائیه بوده باشد واتیان بطهارت مائیه مستلزم فصل طویل نبوده بلکه کم منافی باشد با صدق صلوة
بالاقامه بودن ظاهر اینست که در اینوقت حاجت باعاده اقامه نبوده باشد نظر باینکه در چنین صورت هرگاه
حدث سهوا در اثنای نماز واقع شود بعد از اتیان بطهارت مائیه حاجت باستیناف نماز باعاده اجزای
صلوة که اتیان شده نیست پس عدم حاجت باعاده اقامه در چنین صورت بطریق اولی خواهد بود مثل اینکه کسی
با تیمم اذان واقامه گفت بعد از فراغ از اقامه وقبل از شروع در نماز متمکن از طهارت مائیه شد لازم است وضو بسازد
ظاهر اینست که حاجت باعاده اقامه نباشد مگر صورتیکه اشاره بان شد وبعد صریحا مذکور خواهد شد
واما در غیر اینصورت پس اشکالی در حکم باستحباب اعاده میتوان نمود نظر باینکه جمعی کثیره از فقها تصریح فرموده اند
هرگاه حدثی در اثنای صلوة واقع شود بعد از اعاده طهارت استیناف نماز مینماید وحاجت باعاده اقامه نیست
چنانچه در مقام خامس مفصلا باعانة الله تعالی شرح بیان خواهد شد پس عدم اعاده اقامه در صورت مفروضه بطریق
اولی خواهد بود لکن ممکن است استدلال کرده شود برجحان اعاده بحدیثی که مرویست در کافی از ابی هرون که روایت نموده
از کاشف اسرار ودقایق جناب حضرت امام جعفر صادق عم که فرموده الاقامة من الصلوة نظر باینکه ظاهر اینست کلمه من
در این حدیث من تبعیضیه است پس معنی حدیث اینست که اقامه از ابعاض واجزای نماز است چونکه حمل بر حقیقت

متعذر است پس حمل میشود بر اقرب مجازات بنا بر این مقتضای حدیث این خواهد بود که اقامه مشارکست با اجزای صلوة در
در احکام مشخص است از جمله احکام جزء نماز است هرگاه حدثی بعد از ان واقع شود لازم است اعاده ان جزء پس اقامه
نیز چنین باید باشد پس وقوع حدث بعد از فراغ از اقامه و قبل از شروع در نماز مقتضی اعاده اقامه است مخفی نماند انچه
مذکور شد در صورتیست که وقوع طهارت بعد از ان حدث مستلزم فصل طویلی و فعل کثیری نبوده باشد و اما
هرگاه مستلزم فعل کثیری و فصل طویلی بوده باشد که منافی با صدق صلوة با اقامه بودن بوده باشد یعنی
اقامه سابقه عرفا و عادة کفایت نکند در اینکه صادق باشد این نماز با اقامه است بلکه گفته می شود با علم اتیان
با اقامه ترک اقامه نمود در نماز و اتیان نماز با علم اقامه نموده در اینصورت اعاده اقامه مینماید تا نماز او با اقامه
بوده باشد و هم چنین است در اذان اگرچه موجب صدق معیت مختلف است فیما بین اذان و اقامه یعنی گاه هست فصل
مقدار معینی ما بین اقامه و نماز منافی با صدق نماز با اقامه بودن هست و مقدار همان فصل منافی با صدق نماز با اذان
بودن نیست چنانچه وجه ان ظاهر می شود بعد از تامل مقام پنجم در حکم اقامه است در صورتیکه حدث متخلل شود
در اثنای نماز در اینصورت شبهه در لزوم قطع نماز و استیناف ان بعد از اتیان بطهارت نیست مگر در صورتیکه
اشاره بان شد یعنی صورتیکه داخل در نماز شده باشد با طهارت ترابیه بعد از تخلل حدث ساهیا متمکن از طهارت
مائیه بوده باشد در اینصورت استیناف صلوة لازم نیست بلکه بنا میگذارد بهمان موضعیکه در ان اشتغال
بان حدث صادر شد بعد از تطهیر بطهارت مائیه در غیر این موضع استیناف نماز بعد از اتیان بطهارت لازم است
کلامیکه در این مقام هست اینست ایا اعاده اقامه هم ضرور است تا نماز او فضیلت نماز با اقامه را داشته باشد
یا ضرور نیست بلکه اکتفا بهمان اقامه میتواند نمود مصرح به در مبسوط و نهایه و سرایر و شرایع و نافع و معتبر
و منتهی و تذکره و تحریر و قواعد و دروس و ذکری و بیان ثانی است یعنی اکتفا باستیناف نماز مینماید بعد از
طهارت و اقامه را اعاده نمیکند و انچه بعضی توهم نموده اند که این منافی است با حکم بافضلیت اعاده اقامه
در صورتیکه حدث متخلل شود در اثنای اقامه بلکه بنا بر این میباید در اینجا نیز حکم شود بافضلیت اعاده اقامه بنا
بر این پس کسیکه طهارت را لازم میداند در اقامه میباید در اینجا حکم کند بلزوم اعاده اقامه بعد از طهارت این توهمی است
بیجا نظر باینکه حکم بافضلیت طهارت در اقامه یا لزوم ان مقتضی اینست که اقامه واقع شود با طهارت و این در صورتیکه
حدث متخلل شود در اثنای صلوة متحقق هست بخلاف اینکه حدث متخلل شود در اثنای اقامه لکن تحقیق در این
مقام مقتضی اینست که گفته شود در این مقام نظیر انچه در سابق ذکر نمودیم بیان ان اینست که اگر فعل طهارت مستلزم
فصل طویلی است مثل اینکه فرض شود این شخص جنب بود و وقت دخول در نماز متمکن از غسل نبود با تیمم بدل
از غسل داخل در نماز شد بعد از تخلل حدث در اثنای نماز مطلع شد که متمکن از غسل هست لکن میباید مسافت

طولی را

طولی را طی کند تا بحمام رفته غسل نماید یا انکه بعد از تخلل حدث در اثنای صلوة مطلع شد که جنب بوده است
در اینصورت لازم است که غسل نماید و غسل نمودن مستلزم فصل طویل و فعل کثیر است و هکذا یا انکه
خود فعل وضو مستلزم فصل طویلی است در امثال این صور ظاهر من غیر تامل حکم می شود باعاده اقامه و الا حکم
اقامه ان نماز فضیلت نماز با اقامه را نخواهد داشت نظر باینکه در چنین صورت این نماز را نماز بی اقامه میگویند
پس عمومات اکیده مثل حدیث لا صلوة الا باذان و اقامه مقتضی اتیان با اقامه است بلکه اعاده اذان هم لکن
در بعض صور و اگر چنین نبوده باشد یعنی اتیان بطهارت مستلزم فصل طویلی نبوده باشد در اینصورت میگوئیم
حاجت باعاده اقامه نیست خصوصا در صورتیکه تخلل حدث در رکوع رکعت اولی بلکه در حالت قیام در رکعت
اولی بوده باشد ظاهر اینست مراد اعاظم علمای مذکوره نیز اینصورت بوده باشد نه صورت اول لکن چیزیکه
در این مقام هست اینست مقتضای حدیث سابق که عبارت از لا اقامة من الصلوة بوده باشد بانحو
که مذکور شد اینست که حکم شود باعاده اقامه مطلقا اگرچه در صورت ثانیه بوده باشد بعبارة اخری اگرچه اتیان
بطهارت مستلزم فعل کثیر و فصل طویل نبوده باشد چنانچه مذکور شد در صورت تخلل حدث بعد از فراغ
از اقامه و قبل از شروع در نماز اما چونکه سند حدیث مذکور ضعیف است و مقطوع به در کلمات اعاظم علما خلاف
است حتی انکه مخالف در مسئله تا عصر محقق ثانی معلوم نیست گویا از این راه هست که مرحوم علامه در مختلف
متعرض این نشده است بعلاوه دلالت حدیث مذکور نیز صریح در این مطلب نیست بلکه در ظهورش میتوان
تامل نمود بر فرض تسلیم ظهور دلالت ان نیست مگر از باب عموم مشابهت بعد از اطباق اعاظم اصحاب
بر خلاف ان چنانچه از کلمات ایشان ظاهر می شود دلالت عموم بر این مطلب موهوم می شود پس اعتماد بر ان
نمیتوان نمود سیما بعد از صدق امتثال چنانچه مفروض در این مقام است مخفی نماند کلمات علماء که ناطق
بعدم اعاده اقامه است همه انها مقید است بصورت علم صدور تکلم بعد از حدث و قبل از شروع بنماز ثانیا
و اما بعد از صدور کلام کل مصرحند باستحباب اعاده اقامه و حدیث صحیح محمد بن مسلم بعنوان عموم نیز
مقتضی است پس استحباب اعاده با تخلل تکلم ثابت است مبحث دوازدهم در بیان استحباب حکایة اذان است
تنقیح مقام مقتضی نقل کلام است در چند مطلب مطلب اول مستحب است در حق کسی که اذان مؤذنی را شنید بگوید
مثل انچه مؤذن میگوید از فصول اذان در حدیثی مذکور است که این موجب سعه رزق میشود بدانکه استحباب
حکایت ثابت است در جمیع فصول اذان اگرچه حی علی الصلوة بوده باشد مرحوم شیخ در مبسوط حدیث
مرسلی ذکر فرموده که مقتضای ان حدیث اینست وقتیکه مؤذن میگوید حی علی الصلوة این شخص بگوید لا
حول و لا قوة الا بالله لکن حدیث مذکور نظر بضعف سند و جهل ماخذ ان قابل معارضه با نصوص معتبره

که مقتضی استحباب حکایة است در جمیع فصول اذان نیست پس استحباب حکایت فصول اذان ثابت است اگرچه
در حی علی الصلوة بوده باشد **مطلب ثانی** اینست که استحباب حکایة فصول اذان ثابت است اگرچه مکلف مشغول
بدعا و ذکر بوده باشد پس مستحب است حکایت فصول اذان اگرچه مستلزم قطع قرائت و ذکر و دعا بوده باشد
باین معنی در حال استماع فصول اذان قطع قرائت نموده بعد از حکایة مشغول شود بانچه مشغول بان بود کلامیکه
در این مقام هست اینست که استحباب حکایة فصول اذان شامل حال صلوة هم هست یا نه ظاهر ثانی است
بنابراین هرگاه کسی مشغول بنماز بوده باشد استماع فصول اذان نمود ظاهر اینست که استحباب حکایة فصول
اذان در حق او ثابت نبوده باشد مجملا استحباب حکایة فصول اذان در جمیع احوال ثابت است خواه حالت ضیلسر
بوده باشد مثل اینکه حال بول یا در حال تغوط بوده باشد در بیت الخلا یا غیر آن یا حالت شریفه مثل حال اشتغال
بکتابت قران یا قرائت آن یا مشغول بدعا و ذکر الهی جل شانه بوده باشد در جمیع احوال هرگاه استماع فصول
اذان مؤذن نمود مستحب است که اعاده فصول اذان نماید مگر در حالت اشتغال بصلوة که در اینوقت استحباب
ثابت نیست **مطلب سیم** اینست که آیا تادیه سنت موقوف بر اینست که شروع نماید بحکایة فصل اذان بعد از فراغ
مؤذن از آن فصل یا نه بلکه معتبر اینست که شروع نمودن حاکی فصول اذان بهر فصلی مسبوق بوده باشد بشروع نمودن
مؤذن بان فصل اگرچه فراغ از آن فصل با هم بوده باشد ظاهر ثانی است لکن افضل و اکمل و اولیست پس اولی
اینست که تامل نماید تا مؤذن فارغ شود بعد از آن شروع بان فصل نماید و اولی اینست که شروع نماید بعد از
فراغ مؤذن از آن فصل بدون آنکه فصلی متخلل شود مابین فراغ مؤذن از آن فصل و شروع نمودن این شخص بان **مطلب چهارم**
در بیان اینست که حکایة اذان قابل تبعیض هست باین معنی چنانچه مستحب است حکایت مجموع فصول اذان مستحب
است اقتصار حکایت بعض اذان پس هرگاه کسی بطریق عبور از محلی عبور نمود شنید از مؤذنی بعض فصول اذان را
مستحب است در حق او حکایت نمودن همان بعض را یا آنکه وارد شد در حالتیکه مؤذن بغالب فصول اذان
اتیان نموده بود مستحب است در حق او حکایت بقیه از فصول اذان بلکه دور نیست هرگاه کسی استماع جمیع فصول
اذان نمود بعضی از فصول را حکایت نمود دون بعضی دیگر را نسبت ببعضی که حکایة نموده ماجور و مثاب بوده
باشد بخلاف بعضی را که ترک نموده **مطلب پنجم** در بیان تعمیم حکم است میگوئیم ظاهر اینست که استحباب حکایة اذان
ثابت است نسبت بهر اذانی که شنیده میشود خواه اذان مؤذن بلد بوده باشد یا مؤذن جماعت یا اذان منفرد
و خواه مستمع عازم نماز بوده باشد یا نه خواه مرد بوده باشد یا زن بنابراین هرگاه ضعیفه صدای اذان را شنید مستحب
است در حق او که موافقت با مؤذن نماید در اتیان بانچه مؤذن اتیان بان مینماید از فصول اذان و اما هرگاه کسی
اذان زنی را شنید این مستمع یا زنست یا مرد و مرد یا از محارم آن زنست یا نه و در صورتیکه مرد از غیر محارم آن زن بوده
باشد

نبایدصم

باشد یا آن زن عالم است باینکه مرد اجنبی صوت او را می شنود یا نه پس در این مقام چند احتمال است **اول** اینست
که زنان صدای اذان زنی را میشنوند در اینصورت تشکیکی در استحباب حکایت در حق آن زنان نیست **دویم** اینست که
شنونده اذان زن مرد است لکن از محارم آن زنست در این قسم نیز تامل کرده شود در حکم باستحباب حکایة اذان **سیم**
اینست که مستمع اذان زن مرد غیر محرم است لکن مشخص نیست که زنی که اذان میگوید عالم هست که صوت اذان
او را مرد اجنبی میشنود یا نه یا معلوم است که ضعیفه عالم باین معنی نیست در این دو صورت نیز ظاهر اینست
که استحباب حکایت ثابت بوده باشد لکن در صورت انتفای ریبه و التذاذ دیگر مستند بقوای شهوانیه
بوده باشد و مع ذلک حکم باستحباب حکایة فصول اذان که ذکر نبوده باشد مثل حی علی الصلوة و نحوه
مشکل است و اما انچه از فصول اذان که ذکر بوده باشد استحباب حکایة ثابت است **چهارم** اینست که مستمع
اذان زن مرد غیر محرم است لکن متشخص است که ضعیفه علم دارد باینکه صوت او را در اذان مرد غیر محرم میشنود
در اینصورت حکم باستحباب حکایة نمیتوان نمود **مطلب ششم** در بیان اختصاص استحباب حکایة است باذان
یا در اقامه نیز ثابت است بدانکه استحباب حکایة چنانچه در اذان ثابت است در اقامه نیز ثابت است لکن نه مطلقا
بلکه در غیر حیعلات یعنی فصولیکه از اذکار بوده باشد **مطلب هفتم** سابق بیان شد که مکروه است در حق
مؤذن حرف زدن مابین فصول اذان ظاهر اینست که این حکم مختص بمؤذن بوده باشد در حق کسیکه حکایت
فصول اذان میکند ظاهر اینست که کراهت تکلم ثابت نبوده باشد تنبیه در حدیث صحیح وارد است از کاشف اسرار

استماع م

و دقایق جناب امام جعفر صادق عم که ذکر نموده کسیکه شهادت بر الوهیت و شهادت بر رسالت از مؤذن
نمود یعنی شنید که مؤذن میگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله صم و این شخص در مقام
تصدیق و اعتراف بگوید و انا اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله صم اکتفی بها عمن ابی و جحد و اعین
بها من اقر و شهد ثبت می شود در حق او ثواب بعدد هر کسی که انکار بوحدانیت الله جل شانه و رسالت فخر
کاینات صلوات الله و سلامه علیه و اله نموده و هم چنین ثبت می شود بجهة او ثواب بعدد هر کس که
اقرار باین دو مطلب نموده بدانکه مستحب است در وقت شنیدن اذان صبح و اذان مغرب این دعا خوانده شود
اللهم انی اسئلک باقبال نهارک و ادبار لیلک و حضور صلواتک و اصوات دعائک ان تتوب
علی انک انت التواب الرحیم و در حدیث وارد است که هرگاه کسی این دعا را در این دو وقت بخواند بمیرد
در آن روز یا در آن شب مرده خواهد بود با توبه **مبحث سیزدهم** در بیان وحدت و تعدد اذان است بدانکه
اتیان بنماز بطریق انفراد است یا بجماعت در صورت اول تشکیکی در رجحان اذان و اقامه نیست بعدد مصلین
بلی هرگاه بعضی استماع اذان از دیگری نمود در اینصورت اجتزاء باذان مسموع میتوان نمود لکن این

مانع از اتیان باذان واقامه بنفسه نیست بلکه در نیت اتیان باذان واقامه بنفسه وعدم اکتفاء باذان
مسموع اولی از اکتفا بوده باشد مکر نماز منفردی که داخل در مسجد شد بعد از اتیان اهل جماعت بنماز جماعت
وعدم تفرق صفوف چنانچه سابق بیان شد واما در جماعت پس خالی از این نیست یا جماعات متعدد است
یا جماعت واحده اکر جماعات متعدده بوده باشد باز شبهه در رجحان تعدد اذان بعدد جماعات نیست
مکر صورتیکه سابقا بیان شد که جماعت ثانیه در مسجد بوده باشد بعد از انفصال جماعت اولی وعدم
تفرق صفوف بتفصیلیکه مفصلا بیان شد این محل کلام در این مقام نیست بلکه مقصود در این مقام
اینست که معتبر در هر جماعت اذان واحد است یا تعدد اذان مضر نیست میکوییم این متصور بچند
صورت می شود اول انست که ده نفر مثلا از اهل الجماعت اتیان باذان مینمایند در یکوقت منعی
از این بنظر نمی رسد بلکه مقتضای عمومات جواز ورجحان است بلی چیزیکه هست اینست که میتوان
ادعا نمود که سیره در بلاد اسلام مستقر بخلاف این شده دویم اتیان باذان متعدد است لکن
بتعاقب مثل اینکه مؤذنی اتیان باذان نمود بعد از فراغ از اذان امام حاضر نشد در انصورت اتیان
باذان ثانی وهکذا تا امام حاضر شود مظنه عیبی ندارد بشرط انکه اتیان باذان ثانی غیر از مؤذن اول بوده باشد
وهکذا اذان ثالث واکر مؤذن ثانی ثالث کسی بوده باشد که استماع فصول اذان سابق را ننموده باشد با
اسلم از شبهه خواهد بود تنقیح در این مقام مقتضی اینست که کفته شود اذان جماعت واحده یا واحد است
یا متعدد وعلی التقدیرین یا مؤذن واحد است یا متعدد پس اقسام متعدد است اول انست که اذان
جماعت واحده یکی است از مؤذن واحد مثل اینکه امام حاضر است مؤذن واحد اتیان باذان نمود شککی
در صحت وجواز اجتزاء باین نیست دوم انست که مؤذن متعدد اتیان باذان واحد نمایند خواه مجتمعا
بوده باشد یا متعاقبا مثل چهار نفر در یکدفعه یا بتعاقب بکویند الله اکبر یا اینکه یکنفر اتیان بچهار تکبیر نماید
ودیکری اتیان بشهادتین نماید وهکذا این قسم محل اشکال نیست بلکه ظاهر اینست که جایز نبوده باشد
سیم اذان متعدد است از مؤذن واحد مثل اینکه مؤذن اذان کفت باذان صحیح وثانیا همان مؤذن بدون
عروض امریکه مبطل ان اذان بوده باشد اتیان باذان نماید مثل اینکه بعد از فراغ از اذان اول امام حاضر
نشد همان مؤذن شروع نماید باذان دیکر تا امام حاضر شود این نیز ظاهر اینست که جایز نبوده باشد
بلی هرکاه مقتضی اعاده عارض شود ان از محل کلام خارج خواهد بود چهارم انست که اذان متعدد
در جماعت واحده از مؤذن متعدد بوده باشد خواه بطریق اجتماع بوده باشد یا بطریق تعاقب ظاهر اینست
در هیچیک از آن دو قسم منعی نبوده باشد بدانکه مطلبی در این مقام هست که تنبیه بران مناسب است

بیان

بیان اینست هرکاه مؤذن جماعت اتیان باذان نمود وامام بعد از فراغ از اذان حاضر شد ظاهر انست که امام
اکتفا بان اذان که استماع ان ننموده نمیتواند نمود بلکه باید یا خود اتیان باذان نماید یا امر نماید بمؤذن دیکر که
اتیان باذان نماید تا نماز امام جامع فضیلت اذان واقامه بوده باشد مبحث چهارم در بیان موارد یست
که اذان واقامه هر دو یا اذان تنها مستحب است اول صلوات یومیه است چنانچه مذکور شد خواه ادا بوده
باشد یا قضا بتفصیلیکه سابقا بیان شد دویم نماز جمعه است سیم اذان است در کوش راست طفل بعد از
تولد ان واقامه است در کوش چپ او در حدیث مذکور است که استحباب اذان واقامه در این مقام قبل از
بریدن ناف طفل است ومراد از اذان در کوش راست واقامه در کوش چپ انست که در نزدیک کوش طفل
اذان واقامه بکوید ومتصدی این اذان واقامه کسی شود که ولد بجهت او است مثل پدر و مادر و جد
اکرچه جد امی بوده باشد چنانچه از جناب فخر العالمین وسید المرسلین علیه وعلی اله الاف السلم من
رب العالمین نسبت بزینت ارض وسما جناب امام حسن مجتبی وشافع وشفیع روز جزا جناب
سید الشهداء ع صادر شده چهارم اذان واقامه است بجهت رفع تب در کتاب مکارم وکتاب طب الائمه
از کاشف اسرار ودقایق جناب امام جعفر صادق علیه وعلی ابائه واولاده التحیة من الوهاب الخالق ماثور است
بعد از انکه بعضی از شیعیان ان هادی اهل الطغیان بعرض انسرور اهل زمان شکایت از شدت تب را
رسانید انجناب فرمودند تکمه پیراهن خود را واکن وسر خود را داخل پیراهن خود کن اذان واقامه بکو وهفت مرتبه
سوره مبارکه حمد را تلاوت کن از شدت تب مستخلص خواهی شد راوی کوید از قرار فرموده انجناب
عمل نمودم تب من رفع شد مثل کسیکه از بند محکم خلاص شده باشد خلاص شدم پنجم اذان است در
کوش کسی که سوء خلق داشته باشد بجهت رفع ان ششم اذان است در حق مسافریکه راه را کم نموده باشد
در اینصورت اذان بجهت نجات از مفسده کم نمودن راه مستحب است هفتم اذان است در کوش کسی که ترک
اکل کوشت نموده باشد تا چهل روز باب دویم در بیان افعال نماز است ودر این دو منهج است منهج اول
در بیان افعال واجبه نماز است بدانکه افعال واجبه نماز هشت است اول نیت است ودر ان چند
مبحث است مبحث اول انست که نیت در لغت بمعنی قصد است مراد در این مقام اینست که معتبر در صحه
نماز انست که مصلی در حین شروع در نماز ناوی این بوده باشد که اتیان باین نماز معین مینمایم بجهت
امتثال امر خداوند عالم جل شانه ظاهر اینست همین قدر کفایت مینماید در صحت صلوة خواه واجب بوده
باشد نماز یا سنت خواه ادا بوده باشد یا قضا خواه تمام بوده باشد یا قصر لکن احوط انست در نماز واجب
قصد وجوب ودر نماز مستحب قصد استحباب نماید ودر ادا قصد ادا ودر قضا قصد قضا ودر تمام

قصد تمام و در قصر بقصد قصر نماید بلی اگر در نماز ظهر ادائی حضری چنین نیت نماید که ایشان بنماز ظهر ادائی
حضری میناید بجهة اینکه خلاق عالم جل شانه برمن واجب ساخته است قربة الی الله تعم و اگر قضا نیست تبدیل
اداء بقضا نماید و اگر در سفر است تبدیل تمام بقصر نماید چنانچه تبدیل واجب بمستحب مینماید در نماز مستحب

بحث دوم در تفصیل انچه لازم جزو نیت که در بحث اول مذکور شد بدانکه از انچه مذکور شده معلوم شد که نیت امر
قلبی است لسان را در ان دخلی نیست پس هرگاه کسی انچه مذکور شد او را در وقت لفظ در اورد اگر باعتقاد این
که انچه تلفظ نموده نیت است تشریع خواهد بود فرقی در این باب مابین نماز و غیر نماز از عبادات مثل
وضو و غسل و تیمم و زکوة و خمس و صوم و حج نیست نیت در جمیع اینها همان امر قلبی است که متعلق است
بهریک از عبادات مذکوره بکیفیتی که مذکور شد بالاضافه بحال هریک از عبادات مذکوره و اتیان
بلفظ بقصد انکه ملفوظ عین نیت است تشریع خواهد بود لکن ظاهر اینست که موجب فساد اصل
عبادت نشود مگر در صورتیکه فرض شود انفکاک ملفوظ از ان امر قلبی که شرط صحت عبادتست لکن
این بسیار بعید است در حالتیکه متلفظ باشعور و اراده بوده باشد بلکه در اینحالت انفکاک از ان ممکن
نیست و اگر تلفظ باین نماید لکن نه بقصد اینکه اینکلام نیت است در اینصورت اینکلامی خواهد بود
بعد از قد قامت الصلوة احوط اجتناب از ان است **بحث سیم** در تعمیم حکم است اگرچه مکلف مخیر بوده
باشد مابین قصر و اتمام بدانکه انچه مذکور شد که مصلی در حالت نیت لازم نیست متعرض قصر یا اتمام شود در
صورتیکه هریک از قصر و اتمام متعین بوده باشد ظاهر است و اما در صورت عدم تعیین مثل اماکن اربعه که
عبارت از مکه معظمه و مدینه مشرفه و مسجد کوفه و حایر حسینیه بوده باشد که مکلف مخیر است مابین قصر
و اتمام یا حکم در این اماکن مثل غیر اینها است پس تعیین اتمام یا قصر در حین نیت در چنین صورت نیز
لازم نیست یا لازم است ظاهر اولست شبهه که در این مقام میتوان کرد اینست که عمل در حین نیت می باید
معین بوده باشد و این با عدم التفات و عدم تعیین احد امرین در محل کلام متحقق نیست جواب از این
اینست این مسلم است در صورتیکه عمل در واقع متعین بوده باشد یا متعین نبوده باشد لکن احدهما مختلف
با دیگری بوده باشد در جنس مثل فصال کفاره در اینصورت انچه را که ایشان مینماید تعیین ان حین نیت
لازم است و اما هرگاه چنین نبوده باشد بلکه احدهما مماثل با دیگری بوده باشد در ماهیت و مختلف بوده
باشد بزیاده و نقصان بعبارة اخری هرگاه دو چیز بوده باشد و قدر مشترک مابین هر دو بوده باشد و هر دو
مسمی باسم واحد بوده باشد و این شخص مخیر باشد مابین اتیان احدهما در اینصورت دلیل بر تعیین احدهما
حین نیت نیست و این از باب اینست که مولائی بمملوک خود امر مینماید که پنج ذرع یا ده ذرع از سمت معین

اززمین را

از زمین راشی نموده باشد در اینصورت امتثال در حق مملوک بچند نحو ممکن است **اول** انست حین اخذ مشی
تعیین نماید ده ذرع را **دویم** انست که تعیین نماید پنج ذرع را **سیم** انست که نیت مشی مامور به در این سمت را
مینماید اگر خواهد بعد از طی پنج ذرع اقتصار بر ان نماید فارغ شود یا انوقت اختیار ده ذرع نماید ظاهر
اینست جمیع اینها مشترک میباشند در حصول امتثال و ما نحن فیه از این قبیل است نظر باینکه مفروض
اینست که مکلف مخیر است مابین قصر و اتمام یعنی مابین دو رکعت و چهار رکعت و هر دو مسمی باسم واحد
میباشد مثل ظهر یا عصر یا عشا بنابراین میتواند مکلف حین شروع بعمل نیت مطلق ظهر نماید و شروع نماید
بنماز بعد از فراغ از تشهد در رکعت ثانی انوقت نیت اکتفای بان نماید پس اتیان بسلام نماید و فارغ شود
یا تعیین چهار رکعت نماید برخیزد اتیان بدو رکعت باقی نماید بنابراین پس تخییر چنانچه قبل از شروع بعمل
ثابت بود باقی است تا فراغ از تشهد در رکعت ثانیه و مرحوم شیخ شهید در کتاب بیان و دروس تعیین قصر
و اتمام را در حین نیت در اینصورت یعنی در اماکن تخییر واجب دانسته و حکم بوجوب لیکن اگرچه مشکل است لکن
رعایت این احوط است بلی هرگاه تکلیف نسبت بتمام و قصر هر دو ثابت بوده باشد مثل احدهما قضا و دیگری ادا
بوده باشد در اینصورت تعیین اتمام یا قصر در حال نیت لازم است چنانچه هرگاه این فرض نسبت بدو تمام
یا بدو قصر متحقق شود مثل اینکه در حق او دو نماز ظهری تمام ثابت است لکن احدهما بطریق ادا و دیگری بطریق
قضا تعیین در اینصورت لازم است و همچنین است حال در قصر قضائی و ادائی و همچنین هرگاه اشتراک
مابین واجب و مستحب بوده باشد مثل اینکه نماز نافله صبح و فریضه بعد از طلوع فجر در حق کسیکه نافله گذار
بوده باشد تعیین واجب یا ندب لازم است و گاه است لازم می شود بر مکلف در حال نیت متعرض وصف
دیگر بشود مثل اینکه بر امام لازم است در جماعت واجبه قصد امامت نماید خواه وجوب ان بالذات بوده باشد
مثل نماز جمعه و عیدین در حال تحقق شرایط یا بالعرض بوده باشد مثل اینکه کسی بر خود واجب نموده است بنذر
و نحو ان که ایشان نماز معینی را بجماعت نموده با مامت و اما در صورت استحباب جماعت پس بر امام لازم نیست که
قصد امامت نماید یعنی کسی می ایستد بنماز و عالم هست که جماعتی با و اقتدا مینمایند در اینصورت
لازم نیست که امام قصد جماعت و امامت نموده باشد بلکه با قصد انفراد امام جماعت در حق ماموم منعقد
است و لکن در حق ماموم لازم است در صورتیکه نادی ایتام بوده باشند نیت اقتدا نموده باشند بلی ممکن
است که گفته شود اگرچه تحقق جماعت در حق ماموم موقوف نیست بر اینکه امام قصد امامت نماید لکن
استحقاق امام فضیلت جماعت و امامت را دور نیست که موقوف بوده باشد بر اینکه قصد امامت نماید و با عدم
ان مستحق این فضیلت نبوده باشد بنابراین پس فضیلت نماز ماموم کاملتر خواهد بود در اینصورت

ازفضیلت نمازامام مبحث چهارم دربیان تفاوت مراتب نیت است درفضیلت ورجحان سابق بیان شد که نیت صلوة عبارتست ازقصد باتیان صلوة واین قصد درصورت انتفای اضطرار نمیشود مگر بجهة غایتی وفایده واین غایت یا امتثال واطاعت خداوند عالم است یا چیز دیگر مثل ریا وسمعه ونحوانها اگر ثانی است نماز باطل است واما اول پس بچندین قسم منصور میشود نظر باینکه داعی براتیان مامور به اگرچه امتثال و اطاعت نمودن امر است لکن داعی برامتثال مختلف میشود مثل اینکه میداند هرگاه ترک امتثال نماید مخالفت امر کرده خواهد بود واین مخالفت موجب استحقاق عقاب میشود درآخرت بجهة خوف ازعقوبت درآخرت بنماید یا انکه باعث برامتثال توصل بثواب است درآخرت نظر باینکه اتیان بمامور به موجب ثواب است یا انکه مقصود هردو است هم قصد توصل بثواب وهم قصد حذر ازعقاب یا اینکه انچه مذکور شد هیچیک منظور نیست بلکه مقصود فرار ازمذلت یا تحصیل عزتست یا هردو باین معنی نظر باینکه مخالفت کردن امر باعث این میشود که این شخص ذلیل میشود نزد امر بجهة فرار ازمذلت ترک مخالفت مینماید یا انکه اتیان بمامور به که عبارت ازاطاعت نمودن بوده باشد موجب عزت این شخص میشود نزد امر ومیخواهد نزد امر معزز شود باین سبب اختیار امتثال مینماید یا مقصود چنانچه هم فرار ازمذلت است تحصیل عزت هم هست وهم چنین است هرگاه غایة اطاعت وبندگی الهی جل شانه توصل بمطالب دنیویه بوده باشد جملة معتبر در صحت عبادت است حین اراده ناوی این بوده باشد که اتیان بفعل عبادت مینمایم بجهة اطاعت وبندگی خداوند عالم جل شانه خواه غایة بندگی وداعی بران دفع عقوبت بوده باشد یا جلب منفعت درآخرت یا هردو وهم چنین فرار ازمذلت بوده باشد یا تحصیل عزت یا هردو بلکه صحیح آنکه اگر چه مقصود توصل بمنافع دنیویه بوده باشد بلکه دور نیست که حکم بصحت شود اگرچه منظور عزت نزد ناس بوده باشد لکن بالتبع نه بالذات توضیح این اجمال مقتضی اینست که گفته شود چونکه اطاعت وبندگی وامتثال امر آمر طوعا ورغبتا موجب این میشود که بنده عزیز ومحبوب نزد آمر شود مشخص است عزیز ومحبوب الهی جل شانه عزیز آفاق است پس ازلوازم معزز بودن نزد الهی جلت عظمته عزیز شدن عند الناس است پس هرگاه داعی بنده برعبادت معزز شدن نزد جناب احدیت جل شانه بوده باشد عبادت او صحیح خواهد بود وچونکه مترتب میشود برعزت نزد الهی عزشانه عزت نزد مخلوقین اینرا قصد نماید ازاین وجه که مقصود بالتبع بوده باشد ظاهر اینست که موجب فساد ظاهری که لازم باشد اعاده ان نشود واما هرگاه نعوذ بالله سبحانه این یعنی معزز شدن نزد ناس داعی براصل عمل بوده باشد دراینصورت ریا ومبطل عبادت خواهد بود بخلاف اینکه هرگاه داعی معزز شدن عندالله تعالی بوده باشد ومعزز شدن عند الناس مقصود بالتبع بوده باشد دراینصورت ظاهر اینست موجب بطلان نشود لکن این بلکه جمیع احتمالات که مذکور شد چونکه داعی براتیان عبادت منفعت عاید بخود مصلی است نیست

فی الحقیقه

فی الحقیقه این از باب اجیری میشود که عمل را بقصد اجرت نموده پس حسنی دران نخواهد بود اگرچه موجب بطلان نشود نعم ما قیل عابدی کو اجرت طاعات خواست * که عبادت میبهی نامش خطاست * خادمان مزد گیرند این گروه * خدمتی با مزدگی دارد شکوه * بلکه کمال مرتبه عبادت انست که داعی بران نبوده باشد مگر محض امتثال وفرمان برداری وغایات مذکوره متفرع برامتثال مطمح منظور نظر بنده نبوده باشد چه جای انکه انها غایة امتثال قرار دهد بجملة کمال بندگی انست که مقصود از بندگی وعبادت نبوده باشد مگر فرمان برداری واطاعت معبود نمودن محض انکه چنین معبود سزاوار اینست که اطاعت کرده شود چنانچه کلام معجز نظام سید اولیاء علیه آلاف التحیة والثناء ما لحق براینست که فرموده ما عبدتک خوفا من نارک ولا شوقا الی جنتک بل وجدتک اهلا للعبادة فعبدتک لذلک مبحث پنجم دربیان شرطیت نیت است بدانکه علما اختلاف کرده اند دراینکه نیت جزء نماز است یا شرط مختار شرطیت است باین معنی که حقیقت ومهیت صلوة مرکب ازنیت وسایر اجزاء معهوده ان نیست بلکه نیت خارج ازحقیقت است وشرط صحت وحصول امتثال است مناسب اینست دراین مقام اقتصار شود بمثالی که موصل باشد بحقیقت حال پس میگوئیم مثال صلوة مثال معجونیست که سلطان حکیمی انرا ترتیب داده از اجزای متعدده متکثره بجهة حکم ومصالح چندی بعد ازان بیان اجزای فرموده بقول یا بفعل پس ازان امر فرموده بعبید خود ان معجون را اتیان نموده باشند بنحوی که صادق باشد درحق ایشان که اطاعت مولی نموده در اتیان بان معجون این معنی مقتضی اینست که بنده اولا علم بمعجون هم رساند بعد ازان حین شروع نمودن باتیان ان معجون قصد نماید که من این معجون را اتیان مینمایم بجهة انکه مولای من مرا امر نموده باتیان ان مستجمع است این قصد که تعبیر ازان بنیت میشود فعل قلبی عبد است متعلق است بمعجون بکر امر رسید ترتیب داده مرطبی از برای اندر تقوم وماهیت ان معجون نمیباشد لکن موقوف علیه صدق الطاعت وفرمان برداری عبد است در اتیان بان معجون پس هرگاه اتیان بان معجون نماید نه باین قصد اگرچه درحق او صادق است اتیان بمعجون نموده لکن صادق نیست درحق او که اطاعت مولی نموده در اتیان بان معجون پس قصد مذکور موقوف علیه صدق الطاعت است نه جزء معجون کلام در صلوة ونیت ان نظیر این معجون ونیت انست پس اتیان باقیمو الصلوة درصورتی حاصل است نظر باینکه مقصود تحصیل وتحقق الطاعت است که بنده اراده نماید که من اتیان باین صلوة مینمایم بجهة اینکه مطاع ومولای من مرا امر نموده باتیان ان تا در اتیان ان مطیع ومنقاد بوده باشم پس این قصد که فعل قلبی بنده است خارج ازمامور به است که آمر امر باتیان ان فرموده موقوف علیه صدق الطاعت است در اتیان بان مبحث ششم درمنافیات صلوة که متعلق بحال نیت است میگوئیم چونکه بیان شد که معتبر درصحة عبادات انست که مکلف حین نیت ناوی این بوده باشد که اتیان باین عبادت مینمایم

بجهة انکه خلاق عالم جل شانه امر باین فرموده است یا انکه رضای الهی جل جلاله در اتیان باینست یا انکه این طاعت
محبوب خداوند عالم است یا انکه موجب ثواب میشود در اخرت و نحو اینها از انچه از سابق ظاهر میشود پس
هرگاه کل این مراتب منتفی شود خواه هیچ نیت نبوده مثل اینکه محض تبعاً للعادة اتیان بصورت نماز نماید یا انکه
نعوذ بالله در ان قصد ریا نماید در هر دو صورت عبادت باطل خواهد شد خصوصاً در صورت ریا بدانکه ریا
عبارت از انست که داعی بر اقدام بعبادت قصد تقرب بمخلوقین بوده باشد خواه بجهة انکه او را خوب دانند
یا بجهة اینکه تعظیم او را منظور داشته باشند یا انکه او را چیزی دهند یا انکه اجابت او نمایند و هکذا و این
معنی موجب بطلان عبادت می شود خواه داعی بر عبادت محض این بوده باشد لا غیر یا اینکه جزء داعی قرار
دهد مثل اینکه منظورش هم اطاعت الهی جل شانه و هم تقرب جستن بمخلوقین بوده باشد و اما هرگاه مقصود
بالذات نبوده باشد مگر اطاعت الهی جل شانه و طلب عزت بلکه اطاعت عز و جلاله و این اغراض دیگر مقصود
بالتبع بوده باشد چنانچه سابق بان تنبیه شد ظاهر اینست که حکم ببطلان نتوان نمود بلکه انچه مذکور شد این بود که قصد
ریا نماید در حال نیت و اما هرگاه فرض شود که خلوص در حین نیت متحقق بود لکن نیت ریا در فعلی از افعال
نماز نماید پس این متصور بچند صورت می شود اول انست که قصد ریا نماید در فعل واجبی از واجبات نماز مثل
قرائت یا رکوع یا سجود و نحو اینها قبل از تحقیق این مسئله میگوئیم انچه مذکور شد در بیان نیت تشکیکی در اعتبار
ان در حین شروع نمودن بنماز نیست لکن ابقای ان و استمرار عین ان تا اخر نماز لازم نیست بلکه همان قدر که اتمام
صلوة نماید بمقتضای ان نیت کافی است در صحت صلوة توضیح مقام انست که استمرار عین نیت تا
اخر صلوة عبارت از انست که در جمیع احوال الصلوة شاعر و متذکر بوده باشد که اتیان باین نماز معین مینمایم
بجهة امتثال و اطاعت خلاق عالم جل شانه و استمرار باین معنی لازم نیست بلکه استمراریکه لازم و معتبر در صحت
صلوة است انست نیتی که در اول صلوة متحقق شد جمیع اجزای نماز را بمقتضای ان اتیان نماید تعبیر از این مطلب
مینمایند باستمرار حکمی پس هرگاه بنحوی شود که اخلال باین نحو از استمرار شود نماز محکوم ببطلان خواهد بود بعد از
انکه این مطلب دانسته شد میگوئیم هرگاه قصد ریا در فعلی از افعال واجبه نماز شود پس اخلال باین استمرار
حکمی شده خواهد بود لهذا نماز باطل می شود خواه اعاده نماید ان فعل را بعد از رفض این نیت فاسده و عود
بمقتضای نیت سابق یا نه اما در صورت عدم اعاده باعتبار اخلال بشرط صحت در جزء واجب نماز پس
اخلال بان جزء خواهد بود اخلال بجزء مستلزم باخلال بکل است و اما در صورت اعاده باعتبار زیادتی
در جزء صلوة بعلاوه انچه بیان می شود در صورتیکه قصد ریا در جزء مستحب نماز نماید و اما هرگاه قصد ریا
در فعلی از افعال مستحبه نماز نماید مثل قنوت ظاهر اینست باز موجب بطلان نماز میشود نه باعتبار انکه فساد

صن

چنین جزئی موجب فساد کل می شود بلکه نظر باجماعات منقوله در وجوب استمرار حکمی مقتضای این اجماعات
منقوله انست که صحت صلوة مشروط است بعدم انتقاض حکم نیت سابقه و شبهه در نقض ان نیت بقصد
ریا اگر چه در اجزای مستحبه بوده باشد پس شرط صحت منتفی میشود و مشخص است انتفای شرط مستلزم انتفای
مشروط است پس رفض قصد ریا بعد از تحقق ان و عود بمقتضای حکم نیت سابقه کفایت نمیکند
در حکم بصحت و اما هرگاه قصد ریا نماید در اثنای صلوة لکن نه در اجزای واجبه و نه در اجزای مستحبه
مثل اینکه قصد ریا نماید در قیامیکه بعد از فراغ از قرائت و قبل از میل کردن برکوع بوده باشد بعد از ان رفض ان
نمود و منحنی شد بقصد رکوع بعد از عود بمقتضای نیت سابق در اینصورت حکم خالی از اشکال نیست لکن
ظاهر اینست که موجب بطلان نشود پس نماز صحیح خواهد بود اگر چه احتیاط در این مقتضی اعاده نماز است بعد از
اتمام و اما قصد قطع نماز پس اگر در حین نیت این قصد متحقق بوده باشد مثل اینکه در وقت نیت قرار داد
این بود که در رکعت ثانیه مثلا نماز را قطع خواهد نمود در اینصورت شبهه در بطلان نماز نیست نظر باینکه
در چنین صورت اصل نیت متحقق نیست بجهة اینکه نماز عبارتست از افعال مفتتحه بتکبیر و مختتمه بتسلیم و نیت
این در صورت متحقق نمی شود که در حین شروع ناوی اتیان باین بوده باشد نیت قطع در اثناء منافی اتیان
اینست و همچنین است هرگاه در حین نیت تردید و تشکیک در قطع ان داشته باشد در رکعت ثلثیه و اما نیت
قطع در اثنای نماز پس اگر در حین نیت قطع مباشر فعلی از افعال واجبه نماز شود ظاهر اینست که نماز باطل
شود خواه اعاده ان فعل نماید بعد از رفض ان نیت و عود بمقتضای نیت نماز یا نه بلکه دور نیست که چنین
بوده باشد اگر چه ان فعل از افعال مستحبه نماز بوده باشد نظر بتقریری که در قصد ریا مذکور شد اگر چه احتیاط
در اینصورت مقتضی اتمام نماز است بعد از ان اعاده نماید و اما هرگاه نیت قطع نماز نمود و در ان وقت مباشر
فعلی از افعال نشد بعد از رفض ان نیت و عود به نیت صلوة شروع بافعال نماز نمود در اینصورت ظاهر هم
اینست که نماز صحیح بوده باشد اگر چه احتیاط مقتضی اعاده نماز است بعد از اتمام و اما قصد منافی از منافیات
شرعیه مثل حدث و تکلم و استدبار و نحو اینها خواه در حال نیت بوده باشد یا در اثنای صلوة پس اگر با علم
بمنافات بوده باشد تفرقه مابین قصد اینها و نیت قطع که مذکور شد نخواهد بود و اگر با جهل بوده باشد تفرقه
میتوان نمود باین نحو با نیت فعل منافی از منافیات خواه در حال نیت بوده باشد یا در اثنای صلوة در صورت
جهل بجعل شرعی و عدم وقوع ان منافی صلوة محکوم شود بصحت بخلاف صورت علم و وجه تفرقه انست نظر باینکه
منافات مابین فعل صلوة و قطع ان عقلی است بنا بر این نیت صلوة و قطع در قوه فعل صلوة و عدم فعل
است و این محالست پس نیت قطع مستلزم عدم نیت فعل صلوة یا مستلزم رفع استدامه حکمیه است

پس باطل خواهد بود وهم چنین است حال نیت فعل منافی با علم وشعور بمنافات واما صورت جهل نظر باینکه
منافات عقلی نیست بلکه شرعی است ومفروض صورت جهل است پس نیت صلوة با نیت انها ممکن است پس
با علم صدور انها حکم بصحت صلوة ممکن است بلی اشکالیکه درین مقام میتوان نمود از راه دیگر است بیان آن این است
که گفته شود تشکیک در قطع صلوة هرگاه موجب بطلان نماز نشود لازم میاید حکم ببطلان صلوة قاطبه
اشخاص الا واحدا بعد واحد شبهه در بطلان لازم نیست بطلان آن مستلزم بطلان ملزوم است بیان
ملازمه اینست از جمله شکوک مبطله در نماز چهار رکعتی شک متعلق بر رکعتین اولیین است در عدد رکعات
آن وهم چنین شک متعلق بعدد رکعات نماز صبح ونماز مغرب پس هر فردی از افراد انسان حین شروع
بنماز عروض این شک در حق او محتمل است پس این نظیر کسی است در حین شروع بنماز قطع نماز را معلق
کند بامدن شخص که احتمال امدن او قایم باشد ممکن است جواب از این اشکال باین نحو قطع نماز یکه معلق بوده باشد
بامدن کسیکه ممکن المجئ بوده باشد چون چنین قطعی باختیار این شخص است لهذا با نیت اصل صلوة باهم
جمع نمیشود پس تعلیق قطع بامر ممکن الوقوع مستلزم انتفای نیت معتبره در صلوة است بنابراین
نماز باطل خواهد بود واما در مسئله شک چونکه منوی او نمازیست که سالم از چنین شکی بوده باشد و
ابطال در صورت عروض شک مبطل باختیار این شخص نیست لهذا احتمال عروض چنین شکی منافی
با تحقق نیتی که معتبر در صحت صلوة است نیست بجهة آنکه منوی در حین نیت نمازی است که سالم از چنین
شکی بوده باشد طریان چنین شکی در اثنای صلوة مستلزم انتفاء منوی است نه انتفای نیت پس
در صورت علم طریان شک موصوف چنانچه منوی متحقق هست نیت نیز متحقق هست ودر صورت
طریان شک مذکور اگرچه نیت متحقق بود لکن منوی متحقق نشده پس علم امتثال بجهة انتفای
متعلق نیت است نه بجهة انتفای نیت پس قبل از طریان شک مقتضی بطلانی نمیباشد بخلاف انکه
هرگاه قطع نماز را معلق سازد بشئ محتمل الوقوع در اینجا اگرچه آن شئ واقع نشود نماز باطل خواهد بود
باعتبار انتفای نیت معتبر در صحت صلوة پس تفرقه مابین مقامین متحقق است مخفی نماند انچه مذکور
شد اختصاص بشک مبطل ندارد بلکه در هر چیزیکه مبطل نماز بوده باشد در صورتیکه احتمال وقوع آن در
اثنای نماز قایم باشد جاریست مثل اخلال برکن ساهیا وعدم تذکر آن مگر بعد از تجاوز از محل ووقوع
حدث با عدم اختیار وحدوث موت ولهذا جواب از همه بنحویست که مبین شد مبحث هفتم سابق
بیان شد که نیت صلوة از جمله شرایط است نه اجزای صلوة مثل سایر عبادات مثل وضو وغسل وتیمم
وخمس وزکوة وحج چنانچه احدی نمیتواند ادعا نمود که نیت زکوة وخمس وصوم جزء زکوة وخمس

وصوم است

وصوم است وهم چنین نیت وضو وغسل وتیمم چنین است حال در نیت صلوة نیت در همه از جمله شرایط است
لکن از شرایط رکنیه است که اخلال بان سهوا وعمدا مفسد است مبحث هشتم دانسته شد نیتی که معتبر است
در تحصیل امتثال همان قصد بنماز معین است بجهة اطاعت وفرمان برداری الله تعالی شانه همین قدر
کفایت میکند در صحت عمل خواه واجب باشد یا مندوب وخواه ادا بوده باشد یا قضا وتعرض
باین صفات لازم نیست لکن هرگاه کسی متعرض این صفات شود خالی از این نیست یا متعرض صفتی
شده که موصوف متصف بان میباشد مثل وجوب در واجب واستحباب در مستحب واداء در اداء
وقضاء در قضاء وهکذا یا نه بلکه در حین نیت متعرض صفتی شده که منوی متصف بخلاف آن است
مثل قصد استحباب نموده در واجب وبالعکس وقصد قضا نموده در اداء وبالعکس تشکیکی
در صحت در قسم اول نیست واما قسم ثانی پس این متصور بچند صورت می شود اول اینست که بطریق
اشتباه متعرض خلاف شده باین معنی که میدانست نماز ظهر مثلا واجب است یا نماز شب مثلا
مستحب است میخواست نیت وجوب در اول وقصد استحباب در ثانی نماید لکن اشتباها قصد
استحباب در اول و وجوب در ثانی نمود اینقسم شبهه در صحت نیست اشتباه لسانی مضر نیست مناط
همان اراده قلبیه است دویم اینست مکلف متعرض خلاف صفت عبادت شود عامدا مثل اینکه
با علم مکلف بر اینکه نماز شب سنت است قصد وجوب در ان نماید یا با علم بوجوب عبادتی قصد
استحباب نماید این نیز ظاهر اینست که صحیح بوده باشد نظر باینکه داعی بر اتیان آن عبادت همان
علم اوست بصفت عبادت وتعرض خلاف آن شئ است لغو مثلا هرگاه کسی معتقد این بوده باشد
که نماز شب مستحب است یعنی خداوند عالم جل شانه امر بان فرموده لکن مؤاخذه بر ترک آن نخواهد فرمود
ومقصود مکلف از اتیان اطاعت الهی بوده باشد ومع ذلک قصد وجوب نماید مشخص است
در اینصورت مراد معنی وجوب که مؤاخذه بر ترک آن بوده باشد نخواهد بود نظر باینکه مفروض
اینست که این شخص معتقد این است که خلاق عالم جل شانه مؤاخذه بر ترک آن نخواهد فرمود پر
معلوم است اعتقاد عدم مؤاخذه بر ترک شئ با مؤاخذه بر ترک آن باهم جمع نمیشود وچونکه
مفروض اینست که اعتقاد عدم مؤاخذه بر ترک ثابت است پس قصد وجوب در اینصورت لغو
خواهد بود بنابراین مضر بصحة عمل نمیتواند شد بلی هرگاه کسی معتقد استحباب یا وجوب چیزی بوده
باشد واظهار خلاف آن از انعوذ بالله نزد طایفه نماید در این صورت چنین کسی مبدع خواهد بود سیم مثل
ثانی است لکن با جهل بحقیقت حال باین نحو که نیت وجوب مینماید در مستحب با اعتقاد وجوب یا نیت

استحباب مینماید در واجب باعتقاد استحباب ان در اینصورت مبدع است و عبادت ان باطل خواهد بود
پس هرگاه کسی اتیان بغسل جنابت نماید بقصد وجوب در صورتیکه ذمه او مشغول بواجبی که موقوف
بر غسل بوده باشد نباشد و غسل هم از راه دیگر بر او واجب نبوده باشد و معتقد اینهم بوده باشد که غسل
در اینوقت بر ان واجب است و باین قصد اتیان بغسل نماید ظاهر اینست غسل او باطل بوده باشد و اینها
مذکور شد در عبادات مستقله بود و اما اجزای عبادت پس هرگاه کسی اتیان بقراءة فاتحة الکتاب نماید در
نماز بقصد اینکه این قراءة در نماز فریضه مستحب است صادقست در حق او که در این عمل مبدع است پس البته
و عمل محکوم ببطلان خواهد بود و اما نیت وجوب در جزء مستحب پس ان نیز ظاهر اینست که باطل بوده باشد
باین معنی که اتیان بجزء مستحب ننموده خواهد بود لکن حکم بفساد صلوة مشکل است و حکم بصحت نیز
مشکل است ظاهر اینست که باطل بوده باشد و فرقی که مرحوم شیخ شهید در بیان فرموده مابین قصد وجوب
در مستحب و قصد استحباب در واجب در اول حکم بصحت فرموده و در ثانی حکم بفساد در نظر حقیر تمام
نیست تفصیل الکلام در این مقام مقتضی اینست که گفته شود نیت صلوة از مکلف بچهار نحو میتواند باشد
باعتبار تعرض وجوب و عدم ان بچند قسم ممکن است اول انست که نیت مینماید که اتیان بنماز ظهر مثلا
مینمایم بجهة انکه خداوند عالم اتیان انرا بر من واجب فرموده است بعد از التفات و قصد این مطلب
اتیان بتکبیرة الاحرام مینماید در اینصورت در مقام اتیان باجزاء امتثال بچهار نحو حاصل میشود
اول انست که در حین اتیان باجزای واجبه قصد وجوب نماید چنانچه در حین اتیان باجزای مستحبه
قصد استحباب نماید دوم انست که مطلقا متعرض وجوب در اجزای واجبه و متعرض استحباب در اجزای
مستحبه نشود بلکه قصد قربت مطلقه در جمیع نماید سیم انست که قصد وجوب در اجزای واجبه نماید
و اما در اجزای مستحبه پس اقتصار نماید بقربت مطلقه چهارم عکس اینست یعنی قصد استحباب نماید
در اجزای مستحبه و اقتصار نماید در اجزای واجبه بقربت مطلقه و معنی قربت در این مقام اینست اتیان
مینمایم باین عمل بجهة انکه رضای خداوند عالم جل جلاله در اتیان بانست عمل در جمیع اقسام مذکوره
محکوم بصحت است اشکالیکه در این مقام میتوان نمود اینست که نیت وجوب در اتیان اصل عمل منافی
است با اشتمال ان بامور مستحبه متکثره جواب از این ممکن است باین نحو که اتیان بنماز ظهر بر مکلف
واجبست و او مخیر است مابین انکه اتیان نماید بنماز ظهر واجبه را بنحویکه منفک از جمیع اداب و
اجزای مستحبه بوده باشد یا انکه اتیان نماید انرا با اجزاء مستحبه کلا او بعضا بلی نماز ظهر یکه با اجزای
مستحبه بوده باشد افضل خواهد بود از نماز ظهر یکه منفک از ان بوده باشد مثل نماز یکه اتیان بلغ

میشود

میشود بان در وقت فضیلت و وقت اجزاء و مکان شریف مثل مسجد و غیر شریف پس وصف وجوب در نیت
بالاضافه بطبیعت نماز ظهر است و مکلف مخیر است در اتیان مکلف به واجب در ضمن احد فردین و نیت باین
نحو نماید که اتیان بنماز ظهر مینمایم بجهة انکه خلاق عالم جل شانه انرا بر من واجب فرموده است و این صادق
در صورتیکه اقتصار نماید در نماز ظهر با جزاء واجبه چنانچه صادق است در صورتیکه جمع نماید مابین
اجزای واجبه و مستحبه و این مستلزم این نیست در صورتیکه منظور مکلف در حین نیت اقتصار با مور
واجبه نبوده باشد اجزای مستحبه در ان حین مطلقا منوی نبوده باشد چنانچه وجه ان بعد از اندک تامل
ظاهر میشود بلی اشکال در صورتی متوجه است که منظور مکلف این باشد که اتیان بنماز ظهر نماید با
اجزای واجبه و مستحبه و اتیان چنین منوی را معلل نماید بوجوب باین نحو که این نماز ظهر یکه با اجزای
واجبه و مستحبه است اتیان مینمایم بعلت واجب بودن ان بر من و بعبارة دیگر ابلغ در مقام ایراد
فرض میکنیم کسی عادت او مستقر شده که اتیان بفریضه مینماید با اداب و سنن اگرچه ببعضی از اداب
و سنن بوده باشد چنانچه غالبا چنین است قبل از نیت نماز قرار او چنین است که اتیان بنماز باین
نحو نماید و منوی او در مقام نیت چنین نماز است و در مقام نیت اشاره مینماید بچنین نماز که
اتیان بان مینمایم بجهة انکه بر من واجبست بنابراین ایراد وارد است بلکه حکم بصحت نماز در چنین
صورت خالی از اشکال نیست نظر باینکه نماز منوی او مرکب از امور واجبه و مستحبه هر دو هست
پس حکم باینکه اتیان چنین نمازی بر مصلی واجبست صحیح نیست پس نیت واجب در غیر واجب کرده
نظر باینکه نماز باین کیفیت واجب نیست پس نیت باین نحو صحیح نخواهد بود و اما نیت بان نحو که
ذکر کردیم مطلقا ایراد بر ان ورودی ندارد با وجود این اولی اینست در صورتیکه مقصود مکلف
اقتصار با جزای واجبه نبوده باشد متعرض وجوب مطلقا نشود بلکه چنین قصد نماید که من اتیان
بنماز ظهر مثلا مینمایم بجهة اطاعت و فرمان برداری خداوند عالم جل شانه بلی اشکال در این مقام از راه
دیگر میتوان نمود بیان ان اینست که عمل حین نیت میباید معین بوده باشد اجزای واجبه نماز نسبت
بغالب اشخاص معلوم است و ملحوظ حین نیت هم هست اگرچه بعنوان اجمال بوده باشد و اشکالیکه
هست در اجزای مستحبه است و منوی بنابر انچه مذکور شد مرکب از اجزای واجبه و مستحبه است
پس میباید حین نیت چنانچه اجزای واجبه نماز بطریق اجمال ملحوظ هست مقداری از اجزای مستحبه
نماز که ماتی به مرکب از هر دو است ملحوظ باشد تا تعیین منوی متحقق شود مخلص از این باین نحو حاصل
میشود که مکلف بر خود قرار دهد مقدار معینی از اداب و اجزای مستحبه را منضم نماید با اجزای واجبه

مثل استعاذه قبل از قرائت در رکعت اولی و تکبیرات رکوع و سجود و رفع ید در احوال التکبیرات باسرها و اتیان
بدو ذکر در رکوع و سجود بعلاوه ذکر واجب و اتیان صلوات در هر یک از رکوع و سجود بعد از
فراغ از ذکر و هکذا الی اخر الصلوة بنابراین منوی در نظر این شخص معین خواهد بود و ملحوظ است بجمیع
اجزائه مجملا در حین نیت اشاره مینماید بچنین عمل که اتیان بان مینمایم بجهة تحصیل الطاعة و فرمان
برداری و چنین نیت محتاج بمعهودیة عمل است و ان بنحو مذکور متحقق است بعد از انکه نظم کلام باینمقام
رسید تنبیه بدو مطلب مناسب است مطلب اول انست بعد از انکه معهودیة عمل بنحو مذکور متحقق شد
و منوی مکلف در حین نیت چنین عمل معهود شد ایا بعد از شروع نمودن بچنین عمل منوی معین است
بهمه اجزا بعنوان اجمال منوی شده اتیان نماید یا نه مثل اینکه معهود در نظر مکلف این بود که در رکوع
مثلا اتیان بسه ذکر و صلوات نماید و در حین نیت منوی او چنین نمازی بود بعد از عزم باتیان چنین
عمل و تعلق نیت بان شروع بنماز نمود میتواند در زمان رسیدن برکوع اقتصار ببعض از اجزا ملحوظ
بود نماید بعد از قطع براینکه اخلال بواجب جایز نیست و منافی با حصول امتثالست کلامیکه هست
در اینست ایا در چنین صورت اقتصار بذکر واجب و اخلال بذکر مستحب جایز است یا نه میگوئیم
حکم در مسئله مبتنی بر اینست که نیت اتیان واجب بکیفیت مخصوصه ایا معین او هست که بهمان
هیئت و کیفیت اتیان شود یا نه ظاهر ثانی است نظر باینکه دلیلیکه دلالت کند بر اینکه نیت
معین است در امثال این مقام نداریم مجملا ظاهر اینست که اشکالی در جواز اقتصار بهمان قدر
واجب نبوده باشد بلی کلامیکه در این مقام هست اینست که ایا اقتصار ببعضی اجزا منوی بوده از
اذکار مستحبه میتوان نمود مثلا اینکه در مثال مفروض اقتصار بصلوات نماید و اخلال بدو تسبیح مستحب
نماید یا اتیان بدو تسبیح مستحب نماید و اخلال بصلوات نماید یا اخلال بیک تسبیح نماید و جمع مابین
یک تسبیح مستحب و صلوات نماید ظاهر اینست که نیت را مدخلیتی در عدم جواز اجزا مذکوره شد
نباشد باین معنی که نیت معین منوی نشود بلکه مرجع مستندی است که مثبت رجحان امور مستحبه است
اگر بکیفیت خاصه است تعدی ازان نتوان نمود مجملا مرجع در این باب مستند امور مذکوره است
عمل بمقتضای ان جایز و تعدی ازان غیر مجوز و در مثال مذکور اتیان بصلوات یا اخلال بدو ذکر مستحب
بی اشکالست و ظاهر اینست اخلال بیک تسبیح مستحب و اتیان بدیگری با صلوات و عدم ان هم
جایز باشد و هم چنین است حال در ذکر سجود مطلب دویم در تعلق منوی است بزیادتی معهود مثل
اینکه معهود نزد مکلف در نماز کیفیت معینه بود در مقام عزم باتیان ان نیت متعلق شد بهمان متعلق ص

کیفیت

کیفیت معهوده مثل اینکه در ذکر رکوع و سجود اقتصار بسه ذکر مثلا نماید و باین عزم بود تا برکوع رسید
ایا میتواند علاوه بر ان اتیان نماید مثل اینکه اتیان به پنج ذکر نماید یا انکه دعائی در رکوع قبل از ذکر منظور او
نبود در حین وصول برکوع میخواهد خوانده باشد و هم چنین دعای بعد از رفع راس از رکوع ظاهر اینست
همه اینها جایز و بیعیب باشد و هم چنین قنوت علاوه از انچه در نظر بود میتواند بلکه عدول از انچه
حین نیت منظور او بود بغیر او نیز جایز و بیعیب است مجملا جمیع اینها بیعیب است مگر اجزای واجبه که تعدی از انها
بزیاده و نقصان هیچیک جایز نیست قسم دویم انست که در مقام نیت مطلقا متعرض وجوب نشود خواه منظور
او این بوده باشد که اقتصار نماید در نماز باجزای واجبه یا جمع نماید مابین اجزای واجبه و مستحبه کلا
او بعضا بلکه مقصود همان محض الطاعة بوده باشد ظاهر اینست که اینقدر کفایت میکند در صحت عمل
بلکه مذکور شد این در ثانی یعنی در صورتیکه مقصود جمع مابین اجزای واجبه و مستحبه بوده باشد ببعضی
جهات انسب خواهد بود سیم انست که قصد وجوب و استحباب هر دو نماید وجوب نسبت باصل صلوة
و استحباب نسبت بفرد باین لحاظ اتیان بنماز واجب مینمایم بجهة واجب بودن ان در ضمن این فرد کامل
بجهة فضیلت و رجحان و استحباب ان هر دو بجهة الطاعة و فرمان برداری نظیر اتیان نمازهای
واجبه را بجماعت اینهم صحیح و بیعیب است بلکه اسلم از بعض ایرادات سابقه است لکن این مثل
بعض انچه سابق مذکور شده در صورتی میشود که امتیاز مابین اجزای واجبه نماز و اجزای مستحبه
ان نموده باشد و اما در صورت عدم امتیاز مابین صنفین مشخص است که این قسم متصور نمیشود
و بعد از انکه نظم کلام باینجا رسید مناسب اینست که عنان قلم در تحقیق این مسئله جولان داده شود
~~میگوئیم جولان داده میشود~~ پس میگوئیم ایا بر مکلف واجبست امتیاز مابین صنفین قبل از شروع بنماز
یا نه و بر فرض وجوب ایا شرط صحت نماز هم هست یا خیر ممکن است استدلال کرده شود در اثبات
عدم در هر دو مقام بحدیثی که اصحاب رضوان الله علیهم تلقی بقبول فرموده اند و روایت شده از
مفخر عالم و فخر بنی ادم علیه و اله صلوات الله الملک العلام که فرموده در مقام بیان صلوا کما رایتمونی
اصلی وجه دلالت انست که انجناب در مقام تعلیم امت بجهة امتثال انها فرموده بعد از انکه در مشهد
انها اتیان بنماز فرموده اند و انها مشاهده نمودند اقوال و افعال صادره ازان مقتدای عالم را باتیان
نماز نمائید باین کیفیت که دیدید از من صادر شد مشخص است که اینکلام ازان ستوده درگاه خلاق انام جل
جلاله صادر نشده مگر بجهة تعلیم معلوم است اصل مشاهده فعل نمیتواند موصل بوجه اجزای ان بوده باشد
بلکه از مشاهده مشخص نمیشود مگر اصل اقوال و افعال بکیفیت و هیئت مخصوصه و احتمال انکه فعل النبی

عالم ورا بوقت مختص بود در امور واجبه کانه قطعی الفساد است واکر مخاطبین باین خطاب کلا قبل از این خطاب
عالم بماهیت نماز بودند و امتیاز مابین اجزای واجبه نموده بوده اند حاجت باین خطاب نبود پس مقتضای
این خطاب از ان مستطاب اینست که علم بهیات اجزای نماز و وضع انها بهیئت معهوده کفایت مینماید
در حصول امتثال اکرچه عالم بوجه انها از حیثیت وجوب و استحباب نبوده باشد و هو المطلوب نظیر این
حدیث است در استفاده این مرام حدیث مشهور از حماد بعد از انکه بشرافت سعادت درک خدمت کاشف
الاسرار والدقایق امام جعفر صادق علیه السلم مشرف کردید حضرت فرمودند اتحسن ان تصلی یعنی ای حماد
ایا نماز خوب میخوانی بعرض ان سرور رسانید من در حفظ دارم کتاب حریز را که در نماز تصنیف
نموده کویا مقصود حماد این بود که اهتمام من در امر صلوة اینقدر است که یک کتاب حریز در صلوة تصنیف
نموده ضبط نموده ام حضرت فرمودند باکی نیست برخیز نماز کن حماد کفت ایستادم در حضور ان سرور
و شروع کردم بنماز بعد از انکه برکوع و سجود رفتم حضرت فرمودند ای حماد خوب نماز نمیکنی با تغیر و توبیخ
فرمودند چه بسیار قبیح است بمردی از شما که شصت سال یا هفتاد سال از عمر او میکذرد و یک نماز را
با حدود ان تمام اتیان ننماید حماد نقل کرده بعد از انکه این عتاب را از ان سرور شنیدم مذلت و خجلت بسیار
بر من وارد شد عرض کردم خداوند عالم مرا فدای تو کرداند نماز را تعلیم من فرما حضرت در ان وقت اتیان
بدو رکعت نماز فرمودند با اداب و شرایط بسیار بعد از فراغ فرمودند ای حماد مثل این نماز بعمل
او ر وجه استدلال باین حدیث در اثبات مرام ظاهر میشود از انچه در حدیث اول مذکور شد بنا بر این میکوئیم
هرکاه کسی پشت سر فقیه معتمدی اتیان بنماز نمود جمیع اقوال و افعال و هیئت را از ان اخذ نمود و اعتقاد
نمود که اتیان بنماز باین کیفیت مبرء ذمه و محصل امتثال است مطلقا امتیاز مابین اجزای واجبه و مندوبه
نموده و در مقام نیت اقتصار نمود بقربت مطلقه مثل اینکه قصد نمود که من اتیان بنماز مینمایم بجهة اطاعت
خداوند عالم و اتیان نمود بهمان کیفیت و هیئت که از ان مجتهد مطاع مشاهده نموده بود این کفایت
در حصول امتثال از او میکند اکرچه تفرقه مابین امور واجبه و مسنونه نموده باشد بلی چیزیکه قابل
هست در اینمقام کسی متمسک شود در لزوم امتیاز مابین صنفین احکام شک و سهو است تقریر ان
اینست حکم اجزای واجبه در صورت سهو اینست که هرکاه متذکر شد بجزء منسی مادامیکه داخل در رکن
بعد از ان نشده لازم است عود نموده اتیان بمنسی نموده بعد از ان اعاده مابعد نموده نماز را اتمام نماید
قطع نماز در چنین صورت جایز نیست و اکر تذکر بعد از دخول در رکن بوده باشد اکر ان منسی واجب رکنی است
نماز باطل و استیناف ان لازم است و اکر واجب غیر رکنی است نماز صحیح و ابطال ان جایز نیست و اکر ان منسی جزء

مستحب

مستحب بوده باشد در جمیع احوال عود بان بعد از تجاوز از محل ان جایز نیست خواه داخل در رکن بعد از ان شده باشد
یا نه مثلا فرض میکنیم کسی بسمله را در اول حمد یا اول سوره فراموش نمود بعد از فراغ از سوره متذکر شد در
اینصورت اکر بسمله در انجا واجب است لازم است عود نموده تدارک نماید و اکر مستحب است حرام است عود بان
و هم چنین استعاذه در اول حمد در رکعت اولی و لهذا بنا بر این امر این شخص در اینصورت مردد است
مابین واجب و حرام مؤدی از این نیست مکر امتیاز مابین صنفین پس امتیاز مذکور لازم است من باب المقدمه
اشکالیکه در این مقام میتوان نمود اینست که این مبتنی است بر وجوب مقدمه واجب و این اول کلام است
بر فرض تسلیم کلام در وجوب مقدمه در صورتیست که ذی المقدمه واجب بوده باشد و این در محل کلام
متحقق نیست نظر باینکه مفروض اینست هرکاه بعد از این چنین سهوی در نماز واقع شود چنین
خواهد شد و بر فرضی که تسلیم شود کسی قاطع شود باینکه بچنین امری در بعض از صلوات البته مبتلی خواهد
شد از قبیل شبهه غیر محصوره خواهد بود اجتناب از ان واجب نخواهد بود پس انچه مذکور شد در اثبات
وجوب امتیاز مابین اجزای واجبه و مستحبه تمام نخواهد بود جواب از این اینست اما مقدمه واجب ظاهر
اینست که واجبست و این مشهور و معروف مابین فقهاء است و لهذا در کتب استدلالیه فقهیه بر مطلع
ظاهر میشود که این محل انکار نزد ایشان نیست بلکه ظاهر میشود از مباحث متکثره در کتب فقهیه که این از جمله
امور مسلمه است و بر فرض تسلیم نزاع در وجوب شرعی است و اما وجوب بمعنی لابدیت محل تامل نیست همین
قدر کفایت میکند در محل کلام و اما حکایت اینکه قول بوجوب مقدمه بعد از وجوب ذی المقدمه است پس این
کلام بر وجه اطلاق مسلم نیست بلکه محتاج بتفصیل است چنانچه در مطالع الانوار در این مبحث بیان نموده ایم
حاصل مطلب اینست اینکلام مسلم است در صورتیکه تحصیل مقدمه بعد از ثبوت امر بذی المقدمه ممکن بوده
باشد و اما هرکاه چنین نبوده باشد مثل اینکه مکلف معتقد این هست بعد از این تکلیفی برا او واجب
خواهد شد و حال متمکن از تحصیل مقدمه او هست و عالم هست بر اینکه بعد از ثبوت وجوب متمکن
نخواهد شد در اینصورت عقل قاضی است بر لزوم تحصیل مقدمه و ترک ان با چنین اعتقاد مذموم است
نزد عقلا مثل اینکه فرض کنیم قبل از زوال کسی متمکن از اب بجهة وضو هست و عالم هست بر اینکه بعد از
تحقق زوال متمکن از اب و تراب مباح بجهة وضو و تیمم نخواهد شد در اینصورت میکوئیم ضبط اب بجهة
طهارت بعد از زوال در حق او لازم است بلکه اشکال میتوان نمود در صورت اعتقاد از تمکن تراب بجهة تیمم
و سقوط تکلیف بصلوة از فاقد طهورین در صورتی مسلم است که باختیار خود خود را فاقد الطهورین ننماید
و اما حدیث شبهه غیر محصوره در این مقام صحیح نیست بلکه ادخال ان از در لحت شبهه محصوره اولی است نظر

باینکه غالب اینست در عرض چند یوم غالب اشخاص منفک از شک و سهو نیستند بعلاوه ممکن است استدلال
کرده شود در اثبات حرام یعنی وجوب امتیاز از راه دیگر اگرچه مبنای این نیز همان است که مذکور شد بیان ان
اینست که گفته شود بعد از تحقق سهو بنحویکه مذکور شد امر این شخص مردد خواهد بود مابین وجوب و حرمت
اگر دعوای قطع بتحقق موجب این در مدت قلیله نشود لااقل مظنون التحقق هست احتراز از ضرر مظنون واجب
است و این نمیشود مگر با امتیاز مابین صنفین پس امتیاز مابین انها لازم خواهد بود مخفی نماند که از این دقت
و استدلال ظاهر میشود وجوب شرعی است نه شرطی بنا بر این هرگاه کسی امتیاز مابین اجزاء واجبه و مستحبه
نماز ننمود و اتیان بنماز نمود در نماز سهوی از او واقع نشد ظاهر اینست نماز صحیح و اعاده از او واجب نباشد

مبحث نهم در بیان معنی قربت است که متعارف شده اخذ ان در نیت بدانکه دانسته شد از مباحث سابقه انچه
معتبر است در صحت نماز همان قدر است که اشاره بمنوی معین نموده قصد نماید که اتیان بان مینمایم بجهة الطاعة
و فرمان برداری خلاق عالم جل شانه ممکنست مراد از قربت معتاده در نیت همین معنی بوده باشد خفائی
در صحت این نیست لکن تطبیق لفظ بر این محتاج به تنبیه است پس میگوئیم قول مصلی اصلی فرض الظهر لوجوبه
قربة الی الله مشتمل بر دو علت است یکی لوجوبها و دیگری قربة الی الله لوجوبها علت اتیان بصلوة ظهر است
و قربة الی الله علت اتیان بصلوة واجبه بمعنی کلام بنا بر این چنین خواهد بود که من اتیان بنماز ظهر مینمایم
بجهة واجب بودن ان نماز بر من و اتیان بنماز واجب مینمایم بجهة الطاعة و امتثال امر الهی جل شانه پس
تعلیل اول بجهة اتیان بنماز ظهر است مثلا و تعلیل ثانی بجهة اتیان معلل بعلت اول و ممکن است
قربة الی الله عطف بوده باشد بر محل لوجوبه با سقاط عاطف بنا بر این هر دو علت خواهد بود بجهة
معلول واحد لکن تکلف در ان ظاهر است و ممکن است که مراد از قرب این معنی نبوده باشد بلکه مراد تحصیل
قرب بدرگاه احدیت جل شانه بوده باشد پس مناسب در این مقام اینست که تنبیه شود بمعنی قرب بجناب
احدیت که ممدوح در کتاب و سنت میباشد و مطلوب و مرغوب فیه در ادعیه و مناجاتهای صادره
از ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملک الغفار اسمع بیان شود میگوئیم قرب در لغت و عرف بمعنی
نزدیک شدن چیزیست بچیزی قرب چیزی بچیزی یا در زمان است مثل انکه گفته میشود فلان عالم قریب
بعصر امام بوده یعنی مابین عصری که امام علیه السلام در ان ظاهر بوده اند و عصری که این شخص در ان موجود بوده
چندان امتدادی نداشت و یا قرب در مکان است مثل اینکه گفته میشود فلان ماموم قریب بامام ایستاده
یعنی فصل چندانی مابین مکانی که امام در ان ایستاده است و مکانیکه این شخص ماموم ایستاده نیست
اراده هریک از این دو معنی که مذکور شد نسبت بخلاق عالم جل شانه محالست وجه ان ظاهر است اما اول

بجهة

بجهة انکه ان در صورتی صحیح است که زمان ظرف وجود شخص بوده باشد در وقتی و بعد از ان ظرفیت منتفی شود
بعد از ان دیگری موجود شود قبل از انکه امتداد چندانی متخلل شده باشد مابین انتفای اولی و وجود ثانی
در اینوقت گفته می شود این شخص ثانی قریب است باول در زمان مشخص است این معنی در حق ذات اقدس
ممتنع است و اما قرب مکانی پس بجهة انکه این در حق اجسام است تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا پس قرب عباد
بخداوند عالم جل شانه که مطلوب در ادعیه و مناجاتهای اهل مناجات می باشد بیکی از دو معنی ممکن است که حمل
شود اول قرب تذکر و وصال است بیان این مطلب اینست هرگاه کسی متذکر خداوند عالم عز شانه بوده باشد
بمقداریکه متذکر است نزدیک است بخداوند عالم هر قدر کسی که تذکر او بجناب احدیت بیشتر است قرب او
بجناب اقدس بیشتر است از کسی که تذکر او کمتر است و هرگاه بمرتبه رسید که دائم متذکر بجهة او بوده باشد این
منتهای مرتبه کمال و غایت مرتبه سعادت است و باینست اشاره در دعای کمیل وهب لی الدوام فی الاتصال
بخدمتک و ادنو دنو المخلصین ان تجعل اوقاتی فی اللیل و النهار بذکرک معمورة و بخدمتک موصولة
و معنی دوم قرب صفات و کمالات توضیح این مطلب مقتضی اینست که گفته شود ذات اقدس اعظم شانه
در غایت مرتبه کمال و عزت است و جامع جمیع محاسن و محامد است و معری است از جمیع شوائب نقصان
و قصور و مبری است از قاطبه معایب و مقابح و دنو رو بنده در نهایت مرتبه خست و نقصان است و متصف
بصفات ذمیمه و طغیان لکن مامور است باینکه رفع نقایص از خود نماید مجتنب از مقابح و مفاسد و محترز
از معایب و مناقص بوده و متزین بصفات حسنه و خصال حمیده شود چنانچه مستفاد است از قول
فخر عالم و مفخر بنی ادم علیه و علی اله الاف التحیة من الملک العالم که فرموده است تخلقوا باخلاق الله
تعالی پس جاهل نظر بتضاد مابین جهل و علم در غایت بعد است بجناب احدیت و بمقدار ازاله جهل و اتصاف
بصفت علم نزدیک میشود بخلاق عالم و همچنین ظالم و بخیل باعتبار اتصاف بصفت ردیه ظلم و بخل در کمال دوریست
بدرگاه با رفعت جناب مقدس تعالی پس بمقدار تخلیه از صفت ظلم و بخل و اتصاف بصفت حسنه عدالت و جود
باین سبب نزدیک می شود به پروردگار عالم جل جلاله بعد از انکه این مطلب مشخص شد میگوئیم ممکن است
که یکی از این دو معنی که مذکور شد اراده شود از قربت ماخوذه در نیت اما اول پس حاصل ان باین راجع می شود
که من اتیان بنماز مینمایم بجهة انکه نماز موجب قرب و نزدیکی بنده می شود بدرگاه احدیت یعنی مذکر عبادات بدرگاه
الهی و اما ثانی پس باین طریق می شود که من اتیان مینمایم بنماز بجهة قرب بجناب احدیت نظر باینکه این نماز موجب
تخلی از مقابح و مناقص و باعث تجلی بصفات حسنه است باین جهت اتیان بان مینمایم ظاهر اینست که اراده
هریک از معنیین که بوده باشد از قربت ماخوذه در نیت عیب نداشته باشد بلکه ارجح است نسبت ببعض

احتمالات سابقه چنانچه بعد از تامل در آنچه در سابق بیان شده ظاهر میشود کلام در تعدد علت بنحویست که در سابق
بیان شد وجه ذکر لام در اول وعدم ذکر آن در ثانی انست که در نحو مقرر شده حذف لام از مفعول له در وقتی
جایز است که فاعل مفعول له متحد باشد با فاعل فعل معلل به واین شرط در تعلیل ثانی متحقق است دون اول
باین سبب تعلیل اول بلام مذکور شد وثانی با عدم لام یعنی بانصب فی قولهم الحاکی عن النیة القلبیة اصلی
صلوة الظهر لوجوبها قربة الی الله نظر باینکه وجوب وصف صلوة است که مفعول به اصلی است وفاعل اصلی
معلوم است که مکلف است پس فاعل مفعول له با فاعل فعل معلل به متعدد است بخلاف قربة الی الله که فاعل در هر دو
متحد است نظر باینکه معنی اینست که من اتیان بنماز ظهر میکنم بجهة نزدیک شدن من بدرگاه احدیت بنا بر دو معنی
که حال مذکور شد یا بجهة الطاعت وامتثال نمودن بنا بر آنچه در سابق مذکور شد دیهر دو معنی فاعل مفعول
له وفاعل فعل معلل به متحد است بدانکه اضافه صلوة در اصلی صلوة الظهر در اصل ممکن است اضافه لامی بوده باشد
نظر باینکه معتبر در اضافه لامی همان افاده اختصاص است واین معنی در این مقام متحقق است وهم چنین صلوة
العصر وصلوة المغرب وصلوة العشاء وصلوة الفجر لکن در این مقام مجموع مضاف ومضاف الیه
اسم شده بجهة چهار رکعتی که واجب میشود بر مکلف بتحقق زوال الشمس مقدم بر صلوة دیگر در حضر یا بجهة
دو رکعتی که واجب میشود بر مکلف در همین وقت در سفر وهم چنین صلوة العصر اسم شده بجهة چهار رکعتی که
واجب میشود بعد از آن در حضر ودو رکعتی که بعد از انست در سفر وهم چنین است حال در تتمه صلوات
پس معنی اصلی صلوة الظهر ادا لوجوبها قربة الی الله اینست که من اتیان مینمایم بنماز ظهر ادائی بجهة واجب
بودن آن بر من وبجهة الطاعت وامتثال امر الهی جل شانه بنا بر این هر گاه اشاره بواجب بطریق توصیف
شود نه بطریق علیت انسب خواهد بود باین نحو که اصلی صلوة الظهر الواجبة اداء قربة الی الله نعم بلکه
فخر المحققین در رساله فخریه در نیت نماز ظهر این نحو ذکر فرموده اصلی صلوة الظهر بان اوصل القیام
والنیة وتکبیرة الاحرام وقراءة الحمد والسورة والرکوع والذکر فیه مطمئنا بقدره ورفع الراس منه
مطمئنا والسجود علی سبعة اعضاء والذکر فیه مطمئنا بقدره ورفع الراس منه مطمئنا ثم السجود ثانیا
کالاول ثم رفع الراس منه وهکذا فی الباقی الا انی اسقط تکبیرة الاحرام فیما عدا الاول واسقط السورة
من الاخیرتین وازید التشهدین بعد الثانیة والرابعة والتسلیم واضافت فی الجمیع اداء لوجوبه قربة
الی الله اگر مراد اینست آنچه مذکور شد میباید حین نیت باین تفصیل ملحوظ شود این لزومی ندارد وقطعا
بلکه همان قصد نماز ظهر که مستلزم التفات اجمالی است باجزای آن کفایت مینماید در صحت نماز وعلاوه
بر این ضروری نیست بلکه گاهست که منجر میشود بوسواس پس اجتناب اولی خواهد بود واگر مراد انست
کیفیت

کیفیت باین نحو صحیح است بلکه راجح است مضایقه از آن نداریم هر گاه منجر بوسواس نشود ومخفی نماند آنچه در سابق
بیان شد ظاهر شد حکم باینکه اول افعال نماز نیت است مسامحه است بلکه اینکلام بنا بر اصطلاح اشخاصی است
که نیت را جزء نماز میدانند پس بنا بر تحقیق اول افعال نماز قیام است ولکن چونکه بنای کلام را در اول
بنا بر جزئیت نیت گذارده شد میگوئیم دوم از افعال نماز قیام است تنقیح مطلب محتاج است بایراد کلام در
چند مبحث مبحث اول در تقسیم قیام ثابت در اثنای نماز است بدانکه قیام در اثنای نماز بر چند قسم است اول
قیام واجب رکنی است وآن قیامی است که در ضمن تکبیرة الاحرام بوده باشد وهم چنین قیام متصل برکوع
دوم قیام واجب غیر رکنی است مثل قیام در ضمن قرائت حمد وسوره وقیام بعد از رفع راس از رکوع سیم
قیام مستحب مثل قیام در ضمن اذکار مستحبه مثل قیام در تکبیرات مستحبه وادعیه افتتاحیه ودر حال استدعاء
وقنوت ونحو اینها چهارم قیام مباح است وآن قیامی است بعد از فراغ از آیات حمد وسوره علاوه از قدر ضرورت
اشکالی در هیچیک از این اقسام نیست مگر قیام متصل برکوع پس باید دانست که مراد از قیام متصل برکوع
قیامی است که از آن مصلی منتقل میشود برکوع شرعی پس مراد از قیام متصل برکوع مطلق قیامیکه بعد از
فراغ از قراءت بوده باشد نیست وهم چنین مطلق قیامیکه از آن منحنی میشود نیست بلکه مراد از آن
قیامی است که از آن منتقل میشود برکوع شرعی ثمره این قید در چند موضع ظاهر میشود اول انست کسی منحنی
شد بقصد سجود قبل از بلوغ جبهه بمحل سجده متذکر شد که رکوع را بعمل نیاورده است در اینجا میگوئیم لازم است
که راست بایستد بعد از آن برکوع رفته بعد از اتمام رکوع رفع راس از رکوع نموده اتمام نماز نماید پس
هر گاه راست نشود نماز او باطل خواهد بود اگر چه خود را بهیئت راکع برساند وجه بطلان نماز اخلال
بقیام متصل برکوع است دوم انست هر گاه کسی منحنی از قیام شد بقصد رکوع در اینوقت متذکر شد
که اخلال بقرائت سوره مثلا نموده پس اگر بحد رکوع شرعی رسیده باشد عود بجهة تدارک منسی جایز
نیست نظر باینکه عود مستلزم زیادتی دو رکن است یکی قیام متصل برکوع ودیگری رکوع وحد
رکوع شرعی عبارت از انحنائی است که متمکن بوده باشد از رسانیدن دو دست بر دو زانو واما هر گاه متذکر
شود بمنسی قبل از بلوغ باین حد در اینوقت لازم است که عود نماید بجهة تدارک منسی نظر باینکه این تذکر
قبل از دخول در رکن است پس عود مستلزم زیادتی رکن نخواهد بود وهر گاه قیام متصل برکوع قیامی بود که
از آن بقصد رکوع منحنی شود مطلقا اگر چه بحد رکوع شرعی نرسد میبایست عود نمود در چنین صورت بجهة
تدارک منسی جایز نبوده باشد واز این قبیل است هر گاه منحنی شد بقصد رکوع وقبل از بلوغ بحد رکوع
شرعی متذکر شد که اخلال بقنوت نموده در اینصورت عود بجهة تدارک قنوت منسی جایز بلکه مستحب است

قال شیخنا الشهید قدس الله سره در رسالة السعید فی البیان یرجع الناسی لو هوی الی الرکوع ما لم یتم فیقضیه بعده
سیم از مواضع مذکوره انست کسی منحنی شد بقصد رکوع قبل از بلوغ بحد رکوع شرعی متذکر شد که رکوع را
بعمل اورده نشست بقصد سجود درینصورت ظاهر اینست که نماز او صحیح بوده باشد نظر باینکه این زیادتی سهوا
رکن نیست پس زیادتی ان مضر بصحت صلوة نیست و اگر قیام متصل برکوع ان قیامی میبود که از او بقصد رکوع
منحنی شده باشد میبایست حکم ببطلان شود در صورت مفروضه چهارم از مواضع مذکوره انست که منحنی شد
بقصد رکوع و قبل از بلوغ بحد رکوع شرعی غافل از رکوع شد یا معتقد این شد که رکوع را بعمل نیاورده بود ما
درینصورت میگوییم لازم است راست بایستد انوقت منحنی شود بقصد رکوع و عود بهیئت رکوع کفایت
نمیکند نظر بعدم صدور قیام متصل برکوع مبحث دویم واجبست قیام بعنوان استقلال باین معنی در حال
قیام استناد و اعتماد بچیزی جایز نیست توضیح حال مقتضی اینست که گفته شود قیام بچند نحو متصور است
اول انست که بایستد بنحوی که بدن او ملاصق هیچ چیز نبوده باشد دویم انست که بایستد و بدن او
ملاصق دیواری یا چیزی دیگر بوده باشد لکن همان محض ملاصقه بوده باشد و ملتزم القای ثقل بدن بر ان
ننموده باشد سیم انست ملاصقه و اعتماد و القای ثقل بدن فی الجمله بوده باشد لکن بنحوی ننموده باشد
که اعتماد تامی بر ان نموده باشد چهارم انست که ایستاده با اعتماد و استناد بچیزی بحیثیتی که اگر ان چیز برداشته شود
غفلة این شخص بیفتد تشکیکی در قسم اول نیست بلکه اکمل و اسلم اقسام است و هم چنین است قسم ثانی ان نیز
محل کلام نباید بشود و اما قسم ثالث پس ظاهر از کلمات جماعتی از اجله اصحاب ظاهر میشود است که ان نیز مضر
بصحت صلوة نیست نظر باینکه تفسیر استقلال فرموده اند باینکه اعتماد و استناد ننموده باشد بحدی که اگر
مستند الیه زایل شود غفلة این شخص بیفتد بنا بر این محل کلام قسم چهارم خواهد بود مشهور ما بین فقها عدم
جواز اینست نقل کرده اند از حلبی که قایل شده است بکراهت جماعتی از متاخرین علما اگر چه اختیار این قول
نموده اند لکن این قول ضعیف است پس چنین اعتمادی در حالت قدرت و اختیار جایز نیست بلکه احتیاط
مقتضی اجتناب از مطلق اعتماد است اگر چه باین حد نبوده باشد بلی هر گاه متمکن از قیام بعنوان استقلال
نبوده باشد درینصورت جایز است قیام با اعتماد بلکه متعین است عدول از ان بقعود جایز نیست اگر چه
متمکن از قعود بطریق استقلالی بوده باشد پس قیام استنادی مقدم است بر قعود اگر چه قعود استقلالی
بوده باشد و اگر متمکن از قیام استقلالی در بعضی احوال نماز بوده باشد و متمکن از قیام استنادی در بعضی
دیگر لازم است اقتصار بمقدور نمودن پس با تمکن از قیام استقلالی در بعضی احوال الصلوة عدول از استقلال
باستناد جایز نیست محصل کلام اینست که مسئله متصور بچند صورت می شود اول انست که متمکن از قیام بعنوان

او در وقت ... بقصد رکوعی دو را از وقت
... [illegible]

استقلال

استقلال هست در جمیع احوال نماز شبهه در لزوم رعایت ان نیست دویم انست که متمکن از قیام استقلالی نیست
در هیچ حالی از احوال نماز درینصورت اگر متمکن از قیام استنادی هست در جمیع احوال نماز لازم است اختیار ان
سیم انست که متمکن است از قیام استقلالی در بعضی احوال نماز و از استنادی در بعضی دیگر درینصورت لازم است
که جمع ما بین هر دو نماید قیام استقلالی در مقدور و استنادی در غیر مقدور خواه هر دو اینها در هر رکعتی بوده
باشد یا هر یک در رکعتی در صورت اول قیام استقلالی و استنادی هر دو در هر رکعتی خواهد بود و در صورت
ثانیه هر یک در رکعتی اشکالی در اینها نیست کلامیکه درین مقام هست اینست هر گاه کسی معتقد این بوده باشد
که هر گاه اختیار قیام استقلالی بکند در بعضی احوال نماز محتاج خواهد شد بقعود در بعضی احوال دیگر بخلاف
اینکه هر گاه اختیار نماید قیام استنادی را درینصورت کل نماز با قیام استنادی خواهد بود ایا عدول
از استقلال باستناد درینصورت جایز خواهد بود یا نه ظاهر اینست که جایز نبوده باشد پس لازم است با تمکن
از قیام استقلالی انرا اختیار نماید اگر چه معتقد این بوده باشد که با اختیار ان محتاج خواهد شد بقعود
در بعضی احوال نماز مبحث سیم در بیان وجوب اعتماد است بهر دو پا در حالت قیام یا عدم وجوب ان بدانکه
این مطلب منقسم بچند قسم می شود اول انست که اعتماد بهر دو پا کند بنهج واحد باین معنی که القای ثقل بدن نماید
بهر دو پا بطریق مساوات ظاهر اینست که این لازم نبوده باشد دویم انست که حامل ثقل بدن احد رجلین
بوده باشد نه دیگری اینقسم ظاهر اینست جایز نبوده باشد سیم انست که حامل ثقل بدن هر دو پا بوده باشد خواه
بطریق مساوات بوده باشد یا مختلف ظاهر اینست که این قسم لازم بوده باشد بنا بر این امتثال بسه طریق حاصل
میشود اول انست که حامل ثقل بدن هر دو پا بوده باشد لکن بطریق مساوات دویم انست که چنین بوده باشد
لکن بالاختلاف باین نحو که القای ثقل بدن را بپای راست بیشتر انداخته باشد نسبت بپای چپ سیم عکس
اینست ظاهر اینست که هر اینها جایز بوده باشد خواه کل اینها در نماز واحد بوده باشد بلکه در رکعت واحده یا
در نمازهای متعدده پس اقسام مسئله متعدد است اول انست که ایتان بکل نماز نماید با القای ثقل بدن
بهر دو پا بطریق مساوات دویم مثل اینست لکن با القای ثقل بدن بپای راست بیشتر سیم مثل اینست
باز لکن با القای ثقل بدن بپای چپ زیادتر چهارم جمع میان دو قسم اینها است در نماز واحد پنجم جمع میان
هر سه است در ان خواه هر یک در رکعتی بوده باشد یا کل در کل رکعات یا بالاختلاف ظاهر اینست در هیچ
یک حرجی نبوده باشد مبحث چهارم در بیان عدول از قیام است بقعود بدانکه هر گاه کسی متمکن نبوده باشد
از قیام نه بطریق استقلال و نه بطریق استناد درین صورت عدول مینماید از قیام بقعود پس درین حالت
لازم است که ایتان نماز نماید قاعدا احکام استقلال و استناد در قیام در اینجا نیز جاری است پس هر گاه

متمکن از قعود بطریق استقلال بوده باشد عدول از استقلال باستناد در اینجا نیز جایز نیست بلی هرگاه متمکن
از قعود استقلالی نبوده باشد لازم است اختیار قعود استنادی نماید با تمکن از این عدول از قعود باضطجاع
جایز نخواهد بود اقسام مذکوره در قیام در قعود نیز جاریست گاهست لازم است کل نماز بطریق قعود
استقلالی بوده باشد و گاه است لازم است که کل بطریق قعود استنادی بوده باشد و گاه است بعضی بطریق
استقلال و بعضی بطریق استناد میباید بشود خواه هر یک در رکعتی بوده باشد یا کلا در هر رکعتی یا در بعضی
رکعات مرجع در اینها حال المکلف است و گاهست کل اقسام قیام و قعود با هم جمع میشوند در نماز واحد باین
نحو که بعضی از نماز بطریق قیام استقلالی است و بعضی بقیام استنادی و بعضی بقعود استقلالی و بعضی
بقعود استنادی خواه حالت قیام سابق باشد بر حال قعود یا مسبوق اول در حال تزاید مرض و شدت اوست
و ثانی در حال تناقص مرض و تخفیف ان **مبحث پنجم** در لزوم اختیار قیام است بر قعود اگرچه منجر شود بایماء بجهة
رکوع و سجود بدانکه هرگاه مکلف متمکن از قیام بوده باشد لکن چنین داند که هرگاه اختیار قیام نماید محتاج خواهد شد
بایماء بجهة رکوع و سجود بخلاف اینکه هرگاه عدول از قیام بقعود نماید در اینوقت اگرچه نماز او قاعدا خواهد بود
لکن رکوع و سجود بطریق معهود خواهد بود در اینوقت بعضی از علماء حکم فرموده اند بجواز عدول از قیام
بقعود نظر باهمیت رکوع و سجود اینقول باعتقاد حقیر ضعیف است بلکه لازم است اختیار قیام نماید عدول
از قیام بقعود جایز نیست نظر باینکه مفروض اینست این شخص متمکن از قیام واجب هست پس ادله موجبه قیام
مقتضی رعایت قیام است در حق این شخص و مفروض اینست بعد از رسیدن بمحل رکوع و سجود متمکن از رکوع
و سجود نیست پس مقتضای دلیلیکه دلالت میکند بر اینکه هرگاه کسی متمکن از رکوع و سجود بطریق معهود
نباشد منتقل میشود بایماء بدل رکوع و سجود این شخص نیز چنین خواهد بود و تجویز عدول از قیام
بقعود با تمکن از قیام بجهة اینکه رکوع او بطریق معهود شود بی معنی است نظر باینکه تکلیف بهر چیزی
در محل او بحسب طاقت و قدرت مکلف است مفروض اینست این شخص در محل قیام متمکن از قیام هست
و در محل رکوع و سجود متمکن از رکوع و سجود نیست پس مطلوب در حق این شخص قیام است نظر بتمکن از ان و
رکوع و سجود نیست نظر بعدم تمکن از ان بعلاوه میگوئیم اهمیت رکوع و سجود بطریق معهود بالاضافه
بقیام غیر رکنی مسلم است اما بالاضافه بقیام رکنی مسلم نیست بنابر اختیار قعود لازم می آید رفع ید
از قیام در ضمن تکبیرة الاحرام و قیام متصل برکوع که در فرض مذکور عبارتست از قیام متصل بایماء بدل
رکوع هر دو در رکعت اولی و ثانی در سایر رکعات پس از انچه مذکور شد مشخص شد اهمیت رکوع و سجود
بطریق معهود در ما نحن فیه مسلم نیست بلکه رکوع و سجود بطریق معهود در صورت مفروضه ممنوع و غیر

مامور

مامور به است پس هرگاه اختیار نماید نماز باطل خواهد بود **مبحث ششم** در بیان رکوع کسی است که نماز او
نشسته است بدانکه هرگاه کسی که اختیار جلوس نمود در نماز اگر متمکن بوده باشد از قیام بجهة انکه ایستاده
داخل در رکوع شود این قیام در حق او واجب است پس برمیخیزد بعد از ان برکوع میرود لکن ظاهر اینست که
طمانینه بعد از قیام بر این شخص واجب نبوده باشد و اما هرگاه متمکن از قیام نبوده باشد از همان جلوس
برکوع میرود در کیفیت رکوع این شخص دو نوع نقل شده تنقیح مقال مقتضی اینست که گفته شود
چنانچه رکوع قائم بدو نحو میشود یک نحو اینست که اقل ما یحصل منه الامتثال است و ان انحنائی است که متمکن
بوده باشد مکلف بسبب ان از رسانیدن یدین برکبتین و نحو دیگر رکوع بر وجه فضیلت و کمالست و ان
انحنائی است بحدیکه مساوات در اجزای ظهر محقق شود بنحویکه اگر قطره آبی بر ان واقع شود میل بطرفی نماید
چنین است رکوع قاعد یکقسم قسم پست و نقصانست و قسم دیگر قسم فضیلت و کمالست اول انست
که منحنی شود بنحویکه محاذی شود روی او بجهتی که در پیش زانوهای او هست دویم انست که منحنی شود بحدیکه محاذی
شود جبهه او بموضع سجود او مخفی نماند این کیفیت که در رکوع قاعد مذکور شد اختصاص ندارد برکوع کسیکه
متمکن از قیام نبوده باشد بلکه این کیفیت رکوع است در نماز نشسته خواه متمکن از قیام نبوده باشد مثل
نماز فریضه یا بوده باشد لکن اتیان بنماز نشسته نماید مثل نماز نافله بدانکه مصلی قاعدا هرگاه متمکن از سجود
معهود که وضع جبهه است علی ما یصح السجود علیه بوده باشد کلامی در ان نیست که اتیان بان لازم است و اما
هرگاه متمکن از ان نبوده باشد پس هرگاه متمکن از انحناء بنحویکه قسم کامل بجهة رکوع متحقق شود قاعدا
بوده باشد و این فرد کامل را نیز در رکوع اختیار نمود لازم است در سجود منحنی شود علاوه از ان مقدار
که در رکوع منحنی شده تا فرق بین انحناء رکوعی و سجودی حاصل شود و اما هرگاه در اینصورت این فرد
کامل رکوع را اختیار نمود خواه اقتصار نموده باشد بفرد ادنی یا نه ظاهر اینست که در انحنای سجودی
لازم است علاوه از ان مقدار که در رکوع بعمل اورده اورده باشد بنحویکه فرق مابین دو انحنا حاصل
حاصل شود ظاهر اینست علاوه از این مقدار بر او لازم نبوده باشد وجه ان در مطالع الانوار مبین است
بعمل انحناء از برای سجود بقدر مقدور در این صورت لازم نیست چنانچه در قسم اول نیز چنین بود بلکه
قدر لازم همان قدر است که صادق باشد انحنای سجودی اخفض بوده باشد از انحنای رکوعی و اما هرگاه فرض
شود که متمکن نیست علاوه از انحنائی که فرد کامل رکوع بان متحقق میشود ایا در اینصورت در حق این جایز است
که در رکوع اختیار ان فرد نماید یا خیر بلکه فرد ادنای رکوع در اینصورت در حق او متعین است در این اشکال
است احتیاط مقتضی اینست که در انحنای رکوعی اقتصار نماید بفرد ادنی یعنی بفرد کامل نرساند اگرچه حکم

بتعین این و علم بتجویز ونده کامل ممکن نیست لکن رعایت احتیاط در امثال مقام از محسنات اهل ایمانست
مبحث هفتم در بیان کیفیت جلوس مصلی است در نماز نشسته بدانکه مذکور شد در صورت عدم قدرت
بر قیام در نماز مصلی عدول مینماید بقعود ظاهر اینست بهر نحو که بنشیند در حال قراءت مجزی بوده باشد
لکن افضل اینست که در حال قرائت تربع بنشیند بدانکه تربع در جلوس بر چند قسم است اول اینست که
بنشیند با نصب دو ران و دو ساق و وضع دو قدم و الیتین بر ارض ظاهر اینست استحباب اینحالت
مختص بوده باشد بحال قراءت بنا بر این ممکن است حکمت در ان اقربیت اینحالت بوده باشد بحال قیام که
مطلوب بود در حال قرائت و لهذا حکم باستحباب اینحالت در حال تشهد ثابت نیست بلکه ظاهر اینست تورک
در حال تشهد مابین نماز ایستاده و نشسته نبوده باشد پس مستحب در حال تشهد اینست که بنشیند بر ورک یسار
بنحویکه ظهر قدم یسری را بگذارد بر زمین و ظهر قدم یمنی را بگذارد بر باطن قدم یسری خواه نماز ایستاده بوده باشد
یا نشسته و اما حال رکوع پس مستحب اینست که دو ساق را بر زمین بگذارد و رانها را بلند کند مخفی نماند که انچه
مذکور شد در کیفیت نماز نشسته اگرچه در نماز فریضه بود در صورت عجز از قیام لکن ظاهر اینست که کیفیت
مذکوره مستحب بوده باشد در مطلق نماز نشسته اگرچه نماز نافله بوده باشد با قدرت از قیام لکن
نظر بحکمتی که مذکور شد حکم باستحباب کیفیت مذکوره در حال قرائت در نماز وتیره مشکل است بدانکه شیخ
سعید شهید در کتاب دروس فرموده اند چنانچه جلوس در نماز فریضه ثابت است در حق کسی که عاجز
از قیام بوده باشد هم چنین جایز است با قدرت بر قیام در صورت خوف از عدو مثل کسی که در جائی بوده
باشد که اگر بایستد تشویش این دارد که دشمن مطلع شود و متعرض او شود در چنین صورت جایز است
که اتیان بنماز نشسته نماید و هم چنین فرموده است جایز است اختیار جلوس در نماز فریضه در حق کسی که
بسبب ایستادن تشویش زیادتی مرض دارد و مشقت شدیده در ایستادن است در حق او و باز
فرموده اند جایز است اختیار جلوس در جائی که سقف خانه کوتاه بوده باشد معلوم است مراد در
صورتیست کسیکه در جائی مسقفی بوده باشد که سقف ان ارتفاعی نداشته باشد و متمکن از نماز
در موضع دیگر نبوده باشد در اینصورت اختیار جلوس در نماز فریضه جایز خواهد بود بنا بر این
این قسم را از جمله اقسامیکه مکلف قدرت بر قیام داشته باشد خالی از ناخوشی نیست بلکه میباید گفت
اختیار جلوس در نماز فریضه جایز است در صورت عجز از قیام خواه عجز باعتبار عایق داخلی بوده باشد
یا خارجی مثل عدم ارتفاع سقف و غیره **مبحث هشتم** در بیان عدول از قعود باضطجاع است بدانکه
هرگاه مکلف قدرت بر نشستن نداشته باشد لازم است با قدرت بپهلو بخوابد بجانب یمنی رو بقبله

بهیئت

نشیند بنحویکه زانوی راست را بگذارد بجانب یمین ... و قدم یمین را بجانب یسار و زانوی چپ را بگذارد بجانب چپ و قدم چپ را بجانب یمین و اینمعنی در اینمقام مراد نیست بلکه مراد از تربع در اینمقام انست که صحیح نشیند

بهیئت کسی که او را بقبر میگذارد و در صورت عدم قدرت بجانب یمین اختیار جانب یسار نماید بعکس
انحالت باین معنی که در این بلاد یعنی بلاد شمالیه سر را بجانب مشرق گذارد و پاها را بجانب مغرب
عکس حالت اولی انوقت شروع بنماز نماید و هرگاه متمکن از هیچیک از جانب یمین و یسار نبوده
باشد انوقت به پشت بخوابد پاها را بسمت قبله دراز نموده مانند حالت احتضار انوقت شروع
بنماز نماید در جمیع این سه حالت لازم است که رکوع و سجود با یماء بوده باشد ایماء بسر نماید با امکان
ایماء بجهت سجود زیادتر بوده باشد از ایماء بجهت رکوع و با عدم تمکن از ایماء بچشم نماید احتیاط مقتضی
اینست که غمض عین بجهت سجود بیشتر بوده باشد از غمض عین بجهت رکوع و اتیان بذکر رکوع و سجود
در حال ایماء نماید و فتح عین را در اینجا قائم مقام رفع راس دانند چنانچه در صورتیکه ایماء براس بوده اتیان
بذکر نماید بعد از حرکت دادن راس و آرام گرفتن و ببالا نمودن راس قائم مقام رفع راس در رکوع و سجود
خواهد بود مخفی نماند ایماء بجهت رکوع و سجود مختص بصلوة اضطجاعی یا استلقائی نیست بلکه ثابت است
در هر موضعی که متمکن از رکوع و سجود بطریق معهود نبوده باشد چنانچه سابقا اشاره بان شد کلامیکه
در این مقام هست اینست که ایا لازم است در حال ایماء بجهت سجود بلند نمودن ما یصح السجود علیه را بجد یکه
جبهه باو برسد و لو اگرچه در حال ایماء بچشم بوده باشد یا نه ظاهر تفصیل در مسئله است باین نحو که اگر
ایمای براس ممکن بوده باشد در اینصورت اگر متمکن بوده باشد از بلند نمودن چیزیکه سجده بر ان صحیح
بوده باشد یا بنفسه یا بمعونت غیر ظاهر اینست که واجب بوده باشد پس اجتزاء بایماء براس تنها
نمیتواند نمود بلکه لازم است ما یصح علیه السجود را بلند نموده انوقت بمعونت ایمای براس جبهه را
بان چیز برساند و اما هرگاه ایمای براس ممکن نبوده باشد بلکه مکلف باو ایمای بچشم بوده باشد
ظاهر اینست که رسانیدن چیزیکه سجده بر ان جایز بوده باشد به پیشانی واجب نبوده باشد پس اکتفا
بهمان ایماء بعین بجهت سجده کفایت میکند لکن در صورت امکان اگر رعایت ان نماید شاید اسلم
بوده باشد بنا بر انچه مذکور شد سجده ایمائی بچند طریق می شود **اول** انست که ایمای بسر نماید با وضع
جبهه بر ما یصح السجود علیه بمعونت بلند نمودن ان خواه خود بلند نماید یا دیگری **دویم** انست که اکتفا
بهمان ایماء بسر نماید و در صورت عدم امکان رفع ما یصح السجود علیه **سیم** انست که اکتفا با یمای بچشم نماید
اگرچه متمکن بوده باشد از رسانیدن ما یصح السجود علیه را به پیشانی **مبحث نهم** در بیان انتقال از حالت
علیا بسفلی است و بالعکس بدانکه از مباحث مذکوره مشخص شد که مکلف در نماز حالات مختلفه میباشد
قیام استقلالی و استنادی انتصابی و انحنائی و هم چنین است حال در قعود ان نیز منقسم میشود

بسر ایماء هم [illegible]

بقعود استقلالی و استنادی انتصابی و انحنائی چنانچه جمیع انواع قیام مقدم است بر اقسام قعود چنین
حال در اقسام قعود نسبت باضطجاع مقصود در این مقام در بیان حال مصلی است در انتقال از اعلی
بادنی و بالعکس بحسب اختلاف در حال او از حیثیت تنزل و ترقی هر گاه مکلف مشغول بنماز شد با قیام
استقلالی عاجز شد از اتمام نماز باین حالت منتقل میشود از قیام انتصابی بانحنائی استقلالی با امکان
و باستنادی با عدم امکان و در صورت عجز از هم منتقل می شود از قیام بقعود استقلالی و با عجز از این
منتقل می شود بقعود استنادی انتصابی و با عدم امکان منتقل می شود بقعود انحنائی و با عجز از همه
منتقل می شود باضطجاع این در حال اشتداد مرض و تنزل مکلف است و هم چنین است حال در ترقی
و خفت مرض یعنی هر گاه شروع بنماز نمود مضطجعا و بعد ترقی در حال او بهم رسید منتقل می شود
از اضطجاع بقعود استنادی و هم چنین است حال از قعود استنادی و استقلالی و از قعود بقیام
و هکذا کلامیکه در این مقام هست اینست که در حال انتقال از حالتی بحالت دیگر آیا لازم است ترک
قرائت نماید یا نه ظاهر اینست که تاملی نبوده باشد در لزوم ترک قرائت در صورتیکه انتقال از حالت
ادنی باعلی بوده باشد مثل انتقال از اضطجاع بقعود و از قعود بقیام کلامیکه هست در صورت عکس است
نظر باینکه از بعضی ظاهر می شود لزوم اشتغال بقرائت و عدم جواز ترک آن نظر باینکه این حالت وسط
مابین انتقال از قیام بقعود اقربست بحال قیام از حالت منتقل الیها و اشرف از آنست پس اشتغال
بقرائت در این حالت لازم است ظاهر اینست که فرقی مابین حالتین نبوده باشد باین معنی ترک
اشتغال بقرائت در هر دو صورت لازم بوده باشد مبحث دهم در بیان اداب مصلی است در حال قیام
بدانکه مستحب است در وقتی که ایستاد بجهت ادای هر نمازی که بوده باشد این دعا را که در فقیه مرسلا
و در کافی بسند صحیح روایت نموده از کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلم بخواند
اللهم انی اقدم الیک محمدا بین یدی حاجتی و اتوجه به الیک فاجعلنی به وجیها فی الدنیا
والاخرة و من المقربین واجعل صلوتی به مقبولة و ذنبی به مغفورا و دعائی به مستجابا انک
انت الغفور الرحیم دور نیست تادیه سنت بخواندن این دعا حاصل شود خواه قبل از اذان بوده باشد
یا بعد از اذان قبل از اقامه و اما بعد از اقامه پس دور نیست هر گاه کسی اتیان نماید در این وقت نیز
مؤدی سنت بوده باشد لکن قبل از دخول در صلوة بدانکه وظیفه مکلف باعتبار چشم است که در
حالت قیام چشم را با خضع حالات متصوره در حق او ببندازد بمحل سجود تا فارغ از قرائت و وظیفه
او باعتبار دو دست آنست که دستها را دراز نموده بگذارد بر ران دست راست را بر ران

راست

راست مقابل زانو و دست چپ را بر ران چپ محاذی زانو با انضمام انگشتان دستها با هم انگشتهای
دست راست را با هم بچسباند و هم چنین انگشتهای دست چپ را حتی انگشت بزرگ را منفرج نگذارد
و وظیفه مکلف باعتبار قدمین آنست که قدمین را با هم نچسباند بلکه فاصله مابین آنها قرار دهد و غایت
انفراج مابین آنها تحدید شده است بمقدار شبر علاوه بر این منفک از فضیلت است بلکه گاهست بحدی
میرسد که مضر بصحت صلوة است مجملا فصل مابین قدمین در جانب کثرت تحدید شده است بمقدار شبر چنانچه
در جانب قلت تحدید شده است بمقدار یک انگشت ظاهر اینست که مراد طول انگشت بوده باشد نه عرض
آن مؤید این آنست که تحدید در حدیث حماد بمقدار ثلث اصابع منفرجات شده نظر باینکه مقدار ثلث
اصابع منفرجات در غالب متحد است با طول یک انگشت و هم چنین وظیفه و اداب دو قدم آنست
بنحوی بگذارد که انگشتها محاذی قبله بوده باشد و انگشتهای دو پا محاذی هم دیگر بوده باشد بعضی پیشتر
و دیگری پس تر نبوده باشد مخفی نماند آنچه مذکور شد اداب ظاهره مصلی بود در حال قیام اهم امور
در این مقام آنست که ملتفت این شود و بفهمد که این قیام او در خدمت کیست و در مقابل که ایستاده
است و بچه قصد ایستاده است مقصود از اتیان بنماز امتثال و اطاعت امر خلاق آسمان و زمین است
عظمت و جلالت معبود را در نظر آورد و بداند که قطعا غافل از او نیست و عالم است بجمیع حرکات
صادره از هر یک حیات و محیط است بهمه لحظات عینیه و فاطنه خطورات قلبیه هر ذی
نفسی قال الله تعالی یعلم خائنة الاعین و ما تخفی الصدور و قال سبحانه ایضا قل ان تخفوا ما فی صدورکم
او تبدوه یعلمه الله و یعلم ما فی السموات و ما فی الارض والله علی کل شیئ قدیر معنی ظاهر این آیه شریفه
اینست بگو بآن اشخاص هر گاه مخفی دارید آنچه در دلهای شماست و اظهار ننمائید یا اظهار نمائید و بیرون
دهید فرقی در علم الهی در اینده و صورت نیست چنانچه در صورت اظهار معلوم خلاق عالم جل شانه
هست در صورت عدم اظهار نیز معلوم است و عالم است خداوند عز شانه بهر چه در آسمانها
و آنچه در زمینها است و در جای دیگر در قران فرموده یعلم ما یلج فی الارض و ما یخرج منها و ما ینزل
من السماء و ما یعرج فیها و هو معکم اینما کنتم و در احادیث مرویست اعبد الله کانک تراه وان لم تکن
تراه فهو یراک و متذکر عظمت معبود باید بود عظمت و جلالت معبود بمرتبه ایست که سلاطین دوران
با عظمت و اقتدار ادنی بنده از بندگان خداوند عالم میباشند اعظم سلاطین زمان با شوکت و
اقتدار تمام در جنب عظمت و شوکت خلاق جهان پست تر از ذره از ذرات عالم است مرویست
که روزی علاء روزها نزد ملاحظه اموال و عسکر و اقتدار خود نمود با سباب مهلکه غفلت مغرور

کشت از لسان زشت بیان او این کلام جاری کردید این رب ابراهیم لهی فی حرب یعنی کجاست خداوند پروردگار
ابراهیم که بیاید بحرب من اینکلام که از ایجام بسمع شریف حضرت ابراهیم خلیل الرحمن ع رسید موجب تألم
قلب و کریدن اختیار کشت اللهم تعلم ما قال لهذا الکلب سلط علیه من اضعف البق یعنی ای پروردگار
عالم میدانی که چه کلامی ازین سگ صادر شده مسلط کن در محاربه او ضعیف ترین پشه از پشه های
عالم را حضرت جبرئیل امین بامر رب العالمین ضعیف ترین پشه را بمحاربه آن شقی بد بخت فرستادن
پشه بیک طرف از صورت لعین نحس او نشست او را مانعت نمود بطرف دیگر نشست او را
مانعت نمود بعد از آن داخل دماغ او شد بتقدیر الهی جل شانه پشه خود را بمغز استخوان سر او رسانید
بهمان حالت باقی بود آن پشه مشغول باکل مغز استخوان او شد تا مغز استخوان او تمام شد بعد از
آن بجهنم واصل شد آنکس که تمنای این معنی مینمود که رب حضرت ابراهیم جل شانه بمحاربه او آمده از عهده
مقاومت و محاربه ضعیف ترین پشه که اضعف از اغلب مخلوقین جناب باری عز شانه میباشد
نتوانست برآمد در این حال خطاب قدرت انجام از جانب خلاق جهان بجناب خلیل الرحمن رسید
که ای ابراهیم مسئلت نمودی که اضعف بق را مسلط کنیم چنین نمودیم و اگر استدعا نموده بودی که
اضعف خلق را مسلط نمائیم مسلط مینمودیم با و صوابی را کرمی نمیشد اینست نمونه از عظمت
و قدرت معبود دیگر در مقام بندگی او ایستاده تامل کن و سعی نما که قیام در بندگی و خدمت
چنین معبودی باو جهیکه عظمت معبود اقتضا نماید بعمل آورده باشی نه اینکه ایستاده باشی
در مقام بندگی و قلب تو از معبود عظیم حقیقی جل جلاله غافل بوده باشد و حذر کن از اینکه ایاك
نعبد که مشتمل بر صیغه خطابست از لسان تو جاری شود مطلقا التفاتی بمخاطب عظیم متعال و منعم
کریم بی زوال عز شانه ننمائی چه این عبادت و بندگی که موجب قرب بدرگاه معبود حقیقی شود نیست
بلکه فی الحقیقه بمقتضای انصاف موجب مؤاخذه و طرد از ساحت حضور عظمت دستور را
سبحان الله آیینست حال ما ها در صلوة که اشرف و اکمل و افضل طاعات بدنیه است من یکون
حسناته مساویه فکیف لا یکون مساوی مساویه رجاء از خلاق ارض و سما آنست که بتفضل
و حرمت مقربین درگاه احدیت توفیق خاص عطا فرموده ما ها را بمقتضای شنایع اعمال ما مؤاخذه
نفرماید [illegible] از افعال واجبه نماز تکبیرة الاحرام است یعنی الله اکبر که مکلف باو داخل در نماز میشود تنقیح
مطلب محتاج است بمقدمه و چند مبحث مقدمه بدانکه هر گاه لفظ واحد مشترك بوده باشد مابین
واجب و مستحب باین معنی که گاهست آن لفظ واجب میشود و گاهست مستحب میگوئیم این یا مختلف المحل است

مثل

مثل تکبیر در اول نماز و تکبیرة الرکوع مثلا یا مختلف المحل نیست مثل تکبیرات افتتاحیه نماز یعنی هفت تکبیر
که در اول نماز ثابت است اگر از قبیل اول است حاجت بتعیین نیست همان امتیاز در محل معین او است اگرچه
اصل تکبیر مشترك است مابین تکبیرة الاحرام و تکبیر رکوع و سجود و قنوت لکن محل تکبیرة الاحرام چونکه اول
صلوة است باین معنی که دخول در نماز با آن محقق می شود و تکبیر رکوع در حین اراده رکوع است بنا بر این در حین
تلفظ بهر یك که بوده باشد نیت آن بجهة امتیاز از دیگری حاجت نیست پس اگر قصد تعیینی در آن شود
نه بجهة این امر است بلکه بجهة امتثال بامر متوجه بآنست همین قدر که مذکور شد کفایت می کند در امتیاز اگرچه
فرض شود قرائت مابین آنها محقق نشود مثل ماموم مسبوق که درك امام نماید در رکوع در اینصورت
اگرچه دو تکبیر متصل بهم هستند لکن تقدیم تکبیرة الاحرام بر تکبیرة الرکوع کفایت مینماید بر اینکه این دو
مختلف المحل میباشند پس باز تعیین اینکه تکبیرة الاحرام است بجهة امتیاز از تکبیرة الرکوع ضرور نیست
و اما هرگاه اشتراك مابین آنها چنانچه در لفظ هست در محل هم بوده باشد مثل تکبیرات سته افتتاحیه
نظر باینکه چنانچه بعد مذکور میشود مکلف مخیر است در اینکه هر یك را اگر خواهد تکبیرة الاحرام قرار میتواند
داد پس اشتراك مابین تکبیرة الاحرام و فیما بین یکی از تکبیرات ستة باقیه چنانچه در لفظ هست در محل
نیز هست با اختلاف در وجوب و استحباب پس تعیین اینکه واجبست چنانچه بجهة امتثال امر متوجه
بآن هست بجهة امتیاز از مندوب نیز هست اگرچه التفات بهر دو غایت ضرور نبوده باشد اگرچه
نیت وجوب کفایت میکند در امتثال و امتیاز هر دو پس اگرچه نیت وجوب و ندب را معتبر ندانیم
در اجزای واجبه و مستحبه لکن در این مقام نظر باشتراك معتبر خواهد بود لکن نه بعنوان تعیین
بلکه بطریق تخییر مابین نیت وجوب و نیت اینکه این تکبیرة الاحرام است اگرچه قصد قربت مطلقه در هر
نماید همان تعیین اینکه این تکبیر تکبیرة الاحرام است یا نیت اینکه این تکبیر تکبیریست که بآن دخول در
نماز محقق میشود کفایت میکند در امتثال و امتیاز مخفی نماند آنچه مذکور شد در حق کسی است که اتیان
بتکبیرات سبع افتتاحیه نماید و اما هرگاه معتاد نیست مگر باتیان تکبیرة الاحرام پس در اینصورت
تکبیر نسبت باو متعین است اشتراکی بالاضافه باو ثابت نیست تا محتاج بتعیین بوده باشد مبحث اول
در بیان تکبیرات افتتاحیه و ادعیه متعلقه بآنها است بدانکه بعد از فراغ از اقامه ابتدا بهفت تکبیر
راجح است یکی از آنها بطریق حتم و الزام که تکبیرة الاحرام است و باقی دیگر بعنوان ندب و رجحان باین نحو
که اول اتیان بسه تکبیر مینماید بعد از آن این دعا میخواند اللهم انت الملك الحق لا اله الا انت سبحانك
انی ظلمت نفسی فاغفر لی ذنبی انه لا یغفر الذنوب الا انت بعد از آن دو تکبیر میگوید و این دعا میخواند

لبیک وسعدیک والخیر فی یدیک والشر لیس الیک والمهدی من هدیت لا ملجأ منک الا الیک
سبحانک وحنانیک تبارکت وتعالیت سبحانک رب البیت بعد از ان دو تکبیر میگوید و اینها میخواند
وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض عالم الغیب والشهادة حنیفا مسلما وما انا من المشرکین
ان صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین لا شریک له وبذلک امرت وانا من المسلمین
در حال هر یک از تکبیرات مذکوره رفع یدین با بسط کفین وضم اصابع حتی ابهامین مستحب است ادعیه
ثلثه بنحوی که مذکور شد بمقتضای حدیث صحیحی است که ثقة الاسلام در کافی ذکر فرموده و شیخ صدوق
در فقیه بنحوی که ذکر فرموده اختلافی دارد با انچه مذکور شد دعای اول را چنین ذکر فرموده است اللهم
انت الملک الحق المبین لا اله الا انت سبحانک وبحمدک عملت سوءا وظلمت نفسی فاغفر لی انه لا یغفر
الذنوب الا انت ودعای ثانی را چنین ذکر فرموده لبیک وسعدیک والخیر فی یدیک والشر لیس
الیک والمهدی من هدیت عبدک وابن عبدیک ذلیل بین یدیک منک وبک ولک والیک
لا ملجاء ولا منجا ولا مفر منک الا الیک تبارکت وتعالیت سبحانک وحنانیک سبحانک رب
البیت الحرام ودعای ثالث را چنین ذکر فرموده وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض علی
ملة ابراهیم ودین محمد ومنهاج علی علیهم حنیفا مسلما وما انا من المشرکین ان صلوتی الخ و مرحوم
شیخ طوسی در مصباح بطریق فقیه ذکر فرموده اند لکن حدیثی که مشتمل بر ادعیه ثلثه بنحو مذکور در فقیه
بوده باشد تا حال بر نخورده ام بلی در اخر احتجاج در ضمن جوابهائیکه از امام زمان خلیفة الرحمن جناب
حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه عجل الله تعالی فرجه بخصوص دعای توجه را چنین ذکر
فرموده اند وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا مسلما علی ملة ابراهیم ودین محمد
وهدی علی امیر المؤمنین وما انا من المشرکین تا اخر دعا ذکر فرموده اند بعد از وانا من المسلمین اللهم
اجعلنی من المسلمین ظاهر اینست عمل بهمه اینها جایز است لکن اقتصار بنحو مذکور در کافی نظر بصحت
مستند اسلم است ومذکور شد یکی از این تکبیرات سبع واجب وشش مستحب است ومکلف مخیر است
در هر یک که خواهد نیت وجوب نماید ان تکبیرة الاحرام خواهد بود تعیین اینها بچند وجه می شود اول
انکه قصد وجوب در ان نماید دویم انکه قصد نماید که این تکبیرة الاحرام است سیم انکه این تکبیر است
که بان داخل در نماز میشوم تعیین ان بهر یک از سه وجه که بوده باشد خوبست مخفی نماند که دعای توجه
که عبارت از وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض آه بوده باشد بعد از تکبیر هفتم است خواه انرا
تکبیرة الاحرام قرار دهد یا نه پس هرگاه قصد تکبیرة الاحرام در اول نماید باز این دعا را بعد از تکبیر هفتم بخواند

لکن

لکن اولی اینست که تکبیرات مستحبه را مقدم داشته تکبیر هفتم را تکبیرة الاحرام قرار دهد در اینصورت دعای توجه
چنانچه بعد از تکبیر هفتم است بعد از تکبیرة الاحرام بلا فصل خواهد بود واما انچه مستفاد می شود از کلام
شیخنا سعید شهید در لمعه وشرح ان از اینکه لازم است که اتیان بدعای توجه بعد از تکبیرة الا
حرام بوده باشد در هر جا که واقع شود پس هرگاه تکبیر اول را تکبیرة الاحرام قرار دهد لازم است اتیان بدعای
توجه در ان وقت نماید پس ان خلاف مقتضای حدیث صحیح وکلمات اکثر اصحاب است مخفی نماند ادعیه
ثلثه مذکوره چنین نیست که شرط استحباب تکبیرات مذکوره بوده باشد بلکه با عدم ادعیه نیز استحباب
تکبیرات ثابت است باین نحو که مجموع تکبیرات را متوالی بگوید بلکه اقتصار به پنج تکبیر بلکه بسه تکبیر نیز وارد است
پس این اقسام متفاوت المراتب است افضل از همه اتیان بتکبیرات است با ادعیه مذکوره بنحو مذکور
پس تر از این اتیان بهمه تکبیرات است ولاء با عدم ادعیه بعد از این اقتصار به پنج تکبیرات که از جمله
انها تکبیرة الاحرام بوده باشد بعد از این اقتصار بسه تکبیرات دو مستحب ویکی واجب که اهست اقتصار
بهمان تکبیرة الاحرام می شود بترک شش تکبیر مستحب واما کیفیت اتیان بتکبیرات از حیثیت جهر
واخفات پس اگر ماموم بوده باشد اولی در حق او انست که اخفات در همه نموده باشد خصوصا
در صورتیکه صوت او را امام بشنود واگر امام بوده باشد اولی در حق او اخفات در شش تکبیر مستحب است
وجهر در تکبیرة الاحرام خواه نماز جهری بوده باشد یا اخفاتی شاید حکمت در این این بوده باشد که
جهر قرینه شود در حق ماموم که امام داخل در نماز شد واما منفرد پس دور نیست مخیر بوده باشد
ما بین جهر واخفات اگر چه ممکن است تفرقه شود در نماز جهری واخفاتی پس حکم باستحباب
اجهار بتکبیرات شود در نماز جهری وباستحباب اخفات در نماز اخفاتی بدانکه از جمله ادعیه وارده
قبل از تکبیرة الاحرام این دعا است یا محسن قد اتاک المسیء وقد امرت المحسن ان یتجاوز عن المسیء
انت المحسن وانا المسیء فبحق محمد وال محمد صل علی محمد وال محمد وتجاوز عن قبیح ما تعلم منی وکفعمی
زیاد کرده است بعد از تعلم منی یا ذا الجلال والاکرام بدانکه مقتضای حدیثی که مستند این دعا است
انست که این دعا قبل از تکبیرة الاحرام خوانده شود خواه با تکبیرات ست بوده باشد یا نه و بر تقدیر
اول قصد تکبیرة الاحرام در تکبیرة اخیره نماید یا در اولی یا در غیر اینها بنابر این پس انچه مرحوم شهید
در ذکری فرموده که مورد این دعاء بعد از تکبیره سادسه است محل مؤاخذه است مبحث دویم در بیان
اینکه این تکبیرات افتتاحیه اختصاص دارد ببعضی یومیه یا غیر ها بدانکه اختلاف کرده اند فقهاء قدس الله
تعالی ارواحهم در این مسئله بشش قول اول انست که تکبیرات مذکوره مختص است بفرایض یومیه استقلالا

ابن ادریس در سرایر نسبت داده است ببعضی اصحاب بنابراین قول ایشان باین تکبیرات در غیر فرایض یومیه جایز نخواهد
بود اگرچه در صلوات مفروضه بوده باشد دویم اختصاص اینها است بمطلق فرایض پس ایشان باینها در مطلق
فرایض مستحب است اگرچه غیر از یومیه بوده باشد لکن در نوافل جایز نخواهد بود اگرچه نوافل یومیه بوده
باشد و اینقول حکایت شده است از مرحوم سید مرتضی در بعضی افادات ایشان سیم اختصاص اینها است
بشش موضع اول از هر فریضه و اول رکعت از رکعتین اولیین از نافله زوال و اول رکعت از رکعتین
اولیین از نافله مغرب و اول رکعت از رکعتین اولیین نماز شب و مفرده وتر و اول رکعت از نماز احرام
و اینقول حکایت شده است از شیخ بزرگوار علی بن بابویه و الد شیخ صدوق نور الله مرقدهما چهارم
استحباب اینها است در مواضع مذکوره بعلاوه رکعت اولی از نماز وتیره و اینقول مرحوم شیخ طوسی است
در مبسوط و نهایه و مرحوم علامه است در جمله از کتب ایشان پنجم مثل چهارم است مگر در استحباب
تکبیرات در نماز احرام بجای ان نماز شفع را ذکر نموده و اینقول سلار بن عبد العزیز است در کتاب مراسم
ششم قول باستحباب اینها است در جمیع صلوات فریضه بوده باشد یا نافله و اینقول مختار شیخ مفید
و محقق و علامه است در مختلف و مرحوم شیخ شهید در ذکری و دروس و بیان و جماعت از محققین
متاخرین است عمل باین قول بعید نیست بحث سیم در بیان بطلان نماز است بسبب اخلال بتکبیرة الاحرام
بدانکه تکبیرة الاحرام رکن نماز است پس اخلال بان موجب بطلان نماز است خواه عمداً بوده باشد یا سهواً
تفاوتی در این باب نمیباشد ما بین انکه اخلال بنفس ان بوده باشد یا بجزء ان یا بامر معتبر در ان و اخلال
بجزء اعم است از انکه احد جزئین تکبیر بوده باشد یا بعض اجزای هر یک از جزئین خواه بتبدیل بوده باشد
یا باسقاط بنابراین هرگاه اتیان بلفظ جلاله نماید بدون خبر یا بعکس ان اگرچه در هر دو صورت محذوف
منوی او بوده باشد نماز باطل خواهد بود و هم چنین در صورت تبدیل خواه تبدیل جلاله نماید باسم دیگر
از اسماء الهی جل شانه مثل اینکه گوید الرحمن اکبر او الخالق اکبر و هکذا یا تبدیل اسم تفضیل نماید بمشابه ان
مثل اینکه گوید الله اعظم و نحوه یا تبدیل هر دو نماید مثل الرحمن اعظم و نحوه یا تبدیل اجزاء هر یک از جزئین
کرده باشد نماید و از این قبیل است ادای حروف از مخرج حرف دیگر نمودن مثل ادای همزه از مخرج عین
یا ادای ها از مخرج حاء و هکذا در جمیع صور نماز باطل خواهد بود و هم چنین است حال در صورت زیادتی
خواه زیادتی کلمه بوده باشد مطابق واقع دال بر تعظیم الهی جل شانه مثل اینکه گوید الله جل شانه اکبر او الله الافضل
اکبر او الله اکبر من ان یوصف او الله اکبر من کل شیء یا بنحو دیگر در جمیع صور نماز محکوم ببطلان است و اما
زیادتی حرف پس میگوییم ان زیادتی یا بسبب اشباع حرکات حروف است یا بغیر ان مثل اینکه بعد از همزه جلاله

همزه مثلا زیاد نماید مثل اینکه گوید ءالله اکبر و نحوه در اینصورت بین بطلان نماز محل تاملی نیست و اما هرگاه ان
زیادتی حرف بسبب اشباع حرکت بوده باشد پس این محل خلاف مابین فقهاء است تنقیح مقام مقتضی
اینست که تحقیق مسئله شود بنحوی که شامل ما نحن فیه و غیره شود پس میگوییم حرفیکه اشباع حرکت او
میشود یا ضمیر غایب است یا غیر ضمیر غایب پس در این دو مقام است مقام اول در حکم اشباع حرکت
ضمیر غایب است میگوییم این بچهار صورت می شود نظر باینکه ماقبل ان ضمیر غایب یا ساکن است یا متحرک
و در صورت حرکت حرکت ان ضم است یا فتح است یا کسره در صورتیکه ماقبل ان ضمیر ساکن بوده باشد
اشباع حرکت ان ضمیر بنحویکه مولد حرف بوده باشد جایز نیست مثل علیه و عنه و منه و قوله تعالی فکذبوه
فعقروها بر خلاف انکه هرگاه ماقبل ان ضمیر غایب مکسور بوده باشد در اینصورت اشباع حرکت
ان ضمیر بحدیکه مولد حرف بوده باشد لازم است مثل بحول الله و قوته سبحان ربی العظیم و بحمده و سبحان
ربی الاعلی و بحمده و تقبل شفاعته فی امته و امثال اینها در اینصورت اگر وقف نماید مشخص است
حاجت باشباع حرکت نیست و اما غیر حالت وقف اشباع ان لازم است و اما هرگاه ماقبل ان ضمیر
مضموم یا مفتوح بوده باشد مثل وحده لا شریک له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله و قوله تعالی و لم یکن
له کفوا احد و امثال اینها در اینصورت مشخص است در حال وقف باز اشباع نمیباشد و اما در
غیر حالت وقف ظاهر اینست معهود و متعارف در امثال این مقام اشباع ضمه ضمیر است بحدیکه مولد
واو شود بنابراین اجتزاء بکمتر از ان محل اشکال است مقام ثانی در حکم اشباع حرکت غیر ضمیر غایب
است و این بر چند قسم منقسم می شود بجهة انکه الحرف که اشباع حرکت ان میشود بحدیکه حرف بهم رسد
یا حرفی نیست مقدم بر حرف مد که عبارتست از الف ماقبل مفتوح و واو ساکن ماقبل مضموم و یاء
ساکن ماقبل مکسور یا مقدم بر حرف مد نیست بعبارة اخری الحرفیکه میخواهد اشباع حرکت ان نماید
بعد از ان یا حرف مد میباشد یا نه اگر بعد از ان حرف حرف مد بوده باشد خالی از این نیست ان حرف مد
یا مکتوبست یا مکتوب نیست بلکه ملفوظ است پس این سه قسمی شود اول انست که بعد از الحرف حرف
مد میباشد لکن حرف مد در خط نیست بلکه همان ملفوظ است در اینصورت اشباع حرکت ان حرف که مقدم
بر حرف مد ملفوظی است بعید نیست اگرچه اشباع حرکت الحرف مولد حرف بوده باشد خواه مولد واو بوده
باشد مثل ان یا مولد الف بوده باشد مثل حق و حق یا مولد یا بوده باشد مثل حم و الم و نحوهما مخفی نماند کلام در اشباع
بحدیکه اصل حرف مد حاصل شود نیست بلکه در علاوه و ملزان مقدار است قسم دویم انست که بعد از ان حرف که
اشباع حرکت ان منظور است یکی از حروف مد هست و ان حرف مد مکتوب و در خط میباشد در این صورت سبب

مد یا موجود است یا نه و در صورتیکه سبب مد موجود است همزه است یا سکون در صورتیکه همزه بوده باشد یا آن همزه
با حرف مد در یک کلمه میباشند یا در دو کلمه باین نحو که حرف مد در آخر کلمه اولست و سبب مد در اول
کلمه ثانیه است و در صورتیکه سبب مد سکون بوده باشد این سکون یا ذاتی است یا عارضی پس مسئله
بر چند قسم می شود اول اینست که سبب مد همزه بوده باشد لکن با حرف مد در یک کلمه جمع شده باشد
در اینقسم ظاهر اینست که اشباع حرکت الحرف مقدم بر حرف مد لازم بوده باشد بطوریکه مولد حرف بوده باشد
دویم مثل اینست لکن سبب مد که همزه است در اول کلمه ثانیه بوده باشد در اینصورت اگرچه حکم بلزوم
اشباع حرکت آن بنحو مذکور مشکل است لکن شبهه در جواز آن نیست تعبیر از قسم اول بمد متصل مینمایند و از
قسم ثانی بمد منفصل چنانچه تفصیل اینها در مبحث قرائت مذکور خواهد شد انشاء الله تعم قسم ثالث اینست که
سبب مد سکون لازم بوده باشد مثل دآبة و اتحاجونی و لا الضآلین در اینصورت نیز ظاهر اینست لاشباع حرکت
الحرف مقدم بر حرف مد لازم بوده باشد و تعبیر از این بمد سکون لازم مدغم مینمایند قسم چهارم اینست که
سبب مد سکون غیر لازم بوده باشد در این صورت نیز اشباع حرکت الحرف بنحویکه مولد حرف بوده باشد
بی اشکال جایز است مثل العالمین الرحمن الرحیم و یوم الدین و نستعین و نحو اینها قسم پنجم اینست
که حرف مد منفک از سبب مد بوده باشد باین معنیکه همزه و سکون بعد از حروف مد نبوده باشد
خواه مقدم بر حروف مد بوده باشد مثل امن و اوتی و ایمانا یا مقدم نبوده باشد مثل رحمن و غفور
و شدید در غیر حالت وقف در جمیع اینصور اگرچه در اخلال باشباع حرکت الحرف که قبل از حروف
مد است مطلقا حرجی نیست لکن حکم بعدم جواز اشباع آن بنحویکه ضعف امتداد معتبر حاصل شود
بلکه حکم بفساد عمل بسیار مشکل است بلکه ممکن نیست بنا بر این هر گاه کسی در ضمه فانی عفور رحیم نمود
بنحویکه امتداد منجر شد بقدر دو واو حکم بعدم جواز آن ممکن نیست و همچنین در کسره خای رحیم در غیر حالت
وقف و همچنین در امثال آن مثل امتداد الف لفظ جلاله در مثل الله اکبر و اشباع الف اعلی در سبحان
ربی الاعلی و نحو اینها قسم ششم اشباع حرکات است در غیر اقسام مذکوره و این منقسم بر پنج قسم می شود
اول اینست اشباع حرکت نماید بنحویکه مولد حرف بوده باشد و الحرف در مثل اینمقام موضوع باشد بجهة
معنی و اینمعنی مقصود قاری نیز بوده باشد مثل آنکه اشباع فتحه قاف نمود در خلق در آیه شریفه سبح اسم
ربک الاعلی الذی خلق بطوریکه الف حاصل شود معلوم است آن الف در مثل این مقام موضوع است از برای
علامت تثنیه و این معنی را نیز قصد نماید تشکیکی در عدم جواز و بطلان عمل در اینصورت نیست دویم مثل
اینست مگر در قصد اینکه زیادتی مقتضی این بود یعنی قراءت نمود با اشباع فتحه قاف در آیه شریفه

بنحو

بنحو مذکور لکن قصد اینکه صیغه تثنیه است ننمود یا آنکه قصد عدم نمود اینقسم محل خلاف مابین فقهاء است
از جماعتی از فقها ظاهر میشود حکم بصحت عمل لکن مختار عدم جواز و بطلان عمل است سیم اینست الحرفیکه از
اشباع حرکت حاصل شده اگرچه در مثل اینمقام موضوع نیست بجهة معنی لکن موجب اندراج کلمه مزید فیها می شود
در لغت بعضی الفاظ موضوعه مثل اشباع در فتحه بای اکبر بطوریکه بگوید اکبار و حرف زاید بسبب اشباع
فتحه در این مقام اگرچه وضع بجهة معنی نشده است لکن باعث این شده که این لفظ مندرج شود در لغت بعض
الفاظ موضوعه نظر باینکه اکبار جمع کبر است و کبر نقاره و دهل را گویند و این نیز بر دو قسم میشود
بجهة اینکه این معنی یا منوی قاری هست یا نه در صورت اول تشکیکی در فساد آن نیست و اما در صورت ثانیه
پس محل خلاف مابین فقهاء است مختار در اینجا نیز فساد عمل است و فرقی در این باب مابین اینکه اکتفاء
بآن نماید یا اعاده بر وجه صحیح نماید نیست مگر در صورتیکه فرض شود که این اشباع سهوا شده باشد در اینصورت
اگر عالم بحقیقت حال شد با بقای محل تلافی لازم و با تجاوز از محل تلافی نمیباشد و در هر دو صورت
عمل محکوم بصحت است مخفی نماند که از آنچه مذکور شد حکم چهار قسم از اقسام خمسه باقیه معلوم شد قسم پنجم
از اقسام مسئله اینست که اشباع حرکت نماید بنحویکه مولد حرف بوده باشد لکن نه از قبیل قسم اول بوده باشد
و نه از قبیل قسم ثانی مثلا اشباع ضمه دال الحمد لله بنحویکه واو حاصل شود و اشباع کسره هاء جلاله
بنحویکه یاء حاصل شود و نحو اینها حکم بفساد در اینجا اگرچه اخفی از سابق است لکن ظاهر حکم ببطلان عمل است
در اینصورت باز بلا آنکه تفاوت نیست در حکم بفساد در اقسام مذکوره مابین اینکه نماز بوده باشد یا غیر
نماز مثل تلاوة قرآن که بر آن شخص لازم شده باشد بسبب اجاره یا غیر اجاره بلی فرقیکه هست مابین تلاوت
قرآن مثلا و نماز اینست که اگر اتیان بچنین عمل در تلاوت قرآن نماید اجتزاء بآن نمیتواند نمود لکن با تدارک
و تلافی بنحویکه اخلال بترتیب واقع نشود عمل بیعیب و صحیح است و اما در نماز پس اگر سهوا چنین عمل از او
صادر شده باشد و از محل تجاوز ننموده باشد لازم است تلافی نماید و با تلافی نماز محکوم بصحت است
و اگر بعد از تجاوز از محل متذکر شود تلافی ضرور نیست بلکه جایز نیست و نماز صحیح است و اما هر گاه عمدا نموده
باشد پس ممکن است تفصیل داده شود در این مقام باین نحو که این زیادتی موجب این می شود که مزید فیها
خارج از قرآن و دعا و ذکر شود یا نه اگر اولست مثل اکبار که مصداق هیچیک نیست در اینصورت حکم شود
ببطلان نماز و اعاده مثمر ثمری نخواهد بود و اگر چنین نبوده باشد اگرچه در صورت اجتزاء بآن نماز فاسد
خواهد بود لکن هر گاه اعاده نماید بر وجه صحیح صحیح خواهد بود اشکالیکه در این مقام هست اینست آن کلمه که
این زیادتی در آن واقع شده مصداق قرآن مثلا هست یا نه اگر هست میباید حکم شود بجواز چنین زیادتی

وصحت نماز نظر بصدق امتثال بنا بر این فرض واکر نیست حکم شود بعدم جواز وفساد نماز پس اعاده معظم متم نخواهد
بود وانچه مذکور شد ظاهر می شود حکم چنین اشباعی در اذکار مستحبه نماز با من لو کر اکر این اشباع موجب خروج
از ذکر بودن شود نماز باطل خواهد بود واکر نه فسادی نخواهد بود در صورت عمد واما در صورت سهو مطلقا
موجب بطلان نیست اکرچه امتثال بان ذکر موظف در جمیع احوال کرده نخواهد بود مخفی نماند انچه مذکور شد در صورتی
بود که اشباع حرکت حرفی نماید که از جمله اقوال ثابته در نماز بوده باشد خواه در قرائت بوده باشد یا در اذکار واجبه
یا اذکار مستحبه واما هر کاه غیر از اینها بوده باشد مثل انکه در اثنای نماز تکلم بحرفی نماید با اشباع حرکت ان بنحویکه
مولد حرف بوده باشد اشکالی در ان هست ظاهر اینست که اکر متعمدا چنین نماید باعث بطلان نماز شود بلکه
واما اکر ساهیا بوده باشد ضرری نداشته باشد یعنی موجب بطلان نماز نشود اکرچه موجب سجده سهو شود
بعد از انکه این مباحث منقح شد عود میکنیم بچیزیکه کلام ما در ان بود پس میکوئیم در تکبیرة الاحرام هر کاه اشباع
در فتحه همزه نماید باین نحو که بکوید ءالله اکبر مثل الله اذن لکم پس اکر قصد معنی استفهام نماید شبهه
در بطلان نماز نیست وظاهر اینست که محل خلاف نیز نبوده باشد واما هر کاه این معنی منوی نبوده باشد
پس این محل خلاف است ظاهر از مرحوم محقق ومرحوم علامه رفع الله تعالی قدرهما اینست که موجب بطلان
نشود اکرچه ترک افضل نموده باشد ولکن مختار اینست که موجب بطلان نماز شود استیناف ان لازم
بوده باشد مکر در صورتیکه سهوا بوده باشد در اینصورت ظاهر اینست هر کاه اعاده نماید بنحو صحیح نماز
صحیح بوده باشد واین دخلی ندارد بانچه بعد مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی که تکرار تکبیرة الاحرام موجب
بطلان نماز است نظر باینکه انچه در اول صادر شده صیغه تکبیرة الاحرام نبوده است پس تکراری نخواهد
بود ودر صورت عمد چونکه مفروض اینست که انرا بقصد تکبیرة الاحرام متعمدا کفت پس چنین قولی با چنین
قصد منهی عنه بوده نهی مقتضی فساد است پس استیناف نماز لازم است ودر صورت سهو چونکه نهی نیست
پس اکتفاء باعاده تکبیر بر وجه صحیح کفایت میکند لکن این تفرقه بنا بر جزئیت نیت ظاهر است واما
بنا بر تحقیق که نیت عمل خارج از عمل است وموقوف علیه صحت انست واکتفا کنیم در نیت بهمان داعی
بر اتیان بعمل ثمره چندانی ندارد در هر دو حالت اکتفا باتیان بتکبیرة الاحرام می شود بلی ثمره که هست باعتبار
اثم وعدم انست که در صورت تعمد اثم است بخلاف صورت سهو واما هر کاه امتداد در الف جلاله یعنی الف متخلل
مابین لام وهای جلاله را زیاد نماید بضعف انچه بان امتثال حاصل می شود در اینصورت ظاهر اینست که حکم بفساد
ولزوم استیناف نمیتوان نمود بلکه ظاهر اینست که صحیح بوده باشد چنانچه مفصلا بیان شد واما هر کاه
ضمه های جلاله را اشباع نماید بنحویکه واو حاصل شود پس این محل اشکال است نظر باینکه در ظهور جواز مثل

مد

مد الف جلاله نیست ودر عدم جواز مثل اشباع همزه جلاله بنحویکه ما تل الله خیر اما یشرکون نیست لکن چونکه
انصراف الملاقات تکبیر با مثال این ظاهر نیست ومیتوان ادعای قطع نمود بر اینکه مخالف با فعل فخر کائنات
ونواب عظام اسمر و راست پس قاعده اشتغال مقتضی حکم بفساد وعدم حصول امتثال است بعلاوه
مقتضای قول صلوا کما رایتمونی اصلی واما اشباع فتحه باء در اکبر بنحویکه مولد الف بوده باشد پس حکم
بفساد در ان اظهر است اکرچه نادر نبوده باشد انچه را مثل این هیئت موضوع بازاء او بوده باشد
چنانچه تنبیه بان شد وهم چنین است حال در اشباع فتحه همزه اکبر بنحویکه مذکور شد والحمد لله الودود
المشکور مخفی نماند اکرچه مضمار کلام در این مقام خارج از حد اعتدال شد ولکن چونکه در مباحث مذکوره
اهتمامی بود ودر کلمات اصحاب نور الله تعالی مراقدهم منقح نبود بمعاونت تایید الهی جل شانه چنین ختم نمود
بحث چهارم در بیان اعتبار لزوم قیام است در جمیع اجزاء تکبیرة الاحرام بدانکه لازم است بر مکلف در صورتیکه
متمکن از قیام بوده باشد اتیان بتکبیرة الاحرام نماید در حال قیام پس هر کاه در صورت تمکن از قیام اتیان
بان نماید قاعدا یا در حین اراده قیام یا شروع نماید بتکبیر قبل از انکه راست ایستاده باشد اکرچه انتهای
تکبیر در حال ایستاده بوده باشد در جمیع این صور نماز باطل است وهم چنین است هر کاه انتها نماید
بتکبیر در حال انحناء بجهة رکوع اکرچه در حق ماموم مسبوق بوده باشد پس مسئله متصور بچند
صورت می شود اول انست که کل تکبیر را در غیر حالت قیام بعمل اورد خواه در حال جلوس بوده باشد
یا حال اراده قیام در اثنای ان دویم انست که شروع بتکبیر نمود در غیر حالت قیام لکن ختم ان در حالت
قیام نمود سیم انست که شروع بتکبیر نمود در حال قیام لکن ختم ان نمود در حال انحناء بجهة رکوع لکن
در حق غیر ماموم مثل کسیکه غافل از قرائت یا تسبیح بدل قرائت شد شروع نمود با انحناء بجهة رکوع
چهارم مثل سیم است لکن در حق ماموم خواه تکبیر واحد بقصد تکبیرة الاحرام وتکبیر رکوع هر دو کفته
باشد یا همان بقصد تکبیرة الاحرام فقط اتیان نموده باشد در جمیع صور مذکوره نماز باطل است خواه
عمدا چنین نموده باشد یا سهوا ظاهر اینست در هیچیک از صور مذکوره خلاف نبوده باشد مکر
در ماموم که مرحوم شیخ در اینجا فرموده که اکر تکبیر واحد بکوید بقصد تکبیر افتتاح وتکبیر رکوع وشروع بان
نموده باشد در حال قیام نماز صحیح خواهد بود اکرچه انتهای تکبیر در حال انحناء بجهة رکوع بوده باشد
اینقول ضعیف است مخفی نماند چنانچه واجبست رعایت قیام در حال تکبیرة الاحرام واجبست رعایت
جمیع واجبات نماز در ان مثل طهارت از حدث وخبث واستقبال قبله واستقرار وستر عورت وغیر ذلک
پس هر کاه اخلال بهریک از اینها نماید اکرچه در جزئی از اجزای تکبیرة الاحرام بوده باشد نماز باطل خواهد بود

در بیان بطلان نماز بسبب زیادتی تکبیرة الاحرام

مبحث پنجم در بیان بطلان نماز است بسبب زیادتی تکبیرة الاحرام بدانکه تکبیرة الاحرام از اجزاء رکنیه نماز است
چنانچه نماز باطل میشود بسبب اخلال بان باطل می شود بسبب زیادتی ان خواه عمدا بوده باشد یا سهوا
بنا بر این هرگاه اتیان بتکبیرة الاحرام نماید ثانیا نماز باطل می شود و هرگاه ثالثا اتیان نماید نماز صحیح خواهد
بود و هم چنین است حال در هر فرد از ان نماز صحیح می شود و در زوج باطل چنانچه شیخ شهید در کتاب
دروس تصریح بان فرموده لکن در اینکلام اجمالی هست محتاج بتوضیح است پس میگوئیم توضیح مطلب
مقتضی اینست که گفته شود کسیکه تکبیر گفت بقصد دخول در نماز دخول در صلوة در حق او محقق میشود
در اینصورت تکبیر دیگر که بقصد دخول در نماز میگوید یا با فعل منافی است از جمله ان نیت قطع نماز است
بنا بر اینکه نیت قطع را مبطل دانیم مطلقا یا در صورت تقیید بانچه سابق بیان شد بتکبیره ثانیه دخول
در نماز محقق میشود پس اینصورت از محل کلام خارج خواهد بود و هرگاه با عدم فعل منافی است
تشکیکی در این نیست که تکبیره ثانیه بقصد مذکور مبطل نماز است خواه عمدا بوده باشد یا سهوا و خواه عالم
بوده باشد بحکم یا جاهل بوده باشد بنا بر این تکبیره ثالثه که میگوید بقصد دخول در صلوة نظر باینکه
نماز اول باطل شد بسبب اتیان بتکبیره ثانیه پس گویا داخل در نماز نشده بوده است بنا بر این تکبیره
ثالثه که بقصد مذکور دخول در نماز محقق می شود و از انچه مذکور شد حکم تکبیره رابعه و خامسه و هکذا
مستخرج شد و از انچه مذکور شد ظاهر می شود که حاجت نیست باینکه بگوئیم چونکه تکبیرة الاحرام میبا
متصل باشد به نیت پس حکم باینکه با تکبیره ثالثه مثلا دخول در نماز محقق می شود در صورتیست که با نیت
بوده باشد وجه عدم حاجت بجهة اینست چونکه مفروض اینست که هر تکبیر بجهة دخول در نماز است
پس انفکاک این از نیت محالست لکن کلامیکه در این مقام هست اینست کسیکه تکبیر گفت بقصد
دخول در نماز تکبیر دیگر بهمین قصد مجمعی است مگر در صورت اعراض از قصد اول و فعل منافی
یا در حالت ذهول از اول یا در صورتیکه معتقد این بوده باشد که بسبب تکبیر مثلا دخول در نماز متحقق
می شود که هر یک از تکبیرات ثلث علت ناقصه بوده باشد بجهة دخول در نماز مجموع من حیث المجموع
دخول در نماز متحقق شود اول دانسته شد که از محل کلام خارج است بجهة انکه بعد از اعراض از تکبیر
اول و فعل منافی مشخص است دخول در صلوة بتکبیر دویم خواهد بود و ثالث محل اشکالست
بجهة انکه ممکن است کسی بگوید تکبیر گفتن بقصد اینکه باین تکبیر دخول در نماز متحقق نمیشود منهی عنه
خواهد بود پس کل باطل خواهد بود بنا بر این بهیچیک دخول در نماز متحقق نخواهد شد بلکه بمجموع من حیث
المجموع نیز دخول در نماز متحقق نخواهد بود نظر باینکه کل شریک خواهند بود در اینمعنی که مذکور شد جواب

ازاین

ازاین است که میگوئیم که همان فرضی که تکبیر ثانی بقصد دخول در نماز در صورت ذهول از اول کفایت می کند
در تصحیح انچه فرموده اند که در زوج باطل و در فرد صحیح خواهد بود **مبحث ششم** سابق بیان شد که لازم است
در حق کسیکه اتیان بتکبیرات سبع افتتاحیه مینماید تعیین تکبیرة الاحرام نماید مذکور شد تعیین ان بیکی
از سه طریق می شود اول اینست که قصد نماید که این تکبیر واجبست دویم اینست که قصد نماید که این تکبیره
الاحرام یا تکبیره افتتاح در نماز است سیم اینست که قصد نماید که این تکبیریست که بان دخول در نماز متحقق
می شود بهر یک از الفاظ ثلثه که بوده باشد کفایت مینماید و در صورتیکه مکلف ناوی ان بوده باشد که
اتیان نماید مگر تکبیرة الاحرام را همین قصد کفایت مینماید در امتیاز پس حاجت بممیزی نخواهد بود بنا
بر این وحدت تکبیر معین ان است پس فی الحقیقه بالمال ناوی اینست که این تکبیرة الاحرام است مثلا
پس نیت تکبیرة الاحرام بودن یا تکبیر واجب بودن مثلا لازم است کلامیکه در این مقام هست اینست
که ایا در نیت انفراد نیز لازم است بنا بر این هرگاه قصد تشریک نماید مثل اینکه نیت نماید که این تکبیر
چنانچه تکبیرة الاحرام است تکبیر رکوع نیز بوده باشد لکن در حق ماموم مسبوق مثل انکه در رکوع امام
بود در رکوع اتیان بتکبیر واحد نمود بقصد تکبیرة الاحرام و تکبیرة الرکوع صحیح نخواهد بود یا نیت
مثل این تشریک مضر نخواهد بود تنقیح مقام مقتضی اینست که گفته شود در این دو مقام است مقام اول
اینست که نیت تشریک نماید باین نحو که این تکبیر چنانچه مصداق تکبیرة الاحرام هست مصداق تکبیرة الرکوع
نیز بوده باشد و این بعلاوه تشکیک در تداخل مستلزم اینست که شیء واحد شخصی بهمان تشخصی که
دارد مصداق از برای واجب و مستحب هر دو بوده باشد و این مستلزم اجتماع ضدین است اختلاف
حیثیت با وحدت الوجود مثمر نخواهد بود **مقام ثانی** اینست که نیت این نماید که این تکبیر تکبیرة الاحرام
بوده باشد لکن مجزی از تکبیرة الرکوع است مثل تداخل اغسال مستحبه و غسل واجب باین معنی که غسل
واجب مجزی از اغسال مستحبه بوده باشد که فی الحقیقه ماجور و مثاب از هر دو شده باشد این مطلب را
مضایقه نداریم نظر بدعوی اجماع در خلاف و روایت معویة بن شریح و فتوی جماعت اعاظم اصحاب
مبحث هفتم در بیان رجحان رفع یدین است در حال تکبیرة الاحرام بلکه جمیع تکبیرات نماز بدانکه مستحب است
چنانچه سابق اشاره بان شد که دو دست را در حال ضم جمیع انگشتان حتی دو انگشت بزرگ در حال
تکبیر بلند نموده تشکیکی در این نیست کلامیکه هست در کیفیت رفع یدین و در حد ان است اما کیفیت
رفع یدین پس اختلاف کرده اند در ان فقهاء بسه قول مشهور و مختار اینست که ابتداء در رفع
یدین در حال ابتداء بتکبیر بوده باشد و انتهاء رفع با انتهاء و اتمام تکبیر پس شروع بپائین اوردن

در اینمقام

دستها بعد از فراغ از تکبیر خواهد بود قول دویم انست که ایتان بتکبیرات بعد از رفع یدین مینماید باین نحو
اول دستها را بلند مینماید ایتان بتکبیر مینماید در حال بلند داشتن دستها بعد از فراغ از تکبیر دستها را
پایین می اورد قول سیم انست که اول دستها را بلند میکند و ایتان بتکبیر مینماید در حال پایین اوردن
دستها مختار مابین اقوال قول اولست ظاهر اینست تفاوتی در این کیفیت مابین تکبیرة الاحرام
و سایر تکبیرات نماز نیست پس در جمیع انها خواه تکبیرات افتتاحیه بوده باشد یا تکبیر رکوع یا تکبیرات
سجود رفع یدین بنحویکه مذکور شد مستحب است ظاهر اینست تادیه سنت می شود برفع یدین در حال
تکبیر بهر نحویکه بوده باشد لکن کیفیت مذکوره افضل افراد میباشد و اما حد یکه رفع یدین که چه مقدار
باید رفع نمود بعد از این بیان خواهد شد مبحث هشتم در بیان اهم امور است در این مقام ای برادر عزیز
بدانکه اهم امور در این مقام دانستن معنی تکبیر و متذکر شدن باو است در حال تکبیر و عمل بمقتضای ان
نمودن است در افعال پس میگوییم معلوم است لفظ اکبر بمقتضای وضع لغوی صیغه تفضیل است
و در تقدیر مفضل علیه دو نحو نقل شده یکی من کل شیء ای الله اکبر من کل شیء خداوند عالم جل جلاله
بزرگ تر است از هر چیزی دویم من ان یوصف یعنی الله اکبر و اجل من ان یوصف خداوند عالم
عز شانه اجل از انست که وصف واصفی تواند احاطه بساحت جلال و عظمت الجناب نماید تفسیر
ثانی را شیخ صدوق در کتاب معانی الاخبار از مقتدای قاطبه اخیار جناب امام جعفر صادق علیه السلام
روایت نموده بعد از انکه انحضرت رد تفسیر اول نموده پس مختار تفسیر ثانی است و تفسیر اول مناسب
نیست اگرچه او فق بوضع لغوی لفظ است بیان عدم مناسبت ان اینست که ما سوای حق جل جلاله
هر چه هست کل مخلوق خداوند عالم و اضعف عبید ان قادر مطلق است پس این تفسیر که عبارت
از الله اکبر من کل شیء بوده باشد مناسب نیست نه قبل از خلقت اشیا و نه بعد اما قبل از خلقت
انها پس در انوقت چیزی نبود که توان گفت که اکبر است خلاق عالم جل جلاله بنسبت بانهاست و اما
بعد از خلقت پس مشخص است که قاطبه مخلوقین که بحیض التفات حضرت جهان افرین مخلوق شده
اند عبید خالق سموات و ارضین است بعد از انکه کسی معرفت بعلو و کمال خالق بقدر مقدور هم رسانیده
و عالم بدنو و قصور مخلوق گردید و دانست که اصل وجود قاطبه کمالات انها رشحه از رشحات فیضان
فیاض مطلق است و اینکه هیچ نسبت مابین طرفین نیست مگر نسبت خالقیت که منتهای مرتبه کمال
و غایة مرتبه جلالت است و مخلوقیت که غایة مرتبه ذلت و منتهای مرتبه دنائت است بالاضافه بخالق
با وجود این اطلاع در مقام تعظیم و تجلیل چنین خالق جلیل گوید خداوند عالم بزرگ تر از هر مخلوقی

خداست

خداست بسیار بسیار کلام بیجا بلکه رکیک و واهی است بخلاف معنی ثانی که بسیار معنی عالی و متین
و مناسب در مقام تعظیم و تجلیل است بعد از انکه معنی کلام را فهمید مناسب اینست که در انوقت متذکر
این معنی که غایت عظمت معبود است شده بمقتضای ان مصحوب بخضوع و خشوع ظاهری و باطنی گشته
اثار عبادت و بندگی از او ظاهر گردد ظاهر اینست که حکمت در اختیار این لفظ کریم در افتتاح عظیم
بجهة تنبیه و تنبه بر این مطلب قویم بوده باشد هدانا الله تعالی بفضله و کرمه الی الصراط المستقیم
و ثبتنا بالقول الثابت و النهج القویم بحق محمد خلیفته و اله الطاهرین الاکرمین چهارم از واجبات نماز
قرائت است و در این چند مبحث است مبحث اول بدانکه وجوب قرائت در نماز بر دو قسم است عینی و
تخییری اما وجوب عینی پس در هر دو رکعت نمازهای دو رکعتی مثل نماز صبح و نماز ظهر و عصر و
عشای سفری و نماز کسوف و خسوف و زلزله و امثال انها و نماز جمعه و عیدین و هم چنین در هر دو
رکعت اولیین از نماز چهار رکعتی و سه رکعتی باین نحو که متعین است قراءة حمد در اینها بالاتفاق
و اما وجوب تخییری پس در رکعت ثالثه از نماز مغرب و رکعتین اخیرتین از نماز چهار رکعتی نظر
باینکه مکلف مخیر است در اینها مابین قراءة حمد و تسبیحات اربع چنانچه بیان خواهد شد مخفی
نماند که چنانچه معین است قراءة فاتحة الکتاب در نمازهای مفروضه معین است در صلوات مندوبه
پس ماهیت نماز مطلقا اگرچه نافله بوده باشد در حال عمد منعقد نمیشود مگر بقرائت فاتحة الکتاب
و اما نماز میت که خالی از حمد است پس ان حقیقة نماز نیست و اطلاق نماز بر ان مجاز است و مرحوم علامه
مخالفت فرموده در نماز مستحبی و قایل شده بعدم اعتبار سوره حمد در ان پس بنابر فرموده ایشان
امتثال از نماز مستحبی حاصل می شود بچهار صورت اول باقرائت حمد است و سوره دویم باخلال
بهر دو سیم باقراءت حمد و اخلال بسوره چهارم عکس است و اول اکمل اقسام است چنانچه ثانی
احسن انها است و ثالث او هن است نسبت باول و اکمل است نسبت بباقی چنانچه رابع احسن است
نسبت بثانی و او هن است نسبت بباقی و اما بنابر مختار امتثال ممکن نیست مگر بدو صورت ایتان
نافله باقرائت حمد و سوره یا اقتصار بحمد تنها مبحث دویم در بیان بطلان نماز است باخلال بقراءة سوره
حمد بدانکه هرگاه کسی اخلال نماید بقراءة سوره حمد عامدا در نماز از قراریکه مذکور شد نماز او باطل است
قطعا و هم چنین است هرگاه اخلال بایه یا بکلمه از ان نماید عمدا یا جهلا بلکه چنین است حال اگرچه اخلال
بحرفی از حروف ان نماید و از این قبیل است هرگاه تبدیل حرفی از حروف ان نماید بحرفی دیگر مثل تبدیل
حاء بهاء و طاء بتاء و عین بالف و غین بقاف و ضاد بظاء و هکذا نماز غالب اشخاص باطل میشود

باین سبب که تبدیل حرف مینمایند بحرف دیگر و باعث این نیست مگر مساهله و مسامحه در امر دین که
اکتفا میشود در امور نماز با انچه در حین طفولیت از زنان یا از ملا و مکتبی اخذ نموده پس اهم امور در حق
اباء نسبت باولاد انست که در اوایل تعلیم اهتمام نموده بنای تعلیم اطفال را نزد کسی قرار دهند که
رعایة این امور نماید که در بدایة امر امر اطفال بنوع صحیح و مستحکم شود همینکه در بادی امر اطفال معتاد
بفساد شدند صعوبت دارد عدول انها از انچه عادت بان جاری شده و مناسب در این مقام انست که بیان مخارج
حروف شود تا اطلاع بان موجب حذر از مفاسد تبدیل حرف بحرف دیگر شود و قبل از شروع بمقصود
مناسب اینست که تنبیه شود بر اقسام دندان انسان بدانکه دندان انسان بر چهار قسم است اول ثنایا
و این چهار دندان پیش است دو در فوق و دو در تحت دویم رباعیات است بفتح راء و تخفیف الیاء
المثناة التحتانیه و این نیز چهار دندانست دو در فوق و دو در تحت در جانب یمین و یسار ثنایا
سیم انیاب است و ان نیز چهار است در جانب یمین و یسار رباعیات دو در فوق و دو در تحت و این
دوازده دندانست که دیه هریک در شریعت مطهره پنجاه مثقال شرعی از طلاست که هر مثقالی
هیجده نخود بوده باشد پس دیه هریک از این دندانها پنجاه عدد اشرفی باجاقلو است که مجموع ششصد عدد
اشرفی باجاقلو است چهارم اضراس است و این شانزده دندانست هشت در فوق چهار در جانب
یمین انیاب و چهار در جانب یسار ان و هشت در تحت کذلک و دیه هریک از اینها در شریعت مطهره که
بیست و پنج عدد اشرفی باجاقلو است که مجموع چهارصد عدد اشرفی باجاقلو میشود که مجموع دیه بیست و پنج مثقال شرعی از طلا است
دندانها یک هزار اشرفی باجاقلو است و این اضراس را قسمت نموده اند بضواحک و طواحن ضواحک
چهار دندانست دو در فوق و دو در تحت در جانب یمین و یسار انیاب و بقیه را طواحن گویند بنا
بر انچه مذکور شد عدد دندانها بیست و هشت است کاهست که از زمان بلوغ تا بسن سی سال چهار دندان
دیگر در می اید متصل بطواحن دو در فوق و دو در تحت در جانب یمین و یسار بلکه غالب چنین است و این
مسمی است بنواجد و اینها از اقسام اضراس شمرده اند بنا بر این اضراس بر سه قسم خواهد بود ضواحک
و طواحن و نواجد و لکن در بعضی اخبار اطلاق نواجد بر ضواحک شده بعد از انضمام این چهار
به بیست هشت میرسد عدد دندانها بسی و دو و لکن دیه در شریعت مطهره مقرر شده در بیست و هشت
بنحویکه مذکور شد بعد از انکه این مطلب مشخص شد میگوییم حروف منقسم شده بسه قسم حلقی و فمی و شفوی
اما حلقی پس شش حرفست همزه و ها و عین و حاء بی نقطه و غین و خاء با نقطه اینها را حروف حلقی
میگویند باعتبار انکه مخرج انها حلق است مخرج همزه و ها اول حلق است بنا بر انکه اعتبار اولیت

از جانب سینه شود و اخر حلق است بنا بر انکه اعتبار اولیت از جانب دهن شود و مخرج عین و حاء
بی نقطه وسط حلق است و مخرج غین و خاء با نقطه اخر حلق است بنا بر اعتبار اولیت از سینه و اول
حلق است بنا بر اعتبار اولیت از جانب دهن و اما فمی پس هیجده حرفست اول قاف است و مخرج
ان اخر زبان است با انچه محاذی انست از بالا دویم کاف است مخرج ان بعد از مجاور از مخرج قاف است
قریب بان از جانب سر زبان سیم و چهارم و پنجم جیم و شین و یاء دو نقطه در تحتست و مخرج اینها
سر حرف وسط لسانست ششم ضاد نقطه دار است مخرج ان طرف لسان است که منضم شود
بعضی از ضواحک فوقانی یا بعضی از طواحن در فوق خواه از جانب یمین بوده باشد یا از جانب
یسار لکن در جانب یسار اسان تر است هفتم لام است مخرج ان طرف زبان است که نزدیک
بسر زبان بوده باشد با انچه محاذی انست بالثه رباعیات و انیاب در جانب فوق از جانب چپ
هشتم نون است مخرج ان سر زبان است بالثه ثنایات در فوق یعنی بیخ دندانهای پیش بالا نهم
رای بی نقطه است مخرج ان بعد از مجاور از مخرج نون است از جانب پائین زبان بجهة مخرج راء طرف
زبان است که گذارده شود بر بیخ بعضی از ضواحک در جانب بالا دهم یازدهم دوازدهم طاء و دال بی نقطه
و تاء دو نقطه در فوق اهل جماعتی تصریح بان نموده اند انست که مخرج این سه حرف سر زبان است با بیخ
ثنایای فوقانی لکن لسان باید میل نماید در وقت اداء طاء بسوی حنک اعلا و در وقت ادای تاء
بسوی لب پائین و در وقت ادای دال بمابین این دو نماید لکن ظاهر اینست که تفرقه شود ما بین تلفظ
طاء و تاء و دال در مخرج خصوص در وقتیکه طاء جزء کلمه بوده باشد مثل صراط الذین با این نحو که
مخرج طاء پائین تر از سر زبان بوده باشد قریب بمخرج شین با انچه محاذی او است از حنک اعلا
سیزدهم چهاردهم پانزدهم ظاء با نقطه و ذال با نقطه و ثاء مثلثه است و مخرج این سه حرف سر زبان است
با سر ثنایای فوقانی شانزدهم صاد بی نقطه هفدهم سین بی نقطه هجدهم زای نقطه دار است اختلاف
کرده اند در مخرج این سه حرف بعضی گفته اند مخرج اینها میان زبان است با طرف ثنایای فوقانی
و مذکور است در جمله از رسایل مؤلفه در علم قرائت اینست که مخرج اینها سر زبان است با زیر ثنایای تحتانی
و ابن حاجب تصریح نموده که مخرج اینها طرف زبان است با خود ثنایا ظاهر اینست که انچه مستفاد از
این اقوال ثلثه می شود هیچیک صحیح نبوده باشد بلکه حق اینست که مخرج صاد پائین تر از سر زبان است با منتها
الیه لثه ثنایای بالا که اول کام بوده باشد و قول ابن حاجب که مخرج اینها طرف لسان است با خود ثنایا
دور نیست که اشتباه شده باشد بتلفظ بنفس این حروف که صاد و سین و زا بوده باشد و این توهم آ

بجهت انکه صاد مرکب از سه حرف است صَ والَفْ و دالْ هر یک از اینها مخرجی دارد بلکه مراد در این مقام تعیین مخرج اول
مصدر باین سه حرف است و مخرج ان طرف زبان در نفس ثنایا نیست بلکه مخرج ان بنحویست که مذکور شد
و ممکن است توجیه شود کلام ابن الحاجب بنحوی که راجع شود بانچه ذکر شد باین نحو که مراد از طرف پائین سر
از سر زبان بوده باشد و مراد از ثنایا منبت ان بوده باشد که بیخ ثنایا در جوف گوشت و پوست بوده باشد
بنا بر این امر درد و قول اول اسهل است پس همه راجع می شود بانچه گفته شد و اما مخرج سین و زاء پس ان بالا
تر از مخرج صاد است یعنی از لب است بسر زبان با بیخ دندانهای پیش و بعضی از مؤلفین از اهل سمرقند گفته اند
مخرج این سه حرف را نوع دیگر نموده باین نحو که مخرج صاد و سین و زا تیزی سر زبان است با میان دندانهای
پیشین و این نیز مثل سابق است و اما حروف شفوی پس عدد انها چهار است اوّل فاء مخرج ان وسط
لب پائین است با طرف ثنایای فوقانی دوّم واو سیم میم چهارم باء موحده است مخرج این سه حرف میان
دو لب است میم از خارج و با در داخل و واو از میان داخل و خارج بدانکه مناسب در این مقام اینست که تنبیه شود
بر طریق استعلام مخارج حروف میگوئیم تا حال حدیثی که در ان تعیین مخارج حروف شده باشد بهم نخورده ایم
بلکه مظنون اینست که چنین حدیثی نبوده باشد بلکه طریق تشخیص ان تتبع و تصفح محاورات و استعمالات
فصحای از اهل لسان است نظر باینکه قران مجید بلغت عرب منزل شده مشخص است که در ان تبدیل و تغییر
در مخارج حروف نشده است پس مخارج حروف بان نحویست که بوده خلاق عالم جل جلاله فرموده ما ارسلنا
من رسول الا بلسان قومه و فرموده انا انزلناه قرانا عربیا ظاهر اینست وجه اختلاف در تعیین مخارج حروف
اختلاف در استنباط است هرکس بنحوی که بتامل در استعمالات فصحا استنباط نموده ثبت نموده بنا
بر این ظاهر اینست که رعایت این دقایق که مذکور شد موقوف علیه صحت قرائت نبوده باشد بلکه لازم همان
قدر است که تلاوت شود بنحوی که امتیاز مابین حروف متحقق شود و علاوه بر ان از محسنات قراءت
قدری که معتبر در صحت علاست همان قدر است که مذکور شد یعنی تلاوه نماید بنحوی که حروف ممتاز شود
از همدیگر و اینقدر گاهست موقوفست بادای حروف بنحویکه مذکور شد و گاهست چنین نیست بجهت
معتبر در تلفظ حروف اینست که در حین تلفظ هرگاه اهل لسان مطلع شوند گویند این شخص فلان حرف را
تلفظ نمود و اگر چنین نباشد محکوم ببطلان خواهد بود بعد از انکه این مطلب مشخص شد میگوئیم مطلب اینست
که اخلال بحرف از حروف فاتحة الکتاب و هم چنین است کل اذکار واجبه در نماز مثل تکبیرة الاحرام و ذکر رکوع
و سجود و تشهد و تسلیم اخلال بحرف واحد از هر یک که بوده باشد عمدا موجب بطلان نماز است خواه ترک الحرف
بوده باشد یا تبدیل حرف بحرف دیگر بنحوی نماند که چنانچه نماز باطل می شود بسبب اخلال بحرف در انچه مذکور شد

هم چنین

هم چنین باطل میشود بسبب اخلال بتشدید نظر باینکه اخلال بتشدید مستلزم اخلال بحرف است و اما اخلال
بمد پس میگوئیم مد یا متصل است یا منفصل یا غیرهما توضیح مطلب مقتضی اینست که گفته شود مد در لغت بمعنی
کشیدنست و در اصطلاح قراء عبارت از کشیدن صوتست بنهج مخصوص و این مد یا ذاتی حرف است یا عارض
او است کلام در اول نیست نظر باینکه ان لازم تلفظ بطبیعت حرفست بلکه کلام در مد عارض است که بسبب امر خارج عارض
کلمه می شود و ان امر خارج یا همزه است یا سکون انجا که همزه سبب می شود از مد متصل و مد منفصل میگویند
و سببیت سکون در غیر مد متصل و مد منفصل است مثل مد عارض و مد سکون لازم مدغم و غیرهما
و وجه سببیت همزه از برای مد در متصل و منفصل بجهة سهولت امر در ادای همزه است از مخرج خود
چنانچه وجه ان بعد از تامل در تلفظ با اولئک و ما انا ظاهر می شود و مد متصل انست که حرف مد و
سبب مد هر دو در یک کلمه جمع شوند حروف مد سه تا است الف ما قبل مفتوح و واو ساکن ما قبل مضموم
و یاء ساکن ما قبل مکسور پس هرگاه حرف مد که عبارت از یکی از این سه حرف بوده باشد و سبب مد که
همزه بوده باشد در یک کلمه جمع شوند ان مد را مد متصل نامند نظر باتصال حرف مد و سبب ان که
همزه بوده باشد مثل جاء و اولئک و جیٓ و سوٓء و مد منفصل انست که حرف مد در کلمه بوده باشد
و سبب مد در کلمه دیگر لکن لا مطلقا بلکه باین نحو که حرف مد در اخر کلمه اولی بوده باشد و سبب مد در اول
کلمه ثانیه مثل انا انزلناه و لا اله و قوا انفسکم و فی انفسهم ملخص مقال انکه بعد از حرف مد یا همزه است
یا حرف ساکن اگر همزه بوده باشد دانستی که مد را در اینحالت مد متصل یا منفصل مینامند و اگر حرف
ساکن بوده باشد این نیز بر دو قسم است نظر باینکه این سکون یا ذاتی است یا عرضی سکون ذاتی را
منقسم بر سه قسم کرده اند اول مد سکون لازم مدغم و ان در جائی است که سبب مد سکون حرفی بوده
باشد که در مثل خود ادغام شده باشد مثل و ما من دابّة و اتحاجونی و لا الضالین قسم دوم مد در اوایل
سور است مثل حم و یس والمر و ص و ن و کهیعص و حمعسق در بعض یکمد است و در بعضی دو و در بعضی
سه مد تفصیل ان اینست در حم و یس و ص و ن یکمد است در میم حم و سین یس و ص و ن باین نحو که یاء
ساکن ما قبل مکسور ملفوظی در حم حرف مد است و سکون در میم ملفوظی سبب مد حرف مد و سبب مد
هر دو ملفوظ است نه مکتوب و هم چنین در یس که یاء ساکن ما قبل مکسور ملفوظی حرف مد است و سکون نون
ملفوظی سبب مد و در ص الف ملفوظی حرف مد است و سکون دال ملفوظی سبب مد و در ن واو ساکن
ما قبل مضموم ملفوظی حرف مد است و سکون نون ملفوظی سبب مد و در الم دو مد است در اول حرف مد الف
ملفوظی است و سبب مد سکون میم ملفوظی و در ثانی حرف مد یاء ساکن ما قبل مکسور ملفوظی است

والمر والمص

وسبب مد سکون میم ملفوظی است و در المص سه مد است در اول حرف مد الف ملفوظی است که ظاهر می شود بسبب تلفظ بلام و سبب مد سکون میم ملفوظی است و در ثانی حرف مد یاء ساکن ما قبل مکسور ملفوظی است و سبب مد سکون میم ملفوظی است و در ثالث حرف مد الف ما قبل مفتوح ملفوظی است و سبب مد سکون دال ملفوظی است و در کهیعص دو مد است حرف مد در اول الف ما قبل مفتوح ملفوظی است و سبب مد در ثانی سکون دال ملفوظی است که بتوسط ان نیز ملفوظ است پس در ها و یا و عین مد نخواهد بود نظر بانتفای سبب مد در ها و یاء و انتفای حرف مد در عین و در حمعسق سه مد است یکی در حم و دو در سین و ق و در حا و عین مد نمی باشد نظر بانتفای سبب مد در اول و حرف مد در ثانی و این قسم ثانی از مد رابعی مد در اوایل سور مذکوره را مد فواتح سور و مد حروف هجا و مد سکون لازم مظهر مینامند قسم سیم از اقسام مذکوره مد ابدال و مد انقلاب کویند و این در جائی است که حرف مد منقلب از همزه بوده باشد خواه بسبب سکون حرف مدغم بوده باشد یا غیر ان مثل الان که در اصل ءالان بدو همزه بوده همزه اول حرف استفهام است و همزه ثانی جزء کلمه است نظر باجتماع دو همزه همزه ثانی قلب بالف شده پس حرف مد در اینجا الف ما قبل مفتوح منقلب از همزه است و سبب مد سکون لام و این قسم از مد در قران در شش موضع واقع شده دو در سوره انعام اول قوله تعالی ثمانیة ازواج من الضان اثنین و من المعز اثنین قل الذکرین حرم ام الانثیین و قوله تعالی و من الابل اثنین و من البقر اثنین قل الذکرین حرم ام الانثیین اصل ءالذکرین بود اجتماع همزتین موجب شد که همزه ثانی قلب بالف شد اگر چه نظر بطریقه معهوده در همزه ال حذف است لکن در این مقام خصوصیتی هست که مانع از انست بیان این مطلب انست که هر گاه همزه ال حذف شود باید قرائت شود قل الذکرین با همزه استفهام این موهم است که همزه که میباید ساقط شود ثابت شده بل الابدال است که قلب بالف شود تا مشخص شود که همزه موجوده از ادات استفهام است معنی ظاهر ایه شریفه انست که خلق فرموده است خداوند عالم جل جلاله هشت زوج را زوج بر چند معنی اطلاق می شود یکی انست که زوج چیزی را گویند که با او ملاحظه شود چیزی دیگر از جنس او و هر یک را بملاحظه دیگری زوج اطلاق کنند در اینجا ظاهرا همین معنی مراد است باختلاف در ذکوریت و انوثیت بعد از ان بیان هشت زوج را فرموده من الضان اثنین یعنی از گوسفند دو تا یکی نر و دیگری ماده و من المعز اثنین یعنی از بز دو تا یکی نر و دیگری ماده قل الذکرین حرم ام الانثیین این رد بر کفار است یعنی بگو ای رسول من نر این دو صنف را حرام فرموده است خلاق عالم جل جلاله یا ماده این دو را استفهام در این مقام استفهام انکاری است حاصل معنی انکه هیچیک را حرام نفرموده کسیکه مدعی تحریم است کاذب خواهد بود و از اینجا معنی ایه دیگر ظاهر میشود و دو موضع دیگر در سوره یونس که فرموده الان

فاء ملفوظی است و حرف مد در ثانی الف ما قبل مفتوح ملفوظی است که بتوسط تلفظ بصاد ملفوظ است و سبب مد سکون صح

وقد

وقد کنتم به تستعجلون و الان وقد عصیت قبل مراد حصر الان مصدر بهمزه استفهام است در دو موضع مذکور از سوره یونس نه مطلق الان و الا لفظ الان غیر مصدر بهمزه استفهام متکرر است کقوله تعالی قالوا الان جئت بالحق و قوله تعالی فالان باشروهن و قوله تعالی ثبت الان و قوله تعالی الان خفف الله عنکم و قوله تعالی الان حصحص الحق و غیر ذلک موضع پنجم در سوره یونس قال الله تعالی الله اذن ششم در سوره نمل فرموده الله خیر اما یشرکون انچه مذکور شد در اقسام مد همه بود که سبب مد سکون لازم حرف بود و اما سبب مد گاه سکون عارض بوده پس در جائیست که اصل الحرف متحرک بوده باشد لکن سکون عارض شود بجهة وقف بر ان مثل وقف بر اخر کلمه که ما قبل ان حرفی از حروف مد بوده باشد مثل العالمین الرحیم و الدین و نحو اینها و گاه هست این دو قسم مثل مدیکه سبب ان سکون لازم کلمه بوده و مدیکه سبب ان سکون عارض کلمه بوده باشد با هم جمع میشوند در کلمه واحده مثل و لا الضالین در اینجا مد سکون لازم مدغم و مد عارض هر دو جمع شده در مد اول الف ضاد حرف مد است و سکون لام مدغم سبب مد و در ثانی حرف مد یاء ساکن ما قبل مکسور است و سبب مد سکون عارض نون بعد از توضیح اینمراتب میگوییم مدعی انست که ایا رعایت این اقسام مد با سرها لازم است یا نه پس میگوییم اما مد منفصل پس ظاهر اینست که حکم بعدم لزوم رعایت ان در نماز و غیر نماز اشکالی نداشته باشد نظر بانتفای مقتضی لزوم و اما مد متصل پس جماعت از اعاظم متاخرین حکم فرموده اند بلزوم رعایت ان و ببطلان نماز بسبب اخلال بان مثل شیخین سعید بن شهید اول و ثانی بلکه محقق ثانی در تعلیقات خود بر شرایع دعوی نفی خلاف بر ان نموده بنا بر این حکم بجواز اخلال مشکل بلکه ممکن نیست پس رعایت مد متصل لازم خواهد بود و اما مد سکون لازم مدغم پس رعایت ان نیز لازم است نظر بانکه اخلال بان موجب اخلال بتشدید است و سابق بیان شد عدم جواز اخلال بان و اما مد فواتح سور ظاهر اینست که رعایت ان لازم بوده باشد و هم چنین است مد ابدال نظر بانکه اخلال بان موجب اخلال بحرف است لکن قدر لازم همان قدر است که الف منقلب از همزه تلفظ شود علاوه بر این ظاهر اینست که لازم نبوده باشد و اما مد عارض پس حکم بلزوم ان نمیتوان نمود بلکه ظاهر اینست که لازم نبوده باشد مخفی نماند انچه مذکور شد در بیان اخلال بحروف و مد بود و اما اخلال باعراب و حرکات پس میگوییم این بچند قسم متصور میشود اول انست که مخالف قواعد عربیه و مغیر معنی بوده باشد مثل انعمت بضم تاء تشکیکی در بطلان نماز در اینصورت نیست دویم انست که مخالف قواعد عربیه بوده باشد لکن مغیر معنی نبوده باشد مثل الحمد لله بکسر دال و ضم هاء لله در اینصورت نیز حکم ببطلان نماز بی اشکال است سیم انست که موافق قواعد عربیه است لکن مخالف قرائت مشهوره است مثل رب العالمین بنصب یا برفع حکم بعدم جواز اگر چه خالی از اشکال

١٤٨

نیست لکن اجتناب اقرب بسبیل النجاتست مبحث سیم بدانکه سابقاً اشاره شد بانکه قراءة فاتحة الکتاب در نماز
کاهست واجب عینی است و کاهست واجب تخییری پس میگوئیم واجب تخییری در رکعت ثالثه نماز مغرب است
و در رکعتین اخیرتین نماز ظهر و عصر و عشا نماز است نظر بانکه مکلف در اینها مخیر است مابین قراءت سوره حمد
و تسبیحات اربع اشکالی بلکه خلافی در این مقدار نیست خلافی که هست اینست که آیا این تخییر در حق کسی است
که اتیان بقراءة فاتحة الکتاب در رکعتین اولیین نموده باشد و اما هرگاه قراءة حمد را فراموش نموده باشد در این
دو رکعت در اینصورت تخییر در حق او نیست بلکه معین است قراءت حمد چنانچه مرحوم شیخ طوسی در کتاب خلاف
اینقول را اختیار فرموده و نقل شده از شیخ مفید بانکه تخییر ثابت است اگرچه قراءة حمد را در هر یک از رکعتین
اولیین فراموش نموده باشد مشهور مابین فقهاء و مختار در مسئله ثانی است پس تخییر ثابت است مطلقا
اگرچه اخلال بسوره حمد نموده باشد در هر یک از رکعتین اولیین مجملا مکلف در رکعت ثالثه نماز مغرب
و در رکعتین اخیرتین نماز چهار رکعتی مخیر است مابین قراءة حمد و تسبیحات اربع هر یک را که خواهد اتیان
نماید امتثال حاصل است بعد از بیان این مطلب مناسب اینست که تنبیه شود بر چند امر اول اینست که تخییر
در این مقام ثابت است بعنوان اطلاق پس امتثال حاصل می شود بچهار طریق اول باتیان قراءة سوره
مبارکه حمد در هر یک از رکعتین اخیرتین دوم باتیان بتسبیحات کذلک سیم باتیان بقراءة حمد در رکعت
ثالثه و بتسبیحات در رکعت رابعه چهارم عکس این ظاهر اینست که امتثال حاصل می شود بهر یک از صور
اربع که مذکور شد دوم اینست که آیا تخییر در این مقام تخییر مابین متساویین است یا تخییر مابین راجح و مرجوح است
بدانکه اختلاف است در این مقام مابین فقهاء بهشت قول اول اینست که تسبیح افضل است مطلقا دوم
افضلیت قراءة حمد است کذلک سیم افضلیت قراءة حمد است در حق امام و منفرد چهارم افضلیت قراءة
حمد است در حق امام و تسبیحاتست در حق ماموم و مساوات است در حق منفرد پنجم افضلیت قراءة
حمد است در حق امام و افضلیت تسبیحاتست در حق منفرد ششم قول بمساوات و عدم رجحان احدهما
بر دیگری خواه در حق امام بوده باشد یا ماموم یا منفرد هفتم افضلیت قراءة است در حق امام و مساوات است
در حق منفرد هشتم افضلیت قراءتست در حق امام و مساواتست در حق ماموم و منفرد مختار قول
اول است پس تسبیحات افضل است در حق امام و ماموم و منفرد سیم در بیان عدد تسبیحاتست کلمات
فقها قدس الله تعالی ارواحهم بحسب ظاهر در این مختلف است و حاصل اختلاف راجع می شود بشش قول
اول اینست که عدد تسبیحات دوازده است باین نحو سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر سه مرتبه
اتیان باین اذکار اربعه مینماید این قول ظاهر میشود از کلام شیخ در نهایه و اقتصار و از بعضی نسخ فقیه دوم

انست

انست که عدد تسبیحات ده است باین نحو که همین اذکار را سه مرتبه میخوانند لکن تکبیر را در دو مرتبه اول اسقاط
مینماید اینقول مختار شیخ صدوق است در هدایه و شیخ مفید است در مقنعه و سلار بن عبد العزیز است
در مراسم و سید ابن زهره در کتاب غنیه و ابن ادریس در سرائر سیم اینست که عدد تسبیحات نه است باسقاط
تکبیر در هر سه مرتبه و این ظاهر می شود از اکثر نسخ فقیه و حکایت کرده اند اینقول را از حریز بن عبد الله
السجستانی چهارم اینست که عدد تسبیحات سه است سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و اینقول
مرحوم ابی الصلاح است در کافی و اما نسبت قول بتسع را بابی الصلاح چنانچه صادر شده از مرحوم علامه
در مختلف شاید ماخوذ از غیر کافی بوده باشد پنجم قول بجواز اجتزاء بمطلق ذکر است اگرچه الله اکبر فقط
یا الحمد لله یا غیر اینها بوده باشد ششم تعین چهار تسبیح و عدم وجوب زاید بر اینست و این مشهور
مابین اصحاب و مختار مابین اقوالست باین نحو سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر
همین قدر واجبست علاوه بر این واجب نیست بلی افضل و مستحب اینست که اتیان باین سه مرتبه
نماید بقصد اولی واجب و دو مرتبه بعد مستحب بعد از فراغ از یک مرتبه یا سه مرتبه مستحب اینست استغفار
نماید باین نحو که بگوید استغفر الله ربی و اتوب الیه یا بگوید اللهم اغفر لی ذنوبی بلکه ممکن است که بگوئیم
اللهم اغفر لی او لی کنسبت چنانچه وارد اند در مطالع الانوار مبین است چهارم اختلاف کرده اند
فقهاء در تعین اخفات در تسبیحات اربع بدل حمد و جواز جهر در آن ابن ادریس در کتاب سرائر
تصریح فرموده و همچنین شیخ ابو العباس در محرر و موجز و صاحب ذخیره در ذخیره و کفایه و علامه
مجلسی در بحار جماعة علمای مذکوره در کتب مذکوره تصریح فرموده اند بجواز جهر و عدم تعین اخفات
و این ظاهر می شود از مرحوم علامه در کتاب تحریر احوط بلا اظهر در مسئله تعین اخفات و عدم جواز
اجهار است و اینقول محققین از فقهاست و شهید ثانی در شرح ارشاد و شرح الفیه اینقول را
نسبت بمشهور داده است و همچنین شیخ حسین ابن عبد الصمد در شرح الفیه پنجم ظاهر اینست
که تخییر مابین سوره مبارکه حمد و تسبیحات اربع قبل از شروع بیکی از این دو است و اما هرگاه
شروع بیکی از این دو نمود ظاهر آنچه را که شروع نموده در حق او متعین میشود عدول از آن بدیگری
در اینصورت جایز نخواهد بود چنانچه مرحوم شیخ شهید تصریح باین فرموده در کتاب ذکری
نظر بانکه هرگاه عدول نماید از حمد یکه شروع بان نموده بتسبیحات در اینوقت لازم می آید که زیاد
نموده باشد در واجبات نماز عمدا با عدم دلیلی که دلالت نماید بر جواز آن پس میگوئیم این زیادتی
در واجبات نماز عمدا پس مبطل نماز خواهد بود نظر بحدیث صحیحی که روایت شده از کاشف اسرار

بجواز جهر و عدم تعین اخفات و مرحوم علامه در تذکره و نهایة الاحکام اختیار این قول فرموده

ودقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام کرفرموده من زاد فی صلوته فعلیه الاعادة وادله داله بر تخییر مابین
امرین قابل معارضه با این نیست چنانچه وجه ان بر متامل ظاهر است بلی هرگاه مقصود مکلف
قبل از شروع بنماز این بود که تسبیحات اربع را خوانده باشد نه سوره مبارکه حمد را و باین قصد شروع
در نماز نمود لکن در محل تسبیحات غفلة شروع نمود بحمد در اثنای حمد متذکر شد بحقیقة حال در اینوقت
ظاهر اینست که اجتزاء باین حمد که شروع نموده غفلة نتواند نمود نظر باینکه امتثال بماتی به فرع تعلق
نیت است بان مفروض انست نیت این شخص متعلق بتسبیحات بود بنحویکه اگر کسی از او استفسار
مینمود میگفت اتیان بقراءة حمد نخواهم نمود بنا بر این پس اجتزاء بانچه شروع نموده نمیتواند نمود
پس لازم است عدول از ان نماید از این قبیل است جریان عادت بعنوان استمرار بقراءة تسبیحات
نظر باینکه اطراد عادت بمنزله تعلق قصد است بلکه چنین است حال اگرچه متذکر شود بحقیقة
حال بعد از فراغ از سوره مبارکه حمد مادامیکه داخل در رکوع شرعی نشده باشد و همچنین است
حال هرگاه مقصود او این بود که سوره مبارکه حمد را تلاوت نموده باشد و غفلة شروع نمود بتسبیحات
اربع بعد از ان متذکر شد بحقیقت حال در اینصورت نیز ظاهر اینست که اجتزاء بانچه در ان شروع
نموده نتواند نمود بلکه لازم است عدول از ان نموده کلامیکه در این مقام هست اینست که ایا
بعد از عدول عود نماید بهمان منوی یا نه بلکه جایز است بعد از عدول از انچه شروع نموده بود
همان اینت نموده اتیان بان نماید ظاهر اینست که جایز بوده باشد نظر باطلاق ادله تخییر توضیح مقام
مقتضی اینست که گفته شود مسئله متصور بچند قسم می شود اول انست که مکلف در حین نیت نماز ی
این بود که در رکعتین اخیرتین نماز چهار رکعتی مثلا اتیان بتسبیحات نموده باشد و بهمین نیت
شروع در نماز نمود و بعد از بلوغ بر رکعتین اخیرتین بمقتضای نیت خود اتیان بتسبیحات نمود این احسن
اقسام و اسلم انها است دویم انست که مکلف در حین نیت مطلقا متعرض تعیین هیچیک از سوره مبارکه
حمد و تسبیحات نشد تا انکه ایستاد در رکعة ثالثه انوقت تعیین نمود سوره مبارکه حمد را یا
تسبیحات را و شروع در ان نمود این قسم اگرچه در ان اشکال میتوان نمود نظر باینکه عمل حین نیت باید
متعین بوده باشد و لازم این فرض انست که منوی متعین نبوده باشد نظر باینکه تعیین عمل ذی
اجزاء مختلفه بتعیین اجزای ان می شود و مفروض در این قسم انست که تعیین این جزء نشده است
لکن جواب این انست که قدر لازم تعیین نماز ظهر یا عصر یا عشاء است و این محقق است و اما تعیین احد جزئین فلکه
دلیل شرعی دلالت کرده بر اینکه هریک را که خواهد اتیان میتواند نمود نظر باطلاق دلیل تخییر در حین

نیت

نیت لازم نیست بلکه تعیین ان در حین اتیان بان میباید بشود نظیر اینکلام است در تعیین قصر یا اتمام در اماکن
اربعه مشرفه چنانچه تحقیق ان در مباحث نیت مذکور شد بلکه امر در ان اسهل است نسبت بمحل کلام سیم
انست که در حین نیت تعیین نمود احد امرین را که در ان تخییر ثابت بود مثلا اینکه در حین نیت نماز قصد او
این بود که در رکعت ثالثه مثلا اتیان بتسبیحات نماید لکن بعد رای او منحرف شد خواه قبل از بلوغ
برکعت ثالثه بوده باشد یا بعد از ان لکن قبل از شروع بتسبیحات میخواهد سوره مبارکه حمد را تلاوة
نماید پس میگوئیم مبنی مسئله دو چیز است اول انست که نیت متعلقه باحد امور تخییریه ایا معین ان
می شود اگرچه قبل از شروع بان بوده باشد یا نه ظاهر اینست که موجب تعیین نشود نظر باطلاق
دلیل تخییر دویم انست که عمل ذی اجزای متعدده هرگاه در حین شروع بان بعضی از اجزای ان منوی
نشود لکن در حین بلوغ بمحل ان جزء منوی بشود بعد از ان شروع بان نماید ایا این قدر کفایه
میکند در صحت عمل ظاهر اینست که کفایت کند چنانچه در قسم ثانی اشاره بان شد بنا بر این پس
این قسم صحیح خواهد بود نظیر این مسئله بلکه اصعب از ان اینست کسی در اماکن تخییر که مخیر است
در ان مابین قصر و اتمام در حین نیت هرگاه عازم این شد که قصر یا تمام نماید و باین نیت شروع
در نماز نمود ظاهر اینست که عدول از قصر باتمام در اول و از اتمام بقصر در ثانی جایز بوده باشد
قال العلامة فی نهایة الاحکام لو نوی الاتمام فی المواطن الاربعة التی یستحب فیها الاتمام
لم یجب وکذا لو نوی القصر بل یبقی علی التخییر عملا بالاستصحاب و همچنین نظیر اینست از راهی
مسافریکه قصد اقامه نمود بنیت اقامه شروع در نماز ظهر مثلا نمود بنیت اتمام در رکعت اولی یا رکعة
ثانیه رای او منحرف شد از اقامه در اینصورت عدول از اتمام بقصر در حق او متعین است و همچنین
هرگاه بنیت قصر شروع در نماز نمود در رکعت اولی یا رکعة ثانیه جازم شد باینکه ده روز قضا عدا
در ان جا خواهد ماند در اینصورت لازم است که عدول از قصر باتمام نماید نماز او در هر دو صورت صحیح است
با انکه در اول منوی او نماز تمام بود نه قصر و در ثانی منوی او نماز قصر بود نه تمام نیت اتمام در اثنای
نماز شده بعد از نیت اقامه عشره ایام در اثنای نماز مبحث چهادم در بیان جزئیت بسم الله الرحمن الرحیم
بدانکه خلافی مابین علمای شیعه نیست در اینکه بسم الله الرحمن الرحیم جزء سوره فاتحة الکتاب است بلکه
اینکه از ایات انست و خلاف مابین علمای عامه است اگرچه اکثر علمای عامه موافقت کرده اند با علمای
شیعه در این باب لکن حکایت کرده اند از جماعتی از فقهاء حنفیه که قایل شده اند باینکه بسم الله الرحمن
الرحیم جزء از هیچ سوره از سور قرانیه نیست مگر سوره نمل فی قوله تعالی انه من سلیمان وانه بسم الله

الرحمن الرحیم در اینجا بعضی ایه از ان سوره است بخلاف بسم الله در اوایل سور که جزء هیچ سوره نمیباشد و این
طایفه اختلاف کرده اند بعضی میکویند ایه ایست از قران نازل شده بجهة فصل مابین السور لکن
جزء هیچ سوره نیست و بعضی ترجیح کرده کفته اند نازل نشده است مکر جزء سوره نمل در مواضع دیکر
کاتب و تالی اتیان نموده بجهة تیمن و تبرک تشکیکی در بطلان این اقوال نیست و اخبار حق از طرق
علما مستفیض است بر اینکه فاتحة الکتاب هفت ایه است اول از هفت ایه بسم الله الرحمن الرحیم است
و کل معترف بر این هستند که فاتحة الکتاب هفت ایه است کسانیکه بسم الله الرحمن الرحیم را ایه
میدانند بقیه سوره را تا اخر شش ایه میدانند و کسانیکه منکر این میباشند میکویند ایه ششم
صراط الذین انعمت علیهم و هفتم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین است بجملا شبهه نیست که
بسم الله الرحمن الرحیم جزء از سوره فاتحة الکتاب بلکه جزء جمیع سور قرانیه میباشد مکر سوره برائه
و خلافی در میان علماء شیعه نیست مکر اینکه نقل شده از ابن الجنید که ایشان اکرچه قایل شده اند
بجزئیت در فاتحة الکتاب لکن منکر ان شده نسبت بسایر سور قرانیه و این نیز قطعی
البطلان است بلی کلامیکه در این مقام هست اینست که چونکه سوره والضحی و الم نشرح یکسوره است
و هم چنین سوره فیل و لایلاف ایا بسمله که جزء این دو سوره هست یکی است یا متعدد است
یکی در اول و دیکری در وسط مثل سوره النمل ظاهر اول است و اعاده بسمله در اول الم نشرح با انکه
جزء سوره والضحی است و هم چنین اعاده ان در لایلاف با انکه جزء سوره فیل است ظاهر اینست
که وجه ان این بوده باشد که چونکه الم نشرح را منفصل کرده اند از والضحی مثل سایر سور رسم کردن
اسم ان و هم چنین رسم عدد ایات انرا بجهة متابعت عامه که هر یک را سوره مستقل میدانند
باین سبب اعاده بسمله نموده اند و عادت در مصاحف باین طور مطرد شده پس اعتمادی باین اعادهٔ
بسمله در این دو مقام نیست مثل رسم اسم الم نشرح و عدد ایات ان و هم چنین رسم اسم قریش در لایلاف
قریش و عدد ایات ان توضیح مطلب مقتضی اینست که کفته شود ما که ملاحظه سور قرانیه میکنیم
در مصاحف معظم تفاوتی در سوره و سوره بعد از ان نیست مابین الم نشرح و لایلاف از حیثیت
ثبت اسم این دو سوره و ثبت عدد ایات انها و مابین سایر سور قرانیه در این باب اصلا و این
مقتضی اینست که باید هر یک از این دو سوره مستقل بوده باشد مثل سایر سور قرانیه چنانچه مذهب عامه
بر اینست و لهذا انرا از جمله ایات هیچ سوره محسوب نداشته اند و باین کیفیت مصاحف نزد علمای
شیعه نیز متداول شده و لکن چونکه اجماعات مستفیضه در کلمات علمای ما یافت شده که والضحی

ولهذا بسمله را در جمیع سور سوای برائه ثبت نموده اند با انکه جزء سوره نمیدانند صح

والم

والم نشرح سوره واحده است و هم چنین فیل و لایلاف پس میفهمیم که این اثبات در مصاحف بطریق
عامه است پس اتفاقی و اعتمادی باین اثبات نیست پس فی الحقیقه سوره والضحی عبارت از این
است بسم الله الرحمن الرحیم والضحی واللیل اذا سجی ما ودعک ربک و ما قلی و للاخرة خیر لک
من الاولی و لسوف یعطیک ربک فترضی الم یجدک یتیما فاوی و وجدک ضالا فهدی
و وجدک عائلا فاغنی فاما الیتیم فلا تقهر و اما السائل فلا تنهر و اما بنعمة ربک فحدث
الم نشرح لک صدرک و وضعنا عنک وزرک الی اخره و هکذا الحال فی الفیل و لایلاف بنابر این
بسمله که جزء این دو سوره است همان بسمله متصل بوالضحی و الم تر کیف فعل ربک باصحاب الفیل است
بنابراین پس هرکاه کسی در نماز فریضه قراءة این دو سوره نماید اعاده بسمله در اثنا ضرور نیست
بلکه مشکل است مبحث پنجم در وجوب تعلم فاتحة الکتاب است بدانکه هرکاه کسی هیچ جزو از
فاتحة الکتاب را بوجوب نداند بلا تشکیک واجب است بر او تعلم ان با تمکن از ان و این تعلم کاهست
واجب عینی فوریست بنا بر این اثم خواهد بود و این در صورتیست که در انوقت متمکن از تعلم هست
و بنا بر علم او است بعدم تمکن از ان بلکه عالم به تمکن از ان نیست و کاهست واجب واجب تخییری است
مثل کسی که متمکن است از اتیان بنماز بجماعت در وقت معینی چنانچه متمکن است از تعلم در این حالة
ممکن است بکوییم که تعلم فاتحة الکتاب در اینوقت در حق این شخص فورا مطلوب نبوده باشد لکن
در صورتیکه قاطع بوده باشد بتمکن از ان فیما بعد بلی اشکالیکه در این مقام میتوان نمود اینست که
علم بتمکن از اتیان نماز در جماعت بسیار مشکل است نظر بقیام احتمالات متکثره از جمله احتمال الاداء
امریکه مفسد نماز بوده باشد در اثنای نماز در حق امام حادث شود مثل بطرو حدث در اثنای نماز
یا امام شروع بنماز نماید باعتقاد طهارت در اثنای نماز فساد اعتقاد او بر خود امام ظاهر شود یا موتی
در حق او اتفاق افتد یا در اثنای نماز مطلع شود بر فسق امام یا از بعضی از این امور که مبطل نماز است
در حق خود ماموم طاری شود در اثنای نماز بجملا چونکه تکلیف بنماز در حق او ثابت است علم بتمکن از درک
نماز در جماعت با این احتمالات متکثره مشکل است بنا بر این پس مفری از مطلوبیت تعلم فورا نخواهد
بود لکن ممکن است که کفته شود که کاهست در صورت اختیار بسیار از حال امام علم عادی حاصل میشود
بانتفای امور مذکوره بنا بر این مخیر خواهد بود در ان حین مابین تعلم فاتحه و اتیان بنماز بجماعت و منشاء
اینست که در این مقام تنبیه شود بر چند امر اول اینست که ایا لازم است که قرائت میبایستی از حفظ بوده باشد
یا نه بلکه مخیر است مابین قرائت از حفظ و قرائت از روی مکتوب تشکیکی در جواز قرائت از مکتوب

درصورت عدم تمکن از حفظ نمیباشد مثل ضیق وقت واما درصورت تمکن از حفظ آیا میتواند ترک آن
نموده قرائت از مکتوب نماید این محل خلاف مابین فقهاست مختار جواز است اگرچه احتیاط اجتناب است
دوم است که هرگاه وقت مضیق بوده باشد بنوعیکه هرگاه مشغول بتعلم شود متمکن از درک نماز در وقت
نخواهد شد ظاهر اینست که اشتغال بتعلم در اینوقت در حق او جایز نبوده باشد بلکه لازم است اتیان
بنماز نماید بهر نحو که مقدور او بوده باشد لکن در این مقام تفصیلی است که تنبیه بر آن مناسب بحث بیان
آن اینست که این شخص یا مستجمع شرایط تکلیف در سعه وقت یا متمکن از تعلم بود ومع ذلک اخلال بآن
نمود تا ضیق وقت یا متمکن نبود در صورت اولی ممکن است که گفته شود نماز مطلوب در اینوقت در حق
چنین شخص نماز با فاتحة الکتاب است با اخلال بآن آثم است و باتیان نماز با عدم فاتحه امتثال در حق او نیست
و عدم تمکن از تعلم با ثبوت تکلیف باتیان نماز با قرائت در وقت منافی در حق چنین شخص نیست نظر
باینکه الامتناع بالاختیار لاینافی الاختیار و در صورت ثانیه خالی از این نیست این شخص یا بعضی از فاتحه
معلوم او هست یا نه و علی التقدیرین یا چیزی از قرآن غیر از فاتحه معلوم او هست یا نه در صورت اخیره
یا عالم بادعیه و اذکار هست یا نه پس مسئله منقسم بچند قسم می شود اول است که بعضی از فاتحه معلوم
او هست و هم چنین بعض از قرآن غیر از فاتحه نیز معلوم او هست در اینصورت ظاهر اینست که اکتفا بهمان مقدار
معلوم از فاتحه میتوان نمود و انضمام قرآن غیر از فاتحه بمقدار معلوم از فاتحه بلکه معادل فاتحه شود ظاهر
اینست که لازم نبوده باشد و هم چنین تکرار مقدار معلوم از فاتحه بمقدار فاتحه نیز لازم نیست دوم است
که هیچ چیز از فاتحه معلوم او نیست لکن مقداری از قرآن غیر فاتحه معلوم او هست خواه مقدار معلوم معادل
فاتحه باشد یا نه در اینصورت ظاهر اینست که عدول از قرآن نتواند نمود بلکه لازم است تلاوت قدری
از قرآن نماید و احتیاط مقتضی اینست که با امکان اقتصار باقل از مقدار فاتحة الکتاب ننماید و اقوی
است که با امکان عدد حروف و آیات را رعایت نماید اگرچه آیات مختلف بوده باشد با آیات فاتحه در حروف
چه تحصیل نمودن شش آیه در قرآن که معادل با کلمات و حروف شش آیه فاتحه بوده باشد بسیار مشکل است
و تعلم فاتحه چندین مقابل اسهل از آنست سیم است که عالم بقرآن مطلقا نبوده باشد لکن عالم بذکر
بوده باشد در اینصورت اگرچه اجتزاء بمطلق ذکر جایز است و رعایت مقدار فاتحه واجب نیست لکن
احتیاط در اتیان بتکبیر و تهلیل و تسبیح است بمقدار فاتحه چهارم است که عالم بذکر هم نبوده باشد
انصاف اینست این فرض نظر بمنتهای بُعد که دارد محتاج بتکلم نیست چه مکلفی که عالم باصول دین
و ارکان و اجزای نماز بوده باشد و عالم بذکر نبوده باشد بی معنی است اقل اعلام بکلمه توحید و تکبیرة

الاحرام

الاحرام که اعظم اذکار است هست مبحث ششم در بیان کیفیت قراءت اخرس یعنی گنگ است بدانکه
جمیع اجزای قولیه نماز مثل تکبیرة الاحرام و قراءة و ذکر رکوع و سجود و تشهد و تسلیم در حق کسیکه
متمکن از قرائت اینها بوده باشد ظاهر است و اما در حق کسیکه متمکن نیست مثل اخرس پس واجب در حق
او اینست که زبان را حرکت داده باشد و چونکه حرکت لسان بجهة اغراض بسیاری میشود لامحاله مخصص
در این مقام ضرور است که معین این بوده باشد که این حرکت زبان بجهة تکبیرة الاحرام یا بجهة قرائت است
و هکذا و آن مخصص در این مقام اینست که در حین حرکت لسان اعتقاد نماید بقلب خود که این حرکت
بجهة تکبیرة الاحرام یا بجهة قرائت یا بجهة غیر اینهاست و اما اشاره بانگشت که منصوص در حدیث
هست یا اشاره است بهمین مطلب که عقد قلب بوده باشد باینکه این حرکت زبان بجهة قراءة
است مثلا یا محمول بر ظاهر است باین معنی که اخرس اشاره بانگشت نماید و چونکه اشاره از عاقل
مستدعی وجود مشار الیه است ممکن است مشار الیه در این مقام این بوده باشد یعنی چیزیکه صحیح اللسان
در اینوقت تلاوة مینماید یعنی اخرس در حین قرائت زبان خود را حرکت میدهد و اشاره بد
بانگشت مینماید که این حرکت زبان قائم مقام چیزیست که صحیح اللسان در اینوقت تلاوة مینماید
ظاهر اینست که همان عقد قلب کفایت کند حاجت باشاره بانگشت نبوده باشد مبحث هفتم
در بیان لزوم قرائت سوره است با حمد بدانکه معتبر در صلوات مندوبه همان قرائت حمد است و
انضمام سوره با حمد لازم نیست اگرچه در حالت اختیار باشد مگر بعضی صلوات موظفه که بکیفیت
مخصوصه موظف شده مثل نماز جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله و نماز جناب حضرت امیر المؤمنین
و نماز جناب سیدة النساء علیهم السلام و امثال اینها متحتم است امتثال بصلوات موظفه موقوف باتیان
آنها است بهمان نحو موظف و با علم ان امتثال باوامر متوجهه بآنها حاصل نمیشود کلام فی نفسه
است که صلوات مندوبه از آنحیثیت که صلوات مندوبه است قراءة سوره در آنها معتبر نیست بلی معتبر
در کمال است نه در صحت آن بخلاف صلوات مفروضه که بنابر مشهور مختار و مشهور در حال اختیار و سعه
چنانچه لازم است قراءة فاتحة الکتاب در آن واجب است قراءة سوره بعد از آن پس میگوئیم لازم است
در هر رکعت از نماز دو رکعتی مثل نماز صبح و نماز ظهر و عصر و عشای سفری و هم چنین در هر رکعت از رکعتین
اولیین نماز سه رکعتی و چهار رکعتی بعد از فراغ از قرائت سوره مبارکه حمد یکسوره از سور قرآنیه از قراریکه
مذکور خواهد شد تلاوت نماید و اخلال بآن جایز نیست مگر در چند صورت اول مریض که قرائت سوره
در حق او واجب نیست پس جایز است در حق مریض در صلوات مفروضه اقتصار بقراءة حمد تنها نماید

اگرچه مشقتی که مناط در سقوط تکلیف است در قرائت سوره در حق او متحقق نبوده باشد دویم
مستعجل این بر دو قسم است اول آنست که وصف استعجال بعد از دخول در نماز عارض شده مثل
اینکه ایستاده بنماز بعد از دخول در صلوة متذکر شد که با مؤمنی وعده کرده بوده است بجهة انجام مهمی نزد او رفتن غفلة
در همان وقت شروع در نماز نمود میداند شخص موعود له منتظر است یا آنکه شروع در نماز نمود شخصی عزیزی حاضر شد
مطلب مهمی باو دارد در کمال استعجال و نحو اینها در چنین صورت ترک قراءة سوره و اقتصار بحمد تنها در حق
او مجوز است دویم آنست که وصف استعجال قبل از شروع در نماز حاصل بوده باشد و این بر دو قسم می شود اول
آنست هرگاه ترک نماز در این وقت نماید بجهة اشتغال بانجاح الحاجات تشویش فوات صلوات در وقت دارد
دویم آنست که چنین نبوده باشد ظاهر اینست حکم که عبارت از اقتصار بحمد و ترک سوره بوده باشد در هر دو
صورت ثابت بوده باشد خصوصا در صورت اول و ظاهر اینست این حکم من باب الرخصة است باین معنی
که ترک قرائت سوره در حق مریض و در صورت استعجال بنحو یکه مذکور شد جایز بوده باشد نه اینکه ترک در حق او
متعین بوده باشد که قرائت سوره نسبت باو جایز نبوده باشد بلکه قرائت سوره نیز جایز خواهد بود بلکه
دور نیست نسبت ببعض عبارات احتمالا کسی ادعا نماید که قرائت سوره اقرب باحتیاط بوده باشد مگر در صورت
تعسر یکه مناط در سقوط تکلیف است سیم در ضیق وقت است باین معنی که وقت وسعت قراءة حمد و سوره
هر دو را ندارد در اینصورت اقتصار بحمد فقط و ترک سوره جایز است اینقدر اگرچه فی الجمله مسلم است
لکن اجمالی دارد مطلب بنحویکه باید مشخص نیست توضیح حال مقتضی اینست که گفته شود این مطلب یا در حق کسی است
که مستجمع شرایط تکلیف نبود مگر در آخر وقت مستجمع شرایط تکلیف شد و درک نمود از آخر وقت مقدار
که کفایت قرائت حمد و سوره هر دو نمیکند در اینصورت اقتصار بحمد و ترک سوره جایز است یا اعم است از مستجمع
شرایط تکلیف و غیره پس در این مقام چند احتمال است اول آنست آنکس مستجمع شرایط تکلیف نبود مگر در آخر وقت
بعد از استجماع شرایط تکلیف از وقت درک نمود مگر مقدار یکه کفایت یکرکعت با فاتحه بدون سوره مینماید
لامحاله در اینصورت هست اینست که آیا این مقدار کفایت میکند در حکم بثبوت تکلیف بنماز در حق چنین
شخص یا نه ظاهر اینست که کفایت کند پس لازم است اتیان بیکرکعت نماید با اقتصار در آن بحمد و ترک سوره جایز
بلکه متعین است دویم مثل اولست مگر اینکه وقت باقی وسعت چهار رکعت یا هشت رکعت بدون سوره را دارد
آیا در چنین صورت جایز است اقتصار بحمد تنها نماید تا کل نماز را در وقت نموده باشد یا خیر بلکه لازم است اتیان
بسوره نماید نظر بعموم من ادرک رکعة فی الوقت فقد ادرک الصلوة اگرچه مفروض اینست که این شخص متمکن از درک
یکرکعت با حمد و سوره هست پس لازم است اتیان بان نماید عملا بمقتضی عموم المشابهة لکن ممکن است گفته شود

نظر

نظر بعموم و اطلاق اجماعات منقوله که در ضیق وقت اقتصار بحمد جایز است ممکن است که گفته شود که در محل الکلام نیز
اقتصار بحمد مجوز بوده باشد سیم آنست در اول وقت مستجمع شرایط تکلیف بود لکن نظر باتکال بر سعه وقت
تاخیر نمود یا غفلة تاخیر اتفاق افتاد و وقتی ملتفت شد ظاهر شد که وقت وسعت قرائت حمد و سوره هر دو را ندارد
دور نیست حکم در این قسم مثل دو قسم مذکور بوده باشد اگر باقی از وقت کفایت یکرکعت بدون سوره نماید اتیان بنماز
با اقتصار بحمد جایز بل متعین لکن در رکعت اولی و اما در رکعت ثانیه پس اقتصار بحمد جایز نیست بلکه قرائت سوره
بعد از فاتحه لازم است و اگر وقت باقی کفایت چهار رکعت بدون سوره نماید در اینوقت ظاهر اینست اقتصار بحمد
و ترک سوره در هر دو رکعت جایز بوده باشد چهارم آنست که متعمدا تاخیر در نماز نمود تا بحد مذکور در اینصورت ظاهر
اینست که در این تاخیر اثم و اقتصار بحمد و ترک سوره در حق او جایز نبوده باشد در هیچیک از رکعتین بلکه
نماز او در چنین صورت قضاء است و تدارک آن با حمد و سوره در رکعتین بعلاوه توبه لازم است چهارم
خائف است و اندراج این تحت مستعجل ظاهر است و حکم آن مفصلا بیان شد پس حاجت ببیان دیگر نیست مجملا
در غیر صور مذکوره تلاوت سوره بعد از فراغ از قرائت فاتحة الکتاب لازم است در هر رکعت از صلوات
ثنائیه و در دو رکعت اول از نماز سه رکعتی و چهار رکعتی و اینقول مشهور ما بین فقهاست و بعضی
از قدماء فقها و جماعتی از متاخرین قایل شده اند باستحباب آن و اینقول ضعیف است بحث هشتم در بیان
عدم جواز قراءة بعض سور قرآنیه است در نماز بدانکه جایز نیست قرائت نمودن سوره طویله که وقت بسبب
قرائت آن فوت شود و این مختلف می شود باختلاف طول سوره و قصر آن و باختلاف سعه وقت و خلاف آن
گاه است جایز است قرائت سوره در وقتیکه شروع در نماز نموده باشد در اول وقت و قراءة آنجا جایز نیست
در صورتیکه شروع در نماز نموده باشد در آخر وقت مجملا جایز نیست اختیار نمودن سوره که وقت بسبب قرائت
آن فوت شود و همچنین جایز نیست قراءة سوره عزایم یعنی سورهائی که مشتمل بر آیه است که بجهة تلاوة آن سجده
بر قاری واجب می شود و آن چهار سوره است اول الم تنزیل و تعبیر جماعتی از قدما مثل شیخ صدوق و سید مرتضی
و ابن ادریس بسجده لقمن شاید از بابت تسمیه شیء باسم مجاور بوده باشد دویم سوره فصلت سیم سوره
و النجم چهارم سوره علق است بدانکه مهم در این مقام تنبیه بر چند امر است اول آنست که منع از قرائت
سوره عزایم مختص بفرایض است خواه فرایض یومیه بوده باشد یا غیر یومیه مثل نماز کسوف و خسوف
و غیر اینها پس منع در صلوات مندوبه ثابت نیست و اینقول یعنی عدم جواز قرائت سور عزایم در نمازهای
واجبه مشهور و معروف مابین فقهاء است و دعوی اجماع بر این مستفیض است و مخالف در مسئله
از قدمای اصحاب ابن جنید است و شبهه در ضعف اینقول نیست اگرچه جماعتی از متاخرین

میل بانیقول نموده اند دویم انست که چنانچه حرام است قرائت این سوره در صلوات مفروضه موجب بطلان
نماز نیز میشود و فرقی در این باب ما بین جاهل و عالم نمیباشد در هر دو صورت قاری اثم و نماز باطلاست
مگر در مقام تقیه که در انوقت قرائت این سوره جایز و نماز صحیح است سیم انست که چنانچه قرائت کل سوره
عزیمه در نماز جایز نیست هم چنین است قراءه بعض این سوره که خود ایه سجده بوده باشد پس قرائت نفس ایه
نیز موجب بطلان نماز است اما قرائت بعضی از این سوره که غیر ایه سجده بوده باشد پس این متصور بچند صورت
میشود اول انست که منوی مکلف قرائت کل سوره سجده بوده باشد بقصد سوره واجبه در نماز بعد از قرائت
بعضی از ان که غیر ایه سجده باشد نادم شد عدول بسوره دیگر نمود دویم مثل همین است مگر در قصد سوره واجبه
در نماز یعنی بنیت قراءه کل سوره شروع در قرائت سوره نمود لکن نه بقصد قرائت سوره واجبه در نماز
ظاهر اینست که هیچیک از این دو صورت جایز نبوده باشد لکن صورت اولی بعلاوه حرمت موجب بطلان
نماز میشود و در ثانی حکم ببطلان مشکل است احتیاط مقتضی اعاده نماز است بعد از اتمام سیم انست که مقروّ
بعض سوره غیر ایه سجده بوده باشد چنانچه منوی نیز همان بعض بوده باشد نه بقصد قرائت ثابته
در نماز ظاهر اینست که حرجی در این قسم نبوده باشد در هر موضعی از مواضع نماز که بوده باشد اگرچه در محل
قرائت سوره بوده باشد چهارم مثل سیم است مگر اینکه قرائت بعض ایه از سوره سجده غیر ایه سجده بوده باشد بقصد قرائت در نماز
این قسم جایز نیست بلکه موجب بطلانست چنانچه در مسئله قران مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی مخفی نماند
انچه مذکور شد در صورتی بود که قرائت سوره عزیمه کلا او بعضا عامدا او جاهلا بوده باشد واما هرگاه
سهوا بوده باشد این منقسم بچند قسم میشود نظر باینکه تذکر بحقیقت حال یا بعد از دخول در رکوع است
یا قبل از دخول در رکوع و در صورت اخیره یا بعد از فراغ از سوره است یا قبل از فراغ از ان و در صورت تذکر
قبل از فراغ از سوره باشد یا بعد از فراغ از ایه سجده است یا در اثنای ایه سجده یا قبل از شروع بایه سجده و در صورت تذکر
قبل از شروع بایه سجده بوده باشد یا بعد از تجاوز از نصف سوره است یا قبل از ان پس مسئله منقسم میشود
باین اقسام مذکوره اول انست که متذکر بقرائت سوره عزیمه بعد از دخول در رکوع شد تشکیکی در صحت نماز
در این صورت نیست کلامیکه در این مقام هست اینست که سجده بر این شخص واجب هست یا نه بیان خواهد شد
انشاء الله تعالی دویم انست که متذکر بحقیقت حال شد بعد از فراغ از سوره لکن قبل از دخول در رکوع کلامیکه
در این مقام هست اینست که ایا اجتزاء باین سوره مقروه در حق این شخص جایز هست یا نه بلکه لازم است
قرائت سوره دیگر نماید ظاهر اینست که اکتفا بسوره مقروه عزیمه نتواند نمود بلکه لازم است عود نموده قرائت
سوره دیگر نماید نماز او در اینصورت صحیح خواهد بود حکم سجده مذکور خواهد شد سیم انست که متذکر بحقیقت

حال

حال شد بعد از فراغ از ایه سجده قبل از اتمام سوره و این در صورتی میشود که سوره مقروه الم تنزیل یا حم فصلت
بوده باشد حکم بعدم جواز اجتزاء در صورت ثانیه مستلزم حکم بعدم جواز اجتزاء در این قسم است بطریق
اولی پس لازم است عدول از ان سوره نموده قراءه سوره دیگر نموده نماز را اتمام نماید کلامیکه در این مقام
هست حکم سجده است در این اقسام ثلثه مذکوره پس میگوئیم ناسی در این مقام یا ناسی حکم است یعنی میدانست
که این چهار سوره مشتمل بر ایه ایست که قراءه ان موجب سجده است لکن فراموش نموده و فرض میکنیم نسیان
مستند بتقصیر او نبوده باشد نظر باینکه ناسی مقصر حکم عامد است و نماز او باطل خواهد بود یا انکه
مراد از ناسی انست که غفلة و ذهولا شروع نمود بقراءه این سوره خواه ناسی حکم بمعنی که مذکور شد بوده باشد
یا نه ظاهر اینست که در هر یک از اقسام ثلثه که بوده باشد سجده بر او واجب بوده باشد لکن بعد از فراغ از
نماز واما هرگاه ناسی بحکم نبوده باشد یعنی میدانست که قرائت سوره عزائم در نماز جایز نیست و اینمعنی را
فراموش نمود و قرائت نمود بعد از فراغ از ایه سجده سجده را بعمل اورد بعد از ان متذکر شد خواه بعد از دخول
در رکوع بوده باشد یا قبل از دخول در رکوع ظاهر اینست که نماز او باطل باشد استیناف نماز لازم بوده
باشد اگرچه اثم در حق او نمیباشد واما هرگاه قبل از اتیان بسجود متذکر شود ظاهر اینست که نماز صحیح بوده باشد
لکن اتیان بسجده بعد از فراغ از نماز نماید و لازم است عدول از ان سوره بسوره غیر عزیمه نموده نماز را
تمام نماید و در جمیع این صور احتیاط اعاده نماز است بعد از اتمام چهارم انست که متذکر شد بحقیقت حال
در قرائت سوره لکن قبل از بلوغ بنصف سوره بلکه قبل از تجاوز از نصف در اینصورت بی اشکال
عدول از ان سوره بسوره دیگر لازم است و تشکیکی در صحت نماز نیست پنجم انست که متذکر بحقیقت حال
شد بعد از تجاوز از نصف قبل از شروع بقرائت ایه سجده ششم انستکه متذکر شد در اثنای قرائت ایه سجده
لکن قبل از فراغ از ایه در این دو صورت نیز ظاهر اینست که عدول از ان سوره بسوره دیگر لازم و نماز بعد از
عدول صحیح و سجده در صورت اخیره لازم نبوده باشد اگرچه بعد از فراغ از نماز باشد امر چهارم از امور مذکوره
انست که چنانچه قراءه ایه سجده در نماز واجبی جایز نیست هم چنین استماع یعنی گوش دادن ایه سجده
نیز در نماز واجبی جایز نیست بلکه موجب بطلان نماز است لکن مصرح به در کلمات جماعتی از فقهاء
لزوم ایماء است بجهة سجود در اثنای نماز و لزوم سجود است بعد از فراغ از نماز بنا بر این احتیاط مقتضی
اینست که اتمام نماز بهمین نحو نموده بعد از اتیان بسجود نماز را اعاده نماید واما سماع ایه سجده یعنی شنیدن
بی اختیار پس باکی در ان نیست پنجم انست که عدم جواز قراءه سوره سجده یا ایه سجده چنانچه اشاره شد مختص
بصلوات مفروضه است پس قرائت کل سوره سجده یا نفس ایه سجده در صلوات مندوبه جایز است ولکن با خیر

سجده تا فراغ از نماز نافله جایز نیست بلکه لازم است بعد از فراغ از آیه سجده اتیان بسجود نماید مثل خارج نماز
بعد از اتیان بسجده اتمام نافله نماید بلی هرگاه آیه سجده در اواسط سوره بوده باشد مثل الم تنزیل و حم
فصلت بعد از قیام از سجود اکتفا باتمام همان سوره نماید واما هرگاه آیه سجده در آخر سوره بوده باشد
مثل النجم والعلق در اینصورت مستحب اینست که بعد از قیام اعاده قراءة حمد نموده بعد از فراغ از آن
داخل در رکوع شود ومعلوم است لزوم سجده در اثنای نافله در صورتیست که تلاوة آیه سجده نماید واما
هرگاه کل سوره سجده را تلاوة نماید مگر آیه سجده را در اینوقت مطلقا حرجی بر او نیست اگرچه در حین شروع
بسوره عازم تلاوة کل سوره بوده باشد مخفی نماند که چنانچه واجبست سجده در حق قاری آیه سجده در نماز
نافله همچنین واجبست سجود در حق مستمع در اثنای نماز نافله واما نسبت بسامع اگرچه واجب نیست لکن
رعایت نمودنش اقرب باحتیاط است **مبحث نهم** در بیان عدم جواز تلفظ بلفظ آمین است در احوال نماز
بدانکه مشهور ومعروف مابین علمای شیعه حرمت گفتن آمین است بعد از فراغ از سوره مبارکه حمد وقول
ابن الجنید بکراهت آن شاذ وضعیف است پس قول بحرمت متعین است بلکه چنانچه حرام است موجب بطلان
نماز نیز هست وظاهر اینست که حرمت آن اختصاص ندارد ببعد از فراغ از سوره حمد بلکه حرمت آن ثابت است در
جمیع احوال نماز کلامیکه در این مقام هست اینست که آیا این حکم مختص بصلوات مفروضه است یا در صلوات
مندوبه نیز ثابت است ظاهر ثانی است مجملا تلفظ باین لفظ در مطلق نمازها جایز نیست خواه بعد از فراغ از حمد
بوده باشد یا در حالت دیگر در جمیع احوال مگر در حال قنوت خواه قنوت در نماز واجبی بوده باشد یا در نماز سنتی
ظاهر اینست در قنوت در جمیع نماز جایز بوده باشد وجمله از قنوتات مرویه از ائمه طاهرین علیهم السلام مشتمل
است بر آن چنانچه مفصلا در مطالع الانوار مبین است پس منع از گفتن این لفظ در حال قنوت ثابت نیست
لکن نظر بتصریح جماعت از علما بحرمت حتی در حال قنوت احتیاطا اجتنابست **مبحث دهم** در عدم جواز
قران میان دو سوره است در نماز واجبی بدانکه قران در اینمقام عبارتست از جمع نمودن میان دو سوره یا یک سوره
وبعض سوره دیگر بعد از فراغ از سوره مبارکه حمد بقصد اینکه از قراءة مطلوبه در نماز است خلاف است
مابین فقها در جواز وعدم جواز آن ظاهر اینست که جایز نبوده باشد بلکه موجب بطلان نماز میشود بنابراین
هرگاه کسی شروع بسوره نمود بعد از حمد در اثنای قراءة متحقق شد یک کلمه از آن سوره فراموش شده در اینصورت
هرگاه در اثنای نماز چاره نتواند نمود که کلمه منسیه را تلاوة نماید لازم است عدول بسوره دیگر نماید این قران
منهی عنه نخواهد بود وهمچنین شروع بسوره نمود غفلة یعنی قبل از آنکه تعیین آن سوره نماید اگرچه بعد از
فراغ از قراءة کل سوره متذکر شد بالحقیقت حال در اینصورت ظاهر اینست که اجزاء باین سوره نمیتواند نمود

چنانچه

چنانچه بیان خواهد شد بلکه لازم است عود نموده قراءة سوره دیگر نماید بعد از تعیین یا همان سوره مقروه را
تعیین نموده قراءة نماید وقرانی در اینمقام نخواهد بود اگرچه بعد از نیت قراءت سوره دیگر نماید وهم
چنین است حال در صورتیکه شروع بسوره نمود قبل از تجاوز از نصف عدول نماید بسوره دیگر در صورتیکه
عدول از آن سوره جایز بوده باشد این نیز از جمله قران منهی عنه نیست واوضح از اینها در عدم صدق
قران قراءة آیات قرآنیه است در قنوت پس مطلقا اشکالی در آن نیست مخفی نماند که عدم جواز مختص
بنمازهای واجبه است واما صلوات مندوبه پس جواز قران در آن محل تامل نیست لکن کلام در رجحان و مرجوحیت
ظاهر بتفصیل است مابین نوافل لیلیه ونهاریه پس اگر نوافل لیلیه بوده باشد جمع میان دو سوره یا سه
سوره در هر رکعت از رکعات آن افضل است بخلاف نوافل نهاریه پس جمع در آن اگرچه جایز است
لکن رجحان ندارد **مبحث یازدهم** در بیان رعایت جهر واخفاتست بدانکه اقوال ثابته در صلوات یومیه از حیثیت
جهر واخفات منقسم بسه قسم میشود لازم الجهر ولازم الاخفات وجایز الامرین اما لزوم الجهر پس آن در قراءت
حمد وسوره است در رکعتین از نماز فریضه فجر ودر رکعتین اولیین از نماز مغرب ودر رکعتین اولیین از نماز عشا
واما لزوم اخفات پس آن در قرائت حمد وسوره است در ظهر وعصر سفری ودر رکعتین اولیین از ظهر
وعصر حضری وهمچنین در قراءة حمد یا بدل او از تسبیحات در رکعتین اخیرتین ظهرین وعشا ورکعه
ثالثه مغرب واما جواز امرین پس در ما عدای اینهاست واین قسم ثالث منقسم میشود بسه قسم راجح الجهر
وراجح الاخفات ومتساوی الامرین اما رجحان جهر در مثل قنوت پس جهر در آن راجح است خواه در نماز
جهری بوده باشد یا در نماز اخفاتی خواه در حق امام بوده باشد یا در حق منفرد بلی در حق ماموم در
صورتیکه اسماع امام متحقق شود اخفات در آن راجح است بلکه ممکن است قول برجحان اخفات در حق ماموم
مطلقا اگرچه سماع نسبت بامام متحقق نشود وهمچنین جهر راجح است در بسمله در نمازهای اخفاتی
در حق امام ومنفرد وهمچنین باز جهر ارجحست در قرائت حمد وسوره در نماز جمعه وهمچنین در ظهر روز
جمعه در سفر ودر رکعتین اولیین از ظهر روز جمعه در حضر ودر سمع الله لمن حمده ودعای بعد از آن
در جمیع نمازها اگرچه اخفاتی بوده باشد در حق امام ومنفرد وهمچنین است حال در جمیع اذکار و
ادعیه در جمیع صلوات لکن در حق امام مگر تکبیرات ست افتتاحیه که اخفات در آن راجح است در
حق او چنانچه در سابق بیان شد وهمچنین است رجحان جهر در حق منفرد در جمیع اذکار وادعیه
در نماز جهریه که نماز صبح ونماز مغرب ونماز عشا بوده باشد اگرچه در رکعه ثالثه مغرب ورکعتین اخیرتین
نماز عشا بوده باشد واما رجحان اخفات پس در استعاذه است در حق جمیع خواه امام بوده باشد

یا ماموم که قراءت در حق او مطلوب بوده باشد یا منفرد و هم چنین است حال در حق منفرد در نماز اخفاتی
در جمیع اذکار و ادعیه مگر قنوت که مذکور شد پس راجح در حق منفرد اینست که جهر نماید در نماز جهری
در تکبیرة الاحرام و دعای توجه و تکبیر رکوع و ذکر رکوع و تکبیرات سجود و ذکر در سجدتین و تشهد و تسلیم
و غیر اینها و اخفات نماید در نماز اخفاتی در همه اینها چنانچه راجح در حق امام اینست که جهر نماید در همه
اینها خواه نماز جهری بوده باشد یا اخفاتی و اما متساوی الامرین پس ممکن است که گفته شود که ان مثل
تکبیرات ست افتتاحیه در حق منفرد مطلقا اگرچه نماز جهری بوده باشد بدانکه مهم در اینمقام اینست که
تنبیه شود بر چند امر **اول** انست که جهر افراد متعدده در ضمن او مندرج است بغالب انها امتثال حاصل
میشود اقل مراتب ان اینست که فرض شود قراءت بنحوی بوده باشد که اگر شخصی با اعتدال القوه سامعه در جنب
او بوده باشد جوهر صوت او را در همه حروف بشنود و اخفات نیز در ضمن افراد متعدده متحقق می شود
ادنی مرتبه ان اینست که قرائت بنحوی بوده باشد که سماع بنسبت بخود قاری در صورت اعتدال قوه سامعه میشود
متحقق شود نه غیر و مرتبه فوق ان اینست که سماع چنانچه بنسبت بخود متحقق می شود بنسبت بغیر نیز متحقق
لکن نه جوهر صوت و این ذی مراتب مختلفه است کاهست سماع بنسبت بیک نفر متحقق می شود و کاهست
بدو نفر و هکذا قدر مشترک مابین همه انست که جوهر صوت در هیچیک از اینها مسموع نمیشود بخلاف
جهر که معتبر در جمیع افراد ان انست که جوهر صوت مسموع شود بخلاف اخفات پس نسبت مابین مفهوم
تباین کلی خواهد بود **دویم** انست که اعتبار جهر در بعضی از صلوات و اخفات در بعضی دیگر از قرائت که مذکور
شد مشهور و معروف مابین قدما و متاخرین از فقهاء است و خلافی در مسئله حکایت شده از ابن
الجنید و سید جلیل سید مرتضی که فرموده اند رعایت جهر و اخفات بتفصیلی که مذکور شد از باب ندب و
رجحان است نه حتم و الزام بنا بر این هرگاه اخفات نماید در موضع جهر یا بالعکس نماز او صحیح است لکن
تارک استحباب خواهد بود و این قول ضعیف است اگرچه جماعتی از متاخرین مثل صاحب مدارک
و غیره موافقت با ایشان فرموده اند پس اعتبار جهر و اخفات در انچه مذکور شد من باب الحتم و الالزام است
سیم در بیان اختصاص حکم است برجال بدانکه انچه مذکور شد که واجبست جهر در قرائت در صلوات
مذکوره مختص است برجال در حق نساء ثابت نیست یعنی لازم نیست بر زن که جهر نماید در قرائت در نماز
صبح و غیره بلکه مخیر است مابین جهر و اخفات مگر در صورتیکه معلوم او بوده باشد که اجنبی صوت او را میشنود
در اینصورت اخفات در حق او متعین است ظاهر اینست در عدم لزوم جهر در صلوات جهریه فرقی
نمیباشد مابین آنکه زن امام بوده باشد یا غیر امام پس در صورتیکه هرگاه زن امامت زنان نماید لازم

نیست

نیست جهر در قرائت بنحویکه سماع در حق ماموین متحقق شود انچه مذکور شد در عدم لزوم جهر بود بر زنان
در صلوات جهریه و اما اخفات بر زنان در صلوات اخفاتیه بلکه در مواضعیکه مذکور شد که اخفات
در انجاها لازم است پس ظاهر اینست که لازم بوده باشد بنا بر این فرقیکه مابین زن و مرد هست در خصوص
جهر است که بر مرد لازم است رعایت ان نماید در قرائت در صلوات مذکوره و بر زن لازم نیست و اما
در لزوم رعایت اخفات در قرائت و بدل او در مواضعیکه مذکور شد فرقی مابین رجال و نساء نمیباشد
بنا بر این هرگاه زن جهر در قرائت نماید در نماز ظهر مثلا عمدا نماز او باطل خواهد بود اگرچه در بعضی
کلمات باشد مخفی نماند که انچه مذکور شد در جهر لازم بود و اما جهر مستحب بتفصیلیکه مذکور شد مثل جهر در
بسمله و ادعیه و اذکار در صلوات جهریه پس ظاهر اینست ان نیز چنین بوده باشد یعنی مختص برجال بوده
باشد پس در حق نساء این استحباب ثابت نیست بلکه انتفاء جهر در انجا بطریق اولی خواهد بود **چهارم**
در بیان اختلاف فقهاست در جهر ببسمله در صلوات اخفاتیه یعنی در مواضعیکه اخفات قرائت در ان
مواضع متعین بوده باشد بدانکه **مختار** چنانچه مذکور شد استحباب جهرست در بسم الله الرحمن الرحیم در صلوات
اخفاتیه یعنی که مذکور شد و این احد اقوال در مسئله و مشهور مابین فقهاست قول ثانی استحباب
جهرست در رکعتین اولیین و حرمت انست در رکعتین اخیرتین و این قول ابن ادریس است قول سیم استحباب
جهرست ببسمله در حق امام و عدم استحباب انست در حق غیر امام و این قول را سید مرتضی و ابن ادریس حکایت
فرموده اند از بعضی اصحاب و مرحوم علامه فرموده اند مظنون اینست ان بعض اصحاب ابن جنید بوده باشد
مخفی نماند که حکم بعدم استحباب در حق غیر امام اگرچه مستلزم عدم جواز نیست لکن دلیلیکه مرحوم
علامه بر این قول اقامه فرموده اند مقتضی عدم جواز است در حق منفرد چهارم وجوب جهرست در جمیع
صلوات و این ظاهر می شود از مرحوم شیخ صدوق در اواخر خصال و مرحوم ابن براج در مهذب پنجم
مثل چهارم است لکن در خصوص رکعتین اولیین از نماز ظهر و عصر و لزوم اخفاتست در رکعتین
اخیرتین ظهرین مثل رکعتین اخیرتین نماز عشا و رکعت ثالثه نماز مغرب این قول مرحوم ابی الصلاح است
در کتاب کافی و **مختار** و حق در مسئله قول اولست پس مستحب است جهر ببسمله در غیر نماز صبح و رکعتین
اولیین عشائین مطلقا خواه رکعتین اولیین ظهرین بوده باشد یا در رکعتین اخیرتین ان مثل رکعتین
اخیرتین عشا و رکعت ثالثه مغرب هرگاه قراءت حمد را اختیار نماید خواه در حق امام بوده باشد یا در حق
منفرد و اما در حق ماموم ظاهر اینست که چنین نبوده باشد بلکه مستحب در حق او اخفاتست سیما در صورتیکه
امام بشنود هرگاه جهر نماید **پنجم** در بیان معذوریت جاهلست در اینمقام بدانکه هرگاه کسی اخلال

بجهر و اخفات نماید باین معنی که جهر نماید در محل اخفات یا اخفات نماید در محل جهر عامدا خواهد بود یا جاهلا
یا ناسیا اگر عامدا بوده باشد نماز او باطل خواهد بود قطعا اگرچه اخلال بان در کلمه بوده باشد و اگر اخلال
جاهلا بوده باشد باین معنی که نمیدانسته که رعایت جهر در قرائت در نماز صبح لازم بوده یا رعایت اخفات
در قرائت نماز ظهر لازم بود اخفات در اول و جهر در ثانی نمود یا انکه عالم بود لکن ساهیا و غفلة
چنین نمود نماز صحیح است خواه جاهل عالم شود بعد از دخول در رکوع یا قبل از دخول در رکوع لکن
بعد از فراغ از قراءة یا در اثنای قرائت و هم چنین است ساهی خواه متذکر شود بحقیقت حال بعد از
دخول در رکوع یا قبل از ان مجملا در جمیع احوال نماز صحیح و بی‌عیب است و ظاهر اینست که چنین بوده باشد
اگرچه عالم شود یا متذکر شود در اثنای ایه الخ را که قراءت نموده محکوم بصحت است اکتفا بهما فیما بید
اعاده ان ضرور نیست اگرچه بخلاف کیفیت معتبره در ان اتیان نموده باشد و در ما بقی بعد از علم یا تذکر
بحقیقت حال لازم است که رعایت کیفیت معتبره در ان نماید و اما هرگاه علم بحقیقت حال یا تذکر در اثنای کلمه واحده
بوده باشد ظاهر اینست در اینصورت اعاده ان بعض کلمه که قرائت نموده با کیفیت معتبره در ان لازم بوده باشد و هم
چنین است حال هرگاه علم یا تذکر در اثنای مثل کلمه واحده بوده باشد مثل انکه ما بین جار و مجرور یا ما بین
مضاف و مضاف الیه در اینصورت اعاده جار یا مضاف با رعایت کیفیت معتبره در ان نماید بدانکه مناسب
در این مقام بیان دو مطلب است اول انست هرگاه اخلال بجهر یا اخفات نمود ساهیا ایا سجده سهو بر او
لازم است بجهة این سهو یا نه این مسئله محل خلاف است لکن ظاهر اینست که واجب نبوده باشد دوم انست
هرگاه کسی عالم بوجوب جهر و اخفات بوده باشد لکن اشتباه در محل ان نموده باشد مثل انکه جهر نمود
در نماز اخفاتی و اخفات نمود در نماز جهری ظاهر اینست حکم این شخص حکم جاهل بوده باشد پس هرگاه
عالم شد بحقیقت حال اگرچه بعد از فراغ از نماز بوده باشد اعاده نماز لازم است بلکه دور نیست که
چنین بوده باشد اگرچه عالم شود در اثنای نماز اگرچه قبل از دخول در رکوع بوده باشد سوم انست
الخ مذکور شد که لازم است رعایت جهر در قرائت در رکعتین اولیین نماز مغرب و نماز عشا ظاهر
اینست که این حکم مختص بغیر ماموم مسبوق بوده باشد و اما ماموم مسبوق مثل انکه ملحق با امام شد
در رکعة ثالثه امام در رکعة ثالثه امام که ثانیه ماموم بوده باشد قرائت بر ماموم لازم است لکن ظاهر
که جهر در قرائت در اینصورت بر او واجب نبوده باشد بلکه دور نیست که جهر جایز نبوده باشد لکن
این در صورتیست که باقی بر وصف ایتمام بوده باشد اما هرگاه چنین نبوده باشد مثل انکه بعد از فراغ
از تسلیم امام بوده باشد یا عدول از ایتمام بانفراد نموده باشد معلوم است که در اینحالت رعایت جهر لازم است

مبحث دوازدهم

مبحث دوازدهم در بیان موالاتست بدانکه واجبست رعایت موالات در ایات فاتحة الکتاب و ایات سوره و همچنین
میان این دو سوره و معنی موالات در این مقام اینست که ایات را متوالی یکدیگر تلاوه نماید یعنی در اثنای
قرائت ایات هر یک از فاتحه و سوره احداث چیزی ننماید که ماحی صدق قرائت حمد یا قراءة سوره بوده باشد
و هم چنین ما بین حمد و سوره خواه شئ متخلل از قران بوده باشد یا دعا یا ذکر یا سکوت پس هرگاه احداث چنین
چیزی نماید اگر عمدا بوده باشد اثم و موجب بطلان قرائتست مگر مثل سکوتیکه بجهة عذری بوده باشد
مثل انکه در اثنای قرائت سوره ایه یا کلمه از ان سوره از خاطر او محو شد تامل نماید شاید متذکر ان منسی
شود اتفاق افتاد طولی در این سکوت هم رسید بحدیکه ماحی صدق قرائت او گردید در اینصورت اگرچه حکم
تکلیفی که مستلزم ترتب اثم بوده باشد منتفی است لکن حکم وضعی که عبارت از بطلان قرائت بوده باشد
ثابت است چنانچه هرگاه اتیان بهر یک از قران و دعا و ذکر سهوا بوده باشد کلامیکه در اینمقام هست اینست
که هرگاه هر یک از امور مذکوره که بوده باشد متخلل شد بنحویکه موجب اخلال بموالات بمعنی که مذکور شد اکتفا
بان قرائت میتوان نمود نظر باختلال در شرط ان که عبارت از موالات بوده باشد کلامیکه در این مقام هست انست
که ایا این موجب بطلان نماز می‌شود یا نه بلکه همان موجب بطلان قراءة است محل خلاف است اختلاف کرده اند
در این پنج قول مختار در مسئله انست که این فعل خارج از حقیقت نماز که در اثنای قرائت متخلل شده یا ماحی صورت
صلوة هست یا نه اگر اولست موجب بطلان نماز است مطلقا خواه عمدا بوده باشد یا سهوا و قول بوده باشد
یا محض سکوت یا هر دو و اگر ثانی است یعنی ماحی صورت صلوة نیست لکن ماحی صورت قرائت هست اگر عمدا
بوده باشد ظاهر اینست که استیناف نماز لازم بوده باشد و اگر سهوا بوده باشد دور نیست که نماز صحیح بوده
باشد اکتفا بهما استیناف قرائت نماید مبحث سیزدهم در بیان عدول از سوره بسوره دیگر است بدانکه
سوره که شروع نموده در نماز فریضه یا سوره جحد و توحید است یعنی سوره قل یا ایها الکافرون و قل
هو الله احد یا غیر این دو سوره است و در صورتیکه یکی از این دو سوره بوده باشد یا در شب جمعه
یا در روز جمعه یا در غیر ان و بر جمیع تقادیر یا قبل از تجاوز از نصف سوره است یا بعد از ان و در
جمیع تقادیر سوره که شروع نموده قبل از شروع السوره یا منوی او بوده است یا نه پس مسئله منقسم میشود
باقسام مذکوره مقدم میداریم بیان حکم اقسام را در صورتیکه سوره منوی مکلف بوده باشد یعنی شروع
در ان بعد از ان بیان میکنیم حکم مسئله را در صورتیکه سوره منوی نبوده باشد انشاء الله تعالی پس میگوئیم در
اینصورت مسئله متصور بچند صورت می‌شود اول بیان حکم عدولست از سوره منویه بسوره دیگر
بعد از تجاوز از نصف لکن در غیر روز جمعه در اینصورت بی اشکال عدول جایز نیست اگرچه سوره سوره

غیر جحد و توحید بوده باشد و سوره که خواهد عدول نماید سوره موظفه دران نماز بوده باشد در عدم جواز عدول
در این فرض مذکور بود در جمیع احتمالات مذکوره تامل نیست پس لازم است نماز را بهمان سوره که شروع نموده
باتمام رساند چنانچه عدول بسوره دیگر جایز نیست هم چنین عدول از فرض بنفل نیز جایز نیست دویم مثل
اینست لکن در روز جمعه عدم جواز عدول در اینصورت نیز محل تامل نیست کلامیکه در این مقام هست اینست
که آیا جایز است در اینوقت عدول نماید از فریضه بنماز نافله و اتمام نماز نماید به نیت نماز نافله بعد از آن ایتان
نماز فریضه نماید بسوره جمعه و منافقین یا خیر این محل خلاف مابین فقهاست ظاهر اینست که این عدول جایز
بلکه مستحب بوده باشد بجهة درک فضیلت نماز با سوره جمعه و منافقین لکن در صورت نسیان باین معنی
شروع نموده دران نماز بسوره قل هو الله احد با غفلة و ذهول از اینکه روز روز جمعه است یا از استحباب
دو سوره در ظهر روز جمعه مثلا بنابراین هرگاه باشد که بر اینکه روز جمعه است و سوره جمعه و منافقین
دران مستحب است شروع نمود بسوره قل هو الله احد در چنین صورت بعد از تجاوز از نصف نه عدول از
سوره بسوره و نه عدول از فرض بنفل هیچیک جایز نیست مخفی نباشد که حکم مذکور که عبارت از جواز
عدول از فرض بنفل بوده باشد مختص نماز روز جمعه است در نماز شب جمعه ثابت نیست و هم چنین در
نماز صبح نیز ثابت نیست کلامیکه هست اینست که آیا مختص است بظهر روز جمعه یا ثابت است در نماز
جمعه و عصر روز جمعه باز تعمیم ظاهر می شود از مرحوم علامه در تذکره لکن ظاهر اینست که در نماز عصر ثابت
نبوده باشد بلکه ثبوت حکم در نماز جمعه نیز محل اشکال است پس مختص بنماز ظهر روز جمعه خواهد بود بلی چیزیکه
هست اینست که آیا حکم مزبور مختص است برکعت اولی از نماز ظهر یا در رکعت ثانیه نیز ثابت است خالی از اشکال
نیست اگرچه ثبوت در رکعتین اقرب بصوابست صورت ثالثه در حکم عدول است از سوره جحد و توحید
قبل از تجاوز از نصف میگوئیم این یا در غیر روز جمعه است یا در روز جمعه اگر اولست بی اشکال عدول جایز
نیست اگرچه عدول بسوره جمعه و منافقین بوده باشد و قول بجواز عدول با کراهت چنانچه مرحوم محقق
قائل شده بسیار ضعیف است و اگر ثانی است یعنی در روز جمعه شروع نمود بقرائت سوره توحید یا
جحد در نماز و قبل از تجاوز از نصف سوره میخواهد عدول نماید از هر یک از سورتین که بوده باشد بسوره
دیگر در اینصورت میگوئیم سوره معدول الیها یعنی سوره که میخواهد عدول نماید بسوی آن یا غیر جمعه و
منافقین است یا خود جمعه و منافقین است اگر غیر سوره جمعه و منافقین بوده باشد تشکیکی در عدم
جواز عدول باو نیست و اما اگر سوره جمعه و منافقین بوده باشد پس عدول جایز است لکن خلافست
مابین فقهاء که آیا این حکم که عبارت از جواز عدول از سوره جحد یا توحید بوده باشد بیکی از دو سوره

مختص است

مختص است بصورت نسیان باین معنی که شروع نمود بیکی از دو سوره با غفلت از اینکه این روز جمعه است
یا با غفلت از استحباب قرائت سوره جمعه مثلا در این نماز یا عام است شامل صورت نسیان
و صورت تعمد و تذکر هر دو میباشد مختار مابین قولین قول ثانی است پس اگرچه با تذکر بر اینکه روز
روز جمعه است و قرائت سوره جمعه دران نماز راجح است شروع نمود بقراءة سوره توحید مثلا میتواند
رجوع نمود بسوره جمعه مادامیکه از نصف تجاوز نکرده باشد و مناسب در اینجا مقام تنبیه بر چند امر است
اول اینست که این حکم که عبارت از جواز عدول از سوره جحد یا توحید بوده باشد بسوره جمعه یا منافقین
آیا مختص است بنماز جمعه و ظهر روز جمعه یا ثابت است در نماز عصر روز جمعه باز کلمات فقها در این مختلف است
لکن مختار در مسئله ثبوت حکمست بعنوان الاطلاق خواه در نماز جمعه بوده باشد یا ظهر جمعه یا عصر آن بلکه
حق ثبوت اینست در نماز صبح روز جمعه باز پس در هر یک از صلوات مذکوره که بوده باشد ظاهر اینست
عدول از هر یک از سوره جحد و توحید در صورت عدم تجاوز از نصف بسوره جمعه یا منافقین
میتواند نمود دویم اینست چنانچه در صلوات مذکوره عدول جایز است از سوره جحد بسوره جمعه مثلا
هم چنین عدول جایز است از غیر سوره جمعه و توحید در صورت عدم تجاوز از نصف در صلوات مذکوره بسوره
جمعه یا منافقین بلکه حکم در این مقام ثابت است بطریق اولی مجملا احتمالات در این مقام چهار است اول
عدول از سوره جحد و توحید بسوره جمعه و منافقین در روز جمعه در صلوات مذکوره دویم عدول
از غیر سوره جحد و توحید بسوره جمعه و منافقین سیم عدول از سوره جمعه و منافقین بسوره جحد و
توحید چهارم عدول از سوره جمعه و منافقین بسوره غیر جحد و توحید عدول در دو قسم اول اگرچه
ثابت است لکن در دو قسم آخر ثابت نیست بلکه قطعی الانتفاء است سیم عدولیکه از توحید و جحد ثابت است
بسوره جمعه و منافقین در صلوات مذکوره آیا عدول از هر یک از سورتین است بهر یک از سورتین
یا از بعض است ببعض توضیح مقام مقتضی اینست که گفته شود احتمالات در این مقام چهار بلکه پنج است
اول عدول از هر یک از سورتین است بهر یک از سورتین مثل عدول از توحید بسوره جمعه و هم چنین
عدول از توحید بسوره منافقین و هم چنین عدول از جحد بسوره جمعه و عدول از جحد بسوره منافقین
دویم عدول از توحید بسوره جمعه و عدول از جحد بسوره منافقین سیم عکس آن چهارم عدول از توحید
بسوره جمعه و منافقین و عدول از جحد بیکی از این دو سوره پنجم عکس اینست لکن اینها محض ذکر احتمالات
در مسئله است مختار قسم اولست پس هرگاه شروع نمود بسوره قل هو الله احد جایز است عدول نماید از آن
بسوره جمعه چنانچه جایز است عدول نماید بسوره منافقین و هم چنین هرگاه شروع نمود بسوره

قل یا ایها الکافرون جایز است عدول نماید بسوره جمعه چنانچه جایز است عدول نماید بسوره منافقین لکن
نه بوجه اطلاق بلکه باین نحو عدول نماید در رکعة اولی از توحید یا جحد بسوره جمعه و در رکعة ثانیه از هر یک
از سورتین که بوده باشد عدول نماید بسوره منافقین پس عدول از هر یک از سورتین که بوده باشد
بسوره منافقین در رکعة اولی جایز نیست چنانچه در رکعت ثانیه عدول از هر یک از سورتین که بوده باشد
بسوره جمعه جایز نیست صورت ثالث در حکم عدول از غیر سوره جحد و توحید است از سایر سور قرآنیه قبل از
تجاوز از نصف میگوئیم این نیز یا در روز جمعه است یا در غیر روز جمعه اشکالی در جواز عدول در هر دو حال
نیست خصوصا در روز جمعه بسوره جمعه و منافقین بلی کلامیکه در این مقام هست اینست که گفته شود
عدول از سوره بسوره دیگر که جایز هست آیا در صورتیست که عدول از غیر موظف بموظف بوده باشد
یا ثابت است مطلقا اگرچه از موظف بغیر موظف بوده باشد تنقیح در این مقام مقتضی اینست که گفته شود
در اینجا چهار احتمالست اول عدولست از موظف بموظف دوم عدولست از غیر موظف بغیر موظف
سیم عدولست از غیر موظف بموظف چهارم عکس اینست تحقیق مقام مقتضی تکلم است در هر یک از این
اقسام پس میگوئیم اما عدول از موظف بموظف مثل اینکه فرض میکنیم دو سوره در رکعتی از رکعات
نماز موظف بوده باشد مثل سوره توحید و سوره جمعه در رکعت اولی از نماز صبح روز جمعه نظر باینکه
مستحب است قراءة هر یک از سورتین که بوده باشد در آن پس هر گاه مکلف شروع نمود بسوره توحید
و عدول نمود از آن بسوره جمعه یا شروع نمود بسوره جمعه بعد از آن عدول نمود از این بسوره توحید پس
در هر یک از شقین که بوده باشد عدولست از موظف بموظف اما عدول از غیر موظف بغیر موظف
مثل اینکه در ظهر روز جمعه شروع نمود بقرائت سوره کوثر و میخواهد عدول نماید بسوره نصر و هکذا
و اما عدول از موظف بغیر موظف مثل اینکه در ظهر روز جمعه شروع نمود بسوره جمعه بعد میخواهد
عدول نماید بسوره کوثر و اما عکس این که عبارت از عدول از غیر موظف بموظف بوده باشد پس معلوم است
بعد از آنکه این مذکور شد میگوئیم ظاهر اینست که عدول در جمیع اقسام مذکوره جایز بوده باشد نظر بعموم
صحیح حلبی که فرموده من افتتح سورة ثم بدا له ان یرجع فی سورة اخری فلا باس لکن ظاهر اینست
در صورتیکه عدول از غیر موظف بموظف بوده باشد بعلاوه جواز عدول در این مقام مستحب بوده
باشد پس چنانچه این شخص در این مقام مثاب و ماجور میشود بجهة قراءت سوره موظفه هم
چنین مثاب و ماجور خواهد بود بجهة نفس عدول در چنین صورت بخلاف آنکه هرگاه عدول از
موظف بغیر موظف بوده باشد یا از غیر موظف بغیر موظف بوده باشد در اینصورت عدول محض جواز

در رخصت خواهد بود و استحباب و فضیلتی نخواهد داشت بلکه فی حد ذاته مرجوحست بلی شاید باسباب خارجیه
راجح شود لکن کلام فی نفسه است و اما هرگاه عدول از موظف بموظف بوده باشد پس در این مقام حکم
برجحان بعنوان اطلاق ممکن نیست گاهست موظفین متساویند در فضیلت و گاهست مختلفند و در صورت
اختلاف گاهست معدول الیه راجح است از معدول منه و گاهست بعکس اینست مخفی نماند آنچه مذکور شد
از اول تا در این مقام در صورتی بود که سوره معدول منها منوی مکلف بود در وقت شروع در قرائت
آن و اما هرگاه فرض شود که سوره در وقت شروع منوی مکلف نبود بلکه غفلة و ذهولا شروع نموده ظاهر
اینست که در اینوقت آن سوره از محل کلام خارج بوده باشد بلکه عدول از این سوره لازم است باین
معنی که اجتزاء بقرائت چنین سوره نمیتواند نمود اگرچه متذکر شود بعد از فراغ از سوره لکن قبل
دخول در رکوع تنقیح مقام مقتضی اینست که گفته شود مکلف قبل از شروع در سوره یا سوره معینه
منوی او بوده یا نه در صورت اول سوره که شروع نموده یا عین همان سوره منویه است یا غیر آنست قسم
اول همان بود که مذکور شد مفصلا باینکه بعد از تجاوز از نصف عدول از آن سوره بسوره دیگر مطلقا
جایز نیست و اگر قبل از آن بوده باشد گاهست عدول جایز و گاهست عدول جایز نیست و در صورت
جواز گاهست راجح است و گاهست راجح نیست و اما قسم ثانی یعنی سوره مقروه مغایر با سوره منویه
او بوده باشد در اینقسم اگر متذکر بحقیقة حال شد بعد از دخول در رکوع نماز صحیح لکن نه بجهة آنکه اعتماد بآن
سوره مقروه بوده باشد بلکه بجهة آنکه محل تلافی سوره منقضی شده مثل کسیکه اخلال بسوره نموده
سهوا و متذکر بآن شد بعد از دخول در رکوع و اما هرگاه متذکر بحقیقت حال شد قبل از دخول در رکوع
خواه بعد از فراغ از قرائت سوره بوده باشد یا در اثنای آن ظاهر اینست که اعتماد باین قرائت نمیتواند نمود
پس لازم است که عود نموده قرائت همان سوره مقروه نماید بعد از قصد آن یا قراءة همان سوره منویه
سابقه نماید یا سوره مغایر با هر دو سوره مجملا در اینصورت این شخص مخیر خواهد بود ما بین سه چیز اول
آنست که عود نموده قراءة همان سوره مقروه نماید بعد از قصد آن دوم آنست که قراءة همان سوره منویه
نماید سیم آنست که قصد سوره نماید که مغایر با هر دو سوره بوده باشد لکن گاهست قراءت همان سوره
منویه راجح بلکه متعین است چنانچه بیان خواهد شد کلامیکه در این مقام هست در اعاده بسم الله الرحمن الرحیم است
بدانکه اعاده بسمله در مسئله سابقه که عبارت از عدول از سوره بسوره دیگر بوده باشد یعنی اعاده بسم الله
در حین اراده سوره معدول الیها لازم و متعین است بلکه محل تامل نیست و اما در این مسئله یعنی در صورتیکه
سوره مقروه مغایر با سوره منویه بوده باشد پس گاهست اعاده آن لازم است و گاهست لازم نیست